



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مُعَانِي الْأَجْيَالِ

تأليف

شيخ صدوق ابن بابويه

ترجم

شيخ عبد الحللي عمدي شاهرودي

المجلد ١-٢

دار الكتب الإسلامية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن و ترجمه معانی الاخبار

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

المکتبه الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	متن و ترجمه معانی الاخبار
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	جلد اول
۱۸	مقدمه مترجم
۱۸	اشاره
۲۱	زمزمه «حسینا کتاب الله»
۲۲	شعله ور ساختن آتشیهای نهفته در زیر خاکستر
۲۲	جو اختناق
۲۳	منع از نوشتن حدیث
۲۴	جمل احادیث
۲۸	حفظ و نگهداری کتاب و بدمت آوردن حدیث در دوره سانسور
۳۱	مختصری از شرح زندگانی مؤلف
۳۱	اشاره
۳۵	ولادت مؤلف - رحمه الله
۳۶	وفات مؤلف و آرامگاه او - رحمه الله
۳۷	باب ۱- در بیان وجه آنکه این کتاب را معانی الاخبار نامیدم
۳۸	* باب ۲- معنی اسم
۳۸	باب ۳- معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
۳۹	* باب ۴- در معنای «بِسْمِ اللَّهِ»
۴۰	* باب ۵- معنی «لِلَّهِ»
۴۳	* باب ۶- معنی واحد
۴۵	* باب ۷- معنی الضم
۵۰	* باب ۸- معنی این فرموده الله «ع: که: خدا شیء است»
۵۱	* باب ۹- معنی سبحان الله
۵۲	* باب ۱۰- معنی توحید و عدل
۵۳	باب ۱۱- معنی الله أَكْثَرُ
۵۴	باب ۱۲- معنای اول و آخر
۵۵	باب ۱۳- تفسیر کلماتی که در قرآن مجید و روایات راجع به یگانگی خداوند آمده است
۶۵	باب ۱۴- معنی شادمانی و خشم خدا
۶۹	باب ۱۵- معنی هدی، ضلال، توفیق، خذلان
۷۰	باب ۱۶- معنی لا حول و لا قوه الا بالله
۷۰	باب ۱۷- حروف مقطعه ای که در آغاز بعضی از سوره های قرآن آمده است
۸۵	باب ۱۸- معنی استوار بر عرش
۸۷	باب ۱۹- معنی عرش و کرسی
۸۸	باب ۲۰- معنی لوح و قلم
۸۸	باب ۲۱- معنی میزانهائی که کردار بندگان به آنها سنجیده می گردد
۸۸	باب ۲۲- معنی صراط
۹۹	باب ۲۳- معنی کلمات اذان و اقامه

باب ۲۴- معنی حروف الفبا	۱۱۰
باب ۲۵- معنی واژه های ابجد	۱۱۵
باب ۲۶- معنی نامهای پیغمبران و سایرین	۱۱۹
باب ۲۷- نامهای پیغمبر اکرم و دودمان گرامیش صلوات الله عليهم	۱۲۶
باب ۲۸- نامهای محقق، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان عليهم السلام	۱۳۳
باب ۲۹- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من كنت مولاه فعلي مولاه»	۱۵۵
اشاره	۱۵۵
طرح سوالات	۱۶۵
• باب ۳۰- معنی فرموده پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به علی که منزلت تو نسبت بمن* منزلت هارون است به موسی	۱۷۶
باب ۳۱ [۳۱] معنی قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به علی و حسن و حسین عليهم السلام که شما مستضعفین بعد از من هستید	۱۸۹
باب ۳۲- معنی الفاظی که در باره صفات جسمی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وارد شده است	۱۸۹
باب ۳۳- معنای ثقلین و عترت	۲۱۲
باب ۳۴- معنی آل اهل، عترت، امت	۲۱۹
باب ۳۵- معنای امام مبین	۲۲۱
باب ۳۶- معنی فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در شأن حضرت علی علیه السلام: او آقای عرب است	۲۴۱
باب ۳۷- معنی بیوند نور به نور	۲۴۱
باب ۳۸- معنی ظالم بخود، و مقتصد، و سابق	۲۴۲
باب ۳۹ و ۴۰- معنای روایتی که گوید: فاطمه عفت وزرید و خدا آتش را بر دژتّه اش حرام کرد	۲۴۳
باب ۴۱- معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است	۲۴۶
باب ۴۲- معنی امانتهایی که خداوند بندگان را به اداء آنها مأمور ساخته است	۲۴۶
باب ۴۳- معنی امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت و آن را حمل نکردند و ترسیدند ولی بشر آن را پذیرفت	۲۴۶
باب ۴۴- معنی جاه معطله و کاخ مشید	۲۵۳
باب ۴۵- معنی طویی	۲۵۴
باب ۴۶- پنهان ساختن خداوند چهار چیز را در چهار چیز	۲۵۴
باب ۴۷- معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای آن از طلای سرخ بود	۲۵۴
باب ۴۸- معنای نبوّت	۲۵۶
باب ۴۹- معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین	۲۵۶
باب ۵۰- معنی صلوات بر پیغمبر	۲۵۷
باب ۵۱- معنی وسیله	۲۵۷
باب ۵۲- سه چیز محترم	۲۶۰
باب ۵۳- معنی عاقی ابوبن، و فرار از مولی و گم شدن گوسفند از چوپان	۲۶۰
باب ۵۴- فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمرد	۲۶۱
باب ۵۵- معنی فتوّت و مروّت	۲۶۲
باب ۵۶- معنی «بو تراب»	۲۶۲
باب ۵۷- معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم	۲۶۳
باب ۵۸- معنی آل یاسین	۲۶۴
باب ۵۹- معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند	۲۶۶
باب ۶۰- معنی درختی که آدم و حوا از آن خوردند	۲۶۸
باب ۶۱- کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت	۲۶۹
باب ۶۲- معنی کلمه تقوی	۲۷۰
باب ۶۳- معنی کلماتی که خداوند حضرت ابراهیم را به آن آزمود و او به خوبی از عهده اش برآمد	۲۷۰

- باب ۶۴- معنی کلمه باقی مانده در دودمان ابراهیم «ع» -..... ۲۸۶
- باب ۶۵- معنی عصمت امام ۲۸۶
- باب ۶۶- معنی منع کردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پیغمبر «ص» -..... ۲۹۵
- باب ۶۷- معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد ۲۹۵
- باب ۶۸- معنی کفّری که به سر حدّ شرک نمی رسد ۲۹۵
- باب ۶۹- معنی رجس ۲۹۶
- باب ۷۰- معنی ابلیس ۲۹۶
- باب ۷۱- معنی سورمه، و معجون، و انقیه ابلیس ۲۹۶
- باب ۷۲- معنی رجیم ۲۹۶
- باب ۷۳- معنی گنجینه حدیث ۲۹۶
- باب ۷۴- معنی مخیبات ۲۹۷
- باب ۷۵- بهترین استغفار ۲۹۸
- باب ۷۶- معنی فرمایش امام صادق «ع» که از متّانین نباشید -..... ۲۹۸
- باب ۷۷- معنی پاداش دادن و سپاسگزاری -..... ۲۹۸
- باب ۷۸- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد ۲۹۸
- باب ۷۹- معنی منافق -..... ۲۹۹
- باب ۸۰- گله در بیماری -..... ۲۹۹
- باب ۸۱- معنی باد منسیه و باد مسخیه -..... ۲۹۹
- باب ۸۲- معنی قول امام صادق «ع» که، مردم بر دو گونه اند: یکی راحتی بخش دیگران می باشد، و دیگری خود آسوده است ۲۹۹
- باب ۸۳- معنی سز و اخفی -..... ۳۰۰
- باب ۸۴- معنی استعراب نبطی و استنباط عربی ۳۰۰
- باب ۸۵- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان ۳۰۰
- باب ۸۶- معنی مشورت با خدا ۳۰۱
- باب ۸۷- معنی حرج ۳۰۱
- باب ۸۸- معنی درست ترین و بهترین نامها ۳۰۲
- باب ۸۹- معنی غیب و شهادت -..... ۳۰۲
- باب ۹۰- معنی خاتمه الأعمین ۳۰۲
- باب ۹۱- معنی قططار ۳۰۲
- باب ۹۲- معنی بحیره و سائبه و وصیله، و حام ۳۰۴
- باب ۹۳- معنی عتَلّ و زنیم ۳۰۵
- باب ۹۴- معنی شرب هیم -..... ۳۰۶
- باب ۹۵- معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین ۳۰۶
- باب ۹۶- معنی گرلمی داشت نعمت ۳۰۷
- باب ۹۷- معنی سیاه ۳۰۷
- باب ۹۸- معنی قلیل ۳۰۷
- باب ۹۹- معنی دیگری برای قلیل ۳۰۷
- باب ۱۰۰- معنی خیری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه ۳۰۸
- باب ۱۰۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می گذارد آن دو داغی می شود میان چشمانش ۳۰۸
- باب ۱۰۲- معنی زکات ظاهر و باطن ۳۰۹
- باب ۱۰۳- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد مردی که پس از مرگ خود دو دینار باقی گذاشته بود فرمود: بسیار بجا گذاشته است -..... ۳۰۹
- باب ۱۰۴- معنی عفو زکات بوسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله جز در نه چیز ۳۰۹

- باب ۱۰۵- معنی جماعت، فرقه، سنت، و بدعت ۳۱۱
- باب ۱۰۶- معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی که: تو و مالت هر دو برای پدرت هستی ۳۱۱
- باب ۱۰۷- معنی متقلین ۳۱۲
- باب ۱۰۸- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: که زنان نباید از میانه راه بروند ۳۱۲
- باب ۱۰۹- معنی یَوْمَ التَّلَاقِ، یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ التَّعَانِ و یَوْمَ الْحُسْرُو ۳۱۲
- باب ۱۱۰- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است ۳۱۲
- باب ۱۱۱- معنی قول پیغمبر «ص» که فرمود: اختلاف امت من رحمت است ۳۱۴
- باب ۱۱۲- معنی دروغ شخ دار ۳۱۵
- باب ۱۱۳- معنی فرموده خداوند: «إِنَّ عِبَادِي لَئِن لَّمْ يَكُ غَلْبَتُهُمْ سُلْطَانٌ» ۳۱۵
- باب ۱۱۴- معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد مطیب ۳۱۵
- باب ۱۱۵- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: از گفته های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد ۳۱۵
- باب ۱۱۶- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی کند» ۳۱۶
- باب ۱۱۷- معنی سمیط و سعیده و انثی و ذکر ۳۱۶
- باب ۱۱۸- معنی جهاد اکبر ۳۱۷
- باب ۱۱۹- معنی نخستین نعمتها و آغازگر آنها ۳۱۷
- باب ۱۲۰- معنی «ولی الایره» ۳۱۸
- باب ۱۲۱- معنی اربعاء و نطف ۳۱۸
- باب ۱۲۲- معنی «خبء» که خدا به چیزی بهتر از آن پرستیده نشده ۳۱۹
- باب ۱۲۳- معنی سلام نمودن مرد بر خودش ۳۱۹
- باب ۱۲۴- معنی استیناس ۳۱۹
- باب ۱۲۵- معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام «لا یأبی الکرامه آآ حمار» ۳۱۹
- باب ۱۲۶- معنی طینه خیال ۳۱۹
- باب ۱۲۷- معنی عقدین ۳۲۰
- باب ۱۲۸- معنی دعایه ۳۲۰
- باب ۱۲۹- معنی قول ابو ذر که سه چیز است که مردم از آن متنفرند و من آن را دوست دارم ۳۲۰
- باب ۱۳۰- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که دروغ روزه را باطل می کند ۳۲۰
- باب ۱۳۱- معنی هسایه و حدّ و مرز آن ۳۲۱
- باب ۱۳۲- معنی این روایت: هر کس ما را دوست بدارد در معرض رسوایی و بدنامی نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است ۳۲۱
- باب ۱۳۳- معنی اکراه و اجبار ۳۲۱
- باب ۱۳۴- معنی نومه ۳۲۱
- باب ۱۳۵- معنی سبیل الله ۳۲۲
- باب ۱۳۶- رمی به «صلعاً» ۳۲۳
- باب ۱۳۷- معنی صلیعاه و قریعاه ۳۲۳
- باب ۱۳۸- معنی دنیاله روی مرغان ۳۲۴
- باب ۱۳۹- معنی «وصمه، و یادره» ۳۲۴
- باب ۱۴۰- معنی حج ۳۲۴
- باب ۱۴۱- معنی قول امام صادق علیه السلام که خداوند خواسته و اراده کرده است، ولی نمی خواهد و نمی پسندد ۳۲۴
- باب ۱۴۲- معنی اغلب و مغلوب ۳۲۵
- باب ۱۴۳- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در مورد اعرابی که نزد او آمده بود: یا علی برخیز و زبانش را قطع کن ۳۲۵
- باب ۱۴۴- معنی «موتور اهله و ماله» ۳۲۵
- باب ۱۴۵- معنی محدث ۳۲۷

- باب ۱۴۶- معنی سوء ۳۲۷
- باب ۱۴۷- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: در باره مار، که اگر کسی آن را رها کند در حالی که از بی آمدن آن بترسد، از من نیست. ۳۲۸
- باب ۱۴۸- معنی: «ساقه و هلقه و عاتق و لاته» ۳۲۸
- باب ۱۴۹- معنی رم ۳۲۸
- باب ۱۵۰- معنی توبه نضوح ۳۲۸
- باب ۱۵۱- معنی حسنه دنیا، و حسنه آخرت ۳۲۹
- باب ۱۵۲- معنی وام دنیا و آخرت ۳۲۹
- باب ۱۵۳- معنی قول نمازگزار در تشهدش که گوید: هر چه پاک و پاکیزه است اختصاص به خدا دارد و هر چه آلوده است ناشی از غیر اوست ۳۲۹
- باب ۱۵۴- معنی سلام در نماز ۳۳۰
- باب ۱۵۵- معنی دار التلالم ۳۳۰
- باب ۱۵۶- معنی هفت سخنی که به خاطر آموختن آن دانشمندی هفتصد سال به دنبال حکیمی رفت ۳۳۱
- باب ۱۵۷- معنی اشراف ائمه ۳۳۱
- باب ۱۵۸- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: هنوز آسمان نیلگون بر کسی سایه نیفکنده است و بر زمین غبار آلود کسی گام نهاده است که راستگوتر از آبوذر باشد ۳۳۲
- باب ۱۵۹- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که: ریاست طلب تباه گردد ۳۳۴
- باب ۱۶۰- معنی قولی که: هر کس دانشی فرا گیرد تا با آن با نادانان بحث و جدل کند یا به دانشمندان فخر بفروشد یا به این دلیل که مردم به او روی آورند، جایش در آتش دوزخ خواهد بود ۳۳۴
- باب ۱۶۱- معنی روزی خوردن از علم ۳۳۵
- باب ۱۶۲- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدار از اسلام بیرون رفته است ۳۳۵
- باب ۱۶۳- معنی روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می خواهی بکن ۳۳۶
- باب ۱۶۴- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک الله خیراً» ۳۳۶
- باب ۱۶۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام به مردی که عرض کرده من تو را دوست دارم و ایشان فرمود: جامه گشادی برای فقر مهتا ساخته ای ۳۳۶
- باب ۱۶۶- معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: مردی از منزل خود بیرون می رود و بر می گردد و ذکر خدا را نمی گوید، مع ذلک پروردگار نامه عمل او را بر از حسنات می کند ۳۳۶
- باب ۱۶۷- معنی دو انگیزه پاداش و کیفر ۳۳۷
- باب ۱۶۸- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست ۳۳۷
- باب ۱۶۹- معنی روشی از پروردگار عزّ و جلّ، و شیوه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سستی از ولی «ع» ۳۳۷
- باب ۱۷۰- معنی غیبت و بهتان ۳۳۹
- باب ۱۷۱- معنی دورویی و دو زبانی ۳۳۹
- باب ۱۷۲- معنی نسبت اسلام ۳۳۹
- باب ۱۷۳- معنی اسلام و ایمان ۳۴۰
- باب ۱۷۴- معنی «صبغه الله» ۳۴۳
- باب ۱۷۵- معنی خوبیهای بزرگ ۳۴۳
- باب ۱۷۶- معنی فرمایش امامان علیهم السلام که: حدیث ما دشوار و طاعت فرسا است ۳۴۳
- باب ۱۷۷- معنی شهر بارودار ۳۴۴
- باب ۱۷۸- معنی فرمایش امام باقر «ع» که: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه مرگ در نظرش محبوب تر از زندگانی، و تنگدستی بهتر از بی نیازی و بیماری برتر از تندرستی باشد ۳۴۴
- باب ۱۷۹- معنی قرآن و فرقان ۳۴۴
- باب ۱۸۰- معنی حدیثی که از امام باقر علیه السلام روایت شده و فرموده است شخص بعض قرآن را به بعض دیگر نمی زند مگر آنکه کافر گشته باشد ۳۴۴
- باب ۱۸۱- معنی فرود آینده کوچ کننده ۳۴۵
- باب ۱۸۲- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند ۳۴۵
- باب ۱۸۳- خوبیهای که مایه شرف و بزرگواری انسان می شوند ۳۴۵
- باب ۱۸۴- بسیار یاد خدا کردن ۳۴۶
- فهرست ۳۴۹
- جلد دوم ۳۶۲

۳۶۲ [مقدمه]
۳۶۲ ادامه ابواب کتاب]
۳۶۲ باب ۱۸۵- عالیترین کمالات
۳۷۰ باب ۱۸۶- معنی گنج زیر دیوار که از آن دو پسرک یتیم بود
۳۷۱ باب ۱۸۷- معنی مستضعف
۳۷۵ باب ۱۸۸- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و اله که وارد بهشت گردیدم و دیدم بیشتر اهل آن بلهائند
۳۷۵ باب ۱۸۹- معنی ناکتین، قاسطین، و مارقین
۳۷۶ باب ۱۹۰- معنی فرمایش پیغمبر «آن کس که مزده خارج شدن آخر را بدهد پاداشش بهشت خواهد بود
۳۷۷ باب ۱۹۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام: یا علی برای تو گنجی است در بهشت، و تو اختیار دار کران تا کران بهشت می باشی
۳۸۰ باب ۱۹۲- معنی «عربیت
۳۸۱ باب ۱۹۳- معنی لئیم و کریم
۳۸۱ باب ۱۹۴- معنی قانع و معتر
۳۸۴ باب ۱۹۵- معنی گفته حضرت ابراهیم علیه السلام بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ و معنی اِنِّی سَقِیْمٌ و معنی قول حضرت یوسف علیه السلام «اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»
۳۸۵ باب ۱۹۶- معنی ملک کبیری که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است
۳۸۶ باب ۱۹۷- معنی «زرام»
۳۸۶ باب ۱۹۸- معنی «غلول» خیانت کردن در غنیمت و «سحت» رباخواری و رشوه
۳۸۶ باب ۱۹۹- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و اله: زنان را بسبب امانت پروردگار گرفته اید و عورت‌های ایشان را به سبب کلمات خدا حلال ساخته اید
۳۸۷ باب ۲۰۰- معنی مبارک
۳۸۷ باب ۲۰۱- معنی فرموده امام صادق علیه السلام تز تز حمران، معنی یطمّر
۳۸۸ باب ۲۰۲- معنی یاغی و عادی
۳۸۹ باب ۲۰۳- معنی اوقیه و نث
۳۸۹ باب ۲۰۴- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام: حرام نمی گردد از جهت شیرخواری مگر آنچه مجبور است
۳۸۹ باب ۲۰۵- معنی اغنا و اقنا
۳۹۰ باب ۲۰۶- توبه خدای عزّ و جلّ بر خلق
۳۹۰ باب ۲۰۷- معنای ورقه، حبه، ظلمات ارض، رطب و یابس
۳۹۰ باب ۲۰۸- معنی «سهم» از مالی که شخصی به آن وصیت نماید
۳۹۱ باب ۲۰۹- معنی «شیء» از مال که شخص به آن وصیت کند
۳۹۲ باب ۲۱۰- معنی «جزء» از مال که مردی به آن وصیت نماید
۳۹۲ باب ۲۱۱- معنی «کثیر» از مال
۳۹۳ باب ۲۱۲- معنی «قدیم» از بردگان
۳۹۴ باب ۲۱۳- معنی حبیبس
۳۹۶ باب ۲۱۴- معنی صدود
۳۹۶ باب ۲۱۵- معنی تنبیر
۳۹۶ باب ۲۱۶- معنی «أحباب» زمانهای دراز بی در بی
۳۹۶ باب ۲۱۷- معنی مشارق و مغارب
۳۹۶ باب ۲۱۸- معنی عشاء و جدعاء
۳۹۷ باب ۲۱۹- معنی شرقاء، خرقاء، مقابله، مداره
۳۹۷ باب ۲۲۰- معنی فرار به سوی خدا
۳۹۷ باب ۲۲۱- معنی محصور و مصدود
۳۹۸ باب ۲۲۲- معنی روایتی که گوید: اگر شخصی بر مرکبی سوار شود که بار بر پشت اوست، و از روی آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنم می گردد
۳۹۹ باب ۲۲۳- معنی عَج و نَج

- باب ۲۲۴- معنی دباء، مَرَقَتْ، حنتم، نقیر ۳۹۹
- باب ۲۲۵- معنی شحک ۴۰۰
- باب ۲۲۶- معنی ناقله ۴۰۰
- باب ۲۲۷- معنی «قَطَّ» ۴۰۰
- باب ۲۲۸- معنی کولشف، دواعی، بغایا، ذوات الأزواج ۴۰۰
- باب ۲۲۹- معنی فقیه حقیقی ۴۰۱
- باب ۲۳۰- معنی یلوغ اشد، و استوی ۴۰۲
- باب ۲۳۱- معنی خریف ۴۰۲
- باب ۲۳۲- معنی فلق ۴۰۳
- باب ۲۳۳- معنی «شَرُّ الحاسد اذا حسد» ۴۰۳
- باب ۲۳۴- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام: زمستان بهار مؤمن است ۴۰۳
- باب ۲۳۵- معنی بهار قرآن ۴۰۳
- باب ۲۳۶- معنی افق مبین ۴۰۳
- باب ۲۳۷- معنی افق از مردم ۴۰۴
- باب ۲۳۸- معنی اسودین ۴۰۴
- باب ۲۳۹- معنی تمام نعمت ۴۰۴
- باب ۲۴۰- خواسته های مردم ۴۰۴
- باب ۲۴۱- معنی آهنک ناقوس ۴۰۵
- باب ۲۴۲- معنی گفته پیامبران علیهم السلام هنگامی که روز قیامت به ایشان گفته شود: «ما ذا أُجِئْتُمْ» گویند: «لا عَلِمَ لَنَا» ۴۰۶
- باب ۲۴۳- معنی این جمله: مرد مسلمان سه دوست دارد ۴۰۸
- باب ۲۴۴- معنی همدمی که با بشر به گور سپرده می شود، و او زنده است و انسان مرده ۴۰۸
- باب ۲۴۵- معنای خرد زنان و زیبایی مردان ۴۱۰
- باب ۲۴۶- معنی گفته سلمان- خدا از او خشنود باد- هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: چه شخصی از شما همه عمر روزه دار است و کدامیک از شما همه شبها را به بیداری می گذرانند و چه کسی از شما هر شب قرآن را ختم می نماید؟ و او در آن جا گفت: من ۴۱۰
- باب ۲۴۷- معنی این جمله که بعضی از قطعه های زمین انتقام گیرنده اند ۴۱۲
- باب ۲۴۸- معنی گفتار شایسته و کردار نیک ۴۱۲
- باب ۲۴۹- معنای روایتی که فرماید: شخصی که دیدار خدا را دوست داشته باشد خداوند تعالی هم دیدار او را دوست دارد، و هر کس مشتاق («لقاء الله» نباشد خدا هم دیدار او را دوست ندارد ۴۱۲
- باب ۲۵۰- معنی آنچه روایت شده: نماز حجزه خدا در زمین است ۴۱۴
- باب ۲۵۱- معنی حاقن و حاقب و حاذق ۴۱۴
- باب ۲۵۲- معنی مجنون ۴۱۴
- باب ۲۵۳- معنی پرهیز غذایی ۴۱۶
- باب ۲۵۴- معنی دبقا ۴۱۶
- باب ۲۵۵- معنی خائف ۴۱۶
- باب ۲۵۶- معنی کفو ۴۱۶
- باب ۲۵۷- معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی ۴۱۷
- باب ۲۵۸- معنی عقل ۴۱۷
- باب ۲۵۹- معنی پرهیز کردن از خدا با حقیقت تقوی ۴۱۷
- باب ۲۶۰- معنی پرستش ۴۱۷
- باب ۲۶۱- معنی سائبه ۴۱۸
- باب ۲۶۲- معنی کبر ۴۱۸
- باب ۲۶۳- معنی تزکیه ای که خدا آن را نپسندیده است ۴۲۰
- باب ۲۶۴- معنی عجیبی که کردار را تباه می سازد ۴۲۱

- باب ۲۶۵- معنی حسد - - - - - ۴۲۲
- باب ۲۶۶- معنی فقر - - - - - ۴۲۲
- باب ۲۶۷- معنی بخل و شخ - - - - - ۴۲۲
- باب ۲۶۸- معنی سوء الحساب - - - - - ۴۲۴
- باب ۲۶۹- معنی سفاهت - - - - - ۴۲۵
- باب ۲۷۰- معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: که «حجامت» چه خوب شیوه ای است - - - - - ۴۲۵
- باب- ۲۷۱- معنی حجامت باسود و باور و نجات دهنده - - - - - ۴۲۵
- باب ۲۷۲- معنی احداث وضو - - - - - ۴۲۵
- باب ۲۷۳- معنی فرموده حضرت زین العابدین «ع»: «وای بر آن کس که یکی های او از دهپایش فرونی گیرد - - - - - ۴۲۶
- باب ۲۷۴- معنی «صاع» و «مد» و تفاوت میان یک صاع آب و یک مد آن و همچنین در طعام - - - - - ۴۲۷
- باب ۲۷۵- معنی نامصه، منتمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوشله، واشمه، و مستوشمه - - - - - ۴۲۸
- باب ۲۷۶- معنی دیگری از واصله و مستوشله - - - - - ۴۲۸
- باب ۲۷۷- معنی اطایه کلام، اطعام طعام، افشای سلام، ادامه صیام صلاه در لیل، مردم در خواب - - - - - ۴۲۹
- باب ۲۷۸- معنی زهد - - - - - ۴۳۰
- باب ۲۷۹- مرد باورع کیست - - - - - ۴۳۱
- باب ۲۸۰- معنی خوشخوئی و حد آن - - - - - ۴۳۲
- باب ۲۸۱- معنی خلاق و خلق - - - - - ۴۳۲
- باب ۲۸۲- معنی شکایت از بیماری - - - - - ۴۳۲
- باب ۲۸۳- معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السلام»: «شخصی که به گرمابه رفته باید اثرش بر او نمودار باشد» - - - - - ۴۳۲
- باب ۲۸۴- معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرار از طاعون همچون گریز از لشکری است که برای جهاد به طرف دشمن در حرکت است - - - - - ۴۳۳
- باب ۲۸۵- معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السلام»: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است - - - - - ۴۳۴
- باب ۲۸۶- معنی سخاوت و اندازه آن - - - - - ۴۳۴
- باب ۲۸۷- معنی سماحه - - - - - ۴۳۶
- باب ۲۸۸- معنی جواد - - - - - ۴۳۶
- باب ۲۸۹- معنی مروّت - - - - - ۴۳۶
- باب ۲۹۰- معنی «سیحه الحدیث» و تحریف - - - - - ۴۳۹
- باب ۲۹۱- معنی ظهر قرآن و بطن آن - - - - - ۴۳۹
- باب ۲۹۲- معنی فقری که مرگ سرخ است - - - - - ۴۴۰
- باب ۲۹۳- معنی حدیثی که وارد شده: «هر گاه زکات داده نشود فقیر و غنی هر دو بدحالند - - - - - ۴۴۰
- باب ۲۹۴- معنی آنچه روایت شده: «هر کس که از خداوند به روزی کم خشنود گردد، خدا نیز به کردار اندک او خشنود گردد» - - - - - ۴۴۰
- باب ۲۹۵- معنی توکل بر خدای عزّ و جلّ، و صبر، و قناعت و رضا، و زهد، و اخلاص، و یقین - - - - - ۴۴۰
- باب ۲۹۶- معنی روایتی که می فرماید: برای چند گروه دریافت صدقه حلال نیست: ثروتمند و آدم جوان و سالم و کسی که پیشه ای دارد، و شخص نیرومند - - - - - ۴۴۳
- باب ۲۹۷- معنی فرموده پیغمبر «ص»: هر حساب شونده ای در رنج است - - - - - ۴۴۴
- باب ۲۹۸- معنی «گلی» که خداوند خوردن آن را منع کرده است - - - - - ۴۴۴
- باب ۲۹۹- معنی روایتی که گوید: از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه طلاقه شده اند خودداری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند - - - - - ۴۴۴
- باب ۳۰۰- معنی گران شدن خویشاوندی - - - - - ۴۴۶
- باب ۳۰۱- معنی قاتلی که نمی میرد - - - - - ۴۴۶
- باب ۳۰۲- معنی فرموده پیغمبر «ص»: خدا لعنت کند قاتل را - - - - - ۴۴۶
- باب ۳۰۳- معنی تعزب بعد الهجره - - - - - ۴۴۷
- باب ۳۰۴- معنی ساعت غفلت - - - - - ۴۴۸
- باب ۳۰۵- معنی اقعّه - - - - - ۴۴۸

- باب ۳۰۶- معنی خبری که از امام صادق «ع» رسیده و فرموده: «تا آسمان) و زمین آرآمد شما نیز آرامش را از دست ندهید..... ۴۴۸
- باب ۳۰۷- معنی فرمایش امیر المؤمنین «ع»: نیاز و بی نیازی از مردم را در دلت فراهم آور ۴۴۹
- باب ۳۰۸- معنی خبری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرموده: «میان قبر من و منبرم بوستانی است از بوستانهای بهشت، و منبر من بر جای بلندی از مرغزارهای بهشت است ۴۴۹
- باب ۳۰۹- معنی فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که: بجز الاغ، رذ احسان نمی کند..... ۴۵۰
- باب ۳۱۰- معنی قول جبرئیل علیه السلام به حضرت آدم صلی الله علیه «حیاتک الله و بیتاک» ۴۵۰
- باب ۳۱۱- معنی آثار گناه: ۴۵۱
- باب ۳۱۲- معنی ولیمه دادن در عروسی، و در جشن تولد، و ختنه سوران و برای ساختن خانه یا خرید آن، و غنیمت ۴۵۴
- باب ۳۱۳- معنی کلاله ۴۵۵
- باب ۳۱۴- معنی حمیل ۴۵۶
- باب ۳۱۵- معنی فرمایش امام صادق «ع» که: در اسلام جلب و جنب و شغار ممنوع است ۴۵۷
- باب ۳۱۶- معنی نهی از بدل در زناشویی ۴۵۹
- باب ۳۱۷- معنی اقیال عبا، و معنی تبعه، و تیمه، و سیوب، و خلاط و وراط و شناق، و شغار، و اجباء ۴۶۰
- باب ۳۱۸- معنی «حاقله، مزایبه، عرایا، مخابره، مخاضره، منابذه ملامسه، و بیع الحصاه و قسمتی از مناهای دیگر ۴۶۴
- باب ۳۱۹- معنی سکنیه ۴۸۳
- باب ۳۲۰- معنی اسلام آبی طالب بحساب جمل که با بند انگشتان ۶۳ را بیان کرد ۴۸۴
- باب ۳۲۱- معنی زاهد در دنیا ۴۸۵
- باب ۳۲۲- معنی مرگ ۴۸۵
- باب ۳۲۳- معنی محینطی ۴۹۲
- باب ۳۲۴- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: موی پشت لب را نیک بتراشید و موی ریش را بلند کنید و خود را همانند گبرها نساژید!..... ۴۹۲
- باب ۳۲۵- معنی سکه مایوره و مهره مأموره ۴۹۳
- باب ۳۲۶- معنی ماههایی که برای حج تمتع تعیین گردیده است ۴۹۵
- باب ۳۲۷- معنی رفت و فسوق و جدال ۴۹۵
- باب ۳۲۸- آنچه خدا در حج بر مردم لازم گردانیده و آنچه را برای آنان بعهده گرفته است ۴۹۶
- باب ۳۲۹- معنی حج اکبر و حج اُسفر ۴۹۷
- باب ۳۳۰- معنی ایام معلوم و ایام معدود ۴۹۹
- باب ۳۳۱- معنی مکاه و تصدیه ۴۹۹
- باب ۳۳۲- معنی آنان از جانب خدا و پیامبر او ۴۹۹
- باب ۳۳۳- معنی «شاهد و مشهود» و معنی روزی که مردم در آن فراهم گردند ۵۰۱
- باب ۳۳۴- معنی مکامه و مکلمه ۵۰۲
- باب ۳۳۵- معنی بعال ۵۰۲
- باب ۳۳۶- معنی افقاء ۵۰۲
- باب ۳۳۷- معنی مطیطا ۵۰۳
- باب ۳۳۸- معنی لباس قسی ۵۰۳
- باب ۳۳۹- معنی شجنه ۵۰۳
- باب ۳۴۰- معنی جبار ۵۰۵
- باب ۳۴۱- معنی اسجاج ۵۰۷
- باب ۳۴۲- معنی حوآب و جمل ادیب ۵۰۸
- باب ۳۴۳- معنی روزه دار افطارکننده ۵۰۸
- باب ۳۴۴- معنی قمیص، ردا، تاج، سراویل، تکه، نعل، و عصا، چیزهایی که خداوند با آنها پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله را گرمی داشت چون او را از صلب عید المطلب بیرون آورد ۵۰۹
- باب ۳۴۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین به عثمان که: اگر سخن بگویم چیزی نیست مگر بر خلاف میل تو و نیست نزد من مگر آنچه دوست می داری ۵۱۲
- باب ۳۴۶- مفاهیم جملات سخنرانی امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که خبر قتل (حسان فرماندارش را در شهر اُبار شنید ۵۱۳

- باب ۳۴۷- معنی فرموده پیامبران هنگامی که در قیامت به ایشان گفته شود: آنگاه که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید ایشان چه پاسخی دادند؟ گویند: ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو می دانی ۵۲۱
- باب ۳۴۸- معنی نفس عقل و روح آن و سر و چشم و زبان و دهان و قلب آن و آنچه از آن نیرو می گیرد ۵۲۲
- باب ۳۴۹- معنی حدیثی که در باره لعن طلا و نقره وارد شده است ۵۲۳
- باب ۳۵۰- معنی درجات، و کفاره گناهان، و هلاک کنندگان و رهائی بخشندگان ۵۲۴
- باب ۳۵۱- معنی رمضان ۵۲۵
- باب ۳۵۲- معنی شب قدر ۵۲۶
- باب ۳۵۳- معنی خضراء دمن ۵۲۶
- باب ۳۵۴- معنی جامع مجمع و ربع مربع و کرب مقمع و غلّ قمل ۵۲۷
- باب ۳۵۵- معنی بعضی از اوصاف زنان: غنیمت و غرام و ودود و ولود (و عقیم و سخابه و ولاجه و همازه ۵۲۹
- باب ۳۵۶- معنی شهیره و لهبیره، و نهیره، و هیدره، و لغوت ۵۳۰
- باب ۳۵۷- معنی اینکه: پیغمبر «ص» شخصی را دید که در ماه رمضان حجامت می کند و فرمود: حجامت گرو حجامت شده روزه را شکستند ۵۳۱
- باب ۳۵۸- معنی قواعد، بواسق، جون، خفو، و و میض و رحا ۵۳۱
- باب ۳۵۹- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که بسوی گلزارهای بهشت بشتابید ۵۳۳
- باب ۳۶۰- معنی آنچه در باره شتر وارد شده: شتر مهیار شیطانها است و خیری ندهد جز از سوی چپش ۵۳۳
- باب ۳۶۱- معنی مزده شتابان مؤمن ۵۳۵
- باب ۳۶۲- معنی عرفاء اهل بهشت ۵۳۵
- باب ۳۶۳- معنی یک گروه که رسنگارند ۵۳۵
- باب ۳۶۴- معنی فرموده امام صادق «ع»: به هر کس چهار چیز داده شود، از چهار چیز بی بهره نیست ۵۳۵
- باب ۳۶۵- معنی چیزی که ریشه اش در زمین است و شاخه اش در آسمان ۵۳۵
- باب ۳۶۶- معنی آرایش آن سرای ۵۳۶
- باب ۳۶۷- معنی بهره ای از دنیا ۵۳۶
- باب ۳۶۸- معنی لکع ۵۳۶
- باب ۳۶۹- معنی آنواء ۵۳۸
- باب ۳۷۰- معنی مقدارهای عمر شتری که در زکات گرفته می شود ۵۳۹
- باب ۳۷۱- شرح دیه هائی که بر اثر جراحتهائی که به سر و صورت وارد می آید لازم می گردد: موضحه، سمحاق، باضعه، مأمومه، جانفه و منقله ۵۴۳
- باب ۳۷۲- معنی نهر غوطه ۵۴۴
- باب ۳۷۳- معنی حتوف، زنوق، جواض، جعظریق ۵۴۵
- باب ۳۷۴- معنی صلاه وسطی ۵۴۵
- باب ۳۷۵- معنی تحیت مسجد، و معنی صلاه و آنچه مربوط به آنست از تمام حدیث ۵۴۷
- باب ۳۷۶- معنی قاع قرقر، و شجاع اقرع ۵۵۲
- باب ۳۷۷- معنی عرق و لابنین ۵۵۳
- باب ۳۷۸- معنی «تفت» دور کردن چرک و آلودگی بدن ۵۵۶
- باب ۳۷۹- معنی «جهد البلاد» سختی بلا چنان که مرگ را بر زندگی برگزیند ۵۵۸
- باب ۳۸۰- معنی «مخادعه» فریفتن خدا ۵۵۹
- باب ۳۸۱- معنی «هاویبه» دوزخ ۵۵۹
- باب ۳۸۲- معنی مغیون ۵۶۰
- باب ۳۸۳- معنی «کفات» در برگزیده و جمع و قبض کننده ۵۶۱
- باب ۳۸۴- معنی چیزی که سزوار است: ناخواستن او در آغازش، و ترس داشتن از بایانش ۵۶۱
- باب ۳۸۵- معنی چیزهای کمرشکن ۵۶۱
- باب ۳۸۶- معنی «بوار الائم» کسادی زن بیوه ۵۶۲
- باب ۳۸۷- معنی خصلت هایی که تمام نیکبها در آن فراهم آمده است ۵۶۳

- باب ۳۸۸- معنی زیر ۵۶۲
- باب ۳۸۹- معنی نبر ۵۶۳
- باب ۳۹۰- معنی سعادت و شقاوت ۵۶۴
- باب ۳۹۱- معنی اقیعس ۵۶۴
- باب ۳۹۲- معنی فرموده امام صادق «ع»: ما و خاندان أبو سفیان دو خانواده هستیم کشمکش ما در باره خداست ۵۶۵
- باب ۳۹۳- معنی کمک خواستن پیغمبر «ص» از معاویه در نوشتن وحی ۵۶۵
- باب ۳۹۴- معنی تخضیر ۵۶۸
- باب ۳۹۵- معنی گفتار مسیح علیه السلام: اساس آخرین خشتی است که کارگر بر دیوار می گذارد ۵۶۹
- باب ۳۹۶- توضیح آمین ۵۷۰
- باب ۳۹۷- معنی آیه شریفه فَأَخْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأُوثَانِ و قول زور و لیهو الحدیث ۵۷۰
- باب ۳۹۸- معنی حنیفیت ۵۷۰
- باب ۳۹۹- معنی برداشتن پیغمبر «ص» علی «ع» را بر دوش، و ناتوان (بودن علی «ع» از بدوش کشیدن پیغمبر «ص» ۵۷۰
- باب ۴۰۰- معنی گفته حضرت سلیمان «خدایا مرا ببخش، و سلطنتی به من عنایت فرما که بعد از من سزوار هیچ فردی نباشد، چون بسیار بخشنده ای و معنی فرمایش پیغمبر «ص» خدا رحمت کند برادرم سلیمان را چه بخیل بود ۵۷۶
- باب ۴۰۱- معنی گفتن آه مریض ۵۷۸
- باب ۴۰۲- معانی گفتار حماسه آفرین فاطمه زهرا سلام الله علیها در بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار ۵۷۹
- باب ۴۰۳- معنی زبی و طیبین ۵۹۲
- باب ۴۰۴- معنی شفر و فیض النفس ۵۹۳
- باب ۴۰۵- معانی خطبه علی علیه السلام معروف بششقیته ۵۹۶
- باب ۴۰۶- معنی تین و زیتون و طور سینین و بلد آمین ۶۰۶
- باب ۴۰۷- معنی انواع مستی ۶۰۷
- باب ۴۰۸- معنی ناصبی ۶۰۷
- باب ۴۰۹- معنی «ایام الله» روزهای خداوند ۶۰۷
- باب ۴۱۰- معنی «شد» برزورتر و «اقوی» مقاومتر ۶۰۷
- باب ۴۱۱- معنی برترین اجزاء عبادت ۶۰۸
- باب ۴۱۲- معنی دو بیگانه ای که برداشتن آن دو لازم است ۶۰۸
- باب ۴۱۳- معنی بیماری مآلتهای پیشین که به این اتنت سرایت کرده است ۶۰۸
- باب ۴۱۴- معنی صلوات از خدا، و از فرشتگان و از مؤمنین بر پیغمبر «ص» و معنی تسلیم ۶۰۸
- باب ۴۱۵- معنی جایگاههای لعن ۶۱۰
- باب ۴۱۶- ریسمان محکمی که گسسته نشود ۶۱۰
- باب ۴۱۷- معنی صبر، و مضایره، و مرابطه ۶۱۰
- باب ۴۱۸- معنی رغبه، رهبه، تبتل، ابتهال، تضرع و بصبه در دعا ۶۱۰
- باب ۴۱۹- معنی گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا اخلاص ۶۱۲
- باب ۴۲۰- معنی دژ محکم خدای عزّ و جلّ ۶۱۲
- باب ۴۲۱- معنایی دیگر برای حصص خدای عزّ و جلّ ۶۱۴
- باب ۴۲۲- معنی وفای به عهد خدا، و معنی وفای خدای عزّ و جلّ به پیمان بندگان ۶۱۴
- باب ۴۲۳- معنی «ریوه» مکان بلند و «قرار» آرامگاه و «معین» آب جاری ۶۱۷
- باب ۴۲۴- معنی صفح جمیل ۶۱۸
- باب ۴۲۵- معنی خوف و طمع ۶۱۸
- باب ۴۲۶- معنی حسنه ای که بنده را وارد بهشت می گرداند ۶۱۸
- باب ۴۲۷- معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا رحمت کن جانشین مرا ۶۱۸
- باب ۴۲۸- بی نقص بودن غذا ۶۱۸

باب ۴۲۹- معنی نامه ای که ام سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت	۶۱۹
باب ۴۳۰- اخبار بی مانند و کمیاب	۶۲۵
فهرست	۶۷۸
درباره مرکز	۶۹۷

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قراردادی: معانی الاخبار. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: متن و ترجمه معانی الاخبار / تالیف شیخ صدوق (ابن بابویه) ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ مترجم عبدالعلی محمدی شاهرودی.

مشخصات نشر: تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۴-X؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ چهارم)؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۲-۳؛ ۱۵۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم)؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ چهارم)؛ ج. ۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۳-۱

یادداشت: فارسی-عربی.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۷۲)..

یادداشت: ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۷۷).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۹).

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده: محمدی شاهرودی، عبدالعلی، ۱۳۲۱ -، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ۲ م ۶۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۸۵۸۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زمان، زمان جاهلیت بود و ظلمت، ابرهای تیره و قیرگون اوهام و خرافات، روزنه امید و سعادت بشری را تیره و تار ساخته بود. در چنین شرائطی کسی راه را از بیراهه تشخیص نمی داد، و هر روزی که خورشید طلوع و غروب می کرد انسانها خویشتن را در کوره راه جدیدی می دیدند و بیشتر به وادی تباهی کشانیده می شدند.

اهریمنانی که برای تاراج گوهر عزّت و شرف انسانیت در کمین بودند، با استفاده از فرصت بدست آمده بر کاروان بشریت شیخون زدند؛ آنان را در بند خیالات نیش غولی شیطان‌ی خویش به زنجیر کشیده، و در حصار هوی و هوس زندانی نمودند. و همچنان که بر این موفقیّت خود افتخار کرده و عربده های مستانه سر می دادند ناگاه اشعه فروزان خورشید نبوت از افق سینه

رسول خدا محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر دمید و بر آن ابرها چیره گشته، سینه ظلمت کفر را درید، و شعله آتشکده های مجوس را بخمودی کشید، و طنین کوبنده فریاد حق پرستی و رهایی از پرستش اصنام و خدایان دروغین و قطع ایادی ظلم و ستم را به گوش یغماگران مست قدرت رسانید و صاعقه وار کنگره کاخ بیدادگران ملقب به دادگر را فرو ریخت.

بشریت در بند اوهام آن روزگار، چون نخستین پرتو سپیده دم آزادی را در چشم انداز خود دید، و فریاد رهایی بگوشش رسید، با تبسمی از امید که بر گوشه لبانش نقش بسته بود خود را آماده یک جهش رهایی بخش ساخت.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۴

برعکس آنان، اهریمنان دیو صفت، که موقعیت خود را در خطر حتمی می دیدند، دندانهای خون چکان خود را بهم فشرد، و با چهره ای عبوس و در هم کشیده با پنجه هائی خونین خنجر کشیده بودند تا سینه سپیده دم حق پرستی را بشکافند و چون به آن دست نیافتند بر بام زندان خود رفته و با تمام نیرو بر طبل رسوائی خود کوبیدند تا شاید نگذارند آوای روح پرور پیام الهی که طنینش صحنه گیتی را پر کرده بود به گوش آزادیخواهان در بند برسد.

اما دست قدرت الهی آنان را از اریکه قدرتشان به پائین کشاند و آهنگ دلنشین:

«قولوا لا- إله إلا الله تفلحوا» را به گوش جهانیان- حتی زندانیان در بند هوس- رسانید، و شعاع پر فروغ وحی را بر ابرهای قیرگون جهل چیره ساخت. مع ذلك این عوامل شیطان با شگردهای تازه ای وارد میدان شدند، و این بار با زد و خوردها و

کشمکشها و هوچیگری ها پیش آمدند اما کاری از پیش نبردند و چون مرگ حتمی خود را در چند قدمی دیدند، کینه ها را در سینه مخفی ساخته و با یک چرخش سریع به مسلمین پیوستند. ولی برای عملی ساختن مقصد دیرینه ای که در سینه پر کینه خود پنهان داشته بودند، از هر فرصت و پیش آمدی بهره می جستند تا با ترفندهای تازه بتوانند آخرین ضربه را بر اسلام وارد سازند. از جمله آن ضربات:

«تحریف واقعیات» بود.

بشر بر حسب فطرت خداداد تشنه حقیقت و درک واقعیات است، و چون آن را بدست آورد بی دریغ در راه نگهداری آن با جان و دل می کوشد، لذا دشمنان بشریت همواره بر آنند که با زرق و برقهای تبلیغاتی، مقاصد پلید خود را به صورت واقعیات جلوه دهند، و با قرار دادن پرده فریبنده ای بر روی واقعیتهای مقاصد خود را اجرا کنند و از همین رو است که می بینیم همان دستهای خونینی که در آغاز طلوع اسلام بر سینه فلق خنجر کشیده و در صدد بودند با خاکستر کینه توزی و دشمنی، شعله حق را خاموش کنند، و با عوعوهای خود جلوی نور افشانی ماه را بگیرند، در آخرین لحظات هم که خورشید حق می رفت تا در باختر آسمان نبوت افول نماید و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۵

بامدادان از افق آسمان امامت سر بر آورد، سببهای ارتجاع و شیطنت به همین حربه زنگار گرفته متوسل شدند، و آنچه خواستند کردند. برداشتهای انحرافی از قرآن، تفسیر به رأی ها از کتاب خدا، غلط اندازی های زیرکانه که همه و همه برای انحراف افکار از واقعیتهای آنها، نهایتاً در اختیار خود نگهداشتن مردم عوامی بود که مستکبران

همیشه جهت ادامه سلطه خود به آنان نیاز دارند، و توطئه ها یکی پس از دیگری بدین گونه بمرحله اجرا درآمد.

زمزمه «حسبنا کتاب الله»

۱- ماجرائی است که تحت تأثیر انگیزه های دنیائی، هدفش بازگرداندن نظام شکل یافته اسلام به نظام فروپاشیده قومی و اصول باطل پیش از اسلام بود، و همه محدثین و سیره نویسان در صحت آن اتفاق دارند. و ماجرای آن چنین بود که به گفته ابن عباس وقتی پیغمبر اسلام احساس کرد آخرین شریانهای حیات پربرکتش از هم می گسلد، سر از بالین برداشته فرمودند: «برایم قلم و دواتی بیاورید تا با آن چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید». شخصی از میان جمعیت گفت: بیماری بدو غلبه نمود و اینک هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است «۱».

او می دانست پیغمبر در نظر دارد با مدرک کتبی امر امامت بعد از خود را، که قرآن آن را مکمل دینش دانسته با تعیین اسم رهبری به مردم اعلام کند، لذا گفت:

«حسبنا کتاب الله» و تراوش این جملات از دو لب مشکوک آن فرد نشان می داد کودتای خزنده ای در حال شکل گرفتن است.

۲- وقتی مرغ روح پیغمبر به آشیان جنان پرواز کرد و مردم عزادار در سوگ او اشک ماتم می ریختند، او در بین جمعیت بالا و پائین می رفت و فریاد زنان می گفت:

«پیغمبر نمرده است، از میان ما دور شده!» و با مطلبی بی اساس، روند اندیشه

(۱) - صحیح بخاری جزء چهارم قول مریض ص ۵ و در جزء اول ص ۲۲ باب علم؛ صحیح

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۶

حاضران را متوقف می ساخت، تا اینکه ابو بکر آمد و اعلان کرد محمد مرده است و آیه «أَفَإِنْ

مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ «۱» را خواند و آن وقت گفت: «دانستم که پیغمبر خدا حتما مرده است «۲»».

شعله ور ساختن آتشیای نهفته در زیر خاکستر

۳- با تحریک و کشاندن مردم خام و کم اندیش و اصحاب المعاویل به سقیفه بنی ساعده برای به کرسی نشاندن فکر نادرست و از پیش ساخته توانستند، صاحب حقیقی خلافت (علی علیه السلام را) به آنجا بکشاند و ماهرانه حقش را غصب نمایند.

و بار دیگر تعصب قومی از یاد رفته عشیره ای را زنده کردند و فریاد «منا امیر و منکم امیر «۳»» را از گلوها به درآوردند، کشمکشها، کینه های نهفته، خشمهای نهانی تصفیه حسابها و ... را تجدید کردند، و مانند لکه های ابر سیاهی که در ابتداء اعلام رسالت بر تارک خورشید نبوت کشیده بودند، در این زمان بر روی قرص ماه تابان امامت و شخصیت علی علیه السلام کشیده شد و آسمان حقیقت را در برابر چشم جویندگان ولایت تیره و تار ساخت.

۴- رد کردن مصحفی که بعد از درگذشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام با ترتیب نزول قرآن جمع آوری کرده بود «۴».

جو اختناق

۵- با پدید آوردن جو رعب و اختناق و حبس کردن صدای آزادی خواهان، حقایقی را که همچون خار جانگزائی بر سر راهشان بود برداشتند، سه تن را که عبارت بودند از: ابن مسعود، أبو الدرداء، ابو مسعود انصاری زندانی شدند و گفتند:

(۱) - سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

(۲) - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۷۸ و ج ۲ ص ۴۰.

(۳) - شرح نهج ۲ ص ۵۳.

(۴) - الشیعه و فنون الاسلام ص ۴۹، احتجاج ج ۱ ص ۲۲۵.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۷

«قد اکثرتم الحدیث عن رسول الله «۱»» (شما از پیامبر خدا زیاد حدیث نقل کرده اید) و ابن علیّه (اسماعیل بن ابراهیم) به

نقل از رجاء بن مسلمه گوید: به من خبر رسیده که معاویه می گفت: علیکم من الحدیث بما کان فی عهد عمر فأنه کان قد اخاف الناس فی الحدیث عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «۲».

منع از نوشتن حدیث:

۶- گفتار دربار پیامبر خدا، کردار و تقریر آن بزرگوار، غنی ترین منبعی بود که مسلمین بدان، وظایف خود را مشخص می نمودند، جهت پیشرفت مقاصد سیاسی خود بدلائلی، چند حدیث از پیغمبر در قضایای خاص خود نقل کردند و «۳» از ثبت و نگهداری حدیث جلوگیری نمودند با آنکه خود هم اخبار زیادی دارند که پیغمبر امر به نوشتن حدیث کرد «۴» و ابو بکر با اینکه خود در فضیلت نوشتن حدیث از پیامبر چنین روایت نمود: «من کتب عَنِّي علما أو حدیثا لم یزل یکتب له الأجر ما بقی ذلک العلم أو الحدیث «۵»»، برای پیشبرد کار خلافت خویش، پیشگام سوزاندن ۵۰۰ حدیثی گردید که نزد دخترش عایشه بود «۶». و عمر طی بخشنامه ای دستور داد هر کس چیزی از حدیث نزد او هست آن را بسوزاند، و به مأمورینش که عازم عراق بودند گفت: «جَرِّدُوا الْقُرْآنَ وَ اقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا شَرِيكُكُمْ فَلَمَّا قَدِمَ قَرِظَةَ ابْنِ كَعْبٍ قَالُوا حَدَّثْنَا، فَقَالَ نَهَانَا عَمْرٌ «۷» قُرْآنَ رَا بَا احَادِیثَ دَر نِیَامِزِیْدَ وَ اَز سَخْنَانَ پِیْغَمْبَرِ خِدا كَم بَگُوئِیْدَ وَ مَن دَر (ثَوَاب) اِیْن كَار بَا شَمَا شَرِیْكُم، پَس اَز اِیْن چُون

(۱)- تذکره الحفظ ذهبی ج ۱ ص ۱۶۰.

(۲)- تذکره الحفظ ذهبی ج ۱ ص ۱۶۰.

(۳)- علوم الحدیث ابن الصلاح عثمان بن عبد الرحمن شهرزوری ص ۱۶۰.

(۴)- سنن دارمی ج ۱ ص ۱۲۵.

(۵)- تاریخ الخلفاء سیوطی ص

(۶) - تذکره الحفاظ ذهبی ص ۵ طبع دار الکتب العلمیه بیروت.

(۷) - تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۷ سنن دارمی ج ۱ ص ۸۵.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۸

قرظه به محلّ مأموریت خود رسید هنگامی که از او درخواست کردند برای ما حدیث بگو، گفت خلیفه ما را نهی کرده است.

معلوم است بر اثر این اقدام که به دنبال همان سیاست «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» صورت گرفت بر اثر فرسودگی ذهنها و مردن صحابه راستگوی پیغمبر، و ارباب و تهدید و تبعید حق گوینان با آسانی گردونه خلافت از محور اصلی خود بیرون شد، و خود بخود از مدار خارج گشت، و اگر احادیث نوشته شده سوزانده و محو نمی شد، به صورت سند زنده ای که بازگوکننده عمل آنان بود در بایگانی تاریخ می ماند، و آیندگان می فهمیدند این سرچشمه زلال از کجا و با چه عواملی و اغراضی گل آلود شد!!

جعل احادیث:

«۱» ۷- این عمل بحدّی رسیده بود که بخاری می گوید: ۷۲۷۵ حدیث کتاب خود را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم، و مرحوم علامه امینی در مجلد پنجم الغدیر، ۱۲۲ صفحه را به دروغگوینان و وضّاعین و جاعلین حدیث اختصاص داده، و ۴۲ تن را نام برده که چهار صد و هشتاد هزار و سیصد و بیست و چهار حدیث دروغ و بی اصل و مقلوب در فضیلت ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و ابو عبیده جراح و ابو حنیفه، ساخته و منتشر کرده اند. در اثر از میان رفتن احادیث صحیح و انتشار این حدیثهای ساختگی می بینیم چگونه در نزدیک ترین عصر به عصر پیغمبر اکرم، مکتبهای انحرافی رائج شد و اصل یگانگی

و بی همتائی خدا را مخدوش و مکتب مجسّمه و مشبّه پدید آمد، و ذهن عوام النّاس را نسبت به شریف ترین عنصر فضیلت و الگوی شرافت علیّ علیه السلام در جهل مرکّب قرار داد، که این دو قضیه را که جرجی زیدان نوشته، مثنی است از خروار که هر خواننده می تواند حدیث مفصل را از این مجمل فراگیرد وی گوید*:

(۱) - نقل از تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۹۱۴.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۹

مورد اوّل: در بغداد مردی نزد والی آمد و راجع به یکی از علمای علم کلام سعایت کرده گفت: این مرد زندیق است! والی پرسید مگر چه مذهبی دارد؟

مردک گفت: او مرجئی، قدری، أباضی، رافضی است، از معاویه بن خطّاب بدش می آید، از همان معاویه ای که با علیّ بن عاص جنگ کرد.

والی که این یاوه ها را از آن مرد شنید گفت: واقعا که هم تاریخ می دانی، و هم از مذاهب مختلف اسلام با خبری!! مورد دوم: در آن ایام معمولاً دانشمندان گرد هم می نشستند و راجع به علی و معاویه و ابو بکر و غیره مناظره می کردند و مردم عوام هم اطراف آنان را گرفته به حرفهایشان گوش می دادند تا آنکه روزی مرد قد بلندی از میان طبقه عوام برخاسته گفت: تا کی راجع به علی و معاویه و فلان و فلان سخن می گوئید؟! از وی پرسیدند تو میدانی علی کیست؟

گفت: آری میدانم او پدر فاطمه بود.

گفتند: فاطمه را می شناسی؟

گفت: آری فاطمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله مادر عایشه و خواهر معاویه است.

گفتند: از علی چه میدانی؟

گفت: علی در جنگ حنین با پیغمبر بود، و در آن جنگ کشته

شد، پسرش عبد الله بن علی به شام رفت و مروان را در شام کشت، سپس پیرمردانی را از شام نزد ابو العباس سفاح فرستاد، آنان آمدند و با ابو العباس سفاح بیعت کردند و خدا را گواه گرفتند که در تمام مدت حکومت بنی امیه کسی را جز بنی امیه وارث خاندان پیغمبر ندانند!! (نقل از صفحه ۹۱۴ کتاب تاریخ تمدن اسلام) جای تردید نیست که جلوگیری از ثبت و نگارش احادیث صحیح که مبین قانون اساسی اسلام (قرآن) بود و نشر احادیث جعلی، دو عامل قوی در انحراف قسمتی از مبانی اسلام از مسیر اصلی اش بود.

زامداران خودسر که خویشان را متولیان دین میدانستند، و هر یک مکتب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۰

خاصی از نیرنگ و تزویر و خیانت داشتند، برای انحراف مردم از معنویت و حقیقت و راستی و درستی همواره از همان منبع آلوده به اغراض و شهوات «تحریف واقعیتها و جلوگیری از انتشار سنت اصیل نبوی» استفاده می کردند.

اما ائمه علیهم السلام و تربیت شدگان مکتب آنان چنان که کارنامه زندگیشان نشان می دهد لحظه ای از پای ننشستند و در جاودانه ساختن «قرآن و سنت» با هم کوشیدند، که از جمله این رادمردان الهی میتوان حضرت علی و حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن مسعود و ابو ذر و غیره را در نوشتن احادیث از پیشگامان آنان نامید. و دست نوشته های حدیثی امیر المؤمنین علیه السلام با دیکته رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله منابعی بود که دست بدست ائمه می گشت، چنان که حکم بن عتیبه آن را نزد امام باقر علیه السلام مشاهده کرد، محمد

بن عذافر صیرفی گوید: با حکم - که از زیدیه بود - نزد امام باقر علیه السلام بودیم، او پرسشهایی نموده و حضرت به او پاسخ می داد، تا اینکه در مسأله ای اختلاف پیدا کردند، امام باقر علیه السلام به فرزندش فرمود: «پسرم برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیرون بیاور» پس آن بزرگوار کتابی پیچیده شده را آورد، حضرت آن را گشوده و در آن می نگریست تا به مسأله مورد بحث رسید آنگاه فرمود: این خطّ علی و دیکته پیامبر خداست «۱».

در تاریخ آمده است که چون حال حضرت زین العابدین به مرحله احتضار رسید رو کرد به فرزندان خود و از میان آنان امام محمّد باقر را مخاطب ساخت و فرمود:

ای محمّد! این صندوق را به منزل خود ببر. «۲» سپس فرمود: همه بدانند که در این صندوق درهم و دینار نیست لکن پر از علم است.

در روایت دیگری است که آن صندوق را چهار نفر حمل می کردند که مملوّ بود از کتب و سلاح رسول خدا*.

(۱) - بهجه الآمال ج ۶: ۴۸۵، جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۲۵ بنقل از رجال نجاشی ص ۲۵۵.

(۲) - سیر حدیث در اسلام ص ۸۶.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۱

دیگر «مصحف فاطمه علیها السلام» بود که ائمه از آن یاد کرده اند. و شیخ کلینی اخباری در این باره نقل کرده است «۱».

در پهنه وسیع تاریخ اسلام الهام گیرندگان از مکتب حقایق ارزنده ائمه (علیهم السلام) کم نبودند، که در ضبط احادیث کوشیدند. و بدنبال این تلاش پی گیر بود که توانستند از عصر حضرت علی تا زمان امام حسن عسکری (علیهما السلام) و عصر غیبت کبری حد اقل چهار

صد کتاب و رساله را به رشته تحریر در آورند- رضوان الله تعالی علیهم- که به هر یک از آنها اصل، و به مجموعشان «اصول اربعمائه» گفته می شود «۲».

صاحب وسائل الشیعه (شیخ حرّ عاملی) در خاتمه جزء چهارم آن کتاب بعد از آنکه به ذکر اسامی کتبی که از جمله مدارک و مآخذ وی بوده اشاره ای کرده گوید: «و اما کتابهایی را که بزرگان از آنها حدیث نقل کرده اند و نامشان برده نشده و در کتب رجال از آنها یاد شده جدا زیاد می باشد و تعدادشان افزون بر شش هزار و ششصد کتاب «۳» است!».

حفظ و نگهداری کتب و بدست آوردن حدیث در دوره سانسور

: در شدیدترین دوره سانسور آن کتابها نگهداری و حفظ گردید. محمّد بن حسن گوید: به امام نهم علیه السلام عرض کردم فدایت شوم اساتید ما از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایاتی دارند که چون در آن زمان (زمان تقیّه) عنوان کردن آن احادیث کار بسیار مشکلی بود، و ایشان مجبور به اخفای کتب مزبور خود بودند، و در نتیجه از آنها در زمان حیاتشان روایتی نقل نشد و چون از دنیا رفتند کتابهایشان به ما رسیده، فرمود: آنها را نقل کنید که درست است «۴».

(۱)- اصول کافی ج ۱ ص ۳۴۴ حدیث ۶۲۹.

(۲)- الذریعه ج ۲ ص ۱۲۷ و ۱۳۰.

(۳)- وسائل الشیعه ۲۰ ص ۴۹.

(۴)- اصول کافی ج ۱ ص ۶۸ حدیث ۱۵.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۲

حفظ این کتابها با مشکلات فراوانی توأم بود که ایشان مجبور بودند برای حفظ آن، شدیدترین ضربات شکنجه دشمن را تحمّل کنند، از جمله آن افراد که در راه حفظ این کتب سختی و مرارت زیادی را

متقبّل گشتند محمّد بن ابی عمیر است.

وی از شاگردان حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیه السلام بود و نود و چهار کتاب تصنیف کرده است. در زمان مأمون او را حبس کردند و برای اینکه اسامی شیعیان را بگویند به او تازیانه زدند وقتی تعداد آنها به صد رسید طاقتش تمام شد و نزدیک بود که نام ایشان را ببرد که صدای محمّد بن یونس بن عبد الرحمن را شنید که گفت: «یا محمّد بن ابی عمیر! اذکر موقفک بین یدی اللّٰه!» و او نیز از افشای نام ایشان اباہ کرد. و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی به او رسید و مدّت چهار سال در زندان ماند. خواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفه ای نهاده بود که بر اثر بارش باران بر آن از بین رفت و بعد از بیرون آمدن از زندان احادیث را از حفظ نقل می کرد- الی آخر «۱».

و یا جهت بدست آوردن حدیثی رنج سفر به نقاط دور دستی را بر خود هموار می کردند. چنان که ابو ایوب سلیمان بن داود شاذکونی گویند: برای اخذ حدیث بیش از بیست و چند بار از بصره به کوفه سفر کردم تا اینکه در مجلس حفص بن غیاث حاضر شدم و احادیث او را نوشتم، وقتی به بصره برگشتم در بنانه (محلّی بوده در بصره) ابن ابی خلدویه را ملاقات کردم، وی گفت: ای سلیمان از کجا می آیی؟ گفتم:

از کوفه. گفت: حدیث چه کسی را نوشته ای؟ گفتم: حدیث حفص بن غیاث را، گفت: تمام احادیث او را نوشته ای؟ گفتم: آری. گفت: حدیثی که در باره گوسفند قربانی حفص

از جعفر بن محمد از پدرش از ابو سعید خدری روایت کرده است را هم نوشته ای؟ گفتم نه! گفت چشمت گریان باد! پس در کوفه چه می کردی؟

ابو ایوب سلیمان می گوید: کیف و همیان خود را نزد نرسیین (خرما فروشان) گذاشته و به کوفه برگشتم، و مجدداً به خانه حفص بن غیاث وارد شدم، حفص

(۱) - هدیه الاحباب ۳۱۰.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۳

پرسید: از کجا می آیی؟ گفتم: از بصره، گفت: پس چرا برگشتی؟ گفتم: از ابن خلدویه چنین و چنان شنیدم. و حفص بن غیاث نیز آن حدیث را برای من روایت کرد و من برگشتم «۱».

این مطالب نشانگر آن است که در آن عصر شیعیان با آن همه مشکلات، و علی رغم همه مشکلات موجود برای نوشتن حدیث، در جهت تدوین آن تلاش بی وقفه و پی گیری داشته، و مجموعه های ارزنده ای در دسترس جامعه اسلامی گذارده اند که هر کدام از آنها برای راه یافتن به معارف قرآن حائز اهمیت ویژه ای می باشد.

یکی از آن اثرهای ارزنده همین کتاب «معانی الأخبار» است، که ترجمه آن به فارسی برای نخستین بار به جهان علم و ادب عرضه می شود و حاوی احادیثی است که جنبه «تحریف زدائی از چهره واقعیتها» را دارد و بازگوکننده تأویل و بیان واقعی الفاظ شبهه انگیزی است که در آیات قرآن و یا سنت آمده و دارای چند احتمال بوده اند و معمولاً دست آویز بدخواهان شده بود، و به همین دلیل شیعیان آن مسائل را از ائمه راستین اسلام پرسیده اند و پاسخ دریافت داشته اند.

براستی این کتاب همچون چراغی نورانی از هدایت جهت شناخت واقعی اسلام، و معرفت و بینائی و شناخت حقائق اسلام راستین است، و

در صدد است تا به دید مسلمین جهتی الهی بدهد، و به آنان بصیرت و معرفت بخشد، و راه دراز پر از حوادث ایشان را نورانی کند تا به دامن شیادان دین ساز نیفتند، و به چاه اشتباه و نادانی و برداشتهای غلطی که آنان گاهی بدست و هم خود می کنند سقوط نکنند، امید است خوانندگان هم آن را با دقت مورد مطالعه قرار دهند و اگر به اشتباهی در ترجمه برخوردند آن را تذکر دهند تا در چاپهای بعدی ان شاء الله اصلاح گردد. و بنده چون مقتید به رعایت اختصار و روان بودن ترجمه بودم لذا اگر توضیحی لازم بود به عنوان «مترجم گوید» نوشتم و اگر مختصر بود مطالب خود را بین دو [] قرار دادم

(۱) - تاریخ بغداد ج ۹ ص ۴۸.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۴

و بیشتر پاورقیهای متن عربی را در ترجمه گنجانده ام و یا بعنوان (مأخوذ از پاورقی متن عربی) جداگانه آن را ترجمه نمودم، و لازم به تذکر است که ترجمه خود را بر طبق نسخه طبع مکتبه الصدوق طهران ۱۳۷۹ هـ بتصحیح دانشمند و فاضل گرامی استاد علی اکبر غفاری - حفظه الله تعالی - قرار دادم و در مواردی هم از نسخه های دیگر بهره مند گشتم، و ابواب کتاب را بر طبق کتاب (معانی الاخبار) چاپ سنگی که با علل الشرائع تجلید شده شماره گذاری نمودم - و السلام قم - عبد العلی محمدی شاهرودی ۱۳۷۱

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصری از شرح زندگانی مؤلف:

اشاره

او شیخ جلیل القدر و بزرگوار، پیشوای محدثین، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه أبو جعفر صدوق قمی است،
مرتبۀ او

در علم و فهم و درک حدیث و درجه فقاہت و راستی گفتار و فراوانی تألیفات و پرباری و سرشاری آثار، چندان است که قلم را یارای نوشتن آن، و بیان را گنجایش برشمردن آن نیست. دانشمندان پس از وی که شرح حال او را نوشته یا از کتب ذی قیمت و گرانبهای او بهره جسته اند جملگی در بزرگداشت و تمجید او کوشیده اند و همگی به پیشوائی و راست گفتاری او اقرار دارند، و از او بعنوان «شیخ» و «طلایه دار» و «راست گفتار» یاد کرده اند.

هر چند نیازی نمی بینیم که برای نمودن مقام شامخ و درجه رفیع او متوسّل به برهان و دلیل شویم و یا شاهدهی ذکر کنیم، لیکن شمه ای از آنچه را که علمای اسلام و بزرگان و اعلام مذهب ما در تعریف و مدح شخصیت والای آن بزرگوار گفته اند باختصار نقل می کنیم (تا دانش پژوهان را تذکری باشد که: هر کس پای در راه خداوند گذارد و همت بر ترویج سنن رسول او صلّی اللّٰه علیہ و آلہ استوار نماید و طریقه خاندان پیامبر - علیہم السلام - را پیماید، بهمان اندازه که کوشش خود را مصروف و معمول داشته مأجور خواهد بود، و پیاس آن گامهائی که در طریق حق برداشته، برای خویش صحیفه و برگ زرینی در تاریخ گشوده است که همواره فروغ آثارش از آن می درخشد).

اینک بخشی از آنچه در وصف و ستایش آن بزرگوار گفته اند را در ذیل می آوریم:

شیخ الطائفه - رحمه اللّٰه - در کتاب «الفهرست» خود از او با عنوان «جلیل القدر» یاد کرده و پس از ذکر نام و کنیه او گوید: او حافظ احادیث، بصیر و آگاه به رجال، ناقد

و صاحب نظر در اخبار است که در میان علماء و دانشمندان اهل قم همانند او در فراوانی و سرشاری علم و از حفظ داشتن حدیث دیده نشده است، و دارای حدود سیصد تصنیف است، همچنین در کتاب رجال خویش از وی با نام جلیل القدر، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۶

بسیار حفظ دارنده حدیث و آگاه و صاحب بینش نسبت به فقه و حدیث و رجال یاد می کند.

رجال شناس بزرگ نجاشی از او تحت عنوان ابو جعفر اهل قم، شیخ و فقیه ما و چهره درخشان و آبروی شیعه در خراسان یاد می کند و می افزاید: او در سال ۳۵۵ هـ وارد بغداد شد و در حالی که جوانی کم سن و سال بود بزرگان شیعه از او استماع حدیث و اخذ معارف کردند.

این سخن نجاشی را نیز نباید از نظر دور داشت که در باره او می گوید: «بزرگان شیعه از او اخذ و استماع حدیث کردند». آری بحق او از حیث اهمیت و مورد تجلیل و توثیق واقع شدن بدان پایه است که چنان بزرگداشتی را سراغ نداریم نسبت بهیچ کس دیگر غیر از او معمول داشته باشند.

خطیب بغدادی در اثر معروف خود «تاریخ بغداد» گوید: او (شیخ صدوق) وارد بغداد شد و در آنجا از پدر خود نقل حدیث می کرد، وی از بزرگان و سرشناسان شیعه بوده و محمد بن طلحه التّعالی از او برای ما حدیث کرده است.

ابن ادیس در کتاب «السیراثر» خود از او تمجید کرده و گفته است که او راست گفتار و بلند مرتبه و آگاه نسبت به اخبار و ناقد آثار و در شناخت رجال دانشمند بود،

احادیث فراوان از حفظ داشت. او مجیز شیخ ما محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید بود.

ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» او را پیشرو و پیشگام و مقتدای علمای قم وصف کرده و گوید: مصنفات او به حدود سیصد اثر بالغ می گردد.

سید بن طاوس در «اقبال الاعمال» از ایشان بنام شیخ معظم یاد کرده و نیز در کتاب «فرج المهموم» او را بعنوان کسی که دانش و وثاقتش مورد اتفاق همگان است، می ستاید.

علّامه حلّی در «خلاصه الاقوال» خود، از وی بنام شیخ و فقیه ما و آبرو و چهره درخشان و راستین شیعه یاد می کند، و می افزاید در سال ۳۵۵ هجری وارد بغداد شد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۷

در حالی که جوان بود، بزرگان شیعه از محضر او استماع حدیث می کردند، او جلیل القدر، حافظ احادیث، آگاه و صاحب بینش نسبت به رجال و ناقد اخبار بود که در میان دانشمندان برخاسته از قم همانند او در زمینه حفظ داشتن احادیث و فراوانی دانش هرگز دیده نشده است، و دارای حدود سیصد اثر گردآوری شده است.

ابن داود (ره)، فخر المحققین (ره)، شهید اول (ره)، شیخ علی بن هلال الجزائری (ره)، محقق کرکی (ره)، و نیز شهید ثانی (ره)، و شیخ حسن ابن الشهید (ره)، و شیخ بهائی (ره)، و محقق داماد (ره)، آقا حسین خوانساری (ره)، مولی محمد تقی المجلسی (ره) از شیخ صدوق بعنوان: شیخ و امام، الامام بن الامام الصدوق، حافظ محدّث، رحال (پوینده سفر برای کسب دانش)، الشیخ النبیل، امام فاضل کامل صدوق، رئیس المحدّثین صدوق، صدوق بن الصدوق عروه الاسلام، الامام السعید الفقیه یاد

و بطور کلی سایر اعلام و بزرگان مذهب امامیه نیز از آن بزرگوار بدین القاب یاد کرده اند: الشیخ الاجل، امام عصره، رکن من ارکان الدین، صدوق المسلمین، آیه الله فی العالمین، الشیخ الأعظم، الشیخ الصدوق، حجه الاسلام، الشیخ الثقه، المولود بالدعوه، الشیخ الإمام المقدم، الفاضل المعظم، روايه الأخبار الفائض نوره فی الأقطار، قدوه العلماء، عمده الفضلاء، شیخ من المشایخ، رکن من ارکان الشریعه، محیی معالم الدین الحاوی لمجامع الفضائل و المکارم، الشیخ الحفظه، وجه الطائفه المستحفظه، عماد الدین، الشیخ العلم الأمين، عماد المله و الدین، و القاب فراوان دیگری از این گونه، و آنچه گذشت نمونه ای است از اوصاف بسیاری که در مقام بزرگداشت و تجلیل و توثیق آن بزرگوار گفته اند، و اگر احتمال خسته ساختن خوانندگان عزیز نمیرفت، سخنان فرزاتگان دیگری را نیز که حاکی از مقام رفیع و ارزشمند او است در اینجا ذکر می کردیم.

ولادت مؤلف - رحمه الله :-

ما بدرستی از سال ولادت او آگاه نیستیم و هیچ یک از شرح حال نویسان نیز آن را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۸

مشخص نکرده اند، اما از کتاب خود او بنام کمال الدین، و کتاب غیبت شیخ طوسی و فهرست نجاشی چنین بر می آید که تاریخ ولادت او پس از فوت محمد بن عثمان العمری دومین نفر از سفرای چهار گانه امام زمان علیه السلام بسال ۳۰۵ هجری در اوائل سفارت ابی القاسم حسین بن روح (سومین سفیر از سفرای چهار گانه) بوده است.

آنچه که از سخنان بزرگان و دانشمندان در مورد تاریخ ولادت آن بزرگوار چنان که گذشت بر می آید، و اولین روایت را خود او که نسبت بخویشتن آگاه تر از دیگران است نقل می کند، از همه آنها نتیجه گیری

می شود که ولادت آن بزرگوار بعد از سال ۳۰۵ بوده، و چه نیکو ولادتی و نیکوتر مولودی بوده است که بدعای امام زمان علیه السلام زاده شد «۱» و سود او و خیر و برکتش همه مردمان را فراگرفت، و بهمین لحاظ بود که شیخ بزرگوار (صدوق) همواره افتخار می کرد و می فرمود: من بدعای امام زمان علیه السلام زاده شدم.

وفات مؤلف و آرامگاه او - رحمه الله :-

او در سال ۳۸۱ هجری در حالی که بیش از هفتاد سال از عمر پر ثمرش می گذشت چشم از جهان فروبست، آرامگاه او در شهر ری بفاصله کوتاهی از مرقد حضرت عبد العظیم حسنی - رضی الله عنه - و در کنار باغ طغرل در باغچه مصفائی قرار گرفته، و دارای بقعه و بارگاهی است که در عین سادگی، از شکوهی روحانی برخوردار است و مردم به زیارت آنجا رفته و بدان تبرک می جویند.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

(۱) - شرح ماجرای آن این است که علی بن موسی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) دختر (محمد بن موسی بن بابویه) عموی خود را به همسری اختیار کرده بود ولی از او فرزندی نداشت، لذا به حسین بن روح - رضی الله عنه - نوشت که از امام زمان علیه السلام خواهش کند که برایش دعا فرموده و از خداوند بخواهد فرزندان فقیه باو عطا فرماید، سپس از ناحیه مقدسه پاسخ رسید که لله تو از همسر کنونی خود دارای فرزند نخواهی شد، لکن بزودی صاحب کنیزی دیلمی میشوی و از او دارای دو پسر که فقیه شوند خواهی گردید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار

جهانیان است، و درود و رحمت فراوان خداوند بر محمد بنده و فرستاده اش و بر خاندان مطهر او باد.

باب ۱- در بیان وجه آنکه این کتاب را معانی الاخبار نامیدم

نگارنده این کتاب شیخ ابو جعفر فقیه، محمد بن علی بن حسین بن - موسی بن بابویه قمی، ساکن ری، که خداوند از او خوشنود، و روانش پاک باد چنین گوید:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴

۱- داود بن فرقد گوید: چنین شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: شما هنگامی آگاهترین مردم به احکام و آداب شریعت خواهید بود که منظور و مقصود ما را از سخنانمان درک کنید، زیرا هر جمله دارای چندین مفهوم می باشد، و در نتیجه هر کس می تواند هر سخن خود را که بخواهد به وجهی بگوید که ایجاد زحمت نکند دروغ هم نگفته باشد.

۲- برید رزاز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: (پدرم) امام باقر علیه السلام بمن چنین فرمودند: فرزندم، حدّ دانش و درک پیروان مکتب علی علیه السلام را از اینکه آنان چه مقدار سخنان معصومین را آموخته و درک نموده اند و به دیگران می آموزند بدست بیاور. زیرا، شناخت آنان از گفتار پیشوایان دین و آگاهی ایشان بوسیله درک فرمایشات معصومین باعث می شود که مؤمن، خود را به بلندترین قله های ایمان برساند، من کتابی از حضرت علی علیه السلام مطالعه می کردم که این عبارت را در آن مشاهده نمودم: معیار ارزش و مقام هر کس، اندازه آگاهی و شناخت وی می باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی هنگام سنجش اعمال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵

انسان، به اندازه خردی که در دنیا به او داده است کردارش را حساب می کشد.

۳- ابراهیم کرخی از امام صادق

علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک حدیث را اگر کاملاً فهمیده باشی، ارزشمندتر از هزار روایت است که (طوطی وار) آن را برای دیگران نقل کنی، و نیز هیچ یک از شما در قوانین و احکام دین عالم نخواهند بود مگر آنکه مفهومیهای گوناگون از سخن ما را دریافته باشد. یقیناً هر جمله ای از گفتار ما به هفتاد گونه تعبیر می گردد که راه خروج از هر یک از آنها برای ما باز است.

* باب ۲- معنی اسم

* ۱- ابن سنان گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: اسم یعنی چه؟ فرمود: اسم عبارت است از بیان نشانه و حالت و چگونگی شخصی و یا چیزی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶

۲- محمّد بن سنان گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند قبل از آفرینش پدیده های خلقت، خود را می شناخت؟ فرمود: بلی. عرض کردم: نفس خود را می دید و صدای خویش را می شنید؟ فرمود: نیازی به این کارها نداشت، زیرا از نفس خود سؤالی نمیکرد و از او درخواستی نداشت، او خودش و خودش نیز او بود، قدرتش رسا و مؤثر است. پس نیازی نداشت که اسمی بر خود بگذارد.

البته به این خاطر که دیگران بتوانند او را بخوانند نامهایی برای خویشتن انتخاب کرد، زیرا اگر به نامی نخواندش شناخته نخواهد شد. و نخستین نامی که برای خود اختیار کرد «علیّ عظیم» بود، چون او برتر از همه چیزها است. بنا بر این ماهیت و حقیقت او «الله» و نامش «علیّ عظیم» است و این اولین اسمهای اوست زیرا برتر از فهم و وهم و اندیشه می باشد.

* باب ۳- معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

* ۱- عبد الله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر (بِسْمِ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷

اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده مهربان) چیست؟ فرمود: در هر حرفش یکی از صفات خدا منظور شده است: در «با» درخشندگی و نیکوئی خدا، و در «سین» نور و بلندی مقام پروردگار، و در «میم» بزرگواری و عظمت ایزد متعال منظور است، عدّه ای نقل کرده اند: «میم» ملک یعنی پادشاهی خدا- و «الله» پرستش شده هر چیزی، و

«الرَّحْمَن» (صفت عام) یعنی مهربان و روزی رسان به تمامی آفریدگانش در دنیا است، و «الرَّحِيم»: (صفت خاصی است که در آخرت) تنها مؤمنان را زیر پوشش مهر خود قرار خواهد داد.

۲- صفوان بن یحیی به نقل از شخصی که این حدیث را برایش بازگو کرده است گوید: از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ فرمود: «با» یعنی: روشنی خدا، «سین» یعنی: برتری و رفعت پروردگار، و «میم» بزرگواری و سلطنت الهی خدای را معنی می دهد.

راوی گوید: عرض کردم: «اللَّهُ» یعنی چه؟ فرمود: «الف» به معنی نعمتهای خدا است بر آفریدگانش که به سبب ولایت ما به آنها داده، «لام» نیز اشاره به افکندن رشته ولایت ما برگردن مخلوقات خود می باشد، که دوستی ما را بر آنان لازم گردانیده، عرض کردم: «ها» یعنی چه؟ فرمود: خواری و بی مقداری کسی است که با محمد و دودمان او - صلوات الله علیهم - در افتاده دشمنی ورزد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸

گفتم معنای «الرَّحْمَن» چیست؟ فرمود مهرش شامل تمام مخلوق می گردد، پرسیدم «الرَّحِيم» چه مفهومی دارد؟ فرمود: مهرش خاص مؤمنین است.

* باب ۴- در معنای «بِسْمِ اللَّهِ»

* ۱- علی بن فضال از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ» چیست؟ فرمود: مفهوم گفته کسی که می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ» این است که من خودم را داغ می زنم به نقشی از نشانه‌های پروردگار - که گرامی و بزرگ است نام او - که این عمل عبادت است. راوی گوید: عرض کردم:

معنی «سَمَهُ» چیست؟ فرمود: نشان.

شرح: جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که به «بِسْمِ اللَّهِ» مشهور است، در یک صد و چهارده موضع قرآن آمده

است: در آغاز ۱۳ سیزده سوره، که واسطه میان سوره هاست- جز در سوره براءت- و همچنین در سوره نمل (۲۷) آیه سی ام ۳۰، که علمای شیعه اتفاق دارند که جزء سوره می باشد (مجمع البیان ۱):

(۲۰) و از بقیه فرق مسلمین هم ده قول نقل شده است (روح المعانی). و بای جاژه در اول آن، گرچه در ۱۴ معنی استعمال شده است ولی در اینجا به معنای استعانت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹

(یاری جستن) و ابتدا بطور جامع است نه از باب استعمال لفظ مشترک در اکثر معنی، و متعلق به فعل مقدر است.

و اسم: از ماده «سمو» به معنی بلندی، یا از «وسم، وسمه» بمعنای علامت گرفته شده، و اما در فارسی به معنی «نام» است، که جمعش «اسماء» و مصغرش «سمی» می باشد.

اما «الرحمن و الرحیم» هر دو از «رحیم» گرفته شده اند که در لغت به معنی توجه به حالت محتاج و برآوردن حاجت اوست، و یک حالت انعطاف و مهربانی است که در اثر نرمی و رأفت قلب حاصل می شود، و در مورد خدا تنها اشاره به نتیجه نیکی و احسان است و آثار رحمت (بخشندگی) است.

و «رحمان» بر وزن فعلان صیغه مبالغه (دارای رحمت بی اندازه) و صفت عامّ برای موصوف خاصّ است.

و «رحیم» صفت مشبه بحسب وضع لغوی (رحمت دائم و ثابت و ظاهر) و صفت خاصّ برای موصوف عام است.

* باب ۵- معنی «الله»

* ۱- حسن بن راشد گوید: شخصی از امام کاظم علیه السلام پرسید: کلمه «الله» چه مفهومی دارد؟ فرمود: یعنی بر همه آفریدگان خود، چه کوچک و چه بزرگ، سیطره دارد. (چون چیرگی بر مخلوق لازمه مفهوم خدائی است و

امام علیه السلام به لازم معنی پاسخ داده است).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰

۲- محمد بن قاسم گرگانی مفسر قرآن - رضی الله عنه - در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام گوید: دو تن که شیعه و شیعه زاده بودند، بنامهای ابو یعقوب، و ابو الحسن از پدران خویش از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده اند که در باره قول خدای عز و جل: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: «الله» همان کسی است که همه آفریدگان وقتی در گرداب سختیها و مشکلات گرفتار شدند، و بجز خدا از همه کس و همه چیز مأیوس گشتند، و رشته امیدشان از همه جا گسست، و شیفته او می گردند. وقتی می گویی «بسم الله» یعنی برای انجام تمام کارهایم از خدا مدد می طلبم، خدائی که پرستش و بندگی شایسته هیچ کس جز او نیست، پروردگاری که دادرس است و هر زمان که فریاد دادخواهی در مانده ای بر آستانش بلند گردد و خوانده شود، پذیرا و پاسخگو است. امام عسکری علیه السلام فرمود: و این همان است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا مرا به شناخت کلمه «الله» راهنمایی فرما چون هوچیگران و ستیزکنندگان مرا مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار داده اند، و آنقدر با من جدل می کنند که در وادی حیرت سرگردانم ساخته اند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا: آیا هرگز بر کشتی سوار شده ای؟ عرض کرد: بلی، فرمود: آیا اتفاق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱

افتاده است که آن کشتی درهم بشکند و تو در کام امواج خروشان دریا گرفتار شوی، و در آن نزدیکی نه

کشتی دیگری باشد که تو را از مرگ حتمی برهاند، و نه شناگر ماهری که سینه نیلگون آب را بشکافد و تو را بساحل برساند؟ عرض کرد: بلی (چنین شده است). فرمود: آیا در آن لحظه سرنوشت ساز که خطری بطور جدی تو را تهدید می کرد، در آن حال با ناامیدی تمام، ناگهان به قلبت افتاده که فقط موجودی که دارای قدرتی نامحدود است می تواند تو را از این گرفتاری هولناک نجات دهد. گفت: آری (امیدم بود دستی از غیب برون آید و کاری بکند) امام صادق علیه السلام فرمود: آن تکیه گاه نجات دهنده و فریادرس دیگری یافت نشود، وی فریادرسی قادر است.

شرح: «الله» (معبود) نام خاص قادر متعال و ذات مستجمع صفات کمال است که در فارسی خداوند یزدان و ایزد، مترادف آنست و از اینکه در نثر و نظم عرب قبل از اسلام با الف و لام عهد آمده است معلوم می شود قبل از اسلام نیز نام مختص پروردگار بوده است. ولی چنان که عقلها در معنای «الله» متحیر است دانشمندان نیز در اشتقاق و پیدایش این کلمه در مانده اند و ۲۵ تا ۳۰ نظریه ابراز داشته اند (تاج العروس ج ۹ ماده «اله»).

و گفته اند: اصلش اله (پرستیده شده) بر وزن کتاب بمعنی اسم مفعول بوده به قول جوهری: «لأنه مألوه ای معبود». (صحاح اللغه ج ۶: ۲۲۲۴) بنا بر این قول، معنی وصفی داشته و سپس لام تعریف بر آن داخل شده است (به قول مرحوم طبرسی آوردن «ال» تعریف بر سر آن صحیح نیست مجمع البیان ۱: ۱۹) ابتدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲

«الاله» بوده و بعد همزه الف حذف شده

و لام «ال» در لام اصلی ادغام شده «اللّه» گردیده است. و برخی گفته اند اول همزه اله حذف شده و بعد «ال» گرفته و سپس ادغام گردیده یا از «تأله الیه القلب» گرفته شده یعنی دلها به او متعلق است. یا از «وله» یعنی: اندیشه ها در او شیدایند. این اسم بر غیر خدا اطلاق نمی شود نه حقیقت و نه مجاز، حتی هیچ یک از مشرکین معبود خود را «اللّه» نگفتند بلکه «اله» گفته اند، همه اسماء خدا مسمی به این اسم میگردند ولی «اللّه» مسمی به سایر اسما نمی گردد مثلا گفته نمی شود: «اللّه» اسمی است از اسماء رحیم یا شکور.

* باب ۶- معنی واحد

* ۱- أبو هاشم جعفری گوید از امام نهم حضرت جواد علیه السلام پرسیدم مقصود از «واحد» چیست؟ فرمود: آنکه همه پدیده های جهان هستی یک زبان بر یگانگی او گواهی می دهند (و در این هیچ اختلافی ندارند).

۲- أبو مقدم از پدرش نقل کرده است که در روز جمل (پنجشنبه دهم ماه جمادی الاولی سنه سی و شش هجری مروج الذهب ۲: ۳۶۰) که آتش جنگ شعله ور شده بود، و برق شمشیرها و سرنیزه ها هر لحظه نگاه جنگجویان را به گوشه ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳

می کشید عرب بادیه نشینی برخاسته و رو به فرمانده کلّ علی علیه السلام نمود و پرسید:

ای امیر مؤمنان آیا، تو می گویی خداوند یکی است؟ راوی گفت: مردم از هر طرف بر او حمله ور شدند که: چه وقت این سخن است؟ مگر موقعیت خطیر میدان کارزار را نمی نگری! و نمی بینی که علی علیه السلام پریشان خاطر است؟! امیر المؤمنین فرمود: رهائش سازید؛ زیرا پرسش این اعرابی همان هدف اصلی ماست که بر

سر آن با اینها پیکار می کنیم. سپس فرمود: ای اعرابی، این گفته که خدا یکی است چهار گونه است. دو گونه آن بر خدا روا نیست، و دو تای دیگر شایسته خدا است، اما آن دو که روانیست عبارتند از: ۱- اگر شخصی بگوید: خدا یکی است و منظورش از جهت عدد آن (۱-۲-۳...) باشد، جایز نیست چون آنچه دومی ندارد بشمارش در نیاید مگر ندیدی آنکه گفت خدا سومی از سه موجود است کافر گردید؟ (حضرت اشاره دارد به آیه شریفه (۷۳) از سوره مائده «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ»).

۲- اگر فردی بگوید خدا یکی است و مقصودش اراده نوعی از جنس باشد، این هم درست نیست، زیرا این تشبیه و همانند کردن خدا به بشر است، و پروردگار ما بزرگتر و برتر از آن است که مثل و مانند داشته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴

و اما آن دو مورد که گفتنش مانعی ندارد: ۱- آنکه فردی بگوید خدا یکی است یعنی در میان همه چیزها مانندی ندارد، آری خدای ما این گونه است.

۲- کسی بگوید خداوند عزّ و جلّ حقیقتاً یکتاست، یعنی ذاتش مرکب نبوده و قابل قسمت به اجزاء نیست نه در عالم خیال و نه در خارج و نه در خرد، برآستی پروردگار ما چنین است.

مترجم گوید: در فرق واحد با احد گفته اند: احد شامل کلیت جنس خود می شود بر خلاف واحد که این کلیت را ندارد مثلاً اگر گفته شود: واحدی تاب مقاومت با فلان قهرمان را ندارد ممکن است گفته شود دو نفر

و یا سه نفر تاب مقاومت با او را دارند، حال اگر گفته شود احدی تاب مقاومت او را ندارد بدین معنی نیست که دو نفر یا بیشتر تاب مقاومت او را دارند، واحد که اول عدد حساب است، وقتی بمعنی وصفی آید که بگوئیم خدا واحد است یعنی دوم و سوم و ...

ندارد اما اگر گفتیم خدا احد است یعنی شریک و ترکیب در ذات و صفات ندارد.

* باب ۷- معنی الصمد

* ۱- ربیع بن مسلم گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم در پاسخ شخصی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵

که از آن جناب پرسید «الصمد» یعنی چه؟ فرمود: «صمد» آن چیز است که جوف ندارد (میان تهی نیست).

شرح: مقصود آن است که ذات مقدّس باری تعالی کامل و بی خلأ بوده و همه صفات کمال و جمال و جلال بنحو اتمّ و کامل در او هست و نیاز و کمبودی ندارد که محتاج به پر کردن آن باشد، و این معنی مصمت است که به نوشته لسان العرب («الصمد» لغه فی المصمت و هو الّذی لا جوف له و هو لا یجوز علی الله ...) و نسبت به خداوند که غنی بالذات و حیات و صفاتش ذاتی است و هیچ نیازی به غیر ندارد، ظاهر این معنا روا نیست مگر بر طبق گفته مشبّهه، زیرا تو خالی نبودن و تو پر بودن از صفات ویژه اجسام می باشد، و امام علیه السلام برای نزدیکی به ذهن

«کلم الناس علی قدر عقولهم»

فرموده است: چنان که بین مردم مشهور است که هر چیزی را که پر، و غیر قابل نفوذ باشد گویند تو خالی نیست.

۲- داود جعفری گوید:

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: - فدایت کردم - معنی «صمد» چیست؟ فرمود: سرور والامقامی که تمامی آفریدگان برای هر چیز چه اندک و چه بسیار رو بسوی او آرند. (صمد - بمعنی مفعول و مفهوم آن قصد است بمعنی مقصود مانند قبض بمعنی مقبوض و به نوشته مجمع البحرین به نقل از یکی از بزرگان همین معنی موافق با اصول اهل لغت و مشهور بین اهل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶

لسان است و مقصود امام علیه السلام آنست که قدرتی است بدون ضعف و همه موجودات وابسته به او و قائم به ذات اویند و خود از هر گونه فعل و انفعال و وابستگی مبری است).

۳- وهب قرشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدر بزرگوارم از پدرش امام سجاد و او از پدر گرامیش حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «صمد» آن کسی است که اندرونش خالی نیست، و در انتها درجه کمال و بلندمرتبگی است، و «صمد» آن است که نه می خورد و نه می آشامد و نه می خوابد (یعنی آنکه به این قبیل صفات نیازمند نباشد) و «صمد» آن خدائی است که همواره بوده و هست و خواهد بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: محمد بن حنفیه - قدس الله روحه - در معنی «صمد» چنین می گوید: «صمد» قائم بذات خود بوده و از دیگری بی نیاز است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷

و دیگری گفته است: صمد آن کسی است که از عالم طبیعت و عناصر و موالید (که رو به زوال می روند) و تغیر و تغیر برتر است و «صمد» آن کس است که ثابت بوده

و دگرگونی در او راه ندارد.

و نیز امام باقر علیه السلام فرمود: الصمد مهتری است که تمامی مخلوقات فرمانبر اویند و بس، و دستور دهنده و نهی کننده ای ما فوق او نیست.

گوید: و از حضرت زین العابدین علیه السلام از معنی «صمد» پرسیدند فرمود:

«صمد» آن کس است که برایش همتائی نباشد، و نگهداری چیزی او را در مشقت و رنج نیندازد، هیچ چیز از وی پنهان نگردد.

و هب قریشی گوید: زید فرزند امام سجّاد علیه السلام فرمود: «صمد» خداوند مقتدری است که هر گاه خواسته باشد چیزی را پدید آورد همین که فرمان دهد:

ایجاد شو! بوجود آید (بصرف فرمان)، و صمد خداوندی است که تمامی پدیده ها را (بدون این که سابقه ای داشته باشند و بی آنکه برای ساختمان وجود آنها از ماده موجودی استفاده نماید) به قدرت خود آفریده و ضدّ یک دیگر، و به چهره هایی بر خلاف هم قرار داده، و هر نوع را جفت و همتا خلق کرده، و فقط اوست که یکتا و بدون انباز است و شکل و ترکیبی ندارد و همتا و همانندی برایش نیست.

و همان راوی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گروهی از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸

مردم فلسطین به محضر پدرم امام باقر علیه السلام شرفیاب شدند و مطالبی از آن بزرگوار پرسیدند که پاسخ دادند، سپس از مفهوم «الصّمد» (در سوره اخلاص) سؤال کردند، فرمود توضیح آن در خودش نهفته است، زیرا «الصّمد» دارای پنج حرف است و هر یک معنای خاصی دارد که دلالت بر کمال او دارد، نخستین حرفش «الف» نشانگر تحقّق ذات خداوند است و آیه شریفه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (خدا گواهی داده و می دهد که معبود بر حقی جز او نیست- آل عمران ۱۸) هم بیانگر همین معنی است. و این نکته را روشن و مشخص می نماید که ذات پروردگار به هیچ کدام از حواس پنجگانه (۱- حس شنوایی، ۲- حس بویایی، ۳- حس چشائی، ۴- حس لامسه، ۵- حس بینائی. که جمع حاسه می باشد و بمعنی قوه مدرکه است) ادراک نمی گردد. حرف دوم آن «لام» است که نمودار الهیت اوست یعنی که «الله» ذات (واجب الوجود) مستجمع همه صفات و کمالات است و غیر از او هر چه هست ممکن الوجود است و «الف و لام» آن همچنان که در صاد «الصمد» ادغام گشته اند (و صدای «الله» به صاد الصمد می خورد) نه بر زبان آشکار گردند و نه آهنگشان در گوش طنین افکند و تنها بر صفحه نوشته شده هویدا گردند، ذات پروردگار هم به سبب لطافت و دقیق بودنش از هر دیدی پنهان است و حواس بدن دسترسی ندارد. (گرچه فطرت اولیه و بی آرایش انسان بدون هیچ نام و عنوان و تشبیه و تکثیر وجود مبدأ را در می یابد ولی) هیچ زبانی قادر به تعریف وی نیست تا اوصاف او را بیان کند، و هیچ گویی توان شنیدن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹

اوصاف او را ندارد، زیرا «اله» از «وله» به معنای تحیر مشتق گردیده و تفسیرش آنست که خرد مخلوقات از پی بردن به ماهیت و کیفیت ذات مقدس او، با هر یک از حواس و یا وهم ناتوان و سرگردان است. بله، او برتر از افق اندیشه بشر که از اوهام شرک زا تیره و

تار گشته، می باشد و قوای مدرکه نیز آنچه را خدا پندارند مخلوق نفس است نه خالق نفوس، بلکه او پدید آورنده خیالات و آفریننده قوای مدرکه است. و آشکار بودن «ال» در کتابت دلالت دارد بر این که خداوند اقتدار خود را در آفریدگان خویش و جهان هستی که کتاب تکوین اویند نشان داده زیرا که آنها را بدون بکار گرفتن ماده یا ابزاری اختراع کرده و روانهای لطیف و رقیق آنان را در کالدهای غلیظشان آمیخته است، (در عالم ظهور) اگر شخصی بخواهد بر روان خود که آشکار نیست بنگرد قادر به دیدن آن نخواهد بود همچنان که «لام الصمد» در نوشته ظاهر و هویدا می شود و در تلفظ آشکار نمی گردد و به هیچ یک از حواس پنجگانه درک نمی شود، و چون به نوشته آن بنگرد آنچه را که در گفته و گوش اثری از آن نبود به وضوح می بیند، جلوه ربوبیت و اقتدار ذات باری تعالی را هم که به سبب لطافتش حواس قابلیت درک آن را ندارند، در صفحه جهان خلقت که کتاب تکوین خداست بروشنی می توان دید و از آن به وجودش پی برد. در نتیجه هر گاه بنده ای در باره یافتن حقیقت ذات آفریدگار و چگونگی او بیندیشد، واله و سرگردان و در مه متراکمی از خیالات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰

شرک را گرفتار می شود، و اندیشه اش به نقشی دست نمی یابد که بتواند با قلم وهم و اندیشه ذات خدا را در پرده ذهن خود ترسیم نماید (و در برابر عدسی چشم خود قرارش دهد) زیرا او پدید آورنده شکلهاست (حتی همان صورتی را که از او در نظر

بگیرد) بلکه باید تلسکوپ اندیشه خود را بر روی صفحه جهان خلقت بیندازد و در کیفیت و شگفتیهای آفرینش تفکر نماید و از خود بپرسد که آفریننده آنها کیست؟ مسلماً برایش ثابت می شود که خدا آنها را پدید آورده و روانشان را در کالبد آنان آمیخته است.

اما «صاد» صدق خداوند است، یعنی گفتارش راست و درست، و نویدها و بیم هایش بی تخلف بوده، و به بندگان فرمان داده است که حقیقتاً پیرو صدق و درستکاری باشند نه از روی ریا و خدعه، «ص» نشانه آنست که در دادگاه روز جزا، رأی نهائی در باره پاداش و کیفر کردارشان بدرستی و عدالت صادر خواهد شد.

امّیا «میم» دلیل بر ملک و سلطنت اوست، و اینکه وی زمامدار بر حقی می باشد که همواره بوده و هست و خواهد بود، و حکومتش زوال ناپذیر است.

و «دال» بیانگر دوام و پایداری حکومت و ملک اوست و خود جاودانه است، و هستی او برتر از آنست که دستخوش تغییرات عالم هستی و فنا گردد، هرگز، بلکه او هستی بخش تمام عالم خلقت است و هر جاننداری به سبب هستی بخش بودن اوست که زنده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱

مصنّف گوید: روایت مفصّل است و من تمامی آن را در کتاب التّوحد (صفحه ۷۸) نقل کرده ام.

*** باب ۸ - معنی این فرموده ائمه «ع» که: خدا شیء است**

* ۱- هشام بن حکم گوید: حضرت صادق علیه السلام در پاسخ ملحد بی دینی که از آن بزرگوار پرسید خدا چیست؟ فرمود: خدا چیز است، ولی ناساز با همه چیز، گفته ام او چیز است که نفس ثابت کردن آن، مفهومی برای او خواهد بود (اعتراف به وجود اوست). و به اصل مفهوم چیز، اما

نه جسم است (که قسمتی از فضا را اشغال نماید) و نه شکل و صورت که دیده شود. (در کتاب توحید نیز از این مقدار بیشتر نقل نشده، اما در اصول کافی جلد ۱ ص ۱۰۹ حدیث ۲۲۱ مفصل است).

۲- محمّد بن عیسی از شخصی که نامش را برده مرفوعاً از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که شخصی از آن جناب پرسید: آیا شایسته است گفته شود: خدا چیز است؟ فرمود: آری، ولی چیزی که او را از دو مرز خارج نماید، یکی اینکه از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲

حدّ مهمل گذاردن عقیده بخدا، (چون همین که گفتی خدا چیز است اعتراف به وجود او نموده ای و با همین اندازه از مرز کفر در آمده ای) و دیگر آنکه از حدّ تشبیه و همانند ساختن خدا به مخلوق پرهیزی و بدانی که خدا چیزی است بی نظیر.

* باب ۹- معنی سبحان الله

* ۱- هشام فرزند عبد الملک گوید: از امام صادق علیه السلام معنای «سبحان الله» را جویا شدم. فرمود: ننگ و نفرت داشتن و منزّه دانستن خداوند است از هر چه که موجب نقص و عیب می گردد.

مترجم گوید: «سبحان» مصدر است به معنی امر به تنزیه و پاک دانستن خدای تعالی، و به معنی تعجب و تعظیم هم هست مانند آیه شریفه «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (به نوشته مجمع البحرین: ۱۸۶) «و قد سئل ما تفسیر سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ أَنْفَهُ أَيْ تَعَجَّبَ».

۲- هشام جوایقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳

فرموده خدای - عَزَّ وَجَلَّ - «سُبْحَانَ اللَّهِ» (منزّه می شمارم خدای را، نه مرتبه در قرآن آمده است. مترجم)

جویا شدم، فرمود: پاک و بی آلایش دانستن خداست از هر عیب و بدی و زشتی.

۳- یزید بن اصمّ گوید: در دوران حکومت عمر، مردی از او پرسید:

تفسیر «سُبْحَانَ اللَّهِ» چیست؟ عمر در حالی که اشاره به دیواری می کرد گفت:

مردی در این نخلستان است که در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه مطلبی از پیامبر سؤال می کرد حضرت به او می آموخت و زمانی که ایشان ساکت می شدند او آغاز سخن می کرد (برو و از او پرس)، مرد وارد نخلستان شد دید علی بن ابی طالب علیه السلام آنجاست عرض کرد: ای ابو الحسن تفسیر «سُبْحَانَ اللَّهِ» چیست؟ حضرت فرمود: بزرگداشتن عزت و شکوه خداوند، بزرگ و پاک دانستن او از هر آلالشی که مشرکین به ساحت مقدّسش نسبت دهند، لذا هر وقت بنده ای این کلمه را بگوید همه فرشتگان برای او طلب رحمت نمایند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴

* باب ۱۰- معنی توحید و عدل

* ۱- عیسی بن جعفر از پدران خود از عمر بن علی علیه السلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود «توحید» یعنی قائل بودن به اینکه خداوند درون و بیرونی ندارد، بسیط است، ظاهرش در باطن او و باطنش در ظاهر اوست. ظاهرش دارای وصفی است که دیده محدود ما قدرت مشاهده وجود نامتناهی او را ندارد و باطنش پدیده ای است که پنهان نیست، در هر کجا می توان او را یافت، و هیچ کجا حتّی به اندازه چشم بهم زدنی (یک لحظه) از او تهی نیست، همه جا هست بدون آنکه مرز و نهایی داشته باشد، و

دور از دیده است در حالی که ناپدید نگشته است.

۲- أبو أحمد زاهد سمرقندی به سندی که به امام صادق علیه السلام می رسد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵

نقل کرده: مردی از آن حضرت پرسید: مسلّم است که بنیان دینداری بر توحید و عدل نهاده شده است و دامنه علم آن بسیار گسترده است و هر خردمندی ناگزیر باید آن را یاد بگیرد، خواهش می کنم شما به نحوی آن را بفهمائید که فهمش آسان باشد، و بتوان آن را در سینه نگهداشت. فرمود: امّا توحید، آنست که آنچه بر تو (که ممکن الوجودی) رواست، بر پروردگارت (که به تعبیر قرآن غنی بالذات و به تعبیر حکما واجب الوجود است) نپسندی و روا مداری. و اما عدل آنست که کارهائی را که خداوند تو را برای ارتکاب آنها سرزنش نموده است به او نسبت ندهی.

باب ۱۱- معنی الله اکبر

۱- جمیع بن عمیر گوید: حضرت صادق علیه السلام از من پرسید: به نظر تو معنای «الله اکبر» چیست؟ گفتم: یعنی پروردگار بزرگتر از همه چیز است.

فرمود: مگر در آنجا چیزی وجود داشت که خدا بزرگتر از آن باشد. عرض کردم:

پس بفرمائید معنی «الله اکبر» چیست؟ فرمود: یعنی «الله» بزرگتر از آن است که بتوان او را وصف کرد. (حقیقت وجود او نامحدود است و درک و بیان انسان محدود، پس حقیقتی که در وهم نیاید چگونه در بیان آید؟ و دیگر آنکه موصوف

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶

گواهی می دهد که ذاتش غیر از صفت است).

۲- ابن محبوب از فردی از امام ششم علیه السلام روایت کرده: شخصی در محضر آن جناب گفت: «الله اکبر» حضرت فرمود:

و خدا از چه بزرگتر است؟

پاسخ داد: از همه چیز، امام فرمود: تو مرزی برای او ساختی و او را محدود ساختی.

عرض کرد: پس چگونه بگوییم؟ فرمود: بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» یعنی پروردگار بزرگتر از آنست که وصف گردد.

شرح: گفته اند: «اللَّهُ أَكْبَرُ» و لو اینکه به صیغه أفعال تفضیل آمده ولی به معنای «کبیر» است و أفعال به جای فعلیل گذارده شده که صفت مشبه است بنا بر این معنایش می شود خداوند ذاتا بسیار بزرگ است، و کلمه ای است که شگفت زده شده هنگام الزام خصم آن را بر زبان می راند، (مجمع البحرین: ص ۳۰۹ س ۲۳) و ظاهرا امام علیه السلام در صدد ردّ قول نحویین است که گفته اند: اصلش «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» بوده و به جهت وضوح معنایش حذف گردیده است.

باب ۱۲- معنای اوّل و آخر

میمون البان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ کسی که از تفسیر فرموده خداوند هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (اوست ابتدا و پایان)، (در سوره حدید آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷

۳) پرسید، فرمود: خداوند نخستینی است که قبل از او اوّل نبوده، و آغازی بر او مقلّم نبوده (از چیزی قبل از خود بوجود نیامده) است و پایانی است که انتها بودنش از جهت ختم نیست، آن گونه که از صفت آفریدگان بنظر می آید (چنان که گویند: فلانی آخرین فرزند فلان است از حیث اینکه دیگر بعد از او فرزندی نداشته است) و لکن خدا قدیم اوّل (دیرینه ای است که هیچ چیز قبل از او نبوده و هیچ چیز بر او پیشی نگرفته بود.) و آخری است جاودانه و زوال ناپذیر که همیشه بوده

و هست و خواهد بود، بدون ابتدا و انتها، پدید آمدن بر او وارد نیست، از حالی به حال دیگر نگردد، و آفریننده همه چیز است.

باب ۱۳- تفسیر کلماتی که در قرآن مجید و روایات راجع به یگانگی خداوند آمده است

۱- أبو حمزه گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم «وجه» در فرموده خدای تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (همه چیز تباه شونده است مگر ذات مقدّس خدا که جاودانه است. قصص ۲۸: ۸۸) چه معنایی دارد؟ فرمود: هر چیزی زوال پذیر است و تنها وجه آن باقی می ماند و خداوند بزرگتر از آنست که بگوئیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸

وجه دارد (چون وجه یعنی صورت و فقط در اجسام قابل تصور است اما آنچه جسم نیست مانند روح یا نور که قابل رؤیت و جسم نیستند دارای وجه و صورت هم نمی باشند بلکه همه آن وجه و صورت است. مترجم) ولی مقصود از آن این است که هر چیزی نابود می شود مگر دین خدا و دستوری که از آن بدست می آید.

(بنا بر این باید گفت هیچ حرکتی به مقصد نمی رسد مگر آنچه هدفش به سمت اوست. زیرا فرمان او در جهت حرکت بسویش در نهاد هستی نهفته است، و چنین کرداری هرگز از بین نمی رود. مترجم) ۲- صالح بن سهل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

منظور از «وجه» در آیه شریفه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ما هستیم.

۳- علی بن حسن فضال از پدرش نقل کرده است که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ یعنی آگاه باشید چنین نیست (ردع است از آنچه را در آیه

جلوتر نفی کرد) محققاً آنها از خدایشان در این روز پوشیده شده و در پرده اند (مطففین: ۱۵) چیست؟ فرمود: نمی توان گفت که خدا در جایی قرار می گیرد که بندگانش قادر به دیدن او نیستند بلکه مقصود آنست که به واسطه کردار ناپسند خود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹

از پاداش پروردگارشان بی بهره می مانند.

و از آن حضرت راجع به این آیه پرسیدم: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صِفًا صِفًا (و بیاید امر پروردگار تو یعنی ظاهر گردد نشانه های قدرت و آثار سطوت خداوند، و فرشتگان در عرصه محشر بر حسب مراتب صف به صف می آیند- فجر: ۲۴) فرمود: نمی توان به خداوند نسبت آمدن و رفتن داد او برتر است از انتقال و جابجا شدن. (انتقال از لوازم کائنات بوده و ذات خداوند، خالق آنها و برتر از آنهاست) مقصود آنست که روز قیامت در حالی که فرشتگان (هر آسمانی صف جداگانه ای تشکیل داده اند) نازل می شوند، امر فرمان و قضای بی چون و چرای پروردگار فرا می رسد. و از آیه شریفه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ (آیا انتظار آن دارند که خدا با ملائکه در پرده های ابر بر آنها نازل شود؟- بقره: ۲۱۰) امام رضا علیه السلام فرمود: (آنها که در دنیا در پی شیطان گام برداشتند) جز این انتظار دارند که خداوند فرشتگان را در پوششی از ابر فرستد، و اصلاً آیه به این معنی نازل شده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ.

و از معنای این چند آیه پرسیدم که خداوند عزّ و جلّ فرموده: سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ (جزا دهد خدا ایشان را بر نیشخند

و تمسخرشان - توبه: ۷۹ و از آیه اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ (و خداوند آنها را به استهزا گرفته است - بقره: ۱۵) و همچنین از آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ (آنان مکر نمودند و خداوند کیفر مکرشان را به ایشان رسانید - آل عمران: ۵۴). همین طور از آیه يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ (منافقین به خدا نیرنگ می زنند و خدا هم جزا دهنده نیرنگ آنان است - نساء: ۱۴۱) فرمود:

خداوند تبارک و تعالی ریشخند نمی کند و کسی را دست نمی اندازد، فریب نمی دهد، و نیرنگ نمی زند، و لکن خدا آنان را به کیفر مسخره کردن و بر دیگران خندیدن، جزای دغلبازی و حقه بازی کردن را می دهد. (تا از طرفی به عدل خود رفتار کرده باشد و از سوئی به داد بیچارگانی که در حقشان مکر شده است رسیده باشد و نام این نوع جزا مکر است) خداوند والاتر است از نسبتهای ناروا که ستمگران به او می دهند، چنان برتری که اندیشه بشر از درکش عاجز است. (چه آن کس که دست به حيله می زند از دیگران ترس و واهمه دارد و خدا هرگز چنین نیست).

۴- محمّد بن عیسی گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام در باره فرموده خداوند عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (و در روز قیامت، همه زمین تحت سلطه اقتدار او و تمامی آسمانها پیچیده شده بدست اوست - زمر: ۶۷) سؤال کردم: فرمود: خدای تبارک و تعالی با

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱

این تعبیر کسانی را که او را به مخلوقاتش تشبیه کردند سرزنش کرده مگر نمی بینی که

در ابتدای همین آیه فرموده است: **وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً ...** (و چنان که شایسته خداست عظمت او را نشناختند) زیرا آنها چنین گفته اند: و زمین را در چنگ خود می گیرد و آسمان در دست او پیچیده می گردد (مانند کاغذی آن را لوله می کند- مگر خدا مانند بشر دست دارد؟- پناه می بریم به او) در جای دیگر فرموده است: **وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ** [آیات قبل خطاب به اهل کتاب است] (و جهودان خدا را نشناختند چنان که حق شناخت او بود، زیرا گفتند که خدا بر هیچ آدمی چیزی بصورت وحی نفرستاد- انعام: ۹۱) و در پایان آیه خدای بزرگ خود را از آلائش به این نسبت‌های ناروا (چنگ و دست داشتن) پاک و منزّه دانسته و فرموده است:

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (آن خدای پاک و برتر است از گفته مشرکین).

۵- قاسم بن مسلم به نقل از برادرش عبد العزیز گوید: از حضرت رضا علیه السلام در باره قول خداوند پرسیدم: **نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ** (فرمانبرداری از خدا و یاد او را ترک کردند پس خدا آنها را به حال خویش گذارد و فضل و لطف خود را از آنان بر گرفت) فرمود: خداوند تبارک و تعالی نه فراموش می کند و نه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲

سهو، این دو از ویژگی مخلوق می باشد که دچار فراموشی می گردند، مگر نشنیده ای که در این آیه می فرماید: **وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** (پروردگار تو فراموشکار نیست و نبوده و نخواهد بود- مریم: ۶۵). خدا کسی را از یاد نمی برد، اما کیفر

شخصی که او را فراموش نماید و از روز قیامت غفلت ورزد را بدین گونه می دهد که خودشان را از یاد می برند، چنانچه در این آیه می فرماید: نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ اُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (و مباحثید ای مؤمنان همچون اشخاصی که از یاد بردند خدا را و به احکام او عمل نکردند در نتیجه پروردگار فراموش گردانید برایشان نفسهای خودشان را، آن گروه همانهاییند که فسوق و عصیان را به آخرین درجه رسانده اند- حشر: ۱۹). و در جای دیگر می فرماید: فَالْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا يَعْنِي: ما در روز قیامت رهایشان می سازیم و آنها را به خودشان وامی گذاریم چنان که آنها مهیا بودن برای چنین روزی را از خاطر بردند، امروز کیفر این غفلت را به آنها می دهیم.

۶- عباس به هلال گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم در باره خداوند اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (پروردگار نور آسمانها و زمین است- نور: ۳۵)؟

فرمود: یعنی خداوند راهنمائی کننده اهل آسمانها و هدایت کننده مأوی گزیدگان زمین است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳

و در روایت برقی بجای «هاد» هدی بلفظ مصدر یا ماضی آمده که معنایش می شود خدا هدایت کرده است اهل آسمانها و زمین را (در اصول کافی ج ۱: ۱۵۶ خ ۴ این جمله را پیوست با همان حدیث جلوتر به کلمه فقال نقل کرده است مترجم).

۷- فضیل بن یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چیست؟ فرمود: بلی خداوند عز و جل فروغ آسمانها و زمین است (همچنان که ساکنین آسمان ها و زمین برای از هم نپاشیدن نظم اجتماعیشان محتاج به راهنمایند خود

آسمانها و زمین هم به راهنمایی نیاز دارند اگر خدا اجرام و کرات آسمانی و زمین را با جاذبه ها و فعل و انفعالیهای خاصی که برایشان قرار داده رهبری نکند همه از مدار خارج گشته و نابود می شوند).

پرسیدم: مقصود از مَثَلُ نُورِهِ صفت نوری که منسوب به پروردگار است چیست؟ فرمود: حضرت مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است. گفتم: کَمِشْكَاةٍ (چراغدان یا ستونی که چراغ را بر روی آن می نهادند و محفظه ای بود برای چراغ در برابر حمله باد و طوفان، و بیشتر در دیوار ایجاد می شد و نور چراغ را مانند نور افکن متمرکز و منعکس می نمود) چیست؟ فرمود: سینه پر فروغ حضرت مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است. عرض کردم: فِيهَا مِصْبَاحٌ (که چراغی در آن باشد) چه معنایی دارد؟ فرمود: نور دانش، منظور نبوت است که در سینه اوست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴

گفتم الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ (آن چراغ افروخته در میان یک حباب صاف شیشه ای) چیست؟ فرمود: علم پیغمبر اکرم در قلب حضرت علی علیه السلام است. گفتم: کَأَنَّهَا، فرمود: چرا با ضمیر تأنیث خواندی؟ عرض کردم: فدایت شوم، پس چگونه بخوانم؟ فرمود: کَأَنَّهُ (نظر به تأویل الزجاجه به قلب حضرت علی علیه السلام كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ (آن جنب همانند اختری پرتو افشان است).

عرض کردم: يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ (برافروخته شده از روغن درخت بسیار نافع زیتون نه در جانب خاور و نه در طرف باختر است با این وصف درخشش آن شرق و غرب جهان را فرا گرفته است) یعنی چه؟ فرمود: مقصود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

نه یهودی و نه مسیحی. عرض کردم: يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ (آن روغن زیتون به اندازه ای شفاف است که اگر آتشی هم به آن نرسد خود بخود پرتو افشان باشد) چه مفهومی دارد؟ فرمود: نزدیک است که دانشی از دهان عالم خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیرون آید پیش از آنکه در باره آن سخن بگوید.

سؤال کردم: نُورٌ عَلَى نُورٍ (نوری است بر فراز نور دیگر) چیست؟ فرمود:

امامی است پس از امام دیگر.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵

۸- محمّد بن مسلم گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: معنای «ید» در فرموده خداوند: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيْ (ای شیطان چه چیز تو را از سجده کردن به آنکه من او را بخودی خود آفریدم، منع کرد؟ ص: ۷۵).

فرمود: «ید» که (در زبان فارسی به معنای دست می باشد) در لغت عرب به معنای نیرومندی و برکت آمده است، چنانچه فرموده است. وَ اذْكَرْ عِبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِي (و به یاد آور بنده ما داود را که نیرومند بود- ص: ۱۷).

و در آیه دیگر فرموده: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ (آسمان بلند را با قدرت خود افراشتیم- الذاریات: ۴۷) در اینجا نیز یعنی: به قدرت و نیرومندی. و در آیه دیگر فرموده است: وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (و بنور قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانید- المجادله: ۲۲) و می گویند (و برای فلان کس نزد من دستی سپید است) معنی نعمت و برکت را می رساند.

۹- حسن خزاز از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت پیغمبر اکرم صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُجْزَةٌ (دامن) خدا را می گیرد و ما حِجْزَةٌ پیامبر خود را و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶

پیروان ما حِجْزَةٌ ما را می گیرند، سپس فرمود: آن حِجْزَةٌ نور جلال خداست.

۱۰- محمد بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: بی تردید خداوند عزّ و جلّ مخلوقاتِ خاصّ خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند، پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی، و مورد اعتماد اویند بر آنچه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی، یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن، پس به سبب ایشان گناهان را می زداید، و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می کند، و به برکت آنان نعمت ارزانی می دارد، و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می سازد، و جان را از تن زنده بیرون می برد، و بتوسّیّت آنان آفریدگان خود را می آزمایشد، و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می گذارد.

عرض کردم: فدایت شوم- آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص (پیامبر).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷

۱۱- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم «روحی» که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (و از روح خود در او دمیدم- حجر ۱۵: ۲۹) چیست؟ فرمود: روحی بود که خداوند آن را انتخاب کرده، و آفریده بود، و به خویش نسبتش

داده و آن را بر تمامی روحها برتری و فضیلت داده، پس از آن فرمان داد که وارد کلبه آدم شود پس جزئی از آن در آدم علیه السلام دمیده شد.

۱۲- محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم خداوند که فرموده است: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد دارای حرکت و جنبش است، و بدین سبب گوهر اشیاء روح نامیده شده که نامش از ریح اقتباس گردیده است. (ریح و روح هر دو از مصدر روح گرفته شده اند که در اثر اختلاف درجه حرارت و بهم خوردن تساوی وزن مخصوص در نقاط مختلف کره زمین پدید می آید، و روح در سرعت حرکت در تمامی اجزا بدن و جریان آثار آن در درون همه اعضا و اضلاع آن مانند جریان باد است در اجزای عالم بدین جهت که ارواح از جهت لفظ و معنی همجنس ریح (باد) هستند روح نامیده شده اند) و خداوند تبارک و تعالی آن را به خود نسبت داده چون آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸

(نفس ناطقه) را بر بقیه ارواح (روح حیوانی و روح نباتی ...) ممتاز ساخته است، همچنان که او از بین تمامی خانه ها یک خانه را برگزیده و فرموده است: خانه من، و نسبت به یک پیغمبر از میان همه پیامبران فرموده است: خلیل من (ابراهیم)، و مانند اینها ... و تمامی اینها آفریده شده و ساخته و پرداخته شده و پدید آمده اوست. آنها را پرورش داده و امور آنان را بطور کامل مهیا ساخته است.

۱۳- عبد الکریم بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت

نموده است که در باره این آیه: فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فرمود: یعنی از نیروی خودم.

۱۴- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانیهایش چنین فرمود: منم راهنمای مردم، من کسی هستم که راه (حق) را یافته ام، منم پدر یتیمان و تهیدستان، سرپرست بیوه زنان، پناهگاه درماندگان و دژ نفوذ ناپذیر هراس داران، منم کاروان سالار مؤمنانی که [بسوی بهشت در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹

حرکتند] رشته استوار خدایم، و محکمترین دستاویز (توسل) به خدا، و کلمه تقوی و چشم بیدار خداوند و زبان راست و حق و دست اویم، منم معنای جنب خدا که در آیه أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبِيَ رَبِّي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ (هنگام مشاهده عذاب یکی از شما بخود آید و فریاد برآورد که ای وای و صد افسوس بر من که امر خداوند را اطاعت نکردم- زمر ۳۹: ۵۶). دست گشوده مهربان خدا بر سر بندگان می باشم، منم باب «حطه» (کلمه استغفار بنی اسرائیل بود یعنی گناهان مرا از من بریز و مرا بیامرز). هر که مرا شناخت و حق مرا دانست، به حقیقت، پروردگار خود را شناخته است، زیرا من در زمین قائم مقام پیغمبر او، و برهان خدا بر مخلوقش هستم، این ادعا را کسی رد نمی نماید مگر آنکه خدا و پیغمبرش را نپذیرفته باشد.

۱۵- اسحاق بن عمّار از شخصی که این روایت را از او شنیده بود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (یهودیان گفتند: دست

خدا بسته شده است- مائده: ۶۴) چنین فرمود: مقصودشان آن نبوده که خدا دست دارد و آن بسته شده ولی می پنداشتند: خداوند کار آفرینش مخلوق را به پایان رسانده و هر چه بر وفق حکمت بود بر آنها قضای حتمی نموده، دیگر چیزی کم و زیاد نمی کند و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰

هیچ گونه دگرگونی در جهان ایجاد نخواهد کرد، و خداوند برای تکذیب گفته آنان در دنباله آیه فرموده است: *غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ...* (بسته باد دستهای ایشان، نفرین و لعنت بر آنان باد بر آنچه گفتند که هر دو دست قدرت و رحمت خدای گشاده است) (آوردن «یاده» بلفظ تشبیه برای مبالغه است در ردّ سخن ایشان) مگر قول خدای بزرگ را نشنیده ای که می فرماید: *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* (خداوند هر چه خواهد از بین می برد و هر چه را خواهد بجای خود نگه می دارد و اصل کتاب آفرینش مشیت اوست- رعد: ۳۹).

۱۶- هشام بن ابراهیم مشرقی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام روایت کرده و گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «*بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ*» با دستم به دستان آن حضرت اشاره کردم و گفتم: آیا خدا دو دست این گونه دارد؟ فرمود: نه! اگر چنین می بود، آفریده شده بود نه آفریدگار.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱

باب ۱۴- معنی شادمانی و خشم خدا

۱- حمزه بن ربیع گوید: شخصی برایم گفت: در انجمنی در محضر امام باقر علیه السلام حضور داشتم که عمرو بن عبید وارد شده عرض کرد: فدایت کردم- خداوند که فرموده: *وَ مَنْ يَحْلِلْ*

عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (خشم من بر هر کس فرود آید به یقین خوار و تباه خواهد شد- طه: ۸۱) مراد از غضب در این آیه چیست؟

فرمود: ای عمرو سزای گناه و کار بد کسی را دادن است، زیرا بدون شک هر کس بگوید خدا بواسطه خشم گرفتن دگرگون گشته یعنی از حالتی به حالت دیگر در می آید، او را به صفت و خوی آفریده شدگان تعریف کرده است که متغیر می شوند، در صورتی که خداوند را نه چیزی برآشفته می سازد و نه چیزی خوشحال می نماید.

۲- احمد بن ابی عبد الله از پدرش مرفوعاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ (چون

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲

فرعون و دار و دسته اش ما را به خشم آوردند سرانجام از ایشان انتقام گرفتیم- غرقشان کردیم و بحر احمر را که کانون قدرت و مایه زندگیشان بحساب می آمد عامل نابودی و گورستان آنها ساختیم- زخرف: ۵۵) فرمود: خشم و اندوه خدا مانند خشم ما نمی باشد (که هیجانی است درونی و فرد را به کینه توزی و انتقام وامی دارد و اگر نسبت به زبردستان باشد بصورت برآشفستگی و هر گاه به بالاتر از خود باشد به شکل حزن و اندوه جلوه گر می شود، و در باره پروردگار مفهومی ندارد) بلکه خداوند دوستان شایسته ای مخصوص خود آفریده است که در مقابل سرکشی بندگان، محزون و برآشفته و یا خشنود می گردند، آنان انسانهایی عاقبت اندیش و چاره جویند که خداوند خوشنودی آنان را موجب شادمانی خود و خشم توأم با اندوه ایشان را خشم و اندوه خود می داند زیرا پروردگار،

ایشان (پیامبران و ائمه علیهم السلام) را برای دعوت مردم بسوی خدا فرستاده که راه خداپرستی را به آنها نشان دهند، بدین جهت به چنان مرتبه بلندی دست یافته اند که خشم و خرسندی آنها با رضا و غضب خدا یکی گردیده، و در این آیه منظور خدا آن نیست که خشم و اندوه به آن معنا که بین بندگانش معروف است به او دست می دهد. مؤید آنچه گفته شد فرموده خداوند (در حدیث قدسی) است که: هر کس به یکی از دوستان خوب من اهانت کند با من دشمنی ورزیده است.

و همچنین فرموده است: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (هر کس پیامبر را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است - نساء: ۸۰) و باز فرموده است:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (مؤمنانی که با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کرده اند - فتح: ۱۰) و همه اینها و ماندش همان گونه است که برایت گفتم، و همین طور است رضا و غضب، و حالت‌های دیگر که همانند آنها است و بر خدا روا نباشد، و اگر چنین باشد که به آفریننده و هستی بخش، خشم و اندوه و دلتنگی برسد در حالی که خودش آنها را پدید آورده است، هر آینه روا باشد کسی بگوید: زمانی هم او نابود خواهد شد زیرا وارد شدن دلتنگی و خشم بر وی نشانه آن است که دچار دگرگونی مزاجی شده است و هر گاه تغییر پذیر باشد، ناگزیر تباه خواهد شد، و اگر چنین باشد آفریننده و آفریده تفاوتی با یک دیگر ندارند، حال آنکه خداوند از این اعتقادات

و نسبت های پوچ بسی برتر و والاتر است. اوست که موجودات را آفریده است بدون آنکه نیازی به آنها داشته باشد، پس هر گاه آفرینش برای نیاز نباشد باید حدّ و چون و چرا و چگونگی در مورد ساحت مقدّسش را محال و ممنوع دانست- ان شاء الله- عقل خود را بکار انداز و به این مطالب بیندیش.

۳- هشام بن حکم گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا خداوند هم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۴

دارای خشنودی و خشم است؟ فرمود: آری، ولی نه آن گونه که آفریدگان خشمگین و یا خوشحال می گردند چون شادمانی و بر آشفتگی یک حالتی است درونی که بر اعمال و رفتار شخص اثر می گذارد.

بشر آفریده ای تو خالی و تشکیل شده از عناصری است که یک دیگر را نفی می کنند، یا از ذات و صفت ترکیب گردیده، پیش آمدها و حوادث روی او اثر می گذارند، وقتی خوشنودی و خشم که از کیفیتهای نفسانی است به او راه پیدا می کنند او را از حالتی به حالت دیگر می برند. ولی در پروردگار هیچ چیز اثر نمی گذارد چون یکتا و یگانه واقعی است که در وجود منقسم نمی شود و ماده و صورت ندارد (و ماهیت او عین وجود اوست) بنا بر این خوشنودی خدا عبارت است از اراده ثواب، و خشمش همان اراده مجازات می باشد بدون اینکه حالتی به او دست دهد که او را به هیجان آورد تا از حالی به حال دیگر بر گردد، زیرا که این تغییر از ویژگیهای آفریدگان است که ناتوان و نیازمندند و او (خداوند) نیرومند مقتدری است که هیچ گونه احتیاجی به آنچه آفریده

است ندارد، و تمامی مخلوقاتش محتاج اویند، محققا آفرینش و اختراع اشیاء به دلیل داشتن نیازی نبوده که به وسیله آنها برطرف گردد، و علتی نیز نداشته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۵

باب ۱۵- معنی هدی، ضلال، توفیق، خذلان

۱- عبد الله هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در فرموده خداوند عز و جلّ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرَشِدًا (هر کسی را خدا راهنمایی کند هدایت شده است و کسی را که پروردگار بحال خود رهایش کند هرگز سرپرست و ارشادکننده ای برای او نخواهی یافت- کهف:

۱۷) منظور از هدایت و ضلالت چیست؟ فرمود: روز قیامت پروردگار ظالمین را از خانه کرامت خود (بهشت) ناکام می سازد و مؤمنان و نیکان را بسوی بهشت خود راهنمایی کرده و داخل می کند، چنان که خود فرموده است: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (ولی افراد ستمگر را بخودشان وامی گذارد و پروردگار هر کاری را بخواهد انجام می دهد- ابراهیم: ۲۷).

و همچنین فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (ولی کسانی که ایمان آورده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۶

نیکوکار شدند خداوند آنان را به سبب همان ایمانشان به راه بهشت و طریق سعادت راهنمایی می کند تا از بوستانهای بهشتی که نهرها از جلو جایگاهشان روان خواهد بود متنعم گردند- یونس: ۹).

راوی گوید: عرض کردم مراد از «توفیق» در کتاب خداوند عز و جلّ:

وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ (و برای من در اصلاح کارها یا رسیدن به سر منزل ثواب و صلاح توفیقی نیست مگر به هدایت خداوند- هود: ۸۸).

و همچنین «خذلان» در آیه شریفه **إِنْ يُنْصِرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصِرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ** (اگر خداوند شما را یاری دهد «مانند جنگ بدر» پس هیچ کس بر شما چیره نگردد، و اگر شما را به حال خود گذارد «همچون جنگ احد» بعد از آن کیست که شما را یاری دهد- آل عمران: ۱۶) چیست؟

فرمود: هر گاه بنده ای عمل شایسته ای را که خدا به او دستور داده انجام داد، این کردارش مناسب و موافق با فرمان خدا است که به او بنده موفّق گویند. و هر گاه بخواهد مرتکب گناهی شود پروردگار مانعی میان بنده و آن معصیت ایجاد می فرماید که در نتیجه، آن را انجام نمی دهد، که ترک آن معصیت به کمک و مدد خدای تعالی بوده است و اگر میان او و گناه را واگذارد و حایلی ایجاد نکنند، و بنده مرتکب آن گناه گردد، خداوند عزّ و جلّ یاری اش نکرده و موفّقش نگردانده و در نتیجه او را درمانده و بیچاره ساخته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۷

باب ۱۶- معنی لا حول و لا قوه الا بالله

۱- جابر بن یزید جعفری گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم معنای «لا حول و لا قوه الا بالله...» (هیچ حرکت و نیروئی نیست مگر به یاری پروردگار) چیست؟

فرمود: نیست توان روی گردانیدن از معصیت پروردگار جز آنکه او مدد فرماید، و وجود ندارد هیچ نیرویی بر فرمانبرداری از خدای تعالی مگر آنکه پروردگار خود یاری فرماید.

باب ۱۷- حروف مقطعه ای که در آغاز بعضی از سوره های قرآن آمده است

۱- سفیان ثوری گوید: به جعفر بن محمد عرض کردم: یا ابن رسول الله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۸

معنای فرموده خداوند چیست؟ آنجا که می گوید:

الم و المص و الر و المر و کهیص و طه و طس و طسم و یس و ص و حم و حمعسق و ق و ن؟

فرمود: أمّا «الم- الف، لام، میم» در ابتدای سوره بقره، یعنی منم پروردگار زمامدار، و در آغاز سوره آل عمران «المص» یعنی منم خداوند شریف و عطابخش بدون استحقاق و «المص- الف، ل، م، ص» منم خداوند فرمانروا و راستگو.

و «الر- الف، لام، را» یعنی منم پروردگار مهربان و روزی رسان همه.

و «المر- الف، لام، میم، را» یعنی منم خداوندی که میمیراند و زنده می کند و بسیار روزی رساننده به همه است.

و «کهیصص - ک، ها، یا، عین، صاد-» یعنی منم کفایت کننده مهمّات تمامی مخلوق بگونه ای که به دیگران پناه نبرند و منم راهنما (هادی) بر مراد خود با عقلها و بطور الهام. و منم ولیّ (اولی) به تصرّف همه هستی، و اولی به نفس انسان از خود او و عالم (دانای) بالذّات که مّطلع بر ضمائر پنهانی است، و منم صادق (وفاکننده) به عهد و پیمان.

«طه - طا، ها-» نیز یکی از نامهای پیغمبر صلّی

اللَّهُ عليه و آله است و معنایش این است که: ای جوینده حق و راهنمایی کننده بسوی آن! قرآن را بر تو نفرستادیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۹

که در زحمت بیفتی بلکه بر تو فرستادیم که به وسیله آن به هدف رسیده کامیاب گردی) و «طس - طا، سین -» یعنی: منم جوینده شنوا.

و «طسم - طا، سین، میم -» یعنی منم طالب شنونده، آغازگر آفرینش، بدون نیاز به آفریده شده، آغازکننده بدون وسائل و وسائط، منم (معید) باز گرداننده.

و «یس - یا، سین -» نامی از نامهای پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و معنایش این است: ای شنونده وحی و قرآن.

و «ص - صاد -» نام چشمه ای است که از عرش می جوشد، همان چشمه ای که پیغمبر در معراج از آب آن وضو ساخت و جبرئیل هر روز یک بار در آن غوطه ور می گردد، و پس از بیرون آمدن از آن بالهای خود را حرکت می دهد، هیچ قطره ای از آن بالها نمی چکد مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی فرشته ای از آن می آفریند که تا روز رستاخیز او را تسبیح و تقدیس کند و خدا را بزرگ دانسته و ستایش نماید.

و «حم - حاء - میم -» حمید یعنی ستوده شده و پسندیده و مستحق حمد بسبب افعال مستحسنة، نقیض ذمّ و مرادف شکر است، به اعتبار مورد. و مجید یعنی شریف و بزرگوار.

«جمعسق - حاء، میم، عین، سین، قاف -» یعنی بردبار، دهنده دانش،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۰

دانا، شنوا، قدرتمند، و برومند.

«ق - قاف -» کوهی است که تمامی زمین را فرا گرفته و رنگ تیره آسمان به جهت آن است و به سبب آن خداوند کره زمین را نگهداری کرده است تا

و «ن-نون-» رودی (نهری) در بهشت است که خداوند آن را فرمود:

بسته شو! پس مرگب گردید و سپس به قلم فرمود: [بنویس] بلافاصله، قلم در لوح محفوظ، آن چه تا کنون بوده و آن چه پس از این بوجود خواهد آمد نگاشت، مرگب و جوهر او نور بود، و قلم نیز از نور، و لوح نیز تگه ای از نور است.

سفیان گفت: عرض کردم: کار لوح و قلم و جوهر را برایم واضح تر تشریح فرمائید، و از علمی که خدا به شما آموخته است به من یاد دهید، فرمود: یا ابن سعید اگر شایسته پاسخ نبودی جوابت را نمی گفتم، پس «نون» فرشته ای است که خود را به قلم می رساند و قلم نیز فرشته ای است که خود را به لوح می رساند، و آن نیز فرشته ای باشد که وحی را به اسرافیل رسانده، و او به میکائیل می رساند و وی نیز به جبرئیل و جبرئیل هم به پیامبران خدا- صلوات الله علیهم- می رساند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۱

بعد فرمود: بر خیز و برو، که بیشتر از این بر تو ایمن نیستم.

۲- ابو بصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: (الم) یک حرف از بعض حروف اسم اعظم خدا است که هر جزئی از آن در جایی از قرآن مجید آمده است، و پیغمبر و امام معصوم که به مکان آنها آگاهی دارند هر گاه خواسته باشند خدا را به نام اعظمش بخوانند آن حروف تقطیع شده را با هم تلفیق کرده و دعا می کنند، خدا نیز اجابت می فرماید. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (این کتاب شکی در آن نیست که به

یقین راهنمای پرهیزکاران است) فرمود:

یعنی روشن‌نگر است برای پیروان ما الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (آنان که به عالم غیب ایمان داشته و نماز را پسا دارند و از هر چه روزی به آنان کردیم به مستمندان انفاق کنند- بقره: ۳) از آنچه به آنان می آموزیم آگاهی پیدا می کنند و همان مقدار را که از قرآن به آنها آموخته ایم خود می خوانند، و به دیگران یاد می دهند.

۳- محمّد بن قیس گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی حیّی و أبو-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۲

یاسر فرزندان اخطب با گروهی از جهودان نجران خدمت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمَدند و عرض کردند: آیا در آنچه می گوئی خدا بر تو نازل کرده است «الم» نیست؟

فرمود: هست. گفتند: آن را جبرئیل از جانب خدا برایت آورده است؟ فرمود:

آری. گفتند: قبل از توهم پیامبرانی مبعوث گشته اند ولی ما ندیده ایم هیچ کدام از مدّت حکومت و زمان انقراض امتشان خبر داده باشند مگر تو؟! امام باقر علیه السلام فرمود: سپس حُیّی بن اخطب روی به همراهانش نمود و چنین گفت: (بحساب ابجد) «الف» یعنی یک، و «لام» یعنی سی، «میم» یعنی چهل، که جمعش می شود: هفتاد و یک و بر اساس این محاسبه، شگفت انگیز است کسی دینی را بپذیرد که هفتاد و یک سال بیشتر دوام ندارد. و سپس روی به پیامبر خدا نموده و گفت: آیا غیر از «الم» کلمه دیگری هم هست؟

فرمود: بلی. گفت: آن را بگو، فرمود: «المص»، عرض کرد: این تا اندازه ای سنگین تر و طولانی تر است «الف» یک، «لام» سی، «میم» چهل

و «صاد» نود، تازه این حساب را هم که بگیریم یک صد و شصت و یک سال می شود، و باز به پیغمبر گفت: آیا چیز دیگری هم هست؟ فرمود: بلی. گفت: آن را نیز بگو، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «الر» حیّی گفت: این پرمحتواتر ازو درازمدت تر است: «الف» یک،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۳

«لام» سی و «را» دویست است، بعد به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: غیر از اینها هم کلامی به این مضمون هست؟ فرمود بلی، گفت: آن را هم بیان کن. فرمود: «المر» گفت: این سنگین تر و طولانی تر است «الف» یک، «لام» سی، «میم» چهل و «را» دویست، بعد پیغمبر گفت: چیز دیگری اضافه بر آنها هست؟ فرمود: بلی.

گفتند: ما سر از کار تو در نمی آوریم و نمی فهمیم به تو چه داده شده است! و بعد بپاخواستند، ابو یاسر به برادرش حیّی گفت: چه دستگیری شد؟ شاید همه اینها با هم جمع می شود و شاید هم بیشتر از اینها باشند.

راوی می گوید: امام باقر علیه السلام پس از بیان این ماجرا یاد آور شد که این آیه مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ (قسمتی از آن کتاب آیات روشن و واضح اند که اصل و مرجع مهمترین مقاصد کتاب خواهد بود، و پاره دیگر متشابهات می باشند- آل عمران: ۷۰) و متشابه الفظاتی است که ممکن است دو معنی و یا بیش از دو معنی داشته باشد، که همه شبیه بیکدیگر و معلوم نباشد مقصود متکلم کدامیک از آن معانی است. (نثر طوبی ۲: ۱) و فرمود: حروف مقطعه مفهوم دیگری دارند غیر از توجیه و

تأویلی که حیی و همراهانش کردند.

(تأویل: گردانیدن کلام است از معنای ظاهر به معنایی که مخفی تر باشد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۴

۴- أبو یعقوب و أبو الحسن از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: چون قریش و یهود منکر وحی بودن قرآن گشتند، و گفتند: جادویی آشکار است (پناه به خدا) که پیغمبر به دروغ آن را به خدا نسبت داده است، پروردگار به آنها فرمود: **الم ذلک الکتاب** یعنی ای محمد، این کتابی که ما آن را بر تو فرستادیم، از تک تک همان حرفهای الفبای زبان خودتان است که از جمله آنها است: «الف، لام، میم» و آن از حروف بیست و هشتگانه الف تا یای شما تشکیل یافته (و چنین معانی محیر العقولی را در بر گرفته است) اگر شما راستگوئید مانند آن را بیاورید و از همفکران خود نیز یاری بخواهید بعد کاملاً روشن است که نخواهید توانست:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (بگو ای پیغمبر اگر همه انس و جن متفق شوند تا مانند این قرآن کتابی را بیاورند هرگز نخواهند توانست اگر چه همگی پشتیبان یک دیگر شوند- اسری: ۸۸) سپس فرموده است «الم» آن قرآنی که به (الم) آغاز گردیده «ذلک الکتاب» همان کتابی است که حضرت موسی و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۵

یکایک پیامبران بعد از او نزول آن را خبر داده اند، همگی آنان به بنی اسرائیل گفتند: بزودی بر تو ای محمد کتاب ارجمندی از جانب خدا فرستاده خواهد شد که لا

يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (و هرگز از پیش رو و پشت سر آن هیچ باطلی در آن راه نیابد زیرا او فرستاده از سوی خدای مقتدر دانای ستوده صفات است - فصّلت: ۴۲).

«لا ريب فيه» هیچ تردیدی در آن نیست، زیرا برای آنها روشن بود و پیامبرانشان به آنان هشدار داده بودند که کتابی بر محمد صلی الله علیه و آله نازل خواهد شد، که هجوم هیچ باطلی نخواهد توانست آن را از صفحه روزگار محو کند، او و امتش در هر حالی که باشند آن را خواهند خواند. «هدی» راهنمایی برای نجات از گمراهی، «للمتقين» برای تقوی پیشگان، آنان از هر آنچه که موجب تباهی و دشمنی با خدا است خودداری می ورزند، و از مسلط گشتن کم خردان بر خود ابا دارند چنان که اگر دانشی را که آگاهی از آن برایشان لازم است فرا گرفتند، آن را به کاری می بندند که خوشنودی پروردگار خود را بدست آورند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «الف» یکی از حروف «الله» است که خدا با آن تو را به گفتن الله دلالت کرده است، «لام» نشانگر گفته تو است: که خداوند پادشاه بزرگ، و چیره بر همه آفریدگان است، و به «میم» تو را خاطر نشان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۶

ساخته بر این که: او در تمامی کردارش بزرگوار و ستوده است، و این گفته را بر یهود حجت قرار داده بود، و آن چنین است که چون خداوند خواست موسی بن عمران و پیامبران بعد از او را بسوی بنی اسرائیل به پیغمبری مبعوث کند، بدون استثنا بر

گردن ایشان عهد و پیمانهای نهاد که لازمه بعثت شما آن است که ایمان آورید به محمد صلی الله علیه و آله که دارای این مشخصات می باشد: از نژاد عرب بوده و نزد کسی علمی نیاموخته است، در مکه مبعوث می گردد و بعد به مدینه هجرت می نماید، همچنین کتابی بر او نازل می شود که سرآغاز برخی سوره هایش حروف جدا از هم دارد، و امتش کلام آن را بر صفحه خاطر نقش می کنند و در همه حال چه ایستاده و چه نشسته و چه در حال راه رفتن می خوانند، خداوند به خاطر سپردن آن را بر آنان آسان می کند، و ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام را که برادر و جانشین محمد صلی الله علیه و آله است، با وی یار و همتا می دانند. آری، علی را که سینه اش کانون دانشهایی که وی به او آموخته است، می باشد. او امانتدار و شمشیر برنده آن حضرت صلی الله علیه و آله است تا هر کس را که با پیامبر گرامی خداوند درافتد بر خاک مذلت افکند، و با بیان و برهان روشن خود هر شخصی را که با وی کشمکش لفظی نماید ساکت کرده و بر جای خود بنشانند. و برای پیشرفت اسلام بر طبق فرمان ظاهر قرآن، با دشمنان آنقدر پیکار نماید که خواسته و نخواستہ در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۷

برابر کتاب خدا سر تسلیم فرود آرند، سپس هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گوید و به سرای جاودانه بهشت خداوند بشتابد، بسیاری از آنان که فقط از ظاهر ایمان بهره ور گشته اند روی گردان

و مرتدّ می گردند، و تأویلهای آن را تحریف و جابجا می کنند، معنایش را دگرگون و چهره حقایقش را بر خلاف آنچه هست جلوه گر می سازند، در همان هنگام است که بنا بر تأویل قرآن علی ابن ابی طالب با آنها به نبرد خواهد خواست، و به حدّی با آنها خواهد جنگید که شیطان فریبنده آنان خوار، رانده و به غل و زنجیر کشیده شود.

امام عسکری فرمود: چون خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و دعوت او را در مکه آشکار فرمود و در آنجا به مدینه هجرت داد و در آنجا هم او را کمک کرد و قرآن را بر او نازل ساخت و سوره بزرگ آن را به الم آغاز فرمود: الم ذلک الکتاب یعنی ای محمّد، این همان کتابی است که پیامبران پیشین به امت خود خبر داده بودند که من بزودی آن را بر تو خواهم فرستاد، لا-رئب فیّه (موجب بدگمانی در آن نیست) گفتار پیامبرانشان بظهور پیوست که قبلاً به ایشان گفته بودند: یقیناً کتاب فرخنده ای بر محمّد نازل می گردد که دست باطل قادر نخواهد بود آن را از بین ببرد، او و امتش در همه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۸

احوال آن را می خوانند و جهود با تحریف و برداشتهای نابجا از آن در صدد بر می آیند که با یکی از علوم غریبه که خداوند اسرارش را از آنها پوشیده داشته و قادر به کشف آن نخواهند شد از زمان انقراض و میزان اقتدار این امت با خبر شوند و همان را بکار گرفته و به مبارزه پردازند،

که چنین هم شد، قضیه از این قرار است: چند تن از یهودیان برای ملاقات و گفتگو با پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، آن حضرت به علی علیه السلام فرمود به نمایندگی از جانب وی نزد آنها برود، هنگامی که علی علیه السلام آمد، سخنگوی آنها چنین آغاز کرد: آنچه محمد می گوید اگر واقعیت داشته باشد ما بر طبق آن شما را از مدت دوام حکومت و بقای امتش آگاه می سازیم و اعلام می داریم هفتاد و یک سال بیشتر نخواهد کشید که آئینش منقرض خواهد شد: «الف» یک است و «لام» سی و «میم» چهل که جمعش می شود: هفتاد و یک سال. علی علیه السلام در جواب فرمود: پس با «المص» هم که بر او نازل شده چه می کنید؟ گفتند: این می شود یک صد و شصت و یک سال، فرمود: با «الر» چه خواهید کرد؟ گفتند این اندکی بیشتر می شود: دویست و سی و یک سال، علی علیه السلام فرمود: پس «الم» که بر او نازل گشته است چطور؟ گفتند: این دویست و هفتاد یک سال می گردد. پس علی علیه السلام فرمود: آیا جمع اعداد یکی از اینها از آن اوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۹

یا حاصل کلیه جمعهای تمام این حروف؟ وقتی که سخن به اینجا کشید میانشان پیچ افتاد یکی از آنها گفت: فقط جمع یکی از این حروف مقطعه، و دیگری گفت:

بلکه باید همه را باهم جمع کرد که هفتصد و سی و چهار سال می شود که پس از آن حکومت به یهودیان برمی گردد. علی علیه السلام پرسید: آیا این حرف شما در یکی از کتابهای

آسمانی آمده، یا نتیجه افکار خودتان است؟ یکی از آنها گفت این سخن کتاب خدا است، و دیگری گفت: از فکر خود ما است.

فرمود: اگر بر اثبات این مدّعیان از یکی از کتابهایی که از سوی خدا نازل شده است دلیلی دارید بیان کنید؟ آنها دلیلی نیاوردند و به بقیّه یهودیان گفتند به ما کمک و راهنمایی کنید تا این نظریّه را ثابت کنیم.

یکی از آنها گفت: برهان درستی نظریه ما حساب ابجد است. علیّ علیه السلام فرمود: حساب ابجد چگونه بر آنچه گفتید دلالت دارد؟ در حالی که در این حروف جز پرسشهای پوچ و بی مدرک شما چیز دیگری نیست! آیا شما خواهید پذیرفت اگر گفته شود که این حروف نشانگر بر این مدّت از حکومت محمّد صلیّ الله علیه و آله نیست، بلکه دلالت دارد به اینکه باید به عدد این حساب بر هر یک از شما لعنت فرستاده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۰

شود؟ و یا مفهوم این حروف این است که به هر یک از ما و شما چند درهم و دینار تعلق گرفته است؟! و یا اینکه هر یک از شما مبلغی به اندازه این حساب به علی بدهکارید! آیا شما خواهید پذیرفت؟ گفتند: ای أبو الحسن هیچ یک از گفته هایت قابل پذیرش نیست چون در هیچ کدام از این حروف «الم یا المص یا دیگری» تصریحی بر این ادّعاها نشده است. حضرت بیدرنگ فرمود: این حروف بر گفته های شما هم صراحتی ندارد بنا بر این اگر آنچه را ما گفتیم باطل است گفته شما هم درست نیست.

سخنور خوش بیان یهودیان که در مقابل این منطق مبهوت گشته بود،

روی به أمير المؤمنين نمود و گفت: ای علی! اینکه نتوانستیم بر اثبات ادعای خویش دلیلی بیاوریم خورسندت نسازد. اگر ما دلیلی بر انقراض شما نداریم معلوم نیست که شما هم برای دوام خود دلیلی داشته باشید که بتوانی بر آن بیالی، بنا بر این ما و شما، در بی دلیل بودن یکسان خواهیم بود. علی علیه السلام فرمود: نه، برابر نیستیم، بلکه ما برهانی قوی در اختیار داریم و آن معجزه آشکار است و سپس شتر آن یهودیان را مخاطب ساخت و فرمود: ای شتران گواهی خود را به حقایق محمد صلی الله علیه و آله و وصیش ابراز دارید. فوراً شترها صدا زدند: تصدیق داریم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۱

ای جانشین محمد تو راست گفتی، راست گفتی که این گروه یهودی دروغگویند.

علی علیه السلام فرمود: آنها یک جنس از برخی گواهانند، سپس (به لباسهای نشان اشاره کرد و) فرمود: ای لباسهایی که بر تن یهودیان هستید به درستی محمد و وصیش شهادت دهید! همگی لباسهایشان به سخن آمده و دوباره گفتند: ای علی تو راست می گویی، گواهی می دهیم که محمد حقیقتاً فرستاده خدا است، و تو ای علی یقیناً قائم مقام اوئی شهادت می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بر هیچ میدان بزرگواری گام ننهاد، مگر آنکه تو هم بر آن جا گام نهادی و همانند او از خود جوانمردی نشان دادی، و شما دو برادر و دو شعاع از پرتو انوار خدائید، در شمارش دوید ولی در همه فضائل یکی، جز اینکه پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست. با پدیدار شدن این صحنه

یهودیان گنگ شدند و برخی از یهودیان نظاره گر به پیامبر خدا ایمان آوردند همین باعث گردید که بر سرسختی و شقاوت آن گروه یهود و بینندگان دیگر افزوده شود. و آیه لا رَيْبَ فِيهِ همین منظور را دارد چنان که او گفت: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ جانشین وی که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمان وصی بودن او را از جانب پروردگار به جهانیان اعلام داشت.

سپس فرموده است: «هدی» یعنی قرآن بیانگر و بهبودی بخش دل‌های

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۲

بیمار است، «لِلْمُتَّقِينَ» برای پرهیزکاران از شیعه محمد و علی، آنان که از هر نوع کفرورزی خودداری کرده، و از آن دوری گزیدند و از گناہانی که انسان را به تباهی می کشاند پرهیز و از انجام آن چشم پوشی کردند، اسرار الهی و رازهای بندگان پاک خدا و اوصیاء بعد از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را فاش نساختند و آنها را در سینه خود پنهان کردند، آموزش علوم را از دانش پژوهان دریغ نکردند و در میان آنان منتشر ساختند. تذکر «این خبر از نظر سند چندان اعتبار ندارد».

۵- أبو جمعه گوید: مردی از طایفه بنی امیه- که تظاهر به اسلام میکرد و در باطن کافر بود خدمت امام صادق علیه السلام رسید، عرض کرد: خدای عزّ و جلّ که در قرآن فرموده است: «المص» از آن چه منظوری داشته است؟ و چه حکمی از حلال و حرام و یا مطلبی در آن است که مردم از آن سودمند گردند؟ راوی گفت:

امام صادق علیه السلام از این سخن بر آشفت و با لحن پرخاشگرانه ای فرمود: بیش

از این حرف نزن وای بر تو، «الف» ان یک است و «لام» سی و «میم» چهل، و «صاد» نود، به نظر تو جمعش چند می شود؟
گفت: یک صد و سی و یک.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۳

حضرت فرمود: (آماده باشد که) تا سال صد و سی و یک حکومت اقوام تو هم به پایان خواهد رسید. راوی گوید: ما انتظار می کشیدیم همین که روز عاشورای سنه ۱۳۱ تمام شد سیاه پوشان وارد کوفه شدند و به حکومت آنان خاتمه دادند. (به نوشته مصحح متن عربی گرچه در نسخه ای که در دسترس ما است چنین است، ولی مجموع اعداد حروف ۱۶۱ می شود).

شرح: «طبق محاسبه تک تک این حروف در سطور جلوتر هم جمعش ۱۶۱ می شود ولی رقم ۱۳۱ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ به زبان آن اموی جاری شد، امام هم فرمود: سالی است که زمینه انقراض بنی امیه ریخته خواهد شد و چنان که مورخین نوشته اند با کشته شدن مروان حکم که بقول مسعودی «و كان مقتله في اول سنة اثنتين و ثلاثين و مائه و كشتن مروان در آغاز سال ۱۳۲ بود (مروج الذهب ۳:

۲۴۷) بساط حکومت ننگین آنان برچیده شد».

۶- ابن عماره گوید پدرم گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، که مردی به محضرش آمد و از تفسیر کهیعض را پرسید، حضرت فرمود، هر یک از آن حروف علامت اختصاری کلمه ای است و به موضوعی اشاره دارد: «کاف» یعنی خداوند مهمات پیروان ما را کفایت و «ها» یعنی ایشان را راهنمایی می کند، «یا» سرپرست آنان است، «عین» یعنی فرمانبرداران ما را می شناسد، «صاد» به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی،

و عده های خود وفا می نماید تا به مقامی که در بطن قرآن به ایشان وعده داده شده دست یابند.

باب ۱۸- معنی استوار بر عرش

۱- مقاتل بن سلیمان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از کلام خداوند عزّ و جلّ در الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (آنکه جهان هستی را آفریده بسیار بخشنده است و عرش با عظمت تحت امر او است- طه: ۵) چیست؟

فرمود: احاطه اش بر همه چیز یکسان است چیزی به او نزدیک تر از چیز دیگر نیست.

در کتب لغت استوا به چند معنی آمده است:

۱- آرمیدن و جای گرفتن بر چیزی.

۲- متوجه چیزی شدن و آهنگ آن نمودن.

۳- تسلط و چیرگی بر چیزی، چنان که شاعر گفته است:

قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق بشر بر عراق پیروز شد بدون شمشیر و خونی که ریخته شود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۵

۴- راست گردیدن، گفته می شود چیزی را برابر کردم و آن استوار شد.

۵- برابری در نسبت.

و امّا معنای اوّل- بر خداوند محال است- زیرا به براهین عقلی و نقلی ثابت گردیده که ممتنع است خداوند در مکانی جای داشته باشد، پس برخی از مفسّرین استوار را در این آیه بر معنای دوّم (آهنگ چیزی نمودن) حمل کرده اند، یعنی روی آوردن به آفریدگانش، و آهنگ روی آوردن نموده است، و گفته اند از ابو العباس احمد بن یحیی از تفسیر این آیه پرسیدند، پاسخ داد: استوار روی آوردن به چیزی است، و فَرَا و زَجَّاج هم مانند همین را گفته اند. در آیه ثُمَّ اسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ - بقره:

(۲۹) (در صورتی که به «الی» متعدی شود به معنای قصد و توجه است مانند

این آیه، اما اگر به «علی» متعدی شد، چنان که در یازده جای قرآن آمده به معنای سوّم آمده است. مترجم) و بیشتر مفسّران استوار را بر معنای سوّم حمل کرده اند یعنی رحمان بر آن چیره شد و در قبضه قدرت گرفت و تدبیر آن نمود.

و این معنی نیز بی عیب نیست و بلکه نادرست است زیرا استیلا- زمانی استعمال می شود که سابقا در اختیارش نبوده و بعد حاصل شده است. (مصحح) زمخشری گفته است: عرش به معنای تخت پادشاه است و قرار گرفتن بر آن برابر است با سلطنت، بدین جهت نشستن بر آن را کنایه از پادشاهی دانسته اند، چنان که وقتی گویند: فلانی بر تخت نشست یعنی پادشاه شد اگر چه هرگز روی تخت هم ننشسته باشد و علت اینکه از رسیدن به پادشاهی این گونه با کنایه تعبیر می کنند آن است که کنایه مقصود را بهتر می رساند تا گفته شود: فلانی پادشاه شد. و همین طور است این جمله: فلانی دست باز است، و فلانی دست بسته است، یعنی اوّلی بخشنده، و دوّمی بخیل است و بین این دو (دست باز و بخشنده) هیچ فرقی نیست جز آنچه گفتم تا بدان جا که در باره کسی که هرگز به دست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۶

خودش بخششی نکرده (و چاکرانش از مال او بخشیده اند یا اصلا دست ندارد ولی جود و بخشش دارد) گفته می شود: دست باز است چون نزد عرف این دو جمله «یده مبسوطه» و «جواد» هر دو یک مقصود را می رساند. پایان سخن زمخشری.

و احتمال دارد مقصود، معنای چهارم باشد به اینکه کنایه باشد از نفی نقص از خدای

بزرگ از همه جهات وجودی، بنا بر این از نظر ادبی «علی العرش» حال می باشد ولی بعید است.

و اما معنای پنجم از ظاهر احادیث همان فهمیده می شود. (چنان که در همین حدیث فرمود: علم و قدرت خدا نسبت به تمامی اشیاء عالم یکسان است).

و نیز عرش گاهی به جسم بزرگی که بر بقیه جسم ها محیط باشد، و گاهی به تمامی مخلوقات، و بعضی اوقات بر علم اطلاق می شود چنانچه در اخبار زیادی وارد شده است. بنا بر این امام علیه السلام که عرش را به مجموع اشیاء تفسیر کرده است معنای متعددی به «علی» را در نظر گرفته که با آن به معنای استیلا و استعلا و اشراف می آید، پس مفهومش این است که نسبت او به هر چیز بطور برابر می باشد در حالی که بر آن چیره است.

یا آن را به «علم» تفسیر کرد و در این صورت متعلق به استوا مقدر است یعنی در حالی که بر عرش علم جای دارد، از همه چیز بطور یکسان آگاه است چنانچه در بعضی روایات به همین تفسیر شده است، یعنی: با اینکه در نهایت مرتبه بزرگی بر عرش قداست و جلالت جای دارد، نسبت او بهر چیز یکسان است.

(مجلسی).

و ممکن است معنی و مراد این باشد که خداوند بخلقت عرش پرداخت و امر به پیدایش آن فرمود و این معنی با **ثُمَّ اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ** ناساز نیست.

(مصحح)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۷

باب ۱۹- معنی عرش و کرسی

۱- مفضل بن عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم؛ عرش و کرسی چه هستند؟ فرمود: عرش به یک معنا تمام جهان خلقت و سراسر هستی، و کرسی ظرف

آن مجموعه است (که همه کرات و موجودات در آن قرار دارند) و به بیان دیگر عرش یعنی دانشی که خدا به فرستادگان و حجتهای خود عطا فرموده است و کرسی همان دانشی می باشد که اختصاص به ذات مقدّس خودش داشته و هیچ کس از پیامبران و حجتهای خود را از آن آگاه نساخته است.

۲- حفص بن غیاث گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای قول خداوند بزرگ **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** (کرسی پروردگار آسمانها و زمین را فراگرفته است- بقره: ۲۵۵) چیست؟ فرمود: علم خداوند می باشد که همه موجودات را گرفته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۸

باب ۲۰- معنی لوح و قلم

۱- ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از معنی لوح و قلم پرسیدم، فرمود: آن هر دو، فرشته اند.

باب ۲۱- معنی میزانهائی که کردار بندگان به آنها سنجیده می گردد

۱- هشام بن سالم گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً** (و ما ترازوهای عدل را در روز قیامت خواهیم نهاد، به هیچ شخصی ستم نخواهد شد- انبیا: ۴۷) چیست؟ فرمود: منظور پیامبران و جانشینان بحقّ آنان است.

شرح: میزان که در اصل موزان بوده است، و او به جهت کسره ما قبلش به یا «مبدل گشته، معیاری را گویند که اندازه اشیاء به آن شناخته می گردد و میزان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۹

کردن یعنی مطابق کردن، و نسبت به هر چیزی بگونه و متناسب با همان چیز است، چنان که گویند: میزان الحراره، میزان البخار، میزان فرمان اتومبیل، ساعت فلانی میزان می باشد، و در قیامت هم معیار و میزان سنجش اعمال پیامبران و ائمه اند.

(توضیح بقیه صفات را در فرهنگ علوم عقلی صفحه ۴۱۰ به بعد مطالعه کنید)

باب ۲۲- معنی صراط

۱- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، صراط چیست؟

فرمود: راهی بسوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دو گونه است: ۱- صراط در این سرای، ۲- صراط در آن سرای، اما صراط دنیا امام می باشد، که فرمانبرداری از او واجب است، هر کس که در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را بکار بست، در آخرت از صراط که پلی است به روی جهنّم خواهد گذشت، و هر کس در اینجا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از

صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۰

۲- عید الله حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

منظور از صراط مستقیم (در سوره حمد) امیر المؤمنین علیّ علیه السلام است.

۳- حماد بن عیسی در تأویل آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد، امیر المؤمنین و شناختن او است و دلیل بر این قول خداوند است: **وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ** (و همانا قرآن در لوح محفوظ که نزد ماست بلند پایه و اساسش محکم است - زخرف: ۵۰).

و منظور آن امیر المؤمنین است که در امّ الکتاب (یعنی سوره حمد آیه ۵) اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ مذکور شده است.

(مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه در حیاة القلوب گفته است:

مفسران گفته اند که ضمیر «آن» به قرآن بر می گردد، و مراد را از اُمِّ الْكِتَابِ لوح محفوظ گرفته اند، بنا بر این معنایش چنین می شود: قرآن در لوح محفوظ که نزد ما است بلند مرتبه و محکم است یا ظاهرکننده حکمت می باشد، و بنا بر آنچه ما سابقاً تحقیق کردیم که علی علیه السلام کتاب ناطق است می توان با ظاهر آیه منطبق ساخت).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۱

۴- یوسف و محمد از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (هدایت کن ما را به راه راست - حمد: ۵) فرمود: توفیقی را که در گذشته و حال به ما داده ای که به سبب آن فرمانبرداری تو را کردیم، پایدار بدار تا بتوانیم همچنان در زندگی آینده مان هم سر بر آستان فرمانت بساییم. و «صراط مستقیم» دو تاست:

راهی در دنیا و راهی در عقبی؛ اما صراط دنیا آن است که انسان

خدا را از غلوّ (تجاوز کردن از حدّی که در شرع برای وی معین گردیده است) خود را پائین تر ببیند، و از حدّ کوتاهی کردن و سستی ورزیدن یا فراتر نهد، و چنان در ادامه راه راست پایدار باشد. که به هیچ باطلی مایل نگردد، و صراط دیگر در آخرت و راه مؤمنان به بهشت است، و آن راهی است مستقیم از جهنّم به سوی بهشت و غیر آن؛ که جز راه جنّت راه دیگری در پیش نگیرند. سپس گفتند: امام ادامه داده فرمود: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ فرمود: خدایا! ما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۲

را به راه راست هدایت فرما، و راهنمائیمان کن که راهی را برگزینیم و پیوسته در آن باشیم تا ما را به سر منزل مقصود محبت و دین تو برساند، و ما را از پیروی هوای نفس خود باز دارد، تا پوچ و تباه نگردیم، راهی که مانع گردد تا بر طبق خواسته خود عمل کنیم و در گرداب نیستی دچار گردیم، و سپس فرمود: بی تردید هر کس که پیرو خواهشهای نفسانی خود شده یا شگفت زده افکار و نظریات خویشتن گردیده است، مانند همان شخص است که شنیده بودم: مردم ساده لوح بسیار او را می ستایند و به بزرگی از او یاد می کنند، و من مشتاق گشتم تا از نزدیک او را ببینم، اما بگونه ای که مرا شناسد تا شخصیت او را ارزیابی کنم. اتفاقاً روزی او را در مکانی دیدم که جمعیت زیادی از عوام گردش جمع گشته اند، چهره ام را پوشاندم، و بطور ناشناس به میان آنها رفتم تا نظاره گر او و

مردم پیرامون او باشم. پیوسته به اطوار و نیرنگ مردم را فریب می داد، سپس براه افتاد و مردم به دنبالش رفتند تا به جایی رسید که از مردم جدا شد، مردم برگشته و پی کار خود رفتند، اما او دیگر برنگشت و همچنان می رفت، دنبالش رفتم، در بین راه به دکان نانوائی رسید در آنجا توقف کرد، به محض آنکه نانوا به کاری مشغول گردید دو عدد نان دزدید و راه افتاد من تعجب کردم، ولی با خود گفتم: شاید با نانوا داد و ستدی دارد، آنگاه به شخصی رسید که انار داشت او را هم غافلگیر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۳

کرده و سپس دو عدد انار برداشت، این عملش نیز تعجبم را برانگیخت امّا با خود اندیشیدم که شاید با یک دیگر حسابی دارند. با خود گفتم: چه نیازی او را وادار به دزدی کرده است؟ چرا وقتی خود را از چشم نانوا و انار فروش دور می دید چنین کاری انجام می داد، همچنان به دنبال او رفتم، به بیماری رسید، دو قرص نان و دو انار را جلوی او نهاد و رفت، منم به دنبالش رفتم تا در نقطه ای از بیابان ایستاد.

خود را به او رساندم و گفتم: ای بنده خدا آوازه نیکی تو را شنیده و مایل بودم که از نزدیک بینمت حال به دیدارت آمدم، ولی کار عجیبی از تو مشاهده کردم که فکرم را پریشان ساخته است. از تو می پرسم که برایم توضیح دهی تا خیالم آسوده شود، گفت: چه دیدی؟ گفتم: تو را که به نانوائی رسیدی و از او دو نان دزدیدی! و از انار فروش گذر

کردی از او نیز دو انار بسرقت بردی؟! امام فرمود: در پاسخ من گفت: پیش از هر چیز به من بگو تو کیستی؟

گفتم: یکی از فرزندان آدم علیه السلام از اَمّت محمّد صلی الله علیه و آله. بار دیگر گفت: از چه کسانی؟ گفتم: فردی از دودمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله. پرسید: در کجا زندگی می کنی؟ گفتم: مدینه.

گفت: شاید تو جعفر بن محمّد فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۴

طالب هستی؟ گفتم: آری.

گفت: ولی این شرافت خانوادگی برایت سودی نخواهد داشت با این ناآگاهی به آنچه مایه شرافت تو است، علم جدّ و پدرت را کنار گذاشته ای، اگر چنین نبود چگونه عملی را که انجام دهنده اش شایسته ستایش و سپاسگزاری است آن را ناپسند شماری؟ گفتم: آن چیست؟

پاسخ داد: کتاب خدا، قرآن. گفتم: چه چیز آن را ندانسته ام.

گفت: فرموده خداوند را مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا (هر کس که عمل نیکی انجام دهد پاداشش ده برابر است و هر کسی که به کردار زشتی دست یازد، کیفرش یک برابر است) - أنعام: ۶

۱۶۲) چون دو نان دزدیدم دو گناه بود، و برای دزدیدن دو انار دو گناه، (۴ + ۲) پس این شد چهار گناه. چون هر یک از آنها را در راه خدا صدقه دادم چهل ثواب خواهم داشت، از چهل حسنه در برابر چهار سیئه چهار تا کم می شود و سی و شش حسنه برایم باقی می ماند.

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، تو کتاب خدا را نفهمیده ای، مگر نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می فرماید:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (خدا فقط

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۵

کار پرهیزگاران را می پذیرد- مائده ۵: ۳۱) یقیناً چون دو نان دزدیدی به دو گناه دچار گردیدی و جهت سرقت دو انار هم دو گناه دیگر، و چون مال مردم را بجای اینکه به خودشان بازگردانی بدون رضایت آنان به دیگری دادی، بی شک چهار گناه بر آن افزودی و چهل حسنه به چهار گناه نیفزودی. و در حالی که با نگاه تندی به من نگریست، بر گشتم و رهایش ساختم.

امام فرمود: با این گونه تفسیرهای زشت و عوام پسندانه گمراه می شوند و دیگران را هم به گمراهی می کشانند و این همانند تأویل نابجائی است که معاویه پس از کشتن عمار یاسر- رحمه الله- وقتی متوجه شد که قتل عمار لرزه بر دل بسیاری از مردم انداخته، و این فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر زبانها افتاده است که: «عمار را جمعیت تجاوز پیشه می کشند»، عمرو عاص به ملاقات معاویه رفت و گفت: ای امرکننده مؤمنین مردم به هیجان آمده و پریشان خاطر گشته اند، پرسید برای چه؟ گفت: به جهت کشته شدن عمار. معاویه سؤال کرد: کشتن عمار را چگونه باید توجیه کرد؟ عمرو عاص گفت: مگر نه اینست که پیامبر خدا فرمود:

«فته باغیه» عمار را می کشند. معاویه به او گفت: در گفتارت کم لطفی می کنی آیا ما او را کشتیم، جز این نیست که چون علی بن ابی طالب او را میان تیر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۶

سرنیزه های ما افکند کشته شد؟ چون این خبر به حضرت علی علیه السلام رسید فرمود:

اگر چنین است

پس (پناه به خدا) باید بگویند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُم قَاتِلُ حَمْزَةٍ هِيَ فِي بَيْنِ سِرْنِيذَةِ هِيَ مَشْرُكَانِ اِنْدَاخَتْ.

بعد امام صادق علیه السلام سخن خود را چنین ادامه داد: خوشا به حال آنانی که مصداق فرموده پیامبر خدایند، بار علم را دادگران هر نژادی بدوش می کشند تا تحریف غلوکنندگان و سرقت باطل گرایان و تأویل نادانان را از آن دور سازند.

۵- ثابت ثمالی گوید: سید و سالار عبادت کنندگان، حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود: میان خدا و حجت او که امام هر زمان است حجاب و مانعی وجود ندارد، پس خداوند پیش روی حجت خود پوششی نیفکنده است. مائیم درهای علم خدا، راه مستقیم و کانون علم او، و مائیم بازگوکننده و شرح دهنده وحی خدا و استوانه های اصلی کاخ توحید او، و مائیم جایگاه راز نهانی او.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۷

۶- سعد بن طریف گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: ای علی هر گاه روز قیامت پیا گردد من و تو و جبرئیل بر صراط می نشینیم و حق عبور از آنجا به هیچ کس داده نمی شود، مگر اینکه بر گه عبوری داشته باشد که تبرئه و رهائی او بسبب ولایت تو در آن ثبت گردیده باشد.

۷- حنان بن سدید از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

خداوند بزرگ در سوره حمد فرموده است: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مقصودش محمد و ذریه پاک او صلوات الله عليهم می باشد.

۸- محمد بن حسین از قول پدرش از جدش نقل کرده است که گفت:

پیغمبر خدا صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر بَارِهِ قَوْلُ خَدَاوَنَدِ صِرَاطِ الَّذِينَ ... (راه کسانی که نعمت بر آنان ارزانی فرموده ای، نه راه آنها که مورد خشم تو قرار گرفته اند و نه راه گمراهان - حمد: ۷) فرمود: شیعیان علی علیه السلام کسانی هستند که ولایت حضرت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۸

علی بن ابی طالب بر آنان ارزانی شده است (خدا) بر آنان غضب نمی کند، و گمراه نمی شوند.

۹- یوسف بن محمّد و علی بن محمّد به نقل از پدرانشان از امام عسکری علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت در تفسیر صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ چنین فرمود: یعنی گویند ما را به راه اشخاصی راهنمایی فرما که آنان را به نعمت دین و فرمانبرداریت کامیاب کرده ای، و ایشان همان افرادی هستند که خداوند در حقّشان فرموده است: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (کسانی که خدا و پیغمبرش را اطاعت نمایند همراه با اشخاصی هستند که پروردگار نعمت خود را به آنان مرحمت فرموده است، یعنی پیغمبران، درستکاران، شهیدان، و نیکان، آنان چه خوب دوستان و همراهانی هستند. - نسا ۴: ۷۱).

و نیز به همین معنا بدون کم و زیاد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است، و سپس امام افزود این نعمت ثروت دنیا و یا تندرستی بدن نبوده است،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۹

گرچه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است، مگر نمی بینی گاهی کافران بی دین دارای این نعمتها هستند! ولی شما را تشویق نفرموده است که دعا کنید تا راه آنها

را به شما نشان دهد، بلکه فقط دستور داده شده که بخواهید به راه اشخاصی که نعمت ایمان و تصدیق پیامبر خدا و ولایت خاندان پاکیزه پیامبر به آنان عطا گشته هدایت شوید و به تقیه نیک، شما را راهنمایی کند که بدان وسیله از گزند بندگان خدا ایمن شوید، تقیه ای که با آن از افزودن گناهان و کفرورزی دشمنان خدا جلوگیری می شود، به این گونه با آنها مدار کنید و آنها را به مرزی نکشاند که تحریک شده و به تو و مؤمنین آزار رسانند، و همچنین مأمور گشته اید تا از خدا بخواهید که شما را به شناختن حقوق برادران مؤمن تان راهنمایی فرماید.

بنا بر این هیچ بنده، مرد یا زنی نیست که محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد را دوست بدارد، و با دشمنان آنان دشمنی کند، مگر آنکه خود را جهت جلوگیری از عذاب خداوند در پشت درزی استوار و سپری محکم قرار داده باشد، و نیز هر کس از بندگان، مردان و زنان که با مردمان به بهترین وجه سازش و مدارا کند از این کار به باطل مبتلا نگردد و از مرز حق گام بیرون نهند تا آنجا که پروردگار هر نفس او را تسبیحی قرار داده و عملش را پاکیزه گرداند، و بیشی به او دهد که بتواند راز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۰

ما را پوشیده نگهدارد، و خشم خود را فرو برد، و به هر چه از دشمنان می شنود بردباری کند، اگر چنین باشد خداوند پاداش کسی را به او می دهد که در راه خدا در خون خود غوطه ور گشته است.

و هیچ بنده ای

نیست که خود را موظف به ادای حقوق برادرانش بدانند، و با کوشش خویش حقوق آنان را بطور کامل و یا به اندازه ای که برایش مقدور باشد بپردازد و عفو آنان مایه خوشنودی او گردد، و لغزشهای ایشان را جستجو و کنجکاوی نکند؛ و آنها را نادیده بگیرد و درگذرد، مگر اینکه خداوند در روز قیامت به او بگوید: ای بنده من تو حقوق برادرانت را پرداختی، و در حقهایی که به سود تو و زیان آنها بود پی جوئی نکردی، پس من که بخشنده ترم و بزرگواریم بیشتر است شایسته است همان گونه که تو کرم و گذشت کردی، با تو با تو مسامحه و بزرگواری نمایم، بنا بر این امروز نه تنها آنچه را که به تو نوید داده ام می دهم، بلکه از بخشش و فضل بی پایانم بیشتر از آنچه وعده داده بودم، خواهم داد، و کوتاهیت را در برخی از حقوقم پی گیری نخواهم کرد.

امام علیه السلام فرمود: پس او را به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش ملحق می سازد، و از برگزیدگان پیروان ایشان قرارش می دهد.

سپس آن حضرت چنین فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از یاران

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۱

خود گفتند: ای بنده خدا دوستی و دشمنی، و جنگ و آشتی ات را برای رضای خدا و در راه خدا کن، زیرا ولایت خدا شامل حال نخواهد گردید مگر از این رهگذر، و هیچ کس تا به این صورت نگردد مزه ایمان را نخواهد چشید اگر چه نماز و روزه اش زیاد باشد.

مردم بیشتر برادریشان در این دوران به خاطر دنیاست، بر پایه آن یک دیگر را

دوست می دارند و بر اساس آن بر یک دیگر خشم می کنند، و این به هیچ وجه آنها را از خدا بی نیاز نمی سازد.

آن صحابی عرض کرد: یا رسول الله چگونه می توانم بدانم که دوستی و دشمنی و کینه ورزیم در راه خدا است یا نه؟! و ولی خدا کیست تا دوستدار او باشم؟ و دشمن وی کیست تا با او ستیز کنم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا او را می بینی؟

گفت: بلی، فرمود: دوستدار و مطیع او محب و فرمانبردار خداوند است، پس علی علیه السلام را دوست بدار و دشمن وی را دشمن دار، و با هر کس که دوست علی علیه السلام بود دوستی کن، حتی اگر چنین شخصی قاتل پدر و یا قاتل فرزندت باشد، و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدر یا پسرش باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۲

باب ۲۳- معنی کلمات اذان و اقامه

۱- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از امام حسین علیه السلام حدیثی برایم نقل کرد که امام حسین علیه السلام فرمود: روزی در محضر پدر بزرگوارم میان مسجد نشسته بودیم که مؤذنی بالای بلندی رفت، و شروع به گفتن اذان کرد همین که دو بار گفت: «الله اکبر» پدرم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام آنچنان زار زار گریست که بر اثر آن ما هم به گریه افتادیم، و چون اذان به پایان رسانید، فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ عرض کردیم:

خدا و پیغمبرش و جانشین پیامبر او داناترند. فرمود: اگر معنای آنچه را او می گوید بفهمید قطعا لبان

خود را کمتر به خنده خواهید گشود، و بیشتر گریان خواهید بود؛ گفته مؤذن «اللّه اکبر» مفهومی فراوانی دارد، از جمله آنها این است که: وقتی که گوید: «اللّه اکبر» ثابت می کند صفات ذاتیه کمالیه حق را که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۳

عین ذات اوست نه زائد بر ذات، اقرار می کند: به قدم و ازلی بودن پروردگار (۱).

یعنی قبول کرده است که خدا قدیم و ازلی و ابدی و عالم و قوی و قادر و بردبار و بخشنده و عطاکننده و با جلال و عظمت و بزرگ است.

بنا بر این وقتی که مؤذن گفت: «اللّه اکبر» هر آینه گفته است: بسیار بزرگ است خداوندی که آفرینش موجودات به امر تکوینی (که به امر ایجاد شو «دفعه واحده» پدیدار گشته اند) مخصوص اوست، و به مشیت و خواست او جهان هستی لباس وجود در بر کرده، و مخلوقات هر چه دارند از ذات مقدّس او سرچشمه گرفته است و بازگشت تمامی آفریدگان بسوی اوست، او نخستین هستی است که قبل از هر چیز همواره بوده، و نقطه پایانی است برای مخلوقات که بعد از هر چیزی پیوسته خواهد بود، تجلی روشنی است که بالای هر چیزی هست ولی دریافت نمی شود، و ناپیدایی که نزدیک به هر چیز است ولی محدود نمی شود، و تنها او است که جاودانه می باشد و غیر از او همه چیز رهسپار دیار نیستی است.

(۱) خداوند همیشه بوده، و ابتدائی برای او نیست، و وجودش بذاته مستند به ذات خود اوست، اشاعره قائل به تعدّد قدیمند، ازلیت او یعنی وجودش دائم و مستمر است گذشته و آینده ندارد،

و ابدیت او به این معنی است که همیشه خواهد بود نیستی برای او معنی و آینده ندارد، و ابدیت او به این معنی است که همیشه خواهد بود نیستی برای او معنی ندارد، وجودش را علتی نیست، مبدء المبادی است، وجود محض است و ماهیتی ندارد و او را بدایتی و نهایتی نیست، چون او را علتی نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۴

و دومین بار که می گوید: «اللّه اکبر» معنایش این است که خدا به ذات خود دانا و آگاه است به آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده خواهد بود قبل از آنکه پدید آیند.

و سومین بار که می گوید «اللّه اکبر» یعنی بسیار بزرگ است خداوندی که بر هر کاری تواناست، هر آنچه را قصد کند انجام می دهد، بدلیل آنکه بر خلق خود توانائی دارد، نیرومند بوده و توانش از ذات اوست (اقتسابی نیست)، کلّ حقیقت او قدرت می باشد و جز او قادری نیست، نیرویش فراگیرنده همه اشیا است، هر گاه خواسته باشد کاری انجام دهد فقط کافی است که بگوید: پدیدار شو، بی درنگ ایجاد می شود.

و چهارمین بار که می گوید: «اللّه اکبر» حلم و بردباری و بخشندگی او را اعلام می کند، چنان بردباری می کند که گویی باخبر نیست، و چنان گذشت می نماید که گویی گناهی سراغ ندارد، و عیبها را چنان می پوشاند که انگار بنده اش نافرمانی نکرده است، آنقدر بزرگوار و باگذشت و بردبار است که در کیفر دادن بزهکاران شتاب نمی ورزد.

و مفهوم دیگر «اللّه اکبر» آنست که حقیقتا بخشنده است بدون آنکه انتظار عوض و فایده ای برای خویش داشته

باشد. عطایش بزرگ و فراوان و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۵

رفتارش نیکو و بزرگوارانه است.

و مقصود دیگر از «اللّه اکبر» آنست که زائد بودن صفات خداوند را بر ذات او نفی می کند، یعنی خدا در وصف ننگند، همچنین نفی می کند دارای کیفیت و چگونگی بودن او را، مانند آنست که بگوید: خداوند برتر از آن است که بیان ناقص تعریف کنندگان بتواند اندازه صفت او را آن گونه که هست بیان کند، زیرا جز این نیست که تعریف کننده به اندازه درک خود او را می ستاید نه به اندازه عظمت و والائی مقام او، اوج عظمت او بسیار فراتر و برتر از آن است که وصف کنندگان بتوانند به امتیازات و کنه صفات او پی ببرند.

و منظور دیگر از «اللّه اکبر» مانند آنست که بگوید: «اللّه» برتر و گرامی تر از تمامی پدیده هاست، و اوست که از بندگانش بی نیاز است، و به عمل آفریدگانش احتیاجی ندارد.

«اشهد ان لا اله الا الله» (گواهی می دهم که هیچ معبود بر حقی جز پروردگار نیست).

مؤذن با این گفته اعلام می دارد که گواهی دادن جز با شناخت قلبی خداوند روا نیست. چنان است که می گوید: (شنونده) آگاه باش (یا می دانم) قطعا هیچ معبود به حقی نیست جز «اللّه عزّ و جلّ» و فریاد می زند که جز خدا هر چیز و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۶

هر کس که پرستش گردد باطل است و با اعتراف به زبانم از عقیده درونیم پرده برمی دارم، و در دل یقین دارم که نیست معبود بر حقی جز «اللّه»، و گواهی می دهم پناهگاهی نیست (برای گریز) از خدا مگر بسوی

خود او و انسان قادر نیست از گزند هیچ ستمگری و آشوب هیچ فتنه انگیزی رهائی یابد مگر خدا او را یاری دهد.

و بار دوم که فریاد بر می آورد: «اشهد ان لا اله الا الله» معنایش این است که گواهی می دهم: به هنگام گرفتاری در وادی حیرت هیچ رهائی بخشی نیست مگر یزدان پاک، و کسی را ندارم که مرا آشنا به دین گرداند جز پروردگار، و خود او را گواه می گیرم که بی تردید و از عمق دل اعتراف می کنم که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست و همه ساکنین آسمانها و زمین، از فرشتگان گرفته تا انسان و سایر موجودات، کوهها، درختان، جانوران و هر خشک و تری که وجود دارد همه را گواه می گیرم: من با اعتقاد قلبی شهادت می دهم که بجز خداوند، نه آفریننده دیگری، و نه روزی دهنده و قابل پرستش و نه زیان رساننده و تنگ گیرنده و درهم شکننده دیگر و نه گشاینده و گستراننده و نه باز دارنده و خیر خواه و اندرز دهنده دیگری و نه کفایت کننده و شفا دهنده ای و نه اول و نه آخری هست، جز خداوندی که آفرینش هستی بر اثر صدور فرمان هستی بخش او، و هر نیکی و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۷

برکت به دست قدرت اوست، آفریننده و تکامل بخش جهانیان پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است.

و اما «اشهد انّ محمدا رسول الله».

می گوید: خدا را گواه می گیرم که هیچ معبودی بحق نیست جز او، و محمد بنده و فرستاده او، و پیامبر و برگزیده و همراز اوست، که وی را جهت راهنمایی

انسان به شاهراه هدایت و دین صحیح (اسلام) برانگیخته است تا آئین خود را بر همه دینها غالب گرداند و همه احکام را منسوخ سازد گرچه کافران را خوش نیاید (از امام باقر علیه السلام روایت شده است که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام احدی نخواهد ماند جز آنکه اقرار به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نماید- منهج الصادقین ۴: ۲۵۱ و مجمع البیان ۵: ۲۵) و تمام مردم را گواه می گیرم به اعتراف خودم به این که محمد صلی الله علیه و آله از همه گذشتگان و آیندگان برتر است.

و در مرتبه دوم که می گوید: «اشهد انّ محمّداً رسول الله» اعلام می دارد که نیازی به هیچ کس ندارد مگر به خداوند بی همتای چیره و مقتدر که از تمامی بندگان و آفریدگان خود و همگی مردم بی نیاز است، و شهادت می دهم به اینکه پروردگار، محمد صلی الله علیه و آله را با پیام مژده به نیکوکاران و ترساندن بدکاران بسوی مردم فرستاده است، و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله با رخصت الهی به دعوت مردم به سوی خدا پرداخته، او چراغ نور افشانی است که زوایای تاریک زندگی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۸

بشر را روشن کرده است، پس هر کس که او را انکار نماید و از تصدیق او سرباز زده و به او ایمان نیاورد، خداوند او را برای همیشه وارد جهنم گرداند بطوری که هرگز از شعله های آتش آن در امان نخواهد بود.

و اما «حی علی الصلاه» هنگامی که مؤذن گوید: «حی» (یعنی که بشتابید و سرعت

روی بسوی نماز آورید). معنایش آن است که: ای مردم بسوی بهترین عمل خود، و دعوت پروردگارتان بشتابید، و برای طلب آموزش از پروردگارتان پیشی گیرید و شعله آتش جانسوزی را که خود برافروخته اید فرو نشانید، و گردنهایتان را که در بند گناهان خویش افکنده اید برهانید، تا خدا بدی هایتان را بپوشاند و گناهانتان را بیامرزد، و کیفرهایتان را به پاداش تبدیل کند، زیرا که او حاکمی بخشنده و دارای بخششی بس بزرگ است. ای مسلمانان اجازه حضور و پیشی گرفتن در آستانش برای ما صادر گشته است.

از یاد خدا نرفته ای نیم نفس برخیز تو هم یک نفسش یادی کن و در بار دوم که گوید: «حَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ» یعنی برخیزید و آفریدگارتان را مناجات کرده و دست نیاز بسویش دراز کنید، بوسیله کلام خدا دست به دامن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۹

وی شوید، و او را شفیع خود سازید، ذکر خدا، قنوت، رکوع، سجود و فروتنی بسیار انجام دهید، از روی زاری سر بر آستان اطاعتش فرود آورده، و دست نیاز بسویش بلند کنید، زیرا خود او اجازه این کار را به ما داده است.

و امّا «حَيِّ عَلَى الْفَلَاحِ» مؤذّن با این جمله می گوید: روی به جاودانگی زوال ناپذیر آرید (از غفلت و بی خبری در آیید)، روی آورید به رهاشدنی که تباهی در آن نیست یا زندگانی که مرگی با آن نیست و نعمتهایی که تمام شدنی نیست، حکومتی با ثبات و شادمانی که اندوهی در پی ندارد، و به یار و مأنوس و همدمی که تا با وی هستی به ترسی مبتلا نگردی، و به فروغی که از فرط روشنائی اش از تاریکی اثری نماند، بسوی

کشایشی که با وجودش به هیچ تنگنایی دچار نشوی، و به خوشبختی همیشگی و به بی نیازی که با بودن آن تنگی و پریشانی نبینی، و به تندرستی که با آن گرفتار بیماری نگردی، و به عزّتی که با آن خواری و ذلت نخواهد بود، به نیروئی که به سستی نگراید، و به سوی فضیلتی که هیچ کرامتی با آن همانند نیست، و کسی اندازه آن را نمیداند. بشتابید بسوی شادمانی دنیا و آخرت، و بشتابید به سوی رهائی دنیا و آخرت.

مرغ وحدانی او شو مادام تا بینی که جهان زیر پر است

بگسل از هر چه بجز او باشد شو تو فانی که خدا در نظر است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۰

و بار دوّم که گوید: «حیّ علی الفلاح» چنین گوید: از یک دیگر پیشی گیرید و بشتابید به سوی مأموریتی که به آن فراخوانده شده اید، بسوی نوازش بسیار و بخشش فراوان، و بسوی عطای بزرگواری مهربان، بخشنده تمام نعمتها که نعمتهایش عالی است، و شتاب کنید به طرف رستگاری بزرگ، و نعمتهای جاودانه در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله (در جایگاه حقّ در پیشگاه زمامدار با اقتداری که بر همه چیز تواناست - القمر ۵۴: ۵۵) و (اما اینکه بار دیگر) می گوید: «الله اکبر» اعلام می کند که خداوند بسیار بلند مرتبه و گرامی تر از آن است که کسی از آفریدگانش بتواند به پاداشی که او برای بنده مطیعش در خزانه کرم خود اندوخته است پی ببرد. همان بنده مطیعی که او را پرستش کرده و وعیدش را شناخته و به او و یادش دل بسته باشد و دوستش داشته و به

او ایمان آورده و اعتماد کند، از او بترسد و مشتاق لقای او گشته و هر چه را از سوی او رسد پذیرفته و به آن خشنود باشد.

و بار دوم که بگوید: «اللَّهُ اكْبَرُ» یعنی خدا بزرگتر و برتر و گرانمایه تر از آن است که کسی اندازه کرامت و بخشش او را به دوستانش، و کیفر او را بر دشمنانش، و میزان گذشت و آمرزش و نعمتش را برای کسی که دعوتش را پذیرفته و پیامبرش را قبول کرده است بداند و بشناسد، و همچنین اندازه عذاب و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۱

شکنجه او بر اشخاص ناسپاس و ناشکر که آگاهانه از پذیرفتن ربوبیت او روی گردانده اند را بداند و بشناسد.

و اما «لا اله الا الله» مؤذّن با این جمله اعلام می دارد که خداوند برای کیفر آنان که غیر از او را پرستش کردند به سبب ارسال رسل و آشکار کردن راه رستگاری و دعوت به حقّ بوسیله پیامبرانش دلائل قوی و صحیح دارد، و او برتر از آنست که فردی علیه او دست آویزی داشته باشد، پس هر کس که دعوت او را پذیرفت روشنی و بخشش ارزانش خواهد شد. (و البته هر کس که نخواهد دعوت او را بپذیرد) خداوند از همه جهانیان بی نیاز و سریعترین حسابگران است.

و معنای «قد قامت الصیلاه» و مراد از این جمله که در اقامه گفته می شود (اصطلاحاً اعلام پیاداشتن نماز است) آن است که: ای مردم هنگام دیدار با خداوند و راه یافتن به درگاه الهی و کرامات او و زمان مناجات و پذیرفته شدن خواهش ها و برآورده گشتن حاجات فرا رسیده است.

که

ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است بیا خیزید و جهت بدست آوردن عفو و خشنودی و آمرزش خدا اقدام کنید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۲

شرح: (شیخ صدوق علیه الرّحمه) گرد آورنده این کتاب می گوید: علّت اینکه راوی این حدیث یکی از بندهای اذان و اقامه «حیّ علی خیر العمل» را نگفته یقیناً جهت تقیه (پرهیز از مخالفین) بوده است.

و در خبر دیگر آمده است که شخصی از حضرت امام صادق علیه السلام معنای «حیّ علی خیر العمل» را پرسید، فرمود: بهترین عمل، ولایت ائمه علیهم السلام است.

و در خبر دیگر وارد شده است که شایسته ترین کارها نیکی کردن به حضرت فاطمه سلام الله علیها و دودمان پاک او است - بر همه آنان درود باد -.

۲- عطا گوید: من و ابو العالیه و سعید بن جبیر و عکرمه در طائف نزد ابن عباس بودیم، مؤذنی بنام قثم ثقفی آمد و شروع به گفتن اذان کرد، به محض آنکه گفت: «الله اکبر، الله اکبر» ابن عباس به ما گفت: ایا فهمیدید مؤذن چه گفت؟! ابو العالیه به او گفت: شما بر ایمان توضیح دهید! ابن عباس جواب داد که گفت «الله اکبر» یعنی: ای کسانی که در زمین سرگرم جمع آوری مال دنیا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۳

گشته اید نماز واجب شده خود را برای انجام آن آماده سازید.

و با گفتن «اشهد ان لا اله الا الله» گوید: روز قیامت بیا خواهد شد، و هر آنچه در آسمان و زمین است گواهی خواهند داد که در هر شبانه روز پنج بار به شما گوشزد کرده ام: هنگام نماز فرا رسیده است.

با گفتن: «اشهد ان محمدا رسول الله» اعلام میدارد هنگامی که قیامت بپا گردد حضرت محمد صلی الله علیه و آله گواهی میدهد که من در هر شبانه روز پنج نوبت شما را به آن آگاهی دادم و دلیل من نزد خدا موجه است.

و با «حیّ علی الصّلاه» می گوید: وظیفه بسیار مهمی بر عهده دارید، بر پایش دارید.

و «حیّ علی الفلاح» اعلام می کند: پیش به سوی اطاعت از خدا، و دریافت سهم خویش از رحمت او یعنی نماز جماعت. و زمانی که بنده خدا می گوید:

«الله اکبر» هشدار می دهد که کارها را متوقف کنید.

و وقتی بگوید: «لا اله الا الله» یعنی امانت هفت آسمان و هفت زمین و کوهها و دریاها بر گردن شما نهاده شد، حال مخیرید، چنانچه مایلید به آن روی آورید و اگر نخواستید به آن پشت کنید (و منتظر کيفرش باشید).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۴

۳- محمّد بن مروان گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: آیا می دانی تفسیر «حیّ علی خیر العمل» چیست؟ عرض کردم خیر. فرمود: تو را دعوت می کند به نیکی، آیا میدانی نیکی کردن به چه کسی؟ گفتم: نه. فرمود: تو را می خواند به نیکی کردن به حضرت فاطمه و فرزندان او علیهم السلام.

۴- اصبع بن نباته گوید: در محضر محمّد بن حنفیه بودیم که از اذان سخن به میان آمد، فرمود: در معراج چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آسمانها برده شد، به آسمان ششم که نزدیک شد فرشته ای فرود آمد که تا آن زمان هرگز فرود نیامده بود، سپس گفت: «الله اکبر، الله اکبر» حق تعالی فرمود: راست گفت، آری، من

از آن بزرگترم که عقل مردم بتواند مرا درک کند و از همه چیز به جلالت معنوی بزرگترم، و سپس گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» خداوند فرمود: راست می گوید، من یگانه ام جز معبود بر حقی نیست، فرشته گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۵

پروردگار فرمود: (آری) محمّد بنده و امین من است بر آفریدگانم، او را برگزیدم و جهت ابلاغ پیام به بندگانم او را پیامبر خود قرار دادم.

فرشته گفت: «حیّ علی الصّلاه»، خدا فرمود: نماز را بر بندگانم واجب ساختم و با آن برای ایشان دین و تعهدی قرار دادم. بعد گفت: «حیّ علی الفلاح» پروردگار فرمود: نماز موجب شایسته گشتن است، یعنی رستگار شد هر کس که به سوی آن گام برداشت و برای بدست آوردن خوشنودی خدا از آن غفلت نرزد. سپس گفت «حیّ علی خیر العمل»، خداوند جلّ جلاله فرمود: نماز نزد من ارجمندترین و پاکیزه ترین کارهاست و وقتی گفت «قد قامت الصّیّلاه» پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و ساکنان آسمان به او اقتدا کردند و از این زمان شرافت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نهایت رسید.

باب ۲۴- معنی حروف الفبا

۱- ابن فضال به نقل از پدرش گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: نخستین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۶

چیزی که پروردگار جهت آموزش نوشتن به آفریدگان خود پدید آورد حروف الفبا بود. هر گاه شخصی با چوب دستی بر سر کسی بکوبد بگونه ای که در اثر ضربه قادر به تکلم بعضی از حروف الفبا نباشد، حکم این است که به مضروب گفته شود: حروف الفبا را یک به یک تلفظ

کن و سپس به تعداد حروفی که قادر به ادای آن نباشد، می بایست ضارب به او دیه بپردازد.

پدر بزرگوارم از جدّش از امیر المؤمنین علیه السلام برایم نقل کرد که هر یک از «الف، ب، ت، ث»، (علامت اختصاری کلمه ای است) «الف» آلاء، نعمت های الهی می باشد، «با» بهجت، نیکوئی و خوبی خدا است. «تا» به تمام و کمال رسیدن دین خدا بوسیله قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و «ثا» ثواب و پاداش مؤمنین بر رفتارهای شایسته ایشان است.

«ج، ح، خ» جیم جمال، جلال و بزرگی خدا است. «حاء» حلم و صبر خداوند بر نافرمانی بندگان. «خاء» خمول، سرافکنندگی تبهکاران در پیشگاه خدای بزرگ. «دال» دین و آئین الهی. «ذال» ذو الجلال. «را» رأفت و مهربانی او و «زای» زلزله ها و تکانهای سخت قیامت است.

«سین» سنا، بلندمرتبگی و نور و فروغ خداوند است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۷

«شین» - شاء الله - یعنی آنچه خدا بخواهد همان شود، (نه آنچه دل ما بخواهد) و شما جز آنچه خواست خدا است نمی توانید انجام دهید.

«صاد» کنایه از صادق الوعد است یعنی نوید خداوند بی تخلف است در وادار ساختن مردم بر گذر از صراط و باز داشت ستمگران در بازپرسی.

«ضاد» مخفف «ضلل»، یعنی گمراه گشته است کسی که با محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزد.

«طا» طوبی که درختی است در بهشت و سرانجام خیر مخصوص مؤمنین است.

«ظا» ظنّ، خوش گمانی مؤمنین به خدا و بدگمانی کافران به او است.

«ع» «عین» از عالم گرفته شده است. «غ» غنا و بی نیازی است.

«ف» فرج، گشوده گشتن یکی از درهای گشایش و فرج را می رساند.

«ق» قرآن است که

گردآوری و نگهداری آن از دستبرد حوادث بر عهده خدا است.

«ک» کافی و بی نیازکننده، خداوند است.

«ل» لغو، بیهودگی یا لعن، مقصود از کافران است در مورد دروغهایی که به خدا نسبت می دهند.

«م» ملک خدا است، روزی که حاکمیت منحصر به او است و در آن روز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۸

فرماید: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (آیا امروز حکومت و پادشاهی از آن کیست)؟ روح پیغمبران و امامان به سخن آمده و پاسخ می دهند: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». آنگاه خداوند می فرماید: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (امروز هر کس مزد خود را دریافت می کند، در امروز ظلم و ستمی نیست، همانا پروردگار بسرعت حساب مردم را رسیدگی می کند- مؤمن: ۱۶).

«ن» «نوال الله»، عطای خداوند به مؤمنین و کیفر دادن به کافران باشد.

«واو» ویل، چاه ویل در جهنم جایگاه تبهکاران، و یا وای بر آن کس که نافرمانی پروردگار را بکند.

«ها» هون، نافرمانی بزهکاران و دشمنان خدا در پیشگاه او بی ارزش و ناچیز است.

«لام الف لا» «لا اله الا الله» می باشد که کلمه اخلاص است و هیچ بنده ای از سر اخلاص نگوید مگر آنکه بهشت بر او واجب گردد.

«ی» ید الله، دست قدرت خدا است بالای سر مخلوق به جهت روزی رساندن به آنان، او منزّه و برتر است از آنچه مشرکین به وی نسبت دهند. سپس فرمود: پروردگار بزرگ این قرآن را با همین حروف که مردم مقاصدشان را بیان می کنند نازل فرمود، و آنان را به تحدی و آوردن همانندی برای آن فرا خواند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۹

چنانچه با صراحت فرمود: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ

الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (بگو ای محمد اگر همه انسانها و جن اجتماع کنند تا مثل این قرآن کتابی را بیاورند نخواهند توانست، اگر چه همگی یک دیگر را در این مورد یاری کنند- اسرا ۱۷: ۸۸).

۲- یزید بن الحسن به نقل از موسی بن جعفر از جد بزرگوارش امام حسین علیهما السلام برایم گفت: روزی شخصی یهودی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: آیا بکار بردن حروف الفبا چه سودی دارد؟ در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام در محضر آن بزرگوار حضور داشت، پیغمبر خدا به علی علیه السلام فرمود: پاسخ او را بده! پس دست به دعا برداشت و چنین گفت: پروردگارا او را یاری فرما و استوارش بدار، آنگاه علی علیه السلام فرمود: هر یک از حروف نامی از نامهای خداوند است سپس چنین ادامه داد:

«أما «الف»- الله- معبود به حقی نیست جز او که زنده کننده و برپا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۰

دارنده و نگهدارنده همه موجودات است- (بقره ۲: ۲۵۵) «با»- باقی- جاودانه ای است که پس از نابود شدن آفریدگانش پایدار خواهد بود. «تا»- تواب- (در هشت جای قرآن آمده است) خداوند بس توبه پذیر و مهربان است، بازگشت از گناه را از بنده اش می پذیرد. «ثا»- ثابت و پایدار همیشگی- «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (خداوند آنان را که ایمان آوردند به سبب سخن راست و محکمی که در دلهای ایشان جای گرفته است ثابت می دارد. ابراهیم ۱۴:

۲۷) «جیم»- جلّ- بس باشکوه، و منزّه است نامهای او. و

«حاء»- «حق»- وجودی ثابت و زنده و بردبار است. «حاء»- «خیبر»- آگاه به کردار بندگان. «دال»- «دیان»- جزا دهنده روز رستاخیز. «ذال» دارای شکوه و بزرگواری. «را»- «رأفت»- نسبت به بندگان خود بسیار مهربان. «زای» زینت پرستش کنندگان. «سین»- «سمیع»- شنوا و بینا. «شین»- «شاکر»- سپاسگزار بندگان مؤمن خویش. «صاد»- «صادق»- یعنی در نوید و وعیدش راستگو. «ضاد» آسیب رسانی که بخاطر بهره مند ساختن است. «طا»- «طاهر»- پاک سازنده بندگان از گناه و خود نیز از هر پلایشی پاکیزه است. «ظا»- «ظاهر»- آشکار در آینه جهان آفرینش که نشانگر عظمت او است. «عین» عالم و آگاه به حال بندگان خود. «غین»- «غیاث»-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۱

فریادرس درماندگان و دادخواهان. «فا» شکافنده دانه و هسته. «قاف» قادر و توانا است. بر تمامی آفریدگانش. «کاف» بی نیازکننده ای است که همتایی برایش نیست، نه زائیده شده و نه زائیده است. «دال»- «لطیف»- مهربان و رساننده نیکیها به بندگان. «میم»- «مالک»- پادشاه اقلیم وجود است. «نون» نور و روشنی آسمانها است و زمین شمه ای از فروغ عرش عظمت او می باشد. «واو»- «واحد»- یکتای بزرگواری که نه زائیده است و نه خود زائیده شده از چیزی است.

«ها» هدایتگر و راهنمای بندگان خود، «لام» لا هیچ کس سزاوار پرستش نیست جز ذات پروردگار، یگانه ای که شریکی برایش نیست. «یا»- «ید»- دست قدرت خدا بر سر آفریدگانش گسترده است، وقتی سخن امیر المؤمنین علیه السلام به اینجا رسید پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: این همان گفتاری است که خداوند برای خود آن را از بنده اش پسندید و (در نتیجه این موشکافی و دقت امیر المؤمنین) مرد

یهودی اسلام را پذیرفت.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۲

باب ۲۵- معنی واژه های ابجد

۱- اَبی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون عیسی ابن مریم متولد گردید رشدش چنان سریع بود که نوزاد یک روزه به طفل دو ماهه می ماند، هنگامی که به هفت ماهگی رسید مادرش او را به مدرسه (مکتب) نزد معلّم برد و مقابل آموزگار نشاند، معلّمش به او گفت بگو: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»، عیسی بیدرنگ گفت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» آموزگار گفت: بگو «أبجد» عیسی سر برآورد و گفت: آیا تو می دانی «أبجد» یعنی چه؟ معلّم (که خشمگین شده بود) تازیانه را بلند کرد تا او را بزند، عیسی گفت: استاد، جواب من با کتک نیست چنانچه آن را می دانی بگو! و اگر نمی دانی سؤال کن تا به تو یاد دهم، معلّم جواب داد: بگو! عیسی علیه السلام فرمود: «أبجد» از چهار حرف ترکیب شده است که هر کدام معنای خاصی دارد. «الف»- «آلاء»- عطاهای خدا و «با»- بهجت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۳

- نیکوئی و شادمانی خدا است. «جیم» جمال و زیبایی پروردگار، «دال» دین و آئین قادر متعال می باشد. اَمَّا «هوز»، «ها» هول و ترس از دوزخ است. «واو»- ویل- وای بر جهنمیان. «زای»- زفیر- سختی دم و زوزه شعله های آتش جهنم است. «حطی» کنایه از فرو ریختن خطاها (گناهای که از روی عمد نباشد) از آمرزش خواهان، «کلمن» کلام خدا است که دگرگون نشود. «سعفس» متاعی که با پیمانۀ ای اندازه گیری می شود باید با آن برابر باشد، عدالت باید رعایت شود. «قرشت» جهنم آنان را فرو پیچیده و محشور کرده است، و وقتی

سخن عیسی به اینجا رسید، آموزگار رو به مریم نموده گفت: ای زن دست پست را بگیر و از اینجا ببر او دانشمند است و نیازی به آموزگار ندارد.

۲- اصبح بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عثمان بن عفان از پیغمبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که «ابجد» را تفسیر کند رسول خدا فرمود: تفسیر «ابجد» را فراگیرید که معانی شگفت انگیزی در آن است و حیف است که دانشمندی توضیح آن را نداند، یکی از حاضران پرسید: ای رسول خدا تفسیر آن چیست؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۴

فرمود: امّیا «الف» اشاره به «آلا» نعمتهای خدا است، و یک حرف از نامهای او، و «با» - بهجت - خرسندی خداست، امّا «جیم» اشاره است به جنّت و شکوه و زیبایی خدا، و «دال» دین خدا می باشد، امّا «هوز» - ها - اشاره به هاویه یعنی (دوزخ) است و وای بر کسی که در آن سرنگون گردد، و «واو» یعنی وای بر دوزخیان، و «زای» زاویه و گوشه جهنّم می باشد، و پناه بر خدا از عذابی که در آن زاویه است، یعنی گوشه های دوزخ. امّیا «حطی» - حاء - فروریختن گناهان است از آنان که در شب قدر آمرزش بخواهند، همان شبی که تا سپیده دم آن جبرئیل و فرشتگان به زمین فرود آیند. و امّا «طا» درخت طوبی است که فقط مؤمنان از آن بهره مندند و چه سرانجام نیکی است طوبی، درختی که پروردگار با دست قدرت خویش نشانده و از روح خود در آن دمیده است، شاخ و برگش از فراز بهشت به چشم می خورد، زیور آلات و لباسهای زینتی از آن بدست می آید و

میوه هایی از آن سرازیر است به دهان بهشتیان.

اَمَّا «یا» - ید اللّٰه - یعنی نیروی خدا و دست لطف و قدرت او که بر سر همه آفریدگان است (نه مانند دست بشر چنانچه گروه مجسمه گویند) منزّه و برتر است خدا از نسبتهای ناروای کافران. و کلمن «کاف» آن، کلام خدا است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۵

دگرگونی ندارد و غیر از آستان مقدّسش هرگز پناهگاه دیگری یافت نمی گردد و «لام» دیدار و درودهایی است که بهشتیان با یک دیگر دارند، و سرزنشهایی است که دوزخیان به یک دیگر می کنند. «میم» سلطنت خدا که بی زوال است، و پایداری او است که به حریمش نیستی و تباهی راهی ندارد.

«نون» اشاره است به مرگب و قلم و آنچه می نگارد، که قلم و کتابی از نور است در لوحی محفوظ و فرشتگان نزدیک بر آن گواهند، ولی تنها گواهی خداوند برایش بس است. اَمَّا «سعفص» «صاد» پیمانۀ ای از هر چیزی برابر پیمانۀ دیگر از همان جنس باید قرار گیرد، ننگین انگشتی برابر ننگین دیگر، یعنی مکافات برابر مکافات، که هر گونه با دیگران رفتار کنی همان گونه با تو رفتار خواهد شد و کیفر یا پاداش خواهی گرفت.

هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی مسلماً خداوند بر بندگانش ستم روا نمی دارد اَمَّا «قرشت» یعنی اعضای پراکنده مردم را فراهم آورده و زنده شان می سازد سپس آنان را روانه صحرای محشر کرده تا اعمالشان مورد رسیدگی قرار گیرد و رأی نهایی صادر گردد، برابر واقعیت میان آنان داوری خواهد شد، و ستمی بر آنان نخواهد رفت.

شیخ صدوق - علیه الرّحمه - نقل کرده است که این حدیث را

ابن (أبی) حامد نیز به اسناد خودش که تا آنس می رسد بر ایمان بازگو کرده است که آنس گفت پیامبر خدا فرمود: تفسیر أبی جاد را بیاموزید، زیرا همه معانی آن شگفت انگیز است، سپس همانند حدیث بالا را کلمه به کلمه و بدون کم و زیاد بازگو کرد.

۳- و در خبر دیگری آمده است که شمعون از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید:

معنای ابو جاد، هُوَز، حَطَى، کَلْمَن، سَعْفَص، قَرَشَتْ، و ما کتب چیست؟ رسول خدا فرمود: (تمامی آن مربوط به صفات حضرت آدم علیه السلام می باشد) «أبو جاد» کنیه حضرت آدم است. هنگامی که او از خوردن گندم نهی شد آنقدر گرسنه گشت که نزدیک بود هلاک شود پس آن را خورد و یا اینکه آن را نیکو دانسته و خورد، بهمین سبب چنین لقبی گرفت.

أَمْرًا «هُوَز» اشاره به این است که از آسمان فرو آمد و در زمین مأوی گزید. و «حَطَى» اشاره می کند که اشتباهاتش او را در برگرفت. «کَلْمَن» یعنی که با خدا سخن گفت، و «سَعْفَص» خدا فرموده است به هر چیزی به اندازه ارزشش

باید بها داده شود. «قَرَشَتْ» به گناهان اعتراف کرد و خدا او را آمرزید، و «کتب» اشاره به آن است که قادر متعال دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در لوح محفوظ رقم زد که آدم از خاک و عیسی بدون پدر آفریده شده اند، سخن خود را با این آیه تأیید کرد: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (آفرینش عیسی نزد پروردگار در

نداشتن پدر همانند آدم است که از خاک (آفریده شد- آل عمران ۳: ۵۹) شمعون تصدیق کرد و گفت: ای محمد درست گفتی!

باب ۲۶- معنی نامهای پیغمبران و سایرین

در این باب احادیثی را، اساتید بزرگوار ما- رضی الله عنهم- با سلسله سندهای خود که نام نبرده اند و فقط راوی اصلی را که از امام نقل کرده است به نام مشخص برایم بازگو کرده اند، من نیز آنها را در کتاب «علل الشرائع و الاحکام و الأسباب» در چند باب پراکنده نقل کرده ام و در اینجا دسته بندی کرده و فشرده ای از آنها را می آورم: «آدم» معنایش آن است که خداوند وی را از روی زمین آفرید- اَدیم زمین چهارم است- «حوّا» یعنی او برای موجود زنده ای (آدم) آفریده شد. «انسان» یعنی او فراموشکار است، «نساء» یعنی مونس مرد از نظر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۸

جفت گیری «مرأه» یعنی از مرد آفریده شده (چون حوّا از آدم خلق شده) است.

«ادریس» احکام الهی و قوانین اسلام را زیاد به مردم درس می داد.

نوح» (نامش عبد الغفار یا عبد الملک یا عبد الاعلی بود) چون بر احوال خود نوحه سرائی می کرد مدت پانصد سال گریست، و نفس خود را از آلودگیها و گمراهیهایی که قومش در آن غوطه ور بودند رها کنید. و معنای طوفان که در دوران او اتفاق افتاد آن است که آب همه چیز را فراگرفت (به عربی آن را طفی الماء گویند).

«هود» این نام بدین جهت بر او نهاده شده که هدایت یافت از آنچه قومش را گمراه ساخته بود، و به آن مبتلا نگردید. سپس از طرف خداوند مبعوث شد تا آنان را از گمراهی رها کنید و به شاهراه هدایت برساند.

«ریح عقیم»

بادی است که نه ابر آورد و نه درخت را بارور سازد، خداوند آن را بر قوم عاد فرستاد تا نابودشان سازد، معنایش این است که توأم با عذاب و بی رحم است، چنان که می دانیم بادهای دیگر نطفه را به گیاه تلقیح می کنند ولی این باد عذاب را به آنها تلقیح کرد. یعنی رحمت از آن پدیدار نمی گشت، مانند مردی که صاحب فرزند نشود پس همه کاخها و دژها و شهرها و هر بنای محکم و استواری را که در آنجا بود چنان خرد و نابود کرد و درهم کوبید (چون گندمی زیر سنگ آسیاب) و همچون ماسه نرم روان شدند که باد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۹

جابجایشان می کرد. و به آسمان می برد (هفت شب و هشت روز پی در پی آن تندباد عقیم برایشان وزید).

«ذات العماد» به قوم عاد گفته می شود؛ معنایش آن است که آنها قطعه سنگهای بزرگی را به اندازه بلندی کوه از کوهی می بریدند و پایه می ساختند، بعد این ستونها را در هر کجا می خواستند می افراشتند، سپس در بالای آن کاخهای خود را می ساختند بدین سبب آنها را «ذات العماد» گفتند.

«ابراهیم» چون به نیکی کردن همت گماشت، در نتیجه کامیاب گردید.

و معنای «ذو القرنین» این است که مدّتی قوم خود را به خدا دعوت کرد، لیکن آنها از پیروی او سرباز زدند و چنان او را مورد ضرب و شتم قرار دادند [که یک طرف سرش شکست] مدّتی از بین آنها رفت سپس به سویشان بازگشت و برنامه قبل خویش را اجرا کرد، این بار نیز بگونه ای کتک خورد که طرف دیگر سرش [شکسته شد] (میان قلاب از علل

«اصحاب رسّ» اینان در کنار رودخانه ای به نام رسّ که در سرزمین مشرق بود مأوی داشتند به همین مناسبت چنین نامیده شدند (همان رود ارس است که بطول هشتصد کیلومتر در جریان است، از مشرق آسیای صغیر آغاز گشته و در مغرب دریای خزر به خلیج قزل آغاج به دریا می ریزد). و گفته اند رسّ نام چاهی بود. دیگر اینکه این گروه پس از درگذشت حضرت سلیمان، پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۰

خود را در بند کشیده و زنده بگور کردند، آنان کسانی بودند که درخت صنوبری را (به نام شاه درخت) که یافث بن نوح نهالش را کاشته بود، و بعد از فرونشستن طوفان نوح از میان گل و لای سر برآورد و تنومند شد می پرستیدند، و زنانشان با مالیدن عورت به یک دیگر (بجای مرد) شهوت جنسی خود را فرو می نشانند، آنگاه خداوند آنها را به وسیله ورزش طوفان سهمگین بسیار سرخ رنگی عذاب کرد، و زمین را در زیر پایشان چون سنگ گوگرد آتش زائی قرار داد که شعله می کشید و آنان را در کام خود می گرفت، و نیز ابر سیاه تاریکی همچون گنبد بر سرشان سایه افکند و آتش بارید [و سنگها با شعله های سوزان چنان بر سر و روی آنها می خورد که بر اثر آن بدنهایشان گداخته می شد، همچنان که مس در آتش می گدازد] (علل الشرائع باب ۳۸).

«یعقوب» را بدین سبب به این نام خواندند که او و برادرش «عیص» دوقلو بودند، ولی نخست عیص، و در پی او برادرش یعقوب به دنیا آمد.

«اسرائیل» (نام حضرت یعقوب است) یعنی بنده خدا، چون «اسرا» به معنای بنده، و «ایل»

نام پروردگار است، و در خبر دیگر آمده است «اسرا» به معنی قوت و «إیل» یکی از اسماء الهی است (و در علل الشرائع باب ۳۹ گوید: این نام یکی از پریان بود که قندیل‌های بیت المقدس را خاموش می کرد، شبی حضرت یعقوب او را دستگیر کرده و به ستون بست و چون صبح مردم منظره را دیدند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۱

گفتند: یعقوب جنی را اسیر کرده و به ستون بسته است).

همچنین جبرئیل هم بمعنی نیروی خداست. بنا بر این، مفهوم اسرائیل می شود: قدرت خدا.

و بدین گونه است هر اسمی که جزء پایانی آن «إیل» یا پیش از آن «عبد و یا عبید» باشد، و «إیل» نام خداوند می باشد بنا بر این معنای «جبرئیل» عبد الله، «میکائیل» عبید الله (بنده کوچک خدا) و همچنین «اسرافیل» عبید الله است.

و «یوسف» از (آسف، یوسف) به معنی خشم گرفته شده است، چون وجود او برادرانش را خشمگین می ساخت، خدا فرموده است: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (پس آن هنگام که ما را خشمگین ساختند، از ایشان انتقام گرفتیم - زخرف ۴۳: ۵۵). مقصود از نامگذاری او به یوسف این است که آنچه از فضیلت او بر برادرانش روشن می گردید، خشم آنها را شعله ور می ساخت.

و «موسی» را نیز به این نام خوانند زیرا که خاندان فرعون جعبه ای را که وی در آن قرار داده شده بود از رود نیل در جایی بین آب و درخت پیدا کرده، و از وسط آب بیرونش آوردند، به زبان قبطی آب را «مو» و درخت را «سی» نامند. یعنی شخصی که از بین آب و درختان گرفته شده است «۱».

موشا می گفتند سپس معرب کرده یعنی شین را به سین بدل ساختند و به قاعده ناقص یائی به یا نوشته و به ألف خواندند.
(دهخدا حرف م صفحه ۷۹)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۲

«خضر» به معنای سبزه است زیرا او به روی هیچ چوب خشکی تکیه نمی داد و یا نمی نشست و بر هیچ زمین بی گیاهی قرار نمی گرفت مگر آنکه جنبشی کرده و بلافاصله سبز می شد، نام اصلیش «تالیا» فرزند ملکبان بن عابر ابن ارفخشذ بن سام بن نوح بود.

«طور سینا» (صدر آیه این است وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ ... مؤنون ۲۳: ۲۰) این کوه دارای درخت زیتون بوده است و هر کوهی که بر آن درختها و گیاهان سودمند باشد «طور سینا» و یا «طور سینین» نامند و اگر کوهی گیاه یا درختان سودمند نداشته باشد «جبل» و «طور» می گویند.

و معنای قول خداوند عَزَّ وَ جَلَّ که به حضرت موسی فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» (و بیفکن از پای دو کفش خود را- طه ۲۰: ۱۲). اینست که دو ترسی را که در دل داری از خود دور کن، که یکی دلهره از بین رفتن خاندانش بود، زیرا که در دوران زایمان، مادر را ترک گفته، و ترس دیگر از فرعون بوده است، احتمال دیگری هم هست، و در روایتی وارد شده است که چون دو کفشی که پیا داشت از پوست الاغ مرده بود، و آن سرزمین جایگاه پاکیزه ای بود (بدین جهت به او فرمان داده شد که کفشهایت را بیرون بیاور تا زمین پاک را آلوده نسازد) (و گفته اند-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۳

شاید این امر برای آن بود که پاهای

آن بزرگوار به زمین وادی مقدس برسد.

علل باب ۵۵). و امّیا «طوی» نام درّه ایست. (بنا بر این عطف بیان است از بالواد المقدّس و تنوین آن که دلالت بر منصرف بودن دارد بجهت تأویل آن به مکان است و گویند که «طوی» مثنی است مشتقّ از «طی» یعنی دو بار صدا زده شده و یا پاکیزه شده است، یک بار پس از دیگری منهج الصادقین ۵: ۴۷۴) و معنای قول خداوند «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْتًا» (این است که خداوند به موسی و هارون فرمود: به سوی فرعون که دیکتاتوری شده است بروید) و با نرمی و آرامی با وی سخن بگوئید- طه ۲۰: ۴۴- یعنی او را احتراماً به کنیه صدا بزنید، چون نام فرعون ولید ابن مصعب و کنیه اش «ابو مصعب» بود.

و معنای «فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» (و فرعون دارنده میخها- الفجر ۸۹: ۱۰) آنست که دیکتاتور مصر وقتی به کسی خشمگین می شد و مصمم می شد کیفر کند، او را بر روی زمین یا به روی تخته چوب پهنی می خوابانید و دو دست و دو پای او را با چهار میخ میخکوب می کرد و در همین حال رهایش می ساخت تا جان دهد، بدین جهت خداوند او را «ذِي الْأَوْتَادِ» نامیده است.

«داود» معنایش آنست که او زخمها و شکستگی دل خود را با موذت و دوستی خدا التیام می بخشید و درد خود را با عشق و محبت به خدا و به اطاعت وی درمان می کرد بگونه ای که به او گفته شد: بنده (خداوند فرموده است: «وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا دَاوُدَ» (ص ۳۸: ۱۷). گویند: روزی داود روزه بود، و روز بعد افطار می کرد، نصف شب را نیز

به قیام بسر می برد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۴

«ایوب» از- آب، یؤب- گرفته شده که به معنای برگشتن می باشد و بدین سبب به او گفته شده است که پس از ابتلا- به بیماری جانکاهی که بر اثر آن خانه و خانواده اش را ترک کرد (ولی دست از شکر خدا برنداشت) عاقبت تندرستی خود را باز یافت و نعمت و خانواده و مال و فرزند به او باز گشت.

«یونس» از انس و الفت گرفته شده است چون وقتی از نافرمانی قومش خشمگین شده از میان آنها رفت، با خدا الفت گرفت، و پس از بازگشتش دوباره با آنان مأنوس گردید.

و معنای اینکه خداوند اسماعیل بن حزقیل را «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» (او راستگو در وعده بود- مریم ۱۹: ۵۵) نامید، این است که او به شخصی قول داد که تا تو برگردی من اینجا می مانم (از قضا آن مرد فراموش کرد) و اسماعیل تا یک سال چشم براه او همان جا ماند تا آمد.

«مسیح» به این دلیل به عیسی بن مریم گفته می شد که او سیاح بود و در جای معین مستقر نمی گشت و همچنین روزه دار بود.

«نصاری» نیز به این نامند چون اصل ایشان در شهری از سرزمین شام بنام ناصره بود. (گویند حضرت مریم پس از برگشتن از مصر در آنجا اقامت گزید).

«حواریین» به کسانی که شغلشان گازری بود و لباسها را به وسیله شستن از چرک پاک و سفید میکردند. حواری می گفتند، بدین سبب این نام بر آن دوازده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۵

نفر نهاده شده است که در نهان و آشکار به خود و دیگران پند می دادند تا

چرک گناه را از شخص و اشخاص بزدايند، و اين نام از خبز الحوار (نان سفيد) گرفته شده است.

پیغمبران «اولو العزم» که عبارتند از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد - صلوات الله عليهم - نیز بدین سبب «اولو العزم» نامیده شده اند که با عزمی مصمم به ابلاغ شریعتی از جانب خدا مأمور شدند (که تا بعثت پیغمبر اولو العزم دیگری آن شریعت از بین نرود).

و معنای دیگری هم برای آن، روایت شده است که از ایشان نسبت به حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام پیمان گرفتند، و آنان نیز همگی بی درنگ پذیرفته و به آن اقرار کردند.

باب ۲۷ - نامهای پیغمبر اکرم و دودمان گرامیش صلوات الله عليهم

۱- جابر بن عبد الله انصاری گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از تمامی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۶

مردم به حضرت آدم شبیه ترم، و حضرت ابراهیم از لحاظ قیافه و اخلاق بیش از همه کس به من می ماند. خداوند از عرش عظمت خود مرا به ده اسم نامیده، و چگونگی و خلق و خوی نیکم را با آن آشکار فرموده، به زبان هر پیامبری که بر قومی برانگیخته می شد مژده آمدن مرا داده است. و در چند جای تورات (کتاب یهود) نامم را ذکر کرده، آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل پراکنده و آشکار ساخته است، سپس سخن خود را به من آموخت، و مرا به آسمان بالا برد، و از نامهای خویش نامی بر من نهاد، نام او محمود است و مرا «محمد» نامید، و در بهترین زمانهای امتم به این جهان آورد، و در تورات نامم را «احید» نهاد، که از توحید گرفته

شده است که بسبب یگانه پرستی کالبد ائتم را بر آتش جهنم ممنوع ساخته، و در انجیل مرا «احمد» نامید، پس من در میان ساکنین آسمان «محمود» (ستوده شده ام) و ائتم را حامدان (سپاسگزاران) قرار داد. نام من در زیور «ماحی» است زیرا پروردگار بواسطه من بساط پرستش بتها را از روی زمین برخواهد چید، و مرا در قرآن مجید محمّد خواند زیرا در روز رستاخیز که دادگاه عدل الهی حکم نهائی را صادر می نماید، و وضعیّت همه کس روشن می گردد، ائتمها مرا خواهند ستود، (زیرا) جز من کس دیگری شفاعت نخواهد کرد، و مرا در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۷

قیامت «حاشر» گویند چون همه مردم پس از من به صحرای محشر گام نهاده و در آنجا گرد آیند (یا زمان ائمت من به حشر متصل است) و مرا «موقف» نام گذارد زیرا من مردم را در پیشگاه عدل خدا برپا می دارم، و مرا «عاقب» نیز نامیده است به این دلیل که آخرین پیامبر هستم و بعد از من کسی را به عنوان پیغمبر نخواهد فرستاد، و همچنین پیامبر رحمت، پیامبر توبه و جنگاور شکست ناپذیرم نامید، و نام دیگرم «مقفی» است چون که در پی تمامی پیامبران مبعوث شده ام، و منم «قیم» یعنی بی عیب و نقص، و گرد آورنده همه کمالات در خود، پروردگارم بر من منت نهاد و امتیازاتی بمن داد و فرمود: ای محمّد رحمت من بر تو باد، من همه پیغمبران را بر گروهی که همزبانش بود فرستادم، اما تو را به تمامی آفریدگانم از سرخ و سیاه مبعوث کردم، و با ترسی که از تو در قلب دشمنان افکندم

یاریت کردم، هیچ کس دیگر را این چنین یاری نکردم و دست آورد غنائم جنگی را از کافران بر تو حلال گردانیدم، در حالی که برای پیشینیان حلال نبوده (می بایست غنیمت هائی را که از کافران می گرفتند بسوزانند). و به تو و امتت سوره حمد و آیات پایانی سوره بقره را یکی از گنجینه های عرشم بود عطا کردم، و همه سطح زمین را برای تو و امتت محلّ نماز و سجده گاه قرار دادم (بر خلاف امتهای دیگر که می بایست مراسم عبادی خود را در معبدهای خویش انجام دهند) و خاک زمین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۸

را برای تو پاک کننده قرار دادم (بجای آب اگر در دسترس نباشد یعنی تیمم).

و «الله اکبر» را به تو و امتت دادم و یاد تو را با یاد خودم همراه ساختم بگونه ای که هیچ فردی از امتت تو مرا به یگانگی یاد نخواهد کرد مگر آنکه تو را هم به پیغمبری یاد کند، خوشا به حال تو و امتت تو.

۲- حسن بن عبد الله از پدران بزرگوارش از جدش امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که گروهی از یهود نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و دانشمندترین آنان سؤالاتی از آن حضرت کرد، که یکی از آنها این بود: به چه علت شما را «محمد، احمد، ابو القاسم، بشیر، نذیر و داعی» نامیده اند؟ فرمود: اما «محمد» چون در زمین ستایش شده ام و «احمد» به این علت که در آسمانها مرا می ستایند.

«ابو القاسم» نیز، چون در روز رستاخیز خداوند عزّ و جلّ جهنّم را تقسیم نموده، و آن را سهم کسانی می سازد که از آغاز

تا انجام آفرینش مرا تصدیق نکرده باشند و بهشت را نیز جایگاه کسی می سازد که به من ایمان آورده و به نبوتم اعتراف کرده باشد.

و اما «داعی» گویند زیرا من همه مردم را به دین خدا دعوت می کنم، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۹

«نذیر» نامند چون هر کس که از من اطاعت نکند او را به گرفتار شدن به آتش دوزخ می ترسانم، و «بشیر» نامیده اند، زیرا به آنان که دستورات مرا اجرا کنند نوید بهشت می دهم.

۳- حسن بن فضال گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: چرا کینه پیغمبر «أبو القاسم» است؟ فرمود: زیرا پسری به نام «قاسم» داشت و از این جهت به او کینه ابو القاسم دادند. (نخستین پسر رسول خدا بوده و ملقب به الطاهر است، قبل از بعثت در مکه از خدیجه کبری تولد یافت و پیش از بعثت هم از دنیا رفت).

گفتم: ای فرزند پیامبر آیا مرا شایسته می دانید تا بیش از این برایم توضیح فرمائید؟

فرمود: بلی. مگر نمی دانی که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من و علی هر دو پدر این امت هستیم. گفتم: آری می دانم. فرمود: آیا پیغمبر خدا پدر همه امت، و علی علیه السلام هم یکی از افراد امت ایشان نبوده است که پس از او جانشین وی می باشد؟ عرض کردم: بلی بوده اند، فرمود: علی علیه السلام قسیم بهشت و جهنم است! (شرح: به نقل از شاهجهانی: قسیم به معنی سهم کسی و همچنین ضد چیزی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۰

می باشد و در لغت عرب به معنی قسمت کننده نیامده است - منتخب اللغات: ۴۴۰ بنا بر این معنی عبارت

چنین است: علی علیه السلام سهیم بهشت و ضد جهنم بوده است گرچه در همه جا این حدیث را قسمت کننده معنی کرده اند) جواب دادم: آری.

فرمود: بنا بر این پیامبر صلی الله علیه و آله را بدین جهت ابو القاسم گویند که ایشان پدر قسیم دوزخ و بهشت است. عرض کردم: پدر بودن ایشان چه معنایی دارد؟ فرمود: او برای امتش همانند پدری مهربان بر فرزندان خویش بوده است و همین طور علی ابن ابی طالب که شایسته ترین امت او بود، پس از وفات رسول اکرم وصی و جانشین وی و رهبر امت قرار گرفت او نیز برای امتش همانند پدری مهربان و شفیق عمل می کرد. سپس سخن خود را این چنین ادامه داد: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در بالای منبر فرمود: هر کس از دنیا برود در حالی که دین و عاقله تهیدستی بجای گذارد، بر عهده من است که دینش را ادا کنم و مخارج خانواده او را بپردازم (از بیت المال)، و آری هر کس از دنیا برود و ثروتی بر جای گذارد، ثروتش از آن بازماندگانش خواهد بود. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: به این جهت است که گفته می شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امت خود از پدران و مادرانشان دلسوزتر، و اختیارات وی نیز از خود ایشان بیشتر بوده است. چنان که خدا فرموده است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ هَمَّجِنِينَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ از آن بزرگوار اولی بود بر امت از جانهایشان (همان گونه که علی علیه السلام عهده دار تمام وظایف و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۱

مناصب پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَدْرٌ يَوْمَ أُحُدٍ (یا دیگرى پرسید) تفسیر این فرموده خداوند عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (آیا خداوند تو را یتیمی نیافت پس پناهت داد؟- ضحی ۹۳: ۶) چیست؟ فرمود: بدین سبب یتیم نامیده شد که او (چون در یکتا) در سراسر پهنه گیتی از آغاز تا پایان آفرینش، در فضیلت و شرف بی همتا بود، پس خداوند برای آشکار ساختن احسان و نیکوئی که به او ارزانی داشته فرموده است: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا يَعْنِي فِي فَضَائِلٍ يَكُونُ بِهَا كَمَا كُنْتَ تَكُونُ (یعنی در فضایل یگانه بود و هیچ کس همتای او نمی گشت).

شرح (یتیم به معنای بی نظیر و بی مانند است، چنان که می گویند: در یتیم).

پس خداوند تو را پناهگاه بشر ساخت تا از هر سو به تو روی آورند، و فضیلت و مقام تو را به آنان شناساند. وَ وَجَدَكَ ضَالًّا (و تو را گم شده یافت) اشاره به اینکه قومت به ناروا نسبت گمراهی به تو می دادند و پروردگار آنان را هدایت کرد تا نسبت به تو معرفت پیدا کرده و حَقَّتْ رَأْيًا شَرِيحًا (و تو را تهیدست یافت) یعنی نزد قومت فقیر بودی و آنها می گفتند: اندوخته ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۲

ندارد، خداوند به وسیله ثروت سرشار خدیجه بی نیازت کرد و فضیلت بیشتری به تو داد، و تو را مستجاب الدعوه قرار داد چنان که اگر از خدا بخواهی سنگی را برایت به طلا مبدل گرداند بدون چون و چرا تو را به خواسته ات می رساند و سنگ تبدیل به طلا می گردد. و هر گاه غذایی نداشتی برایت غذایی فرستاد،

و هر جا آب نبود برای آب فراهم ساخت، و در آن ایام که هیچ کس یاریت نمی کرد، فرشتگان را بیاری تو فرستاد، و بوسیله آنان تو را بر دشمنانت پیروز فرمود.

۵- ابن ابی عمیر از یکی از روایان خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ بدین جهت پیغمبر خود را یتیم کرد تا فرمانبرداری از کسی بر او واجب نباشد.

۶- جعفر صوفی «۱» گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: چرا پیامبر را «امّی» نامند؟ فرمود: اهل تسنّن چه جوابی دارند؟ عرض کردم می گویند: زیرا

(۱) این شخص ممکن است جعفر بن محمّد صیرفی باشد، بهر حال مجهول الحال است، و راوی او محمّد بن خالد برقی است که نجاشی او را ضعیف شمرده، و از ضعف بسیار نقل می کند چنان که ابن الغضائری گفته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۳

قادر نبود چیزی بنویسد. فرمود: خلاف واقع گفته اند- خداوند آنها را از درگاه رحمت خود براند- چگونه ممکن می گردد در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود که نسخ نگردیده و استوار است می فرماید: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (اوست خدایی که در میان عرب امّی پیغمبری از خود آنها برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از آلودگی جهل و اخلاق زشت پاک سازد و به آنها قرآن و حکمت بیاموزد- جمعه: ۲) در حالی که پروردگار می فرماید: پیغمبر قرآن می خواند «۱»، پس چطور چیزی را که خود بخوبی نمی دانست به آنها یاد می داد؟

خدا قسم که رسولش به هفتاد و دو- یا فرمود- به هفتاد و سه زبان (تردید از راوی است.) می خوانده و می نوشته است، و جز این نیست که سبب نامیده شدن او به «امّی» این است که از اهل مکه بود که نامهای متعددی دارد، و یک نام آن «امّ القری» است. چنان که خدای عزّ و جلّ می فرماید: لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى (قرآن را نازل کردیم تا اهل مکه را بترسانی- انعام ۶: ۹۲).

(شرح- هنگامی که «یا نسبت» به «امّ» افزوده گردد، «امّی» می شود

(۱) پوشیده نماند که خواندن آیات به تعلیم جبرئیل از سوی خداوند دلالت بر خواندن و نوشتن ندارد و راوی خبر چندان مورد اطمینان نیست تا بتوانیم بطور قطع سخن را به امام جواد علیه السلام نسبت دهیم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۴

یعنی کسی که منسوب است به امّ القری).

باب ۲۸- نامهای محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان علیهم السلام

۱- حفص بن غیاث نخعی گوید: امام صادق فرمود: موسی بن عمران علیه السلام مشغول راز و نیاز با پروردگار خویش بود که ابلیس به آنجا آمد یکی از فرشتگان به او گفت: در چنین حال خوشی که وی سرگرم مناجات با خدای خویش است از او چه می خواهی؟ شیطان گفت: همان را که از پدرش «آدم» هنگامی که در بهشت بود امید داشتم.

در ضمن مناجات قسمتی از آنچه را خدا به حضرت موسی فرمود این بود:

ای موسی من نماز را نمی پذیرم مگر از شخصی که در برابر عظمتم کرنش نماید، و همواره در دلش از من ترس باشد، روز خود را به یاد من سپری سازد، و شب را با آلودگی به گناه به صبح نرساند، و نیز حق

دوستان مخلص و یاران وفادار مرا بشناسد. موسی عرض کرد: پروردگارا آیا مقصود از دوستان و اولیاءت «ابراهیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۵

و اسحاق و یعقوب» هستند؟ فرمود: ای موسی ایشان چنانند، و لیکن مقصود من آن کسی است که برای وجود او پدر و مادر بشر (آدم و حوا) را آفریدم، و به خاطر او بهشت و جهنم را پدید آوردم، حضرت موسی عرض کرد: خداوندا او کیست؟

فرمود: محمّد احمد که نامش را از اسم خود مشتق ساخته ام، چون من محمودم. موسی در خواست کرد که خداوندا مرا از امت او گردان. فرمود: ای موسی اگر او را بشناسی و به مقام وی و خاندانش آگاه شوی از امت او خواهی بود، زیرا مثل او و خاندان پاکش، مثل باغ بهشت است که برگش نمی خشکد و مزه اش تغییر نمی کند، و هر کس که آنان را شناخت و حقشان را دانست، هر گاه بر اثر نادانی عمل ناشایسته ای از او سرزنند در کیفر او شتاب نمی ورزم، در تاریکیها برایش فروغی قرار می دهم، و قبل از آنکه از من سؤالی کند نیازش را برطرف می کنم و قبل از تقاضای او عطایش می دهم.

و حدیث طولانی تر از این بود امّا بقدر نیاز پاره ای از آن را در اینجا آورده ایم. (دنباله حدیث را مرحوم مؤلف در امالی - مجلس ۹۵ - حدیث دوم نقل کرده است).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۶

۲- جابر بن عبد الله انصاری گوید: شخصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید:

آن زمان که حضرت آدم در بهشت جای داشت تو در کجا بودی؟ فرمود: من در صلب او بودم و در

همان حال مرا به زمین فرود آورد، و سپس در صلب پدرم نوح بودم که بر کشتی سوار شدم، و در صلب ابراهیم بودم که در آتش افکنده شدم، در همه تبار من هرگز پدر یا مادر آلوده ای نبوده است، خداوند پیوسته مرا از صلب های پاکیزه به رحم های پاک- که از جانب او هدایت شده و هدایت کننده بودند- منتقل ساخت، تا اینکه به نبوت من پیمان گرفت و به اسلام برایم میثاق بست، جمله صفاتم را بیان کرد و نامم را در انجیل و تورات قرار داد، سپس به آسمان بالایم برد و نامی از اسماء خود برایم برگرفت. مالک عرش: «محمود» است، امت من «حامدون» (ستایشگران) اند، و من «محمّد» هستم.

مصنّف گوید: این حدیث از طرق متعدّدی نقل گردیده است.

۳- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از جدّ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۷

بزرگوارش چنین فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خدمتش بودند فرمود: به خدائی که مرا مژده دهنده مبعوث نموده سوگند، که هیچ مخلوقی بر روی زمین نزد او محبوبتر و گرامی تر از ما نیست، زیرا خداوند تبارک و تعالی برای من از اسماء خود نامی اقتباس کرده است. نام او «محمود» و نام من «محمّد» است، برای تو نیز ای علی، نامی از نامهای خود گرفت، یعنی او «علی الاعلی» است و ترا علی نامید. و ای حسن نام ترا هم از یکی از اسماء خود برگرفت زیرا نام او «محسن» است و تو را

حسن نام نهاد. و برای تو نیز ای حسین، از نامهای خود نامی جدا کرد و او «ذو الإحسان» است و نام تو «حسین»، و برای تو هم ای «فاطمه» از اسامی خود نامی درآورد، نام او «فاطر» است و تو «فاطمه» سپس دست به دعا برداشته و گفت: پروردگارا، تو را گواه می گیرم که من با کسی که با اینان موافق باشد موافقم و با هر کس که با ایشان به دشمنی برخیزد در ستیزم، دوستدار آنان را دوست می دارم، و بر دشمنشان خشمگینم. دوستیم با دوستشان به این جهت است که اینان از من و من نیز از آنانم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۸

۴- أبو ذر غفاری- رضی الله عنه- گوید: از پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم که می فرمود: من و علی از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال قبل از آفرینش حضرت آدم، ما در سمت راست عرش، به تسبیح خدا مشغول بودیم، آنگاه که پروردگار آدم را آفرید آن نور را در صلب او نهاد و وقتی که در بهشت مأوی گزید در صلب او، و هنگامی که به آن ترک اولی دست یازید باز هم در صلب او بودیم، و زمانی که نوح بر عرصه کشتی قرار گرفت ما در پشت وی بودیم چون ابراهیم را در آتش افکندند، ما در پشت او جای داشتیم، همواره خدای بزرگ ما را از پشتهای پاکیزه پدران به رحمهای پاک مادران منتقل می ساخت تا پشت عبد المطلب، سپس آن را دو نیم کرد مرا در پشت عبد الله و علی را در صلب أبو طالب ودیعه نهاد،

و برای من پیامبری و رشد زیاد، و برای علی خوش بیانی، و تیزهوشی و دلاوری را قرار داد، و برای هر یک از ما از دو نام خود نامی اقتباس کرد، پس خداوند مالک عرش، محمود است و من محمّد و پروردگار اعلی است- و در حالی که به امیر المؤمنین اشاره نمود- فرمود: و نام او «علی» است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۹

۵- ابن مسعود گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید، و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را فرمان داد تا وی را سجده نمودند، و او را در بهشت مأوی داد، و کنیز خود حوا را همسر او نمود، پس آدم سر برداشت و نگاهی به گوشه عرش افکند و در آنجا پنج سطر نوشته دید، گفت: بار الها اینان که نامشان را می نگریم چه کسانی هستند؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ایشان شخصیتهای برجسته ای هستند که هر گاه آفریدگانم از آنان درخواست شفاعت کنند، من بی دریغ وساطت آنان را خواهم پذیرفت، آدم عرض کرد: پروردگارا به منزلت و مقامی که در پیشگاهت دارند تو را سوگند می دهم، چگونه نام آنان را برایم بیان فرما؟ خداوند تعالی فرمود: اما نخستین آنان نام من محمود و او محمّد است، و دوم ایشان من عالیم و او علی است و سومی، من فاطرم، و او فاطمه است، و چهارم من محسنم و او حسن است، پنجم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۰

من صاحب احسانم و او حسین است، همگی

آنان مشغول حمد و ستایش من هستند.

۶- جابر گوید: وقتی دوران حاملگی حضرت فاطمه - سلام الله علیها - به حسن سپری شد و نوزاد به دنیا قدم نهاد قبلا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که او را در پارچه سپید بپیچند، ولی خانمها نوزاد را در لباس زرد رنگی قنناق کردند، آنگاه فاطمه سلام الله علیها به همسرش گفت: یا علی برای این نوزاد نامی انتخاب فرما، أمير المؤمنين فرمود: من در نامگذاری او بر پیامبر خدا پیشی نخواهم گرفت، اندکی بیش نگذشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، نوزاد را چون دسته گلی بدست گرفت و بوسه ای بر رخسار او زد، و زبان مبارکش را به دهان او گذارد، نوزاد آن را مکید، سپس روی به ایشان نموده و فرمود: مگر پیش از این بشما نگفته بودم که نوزاد را در پارچه سفید بپیچید؟ آنگاه دستور داد پارچه سفیدی آوردند و کودک را در آن پیچیده و آن پارچه زرد رنگ را بدور افکند، و آنگاه به گوش راست نوزاد اذان و به گوش چپش اقامه گفت، بعد رو به أمير مؤمنان نمود و فرمود: نامش را چه نهاده اید؟ عرض کرد: منتظر شمائیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم از خداوند در نامگذاری او پیشی نمی گیرم، خداوند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۱

به جبرئیل وحی کرد، برای محمد پسر متولد شده، بسوی او شو، و از جانب من و خودت سلام و شاد باش ابلاغ کن و بگو چون علی از برای تو همانند هارون است نسبت به موسی، بدین جهت این نوزاد را با پسر

هارون همنام کن، جبرئیل خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَدَّ و از جانب خدا و خود تهنیت و مبارکباد گفت و فرمان خدا که: پسرت را همنام فرزند هارون ساز، را ابلاغ نمود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: نام پسر هارون چه بود؟ جبرئیل گفت: شیر، فرمود: زبان من عربی است! گفت: او را حسن نام کن! لذا حسن نامیده شد، و چون حسین علیه السَّلَام قدم به دنیا نهاد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نزد ایشان آمد، و همان کارهائی را که وقت تولّد (فرزندش) حسن انجام داده بود تکرار نمود، آنگاه جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: خداوند -عزّ و جَلّ ذکره- تو را سلام می رساند و می فرماید: چون علی نسبت به تو نظیر هارون است نسبت به موسی، لذا نام این کودک را نیز به نام پسر دیگر هارون بگذار. پرسید: نامش چه بود؟ گفت: شیر. فرمود: من عرب زبانم. گفت: او را حسین نام نه، لذا پیغمبر اسم او را حسین نهاد.

۷- عکرمه گوید: چون حسن علیه السَّلَام از حضرت فاطمه سلام الله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۲

علیها متولّد گردید، او را نزد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورد پیامبر او را حسن نامید، و هنگامی که حسین به دنیا آمد فاطمه علیها السَّلَام او را به حضور پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورد و گفت: ای پیامبر خدا این فرزندم نیکوتر از او (حسن) است، آنگاه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را حسین نامید.

۸- عبد الله بن عیسی گوید: امام صادق علیه السلام به نقل

از پدر بزرگوارش علیهما السلام فرمود: جبرئیل نام حسن بن علی را در یک پارچه از حریر که از لباسهای بهشت بود برای پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَدِيه آورد، و نام حسین علیه السلام هم از نام حسن گرفته شده است.

۹- جابر جعفی گوید: امام پنجم حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس از آنکه (در سال سی و نه آتش جنگ با مارقین (خوارج) به سردمداری ذو التَّدِيه و گروهی از خوارج در نهروان که ناحیه وسیعی بین واسط و بغداد بود فرو نشست) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به شهر کوفه بازگشت در این هنگام به او

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۳

گزارش دادند که معاویه با گستاخی و بی شرمی به دشنام دادن و لعن وی پرداخته و خنجر بیداد او رشته زندگانی دوستان علی علیه السلام را بریده است، حضرت به سخنانی پرداخت و خطبه ای ایراد کرد.

پس از حمد و ثنای الهی و نثار درود بر پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِان شَمَّه ای از نعمتهایی که خداوند بر پیغمبر و او علیهما السلام ارزانی داشت، چنین فرمود: اگر این آیه در قرآن مجید نبود که خداوند می فرماید: *وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ* (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن - الضحی ۹۳: ۱۱) افتخاراتی را که خدا نصیب من نموده و مقامهایی را که به من داده است بیان نمی کردم، ولی به جهت این گفته الهی سخن را آغاز می کنم (ابتدا دست بدعا برداشت و گفت: پروردگارا تو را بر نعمتهای بی شماری و فضل بی کران و از یاد نرفتیت سپاسگزارم، و سپس رو به

حضار نمود و فرمود: ای مردم: من در مرحله ای هستم که احساس می کنم آفتاب عمرم بر لب بام زندگی رسیده، و بیک اجل بمن نزدیک گردیده است، گمان می کنم با آنکه هنوز در میان شما هستم شأن و مقام مرا از یاد برده اید، من این جهان را بدرود می گویم و هر آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خویش بیادگار گذاشت برای شما باقی می گذارم: قرآن و دودمانم که عترت و فرزندان خاتم پیامبران، سید و سالار پاک تباران و آقای برگزیدگان، پیغمبر برگزیده خدا صلی الله علیه و آله- هستند (آنان که مردم را به قرآن فراخوانده هدایت می کنند).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۴

ای مردم، شاید پس از این دیگر نشنوید که گوینده ای گفتار مرا در باره خود بگوید مگر آنکه سخن نادرست و ناروا گفته باشد، اکنون توجه کنید، افتخارات مرا بشنوید، من برادر و پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر خشم و کیفر اویم، من آن سرباز رشید و دلاوری هستم که هر گاه روباه صفتان از اطراف پیغمبر می گریختند و او را تنها می گذاشتند یک تنه میدان گسترده جنگ را در اختیار می گرفتیم و با پنجه پولادینم که قبضه شمشیر را می فشرد، سر ماجراجویان و بدخواهان او را در فضا پرتاب می کردم و با استقامت بلا گردان و ستون پیروزی او بودم.

و هر گاه که مردم دستخوش عواطف می شدند و تیرگی نفاق و فساد و جهالت از هر سوی چون ابرهای متراکم برمی خاست و سنگ تفرقه بر بام مسلمین می بارید، و می رفت که نظام اجتماع از هم بگسلد، من نیروی

سخت کوش پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، و قهر پروردگار بصورت من در برابرشان جلوه گر بود، و چون سنگ آسیاب جهنم روی سر زالوصفتان و گردنکشان در گردش بودم، و با شمشیر شرابارم که هر کس طعمه آن می شد بلافاصله در جهنم سقوط می کرد، چون دندانهای آسیاب جهنم استخوان آنها را خرد می کردم، و پسران و دخترانشان را به عزای آنها می نشاندم، آری من آن کسی هستم که همچون شیری زنجیر گسیخته، خود را بر صف دشمن می زدم، و جان آنان را می گرفتم، و منم عذاب شدید خداوند که در وقت مقرّر از تبهکاران فرو گذاشته نخواهد شد (اشاره فرموده به آیه شریفه *وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ* - انعام ۶: ۱۴۷).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۵

منم آنکه در مقابل هیچ قهرمانی زانوی عجز بزمین نردم بلکه با ستیز با آنان پشتشان را به خاک هلاکت مالیدم و با یورشهای برق آسا بر جنگاوران، آنها را از مرکب حیات به زیر انداختم، و هر کس را که به خدای رحمان کفر می ورزید به دیار عدم فرستادم. و منم داماد بهترین مردم، و منم سرور جانشینان پیامبران و قائم مقام برترین پیامبران، منم دروازه شهر علم، و گنجینه دار دانش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و وارث او، منم همسر بتول (عذرا) که گرامی ترین زنان جهان است حضرت فاطمه آن بانوی پرهیزگار برگزیده پاک سرشت نیکوکار، هدایت شده و هدایتگر دختری که حبیب خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت، و بهترین دختران و دودمان او، و ریحانه (گل خوشبوی) او بود، و دو نوه پیغمبر

بهترین نواده گان، هر دو فرزند منند که شایسته ترین فرزندانند، آیا کسی هست که آنچه را گفتم قبول نداشته باشد؟ کجایند مسلمانانی که در آغاز پیرو ادیان گذشته بودند تا بشما بگویند که در انجیل (اصلی) نام من «الیا»، و در تورات «بریء» و در زبور «أری» و در زبان مردم هندوستان «کبکر» و نزد رومیان «بطرسیا» و نزد پارسی نژادان «جیتر» (جییر یا جتر نسخه بدل) و نزد ترکها «بشیر» نزد زنگباریان (نام مملکتی است در آفریقا) «حیتر» و نزد دانشمندان یهود «بویء» و نزد حبشی ها (طایفه ای از سیاه پوستان آفریقا) «بشریک» و نزد مادرم «حیدره» و نزد دایه ام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۶

«میمون» و نزد عرب «علی» و نزد ارمنیها (منسوب به ارمنستان) «فریق» و نزد پدرم «ظهير» می باشد. اینها نامهای من در کتب آسمانی و نزد اقوام و ملل است، ولی باید بدانید که در قرآن مجید هم نامهایی مخصوص من است و بشما هشدار می دهم تا مبدا از راه خیره سری آنها را نادیده بگیرید و از راه دین خود دور افتاده و گمراه گردید (اینک این شما و این آیات قرآن) خداوند - عزّ و جلّ - می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ**.

مصحح محترم متن عربی گوید: «گرچه در نسخه چنین است ولی در قرآن آیه ای به این لفظ نیست و شاید این جمله برداشتی از قرآن باشد».

مترجم گوید: در قرآن مجید **وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** است و شاید آیه ۱۵۳ سوره بقره **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** باشد. و صادقین از اشتباهات نسخه برداران باشد چنان که یکی از القاب آن حضرت صابر (مناقب ج ۳: ۲۸۴) و دیگری صادق است. و

منم «مؤذن» در دنیا و آخرت که خدا فرموده است: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ پس منادی در میان بهشتیان و دوزخیان فریاد برآورد که لعنت خدای بر ظالمین باد- اعراف ۷: ۴۲).

و منم آن منادی، و در جای دیگر مرا «أذان» نامیده است: وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (این آگاه ساختنی است از جانب خدا و پیامبرش- توبه ۹: ۳) که آن «اذان» من می باشم.

و منم «محسن» در قول خداوند- عزّ و جلّ- إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (بی تردید خداوند همواره یار نیکوکاران است- عنکبوت ۲۹: ۶۹) و منم (دارنده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۷

قلب) آن کس که خدا فرموده است: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِذْرَةً لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (در نابودی امم پیشین پند و تذکری است برای آنکه دارای قلب و هوشیاری است- ق- ۵۰: ۳۶).

و منم «ذاکر» در فرموده خداوند: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ.

(آنان که در حال ایستاده و نشسته و خفتن ذکر خدا را از یاد نمی برند- آل عمران ۳: ۱۹۰).

و ما هستیم «اصحاب اعراف» من و عمویم (حمزه) و برادرم (جعفر طیار) و پسر عمویم (حضرت محمد (ص)). به خدای شکافنده دانه و هسته گیاه، سوگند که آتش جهنم دوست ما را فرامی گیرد، و دشمن کینه توز ما به بهشت وارد نمیگردد چنان که خدا فرموده است: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ (و بر اعراف مقام بلندی است میان بهشت و جهنم) مردانی هستند که همگی را به سیمایشان میشناسند- اعراف ۷: ۴۴).

و منم «صهر» در فرموده پروردگار وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا

(و اوست کسی که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنان خویشی و بستگی و ازدواج قرار داد- فرقان ۲: ۵۴).

(شرح: صهر به معنی داماد است و از امیر المؤمنین روایت است: «نسب» آنست که نکاح با او حرام باشد و «صهر» آنست که مناکحه با آن حلال باشد. مثل دختر عمو و دختر دایی- منهج الصادقین ج ۶: ص ۳۹۲ تا ص ۴۱۰- بطور مفصل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۸

جریان ازدواج حضرت علی و حضرت فاطمه را بیان کرده است).

و منم «اذن واعیه» در فرموده خدای عز و جلّ: وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (و لکن گوش شنوای هوشمندان این پند را تواند پذیرفت- الحاقه ۶۹: ۱۲) و منم «سلم» در قول خدای عز و جلّ: «وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» (و مردی که تسلیم امر یک نفر است- زمر ۳۹: ۳۰) و مهدی این امت یکی از فرزندان من است، آگاه باشید که من معیار آزمودن و تصفیه شمایم، بودن کینه من در دل نشانه دورویی و نفاق، قرار داده شده است. (ابن الحدید نوشته است:

«و قد اتفقت الاخبار الصحيحه التي لا ريب فيها عند المحدثين؛ على انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: لا يبغضک الا منافق، و لا یحبک الا مؤمن

- شرح نهج ۴: ۸۳ مترجم) و خداوند مؤمنین را به دوستی من آزمایش میکند. پیغمبر «امی» در باره شناخت و نگهداری حق و حرمت من چنین فرموده است: «یقیناً تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن، و دشمن نمی دارد مگر منافق».

منم که در دنیا و آخرت پرچمدار پیامبر خدایم! همان کس که درفش پیروزی اسلام را بر بلندترین

قله دژهای دشمن به اهتزاز در آوردم، و پیغمبر پیشرو من بود، همان گونه که من پیشرو پیروانم به آن سرای هستم تا وسیله فرونشاندن عطششان را فراهم سازیم، بخدا سوگند دوستان من تشنگی نخواهند کشید و ترسی به دل ندارند، زیرا من سرپرست مؤمنینم، و سرپرست من خداست، دوستان مرا همین بس که دوست می دارند آنچه را خدا دوست دارد، و کینه ورزان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۹

مرا همان بس که با کسی دشمنی می ورزند که خدا او را دوست دارد.

آگاه باشید! گزارش رسیده است که معاویه به من ناسزا گفته و لعن کرده است، پروردگارا او را درهم کوب و لعنت خود را بر آن کس که سزاوار لعن است فرود آور، آمین یا رب العالمین (ای پروردگار جهانیان این را بپذیر) ای پروردگار اسماعیل و مبعوث کننده ابراهیم! چون بی تردید تو ستوده و بزرگواری. و از منبر فرود آمد، و دیگر بر آن بالا- نرفت تا روزی که ابن ملجم- خدا او را لعنت کند- وی را به شهادت رساند.

جابر گوید: اکنون به تأویل (بیان کردن آنچه سخن به او باز گردد، و گردانیدن کلام از ظاهر بخلاف ظاهر) نامهایی که از آن جناب آوردیم می پردازیم:

اما اینکه آن حضرت فرمود: نامم در انجیل «الیا» است آن برگردان «علی» از زبان عربی است، در تورات «بری ء» یعنی بیزار از شرک و نزد کاهنان «بوی ء» کسی را گویند که جایگاهی را مهیا سازد، و دیگری هم جایی آماده کرده باشد، ولی «بوی ء» آنست که حق را در منازل خود جایگزین سازد و باطل را زدوده و تباه سازد، در زبور داود «اری» آن درنده ای است

که استخوان شکار خود را نرم می کند و گوشت را جدا می سازد، و در کتابهایی که نزد هندیان بود در احوالات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۰

پیامبر خدا می خواندند که یاور او «کبکری» است، و او کسی است که هر گاه چیزی را قصد نماید آنقدر پافشاری می کند تا به آن برسد، و نزد رومی ها «بطریسا» (۱) رباینده جانها است. و نزد پارسیان «جبترا» آن باز شکاری را گویند که در صید کردن مهارت دارد، و در نزد ترکها «بشیر» پلنگی است که هر گاه چنگال خود را در چیزی اندازد آن را پاره کند، و در پیش زنگیان «جبترا» کسی را گویند که پیوندهای بین استخوان را می برد، و نزد حبشی ها «بتریک» درهم کوبنده هر چیزی است که بر او حمله ور شود، و اینکه فرمود: نزد مادرم «حیدره» ام، یعنی کسی که نظرش هشیارانه، قوی و آگاهانه، و در کارها با قدرت و نفوذ، و بسیار تیزبین است و دقایق اشیاء را به سرعت در می یابد، و فرمود: در نزد دایه ام نامم «میمون» بود. جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من خبر داد: یکی از زنان طایفه «بنی - هلال» دایه حضرت علیّ علیه السلام بود که در خیمه خود به او شیر میداد و نگهداریش می کرد آن زن پسری هم داشت که برادر همشیر علیّ علیه السلام بحساب می آمد، ولی سنّش یازده ماه و چند روز از علی بزرگتر بود، در کنار خیمه آنان چاهی قدیمی

(۱) در پاره ای از نسخ «بطرسیا» است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۱

قرار داشت؛ روزی آن طفل بر لب چاه آمد و سر خود را داخل

آن نمود، علی نیز مصمم شد به دنبال او برود، پای علی به ریسمانهای خیمه پیچیده شده و طنابها را کشید تا خویشتن را بر روی سر برادر رضاعی خود رساند، و به یک پا و یک دست او چسبید بدین گونه که دست او را در دهان و پایش را به دست گرفت بدین وسیله از فروافتادن او در چاه جلوگیری شد در همین حال مادر رضاعی او از راه رسیده و صحنه را مشاهده کرده شیون کنان فریاد زد: آی اهل قبیله ام، ای طایفه ام، ای عشیره ام چه پسر بچه فرخنده و میمونی!! علی فرزندم را نگهداشته است تا در چاه نیفتد، سپس دو کودک را از سر چاه دور کرد، مردم نیز از نیروی طفلی با آن سن و سال در شگفتی فرورفته بودند، که با بند شدن پاهایش به طنابهای خیمه چگونه خود را کشیده تا دستش به او رسیده است، بدین جهت مادر رضاعیش او را «میمون» نامید یعنی مبارک و فرخنده، و آن کودک در میان طایفه «بنی هلال» به «معلق میمون» شهرت یافته بود، و فرزنداناش تاکنون به همان نام مشهورند.

و نزد ارمنیها «فریق» شخص جسوری را گویند که مردم از هیبت او ترسانند. و نزد پدرم «ظهير». ابو طالب بدین سبب به او «ظهير» می گفت، که بسیاری از مواقع فرزندان و برادرزاده های خود را جمع می کرد، و به آنان دستور می داد که با هم کشتی بگیرند، و این یکنوع تفریح رایج عرب بود، علی که آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۲

موقع کودک بود و بازوانی درشت و کوتاه داشت آستین ها را بالا زده و با

بزرگ و کوچک از برادران و عموزاده های خویش کشتی می گرفت بطوری که با یک چرخش و بکار بردن فنّ خاصّی پشت آنها را بخاک می برد، پدرش نیز او را تشویق می کرد و می فرمود: علی پیروز شد بدین سبب او را «ظهير» نامیده اند.

و نزد عرب «علی»، جابر گوید: اهل اطلاع علّتهای گوناگونی را برای چنین نامگذاری بر آن حضرت ذکر کرده اند، گروهی گفته اند: این نام خاص آن جناب است و بر هیچ یک از فرزندان آدم، نه در عرب و نه در عجم، قبل از وی نهاده نشده بود، فقط در میان عربها رسم این بود که به فرزندان لایق خود می گفتند: «این پسرم علی است»، و مقصودشان این بود که بلند مرتبه است، نه آنکه نامش علی باشد، و پیش از این هم معمول نبوده است که شخصی نام فرزند خود را علی بگذارد، بلکه در زمان زندگی او «تیمنا و تبرکا» و همچنین بعد از آن حضرت علیه السلام نهادن این اسم بر کودکان رایج شد.

عده دیگر گفته اند: بدین جهت وی را علی نامیده اند که با هر کس پیکار می کرد بر او پیروز می شد.

جمع دیگری گفته اند: علّتش این است که در بهشت ارتفاع منزل آن حضرت از منازل سایرین بلندتر است حتی از منزل پیامبران، و مقام و مرتبه هیچ پیغمبری بالاتر از مقام آن جناب نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۳

گروه دیگری گفته اند: این نام بدان سبب است که برای فرمانبرداری خداوند - عزّ و جلّ - در مسجد الحرام برای فرو افکندن بتها از دور بام کعبه، گامهایش را بر شانه پیغمبر نهاد، و جز او شخص دیگری بر دوش پیغمبر

بالا نرفته است.

دسته دیگری گفته اند: بدین جهت او را علی نامیدند که عقد همسری او با حضرت فاطمه در آسمانها واقع گردید، و جز او هیچ یک از مخلوقات خدا در آنجا تزویج نشده است.

و بعضی دیگر گفته اند: بدین علت که مرتبه دانش وی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از تمام مردم بالاتر بود.

۱۰- یزید بن قعب گوید: من و عباس بن عبدالمطلب و چند تن از طایفه عبد العزی در گوشه ای از مسجد الحرام مقابل خانه کعبه نشسته بودیم که مشاهده کردیم فاطمه دخت گرامی اسد مادر امیر المؤمنین که آخرین روزهای حاملگی علی علیه السلام را می گذرانید به آنجا آمد، و ناگاه درد زایمان او را گرفت، بگونه ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۴

که مجال بیرون رفتن از مسجد برایش نبود، کنار کعبه ایستاد و دست به طرف آسمان برداشت و گفت: پروردگارا بتو ایمان دارم و به آنچه از جانب تو آمده است و پیامبران و کتابهایی را که از سوی تو آورده اند تصدیق دارم و به گفته جدم ابراهیم خلیل: (که بنا بر آیه شریفه رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ - ابراهیم ۱۴: ۳۵ از خدا خواسته بود که این بلد را امن و ذریه اش را از شرک حفظ نماید) دل سپرده ام، و او بود که این خانه پراج را بنا نهاد، پس بحق آن پیغمبری که این خانه را ساخته است و بحق فرزندی که درون من جا دارد زایمانم را آسان گردان.

راوی گوید: همگی دیدیم که دیوار از پشت خانه (از طرف درون) گشوده گردید، و

فاطمه به اندرون رفت و از دید ما پنهان شد، سپس شکاف دیوار بهم آمد، ما بسرعت دویدیم و هر چه تلاش کردیم که قفل در کعبه را بگشائیم نتوانستیم، فهمیدیم که در آن سرّ و حکمتی بوده است. او از جانب خداوند- عزّ و جلّ- چهار روز در آنجا ماند، سپس بیرون آمد در حالی که امیر المؤمنین را بر روی دست داشت، و می گفت: مقام من بر زنان پیش از خودم برتری یافته است، زیرا آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) مخفیانه خداوند را عبادت می کرد در جایی که جز مواقع ناچاری خدا دوست نداشت در آنجا پرستش شود (زیرا اّمت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۵

موسی و انبیای قبل از او فقط می توانستند در معابد و کنیسه ها عبادت کنند) و مریم دختر عمران تنه درخت خرمای خشکیده را با دست خود تکان داد؛ تا از آن خرمای تازه افتاد و میل کرد، ولی من وارد بیت الله الحرام شدم، و از میوه ها و اطعمه بهشتی خوردم، و هنگامی که خواستم خارج شوم، هاتفی گفت: ای فاطمه نوزادت را «علی» نام بگذار، زیرا او بلند مرتبه است، خداوند علی اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود اقتباس کردم و به ادب و اخلاق خود او را پرورش داده ام و او را بر مشکلات علم خود توانا ساختم، و او است که در خانه ام بتها را بشکند، و در بام خانه ام اذان گوید و مرا به پاکی و بزرگواری یاد نماید، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و وای بر آن کس که او را دشمن دارد و بر

او کینه ورزد و فرمانش نبرد.

۱۱- عبایه بن ربیع گوید: مردی به نزد ابن عباس آمد و پرسید: معنای «انزع البطين» چیست؟ زیرا مردم در این مورد نظرات گوناگونی دارند. وی چنین پاسخ داد: ای مرد به خدا سوگند که از شأن و مقام کسی سؤال کردی که بعد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۶

از پیغمبر اکرم (ص) هیچ کس بر روی ریگهای زمین پاننهاده، که در فضیلت برتر از او باشد، و بی شک او برادر رسول خدا و پسر عموی او، و خلیفه او بر امتش می باشد، او شرک را از خود دور ساخت، شرک ستیز و سینه اش از دانش پر بود، و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس می خواهد فردای قیامت نجات یابد چنگ بر دامن این «انزع» بزند یعنی علی علیه السلام ۱۲- علان کلینی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

شمشیر علی علیه السلام را بدین جهت «ذو الفقار» نامیدند که در میانه قبضه آن خطی به درازا بود شبیه به مهره های تیره کمر، همان شمشیری که جبرئیل از آسمان آورد و دسته اش از نقره بود، آن شمشیری که نداکننده ای از آسمان فریاد برآورد:

«لا سيف الا ذو الفقار، و لا فتى الا علي».

۱۳- جابر بن یزید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم! چرا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۷

علی علیه السلام را امیر المؤمنین نامیدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذیه می کرد و به آنها می آموخت مگر قول خداوند را نشنیده ای وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا (و می آوریم غذائی برای خاندانمان - یوسف ۱۲: ۶۵).

توضیح:

باید توجه داشت که «نمیر» فعل مضارع، متکلم مع الغیر است از ماده مار یمیر و اجوف است و «امیر» از ماده أمر یأمر و مهموز است و فاء الفعل آن همزه است. (مصیح) ۱۴- ابو هریره گوید: دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین جهت فاطمه نامیده شد که خداوند- عز و جل- کسی را که فاطمه را دوست داشته باشد، از آتش جهنم برکنار خواهد کرد.

۱۵- ابن عماره گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه- سلام الله علیها- زهرا نامیده شد؟ فرمود: زیرا وقتی آن حضرت در محراب عبادت می ایستاد نورش بر اهل آسمانها می تابید، آنچنان که نور اختران آسمان بر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۸

ساکنین زمین.

۱۶- و روایت شده است: (در علل الشرائع- از جابر از امام صادق علیه السلام نقل کرده و مفضل است) به این علت زهرا نام گذارده شد که خداوند- عز و جل- آن بانو را از نور با عظمت خود آفرید.

۱۷- عیسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی فرمود: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند معنای کلمه «بتول» (پاکدامن، دوشیزه) چیست؟ زیرا ما از شما شنیدیم که می فرمودید مریم و فاطمه «بتول» هستند، فرمود: بتول آن زنی است که هرگز خون حیض نبیند، زیرا حیض برای دختران پیغمبران ناپسند است. «۱» امام را بدین جهت امام گویند که نمونه و الگو برای مردم بوده، و این منصب از جانب خدا به او داده شده است، و نیز بر بندگان خدا لازم می باشد که فرمانبردار

(۱) در سند خبر افراد مهمل و مجهول الحال دیده می شود. (مصحح)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۹

امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام را بدین جهت «سجّاد» گفتند که آثار سجده زیاد بر مواضع هفتگانه سجده او نمودار بود چون در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میگزارد.

و همچنین «ذوالثقات» می گفتند. چون در مواضع سجده اش برجستگی هایی پیدا می شد، و با آنکه در هر سال دو بار پوست پنج موضع بدن (پیشانی، و دو کف دست، و دو زانوی آن بزرگوار) را که پینه بسته بود می بریدند، بار دیگر پینه بسته، و بر آمده می شد.

و امام پنجم محمد بن علی علیهما السلام را «باقر» نامیدند چون شکافنده علم بوده یعنی مطالب پیچیده علمی را بسادگی روشن می ساخت.

و امام ششم جعفر بن محمد علیهما السلام را «صادق» گویند تا از مدعی دروغین امامت جعفر بن علی، امام فطحیه دوم (جعفر کذاب) جدا و مشخص گردد.

و امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام را «کاظم» نامیدند یعنی فرو برنده خشم خود بر کسانی که بزودی بر امامت وی توقّف خواهند نمود و به دلیل آزمندی در ثروت و ریاست دنیا منکر امام بعد از او خواهند شد.

و امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام را «رضا» نامیدند، زیرا مورد پسند خدای تعالی در آسمان، و پیامبر و ائمه در زمین بود، و مخالفان و دشمنانش نیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۰

او را برای امامت پسندیده بودند (و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی از او، خاص آن حضرت بود).

امام نهم محمد بن علی علیهما السلام دوّمین فردی را که در بین ائمه نامش

محمد است، «تقی» لقب دادند چون وی از خدا ترسید و پروردگار نیز او را از گزند مأمون حفظ کرد، آن زمانی که شبانه در حال مستی بر او شیخون زد، و آنقدر شمشیر بر بدن آن حضرت فرود آورد که گمان برد او را کشته است. (جریان آن بطور مشروح با حرز حضرت جواد علیه السلام در الامان فی اخطار الاسفار و الازمان ترجمه اینجانب عبد العلیّ محمّدی نگارش یافته است).

امام دهم علیّ بن محمد و امام یازدهم حسن بن علی علیهما السلام را «عسکریین» لقب دادند چون در شهر «سرّ من رأی» در محلی معروف به عسکر (پادگان) اقامت داشتند.

و امام دوازدهم حضرت (م، ح، م، د) را قائم (قیام کننده) گفته اند زیرا بعد از آنکه یادش از دلها رفته باشد پرچم امامت را بپا خواهد نمود (وقتی که بیشتر کسانی که قائل به امامت آن حضرت بودند مرتد شده باشند) و در این مورد غیر از آنچه نقل کردیم روایات دیگری هم رسیده است که هر یک را در ضمن فصلی مرتّب با سلسله سند در کتاب علل الشرائع (از باب ۱۶۵ تا ۱۷۷) نقل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۱

کرده ام.

باب ۲۹- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من کنت مولاة فعلی مولاة»

اشاره

۱- ابو اسحاق گوید به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: مقصود از «مولا» در فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: (هر کس من مولای اویم علی نیز مولای اوست) چیست؟ فرمود: به مردم اعلام کرد که علی علیه السلام بعد از او، صاحب منصب امامت و رهبری است.

۲- أبان گوید: از امام باقر علیه السلام در باره گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «هر که

را من مولایم علیّ نیز مولای اوست» پرسیدم، فرمود: ای ابو- سعید مطلب به این روشنی سؤال دارد؟ به ایشان (به اصحابش) فهماند که در میان آنان علی علیه السلام قائم مقام او خواهد بود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۲

۳- علیّ بن هاشم گوید: پدرم گفت در محضر زید (شهید) فرزند حضرت زین العابدین بودم که از فرموده پیامبر اکرم «من كنت مولاة فعليّ مولاة» سخن به میان آمد. زید فرمود: وی را چون پرچمی برافراشت و به رهبری منصوبش نمود، تا هنگامی که شیرازه اجتماع مسلمین از هم می پاشد، و گروه گرائی میان آنان جدائی می افکند، به سبب او «حزب الله» از دیگران شناخته شوند.

۴- ابن عتیّاس گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: «الله» مولا و پروردگار من است و با وجود ذات مقدّس او هیچ ولایت و میل و اراده ای برای من نیست، و من فرستاده خدایم، و با وجود بودن من اراده و میلی برای دیگری نیست و علیّ (ولّی من و) ولّی هر کس است که من ولّی او بودم، و تا او هست برای دیگری میل و اراده و حکومتی نیست.

۵- ابو سعید گوید: پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس که من سرپرست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۳

اویم، علیّ هم سرپرست اوست، و هر کس را که من پیشوای اویم «۱» علیّ نیز امام اوست، و هر شخصی را من امیر اویم، علیّ هم امیر او خواهد بود، و هر فردی را که من ترساننده اویم علیّ نیز ترساننده او خواهد بود و هر کس را من راهنمای اویم

علی هدایتگر اوست، و هر کس را من وسیله تقرب او به خدایم علی وسیله قرب او به خدا است، حال اگر کسی با او دشمنی بورزد خداوند سبحان میان علی و دشمنش حکم خواهد کرد.

۶- ابو سعید (خدری) گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من علی علیه السلام امام هر کس است که به خدا ایمان دارد (و یا هر کسی که بعد از من است).

۷- ابو سعید خدری از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره فرموده خدای عز و جل:

وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (و باز دارید ایشان را چون باید بازپرسی شوند- صافات ۳۷: ۲۴) چنین گوید: از آنان پرسیده می شود که در مورد ولایت علی علیه السلام چه

(۱)

هر که را من باشمش مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۴

کرده اند؟ زیرا خدا آنان را آگاه نمود که او خلیفه بعد از پیامبر می باشد. (آیا طبق سفارش پیغمبر حق ولایت او را ادا کردند یا امر ولایت را ضایع کرده و مهمل گذاردند؟!)- ۸- نعیم بن سالم از انس بن مالک چنین نقل کرده است که: با گوش خود شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله روز غدیر خم در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان مقدم تر هستم؟ گفتند:

آری می دانیم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر کس که من مولای اویم، این علی هم مولای او است، پروردگارا دوست بدار آن را که علی را دوست دارد، و دشمن بدار

دشمن او را، و یاری فرما یاور علیّ را، و خوار کن کسی را که در صدد خواری او برآید.

صدوق- رضی الله عنه- مصنف کتاب گوید: دلیل ما در اثبات این موضوع که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امامت علیّ علیه السلام تصریح فرموده؛ و اطاعتش را بر همگان واجب شمرده و آشکارا وی را خلیفه خود ساخته است، اخبار صحیحه می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۵

و آنها دو گونه اند: ۱- اخباری که همه مسلمانها بر آن اتفاق دارند، به این معنی که مخالفین عقیده ما نیز متن آن را همچون ما (شیعیان) نقل کرده اند؛ اما در توضیح و بیان مفهوم آن با ما موافق نیستند، یعنی معنای ظاهریش را کنار گذاشته، و به معانی خلاف ظاهری تأویل کرده اند.

۲- و اخبار دیگری است که آنان (مخالفین) با ما مخالفت دارند در نقل آن.

اما در مورد اخبار دسته اول که نقل آن مورد اتفاق ما و مخالفین است، بر ما لازم می باشد که سخن را دسته بندی نموده، و همه معانی لغوی آن را از کتب لغت پیدا کنیم و حقیقت و مجاز آن را به ایشان ارائه دهیم، سپس آن را به مشهورترین معنا، و رایج ترین استعمال آن نزد اهل لغت برگردانیم، و با چنین کاری ثابت خواهیم نمود که مراد همان می باشد که ما معتقد به آنیم؛ و آن تصریح به امامت و خلافت حضرت علیّ علیه السلام خواهد بود، نه معنای دیگری که ایشان بیان نموده اند و کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را به مفهومی مخالف این منظور حمل کرده اند.

و در مورد اخبار دسته دوم نیز که

غیر شیعه با آن مخالفت دارند، لازم است روشن سازیم که ورود آنها نیز حتمی بوده، و معتبرند، و در مقام استدلال همانند اخبار اُتفاقی دسته اوّل، باطل کننده حجّت و بهانه ایشان می باشند، و ثابت کنیم آن اخبار نیز در اعتبار مانند همان اخباری است که ایشان پذیرفته اند، و قاطع عذری است که آنان دلیل و بهانه خود قرار داده و به آن احتجاج کرده اند،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۶

در صورتی که آنها را فقط خود نقل نموده اند نه مخالفینشان، مع ذلك قاطع عذر پنداشته و علیه مخالفین خود دلیل گرفته اند.

اکنون با استعانت از خداوند در توضیح آن میگوئیم: اخبار دسته اوّل، از طریق ما و کسانی که در مورد خلافت بلا فصل علیّ علیه السلام با ما هم عقیده نیستند، (هر دو) روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده است که آن حضرت (در روز شنبه هجدهم ذی حجّه سال دهم هجری در منطقه وسیع و لم یزرعی در صحرای جحفه، جایی که راه حاجیان اهل مدینه و شام و مصر و عراق از یک دیگر جدا می گردید و آبگیر معروفی است بنام غدیر خم) در حالی که همه مسلمین را گرد آورده بود، ایستاد و به آنان چنین فرمود: ای مردم آیا من نسبت به مؤمنان حتّی از خودشان به مصلحتشان در امور و اقدام به آن سزاوارتر نیستم؟ همه یک صدا فریاد برآوردند خدا گواه است، آری- تو سزاوارتری، فرمود: بنا بر این هر کس که من مولای اویم، علیّ نیز مولای اوست، بار خدایا دوست بدار هر که علیّ را دوست بدارد، و دشمن

بدار هر که او را دشمن بدارد، و یاری فرما آن کس را که او را یاری نماید، و خوار کن آن کس را که از یاریش دست بردارد.

(این بود خبری که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق دارند، و اکنون می پردازیم به اینکه این خبر چگونه بر امامت دلالت دارد) نخست نظری می افکنیم به معنای جمله به جمله آن، ابتدا به کلمه «اولی» که در آغاز فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» هست و سپس به کلمه «مولى» که در جمله بعد از آن یعنی

«من كنت مولاة فعلى مولاة»

می باشد توجه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۷

می نمایم خواهیم دید، در لغت عرب به چند معنی محدود و معین آمده است و بیشتر از آنها معنایی در کتب لغت برایش نمی یابیم که ان شاء الله ذکر خواهیم نمود.

سپس نگاه دیگر بر اینکه چرا و به چه علتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را در آن صحرای سوزان دور هم جمع کرد؟ و برای تحقق چه هدفی سخنانی نمود، آیا به چه چیز اهمیت می داد! یقینا مطلب سرنوشت سازی برای جامعه مسلمین بوده است و از آن تاکنون آگاه نبوده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این تمهیدات قصد یادآوری به ایشان را داشت! آیا ممکن است آن حضرت در چنین شرایطی که فراهم آورده بود موضوع معلوم و یا نامشخص و مبهمی را بگوید که از گفتن آن سودی عاید آن مردم نگردد؟ و معنای آن را ندانند! در حالی که ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله از

بیهوده گویی منزّه است.

اینک همه معانی که در کتب لغت برای لفظ «مولی» آمده است ذکر می‌نمائیم:

۱- آقا و مالک (که به معنی اولی به تصرّف است) چنان که مالک صاحب اختیار بردگان خود است و می‌تواند آنها را بفروشد، و یا به دیگری ببخشد.

۲- آقای بنده آزاد شده.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۸

۳- بنده آزاد شده.

هر سه معنا نزد خاص و عام، لغت شناسان و مردم عامی عرب مشهور است، ولی به یقین در فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله این سه معنی در نظر نبوده است و روا نیست که با گفتن جمله (هر که را من آقای اویم، علی آقای اوست) یکی از این سه مفهوم را قصد کرده باشد، چون پیغمبر مالک و صاحب اختیار فروختن مسلمین نبوده، و اختیار آزاد کردن ایشان از قید بندگی خدا را هم نداشت، همچنین مردم پیامبر را آزاد نکرده بودند (پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برده آنها نبودند بلکه آن دو بزرگوار، سرور و آقای همه بودند).

۴- به معنی پسر عمو، چنان که شاعری گوید:

مهلا بنی عمنا مهلا موالینالم تظھرون لنا ما کان مدفونا ای عموزاده‌ها لختی مدارا کنید، ای موالی ما آسان بگیرید! چرا کینه دیرینه ای را که پنهان بود آشکار می‌سازید.

(مولی در این آیه شریفه «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ - مريم ۱۹: ۵» به معنی پسر عمو آمده است).

۵- سرانجام و پایان کار، در فرموده خداوند: مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (منزلگاه همه شما آتش دوزخ، و آن آتش شما را سزاوارتر است و به بسیار بد منزلی بازمی‌گردید- حدید ۵۷: ۱۵) یعنی

سرانجام شما و حالتی که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۹

عاقبت خواهید داشت.

۶- آنچه در جلو و یا بدنبال چیزی قرار می گیرد، مانند پشت سر، یا پیش روی او، چنان که شاعری گفته است:

فعدت، کلا- الفرجين تحسب أنه مولى المخافه خلفها و أمامها ناقه صبح کرد در حالتی که فکر می کرد این دو مرز پر خوف، بهترین جای جنگ باشد، پشت سر و پیش رو.

و تصوّر نمی رود که هیچ یک از این معانی را هم پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن جمله مذکور اراده کرده باشد، زیرا روا نبود در چنین موقعیت خطیر و زمان پر اهمیتی اعلان کند هر کسی، من پسر عمویش هستم، علی هم پسر عموی اوست، زیرا این مطلب نزد همه مسلمین معلوم بود که، پدر پیغمبر عبد الله است و امیر المؤمنین پسر برادر عبد الله می باشد، و تکرارش برای چنین جمعیتی بیهوده بنظر می رسد.

و همچنین ممکن نیست معنی سرانجام، و یا معنی جلو، و دنبال در این جمله قصد گردیده باشد، زیرا در این صورت جمله نه معنایی می دهد، و نه گفتنش سودی دارد.

۷- گذشته از این معانی که هیچ یک مناسبتی با قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت، معنای دیگری نیز در کتب لغت برای مولى آمده، و آن این است که:

وقتی شخصی صاحب اختیار کسی است و حق فرماندهی به او را دارد، لغت اجازه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۰

می دهد که بگوید: (فلان مولای) فلان شخص فرمانبر من می باشد، و این همان معنایی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نظر داشته و فرموده است: (هر که من

مولای او هستم علیّ مولای اوست) زیرا چند معنایی که در کتب لغت احتمال آن می رفت و نقل کردیم در آن موقعیت حسّاس برای گوشزد کردن به چنان جمعیت عظیمی صحیح و روان بوده است و همچنین غیر از این معنی (مالک اطاعت) معنای دیگری هم باقی نمی ماند، پس یقین بیشتر می گردد که در جمله «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه» فقط همین معنا را در نظر گرفته باشد. و آنچه که گفته ما را تأیید می کند جمله قبل از آن است که چنین فرمود: (آیا من سزاوارتر و اولی به مؤمنان از خودشان نیستم) و سپس فرمود: (پس هر که را من مولای اویم علیّ نیز مولای اوست) حال چنین بر می آید که معنی (مولاه) آن است که علی اولتر است به آنان از خودشان، به این دلیل که هر گاه مردی به دیگری بگوید: (تو اولایی نسبت به من از خود من) یعنی او را فرمانده قرار داده و خود را مطیع او ساخته است که باید فرمان او را ببرد، و جایز نیست از هیچ یک از دستورات وی سرپیچی کند.

اگر ما به شخصی پیشنهاد کردیم که با ما بیعت نماید و او هم چنین کرد و اعتراف نمود (ما نسبت به او سزاوار تریم از خودش) نباید از هیچ کدام از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۱

دستورهایی که به او می دهیم سرپیچی نماید، چون اگر از انجامش سر باز زند بر اعترافش (به اینکه ما اولی به اویم از خودش) خطّ بطلان کشیده است. و در عرب چنین مرسوم است که اگر شخصی به دیگری فرمان انجام کاری را بدهد بطوری که

او را مجبور کند ولی او مختار باشد که فرمانش را نبرد، در پاسخش می گوید:

(فلانی، من از تو نسبت به نفس خودم سزاوارترم) یا آنکه می گوید: (من خود آقای خویشتم، و اختیار دارم به خواسته خودم عمل کنم، و تو شایستگی فرمان دادن بمن را نداری)، به این ترتیب نتیجه می گیریم که اگر کسی به دیگری اعتراض کند و بگوید: (من به نفس خویش از تو اولایم) یعنی می تواند از دستورات او سرپیچی کند و مطابق میل خویش عمل کند. اما اگر اعتراف کند به اینکه: (تو اولی بمن هستی از خودم) به این معنی است که حق مخالفت با او و نافرمانی از دستورات او را ندارد.

بنا بر این پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «آیا من اولی نسبت به مؤمنین از خودشان بر آنها نیستم» و اینکه اعتراف و پاسخ آنان «بلی چنین است» می باشد، و سپس بی درنگ فرموده:

«من کنت مولاه»

یعنی «هر کس من صاحب اختیار و سرپرست او هستم علی نیز اختیار دار و سرپرست او می باشد» و همین طور دانستیم فرموده او «مولاه» عین همان معنائی است که اعتراف به آن نمودند (پیغمبر اولی است بایشان از خودشان) پس هر گاه در قولش «من کنت مولاه...» فقط (اولی به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۲

او) را قصد کرده باشد، همان «اولی» را برای علی بن ابی طالب نیز قرار داده است: - «فعلی مولاه» - زیرا درست نیست معنای دیگری از آن چند معنا را که ثابت کردیم محال است پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره خودش در نظر گرفته باشد، برای مولای جمله دوّم - «فعلی»

مولاه»- قصد نموده باشد.

چون آن معانی که عبارت بود از مالک برده یا آزادکننده برده، یا آزاد شده یا پسر عمو یا سرانجام یا پشت و یا جلو، چنانچه ثابت کردیم وقتی در جمله در باره خودش محال بود و بی مفهوم، در جمله راجع به علیّ علیه السلام هم معنایی نخواهد داشت، و تنها همان معنی آخری (مالک اطاعت و فرماندهی) باقی می ماند و همین است که پیغمبر آن را در نظر داشته، و در نتیجه مسلم است آن حضرت در جمله

(من کنت مولاه فعلیّ مولاه)

در باره علیّ علیه السلام هم مالک اطاعت و فرماندهی را قصد نموده باشد، و چون اطاعت او بر تمام مسلمین واجب شد همان معنای امامت او می باشد.

زیرا امامت از لفظ «ایتمام» اقتباس شده، و «ایتمام» به معنای دنباله روی و پیروی کردن، و مطابق رفتار او عمل کردن و سخن گفتن است و مفهوم اصلی امام در لغت عبارت از تیر چوبی تراشیده ای است که در کار گاههای اسلحه سازی برای نمونه در جلوی خود قرار می دهند تا بقیه تیرها را بر طبق آن بسازند و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۳

اندازه و طرز ساخت بقیه باید همانند آن باشد.

با این بیان هر گاه فرمانبرداری از علیّ علیه السلام بر مخلوق لازم شد سزاوار مقام والای امامت گردیده است.

طرح سوالات

سؤال ۱- شاید بگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله با این کلام قصد فضیلت دادن به علی علیه السلام را داشته است ولی مقصودش مقام امامت نباشد؟! پاسخ این است که: در نخستین برخورد با حدیث چنین احتمالی در ذهن پدید می آید، ولی پس از شرح و بیان احتمالات

در معنی لفظ «مولی» و درک همه معانی لغوی آن و بدست آوردن آن معنایی که منحصر در این مقام باید از آن قصد کرده باشد و با آن معنی مقام معینی برای علی علیه السلام ثابت گردد، دیگر چنین اعتراضی صحیح نیست، زیرا پس از بررسی کامل دیدیم «مولی» در لغت عرب چند معنا دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ یک را نه در باره خود، و نه در باره علی علیه السلام قصد ننموده است و تنها یک معنی بجا می ماند که عقلا باید فقط آن را در باره خود و علی علیه السلام در نظر گرفته باشد، و آن هم حق اطاعت و در اختیار گرفتن فرمانبرداری مسلمانها است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۴

سؤال ۲- شاید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معنایی را قصد کرده است که ما آن را پیدا نکردیم زیرا بر همه لغات عرب احاطه کامل نداریم پاسخ: اگر عدم احاطه کامل ما بر لغت عرب موجب شود که دلیل و برهانمان از اعتبار ساقط شود و نیز این احتمال باشد که بهمین دلیل مراد فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قادر نیستیم پیدا کنیم. پس شایسته است که این شک نه تنها در تمامی فرمایشات نبی اکرم صلی الله علیه و آله که از ایشان نقل شده بیاید، بلکه در همه آیات قرآن عمومیت پیدا کند، نتیجه آنکه، فرمایشات و توصیه های آن حضرت اعتبار چندانی نداشته باشد و مورد استفاده قرار نگیرد.

همچنین به این دلیل که ممکن است در کتب لغت امروز مطالب مورد نظر رسول خدا صلی

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كِتَابِهِ وَآيَاتِهِ وَرَوَايَاتِهِ نُوْثِقَةً نَشَدَةً بَشَدَةً وَفِي مِثَالِهِ بَدْوِيَّاتٍ رَاجِحَةٍ بَدْوِيَّاتٍ، تَمَامِي كِتَابِي وَ سُنَّتِي زَيْرِ سْؤَالِ بَرْدَةٍ مِي شُود وَ اَصْوَالًا- اَيْنِ نَوْعِ اَشْكَالِ تَرَاثِي هَا وَ مَشْغُولِ سَاخْتَنِ دِيْكَرَانَ نَوْعِي سِرْپُوشِ كَزَاشْتَنِ بَرِ حَقَائِقِي وَ خُودِي رَا بِي نَادَانِي زَدَنِ اَسْت.

(مثال برای روشن تر شدن موضوع) هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مسلمین فرمود: «آیا من بر مؤمنین از خودشان اولی نیستم» پس از اقرار مسلمانها به: بلی (سزاواری)، فرمود: «پس هر کس را که من مولایش هستم، علی مولای اوست» مثل اینست که شخصی به چند تن بگوید: آیا قبول دارید فلان کالا را که بین ما به نحو شرکت است بفروشیم و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۵

سود و زیانش را به دو قسمت کنیم نیمی از آن من، و نیم دیگر از آن همه شما باشد؟ و ایشان بگویند: بله، پذیرفتیم، سپس بگوید: حالا که شراکت را قبول نمودید هر کس که من شریک او هستم؛ زید هم شریک اوست در نتیجه به این ترتیب برای شریکش نیز همان شرایط فروش کالا- و دو قسمت شدن سود و زیان را در نظر گرفته، و از شرکاء خود در خصوص آن اعتراف گرفته است.

با این مثال چنین بدست می آید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرمایشات خود قصد قرار دادن همان معنای (اولی بتصرّف) را برای علی علیه السلام نیز در نظر گرفته است. و از جهت مفهوم تفاوتی بین گفته آن مرد در مثال و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در این خبر

نیست و اگر شخصی ادعا کند در لغت عرب بجز این معناها که ما بیان داشتیم معنی دیگری برای «مولا» سراغ دارد، به ما نیز نشان دهد در حالی که یقین داریم اضافه بر این معانی یافت نخواهد شد.

(مترجم گوید: مرحوم علامه امینی تا بیست و هفت معنی برای مولا برشمرده و فرموده است: برگشت همه این معانی به همان معنی سزاوار و «اولی بتصرف» می باشد و یک یک آن را اثبات نموده است. الغدیر ۱: ۳۶۲).

۳- ممکن است ایرادشان بدلیل خبری است که در مورد زید بن حارثه ادعا می کنند که مقصود پیغمبر این است که علی علیه السلام آزادکننده او بوده، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۶

ولائی که خودش نسبت به زید داشته به علی داده است. و یا اخبار دیگری در ردّ موضوع خلافت علی علیه السلام که فقط از طریق خودشان نقل شده و شیعیان آنها را نقل نکرده اند.

پاسخ: این نیز به اثبات ادعایشان کمکی نخواهد کرد زیرا خبری را که ما و ایشان بر ورودش اتفاق داریم با اخبار مخصوص بخودشان که مورد تأیید شیعه نیست شرح و تفسیر کنند، و حال آنکه ما نیز اخبار زیادی داریم که بتواند جمله «هر کس را من مولای اویم علی مولای اوست» را بر طبق عقیده و نظر ما شرح کند، و همچنین روایاتی از رسول خدا و حضرت علی علیه السلام در این موضوع بما رسیده که در آنها به صراحت مقصود از جمله مذکور بیان شده است و تصریح دارد که مؤید خلافت (بلا فصل) امیر المؤمنین می باشد.

بنا بر این خبری که مخصوص به شیعه است در برابر

خبری واقع می شود که صرفاً ایشان نقل نموده اند و استدلال به آن را متوقف می سازد، و در نتیجه آن خبر مورد اتفاق عموم

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

باقی می ماند، که در این صورت برای فهم درست آن ما و ایشان هر دو باید بسراغ لغت و عرف برویم، تا مطابق با آنچه لغت شناسان گفته اند، و یا استعمال شایع در عرف، و تقسیم بندی کلام، و برگرداندنش به معنای صحیح با یک دیگر به بحث پردازیم، و در این صورت مفاد این خبر مورد اتفاق موافق عقیده ماست نه صرفاً رأی و اظهار نظر مخالفین اصولاً ایشان خبری که بر آن اتفاق شده باشد، یا دلالتش همچون خبر ما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۷

روشن باشد در دست ندارند، حتی در باره خبر «ولاء» زید بن حارثه، آنچه که بر زبان خودشان جاری است بی اساس بودن آن را روشن می سازد، چون خود می گویند: زید (در سال هشتم هجرت سه سال قبل از قضیه غدیر خم) در غزوه موته با جعفر بن ابی طالب بشهادت رسید (السیره النبویه ۴: ۱۹، کامل التّواریخ ۲:

۱۵۵، کتاب المختصر فی اخبار البشر ۲: ۴۷) و این مدّتی قبل از روز غدیر خم است که در سال (دهم هجرت) «حجّه الوداع» بوقوع پیوست که پیغمبر گرامی بعد از آن فرمایش بیشتر از سه ماه زنده نماند، و هیچ علّتی نداشت که «ولاء» زید را برای علیّ علیه السلام اظهار نماید، پس وقتی که چنین خبری در نقض و ابطال شرح خود دارند دیگر نمی توانند برای شرح خبر مورد اتفاق همه بنفع خود حجّت قرارش دهند، فرض آنکه: زید هم قبلاً از دنیا

نرفته بود، و در روز غدیر حضور داشته و فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیده باشد، حضور وی برای ایشان دلیل نمی باشد، زیرا تمامی عرب می دانستند که غلام آزاد کرده پیغمبر گرامی اسلام غلام آزاد کرده خاندان او و نیز آزاد کرده پسر عموی اوست و چنین قانونی در لغت و عرف شهرت داشت و دلیلی نداشت که ایشان در آن موقع حساس به مردم بگوید آنچه را شناخته اید و در میان شما شهرت دارد دوباره بشناسید. مثل اینکه شخصی گفته بود: پسر برادر پدر پیامبر صلی الله علیه و آله پسر عموی وی نیست، که رسول

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۸

خدا صلی الله علیه و آله برخاسته و گفته باشد: «مردم بدانید هر که پسر برادر پدر من است او عموزاده من می باشد»، که این گفتار و رفتار شایسته مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیست و مورد قبول نمی باشد که از ساحت مقدس آن حضرت چنین عملی سرزنند.

۴- اگر شخصی بگوید: همچنان که شما برای اثبات ادعایتان به روایاتی که از طریق شیعه نقل شده است استدلال کردید ما نیز مجازیم در اخباری که فرقه ما آن را نقل می کند آن چیزی را روایت نمائیم که بر طبق آن جمله (مذکور) بر خلاف مدعای شما تغییر یابد.

پاسخ این است: در اظهار نظر قضاوت یک طرفه اشتباه است، چون بر شما لازم است که از اخبار ما هم، آنچه بر معنای خبر دلالت دارد را نیز بیان کنید، و اگر چنین کنید نظر ما که

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

را مختص به حضرت علی علیه السلام می سازد، با

خبر شما که اختصاصش داده اید به (زید) معارض است، و آنگاه جمله (من كنت ...) از آن جنبه که ما و شما بر نقلش اتفاق داشتیم حجتی خواهد بود برای ما، علیه شما، در حالی که همان دلالتی، که ما آن را لازم دانستیم (اولی به تصرف بودن) را شامل است، و این سخن به هیچ وجه قابل تردید، و کم و زیاد کردن نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۹

۵- چنانچه مطلب این گونه روشن و واضح است چرا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله بصراحت فرمود: (ای مردم، بزودی علی علیه السلام جانشین من خواهد شد) بلکه جمله ای فرمود که تأویل داشته باشد، و این همه بحث و جدل را باعث شود.

پاسخ: اگر قصد دارید بگوئید چون در لفظ خبر احتمال تأویل می رود باعث می شود خبر درست نباشد، یا رسول خدا صلی الله علیه و آله معنایی را که خلافت علی علیه السلام و واجب ساختن لزوم اطاعت او را برساند در نظر نداشته است، چون احتمال تأویل در آن می رود، بدلیل آنکه غیر از این معنی آشکارتر و فصیح تر است، باید خبر را کنار گذارد، و آن را دلیل نشمرد.

پاسخ ما چند گونه است: ۱- جواب نقضی، اگر با معتزلی ها هم عقیده ای و قائلی به اینکه خدا با چشم سر دیده نشود، نه در دنیا و نه در عقبی، و استدلال می نمائی به قول خداوند «عزّ و جلّ» لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ (دیده ها او را در نمی یابند- انعام: ۱۰۷) لازم است بگوئی (قصد نکرده است دیده نمی شود)، زیرا در گفته «لا یری» احتمال تأویل می رود (که در دنیا به چشم نمی آید

نه در آخرت) و شما در برابر اشاعره که اعمال بنده را مخلوق خدا می دانند و به آیه وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (و خداوند شما و کردارهایتان را آفرید- صافات):

(۹۴) استدلال می نمایند باید بگویند پروردگار از «و ما تعملون» اراده نموده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۰

که چشم هایی را آفریده و بندگان با آن کاری انجام می دهند، با اینکه اگر مقصودش آن بود با عبارتی واضح تر می فرمود که برای اشاعره دلیل نشود، و بجایش کلامی می آورد که تأویل بر خلاف مقصود در آن نرود. و در آیه شریفه وَ مَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُوهُ جَهَنَّمُ (هر کس مؤمنی را عمداً به قتل رساند کیفرش جهنم است- نساء ۴: ۹۵) باید بگویند خدا قصد نموده، هر کس مؤمن در جهنم جای دارد چه کردار شایسته ای داشته باشد و چه نداشته باشد در این آیه هم احتمال تأویل جاری است چون آن را به روشنی و صراحت نفرموده است.

و اگر اشعری مذهب هستی پس آنچه بر معتزله لازم می آید بر شما نیز لازم آید زیرا آن معنائی که نزد شما حق است به طرز روشنی بیان نگردیده است.

و اگر طرف بحث اخباری مسلک باشد به او گفته می شود: باید بگوئی پیغمبر نفرموده است: «انکم ترون ربکم کما ترون القمر فی ليله البدر لا- تضامون فی رؤيته» (شما پروردگارتان را می بینید چنان که قرص ماه را در شب چهاردهم مشاهده میکنید در دیدار او ستمی بر شما نشود با آنکه امکان دارد مقصود از دیدن به چشم دل باشد نه به چشم سر، چنان که شما عقیده دارید، و چرا نفرموده است: خدا را به

چشمان سر می بینید نه به چشم دل، تا در کلام احتمال اختلاف

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۱

نبوده و صریح در مقصود شما باشد، و چون در این خبر احتمال تأویل می رود و ظاهرش خیلی روشن نیست، می فهمیم پیغمبر صلی الله علیه و آله «دیدنی» که شما مدعی آن هستید (دیدن با چشم سر) را اراده نفرموده، و این ایرادگیری و مغلطه سختی است (زیرا هر دلیلی در قرآن و سنت که عده ای از مسلمین در اثبات عقیده خود به آن تمسک جویند مورد اختلاف است، و مع ذلك آن را دلیل قاطع می دانند و بمجرب احتمال خلاف از آن دست نمی کشند).

چون بیشتر کلمات در قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله به لغت عربی است، و در غدیر روی سخن آن حضرت با مردمی فصیح بوده، و اوضاع و احوال (قرائن حالیه و مقامیه) بیانگر مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است که مقصود ایشان بطور یقین فهمیده شده و نیاز بلفظ صریح تری نبوده (و این احتمال تأویل بعداً پیدا شده)، و اینکه چرا سخن را طوری ادا می کنند تا واضح نباشد بدین جهت است که معنی آن را به خردها وامی گذارند تا مورد دقت و موشکافی واقع گردد.

و من برای بیان مفهوم وجوب فرمانبرداری عبارتی استوارتر و گویاتر از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله (آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر نیستم از خودشان پس هر که را من مولا-یش هستم علی مولای اوست) سراغ ندارم، زیرا این جمله بر پایه اقرار مسلمین در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به حق فرماندهی بر

سزاوارتر است بر ایشان از خودشان، نهاده شده است، که پس از پذیرفتن اینکه پیغمبر نسبت به آنان از خودشان اولی است فرموده: «بنا بر این هر که را من سزاوارتر به اویم از خودش پس همین نسبت اولویت را علیّ هم نسبت به او دارد، و سزاوارتر است به او از نفس خودش» چون معنی جمله دوم (فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ) همان مفاد جمله اول (أَلَسْتُ أَوْلَى ...) می باشد، زیرا (به سبب فاء عاطفه) جمله بعدی در برگیرنده همان معنی قبلی (معطوف) است که قبلاً ثابت شد غیر از حمل بر معنی (مالک اطاعت شدن) بر معنای دیگر جایز نیست، مگر نمی بینی اگر شخص به عده ای گفت: این کالای مخصوص را که بین همه ما مشترک است می فروشیم و سود و زیانش را میان خود تقسیم می کنیم، و آن گروه بگویند: آری، چنین باشد. سپس بگوید: «بنا بر این هر کس که من شریک اویم پس زید هم شریک اوست» سخن درستی خواهد بود، و علت درستیش این است که «شرکت» عبارت است از قول گوینده (این کالای مخصوص بین همه ما مشاع است و سود و زیان حاصل از فروش آن را تقسیم می نمائیم) و بهمین جهت بعد از آن صحیح است بگوید: (پس من شریک هر کس هستم زید بعد از من شریک اوست)، مانند همین مثال است فرمایش خاتم انبیاء که خطاب به مردم فرمود: (آیا من سزاوارتر نیستم بشما از خودتان، پس هر که را من سزاوارترم به او از خودش این علی سزاوارتر است به

او از خودش) زیرا مفاد «مولا» درست مثل قول اوست (آیا من سزاوارتر بشما نیستم از خودتان). و بطور کلی (از نظر ادبی) لفظی که با «فاء» آمده، اگر همان معنی جمله اول را شامل نباشد، هرگز کلام، نه نظم و مفهوم خواهد داشت و نه صحیح خواهد بود، بلکه نوعی هذیان گوئی بوده، و هر کس که چنین نسبتی به پیغمبر خدا دهد، به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.

و چون لفظ (هر که من مولای اویم) به دلائلی که ما اثبات نمودیم دلالت دارد بر مفهوم هر که را من سزاوارتر به نفس اویم - و عین همان جمله را نیز برای علی علیه السلام آورده است، معنایش این است که او را هم «أولی به مؤمنین» از خودشان قرار داده است، و آن عین عبارت و جوب اطاعت و فرمانبرداری از علی علیه السلام و مقام امامت اوست، چنان که در آغاز بیان کردیم.

اضافه می کنم برای توضیح بیشتر اگر در فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله (هر که من مولای او هستم علی مولای اوست) آن حضرت قصد نفرموده بود که علی اولی است به شما از خودتان، پس می شود گفت: که در جمله (هر که را من مولای اویم) نیز اراده نکرده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر هر کس اولی است از خودش، و اگر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۴

چنین باشد، سخن درهم و برهم و بیهوده ای خواهد بود که معنایی را نمی رساند، و در زمره سخنان دانایان و خردمندان نیست. بنا بر این دلائل و توضیحات، دیگر روشن و مسلم است که فرمایش پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (آیا من سزاوارتر به شما از خودتان نیستم) این می باشد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقَّ اطاعت و فرمانبرداری را در اختیار خود گرفت، و همین طور آن حضرت از قولش (پس هر که را من مولای او هستم) فقط اراده نموده باشد: (هر کس را که من حَقَّ اطاعتش را مالک شدم، علی هم مالک حَقَّ اطاعت اوست) زیرا که آن مفاد (پس علی مولای اوست) می باشد، و این معنی روشن و آشکار است.

خدا را بر توفیق و یاریش سپاسگزارم.

*** باب ۳۰ - معنی فرموده پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عَلِيٍّ که منزلت تو نسبت بمن ** * منزلت هارون است به موسی**

* ۱- أبو هارون عبدی گوید: از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم: معنی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۵

فرمایش پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السلام «نسبت تو به من بمنزله هارون است به موسی جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود» چیست؟ گفت: به خدا سوگند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با آن سخن عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام را خلیفه و جانشین خود بر امتش نمود و چه در حیات خود و چه پس از مرگ خویش، فرمانبرداری از او را بر مردم واجب گردانید. بعد از این سخن هر کس به خلافت علی علیه السلام گواهی ندهد، از ستمکاران خواهد بود.

۲- أبو خالد کابلی گوید: شخصی به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد: اهل تسنن می گویند بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أبو بکر، آنگاه عمر، بعد از او عثمان و سپس علی علیه السلام است (آن بزرگوار را در مرحله چهارم قرار می دهند) فرمود: آیا خبر داری که سعید

بن مسیب از سعد ابی وقاص از پیغمبر گرامی روایت نموده که به علی علیه السلام فرمود: نسبت تو بمن، نسبت هارون است به موسی با این تفاوت که پس از من پیغمبری نخواهد بود؟ بنا بر این در زمان حضرت موسی چه شخصی (در فضیلت) همپایه هارون بود (تا روزی بتواند در این امت با علی علیه السلام همپایه باشد چه رسد که بهتر از او باشد)؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۶

مصنّف این کتاب - قدس الله روحه - ما (شیعیان) و آنان که در مسائل امامت با ما در ستیزند اتفاق داریم بر صحت این کلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام فرمود: «مقام تو نسبت به من مقام هارون است نسبت به موسی جز اینکه من خاتم پیغمبرانم و بعد از من پیامبری نخواهد بود» این فرمایش آن بزرگوار دلالت دارد بر اینکه مقام علی نسبت به او در تمامی احوالش بمنزله هارون است نسبت به موسی در تمام حالاتش، مگر نبوت که در خود خبر استثناء گردیده، و آنچه را که بحکم قطعی عقل از تعمیم آن خارج شده است. الف: یکی از نسبت های هارون به موسی آنست که برادر نژادی و مادرزادی او بود، عقل این موضوع را در باره علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله تصدیق نمی کند، زیرا او برادر رسول خدا نبود.

ب: دیگر از منزلت های هارون نسبت به موسی این بود که با وجود حضرت موسی او نیز پیغمبر خدا بود، و این را نیز شخص پیغمبر با حرف استثناء جدا کرد و مقام پیغمبری را برای

علی علیه السلام ممنوع ساخت.

گذشته از این دو مقام، نسبت‌های دیگر هارون به موسی بعضی ظاهری، و بعضی معنوی بود، اما از مقام‌های ظاهری هارون اینک: از تمامی افراد همزمان خود با فضیلت تر و نزد موسی محبوب‌ترین مردم بود، همچنین از همه اشخاص

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۷

نسبت به موسی یگانه تر و قابل اعتمادتر بود، و زمانی که از قومش دور می شد هارون را در میان آنان خلیفه خود می ساخت، و وسیله دریافت و باب علم موسی بود، اگر پس از درگذشت موسی هارون زنده بود جانشین او می شد، و حدیث منزلت همه این صفات و مرتبه‌ها را برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت می کند.

و از منزلت‌های باطنی و معنوی که هارون نسبت به موسی داشت لازم است آنچه را خرد تخصیص نمی زند، - چنان که برادری نژادی را جدا ساخت - باید همه اش برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، گرچه علم ما به آن دسترسی ندارد، زیرا سیاق حدیث شامل همه چیز است.

و کسی نمی تواند بگوید (کلمه «من» برای تبعیض است) پیغمبر با این جمله بعضی از این منزلت‌ها را که برشمردید اراده کرده است نه همه را، چون پاسخ او این است که از کجا میدانی همان مقامی را که تو قائلی پیغمبر صلی الله علیه و آله در نظر داشته، شاید مقام دیگری غیر از آنچه مورد نظر توست را قصد نموده باشد و هنگامی که معلوم نباشد چه مقامهایی را در نظر داشته همه اش باطل می شود، چون مفهوم آن ناقص، و در آن صورت سخن پوچ و

بی فایده ای خواهد بود! و در گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز یاوه گوئی نیست، و چون مسلم است سخن گفتن پیغمبر با ما آن است که مقصود خویش را بما بفهماند و مطلبی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۸

را بما آموزش دهد- درود بر او باد- پس چنانچه برخی از منزلت های هارون نسبت به موسی را برای علی نسبت به خودش بیان نماید، نه تمامی آن را و مقام بخصوصی را تعیین نکرده باشد، با این گفته هیچ منزلتی را بما نفهمانده، و اصولاً گفتن این کلام یاوه خواهد بود، و ساحت مقدس پیامبر خدا از آن منزّه است.

حال اگر منظور آن حضرت ثابت نمودن همه مراتب باشد، بایستی هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشت، غیر از آنچه را خرد بطور قطع، یا خود خبر صراحتاً استثناء و جدا ساخته وی در نظر گرفته باشد. و چون ثابت شد که مفاد خبر عام است، دلیل بر این است که علی علیه السلام با فضیلت ترین و داناترین یاران پیغمبر خدا، و نزد او محبوب ترین ایشان، و مورد اعتماد بوده است. بعلاوه ثابت می شود که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنان دور شود یا به مسافرتی برود و یا از دنیا برود علی علیه السلام در میان امت او باید جانشین و قائم مقام وی باشد، زیرا تمامی این مقامها در منزلت هارون نسبت به موسی وجود داشت.

اگر بگویند: هارون قبل از موسی از دنیا رفت، و پس از رحلت حضرت موسی به مقام خلافت او نرسید تا مقام خلافت و امامت برای علی علیه السلام پس

از در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت باشد، پس چگونه با استناد به مفاد این فرمایش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۹

پیغمبر صلی الله علیه و آله که (مقام او نسبت به من همانند مقام هارون است نسبت به موسی) امامت او را به هارون می‌سنجید و این مقام را برای او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت می‌کنید؟ و حال آنکه هارون پس از فوت موسی زنده نبود، و خلافت و امامتی هم نداشت، و علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بود (پس در همه حالات این دو یکسان نبودند!) در پاسخش گفته می‌شود: ما عمل علی علیه السلام و هارون را از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که (او به من بمنزله هارون است به موسی) بطور مطلق می‌سنجیم، و چنین نتیجه می‌گیریم که علی دارای تمام مراتب هارون می‌باشد. و چون بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، باید مقام خلافت را پس از درگذشت او نیز دارا باشد تا همان گونه که وی فرموده بود، همپایه هارون باشد، (و فوت هارون قبل از موسی دلیل نمی‌شود که علی علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا در مفهوم این حدیث مطلقاً وارد نباشد) جهت واضح تر شدن مطلب مثالی می‌زنیم:

اگر زمامداری به وزیر خود گفت: هر روزی که زید نزد تو آمد یک اشرفی باو بده، و آنچه در باره او بتو گفتم باید نسبت به عمرو نیز انجام دهی، با این دستور حق بخشش پادشاه برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد،

حالا اگر زید تا سه روز نزد وزیر آمد، و سه دینار گرفت و سپس نیامد و عمرو نیز سه روز آمد و سه دینار گرفت، نمی توان گفت: چون زید دیگر نمی آید، در روز چهارم عمرو هم حقی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۰

ندارد، بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم و تا زنده است نزد وزیر آید و بر وزیر نیز واجب است هر روز که او آمد یک دینار به وی بپردازد، اگر چه زید از سه روز بیشتر نیامده و سه دینار بیشتر نگرفته باشد. و وزیر حق ندارد به عمرو بگوید من از آن سه دینار که زید گرفته بیشتر بتو نمی دهم. زیرا قرار داد آن بود که هر چند روز زید نزد وزیر آمد باید یک دینار به وی بپردازد چنان که در مورد عمرو نیز همین فرمان را داشت و حال که او آمده است باید یک دینارش را بگیرد.

همین گونه است نسبت هارون به موسی، چون او وزیر و وصی موسی بود، و قرار بر آن بود که باید هنگام غیبت در میان قومش خلیفه و قائم مقام او باشد، و همان وظیفه و مسئولیت را بر طبق مضمون حدیث منزلت، علی نسبت به پیغمبر داشت و به حکم مثالی که در باره زید و عمرو آوردیم او باید جانشین و خلیفه پیغمبر در میان قومش باشد، روشن است که اگر نظری واقع بینانه بر مثال داشته باشیم ناگزیر از پذیرفتن و استفاده از این معناییم.

حال اگر شخصی بگوید: بفرض اگر هارون پس از موسی هم زنده می ماند، معلوم نبود جانشین او در میان قومش باشد،

تا این مقام برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت شود؟ به او پاسخ داده می شود؛ آیا به چه دلیل خلافت هارون

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۱

را از منزلتهای دیگرش جدا می سازی و اگر کسی به تو بگوید: هارون هیچ امتیازی نداشت، و بعد از موسی نه برترین مردم زمان خود بود، و نه مورد اعتماد او بیشتر از دیگران، و نه جایگزین او در دانش، چگونه خود را خلاص می کنی و پاسخش را چه خواهی داد؟ آیا به او نمی گویی این مقامها برای هارون نسبت به موسی مشهور است؟ ما نیز خواهیم گفت: مقام خلافت او همانند آنها مشهور است و اگر شخصی یکی از آنها را از روی کینه ورزی منکر شود باید همه اش را انکار نماید.

اگر بگوید: مقامی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام در این حدیث قرار داده بود تنها مربوط به دوران زندگی خود پیغمبر است و منظورش به پس از حیات خود نیست تا خلافت علی ثابت شود.

ما در پاسخش دلیل روشنی می آوریم که منظور وی از گفته اش (تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی الا آنکه بعد از من پیامبری نیست) فقط مربوط به بعد از حیات خود بوده است نه با او در زمان زندگیش، و امید است که بخواست خدا آن را بفهمی، یکی از دلایل ما آن است که: در فرمایش پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۲

اکرم (انت منی بمنزله ...) دو مفهوم هست:

۱- اثبات فضیلت و برتری، و مقام خلافت برای علی علیه السلام از آن خبر.

نفی مقام نبوت از او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله که پس از جمله نخست فوراً با قید استثناء، مقام نبوت وی نفی شده است، و چنانچه نفی نمی کرد، و فقط می فرمود: «علی نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی» روا بود این توهم پیش آید که: علی علیه السلام بعد از وی دارای مقام نبوت خواهد بود، زیرا هارون پیامبر خدا بوده است، و بهمین جهت بعد از این جمله نفی نبوت ضروری بنظر می رسد، و بناچار نفی نبوت از علی علیه السلام باید به اعتبار همان زمانی باشد که فضیلت و مقام خلافت هارونی را رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش قرار داد. به علت آنکه به جهت اثبات فضیلت کلی و منزلت پیغمبری (هارون)، نیاز به آن پیدا شد تا مقام نبوت را از علی علیه السلام نفی کند تا مردم به اشتباه نیفتند، چون اگر نفی نبوت بود (قطعاً او نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی) دیگر نیازی نبود بگوید: «جز اینکه پیغمبری بعد از من نیست».

پس چون این نفی نبوت به خاطر قدر مقام بلندی بود که با آن شایستگی دارا بودن مقام نبوت را پیدا کرد، می بایست در همان وقتی که این فضیلت برای وی ثابت شد، نبوت هم از او نفی گردد و چون جمله (بعدی) صراحت دارد که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۳

قصد از نبوت نفی شده، مربوط به بعد از در گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد، باید نفی نبوت نیز از همان لحظه ثابت گردیدن این فضیلت کلی و مقام خلیفه بودن

هارون در غیاب موسی، برای علی علیه السلام باشد که همان خلافت و امامت او پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

و در صورتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبوت بعد از وفات خود را در یک زمان معین نفی کرده باشد، و آن زمان پس از رحلت ایشان باشد، بنا بر گفته مخالفین ما (در این خبر) برای علی علیه السلام مقامی قرار نداده که برای او موجب نبوت گردد تا نیاز به استثنای آن باشد (چون آنها می گویند در حال حیاتش منزلت خلافت را داشته) و آوردن چنین استثنائی لغو و بیهوده است (زیرا فایده استثنا اخراج چیزی است که داخل مستثنی منه بوده، و بنا بر عقیده مخالفین ما، در اینجا چنین نیست چون این مقام نبوت بعد از حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله اصلا در نظر نبوده تا داخل در مستثنی منه باشد) بنا بر این، این جمله بی معنا است و فرستاده خدا پیامبر اکرم هرگز سخن لغو نمی گوید.

بنا بر این اگر نفی نبوت مربوط به بعد از وفات رسول خدا بوده، با این که اثبات مقامی که موجب نبوت می گردد، در زمان حیات آن حضرت باشد لازمه اش آن است که علی علیه السلام در حال زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله، نبی باشد، آن هم درست نیست، زیرا باتفاق مسلمانها علی علیه السلام در زمان حیات آن حضرت مقام نبوت نداشته، پس لازم است استثنا و نفی نبوت از همان وقتی باشد که ایشان منزلت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۴

مقام خلافت هارون به موسی را برای علی علیه

السلام قرار داده، تا از این کلام هرگز مقام نبوت برای او ثابت نشود، گرچه از حیث این که پیغمبر صلی الله علیه و آله بطور مطلق فضیلت و مقام و منزلت هارون نسبت به موسی را به وی داده، شایستگی آن را پیدا نموده است.

و از جمله دلایلی که مطلب را واضح تر می سازد این است که اگر ایشان فرموده بود: «علی نسبت به من پس از رحلت بمنزله هارون است به موسی جز آنکه با بودن من در زندگیم، پیغمبر نیست» با این گفته لازم می آمد ممتنع نباشد که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وی پیغمبر باشد، زیرا بنا بر جمله فوق نبوت را در زمان حیات خود منع کرده (و از بعد از حیاتش سخنی نگفته) بود و این سبب می شد که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبر باشد، زیرا نفی نبوت را مقید بزمان زندگی خود کرد و چون یکی از مراتب هارون پیغمبری بود، و به همین دلیل، لازم آمد آن حضرت هنگامی که آن فضیلت را برای علی علیه السلام قرار داد پیامبر بودنش را نفی کند، که اگر می شد او در آن وقت پیغمبر باشد دیگر نیازی به نفی نبوتش نبود.

پس خلاصه مفهوم خبر این است که نسبت علی علیه السلام بعد از وفات پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۵

صلی الله علیه و آله به آن بزرگوار همچون مرتبه هارون باشد نسبت به موسی در حال زندگی موسی، (و معلوم است که مشهور ترین نسبتهای هارون خلافت او بر امت موسی بود در غیابش چنان که گفت:

«اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» و از اینجا ثابت گردید که باید امیر المؤمنین هم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه او بر مسلمین باشد (این غیر از معنای پیغمبری است که استثنا شده) و فرمانبرداری از او بر مسلمانها لازم است، و ثابت می شود که علی داناترین و با فضیلت ترین امت است زیرا همه این مقامات برای هارون نسبت به موسی در دوران زندگانی موسی برای هارون ثابت و مسلم بوده است.

اگر بگویند: شاید مقصود پیغمبر از کلمه «من بعدی» (پس از من) این باشد که بعد از نبوت من پیغمبری نیست، نه پس از رحلت من (در این صورت حدیث متعرض دوران پس از در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی باشد تا استدلال شما درست باشد)، در پاسخ گفته می شود: لفظ «بعدی» در بسیاری از روایات دیگر که مسلمانها از آن بزرگوار نقل نموده اند وجود دارد از جمله خبر

«لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله»

، اگر چنین تأویلی روا باشد که بگوئیم نبوتی بعد از نبوت آن حضرت نیست نه آنکه پیغمبری بعد از وفات او نباشد، جایز خواهد بود که بعد از آن بزرگوار پیامبرانی باشند، و این بر خلاف قول مسلمانها است که می گویند با در گذشت خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه و آله پرونده نبوت بسته شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۶

اگر گفته شود: مسلمانان اتفاق دارند که مفهوم فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (پیغمبری بعد از من نیست) آن است که پس از در گذشت من از این جهان تا قیامت پیغمبری نخواهد بود.

در جواب همین

سخن را به او برمی گردانیم و می گوئیم در هر خبر و کلامی که چنین لفظی از آن حضرت رسیده باشد و در آن اشاره به این معنی باشد همین مفهوم را در برخواهد داشت.

اگر گفته شود: این فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که «تو نسبت به من بمنزله هارونی نسبت به موسی» در ماجرای بخصوصی بوده و معنای خاصی از آن قصد داشته است: زیرا آن حضرت هنگامی که در حال حرکت بسوی تبوک بود به علی فرمود: «تو بجای من بمان» عرض کرد: ای پیامبر خدا مرا با زنان و کودکان می گذاری؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا خوشنود نیستی که نسبت به من بمنزله هارون باشی به موسی؟».

در پاسخش گفته اند: در مقام استدلال و اعمال نظر این اعتراض درست نیست چون تو با این خبری که تنها خود نقل می کنی می خواهی عمومیت خبری را که مورد اتفاق همگان است تخصیص دهی، با آنکه ما نیز در برابر خبر خاصّ تو

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۷

اخباری داریم که خبر تو را ردّ می کنند، و خبر مجمع علیه را اختصاص می دهد به همان معنایی که ما آن را بیان کردیم، همان که بر خلاف عقیده تو بود، ولی این گونه اخبار واحد و خاصّ در مقام استدلال برای هیچ یک از ما و شما برهان نمی شود، زیرا نه ما خبر شما را می پذیریم و نه شما خبر مخصوص ما را، در نتیجه آن خبر مورد اتفاق بر عموم خود باقی می ماند، و دلالت آن، و مفهوم عمومی آن، و سبب ورودش، همه دلیل

ما است، نه دلیل شما زیرا ما در مقابل روایتی که تو در مورد غزوه تبوک آوردی حدیثی داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله مسلمین را گرد آورده، و بطور صریح به ایشان فرمود: من علی را برای شما بعد از وفات خودم جانشین خویشتن معرفی کردم، و کار شما را به او سپردم و این امر هم از جانب خودم نبود بلکه بسبب دستور و وحی که از جانب خدا به من در باره او شده بود، است.

بعد هم که در محضر عموم جهت تأکید مطلب، و بخاطر سپردن مردم بخلاف او تصریح کرد و فرمود: «ای علی تو برای من مثل هارون هستی برای موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و این گفتار بعد از آن وصایت و سفارش و شرح و تفسیر موضوع خلافت با خبر مخصوصی که شما نقل کردید معارض شده، و خبری که همه مسلمین بر آن و بر نقلش اتفاق دارند بجا ماند، که پیغمبر صلی الله علیه و آله بطور مطلق به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من بمنزله هارونی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۸

نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و ما جهت فهمیدن مدلول آن باید به لغت و تفاهم مردم عادی مراجعه کنیم و از روی موازین لغت و تفاهم مشهور با هم بحث نمائیم، و در این صورت جز آنچه گفتیم چیز دیگری نخواهد بود: که پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن حدیث بر امامت و خلافت بلا فصل علی علیه السلام بعد از وفاتش تصریح فرموده است

که پس از رحلتش علی علیه السلام امام و رهبر امت و خلیفه او است و فرمانبرداری از او واجب می باشد، سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، و ما را به شیوه حق و آشکار راهنمایی فرمود.

[باب ۳۱] معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهما السلام که شما مستضعفین بعد از من هستید

۱- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نظری به علی و حسن و حسین افکند و گریست، و فرمود: شما مستضعفان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۹

بعد از وفات من هستید، مفضل گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله معنی آن چیست؟ فرمود: یعنی شما امامان بعد از من هستید، چون خداوند می فرماید: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (و می خواهیم بر آنان که در زمین خوار و زبون گرفته شده اند تفضل نمائیم، و آنان را پیشوایان گردانیم، و نیز وارث حکومت حق سازیم - قصص ۲۸: ۵).

باب ۳۲ - معنی الفاظی که در باره صفات جسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است

مؤلف از سه طریق سند را به امام مجتبی علیه السلام رسانیده که:

آن حضرت فرمود: از خالویم هند بن ابی هاله تمیمی «۱» که وی بیان کننده اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود پرسیدم و گفتم: دوست دارم که برای من

(۱) مترجم گوید: هند فرزند خدیجه از شوهر سابقش أبو هاله بود و مردی با وفا و طرفدار علی امیر المؤمنین علیه السلام بود و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت شهید شد، وی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر مسلط و خوش بیان بود که گویی شمائل آن حضرت را برای شنونده از هر جهت در گفتارش مجسم و نقش می نمود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۰

توضیح دهی که جدم چه خصوصیتی داشت تا من بدان بگرامم، هند پذیرفت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دیده ها با عظمت می نمود و در سینه ها

مهابت او بود رویش از نور می درخشید مانند ماه شب چهارده، از میانه بالا اندکی بلندتر بود و بسیار بلند نبود و سر مبارکش بزرگ، و مویش نه بسیار پیچیده بود و نه بسیار افتاده و موی سرش اکثر اوقات از نرمه گوش نمی گذشت و اگر بلندتر می شد میانش را می شکافت و بر دو طرف سر می افکند، رویش سفید و نورانی، گشاده پیشانی و ابروانش باریک و مقوس و کشیده بود و در میان پیشانی او رگی بود که به هنگام غضب پر می شد و بر می آمد، و بینی آن حضرت کشیده بود و میانش اندکی برآمدگی داشت و نوری از آن منعکس می شد، محاسن شریفش انبوه و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۱

دندانهایش سفید و براق و گشاده بود و گردنش از صفا و نور و استقامت مانند گردن صورتهایی بود که از نقره می سازند و صیقل می دهند، اعضای بدنش همه معتدل و متناسب، و سینه و شکمش برابر یک دیگر، و میان دو کتفش پهن، و سر استخوان بندهای بدنش قوی و درشت بود، که اینها علامت شجاعت و قوت، و در میان عرب ممدوح است، بدنش سفید و نورانی، و از میان سینه تا نافش خط سیاه باریکی از مو بود مانند نقره که صیقل زده باشند و در میانش از زیادتی صفا خط سیاهی نماید، و پستانها و اطراف سینه و شکم آن حضرت از مو عاری، و ذراع و دوشهایش دارای مو بود، انگشتان وی کشیده و بلند، ساعدها و ساقش صاف و کشیده بود، کف پاهایش صاف نبود بلکه قوس داشت، و پشت پاهای آن حضرت بسیار صاف

و نرم بود بطوری که اگر قطره آبی بر آنها ریخته می شد بند نمی گرفت، و چون راه می رفت قدمش را به روش متکبران بر زمین نمی کشید، بلکه با وقار و تائی راه می رفت، و پایش را به قوت از زمین بلند کرده و بر زمین می نهاد، هنگام راه رفتن سر را به زیر می افکند همچون کسی که از جای بلندی به زیر می آید، گامها را نزدیک یک دیگر بر می داشت و چون قصد می کرد با کسی سخن گوید به روش ارباب دولت به گوشه چشم نظر نمی کرد بلکه با تمام بدن به سوی او می گشت و سخن می گفت، در اکثر احوال دیده اش به زیر و زیاده نظرش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۲

به سوی زمین بود، و در نظر کردن دریده چشم نبود و به گوشه چشم نگاه نمی کرد، هر کس را می دید به سلام مبادرت می کرد.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: به دائمی گفتم: قدری از طرز سخن گفتنش برایم بگو! جواب داد: اندوهش پیوسته و تفکرش دائمی بود، فکرش را بیش از زبانش بکار می گرفت، سکوتش طولانی بود و تا لازم نمی گشت سخنی نمی فرمود، و کلامش کوتاه و پر معنی بود، و آشکار و شمرده سخن می گفت، سخنش زیاد نبود و در فهماندن مقصود نیز قاصر نبود، نرم و ملایم و بدون گستاخی و درشتی سخن می گفت، کسی را حقیر نمی شمرد، اندک نعمتی را عظیم دانسته و هیچ نعمتی را مذمت نمی نمود، اما خوردنی و آشامیدنی را مدح و ذم نمی فرمود، و برای فوت امور دنیا به غضب نمی آمد و هرگز برای دنیا و آنچه مربوط به آنست خشمگین نمی شد، هر گاه ستمی

عمل می شد چنان غضبناک می گشت که هیچ کس او را نمی شناخت و تا حق را یاری نمی داد خشمش فرو نمی نشست، و هنگامی که اشاره می کرد به دست اشاره می نمود نه با چشم و ابرو، و هر گاه شگفت زده می شد کف دست را برمی گردانید، و هنگام گفتگو دست را حرکت می داد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد، و چون خشم می گرفت روی می گرداند و جدا خود را دور می ساخت و گاه که شاد می گردید، دیده فرو می بست، خندیدنش بیشتر تبسم بود و در همان حال دندانهایش مانند دانه های

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۳

تگرگ ظاهر می شد، کم اتفاق می افتاد که صدای خنده اش آشکار گردد.

تا اینجا را ابو القاسم بن منیع از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن روایت کرده است و بقیه حدیث تا به آخر طبق روایت عبد الرحمن (ظاهرا جمیع بن عمیر بن عبد الرحمن عجلی همان که در طریق اول است) می باشد نه شخص عبد الرحمن.

امام حسن - صلوات الله علیه - فرمود: مدت زمانی این اوصاف را از برادرم حسین علیه السلام پوشیده داشتم، بعد که برایش باز گو کردم متوجه شدم که او قبل از من می دانسته است، از وی پرسیدم: تو از چه کسی آموخته ای؟ فهمیدم که از پدرم، علی علیه السلام، در باره منشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در اندرون منزل و بیرون و مجلس و نیز شمایل آن بزرگوار جویا شده و پدرم (علی علیه السلام) هیچ مطلبی را فروگذار نکرده و در باره همه آنها سخن گفته است. و امام حسین علیه السلام فرمود: به پدرم

بزرگوارم عرض کردم: رفتار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام ورود به خانه و درون خانه چگونه بود؟ فرمود: ورود حضرت به منزل به اختیار خویشتن بود (یعنی او از همسرانش که حق همسری و هم خوابگی به او داشتند اجازه داشت) یا اینکه هنگام ورود به منزل اجازه می خواست.

و چون به منزل داخل می شد، اوقات خود را به سه بخش تنظیم می نمود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۴

یک بخش عبادت خداوند عزّ و جلّ، و بخش دیگر رسیدگی به امور خانواده خویش، و قسمت سوم کارهای شخصی و استراحت، سپس زمان مخصوص به خود را به دو بخش، یکی برای امور شخصی خود، و دیگری برای ملاقات عمومی مردم، تقسیم می فرمود. ابتدا خواص خود و اهل فضل را می پذیرفت و پیامها و برنامه های آنان را مشخص می کرد و نتیجه را به وسیله آنان به عوام می رساند و سپس عامه مردم را، و چیزی را از آنان دریغ نمی داشت.

شیوه اش در آن اوقات شریف که برای ملاقات امت قرار داده بود چنین بود که آنان را که دارای فضیلتی بودند به ملاقات خصوصی مقلّم می داشت، و وقت خود را جهت انجام کارهایشان به اندازه فضیلت آنان در دین میانشان تقسیم می فرمود، برخی از آنان یک نیاز داشتند و برخی دو نیاز و پاره ای چندین نیاز، که ایشان به همه آن امور رسیدگی می نمود، و آنان را به کاری مأمور می کرد که صلاح در آن بود و قبل از آنکه در باره خویشتن درخواستی نمایند از مسائلی که می باید بر آن آگاهی داشته باشند آگاهشان می ساخت، و می فرمود: هر کس آماده است باید اخباری

را به اطلاع عموم و همین طور کسانی که در اینجا حضور ندارند برساند، و نیاز آنان را که نتوانسته اند خود را به من رسانیده و مرا از آن آگاه کنند به من برسانید، زیرا اگر کسی حاجت حاجتمندی را که قادر بر ابلاغ آن به مولای خود نیست، به وی برساند خداوند در روز قیامت گامهایش را استوار می سازد، در نزد آن حضرت جز نیازها گفته نمی شد لغزش و خطای هیچ کس را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۵

مورد مؤاخذه قرار نمی داد، مردم برای دریافت اطلاعات و اخباری که لازم بود به دیگران برسانند خدمت وی شرفیاب می شدند (یا اخبار جاری را برای آن حضرت می آوردند) و از مجلس خارج نمی شدند مگر شیرین کام و هدایت یافته، با بدست آوردن اطلاعات علمی، و هنگامی که از حضورش مرخص می شدند هر یک، رهبری برای دنیا بودند.

فرمود: پرسیدم رفتار آن حضرت در خارج از منزل چگونه بود؟ فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کلام خویش را در خزانه قلب خود حفظ می نمود و جز مواردی که خود به آن عنایت داشت یا گفتنش ضروری بوده و می بایست مردم متوجه آن باشند، لب به سخن نمی گشود، با مردم خو گرفته و مونس می گردید و چنان جاذبه اش قوی بود که هیچ کس را از خود دور نمی ساخت (میان مردم ایجاد دوستی کرده و از تفرقه پرهیز داشت) بزرگ هر طایفه را احترام و اکرام می فرمود، و او را فرمانروای ایشان قرار می داد، با مردم با احتیاط و پرهیز برخورد می کرد بدون آنکه خوش رفتاری و گشوده رویی خویش را از کسی دریغ دارد، اگر مدتی یارانش را نمی دید

از احوالشان جویا شده و دلجوئی می کرد، و از اینکه در میان مردم چه می گذرد و وقایع روزمره چیست، سؤال می فرمود. کار نیک را تحسین و تقویت و کار زشت را نکوهش و پست و بی مقدار می کرد، در همه امور میانه رو بوده و هرگز تندروی نمی کرد، از خدا غافل نبود، تا مبادا مردم نیز غفلت ورزند، یا دلسرد و از حقّ رویگردان شوند، از حق گوئی و حقّ جوئی کوتاهی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۶

نمی ورزید و میانه رو بود، نخبگان مردم در خدمتش می نشستند، در نظر آن بزرگوار کسی گرامی تر بود که بیش از سایرین خیرخواه عموم بود، و فردی که بیشتر به مردم خدمت می نمود، چه از لحاظ مالی و چه در زمینه های دیگر، در نزد ایشان برتر بود.

پرسیدم: آن حضرت در مجالس چه رفتاری داشت؟ فرمود: نمی نشست و بر نمی خاست مگر با نام خدا، مجلسش، مدرسه کمال و مکتب فضائل و اخلاق بود.

هیچ نقطه ای را مجلس دائمی خود نمی ساخت و دیگران را هم از جای گرفتن در یک مکان معینی که نشانه تشخیص بود نهی می فرمود، و هر گاه به مجلسی وارد می شد که قبل از او دیگران نشسته بودند در جایی که خالی مانده بود می نشست، و به دیگران هم می فرمود چنین کنند، نگاه و توجه خود را بین همنشینان تقسیم می کرد، و به هر کدام سهم و بهره ای می داد بگونه ای که هیچ یک از افرادی که در مجلس حضور داشتند باور نمی کردند که دیگری نزد پیغمبر عزیزتر از خود او باشد، هر کس که با وی انجمنی ترتیب می داد آنقدر شکیبایی می کرد تا همنشینش برخیزد و قبل از وی مجلس را ترک کند،

حاجتمند از نزد او باز نمی گشت مگر آنکه حاجتش روا گشته بود، و اگر بر آوردن حاجتش برای وی مقدور نبود با گفتار نیک و نوازش او را خشنود می ساخت، جاذبه خلق و خوی وی چنان بود که همه کس او را پیدر خود می پنداشت، و همه افراد نزد او در حق یکسان بودند، مجلس او محلّ بردباری و آزر و پایداری و امانت و راستی بود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۷

صداها در آن به بگو و مگو و جدل بلند نمی شد، مهد پرورش عشق و محبت بود، و حرمت اشخاص در آن تباه نمی شد، اصحاب وی آن چنان نسبت به یک دیگر خلوص و صمیمیت داشتند که اگر یکی از آنان دچار لغزشی می گشت بازگو نمی گردید. همه پایبند به حقّ و عدالت بودند، و یک دیگر را به پرهیزگاری سفارش می کردند، فروتن بودند، سالخوردهگان را محترم می شمردند، و به کوچکترها مهربانی می کردند، کسی را که نیازی داشت بر خود مقدم می داشتند، و از افرادی که از خانه و خانواده خود دور افتاده و غریب بودند، پذیرائی می کردند و حقّشان را مراعات می نمودند.

عرض کردم: شیوه آن بزرگوار با همشینانش چگونه بود؟ فرمود:

همواره با گشاده رویی و نرم خویی با مردم روبرو می شد، زود آشتی می کرد و نرم خو و بی آزار بود، سنگدل، خشن و پر سر و صدا نبود، ناسزا نمی گفت و عیبجویی نمی کرد، و ستایشگری و چاپلوسی نمی نمود، اگر کاری مورد پسندش نبود، آن را نادیده و ناشنیده می گرفت، از آستان لطفش هیچ کس ناامید باز نمی گشت، و آرزومندانش نیز دست خالی بر نمی گشتند. سه چیز را بر خود منع کرده بود: با کسی به

جَزَّ و بحث نمی پرداخت، پر حرفی نمی کرد، به سراغ کاری که سودی نداشت نمی رفت، از سه جهت به مردم کاری نداشت: از هیچ کسی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۸

بدگویی و مذمت نمی نمود، کسی را سرزنش نمی کرد و عیبها و لغزشهای مردم را جستجو نمی نمود، و برای هر کاری سخن نمی گفت مگر در امری که امید خیری در آن بود، و چون لب به سخن می گشود، در مجلس او سراپا گوش می شدند و سرشان را به زیر می افکندند، و آن چنان مجذوب سخنان حکیمانه اش می گشتند که گوئی پرنده ای بر سر آنان نشسته است، و هر گاه سکوت می فرمود آنان سخن می گفتند، در حضور آن جناب سخن تازه ای را مورد گفتگو و کشمکش قرار نمی دادند، هر یک شروع به صحبت می کرد دیگران ساکت مانده و به سخنش گوش فرا می دادند و تا سخنش به پایان می رسید، در باره همان سخنی که اول مطرح شده بود در خدمتش به گفتگو می پرداختند، از آنچه مردم را به خنده می انداخت می خندید، و از آنچه آنان را شگفت زده می ساخت او هم در شگفت می شد، اگر غریبی می آمد و بر خلاف آداب معمول رفتار می کرد، یا گستاخانه تقاضای بی موردی را مطرح می نمود تحمل می کرد، و حتی اصحاب او بیگانگان را با خود به انجمن آن حضرت می آوردند، و می فرمود: هر گاه نیازمندی را دیدید که در پی چیزی تلاش می کند به یاریش بشتابید (یا او را به من برسانید) و از سپاسگویی خوشش نمی آمد مگر کسی که احسانی به او رسیده باشد، و سخن هیچ کس را قطع نمی کرد مگر وقتی که از حد مشروع تجاوز کرده و حرف

باطل می زد که آنگاه او را نهی می کرد، و یا برمی خاست تا آن را نشنود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۹

از سکوت پیغمبر پرسیدم، فرمود: سکوتش بر چهار پایه و اصل بود: یا از روی بردباری در برابر نادانی که سخن درشتی می گفت، یا از بیم زیان آن سخن، و یا برای حفظ قدر و منزلت افراد، که در گوش کردن به سخن آنان و نظر کردن بسوی ایشان برابر باشد، یا برای اندیشیدن در کارهای دنیا و آخرت. اما برابری و اندازه نگهداریش این گونه بود که به تمامی آنان که در انجمن بودند یکسان نگاه می کرد و به سخنان آنان گوش می داد، اما تفکر او در امور دنیای فانی و سرای جاودان هر دو بود، او کانون حلم و بردباری بود، لذا هیچ چیز او را به خشم نیاورده، و هیچ حادثه ای او را از میدان بدر نمی کرد، و چهار خصلت در آن حضرت فراهم آمده بود: انجام نیکیها تا مردم او را الگوی خود قرار داده و از وی پیروی نمایند، و ترک بدیها تا مردم نیز مرتکب بدی نشوند، و اصرار و پی گیری در نظریه ای که صلاح جامعه در آن بود، و اقدام به کاری که خیر دنیا و آخرت را برای امت به ارمغان داشت.

و تمام همین حدیث را از آغاز تا پایان ابو علی احمد بن یحیی مؤدب هم به اسناد خود از جمیع بن عمیر عجللی به همان طریق که در آغاز همین باب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۰

گذشت نقل کرده است.

محمد بن بابویه مصنف این کتاب - رحمه الله - گوید از استادم ابو احمد، حسن

بن عبد الله عسکری خواستم این خبر را برایم توضیح دهد، در پاسخم گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله

«کان مَفْحَمًا»

یعنی در سینه ها و چشمها بزرگ بود (از حیث قدر و منزلت) ولی بدنش تنومند و چاق نبود و

«یتلألأ»

پرتو افکن و تابان بود مانند درخشندگی ماه و

«اطول من المربوع و أقصر من المشدّب»

مشدّب در لغت عرب، مرد خوش اندام، بلند بالا و نیکو خوی را گویند، گفته می شود «جدع مشدّب» تنه نخل خرماس است وقتی از پوست و آنچه مانند پوست است پیراسته شود، و به آن پیراسته ها نیز «شدّب» گویند.

شاعری در صفت اسب گفته است:

أما إذا استقبلته فكأنه في العين جذع من أوال مشدّب اما هر گاه به او روی کنم، در چشم به تنه درختی می ماند که از آغاز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۱

پوستش کنده شده باشد.

«رجل الشعر»

(موی فروهشته و شانه زده که پیچش و خمیدگی داشته باشد) و هر گاه که مو چین و شکن نداشته باشد، گفته می شود:

«شعر سبط و رسل» (موی فرو ریخته).

و

«ان تفرقت عقیقه»

«عقیقه» موئی که در سر گرد می آید «و عقیقه المولود» موی مادرزادی طفل که در شکم مادر بر سر کودک روئیده، و موی تازه ای که بعد از تراشیدن موی اوّل دوباره بر سر کودک می روید را عقیقه گویند.

و به (موی) بزغاله و گوسفندی که در هفته اول مولود از برای او قربانی کنند، و در حدیث آمده: هر نوزادی در گرو عقیقه

اش نهاده شده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه به نبوت رسید از جانب نفس خود عقیقه نمود، و به جهت عقیقه حسن و حسین علیهما السلام دو قوچ ذبح کرد.

«ازهر

یعنی رنگش روشن و درخشان بود، گفته می شود: «أصفر یزهر» مرغ آواز خوان زرد و سیاه هر گاه بَرّاق باشد، «و السّیراج یزهر» هر گاه چراغ روشن باشد، و

«أزج الحواجب»

ابروانش پر مو و باریک و بلند و کشیده و تا استخوان گیجگاه رسیده بود، شاعر گفته است:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۲ انّ ابتساما بالتقی الأفلاج و نظرا فی الحواجب المزجج

مئنّه من الفعّال الأعوج

لبخند زدن به شخص راست قامت پاکیزه و نگریستن در ابروی پرپشت از نشانه های رسیدن به پیروزی است. و «مئنّه» به معنی نشانه است و در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نماز طولانی و کوتاهی سخن مرد نشانه آگاهی و دانش اوست، و اینکه دو ابرو را به لفظ جمع آورده نه تشبیه، بنا بر اصطلاح کسانی است که جمع را به جای تشبیه بکار می برند، و دلیلشان آیه وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ است که (ما بر حکم آن دو تن آگاه بودیم - انبیا ۲۱: ۷۸) اراده فرموده حکم دو تن را که حکم داود و پسرش سلیمان باشد، و دلیل دیگرشان فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله است (دو تن و بالاتر از آن، جماعت به حساب می آیند) و یکی از دانشمندان گفته است: جایز است جمع باشد، بنا بر اینکه به هر تکه از ابرو، ابرو گفته می شود.

بنا بر این «حواجب» به اجزای مختلف آن گفته می شود، چنان که به زن گفته می شود، «حسنه الاجساد» و أعشی گفته است:

و مثلک بیضاء ممکوره صاک العیبر بأجسادها

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۳

مانند تو، زن سفید، با قامتی استوار و ساقهای پر که

به جای جای بدنش بوی خوش زده است.

«فی غیر قرن»

هر گاه میان دو ابرو گشادگی و سپیدی باشد «بلج و بلجه» گفته می شود و اگر بین دو ابرو مو داشت که آنها را به هم پیوسته نمود، به آن «قرن» گویند.

«اقنی العرنین»

«قنا» آن است که در وسط استخوان بینی برآمدگی باشد «و عرنین» بینی (با استخوان درشت آن یا بن آن نزدیک ابرو) را گویند.

«کثّ اللحیه»

یعنی ریشش کوتاه و پر مو بود،

«ضلیع الفم»

فراخ دهان، عرب همواره دهان بزرگ را می ستایند، و به دهان کوچک هجو میکنند، شاعری در نکوهش مردی چنین سروده است:

ان کان کدی و اقدامی لفی جردبین العواسج أجنی حوله المصع اگر زحمت کشیدن و همتم برای مردی است که دهانش از کوچکی مانند دهان موش می نماید که میان گیاهان تیغ دار میوه درخت خولان را می چیند، و یکی دیگر از شعرا چنین گفته است:

«لحی الله افواه الدّبا من قبيله» خدا زشت گرداند، و لعنت کند موشهای کوچک دهان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۴

از قبيله را- آنها را به تنگی دهانشان سرزنش نموده است چنان که: سخنوران را به گشادگی «اشداق» (گوشت های دهان از انتهای دو گونه) ستوده اند، و به همین معنا برمی گردد فرموده اش: «کان ... بأشداقه» و چون «شداق»- فراخ شدن کنج دهان از بیخ رخسار- نیکو است و عرب آن را ستوده است گفته می شود: «خطیب أهرت الشّدقین و هريت الشّدق» گوینده ای است نیکو گفتار و دهان گشاده، و عمرو ابن سعید «أشداق» نامیده شده است. و خنسا در سوک برادرش چنین گفت:

و احیا من محیاه حیاء و أجرى من ابی لیث هزبر

هریت الشّدق ربّال إذا ماعدا لم ینه عدوته

بجزر از رویش بسیار شرمنده ام، از طایفه ابو لیث شیری رفت سخنور و دهن دار، و شیری که هر گاه به میدان می تاخت، دشمنش حریف او نمی گشت. و ابن مقبل گفته است: «هَرَّتِ الشَّقَاشِقُ ظَلَامُونَ لِلجَزْرِ».

«أشنب» حالت دهان است، گویند: دهانی است که در آبش گوارایی و خنکی است، و گویند: تیزی و نازکی و بَرندگی لبه های دندانهاست و جز در ایام کودکی و جوانی نمی باشد، شاعری گوید:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۵ یا بأبی انت و فوك الاشنب كأنما ذر عليه الزرنب پدرم فدای تو و دهانت که دندانهای سفید و تیز در آن است چنان می ماند که زعفران بر آن افشانده شده باشد.

«دقیق المسربه»

رشته موی باریکی است که از سینه تا ناف کشیده شده، حارث بن وعله جرمی گفته است:

الان لما ایض مسریتی و عضضت من نابی علی جدم اکنون که موی سینه تا نافم سفید گشته یعنی پیر و فرتوت شده ام با ریشه دندانم گاز گرفته، قطع می کنم.

«کان عنقه جید دمی»

«دمیه» شکل و مجسمه است و جمعش «دمی» است.

شاعر گوید:

او دمیهِ صوّر محرابها و دره سیقّت الی تاجر یا تمثالی است که بر آن محراب او نقاشی شده است یا گوهر گرانبهائی است که به بازرگانیش برسد. «جید» گردن است.

«بادنا متماسکا»

یعنی نقصی نداشت، اعضای اندامش کامل بود، نه گوشت بدنش سست و لاغر بود و نه چاق.

«سواء البطن و الصّدر»

یعنی شکمش کم گوشت و سینه اش فراخ، از این جهت سینه و شکمش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۶

برابر بود،

«کرا دیس»

، سر استخوانها،

«أنور المتجرد»

بدنش در حال برهنگی درخشان بود،

«طویل الزّندین»

در هر ذراعی دو مچ هست که عبارت از دو سر استخوان بند دست می باشد، پس

سر بند دست که کنار انگشت شصت قرار دارد را «کوع» می نامند، و سر مچی را که پهلوی انگشت کوچک دست می باشد «کرسوع» می نامند.

«رحب الزاحه»

کف دستش پهن و بزرگ بود، و عرب بزرگی دست را می ستایند، و به کوچکی دست نکوهش می کند، شاعری گفته است:
فناطوا من الكذاب كفاً صغيره لیس عليهم قتله بکبیر آنها با دست کوتاهی دروغ پرداز در آویخته اند با اینکه کشتن او بر ایشان مهم نیست. «ناطوا» یعنی در آویختند. و گویند: فلانی «رحب الزاحه» است، یعنی بسیار بخشنده است چنان که هنگام مذمت گویند «ضیق الباع»، «شثن الکفین» یعنی زبری کف هر دو دست، و عرب مردها را به درشتی کف دستها می ستایند، و زنها را به نرمی آن.

«سائل الاطراف»

یعنی بی نقص، نه زیاد دراز، و نه زیاد کوتاه.

«سبط القصب»

قلمهای پای او کشیده بود و گره خوردگی نداشت، «قصب»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۷

استخوانهای توخالی که دارای مغز است در پاها بالای بند زانو (وسط کشاله ران) و در دستها بالای بند دست (میان گوشت بازو) قرار دارد.

«خمصان أخصمین»

یعنی فرورفتگی کف پایش کاملاً از زمین بالاتر بود و «أخصم» چیزی است که بلندتر از زمین است از میانه داخلی کف پا و اگر کف پای مرد هموار باشد أخصم نیست و به فردی که چنین باشد «ارح» گفته می شود. «رجل أرح» یعنی شخصی که کف پایش اعوجاج و فرورفتگی نداشته باشد،

«مسیح القدمین»

زیر و روی پایش گوشت زیادی نداشت، و به همین جهت آب بر روی آن بند نمی شد،

«زال قلعا»

آن را به زمین می نهاد،

«يخطو تكفؤا»

یعنی آنقدر گامها را بی شتاب برمی داشت که گویا می چمید و بزرگی نشان می داد، ولی او تکبر و فخر

فروشی نمی کرد،

«و یمشی هونا»

با آرامش و وقار راه می رفت،

«ذریع المشیه»

گامها را گشاد برمی داشت بدون اینکه نشانی از شتابزدگی و عجله در او باشد، گویند:

«رجل ذریع فی مشیه» و «امراه ذراع» هر گاه در موقع چرخ ریزی دستهایش را زیاد بگشاید.

«کأتما ینحط فی صبب»

«صبب» سرازیری را گویند، «دمثا» (نرم)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۸

خوی) او را به نرمی ماسه تشبیه کرده اند، قیس بن خطیم گفته است:

یمشی کمشی الزهراء فی دمث الزمل الی السهل دونه الجرف گام برمی دارد مانند غنچه در شنهای روان به سوی بیابانی که در کنارش نهریست.

«مهین»

کوچک یا خوار، بعضی از راویان «مهین» خوانده اند یعنی اصحابش را خوار نمی کرد.

«تعظم عنده النعمه»

از اینکه به خوبی از آن یاد می گردید و از اهتمام ورزیدنش به چیزی که کم ارزش بود معلوم می شد که نزد وی بزرگ و ارزشمند است.

«فاذا تعوطی الحق»

یعنی: و هر گاه خلافتی می دید ناراحت می شد و خشمش برای خدا بود، اعشی گوید:

تعاطی الضجیع اذا سامهابعید الزقاد و عند الوسن دریاب همخوابه را هر گاه خود را عرضه کرد کمی بعد از آنکه خواب رفت و به هنگام بیهوشی.

«اذا غضب اعرض و اشاح»

در خشم جدی و تیز رو بود و گفته اند، کوشا و ناشکیبا و آماده بود، شاعر گوید:

و اعطائی علی العلات مالی و ضربی هامه البطل المشیح

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۹

و بخشیدم مالم را به برادران ناتنی خود و نیز کوبیدن بر فرق پهلوان مجدّ با کوشش.

«یسوق اصحابه»

«۱» اصحاب را جلو می انداخت به جهت فروتنی و آنان را گرامی می داشت، و کسانی که به جای یسوق «یفوق» نقل کرده اند منظورشان آن بوده است که آنان را از جهت دینداری و بردباری

و فضیلت برتری می داد،

«یفتَر عن مثل حب الغمام»

یعنی دو لبش را که می گشود، دندانهای بلورینش که کنار هم چیده شده بود نمودار می گردید. «فررت الفرس» وقتی است که دندانهایش را آشکار کنی،

«و فررت الرّجل عمّا فی قلبه»

هر گاه از راز دلش پرسی و پرده برداری.

«لکلّ حال عنده عتاد»

«عتاد» بمعنی آماده بودن، یعنی برای امور همانند آنها را مهیا می ساخت، و آنان که «فلا یقید من احد عشره» «یقید» را به دال روایت کرده اند، معنایش این است که کسی که به او بدی می کرد از روی گذشت و بزرگواری او را می بخشید، هر گاه آن بخشش موجب ضایع شدن یکی از حقوق الهی نمی شد، و یا کسی را که متعبّد و اهل تقوی است ضایع و تباه نسازد و یا بصورت ضرورتی برای همگان در نیاید، و آنکه «یقیل» را به «لام» روایت

(۱) این جمله در متن اصل حدیث در این کتاب نیست لکن در عیون اخبار الرضا علیه السلام بلفظ

«یتفقّد اصحابه»

آمده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۰

نموده: عقیده اش آن است که یعنی او حقوقی را که مردم بر یک دیگر دارند تزییع نمی کرد،

«ثم یرد ذلک بالخاصّه علی العامّه»

یعنی در این حالت اعتماد می نمود بر اینکه صحابه ویژه اش دانش ها و مقرّرات و بهره هائی را که از محضر او برده اند به عموم مردم خواهند رساند. و قول دیگری هم هست و آن اینکه چون مجلس خواصّ پایان می رسید و مجلس عمومی می شد و همه می آمدند، بنا بر این «با» به جای «من» و «علی» به جای «الی» قرار گرفته اند، بعضی صفتها جایگزین بعضی دیگر شده اند.

«یدخلون روادا»

«رواد» جمع است و مفردش «رائد» و به کسی گویند

که در بیابانها می گردد و بعد به محلّ بازگشته و از چراگاههای سبز و خرّم به آنان خبر می دهد، یعنی آنچه را که از پیغمبر آموخته بودند به افرادی که در آن مجلس نبودند، می گفتند، چنان که پیش آهنگ و جستجوگر، افرادی را که پشت سرش هستند با خبر می سازد.

«لا یفترون الّا عن ذواق»

از دانشهایی که مقداری از شیرینی آن چشیده بودند چنان که از غذای گوارا می چشند، و دلائلی که مردم را بر امور دینشان راهنمایی کنند.

و

«لا توبن فيه الحرم»

یعنی از دیگران به بدی یاد نمی شد «ابنت الرّجل فأنا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۱

آبن» متّهم کرد مرد را پس من عیب دار و دشمن دارم، و «مأبون»، یعنی بیمار مزاحم (کسی که از رنج دیگران لذّت ببرد)، عیب دارنده، و «ابنه» یعنی عیب، ابو الدردا گفته است: اگر عیبی که در ما نیست بر ما عیب گوئی چه بسا که ما را ترکیه نموده ای به آنچه در ما نبوده است، شاید بدان جهت معنایش این باشد:

بد گوئی می شویم از آنچه در ما نبوده است. اعشی گفته:

سلاجم کائنخل ألبستها قضیب سراء قلیل الابن پیکانهای درازی که مانند درخت، آن را شاخه های درخت سراء پوشانده است (درختی که از آن کمان می سازند) و کم عیب است.

«و لا تنشی فلتاته»

اگر در آن مجلس کسی دچار خطایی می گشت توبیخ نگشته، و در خارج از مجلس هم بازگو نمی شد. گفته می شود: «نثوت الحدیث أنثوه نثوا» هر گاه حدیث بازگو گردد.

«اذا تکلم اطرق»

یعنی بخاطر بزرگداشت مقام پیغمبر تکان نمی خوردند و حالتشان همچون کسی می ماند که پرنده ای بالای سرش نشسته و می خواهد آن را شکار کند، و می ترسد که اگر جنبشی

به خود بدهد، به پرواز در آمده و از چنگ او بگریزد، قول دیگری در آن هست و آن اینکه: آنان چنان آرام و بی حرکت بودند که اگر پرنده ای می گذشت گمان می برد که دیوار ساختمانی است و پرنده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۲

از نشستن بر آن بیمی به خود راه نمی داد، شاعری گفته است:

اذا حلت بیوتهم عکاظا حسب علی رؤوسهم الغرابا هر گاه در عکاظ به خانه های آنان گام بگذاری چنین پنداری که بوم بر سر آنها نشسته است. یعنی چنان آرامشی بر آنجا حکم فرماست که جغدها به روی بامهایش می نشینند و اینکه فقط جغد را نام برد، چون از همه پرندگان بیشتر خود را مواظبت می نماید،

«و لا یقبل الثناء الا من مکافیء»

دوست می داشت از کسی که به درستی پیرو مقررات اسلام است نزد او ستایش گردد، و از ستودن کسی که اندک دورویی و ضعفی در دیانتش بود جلوگیری می کرد و اهمیتی به او نمی داد.

«اذا جاء کم طالب الحاجه»

اگر درمانده ای از شما کمک خواست او را یاری دهید و خواهشش را انجام دهید. گفته می شود: «رفدت رفدا»- «راء» در مصدرش صدای فتحه و در اسم مصدرش صدای کسره دارد- یعنی به آن هدیه و بخشش قصد شده است.

پایان شرح و توضیح خبر، و بر این توفیق خداوند را بسیار سپاسگزارم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۳

باب ۳۳- معنای ثقلین و عترت

۱- عطیه عوفی، از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از درگذشتم دو چیز در میان شما به جای می گذارم که یکی از آن دو بلند مرتبه تر از دیگری است، یکی کتاب خداوند عزّ و جلّ،

که رشته ای است از آسمان به سوی زمین کشیده شده، و سررشته آن به دست قدرت پروردگار است (و طرف دیگر بدست شما)، و دیگری اهل بیت نزدیک من، توجه داشته باشید که آن دو در سیر زمان هرگز از یک دیگر جدا نگردند تا بر لب حوض (کوثر) بر من وارد شوند. به ابو سعید گفتم: «عترت» آن حضرت چه کسانی هستند: پاسخ داد: اهل بیت او.

۲- عطیه از ابو سعید خدری نقل نموده است که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر آینه بزودی من از این جهان فراخوانده شوم و به سرای جاودان رخت بر بندم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۴

ولی دو گوهر گرانبها در میان شما خواهم گذاشت، یکی قرآن و دیگری اهل بیتم، کتاب خدا ریسمانی است که بین آسمان و زمین کشیده شده، و عترت من، دودمان من باشند، و خداوند لطیف و آگاه از همه چیز، به من خبر داده است، آن دو هرگز از هم جدا نگردند، تا بر حوض (کوثر) نزد من آیند.

۳- علی بن فضل بغدادی گوید: شنیدم که ابو عمر [و] شاگرد ابو العباس ثعلب می گفت: که شخصی از ثعلب پرسید: چرا در این گفته پیغمبر «

أني تارك فيكم الثقلين

« (کتاب خدا و عترت) «ثقلین» نامیده شده؟ گفت: چون چنگ زدن به آنها دشوار و سنگین است.

۴- غیاث بن ابراهیم از امام ششم حضرت صادق از پدران بزرگوارش از امام حسین علیهم السلام روایت نمود که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند، در باره معنای فرمایش پیغمبر خدا

«أني مخلف فيكم الثقلين»

(من به جای گذارنده دو چیز بزرگ در بین شمایم، کتاب

خدا و عترتم) «عترت» کیست؟

فرمود: من و حسن و حسین و نه امامی که از فرزندان حسین اند، و نه می آنان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۵

مهدی، که قائمشان است، آنان از کتاب خدا جدا نگردند، و کتاب خدا هم از ایشان جدا نشود، تا همگی بر پیامبر خدا بر لب حوض (کوثر) وارد گردند.

۵- محمد بن عماره از پدرش از امام صادق از پدران گرامیش از امیر مؤمنان علیهم السلام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر از آن و عترتم که اهل بیت منند، و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر من وارد گردند بر حوض، مانند این دو، و میانه دو انگشت شهادت و اشاره را به هم چسبانند- آنگاه جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله عترت تو کیانند؟ فرمود:

علی و حسن و حسین و امامان از نژاد حسین تا روز رستاخیز.

مصنّف این کتاب «قدس الله روحه» گوید: محمد بن بحر شیبانی از محمد ابن عبد الواحد دوست ابو العباس ثعلب، در کتابی که آن را «الیاقوتة» نام نهاده، نقل نموده که ثعلب به من گفت: ابن اعرابی از «عترت» چند معنی برایم نقل کرد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۶

او گفت: «عترت»: ۱- تکه های بزرگ مشک است که در مشکدان قرار دارد، و مصغرش «عتیره»، ۲- به معنی آب دهان گواراست، ۳- درختی است که بر در غار سوسمار می روید، و گمان دارم مقصودش غار کفتار باشد چون به سوراخ سوسمار «مکو» و به غار

کفتار «وجار» گفته می شود، بعد گفت: چون سوسمار از سوراخ خود بیرون آید خود را در شاخه های آن می غلطاند بدین سبب رشد آن درخت کم شده بزرگ نمی شود، و عرب برای آدمی که خوار شده و به ذلت مبتلا گشته چنین مثل می زند: «أذل من عتره الضَّبِّ» و تصغیرش «عتیره» است.

۴- و عترت به فرزند مرد و نوه های او که از صلبش باشند گویند، و بهمین جهت فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله که از علی و فاطمه علیهما السلام بوده اند عترت محمّد نامیده شده اند، ثعلب گفت به ابن اعرابی گفتم پس معنای گفته ابو بکر که در سقیفه گفت:

«ما عترت پیغمبر هستیم» چیست؟ پاسخ داد: منظورش شهر و محلّ زندگیش بود، و عترت محمّد بی تردید فرزندان فاطمه اند، و دلیل آن برگردانیدن ابو بکر است به هنگام مأموریت ابلاغ سوره براءت، و فرستادن علی علیه السلام جهت خواندن سوره براءت بر مشرکین، و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله: «به من دستور داده شد که خودت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۷

یا مردی از خودت این کار را بکنند» و آن را از ابو بکر گرفت پس کسی که از خودش محسوب می شد ابو بکر نبود، اگر ابو بکر از حیث نسب از عترت پیامبر بود- نه به معنایی که ابن اعرابی گفت «شهر»- نباید پیغمبر صلی الله علیه و آله سوره براءت را از او می گرفت و این مأموریت را به علی علیه السلام می داد. ۵- گفته اند: عترت به معنای قطعه سنگ بزرگی است که از کوه جدا گردیده و سوسمار کنار آن سوراخ خود را می سازد، و این برای

آن است که لانه خود را گم نکند. ۶- و گفته شده: عترت ریشه درختی است که بریده شده و از ریشه آن شاخه ها روئیده است. ۷- و عترت در غیر این معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «نه قربانی اولین کره ناقه برای بتان جایز است نه قربانی بره در ماه رجب برای بتها». أصمعی گفته است: در جاهلیت رسم بود که شخصی نذر می کرد، اگر گوسفندانش به صد رأس برسند «رجبیه و عتائره» بکشد (گوسفندی که عربها در ماه رجب در پیشگاه بتها قربانی می کردند به آن رجبیه می گفتند) وقتی به این تعداد می رسیدند گاهی راضی نمی شد گوسفندش را بکشد، آهوئی را شکار می کرد و در عوض گوسفند نذریش در پیشگاه بتان سر می برید، تا بدان وسیله نذرش را ادا نموده باشد، حارث بن حلزه در این مورد سروده است:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۸ عتتا باطلا- و ظلما کما تعترعن حجره الریض الظبا به گناه دیگری او را می گیرند چنانچه آنها آهو را به جای گوسفند خود می کشند.

و أصمعی گوید: عترت به معنی باد است، و «عترت» به درختی گفته می شود که شیره بسیار دارد، و کوچک است به اندازه قامت انسان.

«عترت» به معنی آهو نر است هر گاه بجهد، و ریاشی گفته است که از أصمعی معنی عترت را پرسیدم، گفت، آن گیاهی است مانند مرزنجوش که بوته هایش پراکنده می روید.

مصنّف این کتاب گوید: منظور از «عترت» در لسان اخبار، علی بن ابی طالب و دودمان او از اولاد فاطمه زهرا و نژاد پیغمبر است و آنان همان کسانی هستند که پیغمبر صلی الله علیه

و آله به دستور خداوند تبارک و تعالی تصریح به امامتشان نموده، و ایشان دوازده تن هستند، نخستین آنان علی علیه السلام و آخرینشان حضرت قائم علیهم السلام به هر یک از معانی که عرب نموده باشد. توضیح آنکه امامان از بین تمام بنی هاشم و از میان همه فرزندان ابو طالب مانند تکه های مشکی هستند در مشکدان، و دانش آنان شربت گوارا خوش طعمی است نزد خردمندان، و آنان درختی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من ریشه آنم و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۹

امیر المؤمنین تنه اش و ائمه شاخه آن، و پیروان ایشان برگ آن، و علم ایشان میوه آن درخت.

و ائمه علیهم السلام پایه های اسلامند بنا بر معنای شهر و مرکز، و ائمه راهنمایانند در صورتی که به معنی صخره بزرگی باشد که سوسمار سوراخ خود را پهلوی آن قرار می دهد که بر اثر عدم حفظ آن را گم نکند.

و ایشان ریشه درختی هستند که بریده شده، زیرا کشته شدند و بر آنان ستم شده، و پیمان آنها را قطع کرده، و حق ایشان را مراعات نکردند، مع ذلک از بیخ و ریشه ایشان روئیده شد، و این شمشیر کشیدن و بریدن آنها و پشت کردن مردم به ایشان جلوی رشدشان را نگرفت، چون آنان امام بودند که خدا بر لسان پیامبرش به امامتشان تصریح نموده بود، و از معانی «عترت» آن است که آنان مظلوم بودند، و به گناهایی که مرتکب نگشته بودند آنان را دستگیر می نمودند، و بهره ایشان زیاد است و بنا بر معنی درخت پرشیره سرچشمه های علم اند، و آنان مرد بودند نه زن،

بنا بر این معنی که گفته شد «عترت» مرد است، و آنان سپاه خدا و حزب اویند. و بنا بر گفته اصمعی که «عترت» به معنی باد است، پیغمبر صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۰

در حدیثی که از او مشهور است فرموده: باد، سپاه خداوند بسیار بزرگ است و باد بر گروهی تازیانه شکنجه و بر گروهی دیگر رحمت است، و ائمه علیه السلام چنانند که در قرآن مقرون با ایشان به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله «من در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت منند» خداوند فرموده است:

و نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (و فرو فرستادیم از قرآن هر آنچه را شفا و رحمت برای مؤمنین بود و بر ستمکاران جز زیان نمی افزاید- اسری: ۸۲) و نیز خدا فرموده است: وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا... (و چون فرو فرستاده شود قسمتی از قرآن پس از منافقان کسی هست که بگوید: این قسمت از قرآن بر یقین و پایداری کدامیک از شما خواهد افزود) خداوند در جواب او می فرماید: (اما آنان که ایمان آورده اند، این آیات ایمانشان را به سبب علمی که برایشان حاصل می شود، از تدبّر در آن زیاد می گرداند و ایشان شادمان می گردند، و اما آنان که در قلبشان بیماری شکّ و نفاق می باشد، این هم شکّ دیگری است که بر تردیدهای قلبشان افزوده می گردد و موجب زیادتی کفر ایشان خواهد شد و این صفت کفر تا هنگام مرگ

با آنان خواهد بود- توبه ۹: ۱۲۴). و مرقد‌های آنان در اطراف عالم پراکنده است، بنا بر آنکه گفته عترت گیاهی است مانند مرزنجوش که دور از هم می روید،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۱

و برکات آنان در شرق و غرب پراکنده است.

باب ۳۴- معنی آل، اهل، عترت، ائمت

۱- عبد الله بن میسره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. ما می گوئیم:

پروردگارا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و گروهی می گویند: «آل محمد» مائیم، فرمود: جز این نیست که آل محمد آن شخصی است که خداوند عز و جل از دواج او را بر محمد صلی الله علیه و آله حرام کرده است.

۲- محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش نقل نموده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، آل چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان محمد صلی الله علیه و آله گفتم: پس اهل کیست؟ فرمود: ائمه، پرسیدم فرموده خداوند بزرگ اَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (داخل کنید کسان فرعون را در سخت ترین کیفرها- المؤمن ۴۰: ۴۶) یعنی چه؟ فرمود: به خدا قصد نشده مگر دختر او.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۲

۳- أبو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد کیانند؟

فرمود: دودمان او، پرسیدم: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه ای که وصی اویند. گفتم: عترت کیست؟ فرمود: [پنج تن] اصحاب «کسا». عرض کردم: امتش چه کسانی اند؟ فرمود: مؤمنانی که به هر چه از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند، و به دو چیز گرانبهایی که مأمور گشته اند تا تمسک جویند، چنگ زدند، کتاب خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله که همان اهل بیت و

خاندان اویند، و خداوند پلیدی را از آنان زدوده، و از هر آلودگی پاکیزه شان ساخته، و آن دو بعد از پیغمبر جانشین او بر امتند.

مصنّف این کتاب گوید: به نظر ابو عبیده «ذریات» هر گاه با «الف» باشد به نسب و دودمان تأویل شده، و گفته است اما در قرآن هر کجا آمده است:

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُوَّةً أَعْيِنِ (و آنان که می گویند پروردگارا عطا کن به ما از همسرانمان و فرزندانمان مایه چشم روشنی - الفرقان ۲۵: ۷۴) فقط علی علیه السلام به این معنی آن را خوانده است. و آیه دیگر: وَ آيَةٌ لَهُمْ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۳

أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ [فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ] (و نشانه بزرگی از عظمت پروردگار است که ما فرزندان ایشان را در کشتی نهادیم - یس ۳۶: ۴۱).

و آیه دیگر: كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ (همچنان که پدید آورد شما را از فرزندان گروهی دیگر - انعام ۶: ۱۳۳).

این واژه دو نوع خوانده شده «ذریه» و «ذریه» مانند «علیه» و «علیه».

در اینجا «ذال» با صدای ضمّه قرائت شده و ابو عمرو هم چنین خوانده است و قرائت مردم مدینه نیز همین گونه است مگر زید بن ثابت که بنا بر آنچه از او نقل شده، در این آیه ذریّه مَن حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ذریّه را به صدای کسره خوانده، و در آیه إِلَّا ذریّه مِنْ قَوْمِهِ (ایمان نیاورد به موسی مگر فرزندان از قومش - یونس ۱۰: ۸۳) مجاهد گفته است: آنان بچه های یتیمی بودند از کسانی که موسی به آنان مبعوث شده بود، و فراء گفته است: بدین جهت «ذریّه» نامیده شده اند

که پدرانشان قبطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، و افزوده است این مانند آن است که به اولاد اهل فارس که به یمن آمدند گفته می شود «أبنا» زیرا مادرانشان از جنس پدرانشان نیستند. ابو عبیده گوید: ایشان «ذُرِّيَّة» نامیده شده اند و حال آنکه مردانی هستند که برای این معنا ذکر شده اند. و ذُرِّيَّة مرد، فرزندی است که از او بوجود آمده اند، و ریشه لغوی آن از «ذروت» یا «ذریت» است (نه ذراً) و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۴

حرف آخر ثلاثی آن همزه نیست، و ابو عبیده گفته: اصلش مهموز بوده و لکن عرب همزه را از آن انداخته، و آن طبق عقیده شخصی است که از «ذراً لله الخلق» گرفته چنانچه خداوند فرموده: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ** (همانا ما آفریدیم برای دوزخ بسیاری از پریان و آدمیان را- اعراف ۷: ۱۷۹) و «ذراًهم» یعنی پدید آورد ایشان را و آنان را آفرید. و فرموده خداوند عزّ و جلّ «يَذْرُؤُكُمْ فِيهِ» (بسیار گرداند شما را در این تدبیر- شوری ۴۲: ۱۱) منظور آفرینش ازواج است. یعنی او می آفریند شما را، پس «ذُرِّيَّة» مرد، آنانند که خداوند عزّ و جلّ از او و نژاد او آفریده، و هر کس را که خداوند تبارک و تعالی از پشت آن مرد بوجود آورده است.

باب ۳۵- معنای امام مبین

۱- أبو جارود از حضرت باقر العلوم از پدر بزرگوارش از نیای گرامیش امام حسین علیهم السلام روایت نموده که فرمود: وقتی این آیه بر پیامبر خدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۵

نازل شد **وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ** (همه چیز را دانسته و

شمرده ایم در لوح محفوظ آن پیشوای روشن آشکار- یس ۳۶: ۱۲] در سوره حجر هم فرموده **إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ** [ابو بکر و عمر از جایگاه خود برخاستند، و گفتند: ای پیامبر خدا آیا امام مبین که همه چیز در آن آورده شده تورات است؟ فرمود: نه. گفتند:

پس انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند: پس آن قرآن است؟ فرمود: نه، امام حسین فرمود: در همین هنگام بود که **عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَام** وارد شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که با دست او را نشان می داد، فرمود: این امام مبین است، بی تردید او امامی است که خداوند علم همه چیز را در او احصا فرموده است.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: در شهر مدینه السّلام از ابو بشر پرسیدم: امام یعنی چه؟ در پاسخم گفت: امام در زبان عرب پیشرو و پیشوای مردم در فضائل، و امام شاقول یا ریسمان کار است که بنّایان با آن اندازه می گیرند تا دیوار راست در آید، و امام همان طلای نابی است که در سکه سازی برای نمونه برداری، و ضرب سکه هست که عیار سکه های مضروب بر طبق آن واقع شود، و امام رشته نخعی است که مهره های گردن بند به آن کشیده می شود، و امام راهنمایی است که مسافران در تاریکی شب در پی او راه را طی می کنند، و تیری است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۶

بعنوان نمونه در کار گاههای اسلحه سازی مورد استفاده قرار می گیرد تا دیگر تیرها مانند آن ساخته شوند.

۲- قاسم بن مسلم به نقل از برادر خود عبد العزیز گوید: در آن هنگام که حضرت رضا علیه

السلام در شهر مرو نزول اجلال فرموده بود، ما آنجا بودیم، در همان روزهای آغاز ورودمان یک روز جمعه که در مسجد جامع گردهمایی ترتیب داده بودیم، در میان حاضران سخن از امامت و رهبری به میان آمد، هر کس بر طبق عقیده خود سخنی گفت و اظهار کردند که در بین مردم اختلاف و بگو مگوی زیادی در این مورد است، من خدمت آقایم امام رضا علیه السلام رسیدم، و ماجرای بحث و انتقاد مردم را در امامت به عرض مقدّسش رساندم، حضرت ابتدا لبخندی زد و سپس فرمود: عبد العزیز مردم نفهمیده و از جانب مسلک های باطل خود گول خورده اند، پروردگار متعال تا دین خود را کامل نساخت، پیامبرش را از جهان نبرد، قرآن را بر او فرستاد که شرح و بیان همه چیز در آن هست، حلال و حرام، حدود (اندازه کیفر جرائم)، احکام و تمامی نیازمندیهای مردم بی کم و کسر در آن بیان گشته، و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۷

(در این قرآن چیزی را فرو گذار ننموده ایم- انعام ۶: ۳۸) و در آخرین سفر حج پیغمبر صلی الله علیه و آله که سال آخر زندگی آن بزرگوار نیز بود و حجّه الوداع نامیده شد، پس از اینکه در غدیر خم به دستور خدا جانشین خود را معرفی کرد، و این آخرین فریضه الهی را به مردم ابلاغ نمود: خداوند به او این گونه وحی فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا (امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما

تمام کردم و خوشنود گشتم که اسلام آئین شما باشد- مائده: ۳) بنا بر مفهوم این آیه شریفه با ابلاغ مسأله امامت علی علیه السلام، مجموعه فرائض تکمیل شد (و بعد از آن هیچ فریضه ای نازل نگردید) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخت از جهان نبست مگر آنکه دستوره‌های دین و راههای آگاهی و فهم واقعیت آن را روشن ساخت و آنان را بر شاهراه حق قرار داد، تا خود راه راستی و حقیقت را بیابند. و علی علیه السلام را به عنوان نشانگر راه حق به پیشوایی و امامت تعیین کرد، هیچ یک از نیازهای امت را فرو نگذاشت مگر آنکه توضیح داد، با این همه هر کس گمان ببرد که خداوند دین خود را تکمیل ننموده، کتاب خدا را صریحاً نپذیرفته، و کسی که دست رد بر قرآن زند به آن نگرویده است. آیا مردم ارزش منزلت و مقام بلند آن را در میان امت پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند که در باره آن نظر می دهند؟ تا روا باشد که رأی قطعی نیز بدهند و بخواهند با ترتیب دادن انتخابات امام را برگزینند؟ (که قطعاً پاسخ منفی است). روشن است که امامت ارزشش بیشتر، آگاهی از آن با اهمیت تر، و مقامش والاتر و جایگاهش رفیع تر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۸

درکش عمیق تر از آن است که مردم با خرد (خود) به آن رسیده و تشخیصش دهند و یا با فکر ناقص خویش آن را درک نمایند، یا به میل خود امامی تعیین کنند.

و در باره بلندی مرتبه امامت همین بس که خداوند ابراهیم خلیل را بعد

از پیمودن دو مرحله عالی، یکی پیامبری و دیگری خلت (دوستی)، در مرحله سوم به امامت رسانند، و امامت سومین پله نردبان ترقی او بود که به آن امتیاز والا شرافتمندش نمود و وی را بلند آوازه ساخت، و در قرآن چنین فرمود: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* (همانا تو را برای مردم رهبر قرار دادم) حضرت ابراهیم از شدت خرسندی از آن امتیاز عالی عرضه داشت: «و من ذریتی» (و از دودمان من نیز به این منصب مفتخر خواهد شد)؟ خداوند در پاسخش فرمود: *لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* (پیمان من که امامت است به ستمگران نرسد- بقره ۲: ۱۲۴). این آیه تا قیامت بر حکم امامت ساختگی هر ستمگری مهر بطلان زده و آن را در میان پاکان مخلص قرار داده است، سپس خداوند حضرت ابراهیم را شرافت داد و امامت را در دودمان او به شخصیت‌های برجسته ای که شایستگی انتخاب شدن و پاکیزه گشتن را داشتند محول نمود، و فرمود: *وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ* (ما به ابراهیم، اسحاق و فرزندان او یعقوب را عطا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۹

نمودیم، بدون اینکه نقصی داشته باشند، یا او سزاوار نباشد، و همه را شایسته گردانیدیم، و ایشان را رهبرانی ساختیم تا به فرمان ما مردم را به شاهراه حق هدایت نمایند، و به ایشان وحی نمودیم که مردم را به انجام کارهای نیک بخصوص نماز و پرداخت زکات ترغیب کنند و آنان به پرستش ما پرداختند- انبیا:

۷۲ و ۷۳) و پس از آن همواره در دورانه‌های پیاپی در خاندان ابراهیم بود، و از یک دیگر ارث می بردند تا خداوند این مقام پر ارج را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داد، و خود فرمود:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (نزدیک ترین مردم به ابراهیم «در ارث بردن امامت او» کسانی هستند که از او پیروی کنند، و این پیغمبر و پیروانش اهل ایمانند و خدا دوستدار و سرپرست مؤمنان است- آل عمران ۳: ۶۸) پس امامت مخصوص پیامبر اسلام شد، و او طبق فرمان خدا که بر آن حضرت واجب ساخت پس از درگذشت خود به علی علیه السلام سپرد، و این فضیلت را دودمان برگزیده او که خداوند آنان را معدن دانش و ایمان ساخت صاحب شدند، چنان که در این آیه فرموده است: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ (آنان که به مقام علم و ایمان رسیده اند به آن کفار گویند: چرا دروغ می گوئید، در کتاب خدا ثبت شده که بگور تا روز قیامت که هم امروز است، بسر برده اید- روم ۳۰: ۵۶). (اشاره به کفاری است که قسم می خورند که ما بیش از ساعتی در دنیا نبودیم) بنا بر این امامت فقط در میان اولاد علی علیه السلام خواهد بود تا روز باز پسین، چون بعد از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۰

حضرت محمد صلی الله علیه و آله طومار نبوت در هم پیچیده شده است، پس این نادانان از کجا و با چه مدرکی غیر از

ائمه شخص دیگری را برای خود امام تعیین می کنند، با اینکه امامت مقام پیامبران است و همچنین ارث بجای مانده از آنان خاص اوصیاء است، امامت مقام خلیفه اللهی و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و مقام والای امیر المؤمنین و نیز ارث بجای مانده برای حسن و حسین است، به دلیل قول خداوند وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ (روم ۳۰: ۵۶) (ترجمه اش گذشت).

امامت منصبی است که از هر حیث اختیار دین را در کف با کفایت رهبر قرار می دهد، و نظم مسلمین را برقرار می سازد، و صلاح دنیا و عزت مؤمنین را تأمین می کند.

امامت ریشه درخت تنومند و بارور اسلام، و شاخه با طراوت و پر جوانه آن است، به واسطه امام فروع اسلام، یعنی نماز، زکات، روزه و حج و جهاد تکمیل می گردند، و غنائم جنگی و برکت و خیرات فراوان گشته و به اهلش می رسد، و حدود و احکام صادره از قضات شرع قابلیت اجرا پیدا می کند، همچنین مرزها و اطراف دین بصورت دژ غیر قابل نفوذی در می آید که یغماگران دین و دنیا نتوانند در آن رخنه کنند. امام با دفاع و بیان حلال و حرام واقعی خدا نمی گذارد که آن را به تحریف کشانند و به میل هوسبازان حلال خدا حرام و حرام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۱

او حلال گردد (زیرا امام است که حلال خدائی را می داند و حلال می نماید و حرام خدائی را می داند و حرام می کند) و حدود (قوانین جزائی اسلام) را اجرا، و از آئین الهی دفاع می نماید، و با بیان حکمت آمیز و پندهای نیکو، و دلایل

قاطع و غیر قابل تردید مردم را به سوی خدا دعوت می کند، امام مانند خورشید فروزنده ای است که با تابش نور خود به زندگی تاریک بشر روشنی می بخشد و در حالی که خود بر تارک بلند افق آسمان قرار دارد، دستها و چشمها به او نمی رسد، امامت در عالم والائی قرار دارد که از دست آلوده ظالمین دور است، و دیده کوردلان توان دیدن او را ندارد، امام همچون ماه شب چهارده پرتو افکن بوده، و چون چراغی فروزان، سینه تاریکی را می شکافد، امام هاله نوریست که پیوسته بالا می رود، و همچون اختری راهنما که رهروان را در شبهای تاریک در بیابان خشک و بی آب و یا در میان امواج شکننده دریا هدایت می نماید، و نیز گمشدگان وادی ظلمت و حیرت را به سرمنزل مقصود می رساند، و از گرداب طوفان هواپرستی رهانیده و رهسپار ساحل خداپرستی می سازد، امام مانند آب گوارایی که تشنگان را سیراب می سازد تشنگان حقایق را بهره مند ساخته، و گمگشتگان وادی حیرت را به شاهراه هدایت رهبری می نماید و از هر گونه گمراهی و انحطاط و پلیدی میرهاند.

امام مانند شعله آتشی است که بر فراز تپه، یا مناره ای افروخته گردد (تا گمشدگان با دیدنش نجات یابند) و همچون آتش گرمی بخش است، و کسی را که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۲

تندباد حوادث و تبلیغات مسموم جویبار روان اندیشه اش را منجمد ساخته و می خواهد از آن حالت خارج شود گرم ساخته، و از حالت انجماد نجاتش می بخشد.

ام نشان دهنده راهها و مکان هایی است که انسان را به تباهی و سقوط می کشد، تا مردم به آن نزدیک نشوند، هر کس که از وی

دست بردارد و به دنبال اشخاص دیگری افتد تباه می گردد، امام مانند ابر بارنده ای است که پی در پی بیارد و سرزمین تفتیده دل انسان را آبیاری نماید تا از آن گل و لاله حکمت بروید، و چون آفتاب روشنی بخش در آسمان، بر همه پرتو افکنده، و مانند زمین پهناور و چشمه جوشان و پر آب حیات بخش، و بوستان خرمی که مشام جان را معطر می سازد، می باشد.

امام امانت دار دلسوز و همدم، همچون پدری مهربان است که همواره در اندیشه زندگی فرزندان خویش می باشد. و برادری دلسوز که همیشه مراقب برادر خویش است، و پناهگاه و دادرس همه بندگان خدا در گرفتاریهای جانکاه است.

امام معتمد خدا است در میان آفریدگانش، و حجت و الگوی او بر بندگان و خلیفه او در قلمرو حکومتش، و دعوت کننده بندگان به اطاعت از اوامر خدا، و مدافع حریم محرمات الهی و مانع ایجاد هر گونه فساد در اجتماع اسلامی است.

امام کسی است که دامنش از آلودگیها پاک و از عیبها به دور و به دانش خدائی ممتاز و در میان مردم به خویشتنداری و شکیبائی مشخص، و سازماندهی تشکیلات دینی بر عهده او است و سربلندی مسلمانها از یمن وجود پر فیض او

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۳

می باشد، و خشمگین بر دو رویان، و خوارکننده و در هم کوبنده کافران (که بر اثر بی توجهی به او تباه می کردند).

امام گوهر یکتای روزگار خویش است، و درجه شخصیت و ارزش والایی او به حدی است که هرگز کسی به پای او نمی رسد، و دانشش به قدری عمیق است که هیچ عالمی توان انجام مسابقه با او را

ندارد. (غیر از امام بعد از او) نه کسی جای او را می‌گیرد، و نه مانند و همتائی برای اوست، فضائل و کمالات را دارا است بدون آنکه برای بدست آوردنش در مکتبی زانو زده باشد و یا به وسیله آموختن به دست آورده باشد، بلکه این امتیاز به وسیله لطف خاصّ خداوند که بسیار فاضل و بخشنده است نصیبش گردیده، (حال خود قضاوت کن که با این همه کمالات و ویژگیهای بیشمار امام) چگونه فردی که آگاهی محدود است قادر خواهد بود که درجه فضائل امام را بداند، یا با دید خود امامی برگزیند؟! هرگز، چنین چیزی نخواهد شد! سبک مغزان موضوعی را مطرح کرده اند و در باره اش اظهار نظر می‌نمایند که از درکش خردها گمگشته و حیران، و دانشها در میدان اندیشه سر بگریانند، و اندیشمندان صبور از تفکر در باره اش سرگردان و مدهوش بوده و مغزها، و چشمها در حدقه، به حالت حسرت در رؤیایها بسر می‌برند، و بزرگان از هر جهت در مقابلش اظهار کوچکی می‌کنند، و حکیمان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۴

واله و سرگردان شده و اندیشه خردمندان بردبار از رسیدن به قله رفیع فضائلش عاجز گردیده، و سخنوران در تنگنای سخن گرفتار آمده اند، و عاقلان به نادانی مبتلا، و توسن ذوق سرایندگان شعر و امانده، و کمیت ادیبان لنگ، و زبان سخندانان بلیغ از توضیح و بیان یکی از هزاران مقامش و یا یکی از امتیازاتش خسته و ناتوان شده است و به ناتوانی و نرسیدن فکرشان به اوج مقام امام اعتراف نموده اند، چگونه می‌توان امام را توصیف کرد و یا حقیقت او را دریافت و معرفی نمود،

و یا یکی از خصوصیات او را فهمید؟ و یا چه کسی یافت می شود که بتواند مسئولیتش را بر عهده گیرد و جایگزین او گردد تا با وجود او بتوان از امام بی نیاز شد؟ نه، هرگز امکان ندارد، چگونه، کی و از کجا؟! با وجودی که مقام او از فضای اندیشه کوتاه فکر بشر اوج گرفته و همچون ستاره تابناکی است که از دورترین نقطه افق پرتو می افکند و از دسترسی کسانی که بخواهند بر او دست یابند و همچنین از وصف ثناگویان به دور است، او کجاست و انتخاب مردم کجا؟ چقدر فاصله است میان چنین شخصیتی و آن فردی که مردم انتخابش کنند و چقدر این عمل از خرد بدور است! از کجا می توان مانندی برایش پیدا کرد؟ آیا اینان گمان دارند که امام را در غیر از دودمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می توان یافت، به خدا قسم هوای نفس و ضمیرشان به آنان دروغ گفته، و خویشان را فریب داده اند، آنان در باطن، خود را گمراه یافته اند که پیروی هوای نفس ایشان را به این راه باطل کشانده است، راه پر پیچ و طولانی را در پیش گرفته اند که رسیدن به قلّه از آن بس سخت و دشوار است و عاقبت گامهایشان بلغزد، و با خواری و ذلت از آن پرتگاه به پائین فرو افتند، آیا آنان قصد دارند که با خردهای واله و سرگردان و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۵

ناقص خود امام را تعیین کنند؟ و با نظریات منحرف و پوچ و گمراه کننده خویش امام را تشخیص دهند، این شیوه که در پیش گرفته اند جز اینکه

فاصله شان را از حقیقت دورتر سازد سود دیگری عایدشان نخواهد کرد، خدا ایشان را بکشد که چه راه خطرناکی در پیش گرفته اند. و خود را در چه سنگلاخی افکنده اند و چه هدف مهمی را در نظر گرفته اند، دروغ گفتند، تهمت زدند و بینهایت گمراه شدند، و در لجنزار سردرگمی دست و پا می زنند، زیرا با اینکه امام را شناختند رهايش کردند، و شیطان فرصت را غنیمت شمرد، و رفتار باطل آنها را در نظرشان آرایش داد، و از راه حق بازشان داشت، و همگی هلاک و نابود گردیدند- عنکبوت ۲۹: ۳۷).

با اینکه راه را می دیدند از بیراهه رفتند، از منتخب خدا و منتخب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش دوری گزیدند و از او روی گردانند، و انتخاب خود را بر او ترجیح دادند، حال آنکه قرآن فریاد برآورد که: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (و پروردگار تو «قادر مطلق است» هر چه را که خواهد بیافریند و انتخاب کند، و ایشان حق انتخاب ندارند، پاکی خدای راست و او برتر از اوهام شرک زای مشرکان است- قصص ۲۸: ۶۸) و در آیه دیگر فرموده: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (و چون خدا و پیامبرش به کاری حکم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۶

نمایند هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که به میل خود کارش را انتخاب کند- احزاب ۳۳: ۳۶). و همچنین خدا فرموده: مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ

تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ- الی- أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ (ای کافران چگونه شما داوری می کنید؟! مگر کتابی از آسمان بر شما نازل گشته که از روی آن این حکم را می خوانید که هر چه بهوای نفس بخواهید در آن نگاشته اند و شما انتخاب کنید، یا ما با شما سوگندهای محکم خورده و پیمان بستیم که تا روز قیامت هر چه بخواهید بر نفع خود حکم کنید، ای محمد از آنان پیرس کدامیک در گرو این پیمانند، یا گواهانی بر ادعای خود دارند، اگر راست می گویند آنها را حاضر کنند- قلم ۶۸: از ۳۷ تا ۴۲) و همچنین خدا فرموده است: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (چرا در قرآن نمی اندیشند، بلکه بر دلهای ایشان قفل هائی نهاده شده است- محمد ۴۷: ۲۶) یا خدا فرموده است: وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (و مهر نهاده شده بر دلهای ایشان، پس از پایان کار خود آگاهی ندارند- توبه ۹: ۸۷) وَقَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (و آنان که گفتند: شنیدیم قرآن را، و به حقیقت چنان نمی شوند که از آن بهره مند گردند پس گویا نمی شنوند، خطرناکترین جنبندها در پیشگاه خدا افرادی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و اصلاً به خرد خود مراجعه نمی کنند و اگر خداوند به علم ازلی در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۷

آنها نیکی و خیری می دید توفیق شنیدن حرف حق را

به آنها می داد، و اگر ایشان را شنوا هم کند باز از آن روی گردانده و اعراض کنند- انفال- ۸: ۲۱ تا ۲۴) یا قَالُوا سَيَمِغْنَا وَ عَصَيْنَا (و گفتند شنیدیم و مع ذلک فرمان نبردیم- بقره ۲: ۹۳) (از مفهوم تمام این آیات کاملاً معلوم است که مقام امامت اکتسابی نیست) بلکه فضیلتی است از جانب خدا که به هر کس بخواهد می بخشد، و خداوند بخشنده بزرگ است.

(حدید ۹۵: ۲۰ و جمعه ۱۰۰: ۴).

با این بیان رسای قرآن دیگر مردم چکاره اند که خود امام انتخاب کنند، با وجودی که امام دانای به همه چیز است و جهل در او راه ندارد، سرپرستی است که در برابر هیچ قدرتی عقب نشینی نمی کند، کانون پرهیزکاری و پاکی و فرمانبرداری از خدا در ترک دنیا، و منبع دانش و پرستش خداست، و به فرمان پیغمبر تنها او به دعوت مخلوق موظف شده، و از نژاد پاک زهرای بتول است که در نسب خانوادگی نیایش جای هیچ گونه سرزنش و عیبجوئی نیست، و هیچ بزرگ نسبی با او همپراز نگردد، در خاندانی از تبار قریش و در شاخه ای از دودمان هاشم بلندترین جایگاه را دارد، از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و مورد پسند خدا است، در بین شرافتمندان در بلندترین قله شرافت جای دارد، و از تیره عبد مناف است، نهال دانش را بارور ساخته، و در حکمت کامل، و در حفظ امانت بزرگ الهی (امامت) بسیار نیرومند و دارای قدرت کامل برای رهبری، و آگاه از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۸

سیاست روز بوده و فرمانبرداری از او بر همه کس واجب است، و

فرمان خدا را به بهترین وجه اجرا می نماید، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان آئین ایزد متعال است، بی تردید خداوند پیامبران و ائمه را موفق گردانده و از گنجینه سرّی دانش و حکمت خود آنقدر به آنان داده که به احدی نداده است، لذا دانش ایشان سرآمد علم مردم زمانشان است، چنان که خدا فرموده: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** (آیا کسی که به راه حق راهنمایی می نماید، شایسته تر است که امر هدایت مردم را در دست گیرد، یا شخصی که خود به سود و زیانی راه نمی برد مگر آنکه راهنمائیش کنند پس شما مشرکان را چه شده که این گونه داوری می نمائید- یونس ۱۰: ۳۵).

و در آیه دیگر فرموده: **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** (و هر کس را حکمت داده شود خیر و نیکی بسیار به او داده شده است- بقره ۲: ۲۶۹).

و فرموده اش در باره حضرت طالوت: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** (خداوند طالوت را جهت رهبری شما برگزید، و توان علمی و بدنی او را فزونی بخشید، خداوند مقام رهبری خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایش دهنده و دانا است- بقره ۲: ۲۴۷).

و به پیغمبر خود فرموده است: **وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ**

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۹

عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (و خدا کتاب و حکمت را بر تو فرستاده، و آنچه را نمی دانستی

به تو آموخت که احسان و لطف خدا بر تو فراوان است - نساء ۴: ۱۱۳).

در باره ائمه از دودمان و خاندان و فرزندان پیغمبر - صلوات الله عليهم - فرموده است: *أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا* - الآية (بلکه مردم حسادت می ورزند بر آنچه خدا از روی فضل خود به ایشان داده و ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگی دادیم، برخی از ایشان کسانی هستند که به او ایمان آوردند و بعضی دیگر مردم را از ایمان آوردن به او باز می داشتند، و شعله سوزان آتش جهنم، جهت کيفرشان بس است - نساء ۴: ۵۴-۵۵) هنگامی که پروردگار بزرگ بنده ای را جهت اصلاح امور سایر بندگانش انتخاب نماید، برای تحمّل صدمات و فشارهایی که در راه تحقق این هدف دچارش خواهد شد به او حوصله زیاد و بینش وسیع می دهد، و قلبش را مخزن چشمه های جوشان حکمت ساخته، و دانشی به او الهام می نماید که هرگز از پاسخ در نمی ماند، و از راه خیر و نیکی دور نشده، و گرد آلودگی نمی گردد، او معصوم، و از تأییدات و توفیق کامل الهی برخوردار می باشد، و در راه خدا چنان ثابت قدم و استوار است که از هر اشتباه و لغزش و انحرافی در امان است، خداوند بدین جهت این موهبتها و امتیازات را مخصوص امام ساخته که حجّت او بر بندگانش باشد، و از نزدیک گواه بر جریان امور مخلوق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۰

خدا گردد، و ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

(آن بر انگیزتن فضل و احسان خداست که آن را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا دارای کرم و بخشندگی زیاد است - جمعه ۶۲: ۴) آیا آنان چنان توانی دارند که رهبری را با آن امتیازات و ویژگیها شناسائی نمایند تا انتخابش کنند، و آیا امکان دارد که برگزیده آنان دارای چنین خصوصیتی باشد تا او را الگوی خود سازند؟

(هر گاه چنین کنند) به کعبه سوگند که از مسیر حق تجاوز کرده اند، و قرآن را پشت سر افکنده اند، چنان که اطلاعی از آن ندارند، در حالی که نجات هر گمراهی و درمان هر بیماری در قرآن است، اینان کتاب خدا را پشت سر افکنده، و هوی و هوس خود را پیروی کردند، خداوند ایشان را نکوهش کرده، و از آنان بیزاری جسته، و تباهشان ساخته و فرموده است: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (و کیست گمراه تر از آن کس که راه هدایت خدا را رها نمود و پیرو هوای نفس خود گردید، البته خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند - قصص ۲۸: ۵۰) و نیز فرموده: فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (پس برای ایشان نابودی و هلاکت است، و کردارشان را به تباهی کشد - محمد ۴۷: ۸) و فرموده است: كَبْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (این کار سخت خدا «و رسول» و اهل ایمان را به خشم و غضب آرد، بلی این چنین پروردگار بر دل هر گردنکش ستمگری مهر شقاوت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۱

می زند - مؤمن ۴۰: ۳۵).

۳- أبو

الجارود گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم امام با چه نشانه ای شناخته می گردد؟ فرمود: با چند خصلت که در اوست و نخستین آنها تصریح از جانب خداوند تبارک و تعالی بر امامت او، نشانه ای است بر مردم که حجت خدا بر ایشان باشد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را به امامت منصوب نمود، با بردن نام او و تعیین وی، او را به مردم شناساند، و همچنین ائمه علیهم السلام که هر یک امام بعدی، را منصوب می نماید، نشانه دیگر آن است که هر چیز از او پرسیده شود فوراً پاسخ می دهد، و اگر در محضرش سکوت کنند او آغاز سخن نموده، و مردم را از آنچه فردا پیش آید آگاه می سازد، به هر لهجه و زبانی با مردم به گفتگو می پردازد.

مصنّف این کتاب گوید: خبر دادن امام از پیش آمدهای قبل از وقوعش به واسطه اخباری است که از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده است، و آن اطلاعات مربوط به حوادثی است که تا روز قیامت پدید خواهد آمد، و جبرئیل خبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۲

آنها را برای پیغمبر، از جانب خدا آورده بود.

شرح: ظاهر فرمایش مرحوم صدوق- رحمه الله علیه- در اینجا که علم امام به حوادث پنهانی را، فقط به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله به او رسیده منحصر کرده به روایات زیادی که در باره علم امام آمده است، و با این مطلب که سخن ملائکه را می شنود چنان که در خبر بعدی هست ناسازگار نمی باشد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و

آله هزار باب از علم را به علی علیه السلام آموخت که فرمود از هر بابی هزار باب برای من گشوده شد و علم رسول خدا هم از طریق وحی و الهام است.

مترجم گوید: گرچه مرحوم مجلسی فرموده: در باره علم امام این تکلف لازم نیست. (بحار ۲۵: ۱۴۱).

۴- علی بن فضال به نقل از پدرش از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام نشانه های بخصوصی دارد: در دانش و حکمت سرآمد مردم است، و از همه مردم زمانه خود پرهیزگارتر و بردبارتر است، و در دلیری و بخشندگی گوی سبقت از همگان ربوده، و کفّه عبادتهای او از همه افراد بشر سنگین تر است، هنگام تولّد ختنه شده است، و از آلودگی به خون و کثافت پاک می باشد، و (به واسطه هوش و فراستی که در درک اشیاء دارد) از پشت سر می بیند، چنانچه از پیش روی مشاهده می نماید، (و چون از نور خدا آفریده شده) سایه ندارد، و وقتی که از شکم مادر به زمین رسد دو کف دست خود را بر زمین می گذارد، و با آواز بلند به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۳

وحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء گواهی می دهد، محتلم نمی شود، چشمش به خواب می رود ولی قلبش (که تجلی گاه فروغ الهی است) بیدار می ماند، (و از آنچه واقع می شود در خواب مطلع می باشد، و فرشته با وی سخن می گوید گرچه او را نمی بیند، و زره رسول الله بر قامتش ساز آید، و بول و مدفوع او را کسی ندیده، زیرا خداوند عزّ و جلّ زمین را موظّف نموده تا آنچه را از او بیرون آید در

خود فرو برد، و بوی خوش او از مشک خوشبو تر است، و اولی است به مردم از جان ایشان، و بر مردم از پدران و مادرانشان مهربان تر است، و فروتنی او در برابر خدا از تمامی افراد بشر افزون تر است، و به اعمال نیک و شایسته ای که مردم را بر انجام آن امر می فرماید خود بیش از دیگران عمل می نماید، و از اعمال ناپسندی که مردم را از انجامش باز می دارد خود بیش از دیگران دوری می گزیند، دعای او به هدف اجابت مقرون است، بگونه ای که اگر بر سنگی دعا نماید دو نیم گردد، و اسلحه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و شمشیرش، که ذو الفقار نام دارد نزد او می باشد، و در پیش او صحیفه ای هست که نام شیعیان ایشان که تا روز رستاخیز دنیا می آیند در آن ثبت شده، همچنین دفتر دیگری در اختیار دارد که نام دشمنانش که تا قیامت متولد می گردند در آن ثبت شده است، و «جامعه» نزد اوست و آن طوماری است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۴

بطول هفتاد ذراع که تمامی نیازهای بشر از احکام الهی در آن هست، و جفر اکبر، و جفر اصغر نزد او می باشد، که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها همه دانشها وجود دارد، حتی دیه خراشی یا اثری که شخصی در بدن کسی پدید آورد، و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه و یک سوم تازیانه، و نزد اوست مصحف فاطمه (علیها السلام).

مترجم گوید: راجع به جامعه به اصول کافی (۱: ۳۴۴) مراجعه شود و در صفحه ۳۴۸ راجع به جفر از

امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: پوست گاوی است پر از علم. و بقول مرحوم مجلسی نوشته ها در آن است نه اینکه بر خود آن پوست نوشته باشد. کارشناسان این فن گفته اند: در جفر حروف تکوینی را با حروف تدوینی جمع می کنند، و حوادث آینده را از آن استخراج می نمایند، و از علوم غریبه و خفیه ای است که همه کس از آن اطلاع ندارد. و در شبهای پیشاور صفحه ۹۲۹ ماجرای مفصلی را از پیدایش این پوست از کتب اهل تسنن نقل نموده است.

باب ۳۶ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن حضرت علی علیه السلام: او آقای عرب است

۱- سعید بن جبیر از عایشه نقل کرده که گفت: روزی در خدمت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۵

پیامبر صلی الله علیه و آله بودم ناگاه علی بن ابی طالب آمد، پیغمبر فرمود: این سرور عرب است. گفتم: ای رسول خدا مگر تو سید عرب نیستی؟ فرمود: من سرور بشر هستم و علی سرور عرب می باشد. پرسیدم: سید یعنی چه؟ فرمود: شخصی است که اطاعت از او همچون فرمانبرداری از من واجب است.

۲- به سند دیگر از سعید بن جبیر از عایشه نقل شده است. (تذکر: چون با خبر فوق یکی است از ترجمه آن صرف نظر گردید).

باب ۳۷- معنی پیوند نور به نور

۱- علی بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی پیامبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۶

خدا نشسته بود، فرشته ای به محضر آن جناب شرفیاب گردید که دارای بیست و چهار چهره بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای دوست من جبرئیل، تا کنون تو را به چنین صورتی ندیده بودم؟ عرضه داشت: من جبرئیل نیستم (نام من محمود است، و) خدا به من مأموریت داد، که خدمت برسم، و نوری را به نوری همسر نمایم، فرمود: کدام را با کدام؟ جواب داد: فاطمه را به علی، همین که فرشته برگشت تا برود، حضرت دید میان دو شانه او این دو جمله نوشته است (محمد فرستاده خدا، و علی وصی اوست) حضرت به او فرمود: چند وقت است این عبارت میان دو شانه تو نگاشته شده؟ پاسخ داد: بیست و دو هزار سال قبل از آنکه پروردگار آدم را بیافریند. تذکر در سند خبر معلی مضطرب الحدیث

باب ۳۸- معنی ظالم بخود، و مقتصد، و سابق

۱- أبو عبد الله كوفي علوی مرجع تقلید مردم فرغانه (منطقه وسیعی در پنجاه فرسنگی سمرقند، و گفته اند در فارس نیز چنین روستائی هست- مأخوذ از پاورقی متن عربی) به اسناد خود که به حضرت صادق علیه السلام می رسد روایت نموده:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۷

که از آن حضرت پرسیده شد: تفسیر این آیه چیست؟ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله (آنگاه این کتاب الهی را به برخی از بندگانی که برگزیده ایم به ارث دادیم، از میان ایشان گروهی بر خود ستم کنند، و جمعی میانه رو هستند، و بعضی به اذن پروردگار به سوی خوبیها شتابانند- فاطر ۳۵: ۳۲) فرمود: «ظالم» پیوسته گرد هوسبازی های خویش می گردد، «مقتصد» دور خواسته های خود می چرخد (و در تصحیح عقایدش تلاش می نماید) و «سابق» مقاصد خود را بکلی به کناری گذاشته و همواره آهنگ رضای خدای خویشتن را دارد، (و جز به رضای پروردگار به چیز دیگری نمی اندیشد، مرحوم مجلسی در این زمینه بیانی دارد، به بحار جدید مجلد ۲۳: ۲۱۴ مراجعه شود).

۲- جابر جعفری گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: معنی «ثُمَّ أَوْرَثْنَا» (همان آیه قبل) چیست؟ فرمود: ستمکار بخود از فرزندان پیغمبر آن کسی است که حق امام را نشناسد، و میانه رو آن شخصی است که حق امام را شناخته و به آن معتقد گردیده باشد، و شتابنده به نیکیها به اذن خدا امام است و (جمله پایانی آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۸

شریفه) جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا یعنی باغهای خرم و جاودانی بهشت پاداش پیش تازندگان، و میانه

روان است.

۳- أبو حمزه ثمالی گوید: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که دو تن از مردم بصره به محضرش شرفیاب شدند و عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا قصد داریم مسأله ای از شما پرسیم. فرمود: مانعی ندارد، گفتند:

ما را از تفسیر فرموده خدا آگاه فرما «ثم اورثنا» (که در حدیث «۱» نوشته شد، تا آخر دو آیه ۳۲ و ۳۳ سوره فاطر)، فرمود: در شأن ما خاندان نبوت نازل گردیده است.

ثمالی گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، بنا بر این ستمکار به خود از شما چه کسی است؟ فرمود: شخصی از ما خاندان رسالت که نیکبها و بدیهایش یکسان باشد به نفس خود ستم نموده (که در عبادت کوتاهی نموده و حسناتش را بر سیئات خود افزون نساخته) باشد.

گفتم «مقتصد» از شما کیست؟ فرمود: شخصی که در تمامی احوال، در توانمندی و فقر (جوانی و پیری) تا آخرین نفس که در چنگال مرگ گرفتار شود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۹

عبادت خدا را انجام دهد.

عرضه داشتم. سبقت گیرنده شما در خیرات کیست؟ فرمود: به خدا سوگند او فردی است که مردم را به راه پروردگار خویشتن فرا خوانده و به انجام نیکبها و ادا کند، و آنان را از ارتکاب معاصی و بدیها باز دارد، و پشتیبان گمراهان نگردد، و به حکم فاسقها رضا ندهد مگر آن شخص که از رسیدن زیانی به جان و دینش بترسد، و یآوری پیدا نکند، آنگاه از روی تقیه با آنان مدارا نماید.

باب ۳۹ و ۴۰ معنای روایتی که گوید: فاطمه عفت ورزید و خدا آتش را بر ذریه اش حرام کرد

۱- حسن بن موسی بغدادی گوید: در خراسان در انجمنی حضور داشتم که امام رضا علیه السلام تشکیل داده بود

و (برادرش) زید بن موسی نیز آنجا بود که به جمعی از حضار مجلس رو کرد بر آنان فخر می کرد و می گفت: که ما چنین و چنانیم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۰

در حالی که امام رضا علیه السلام هم با عده دیگر مشغول صحبت بود حرفهای زید بگوشش رسید، رو به او کرده و فرمود: ای زید آیا سخن بقالهای شهر کوفه که گویند: «به پاداش آنکه حضرت فاطمه با عفاف و تقوی، خویشتن را حفظ کرد، خداوند دودمان او را بر آتش حرام کرد» تو را فریفته است و گمان می بری کلمه «ذریه فاطمه» شامل تو نیز خواهد بود، به خدا سوگند این اختصاص دارد به حسن و حسین و فرزندان شخص او که بلافصلند (و فرزندان دیگرش به اقتضای کردار خویش کیفر یا پاداش خواهند گرفت). مگر می توان گفت: موسی بن جعفر (علیهما السلام) که در محراب عبادت، فرمانبرداری خدا را می کرد، روزها را روزه دار بود و شبها را به عبادت بیدار می ماند، با تو که معصیت خدا را انجام می دهی، در روز قیامت به پیشگاه عدل خداوند برابر باشید و هر دو بطور یکسان مشمول رحمت خدا گردیده، و یا آنکه تو نزد خدا عزیزتر باشی! با اینکه جدّ ما امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: پاداش نیکوکاران خاندان ما دو برابر، و کیفر گنهکاران ما نیز دو برابر خواهد بود. راوی گوید: آنگاه امام هشتم روی به من کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه می خوانی که خدا فرموده: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (ای نوح او که از فرمان خدا سرپیچی

خانواده تو نیست، او عملی ناشایست است که به هدر می رود - هود ۱۱: ۴۶). عرض کردم: بعضی از مردم می خوانند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (بفتح عین و لام و کسر میم) و عده ای هم می خوانند «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (به فتح عین و میم، و ضم لام) بنا بر قرائت دوم، خداوند پسر نوح را از پدرش ندانسته است. حضرت فرمود:

هرگز چنین نیست، بلکه او پسر نوح بود، ولی به علت آنکه نافرمانی خدا کرد، خدا او را از پدرش ندانست، همچنین هر کس که از خانواده ما فرمانبرداری پروردگار را نکند، از ما نخواهد بود، و تو نیز اگر مطیع خدا باشی از خاندان ما خواهی بود.

مترجم گوید: زید در سال دویست هجری که مأمون امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید در بصره سر بشورش برآورد و منزلهای بنی العباس را به آتش کشید، لذا به او «زید النار» می گفتند، که عاقبت شکست خورد و او را در غل و زنجیر کرده و به مرو فرستادند.

۲- محمّد بن مروان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیغمبر خدا چنین فرموده است که: فاطمه خود را از آلوده شدن حفظ کرد، و خداوند ذریه وی را به آتش حرام کرد؟ فرمود: آری، امّیا مقصود از ذریه آن بانو در این حدیث، حسن و حسین، زینب، و امّ کلثوم است.

۳- حمّاد بن عثمان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، معنی فرمایش پیغمبر خدا که: فاطمه پاکدامنی نمود و خدا دودمان او را به آتش

حرام کرد، چیست؟ فرمود: آنان که از آتش آزادند فرزندانى هستند که از رحم آن بانو متولد گشته اند، يعنى حسن و حسين، زينب و امّ کلثوم.

۴- ثمالی گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: روز قیامت هیچ کس نمی تواند بگوید: بار الها نمی دانستم که فرزندان فاطمه وایانند، و حال آنکه پروردگار این آیه را فقط در شأن فرزندان او نازل فرموده است: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** (ای پیغمبر به آن بندگانم که بر نفس خویش تندروی کردند بگو هرگز از رحمت (بى انتهای) خدا ناامید مباشید، البته خداوند متعال تمامی گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید، که او خدائی بسیار بخشنده و مهربان است - زمر ۳۹: ۵۳).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۳

باب ۴۱ معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است

۱- مفضل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: که مرا از قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در باره حضرت فاطمه «قطعاً او بزرگ زنان جهانیان است» آگاه فرما، آیا او تنها، بزرگ بانوان زمان خویشتن بود؟ فرمود: این مقام برای حضرت مریم است که بزرگ زنان زمانه خویش بود، اما حضرت فاطمه سرور و پیشوای بانوان سراسر جهان هستی از آغاز تا پایان است.

باب ۴۲ معنی امانتهایی که خداوند بندگانش را به اداء آنها مأمور ساخته است

۱- یونس بن عبد الرحمن گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم که تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** (خدا به شما فرمان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۴

می دهد که امانت را البته به اهلش باز گردانید - نساء ۴: ۵۸) چیست؟ (اگر چه «یأمرکم» شامل همه مکلفین است ولی) فرمود: این آیه ابتدا فقط خطاب به ما می باشد، خداوند تبارک و تعالی به هر امام از ما فرمان داده است که مقام و ودایع امامت را به امام بعد از خود تسلیم کرده، و او را وصی خویش قرار دهد، و سپس در هر نوع امانتی (چه امانت مال باشد یا علم و یا وظایف دینی) جاری است. و پدر بزرگوارم از پدر گرامیش برایم بازگو نمود که علی بن الحسین علیهما السلام به اصحاب خود چنین فرمود: به شما سفارش می کنم امانت را باز گردانید چون اگر قاتل پدرم حسین بن علی، مرا امین بداند، و آن شمشیری که پدرم را با آن کشته است به رسم امانت به من سپارد (هر زمان که او بخواهد) باز خواهم گرداند.

باب ۴۳ معنی امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت و آن را حمل نکردند و ترسیدند ولی بشر آن را پذیرفت

۱- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار هستی آفرین

روانها را دو هزار سال قبل از کالبدها خلق کرد، و عالی ترین و شریف ترین آنها را، روح محمّد، و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان- صلوات الله عليهم- قرار داد، آنگاه ارواح آنان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود، و نور آنان همه را فرا گرفت، پس خداوند

تبارک و تعالی به آسمانها و زمین و کوهها فرمود: اینان دوستان و اولیاء، و حجت‌های من بر آفریدگانم می باشند و پیشوایان مخلوقات من هستند، هیچ مخلوقی را نیافریده ام که بیشتر از ایشان دوستش بدارم بهشت خود را برای آنان و دوستدارانشان آفریده ام، و زبانه های سوزان آتش دوزخ را برای هر کس که با آنان دشمنی ورزد پدید آورده ام. هر کس منزلت و مقامی را که ایشان نزد من دارند به خود نسبت دهد، و جایگاه بلندی را که آنان در آستان عظمت من دارند، برای خود وانمود کند، او را با چنان شدتی شکنجه نمایم که احدی از جهانیان را آنچنان کیفر ننموده باشم. و با آنان که به من شرک ورزیده اند، در پائین ترین طبقه های جهنم جایش دهم، و هر فردی که به ولایت و امامت ایشان اقرار نماید، و مقام و جایگاه رفیع ایشان را در دربار عظمت من بخود منسوب نسازد، او را در باغ و بوستان های بهشت خود با ایشان مأوا دهم، و در آنجا هر چه بخواهند بر ایشان فراهم سازم، و در جوار خود جای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۶

دهم، و در میان معصیت کاران از بندگان و کنیزان خود آنان را شفیع گردانم، و ولایت ایشان امانتی خواهد بود که نزد مخلوقم می سپارم، پس کدامیک از شما می تواند بار این امانت را با سنگینی های آن بدوش کشیده و بگوید: چنان مرتبه و مقامی از آن اوست، نه از آن برگزیدگان من؟! همه آسمانها و زمین و کوهها از حمل آن سرباز زدند، و روشن است که إباء آنها از جهت سرکشی و استکبار نبود، بلکه به دلیل

ترس و هراس توأم با توجّه و فروتنی، از عظمت خدای خود بود که به ناحق ادّعی چنین منزلتی بنمایند، و چنان جایگاه والائی را برای خود آرزو کنند، (ولی انسان این زبده عالم کون و مکان آن را حمل نمود) و خداوند عزّ و جلّ چون آدم و همسرش را در بهشت جای داد، به آنان گفت: از هر کجای بهشت هر نعمتی که می خواهید بی هیچ زحمت بخورید که بر شما گوارا باد، ولی به این درخت نزدیک نشوید- اشاره به درخت گندم- که از ستمکیشان خواهید گشت (بقره ۲: ۳۳) (آن دو که در بهشت به گشت و گذار پرداخته بودند) درجه و منزلت حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین، و امامان بعد از ایشان- صلوات الله عليهم- را دیدند که عالی ترین مقامهای بهشتیان است، پس گفتند:

پروردگارا، این جاه و مقام از آن کیست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: سرتان را به سوی ساق عرش من بلند کنید، چون آدم و حوّا سر برداشتند، مشاهده نمودند که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۷

نام محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بقیّه امامان بعد از ایشان- صلوات الله عليهم- به نوری از انوار خداوند جبار بر ساق عرش نگاشته شده است، عرض کردند: بار الها صاحبان این منزلت چه بسیار گرامیند و در درگاهت! و چقدر محبوبند نزد تو! و چه بزرگ و شرافتمندند در آستان تو! خداوند جلّ جلاله فرمود:

آری چنین است، و اگر بخاطر ایشان نبود شما را خلق نمی کردم، آنان خزانه دار دانش منند، و مورد اعتماد من جهت سپردن رازهایم هستند، مبادا با دیده

رشک و حسد به آنان بنگرید، و آرزوی منزلت و جایگاه رفیع آنان در پیشگاه مرا در سر بیورانید، که با سرگرم شدن به چنین تمنائی غافل خواهید گشت و با گام نهادن در حریم منع من دچار عصیان شده، و از ستمکاران (به نفس خود) خواهید بود.

گفتند: پروردگارا ستمکیشان کیستند؟ فرمود: آنان که بناحق مدعی مقام ایشان شوند. عرض کردند: خداوندا چنان که درجه آن بزرگواران را در بهشت دیدیم، جایگاه ستمکاران به آنان را در جهنم نیز به ما نشان ده، پس ایزد متعال به آتش دوزخ دستور داد تا انواع سختی و شکنجه را که در آن است در معرض دید ایشان قرار دهد، سپس فرمود: جایگاه ستمکاران به آنان که به دروغ منزلت ایشان را به خود نسبت می دهند، در پائین ترین طبقات این جهنم است، (هر چه بکوشند تا از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۸

آن آتش بیرون آیند (ملائکه عذاب) ایشان را به همان جا باز گردانند- سجده ۳۳:

۱۹) و هر چه پوست تن آنها پخته و سوخته شود به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند- نساء ۴: ۵۵) ای آدم و ای حوا با دیده رشک به نورها و حجهای من ننگرید که شما را از جوار خویش فرود می آورم، و خواری را بر شما روا خواهم داشت، ولی با این همه شیطان با وسوسه آدم و حوا را فریب داد، تا زشتیهای پوشیده (عورت) آنان (که حتی از دید خودشان هم مخفی بود) پدیدار شود، و (به دروغ) گفت: خداوند شما را از خوردن محصول این درخت نهی نکرده، جز برای آنکه مبادا شما دو

ملک (فرشته) شوید یا عمر جاودان یابید و سوگند خورد که من این سخن را از روی خیرخواهی به شما می گویم و شما را به خیر و صلاح دعوت می کنم. و با این سوگند دروغ ایشان را فریب داد و از مقامشان فرود آورد (اعراف ۷: ۲۰ تا ۲۲) و آن دو را وادار ساخت تا آرزوی منزلت و مقام ایشان را بنمایند و به دیده حسد به ایشان نگریستند خداوند هم هر دو را به خودشان واگذاشت و یاری و توفیق خود را از آنان برداشت، تا از درخت گندم خوردند (در قرآن فرموده: «ذاقا» معلوم می شود که اندکی از آن چشیدند- اعراف ۷: ۲۱) و به اندازه ای که خورده بودند جو روئید، پس تمامی گندمها از آن گندمی است که آدم و حوّا نخورده بودند، و اصل همه جوها نیز همان جوی است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۹

که به جای گندم روئیده است، و سرانجام چون از آن درخت خوردند (بادی وزید) حله ها و لباسها و زیورها به هوا بلند شد و آنان لخت مانده و ناچار از برگ (درخت) بهشت بر روی عورت خود نهادند، و خدا به ایشان خطاب فرمود: آیا شما را از نزدیک شدن به این درخت منع نکردم، و نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار (که دشمنی خود را بروز خواهد داد)؟ عرض کردند: پروردگارا ما (در پیروی شیطان) بخود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی حتما از زیانکاران گشته ایم. فرمود: فرود شوید از پناه من، آن کس که فرمان مرا نبرد شایسته نیست که در بهشت مجاور

من باشد، آنگاه (به زمین) فرود آمدند، و آنان را به حال خود رها کرد تا بروند و روزی خود را به دست آوردند.

و چون خدا اراده نمود که توبه شان را بپذیرد، جبرئیل نزد ایشان آمده و گفت: بی تردید شما بر نفس خویش ستم نمودید، و مقام کسانی را طلب کردید که خدا آنان را بر شما برتری داده است، و کيفرتان همان بود که از جوار خدا بر زمین فرود آئید، حالا به حق آن نامهائی که بر گوشه عرش مشاهده نمودید از پروردگار خود بخواهید تا توبه شما را بپذیرد. پس آنان چنین گفتند: خداوندا از تو می خواهیم به حق آنان که ارجمندترین آفریدگان در نزد تویند: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام توبه ما را قبول فرما، و ما را مشمول

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۰

رحمت خود گردان. آنگاه خداوند توبه ایشان را پذیرفت زیرا که او بسیار توبه پذیر و مهربان است، و بعد از آن همواره پیامبران این امانت را نگهداری می نمودند، و اوصیاء خود و مخلصان از امتهای خویش را از این امانت آگاه و با خبر می ساختند، پس ابا داشتند که امانت را به ناحق برداشته (و به خود نسبت دهند) و می ترسیدند که برای خویش ادعای آن مقام را نمایند، و آن شخص شناخته شده بنا حق آن را تصرف کرد، و تا روز بازپسین ریشه هر ستمگری از اوست، و این است تفسیر قول خدای عز و جلّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ

ظُلُوماً جَهُولاً (ما، امانت را بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرضه داشتیم، آنها از برداشتن آن ابا کردند، و از آن وا همه و ترس داشتند اما بشر آن را حمل نمود.

(قدر خود را نشناخت و از آنچه شایسته حمل این امانت بود کوتاهی کرد) آری او بسیار ستمکار و ناتوان بود- احزاب ۳۳: (۷۲).

۲- ابو بصیر گوید: از امام صادق پرسیدم «امانت» در این آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى ... جَهُولاً چیست؟ فرمود: امانت همان ولایت است، و انسان (که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۱

در آخر آیه به ظلوم و جهول وصف شده) آن است که صاحب گناهان بسیار بوده و منافق است.

۳- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که معنی «امانت» در آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ ... احزاب ۷۲ چیست؟ فرمود: مقصود از امانت همان ولایت است که هر فردی بناحق آن را به خود نسبت دهد دیگر در زمره مسلمانان نخواهد بود.

باب ۴۴- معنی چاه معطله و کاخ مشید

۱- ابراهیم بن زیاد گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: وَ بَثْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ (و بسی چاه پر آب فرو گذاشته شده، و کاخهای استوار سر به فلک کشیده که بی صاحب مانده اند- حج ۲۲: ۴۵) فرمود: چاه بیکار مانده امام خاموش است (که حق او را غصب کرده اند و از ترس مخالفان نمی تواند اظهار به امامت خود نماید، و هر کس که بخواهد می تواند از آن بهره مند گردد) و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۲

کاخ محکم و بلند، امام سخنگوست (که بدون هیچ تقیه و ترس می تواند سخن بگوید و علناً ادعای امامت کند).

شرح: مرحوم

مجلسی فرموده: غالب آن است که امام صامت را بر امامی اطلاق می نمایند که نوبت امامت به او نرسیده باشد، و امام ناطق بر شخصی که امام شده باشد (حیوه القلوب ۳: ۱۵۵).

۲- همان عبارات فوق را نصر بن قابوس نقل کرده است که ترجمه شد.

۳- از صالح بن سهل نقل شده که: مقصود از کاخ استوار و سر بفلک کشیده، امیر المؤمنین است. و منظور از چاه معطل مانده، حضرت فاطمه و فرزندان اویند، که از رسیدن به زمامداری مسلمین باز داشته شده اند، و شنبوله چنین سروده است:

چاه فرو گذارده شده، و کاخ استوار آسمانخراش، مثل زبینه ای است برای آل محمد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۳

قصر، عزت و بزرگواری آنان است که هیچ کس به آن دست نیابد، و چاه، دانش آنان می باشد که هرگز پایان ندارد.

باب ۴۵- معنی طوبی

۱- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: طوبی بر آن کس ارزانی باد که هنگامی که قائم ما از نظرها بدور است امر (ولایت) ما را محکم نگهدارد، و دلش بعد از هدایت به انحراف کشیده نشود، عرض کردم: قربانت گردم، طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه حضرت علی علیه السلام قرار دارد، و مؤمنی نیست که شاخه ای از آن درخت، در خانه او نباشد، و فرموده خداوند است: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (خوشا بر احوال آنان و مقام نیکویشان- رعد ۱۳: ۲۹).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۴

باب ۴۶- پنهان ساختن خداوند چهار چیز را در چهار چیز

۱- محمد بن مسلم از امام باقر از پدرش از نیایش از امیر المؤمنین - علیهم السلام - روایت نموده که خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است: خرسندی خویش را در فرمانبرداری (بندگان) از او، پس هیچ اطاعت و بندگی خدا را کوچک مشمار، که شاید خشنودی پروردگار در آن باشد و تو آگاه نباشی، و خشم خود را در میان همه گناهان پوشیده داشته، بنا بر این هرگز معصیتی را اندک مپندار، شاید غضب خدا در همان باشد و تو ندانی. و بر آوردن حاجت را در دعاها پنهان ساخته، پس هیچ دعائی را دست کم نگیر چون ممکن است همان به اجابت رسیده باشد و تو اطلاع نداشته باشی، و ولی خود را در میان بندگان خویش پنهان کرده، پس هیچ یک از بندگان خدا را زبون و خوار مپندار، چون شاید او دوست خالص خدا باشد و تو ندانی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۵

باب ۴۷ معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای آن

۱- انس بن مالک گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این آئین تو است که سفید و آشکار و درخشان است، پرسیدم: در میانه اش چیست؟ گفت: جهاد، سؤال کردم: پس این طلای سرخ چه باشد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه اینها بود) درجه ایمان او بر ایمان همه

مؤمنین برتری دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۶

باب ۴۸- معنای نبوت

۱- ابن عباس گوید: عربی بیابانگرد، خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «السَّلامُ علیک یا نبی الله» (درود بر تو ای خبر دهنده خدا)، پیغمبر فرمود: من نبی ء خدا نیستم بلکه

«نبی الله»

(آنکه خدا او را بلند مرتبه ساخته) هستم.

(مصنّف گوید) لفظ «نُبُوّه» از «نَبُوّه» اقتباس گردیده که عبارت است از هر جای زمین که بر آمده و بلند باشد، بنا بر این «نبوت» شأن و مقام عالی و «نبی» بلند پایه و گرانمایه است. این مطلب را در شهر مدینه از ابو بشر لغوی شنیدم.

باب ۴۹- معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین

۱- انس بن مالک گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح و تعقیباتش را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۷

انجام داد، چهره آبرومندش به درگاه خدا را به جانب ما نموده، فرمود: مردم (افراد بشر جهت حرکت و راه یابی) از خورشید استفاده می نمایند و هر کس که خورشید را از دست داد فوراً به نور ماه بیوندد، و هر کس که از ماه نیز محروم شد فوراً به ستاره ناهید تمسک جوید، و اگر ستاره زهره نیز از دیدش نماند باید به فرقدین (ستاره نزدیک قطب شمال که در فارسی به آن دو برادران گویند) چشم بدوزد. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خورشیدم، و علی ماه، و فاطمه زهره، و حسن و حسین فرقدان (دو برادران)، که با کتاب خدا، از هم جدا نگردند تا اینکه بر لب حوض (کوثر) بر من وارد گردند.

۲- جابر بن عبد الله گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید به خورشید پیوندید، و هر

گاه که آن از دید شما دور شد باید از ماه پیروی نمائید، و چون ماه نیز از شما دور گردید، زهره را مقتدای خود سازید، و چون ستاره زهره هم از دید شما پنهان گشته به ستاره دو برادران بیبوندید، مردم عرض کردند: یا رسول الله خورشید و قمر و زهره و فرقدان چه هستند؟ فرمود: من خورشیدم، و علی ماه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۸

است و «زهره» فاطمه، و «فرقدان» حسن و حسین اند.

و این حدیث با سند دیگری هم از جابر بن عبد الله نقل شده که متن آن با حدیث مذکور یکی می باشد.

۳- «این حدیث به سند دیگر به نقل از انس بن مالک در خبر اول از همین باب ترجمه شد».

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۹

باب ۵۰- معنی صلوات بر پیغمبر

۱- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برایم چنین گفت: که (پدرم امام صادق علیه السلام فرمود): شخصی که بر پیامبر صلوات می فرستد مفهومی آن است که من بر سر پیمان خود باقی هستم، و به «بلی» که در عالم «ذَر» به سؤال أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (آیا من پروردگار شما نیستم- اعراف ۷: ۱۷۲) گفته ام وفادارم.

باب ۵۱- معنی وسیله

۱- أبو سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه از پروردگار خویش برای من درخواستی نمودید از او وسیله بخواهید: از آن حضرت پرسیدیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۰

وسیله چیست؟ فرمود: آن نردبان (مقام و مرتبه) من در بهشت است، که هزار پله دارد و بین هر پله آن به اندازه یک ماه دویدن اسب فاصله می باشد، و پله های آن از انواع گوهرهای گرانبهاست پله ای از زبرجد (یک قسم آلومین رنگین مانند زمرد برنگ زرد یا سبز) پله ای از یاقوت، و پله ای از طلا و پله ای از نقره، روز رستاخیز آن را می آورند که در کنار نردبان سایر پیامبران برپا سازند، و آن در بین نردبانهای ایشان همچون ماه در میان اختران است، در آن روز هیچ پیغمبر و انسان نیکوکار مخلص و شهیدی نیست که نگوید: خوشا به حال شخصی که این نردبان از آن اوست، آنگاه از جانب خدا آوازی آید که آن را تمامی پیامبران و همه آفریدگان بشنوند، و می گوید: این درجه (حضرت) محمّد است. و من در حالی که لباسی از نور در بر، و تاج سلطنت و دیهیم بزرگواری بر سر دارم، به صحرای محشر گام نهم، و علی ابن ابی

طالب درفش مرا که پرچم «حمد» است و نشان

«لا اله الا الله، المفلحون هم الفائزون بالله»

(معبود بحقّی نیست جز خداوند یکتا، رستگاران آنانند که به وصل خدا کامیاب شدند) بر آن نوشته شده، در پیشاپیش من بر
افراشته دارد، هنگامی که از مقابل پیامبران بگذریم، گویند: این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۱

دو، فرشته مقربند تا به حال اینان را نشناخته و ندیده ایم. و چون از صفوف ملائکه بگذریم، گویند: این دو پیامبر مرسلند،
همچنان به پیش می رویم تا به محلّ نصب آن نردبان برسیم، آنگاه من بر آن نردبان بالا روم و علی نیز از پی من آید، تا بر
بالا-ترین پله اش برسم و در آنجا مستقرّ گردم، و علی یک پله پائین تر از من قرار گیرد، در آن روز هیچ پیغمبر، و انسان
نیکوکار و یا شهیدی نیست مگر آنکه بگوید چه کامیابند این دو بنده خدا که تا این اندازه در پیشگاه او گرامیند! آنگاه از
طرف خدا آواز بلندی رسد که همه پیامبران و درستکاران و شهدا و ایمان آوردگان بشنوند: این یار من «محمد» است، و این
علی ولی من است، خوشا به حال آن کس که دوستدار او بوده، و وای بر کسی که کینه او را در دل پرورانده و دروغش
پنداشته است.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی در آن روز احدی از دوستداران تو نخواهد ماند مگر اینکه از شنیدن این
پیام شادمان و روسفید، و خشنود گردد، و کسی که تو را دشمن داشته، و یا نیرویی علیه تو بسیج کرده، و حقّی از تو را انکار
نموده باشد، روسیاه

و گامهایش لرزان گردد، در این میانه دو فرشته نزد من آیند، یکی رضوان که خزانه دار بهشت است، و دیگری مالک، انباردار دوزخ، رضوان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۲

پیش آمده، گوید: درود بر تو ای احمد، من در پاسخش گویم: درود بر تو ای فرشته، کیستی؟ چه زیبا و معطری! جواب دهد: من رضوان کلیددار بهشتم و کلیدهای را ارائه نماید، و گوید: اینها کلیدهای بهشت است که پروردگار گرامی برایت فرستاده است، ای احمد آنها را از من بستان، من خواهم گفت: آن را از خدای خودم پذیرفتم و او را سپاسگزارم بر نعمتی که به سبب آن مرا ارجمند داشت، آنها را به برادرم علی بن ابی طالب تحویل بده [رضوان کلیدهای بهشت را به علی می دهد] بعد رضوان باز می گردد، و مالک نزدیک می آید، و می گوید:

درود بر تو ای احمد، من گویم: درود بر تو باد ای فرشته، عجب زشت رو و بدمنظری (تو کیستی؟) گوید: من مالک، سرایدار دوزخ، و اینها کلیدهای جهنم است، پروردگار گرامی برای تو فرستاده است، ای احمد آنها را بگیر، من گویم:

آنها را از خدای خودم پذیرفتم و بر آنچه مرا به وسیله آن برتری بخشیده سپاسگزارم، آنها را به برادرم علی بده (کلیدها را به علی می دهد) و بعد مالک باز می گردد، آنگاه علی که کلیدهای بهشت و جهنم را در اختیار دارد، می آید تا به درب زندان جهنم می رسد آنجا توقف می کند، جرقه ها و توده هایی از آتش آن به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۳

هوا پرتاب می شود، و شعله اش بالا آمده، آژیر وحشتناکی می کشد، حرارتش تندتر می شود، و علی مهار آن را

می گیرد، پس جهنم به او می گوید: یا علی مرا واگذار و بگذر، نسیم نور تو شراره سرکش مرا خاموش کرد، علی می فرماید:

آرام گیر ای دوزخ! این کس را بگیر، این دیگر را رها کن، دشمن مرا بگیر و دوستم را رها کن، و جهنم در آن روز برای علی، از برده هر یک از شما برای آقای خود فرمانبرتر است. اگر بخواهد آن را به چپ و راست می کشاند، دوزخ در آن هنگام از تمامی مخلوقات از علی بیشتر فرمانبرداری می کند، و هر چه به او فرمان دهد اجرا می نماید.

باب ۵۲- سه چیز محترم

۱- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: احترام سه چیز نزد خداوند به قدری زیاد است که هیچ چیز دیگری همانند آنها نیست، قرآن، که حکمت خدا و نور اوست، و خانه اش «کعبه»، که آن را قبله گاه مردم قرار داده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۴

است، و از هیچ کس نمی پذیرد که رو به سوی دیگری غیر از آن بنماید، و خاندان پیامبران صلی الله علیه و آله.

باب ۵۳- معنی عاق ابوبین، و فرار از مولی و گم شدن گوسفند از چوپان

۱- انس به مالک گوید: در آن ماه رضائی که علی علیه السلام شربت شهادت نوشید در خدمتش بودم، پسرش حسن علیه السلام را احضار کرد و به او فرمود: ای ابا محمّد، بالای منبر برو و خداوند را فراوان حمد و ثنا گوی، و بهترین یاد از جدّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنما، و بگو: لعنت خدا بر فرزندی باد که ابوبینش از او ناراضی شوند، و این جمله را سه بار تکرار نما! لعنت خدا بر برده ای که از آقای خود فرار کرده است، و خداوند از رحمت خود دور گرداند گوسفندی را که از چوپان خود دور افتد. و از منبر فرود آی! امام حسن فرمان پدر را انجام داد، چون

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۵

سخنرانی او به پایان رسید و بزیر آمد، مردم دور او گرد آمدند و گفتند: ای فرزند امیر المؤمنین، زاده دخت پیامبر ما مقصودت از این چند جمله کلی چه بود؟ ما را آگاه ساز! فرمود: پاسخ بر عهده امیر المؤمنین است به خدمت امیر المؤمنین آمدند، فرمود: زمانی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که

نمازی را خوانده بود دست راست خود را به دست راست من زده و آن را کشید و محکم به سینه مبارک خود چسبانید، آنگاه به من فرمود: ای علی، گفتم: بلی، یا رسول الله! فرمود: من و تو دو پدر این امت هستیم، خدا لعنت کند شخصی را که موجب ناخشنودی ما گردد، بگو: «آمین»، گفتم: «آمین» (خدایا مستجاب گردان) بعد فرمود: من و تو دو مولای این امتیم، خدا لعنت کند آن کس را که فرار کند از ما، بگو: «آمین» گفتم: «آمین». سپس فرمود: من و تو سرپرست و راعی این امتیم خدا دور گرداند از رحمتش فردی را که از ما فاصله بگیرد، بگو: «آمین»! گفتم: «آمین».

امیر المؤمنین فرمود: و صدای دو گوینده را شنیدم که همنوای با من، می گفتند:

«آمین»، به پیغمبر خدا عرض کردم: این دو که با من «آمین» گفتند: چه کسانی بودند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل بودند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۶

باب ۵۴ فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمرد

۱- ابان بن عثمان گوید امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش از جدش فرمود:

عرب بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، آن حضرت با عبایی ممشّق (با گل سرخی که در رنگ آمیزی بکار گرفته می شود رنگین شده) پیش وی آمد، اعرابی گفت: ای محمد، همچون جوانی نزد من آمده ای؟ فرمود: آری، من جوانمرد، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد هستم، عرض کرد: ای محمد جوانمردی خودت درست، اما چگونه پسر جوانمرد و برادر جوانمردی؟ فرمود:

مگر قول خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای که می فرماید قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ (گفتند: شنیدیم جوانمردی آنان را یاد می کند،

بنام ابراهیم - انبیاء ۲۱: ۶۰) و من فرزند ابراهیم هستم، و اما برادرم جوانمرد است چون در روز جنگ احد جار زنده ای از فراز آسمان فریاد بر آورد که: نیست شمشیری جز ذو الفقار،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۷

و نیست جوانمردی مگر علی، و من برادر اویم.

باب ۵۵ - معنی فتوت و مروّت

۱- ابو قتاده قمی مرفوعاً روایت کرده: که راوی حدیث گفت: در محضر امام صادق علیه السلام راجع به فتوت (بزرگواری، شرافت، بلند همتی، جوانمردی) و مروّت (مردانگی، نرم دلی، دلیری) گفتگو می کردیم، حضرت فرمود: آیا گمان می کنید که فتوت به هرزگی و شهوترانی است؟ جز این نیست که مروّت و فتوت آن است که شخص به مردم غذایی بدهد، و از دسترنج خود ببخشد و کارهای خیر انجام دهد، و آزارش به دیگری نرسد، اما آن که گذشت بد ذاتی و حيله گری و عیاشی است، سپس فرمود: بگوئید مروّت چیست؟ عرض کردیم:

نمی دانیم، فرمود: به خدا سوگند مروّت آن است که: مرد سفره اطعام خود را در پیشگاه وسیع خانه اش بگستراند (تا هر رهگذری از آن بهره مند گردد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۸

باب ۵۶ - معنی «ابو تراب»

۱- عبایه بن ربیع گوید: به عبد الله بن عباس گفتم: چرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علی را به ابو تراب کنیه داد؟ گفت: زیرا او مالک و صاحب کره زمین می باشد، و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حجّت خدا بر ساکنان زمین است، و بقای زمین به او، و آرامش زمین از برکت وجود اوست، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: روز قیامت چون شخص کافر نعمتهایی را که از خداوند بعنوان پاداش و کامیابی، برای شیعه علی علیه السلام فراهم آورده است بنگرد، گوید: یا لیتنی کنتُ تراباً (ای کاش من هم شیعه علی بودم) و این است که خداوند فرموده: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً (کافر در آن روز می گوید: ای کاش خاک بودم -

نبأ ٧٨: ٤٠) (از روی حسرت می گوید: ای کاش خاک بودم، تا به عذاب آتش نمی سوختم).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ١، ص: ٢٧٩

مترجم گوید: در مورد علّت گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السلام «ابو تراب»، اربلی دو خبر دیگر نقل کرده که ذکر آن موجب تطویل است، به کشف الغمّه (١):

(٩١) و ترجمه المناقب (ابن مغزلی: ٥٣) و مناقب خوارزمی مراجعه شود.

باب ٥٧- معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم

١- «مترجم گوید: دو روایتی که در این باب آورده شده، از حسن بصری و متن هر دو یکی می باشد و چون روایت دوم فقط در آخر دو، سه کلمه اضافه دارد ما از ترجمه اوّل منصرف و به ترجمه خبر بعدی می پردازیم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ١، ص: ٢٨٠

٢- حسن بصری گوید: روزی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود: آیا در میان شما مردم کسی هست که نسب مرا باز گوید؟ و الّا من خویش را معرّفی کنم، نام من زید است و نام پدرم عبد مناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب، ابن کوّاء برخاست و گفت: ای علی نسبی برای تو نمی شناسیم جز این که تو علی، فرزند ابو طالب پسر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب هستی، امیر المؤمنین به او فرمود: ای فرو مایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جدّ خود «قصیّ» و نام پدرم «عبد مناف» است که «ابو طالب» کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده، و نام عبد المطلب «عامر» که لقب او بر نامش غلبه یافت، و اسم

هاشم «عمرو» بوده و لقب بر اسم مقدم شده، و نام عبد مناف «مغیره» است که لقب بر نام او مستولی شده، و اسم قصی «زید» بوده و عرب او را «مجمع» نامیده است، زیرا آنان را از بلد الأقصى در مکه گرد آورده است، پس لقبشان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۱

بر نامشان غلبه یافت، فرمود: و عبد المطلب، ده نام داشت از جمله آن عبد المطلب، و شبیه، و عامر است.

شرح: ابن کوّاء (که از خوارج و از دشمنان سرسخت امیر المؤمنین بود، گرچه در کشف الغمه نقل کرده در جنگ نهروان از خوارج فاصله گرفت، ولی هر گاه موقعیتی برایش پیش می آمد علی علیه السلام را می آزرده از جمله وقتی علی علیه السلام به جماعت نماز می خواند و مردم به او اقتدا کرده بودند، ابن کوّاء این آیه را با صدای بلند خواند و لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (و بتحقیق وحی شد به تو و به آنان که قبل از تو بودند که اگر شرک آوری هر آینه عملت نابود خواهد شد و البته از زیانکاران خواهی بود- زمر: ۶۵) و امیر المؤمنین به احترام قرآن سکوت کرد و تا خواست به قرائت ادامه دهد، دو باره همین آیه را خواند و تا سه بار تکرار نمود. آنگاه امیر المؤمنین این آیه را تلاوت فرمود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (الکنی و الالقاب ج ۲: ۳۸۳).

باب ۵۸- معنی آل یاسین

۱- ابن عباس در تفسیر فرمایش خدای عز و جلّ سلام علی آل یاسین گفته است: تحیتی

(درودی) است از جانب پروردگار جهانیان بر محمد و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۲

خاندانش که (رحمت خدا بر ایشان باد) مژده ایمنی در قیامت است برای دوستداران ایشان.

۲- کادح از امام صادق علیه السلام از اجداد بزرگوارش از حضرت علیّ علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در فرمایش خدای عزّ و جلّ سلام علی آل یاسین (درود و تحیت بر آل یاسین - صافات ۳۷: ۱۳۰) منظور از «یاسین» محمد است، و ما «آل یاسین» هستیم.

۳- سندی از ابی مالک نقل نموده که در قول خداوند سلام علی آل یاسین گفت: «یاسین» محمد است و ما «آل یاسین» هستیم.

مترجم گوید: مرحوم مجلسی با اینکه این حدیث را در بحار الانوار (۲۳):

(۱۶۹) چاپ جدید با همین سند از معانی الاخبار و أمالی نقل کرده، مع ذلك جمله «و نحن آل یاسین» را ندارد و مرحوم صدوق هم در کتاب أمالی (ص ۲۸۲) با آنکه به همین سند نقل نموده این جمله در آن نیست، ولی در این نسخه هست و معلوم نیست که سهو القلم نساخ است یا ابی مالک از قول یکی از خاندان عصمت نقل کرده و نام او از قلم افتاده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۳

۴- ابو صالح از ابن عباس نقل کرده که در معنای سلام علی آل یاسین گفت: یعنی سلام بر آل محمد علیهم السلام.

۵- از ابی عبد الرحمن سلمی چنین نقل شده که: عمر بن خطاب می خواند:

سلام علی آل یاسین سلمی گفت: «آل یاسین» خاندان محمد علیهم السلام هستند.

مترجم گوید: طبق قرائت ابن عامر و نافع و رويس از يعقوب «ال» یاسین بفتح الف

و کسر لام جدای از یاسین می باشد، و دلیلشان هم این است که در مصاحف جدا نوشته شده ولی بقیه قراء «الیاسین» به کسر الف و سکون لام، پیوسته به یاسین خوانده اند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۴

باب ۵۹- معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند

۱- صقر بن ابی دلف کرخی گوید: هنگامی که متوکل عباسی، امام دهم حضرت هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا تبعید کرد، من آمدم تا از حال آن حضرت جو یا شوم. گوید: زراقی که سرایدار متوکل بود، چون مرا دید اشاره کرد تا به نزدش بروم، همین که به نزدیک او رسیدم از من پرسید: چکار داری؟ گفتم:

استاد خیر است، گفت: بنشین، من نشستم و سر بجیب تفکر فرو برده، به گذشته و آینده ام می اندیشیدم، و به خود گفتم: در این آمدنم اشتباه کردم. گوید: چون مردم بیرون رفتند و محلّش خلوت شد از من پرسید: کارت چیست و برای چه آمده ای؟

گفتم: برای کار خیر کوچکی، گفت: شاید آمده ای تا از سرنوشت مولایت خبری و اطلاعی بدست آوری؟ در پاسخش گفتم: مولای من کیست؟ مولای من، خود امیر المؤمنین (متوکل) است. گفت: خاموش باش، مولای تو همان کسی است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۵

حقیقتاً آقاست از من مترس زیرا عقیده من و تو در این باره یکی است، گفتم: خدا را سپاسگزارم، گفت: مایلی او را بینی؟ گفتم: آری، گفت: بنشین تا مأموری که آنجاست بیرون آید. گوید: نشستم، چون مأمور بیرون رفت، به غلامش گفتم:

دست صقر را بگیر و به اطافی که علوی در آنجا زندانی است ببر، و بازگرد و آن دو را با هم تنها بگذار، گوید: مرا به

آن بند زندان برد و به اطافی اشاره نمود، به آنجا رفته دیدم حضرت هادی علیه السلام بر روی بوریائی نشسته و در مقابل او گوری کنده شده است، سلام کردم، حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: بنشین، آنگاه به من فرمود: ای صقر برای چه به اینجا آمده ای؟ عرض کردم: آقای من آمده ام تا از حال شما اطلاعی بدست آورم، گوید: چون نگاهم بر گور افتاد اشک در چشمم موج زد، حضرت متوجه شد، و فرمود: ای صقر نگران مباش اکنون نخواهند توانست زبانی به ما برسانند. گفتم: خدا را شکر، سپس عرض کردم: ای آقای من حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که معنی آن را نمی فهمم، فرمود: چیست؟

گفتم: فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که: روزها را دشمن مدارید که روزها نیز شما را دشمن خواهند داشت، مفهومیست؟ فرمود: تا آسمان و زمین برپاست مقصود از روزها مائیم، پس «شنبه» نام پیامبر خدا، «یک شنبه» امیر المؤمنین، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۶

«دوشنبه» حسن و حسین، و «سه شنبه» علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، «چهارشنبه» موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من، و «پنج شنبه» فرزندان حسن بن علی، و «جمعه» فرزندان پسر، آن کس که جماعت حق طلب بر گردش فراهم آیند، و اوست که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، همچنان که از ظلم و بیداد پر شده باشد، این است معنی روزها در دنیا، با آنان دشمنی نوزید که در آخرت با شما دشمن

گردند، سپس فرمود: خداحافظی کن و برو که در امانت نمی بینم.

مترجم گوید: مصنف کتاب در خصال ابواب السبعة (حدیث ۱۰۲) همین حدیث را نقل کرده و در پایان فرموده است: معنای حقیقی روزها امامان نیست، بلکه بطور کنایه گفته شده تا ناهلان متوجه نشوند، همچنان که خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهما السلام به «تین» و «زیتون» و به «طور» به صورت کنایه نام برده، و از زنان به «نعاج...» و شواهد دیگری نیز آورده است.

باب ۶۰- معنی درختی که آدم و حوا از آن خوردند

۱- ابا صلت هروی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۷

خدا مرا آگاه فرما: آن درختی که از ثمره اش حضرت آدم و حوا خوردند چه بود؟

چون در باره آن سخنان مختلفی می گویند بعضی روایت کنند که درخت گندم بوده، و برخی گویند انگور بوده، و عده ای پندارند که درخت حسد بوده! حضرت فرمود: همه آن گفته ها صحیح است، عرض کردم: پس معنای این چند قول با این اختلافی که دارند چیست؟ فرمود: ای ابا صلت یک درخت بهشتی می تواند چند نوع میوه داشته باشد، آن درخت گندم که انگور نیز میوه اش بود، مانند درختان دنیوی نبود، هنگامی که خداوند با گرامیداشت آدم به فرشتگان دستور داد تا به او سجده کنند و او را وارد بهشت ساخت، پس آدم به خود گفت: آیا پروردگار، بشری گرانمایه تر از من آفریده است! خداوند که از این خطور قلبی آدم آگاه بود به او فرمود: ای آدم سرت را بلند کن و به ساق عرش بنگر آدم سر بلند کرد و

بر ساق عرش دید که چنین نوشته است:

«لا اله الا الله محمداً رسول الله»

(معبود بر حقی نیست مگر خدا، محمّد فرستاده خداست) و همین طور در دنبالش نوشته علی فرزند ابو طالب، امیر مؤمنان است، و همسرش فاطمه، برترین زنان جهان، و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند. آدم گفت: خدایا آنان چه اشخاصی هستند؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۸

خداوند فرمود: ای آدم آنان فرزندان تو هستند، و بهتر از تو و همه آفریدگان من می باشند، و اگر بخاطر وجود آنان نبود تو را نمی آفریدم، و بهشت و جهنّم و آسمان و زمین را پدید نمی آوردم مبادا به چشم حسد به ایشان بنگری که از جوار خود اخراجت نمایم، ولی او به دیده رشک به ایشان نگریست، آرزوی مقام ایشان را نمود، و آنگاه شیطان بر او مسلط شد، تا از درختی که نهی شده بود، خورد.

همچنین شیطان بدین جهت بر حوا مسلط گشت که به مقام فاطمه بدیده حسد نگریست، همانند آدم از ثمره آن درخت خورد، و در نتیجه خداوند آن دو را از بهشت خود بیرون راند، و از جوار خود به زمین فرودشان آورد.

باب ۶۱ کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت

۱- ابن عباس گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم کلماتی که حضرت آدم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۹

از پروردگار خود دریافت نمود و بر اثر خواندن آن، خدا توبه اش را پذیرفت چه بود؟ فرمود: از خدا چنین درخواست کرد «بار الها بحق محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین» توبه ام را قبول فرما، و ایزد متعال توبه او را پذیرفت.

۲- أبو سعید مدائنی مرفوعاً در تفسیر

قول خداوند: فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ (پس به آدم کلماتی از پروردگارش رسید- بقره: ۳۷) گفت: خداوند را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند (که توبه اش را بپذیرد).

باب ۶۲- معنی کلمه تقوی

۱- أبو برده، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ در باره علی علیه السلام پیمانی به عهده من نهاد، عرض کردم: پروردگارا! آن را برایم آشکار ساز، فرمود: بشنو، گفتم: آماده شنیدنم، فرمود: علی پرچم هدایت، و امام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۰

دوستان مخلص من، و روشنگر راه کسی که فرمانبردار من است می باشد، و او کلمه ای است که پرهیزکاران پیوسته ملازم اویند (حضرت اشاره به آیه ۲۶ از سوره فتح نمود) کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و شخصی که فرمانبرداری او را بکند مرا اطاعت نموده است.

باب ۶۳- معنی کلماتی که خداوند حضرت ابراهیم را به آن آزمود و او به خوبی از عهده اش برآمد

۱- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در قول خداوند که می فرماید: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ (و بیاد آر هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلمات دچار آزمایش نمود- بقره ۲: ۱۲۴) کلمات چه بودند؟

فرمود: همان کلماتی بود که حضرت آدم از پروردگارش فرا گرفت و خدا را به آن خواند که توبه اش را بپذیرد، خدا هم توبه اش را قبول کرد. و آن این بود که گفت: «پروردگارا از تو درخواست می نمایم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۱

حسین که توبه مرا بپذیری» و خداوند نیز توبه او را قبول کرد، زیرا (پروردگار بسی توبه پذیر و مهربان است- بقره ۲: ۳۷) عرض کردم: ای فرزند گرامی پیامبر خدا، پس مقصود خداوند در دنباله همان آیه «فَاتَمَّهَنَّ» (و ابراهیم همه آن دستورات را به تمامی انجام داد) (- و بخوبی از عهده آن بر آمد- به این

معنا ضمیر «أتم» به «رَبِّه» بر می گردد نه به ابراهیم)، عرض کردم: مرا آگاه فرما از تفسیر این آیه وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (و ابراهیم کلمه توحید و خدایپرستی را در دودمان خود پایدار گردانید- زخرف ۴۳: ۲۸)، فرمود: مقصود امامت است که خداوند آن را تا روز رستاخیز در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داد. عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، چگونه امامت در تبار حسین قرار گرفت، نه در دودمان حسن علیه السلام و حال آنکه آن دو تیره فرزندان پیامبر خداوند، و حسن و حسین هر دو نوه پیامبر صلی الله علیه و آله، و دو سرور و آقای جوانان اهل بهشتند؟ فرمود:

مگر چنین نبود که موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و از یک پدر و مادر بودند، خداوند نبوت را در پشت هارون نهاد نه در پشت موسی، و هیچ کس نمی تواند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۲

بگوید چرا خدا آنچنان کرده است، زیرا امامت مقام خلافت خدا است و بستگی به خواست او دارد، و احدی حقّ چون و چرا ندارد، که بپرسند به چه علت آن را در نژاد حسین قرار داد نه حسن، خداوند کارهایش بر طبق حکمت است، و فقط خودش به مصالح امورش واقف است، و هیچ کس شایسته نیست که او را به زیر سؤال ببرد، این انسانهایند (که چون اطلاع کافی بر مصالح ندارند) کردارشان مورد سؤال قرار می گیرد. مصنّف گوید: این یک معنا بود برای وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، مفهوم دیگری هم دارد، ولی حقیقت مطلب همان است که ما یاد کردیم. و ابتلا

بر دو قسم است: که یکی بر خدای تعالی محال است و دیگری رواست، آنکه روا نباشد این است که امتحان نماید، و صبر کند تا گردش چرخ روزگار پرده از روی کار بردارد، و در نتیجه آن آزمایش، چیزی را که نداند دریابد و از آن علمی پیدا کند، بی تردید چنین آزمایشی در باره خدا درست نیست. زیرا خداوند عین دانائست و بر تمام امور پنهانی کاملاً آگاه است. و نوع دیگر آزمون، این است که خداوند شخص را در کوره آزمایش قرار می دهد تا با صبر و پایداریش شایسته مقام بلندی گردد و دیگران بدانند که خدا بدین جهت به او بزرگی داده است که شایسته اش بوده و این عملاً آشکار گردد، و مردم با دیدن پایداری و عمل وی در صبر و مصیبت و سختی، او را الگو نموده و مطابق او عمل نمایند و معلوم گردد که ایزد متعال از روی حکمت و مصلحت، وسائل امامت را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۳

جز به فردی که دارای لیاقت، و مقام و شخصیتی فوق العاده و والا باشد واگذار نمی کند تا هر چه روزگار بگذرد پاکی و حقیقت او آشکارتر گردد، این بود معنی آزمایش. اما کلمات (دستورات و حوادث سازنده) در ابراهیم چه بود؟ [موارد زیادی بود که حدود بیست مورد از آن را امام علی علیه السلام بر شمرده است که حضرت ابراهیم در فکر و عمل آنها را به ثبوت رسانید].

اول- از جمله آنها: یقین ابراهیم، که خداوند در مورد آن فرموده:

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (و همچنین آثار قدرت خود

و شکفتیهای جهان خلقت را به ابراهیم نشان دادیم تا از مرحله گمان بگذرد و به مرحله تصدیق و یقین برسد- انعام ۶: ۷۵).

دوم- شناخت او از صفات «جمالیته و جلالیه» خداوند از قدم و پیشینه بودن او بر هر چیز و یکتائی خدا، و دور دانستن ساحت مقدّس او از همانند بودن با موجودات، می باشد. او نخست با نگرش دقیق بر روی نشانه ها و آثار خداوند بر اوج یقینش افزود، وقتی ظلمت شب دامن خود را گسترده، او ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است پس چون آن ستاره غروب کرد و نابود شد، گفت: من چیزی را که نابود گردد، به خدائی نمی پذیرم، پس چون شب هنگام تابندگی ماه را دید، گفت: پروردگار من ماه است، وقتی که آنهم نابود شد، گفت:

اگر خدای من مرا هدایت نکند، همانا از گروه گمراهان خواهم بود، پس به هنگام صبح که خورشید درخشید، برای ارشاد قوم خویش گفت: این خدای من است که از ستاره و ماه با عظمت تر و درخشان تر است اما دیری نپائید که آن نیز غروب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۴

کرد. با غروب آنها گفت: ای مشرکان من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید، بیزارم- انعام ۶: ۷۴ تا ۷۸). حضرت ابراهیم با خود چنین اندیشید که: همه اینها اسیر و محکوم قوانین طبیعت بوده و مانند یک دیگر در تغییر و حرکتند، پس خود پدیده اند، و چون پدیده اند یقیناً پدید آورنده ای دارند، پس داوری از روی ستارگان راه درستی نیست، چنان که خداوند فرموده: فَنَظَرَ نَظْرَهُ فِي النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (نگاهی از روی خردمندی به ستارگان

افکنند و به قومش چنین اظهار کرد: که من بیمار هستم - صافات ۳۷: ۸۸ و ۸۹) (در واقع روحش از اینکه مردم چنین موجوداتی را خدا گرفته اند آزرده گشت) و بدین ترتیب بود که قلب خود را از فروغ معرفت روشن ساخت. و اینکه خداوند نگاه ابراهیم را به یک بار مقید ساخته، بدین سبب است که با یک بار نگریستن، دچار خطا نمی گردد، نگاه دوم است که گناه محسوب می شود چنان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی نگاه اول به نفع تو، و نگاه دوم به زیان تو است و هیچ سودی از آن عایدت نخواهد شد.

سوم - دلاوری، گذشت روزگار نشان داد که او با همه ناملايمات که یکی پس از دیگری دامنش را می گرفت چون کوه استقامت ورزید، زمانی که مردم در مقابل پیکره های بی جان بتها سر تعظیم فرود می آوردند و اظهار بندگی می نمودند و آنها را عوامل مؤثر در زندگی خود می دانستند و قدرتمندان نیز اندیشه ساده لوحان را تخدیر می کردند، تا به جایی که سرپرست او آزر (پدر، مادر یا عمو، یا استاد نجاری او بود) از بت سازان و بت فروشان شده بود، در چنین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۵

جامعه فاسدی به تنهایی پیا خاست و همه را به باد سرزنش و انتقاد گرفت، چنان که خداوند فرموده: إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ. قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ

وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعِيدَ أَنْ تُؤَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُنُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ
(وقتی که به پدر مقامی و قوم خود گفت:

این پیکره های بی جان چیست که به پرستش آنها پرداخته و ملازم آنها شده اید؟

گفتند: چون پدران خود را این چنین یافته ایم که پرستش این بتها را می کردند.

ابراهیم گفت: شما و پدرانتان همه سخت در گمراهی بوده و هستید، قومش به او گفتند: آیا تو علیه شرک و برای اثبات توحید حجت قاطعی داری؟ یا از روی هوی و هوس سخن می گویی؟ ابراهیم گفت: (آنچه می گویم حقیقت است، این بتهای بی روح خدا نیستند) بلکه خالق آسمانها و زمین پروردگار شماست و من بر آنچه گفتم به یقین گواهی می دهم، و به خدا سوگند که این بتها را با هر تدبیر که بتوانم درهم می شکنم آنگاه که شما از بتخانه روی گردانیدید (به صحرا رفتید)، در آن موقع به بتخانه رفت و همه بتها را درهم شکست جز بت بزرگشان، تا به او رجوع کنند (انبیا ۲۱: ۵۳ تا ۵۹) (بت بزرگ از طلا- ساخته شده بود و دو گوهر شاهوار در چشمانش جای داشت، او برای اتمام حجت تبر را بر دوش همان بت نهاد تا در مقام شکایت به آن رجوع کنند) اینک روشن است که پایداری یک تن در برابر هزاران دشمن خدا کمال شجاعت و دلاوری است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۶

چهارم- بردباری ابراهیم، که در فرموده خداوند عزّ و جلّ به آن اشاره شد:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (البته ابراهیم بردبار و خدا ترس و بازگشت کننده به خدا بود- هود

پنجم- سخاوت او، که در ضمن سرگذشت مهمان نوازی او از فرشتگان در این آیه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (آیا جریان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است- ذاریات ۵۱: ۲۴) باز گوکننده بخشندگی و بلند طبعی اوست.

ششم- دوری و ترک خویشاوندان خود، چنان که خدا فرموده: وَ أَعْتَزَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (من از شما و آنچه را که بجز خدا می خوانید و می پرستید کناره گیری می کنم- مریم ۱۹: ۴۸).

هفتم- امر بمعروف و نهی از منکر نمودن او، که در این آیه بیان شده: يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا چنان که از این آیات بر می آید، در مقابل پدر خود چنین می گوید: ای پدر، چرا (خدا را رها کرده و) مجسمه هایی که چشم و گوش (و حس و هوشی) ندارند و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۷

هیچ نیازی را از تو رفع نخواهند کرد پرستش می کنی؟ ای پدر، از طریق وحی مرا دانشی آموختند که ترا نیاموختند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم، ای پدر، هرگز شیطان را پرست که شیطان با خدای رحمان به سختی مخالفت و عصیان ورزید، ای پدر، بیم دارم که خدای مهربان بر تو قهر گیرد و (در دوزخ) با شیطان یار و یاور باشی، و به عذاب دائمی گرفتار گردی- مریم ۱۹:

شرح: تا «ابت» عوض یاء محذوف است و کسره اش به جهت دلالت بر آن می باشد و کسره ای است که قبل از یاء متکلم بوده، و علت آنکه اسم او را نبرده به جهت تعظیم و تفخیم، و تکرار آن به خاطر مهربانی و دل بدست آوردن می باشد.

هشتم- برخورد مؤدبانه اش در مقابل تهدید، چون پدرش به او گفت:

قَالَ أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لَمَأْرُجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (ای ابراهیم، آیا از پرستش معبودهای من روی گردانده ای؟ اگر از گفتارت دست برداری دشنامت دهم، یا سنگسارت کنم (تا هلاک شوی یا از من دور گردی) و بعد با لحن خشنی گفت: از اینجا برو و مدتی دراز از من دور شو- مریم ۱۹: ۴۶) و چون بر ابراهیم ثابت شد که «آزر» ایمان نمی آورد برای اینکه با بدی به خوبی پاسخ گوید، با لحنی مؤدبانه گفت: سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (درود بر تو باد (می روم و) از خدایم برای تو آمرزش می خواهم تا به توبه توفیق دهد که پروردگار به من بی نهایت لطف دارد- مریم ۱۹: ۴۷) (حقیقت استغفار برای کفار در خواست توفیق است).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۸

نهم- و اعتماد و توکل او به خدا، که در این آیه بیان گردیده: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ پس از آنکه با قوم خود احتجاج نموده و بت پرستی آنها را سرزنش کرد (شعرا ۲۶: از ۶۱ تا ۷۷) می کوشد تا آنان

را به تدبیر خدای یگانه توجه دهد لذا می گوید: (پروردگار جهان همان آفریدگاری است که مرا خلقت نموده، و براستی در گفتار و کردار راهنمائیم کرده و سیر و سیرابم می نماید، و هر گاه بیمار گردم شفایم می دهد، و مرا می میراند، و سپس در روز حساب زنده ام می گرداند، او کسی است که امیدوارم روز پاداش لغزشهای مرا ببخشد- شعرا ۲۶: ۷۷ تا ۸۲). و آنگاه از خدا درخواست می کند کمال را در علم و عمل به او مرحمت فرماید: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (پروردگارا مرا بر این مشرکان فرمانروائی ده، و به سبب توفیق کمال در علم و عمل مرا بشایستگان راه خود ملحق ساز- شعرا: ۸۳) (مناجات ابراهیم در این سوره ادامه دارد) مقصودش از نیکان، برگزیدگانی است که جز به فرمان خدا داوری نکنند، و پایه داوری آنان نه رأیهای شخصی و نه معیارهای بی مورد است، و این درخواست را بدین سبب نمود تا افرادی که دلایل صادق خدایند و پس از او می آیند، به راستی و درستی وی گواهی دهند، چنان که در دنباله همان آیات فرموده: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (در میان آیندگان نیکنامم گردان- شعرا: ۸۴).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۹

منظور وی از «آخرین»، امت با فضیلت بود و خدا دعایش را پذیرفت و برای او و پیامبران دیگر خود زبان راستگویی در امت آخر زمان قرار داد، که او علی بن ابی طالب بود و این همان است که خدا فرموده: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (دادیم مر ایشان را زبان راستگو در حالی که بلند آوازه بود- مریم: ۵۱).

دهم-

آزمایش جان، که او از این امتحان سربلند بیرون آمد، وی را در منجیق نهاده، در آتش افکندند.

شرح: این ماجرا در قرآن کریم سوره انبیاء (۲۱) از آیات ۵۰ تا ۷۰ بیان شده است و نشانگر اراده پولادین اوست که برای رسیدن به هدف از هیچ چیز کوتاهی نمی کند، و حتی به جبرئیل می گوید:

«أَمَا إِلَيْكَ فَلَآ، أَمَا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ».

یازدهم- آزمایش در فرزند بود، وقتی که مأمور به قربانی نمودن فرزند دلبدش اسماعیل شد (در قرآن کریم، سوره صافات: (آیات ۱۰۰ تا ۱۰۹) بیان شده و نشانگر تسلیم محض بودن او در مقابل امر خداست).

دوازدهم- دچار شدن به آزمایش سخت خانواده بود هنگامی که همسرش را از دست عراره قبطی، که در ماجرای گرفتار گشتن ابراهیم از او یاد شده است، رها ساخت.

سیزدهم- دچار شدن به کج خلقی همسرش ساره.

چهاردهم- فروتنی او در برابر خداوند و کوچک دانستن فرمانبرداری خود از او، چنان که عرضه می دارد: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (مرا در رستاخیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۰

رسوا مگردان- شعرا ۲۶: ۸۷).

پانزدهم- تقرب و خلوص و توجه او به خدا، و پاکی از عقاید و گفتار شرک زاست ما كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (ابراهیم، به آئین یهود و مسیحیت گرایش نداشت، بلکه بدین حنیف (اسلام) بود، و هرگز از آنان که برای خدا شریک قائل شدند، نبود- آل عمران ۳: ۶۷).

شانزدهم- فراهم آوردن تمام شرایط بندگی را در خود، چنانچه در قرآن فرموده: إِنَّ صِيَّاتِي وَ نُسِيَّيَ وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (ای محمد، بگو: نماز من و همه عبادت من و زندگی و مرگ من تمامی برای خداست که پروردگار جهانیان است، شریکی برای او نیست و به این اخلاص کامل مرا فرمان داده است و من اولین شخصی هستم که تسلیم محض امر خدایم - انعام ۶: ۱۶۳) (گرچه آیات خطاب به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و بازگوکننده صفات اوست ولی در اینجا امام به حضرت ابراهیم تطبیق نموده است) و در این گفته اش: (که زنده بودن و مرگم بخواست خداست) تمام شرایط فرمانبرداری را گرد آورده و از معنای حقیقی عبادت و بندگی کوچکترین چیزی را فروگذار نکرده است.

هفدهم - پذیرفته شدن دعای او، زمانی که عرض کرد: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى (پروردگارا به من بنما چگونه مردگان را زنده خواهی نمود - بقره ۲:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۱

۲۶۲) این آیه چند معنا دارد که روشن نیست خداوند کدامیک از آنها را اراده فرموده، بعضی پنداشته اند که او در باره اصل قدرت خدا شک داشته و لذا چنین تقاضائی نموده، ولی شواهدی که در خود آیه است همگی دلیل آن است که ابراهیم از چگونگی زنده نمودن مردگان و نحوه آفرینش پرسید (نه از اصل قدرت بر زنده نمودن) و این از افعالی است که اختصاص به ذات مقدس خدا دارد، و اگر دانشمندی آن را نداند نه عیبی دارد، و نه در یکتاپرستی او خللی وارد گردیده به همین جهت خدا فرمود: قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ بَلَى (مگر به زنده کردن مردگان ایمان نداری؟ عرض کرد: بلی دارم - بقره: ۲۶۰) و این

پاسخ

بر تمام کسانی که به خدا ایمان آورده باشند لازم است، هر گاه از یکی از آنان پرسیده شود: مگر ایمان نیاورده ای؟ باید بگویند: بلی چنان که ابراهیم گفت، و زمانی هم که خداوند (در عالم ذر) به تمامی ارواح بشر گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ (آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: هستی - اعراف ۷: ۱۷۲) نخستین شخصی که پاسخ مثبت داد حضرت محمد بود، و چون در گفتن «بلی» پیشی - گرفت بدین سبب سرور همه پدیده های خلقت از آغاز تا پایان هستی گردید، و مقامش از همه پیامبران و فرستادگان الهی والاتر گردید و هر کس که به این سؤال همانند ابراهیم پاسخ نگوید، از ملت او روی گردانده است، و خداوند فرماید: وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (و کیست که از آئین و روش ابراهیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۲

روی گردان شود، جز آدمی که خود را سبک گیرد و تباه کند - بقره: ۱۳۰) هنگامی که در تمامی این آزمایشها با عالیتترین امتیاز قبول گردید، آنگاه خداوند در دنیا او را برگزید، و سپس گواهی داد که در آن سرای از جمله بندگان شایسته خواهد بود و در دنباله همین آیه فرموده: وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (و او را به راستی در دنیا برگزیدیم و در آخرت از شایستگان است - بقره: ۱۳۰) و شایستگان، پیامبران و امامان - صلوات الله عليهم - هستند که به امر و نهی خدا عمل می نمایند و ارجمندی و شایستگی را در بندگی او می دانند.

نوزدهم - و از پیروی رأی و قیاس در دین خدا

اجتناب ورزید، چنان که خداوند در دنباله همان آیه چنین فرموده است: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ، قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (آنگاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: یکسره تسلیم و مطیع پروردگار جهانیان هستم - بقره: ۱۳۱).

بیستم - الگوی همه پیامبران بعد از خود گردید، و تمامی ایشان به او اقتدا کردند چنانچه در آیه بعد فرموده: وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به آن آئین (بدین گونه) توصیه کردند: ای فرزندان «ما» خداوند این دین را برای شما برگزید، زنده که در حالی که مسلمان نباشید بمیرید - بقره: ۱۳۲) و در سوره دیگر به پیغمبرش فرموده: ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۳

كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (پس به تو وحی کردیم که پیروی کن در توحید، کیش پاک ابراهیم را و او هرگز به خدا شرک نوزید) (نحل: ۱۶: ۱۲۳).

یعنی: «مشرکان که ادعای پیروی از او را می کنند دروغ می گویند ابراهیم مشرک نبود و غیر خدا را نمی پرستید».

و نیز در فرموده خداوند: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ (پیروی کنید احکام و شریعت ابراهیم را «که موافق شریعت محمّد است» خدای، از این پیش شما امت را در صحف ابراهیم و کتابهای دیگر و قرآن مسلمان نامیده است - حج ۲۲: ۷۸) وقتی با سرافرازی از عهده کلمات (به آن معانی مذکور) که از شرایط رهبری است بر آمد، (و همه آزمایشها و گرفتاریها را پشت سر گذاشت خداوند مرتبه اش را ارتقاء داد

و به مقام پر افتخار امامت سرفرازش نمود، که از نیازهای مردم از جهت مصالح دنیا و آخرت باز گرفته شده است) و در دنباله همان آیه وَ إِذِ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا اِبْرَاهِيمَ كَفْت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (و به برخی تبارم نیز) امامت را عطاخواهی نمود؟ (بقره: ۱۲۳) معلوم است که آوردن «من» حرف جرّ که برای تبعیض می باشد بدین جهت است که می دانست در میان دودمانش افرادی خواهند بود که لیاقت امامت را دارند، و نیز افرادی که این لیاقت را ندارند اگر چه مسلمان باشند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۴

دلیل اینکه گفتیم «من» برای تبعیض می باشد این است که محال است ابراهیم که به سنّت الهی آشناست، دعا کند و برای کافری یا مسلمانی آلوده که به درجه عصمت نرسیده است درخواست مقام امامت کند، بنا بر این باید بگوئیم که با این دعا از میان تمامی نژاد خود، بعضی از خواصّ مؤمنین را در نظر گرفته که خواصّ سه گونه اند: ۱- آنان که از راه کفر دور باشند، ۲- آنان که از گناهان کبیره پرهیز می کنند، ۳- کسی که هرگز به گرد گناه نگشته و قصد آن را هم در سر نپرورانده است (در بخش بعد خواهد آمد که) اینان در میان خاصّان برترند. و اگر برای اختصاص به مقام امامت چهره ای زیباتر از این فرض می شد، و ویژگیهای بیشتری لازم بود حتماً آنها نیز از شرایط امامت قرار داده می شد، (جالب توجه است که) خداوند حضرت عیسی را از ذریه ابراهیم معرفی نموده در صورتی که او فرزند دختری ابراهیم بود. حال

که فرزند دختر را «ذریه» نامیدن درست است، و ابراهیم نیز برای ذریه خود درخواست مقام امامت نموده ناگزیر بر حضرت محمّد (ص) نیز واجب بود که پیروی از او بکند و امامت را در ذریه پاک خویش قرار دهد، تا مطابق ابراهیم پیش رفته باشد، پس از آنکه دستور پیروی کردن از ابراهیم را از خدا دریافت نمود: **ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا** (نحل ۱۶: ۱۲۴) که ترجمه اش گذشت).

شرح: اجماعی است که پیغمبر اسلام در فروع تابع هیچ پیغمبری نبود و اگر بعضی از مسائل موافق شریعت پیغمبری بود، بر سبیل اتفاق واقع شده، نه بر سبیل اقتدا، چه آن حضرت «افضل المرسلین» است و اقتدای فاضل به مفضول قبیح است (منهج الصادقین ۵: ۲۳۵).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۵

و اگر امامت را در ذریه معصوم خود قرار نمی داد، در زمره کسانی قرار می گرفت که خدا فرموده: **وَمَنْ يَزْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ** (بجز اشخاص نابخرد که خود را به تباهی دچار گردانند چه کسی از ملت ابراهیم رویگردان می شود- بقره ۱۳۰) و مقام پیامبر خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** برتر از این است که مشمول این آیه گردد، زیرا خدا فرموده است: **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا** (سزاوارترین مردم به ابراهیم اشخاصی هستند که از او پیروی کرده اند، و این پیغمبر و امت او که اهل ایمانند- آل عمران ۳: ۶۸) و امیر المؤمنین علیه السلام پدر ذریه پیغمبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** است که امامت در او قرار داده شده، به همان گونه که

در تبار معصوم او نهاده شده، و علت اینکه در جمله پایانی آن آیه شریفه خدا فرموده است: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (ستمکاران به پیمان خلافت من نمی رسند- بقره ۱۲۴) مقصود آن است که اگر شخصی معبود بناحق یا بتی را پرستیده یا به اندازه چشم برهم زدنی به خدا شرک ورزیده است، اگر چه بعد از آن اسلام آورده باشد، لیاقت امامت را ندارد، و ظلم یعنی چیزی را در غیر جای خود نهادن، و بزرگترین ظلم شرک به خدا است که خودش فرموده: إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (زیرا شرک ورزیدن ستم بزرگی است- لقمان ۳۱: ۱۳) همچنین کسی که مرتکب یک گناه بشود هر چند کوچک، گرچه بعد از آن توبه کند برای مقام امامت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۶

شایستگی ندارد. و شخصی که حدی به گردن دارد نمی تواند بر دیگری حد جاری سازد، بنا بر این جز معصوم کس دیگری نمی تواند امام باشد، و اینکه چگونه بدانیم شخصی معصوم است یا نه، راهی برای اثبات بی گناهی او نیست مگر آنکه خداوند به زبان پیغمبرش به آن تصریح کند، زیرا «عصمت» مانند رنگها مثل سیاهی و سفیدی و یا شکلهای ظاهری نیست که دیده شود، بلکه از صفات درونی و نهانی است که تنها خداوند که از تمامی اسرار آگاه است آن را می داند.

مترجم گوید: ابراهیم به زبان سریانی و عربی یعنی پدر مهربان، زیرا آن حضرت و همسرش ساره تا قیامت، در بهشت سرپرست کودکان مؤمنینند.

کنیه اش أبو محمّد، و أبو الأنبياء و أبو الضّیّفان، و لقبش از آن زمان که به تاج خلت سرافراز گردید خلیل الله، و خلیل الرحمن شده،

سلسله نسب او را چنین نوشته اند:

ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروغ (کامل التواریخ ۱: ۵۷) محلّ تولّدش شوش أهواز یا قریه کوثی از روستاهای کوفه (کامل ۱: ۵۷) سال تولّد او بقول بعضی ۳۳۲۳ سال بعد از هبوط آدم مطابق ۱۰۸۱ سال بعد از طوفان نوح (روش خلیل الرحمن: ۱۶)، و در ۱۵۰ سالگی موی محاسنش سفید گردید و فوت وی بعد از ۱۸۰ سال که دوران دعوتش بود، در سن ۱۹۵ سالگی در شام چشم از جهان فروبست، و در ۱۸ میلی از بیت المقدس در مسجدی معروف به مسجد ابراهیم به خاک سپرده شد (مروج الذهب ۱: ۴۶).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۷

باب ۶۴- معنی کلمه باقی مانده در دودمان ابراهیم «ع»

۱- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که معنی فرمایش خداوند: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (و قرار داد حضرت ابراهیم توحید را که پاینده است در میان فرزندان خود- زخرف ۴۳: ۲۷) چیست؟ فرمود: آن امامت است که خداوند عزّ و جلّ تا روز قیامت در تبار حسین علیه السلام پایدار ساخت.

باب ۶۵- معنی عصمت امام

۱- عباس کخّال غلام زید بن علی گوید: پدرم برایم گفت: حضرت موسی ابن جعفر به نقل از پدرش از نیایش از امام سجّاد علیه السلام فرمود: از ما خاندان جز معصوم، شخص دیگری نمی تواند امام باشد، و عصمت صفتی نیست که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۸

در ظاهر بدن باشد تا با چشم دیده شده و شناخته گردد، و به همین جهت امکان ندارد معصوم بودن کسی را بدست آورد مگر خدا به وسیله پیغمبرش آن را صریحاً فرموده باشد. شخصی عرض کرد: ای فرزند گرامی رسول خدا معنی معصوم چیست؟ فرمود: معصوم شخصی است که به واسطه چنگ زدنش به ریسمان الهی و جدا نشدنش از آن هرگز به گناهی آلوده نگردد، و رشته محکم خدا قرآن است که آن دو تا روز قیامت از یک دیگر جدا نگردند، و تا رستاخیز امام هدایت می کند به قرآن، و قرآن راهنمائی می نماید به امام، و این است فرموده خدا: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (همانا این قرآن مردم را به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت می کند- اسرا ۱۷: ۹).

۲- حسین أشقر گوید: از هشام بن حکم پرسیدم که معنای این گفته شما چیست که: مسلماً بجز معصوم امام نمی گردد، پاسخ داد: آن را از

امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: او به یاری و توفیق خدا از انجام هر عملی که خداوند منع کرده است خودداری می کند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده: **وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ**

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۹

هُدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (و هر کس به دین خدا «اسلام» تمسک جوید یقیناً براه راست راهنمایی گردیده است) - آل عمران ۳: (۱۰۱).

۳- محمد بن ابی عمیر گوید: در مدتی که همدم هشام بن حکم بودم سخنی از او شنیدم و بهره ای از وی نبردم که سودمندتر از این سخن باشد که در صفت رهبری گفت، روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ گفت: بلی، گفتم:

حقیقت بی گناهی چه چیز است؟ و معیار شناخت عصمت چیست؟ پاسخ داد:

تمامی گناهان برخاسته از چهار چیز است و پنجمی ندارد: حرص، حسد، خشم و خواهشهای نفسانی، و هیچ یک از اینها در امام نمی باشد، روانیست امام بر این دنیا حریص باشد که حرص ناشی از تهیدستی است، در حالی که همه جهان زیر مهر و خاتم و در اختیار اوست، و خزانه دار مسلمانان است به چه دلیل حرص بورزد؟ اما حسود نیست، زیرا آدمی به کسی رشک می ورزد، که مقامی بالاتر از او داشته باشد، و مقامی بالاتر از امامت نیست پس چگونه به شخصی که پائین تر از او باشد حسد بورزد؟ و روا نیست برای امور دنیا خشمگین شود مگر آنکه خشمش برای خدا باشد، چون خدا او را موظف کرده که حدود را اجرا نماید، و نکوهش هیچ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۰

ملامت گری او را باز ندارد، و بر خلاف دین با کسی عطوفت

نکند تا حدود الهی را اجرا کند، و بر او جایز نیست که پیرو هوای نفس خویش باشد، و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خدای عزّ و جلّ دوستی جهان دیگر را در دل او افکنده و همان گونه که ما با چشم علاقه به این جهان نگاه می‌کنیم، او به آخرت می‌نگرد، آیا کسی را دیده‌ای که دیدن چهره زیبایی را برای تماشای شخص بدمنظری رها کند؟ و خوردن غذای گوارایی را بخاطر غذای تلخی، و بر تن کردن لباس نرمی را برای لباس خشنی ترک کند؟ و نعمت جاودانه پایداری را بر دنیای سپری شونده و رو به زوال برتری بدهد؟ مصنف کتاب گوید: دلیل بر عصمت امام این است: هر سخنی که از گوینده‌ای نقل می‌گردد، تأویلات مختلفی در آن احتمال داده می‌شود، و حتی آیات قرآن و روایاتی که مورد اجماع فرقه‌های مختلف مسلمین است که صحیح و بدون تغییر و تبدیل و کم و زیاد شدن در آن، دست نخورده باقی مانده، باز هم احتمال تأویلهای گوناگونی در آن می‌رود. بنا بر این لازم است، یک خبر دهنده راستگو که از دروغگوئی عمدی و خطا میرا است به همراه آن خبر باشد تا مردم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۱

را، از منظور و نیت درست و حقّ خدا و پیغمبرش، یعنی آنچه که در قرآن و احادیث هست، آگاه سازد، و چون مردم از نظر استعداد و هوش و عادات متفاوتند، در توجیه و تأویل یکسان نیستند، به همین دلیل هر کس آیات قرآن و احادیث را طبق مرام خویش توجیه می‌نماید، حال اگر خداوند، آگاه سازنده راستگویی

را که واقعیت کتابش را بیان نماید برایشان قرار ندهد، اختلاف در دین را بدست خود ایجاد کرده و بنا بر این آن را برای مردم جایز دانسته است. زیرا کتابی نازل نموده که قابل تأویل است، و پیغمبرش قوانین و آدابی را مقرر نموده که احتمال تأویل در آن می رود، و به مردم دستور داده تا به آن کتاب و سنت عمل نمایند، همچنان است که گفته باشد: قرآن و سنت مرا تأویل نمائید و عمل کنید. و روشن است در چنین فرضی روا خواهد بود که ضدّ و نقیض عمل نمودن و یا اعتماد داشتن به حق و خلاف آن را، جایز دانسته باشد. و چون چنین رخصتی بر خدا محال است پس باید در هر دوره ای همراه با قرآن و سنت شخصی باشد که با آگاهی کامل از معنایی که خدا در نظر داشته مقصود او را از آیات قرآن بیان نماید، و احتمالات دیگری را که در الفاظ قرآن می رود کنار زند، و معانی درستی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقررات و اخبارش در نظر داشته است بیان نماید، و نیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۲

احتمالاتی را که در الفاظ اخبار آن حضرت می رود که درست بودن صدور آنها مورد اجماع است ردّ نماید، و حال که ثابت شد خبر دهنده ای راستگو لازم است، چون صداقت لازم بود باید معصوم نیز باشد، و از جمله مؤیدات این برهان آنست که مخالفان ما معتقدند خداوند قرآن را فقط بر مردم زمان پیغمبر نفرستاده بلکه برای عصرهای بعد از او نیز فرستاده است، و پیامبری هم در

میان مردم بعد از آن عصر نخواهد بود که مطلب را روشن نماید، مع ذلک آنان را مأمور ساخته تا به آنچه که در قرآن هست بر وجه حق و صدقش عمل نمایند. وقتی جایز نباشد بدون ناطق و مفسر و روشنگری که مبهمات آن را واضح نماید قرآن بر قومی نازل گردد، همچنان روا نیست با اینکه فردی وجود نداشته که قائم مقام پیغمبر باشد، و ناسخ و منسوخ و خاص و عام، و مقاصدی که خدا از کلامش در نظر داشته برای ما بیان کند، با تأویلهایی که احتمال می رود ما را مأمور عمل به آن نماید، همچنان که پیغمبر برای مردم زمان خودش توضیح می داد. بالاخره در این مورد آنچه را عقل و دین حکم می نمایند لازم و واجب است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۳

بنا بر آنچه گذشت چنانچه شخص بگوید: «درست است که باید گوینده ای باشد ولی آنچه را ما ناگزیریم از دانستن آن از متشابهات قرآن، و از معنائی که مراد خدا است و او در نظر گرفته- نه آنچه را از الفاظش احتمال آن می رود- خود ائمت به ما می رسانند». باید گفت: عمل «ائمت» این سخن را تکذیب می نماید، چون ما اختلافی را که در میان ائمت در بسیاری از آیات قرآن وجود دارد می بینیم، و همین گواهی می دهد در بیشتر آیات قرآن جاهلند و معنائی را که خدا قصد نموده درک ننموده اند، و این روشنگر آن است که «ائمت» نمی تواند اداکننده حق قرآن باشد و قائم مقام پیغمبر گردد.

اگر گستاخی سر برداشته و بگوید: جایز است که قرآن بر مردم زمان پیغمبر نازل شود و همراه

با آن پیغمبری نباشد، و با آنکه احتمال تأویل در آن می رود خداوند می تواند آنان را مأمور بعمل نماید.

به او گفته می شود: بر فرض حرف تو درست باشد، می پرسیم با چنین وضعی اگر در معانی آن اختلاف شد- چنان که در این زمان شده است- مردم چه وظیفه ای دارند؟ اگر بگویید: همان چاره ای که الان باید کرد، می گوئیم: حالا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۴

چنان است که هر طایفه ای یک تأویل را می گیرند، و بر طبق آن عمل می نمایند، و فرقه دیگر تأویل دیگری را، و هر یک دیگری را گمراه می داند، و قائلند به اینکه دسته مخالف راه حق را در پیش نگرفته است، اگر بگویید: می شود که در آغاز اسلام نیز چنان باشد، و آن خود حکمتی است از جانب خداوند و عدل در باره آنان است.

با این ادعا مرتکب اشتباه فاحشی شده است که خیال نمی کنم هیچ مخلوقی پیش از او دچار گردیده باشد، باز هم به او پاسخ داده می شود: به ما بگو که اگر شخصی چنین پرسد: عربهای فصیح لغت شناس قرآن را تأویل می نمایند و هر یک از آنان بر طبق آنچه لغت تأویل می نماید عمل می کنند، ولی اشخاصی که آشنا به لغت فصیح عرب نیستند چه بکنند؟ و غیر عربها از ترک و فارس و غیره، چگونه بفهمند؟ و برای دانستن احکامی که خدا در کتاب خویش برایشان واجب ساخته به چه چیز مراجعه نمایند؟ و به کدام فرقه روی آورند، با اختلافی که خود در تأویل دارند؟ چون تو معتقدی که هر فردی می تواند بر طبق تأویل خود عمل نماید، پس بناچار باید غیر عرب و هر

شخص دیگری را که لغت نمی داند مانند اصحاب لغت بدانی، یا اینکه به آنان اختیار دهی تا از هر فرقه ای که مایلند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۵

پیروی نمایند، که در این صورت بر تو لازم است تمامی حق را در آن گروه قرار دهی نه غیر آن، و اگر حق را به دسته بخصوصی اختصاص دهی، پایه ای که سخنان را بر آن قرار دادی در هم ریخته، و آن را نقض نموده ای، و باید قبول کنی که با آن دسته دانش و دلیلی است که به سبب آن از دیگران جدا گشته و ممتاز می شوند، و این مخالف گفته تو است، حال اگر همه گروهها را در حق برابر دانستی با آنکه تأویلات آنان ضدّ یک دیگر است پس بر تو لازم می آید برای عجم و عرب غیر فصیح نیز جایز بدانی هر گروهی را که مایلند انتخاب و پیروی نمایند و اگر این مطلب را پذیرفتی، پس باید هیچ یک از مخالفان خودت را از قبیل شیعه، خوارج، اصحاب تأویلات و سایر مخالفین چه آنان که فرقه خاصی را تشکیل داده اند، و چه بدعت گذارانی که فرقه ای ندارند، مورد نکوهش و مذمت قرار ندهی، و چنین کاری نقض اسلام و بیرون رفتن از اجماع است، و به تو چنین اعتراض می شود: باید خدا مخلوق را فرمان داده باشد که بدون چون و چرا به آنچه در کتاب بسته ای است و نمی توانند داخل آن را بخوانند عمل نمایند، و در عین حال امر فرموده که باید جستجو کنند و هر گروهی به آنچه که به رأی خودش در آن کتاب بسته است عمل نماید.

معانی

اگر چنین چیزی را مجاز بدانی بیهودگی را بر خدا روا دانسته ای زیرا چنین عملی شیوه بیهوده گرایان است. و باید اجازه دهی شخص با خرد خویش در مسائل تأمل کند، و هر امری از دین را که صلاح بداند به آن معتقد گردد، زیرا تفاوتی ندارد (مباح نموده باشد) که در قوانین حلال و حرام به آراء خودشان عمل کنند و یا در همه اصول و فروع دین (توحید آن و مسائل دیگر) به خردهای خود رجوع کرده و آنچه را که نیک می پندارند و نزد آنان حق است، عمل نمایند، اگر این اجازه را دادی بر خدا روا دانستی که مخلوق علیه او گواهی دهند که خدا دو تا است، یا طبیعی مذهب و مادی شوند و خدا را انکار نمایند. این آخرین نتیجه چنین اعتقادی است زیرا اگر شخصی جایز بداند که خدا ما را مأمور ساخته تا به قرآن که احتمالات مختلف دارد عمل نمائیم، و می گوید: لازم نیست خبر دهنده راستگوئی باشد تا منظور خدا را از معانی حقیقی آن به مردم بازگو کند، باید بر مردم زمان پیغمبر نیز مانند آن را روا بداند، و اگر چنان چیزی را جایز شمرد، ضروری خواهد بود خداوند هر فرقه ای را آزاد گذاشته باشد تا به رأی خود عمل نمایند، و هر طور که مایلند تأویل نمایند، چون چاره ای جز آن ندارند، در صورتی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۷

که حجّتی همراه آنان نباشد تا معین نماید که کدام تأویل صحیح تر از دیگری است پیروی از ایشان را برای افرادی که لغت نمی دانند روا دانسته، و

چون چنین گشت در این زمانه برای ما نیز درست خواهد بود.

و هر گاه آن را در مورد قرآن جایز دانستیم، لازم است در اصول حلال و حرام، و قیاسهای عقلی نیز روا بدانیم، و تمامی اینها خروج از مرز دین می باشد. و با دلایلی که قبلاً گفتیم ثابت شد که چاره ای نیست و باید مترجمی برای قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشیم و واجب است که آن مترجم معصوم باشد، تا پذیرفتن سخنش واجب گردد، و هر گاه واجب شد «معصوم» باشد، بدلالی که گذشت نمی تواند «امت» باشد، زیرا اختلاف «امت» در تأویل قرآن و اخبار و جدالهائی که در آن دارند، به حدی است که برخی از آنان فرقه دیگر را کافر می شمردند؛ و چون ثابت شد که «امت» نمی تواند به جای «امام» باشد، پس «معصوم همان فردی می باشد که ما آن را یاد نمودیم و او «امام» است. و با دلیل ثابت کردیم که جز معصوم نمی شود کس دیگری امام باشد، و نظر ما (شیعه) بر این است که وقتی عصمت در امام لازم بود، ناگزیر فرد معصوم کسی است که پیغمبر به نام و نشان او تصریح نموده باشد، زیرا «عصمت» صفتی نیست که در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۸

ظاهر آفرینش باشد تا مردم آن را به چشم ببینند و تشخیص دهند، پس می بایست که آگاه از همه نهان ها که منزّه و والاست با زبان پیامبرش بر آن تصریح نماید و این بدان جهت است که «امام» نمی گردد جز کسی که به صراحت معرفی شده باشد و تصریحات و اخباری که از ائمه علیهم

السلام به ما رسیده دلیل درستی گفتار ما است.

باب ۶۶- معنی منع کردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پیغمبر «ص»

۱- عبد الرحمن بن کثیر هاشمی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود:

جبرئیل به پیغمبر نازل گردید و عرض کرد: ای محمّد خداوند تو را سلام می رساند، و می فرماید: من آتش جهنّم را ممنوع ساختم بر پستی که تو را آورده، و شکمی که تو را حمل کرد، و دامنی که سرپرست تو گردید، فرمود: ای جبرئیل این را برایم توضیح بده، جبرئیل گفت: اما پستی که تو را آورد عبد الله فرزند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۹

گرامی عبد المطلب است، و شکمی که تو را حمل کرد آمنه دخت و هب می باشد، و دامنی که تو را سرپرستی نمود ابو طالب پسر عبد المطلب و فاطمه دختر اسد می باشند.

شرح: «مراد آن است که اینان هیچ کدام در تقدیر مشرک نبودند».

باب ۶۷- معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد

۱- محمّد بن قیس گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد: ای آدم من همه نیکیها را در چهار کلمه برایت گرد آورده ام:

یکی برای من است، و یکی برای تو، و یکی بین من و تو، و یکی میان تو و مردم، امّا آنکه مخصوص من است این است که مرا پرستش نمائی و چیزی را همتای من نسازی، و آنکه از آن تو است آن است که پاداش کردارت را در محتاج ترین لحظه زندگیت می دهم، و آنکه میان من و تو است آن است که بر تو است دعا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۰

کردن و بر من است پذیرفتن، و آنچه بین تو و مردم باشد آن است که برای مردم پسندی آنچه را که برای خود می پسندی.

باب ۶۸- معنی کفری که به سر حدّ شرک نمی رسد

۱- عبد الغفار جازی گوید: کسی برایم گفت که از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا کفری هست که به سر حدّ شرک نرسد؟ فرمود: البتّه کفر همان شرک است، سپس برخاست و وارد مسجد شد، و نگاهی به من افکند و فرمود: آری، شخص حدیثی را برای دوستش می برد او قدرشناسی نمی کند و آن را بر می گرداند، پس این نعمتی است که کفران نموده، ولی به سر حدّ شرک نرسیده است.

باب ۶۹- معنی رجس

۱- عبد الغفار جازی گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خداوند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۱

عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (جز این نیست که پروردگار اراده نمود هر آرایش و ناپاکی را از شما خاندان نبوت بزدايد و شما را از هر عیب كاملاً پاک و منزّه گرداند- احزاب ۳۳: ۳۳) فرمود:

منظور از آن پلیدی شك و دو دلی است.

باب ۷۰- معنی ابلیس

۱- عباس بن هلال گوید: امام رضا علیه السلام یادآور شد که ابلیس نامش «حارث» می باشد و معنی قول خداوند «یا ابلیس» ای نافرمان است، و بدین جهت «ابلیس» نامیده شده، که از رحمت پروردگار نومید و مأیوس شد.

باب ۷۱- معنی سورمه، و معجون، و انفیه ابلیس

ابن فضال بسند مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۲

فرمود: ابلیس سورمه و داروی لیسیدنی، و انفیه (دارویی که در بینی ریزند و عطسه آور است) دارد، اما سورمه اش خواب آلودگی، و دارویش دروغ، و انفیه اش خود خواهی و خودنمائی است.

باب ۷۲- معنی رجیم

۱- عبد العظیم بن عبد الله حسنی گوید: از امام دهم علیه السلام شنیدم که می فرمود:

مفهوم «رجیم» (در آیات قرآن مانند مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (آل عمران ۳۶) و پنج آیه در سوره های دیگر) آن است که «شیطان» با لعن از درگاه خدا رانده شده، و از هر جای خیر و نیکی دور شده، مؤمن او را یاد نکند جز بر او لعنت فرستد، برآستی در علم خدا گذشته است: وقتی حضرت قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظهور کند، در زمان او مؤمنی نماند مگر اینکه شیطان را رجم کند و با سنگ او را از خود دور نماید چنانچه پیش از آنهم آماج لعن آنان می بوده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۳

باب ۷۳- معنی گنجینه حدیث

۱- فضاله بن عبید گوید: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر کس که بخواهد سخنش گنجینه ای ارزشمند گردد بر او

باد به گفتن

«لا حول و لا قوه الا بالله»

«(نیست هیچ جنبش و نیروئی مگر بیاری خدا)».

شرح: در روایات زیادی وارد شده است

«لا حول و لا قوه الا بالله» کنز من کنوز الجنه

. به بحار الانوار مراجعه شود.

باب ۷۴- معنی مخبیات

۱- اصبح گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس دوست دارد که وقت مردن از گناهان پاک باشد و همچون طلای نابی که هیچ غشی در آن نیست گردد، و احدی حقی از او درخواست نکند، در پس نمازهای پنجگانه شب و روز «نسبه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۴

الله» (سوره توحید) یعنی قُلْ هُوَ اللَّهُ را دوازده بار بخواند بعد دستها را بگشاید و دعای مزبور را بخواند: (پروردگارا من از تو می خواهم «با توسل» به نام پوشیده و پنهان و پاکیزه و پاکی بخش و با برکت تو، از تو می خواهم به نام بزرگت، و سلطنت دیرین و ازلی ات، ای بخشنده بدون عوض، ای رهائی بخش اسیران، و ای آزادکننده مخلوق از آتش دوزخ، که بر محمد و آل او رحمت فرستی، و مرا هم از آتش قهر خود آزاد گردانی، و با ایمان سالم از دنیا ببری، و به بهشت امن و آسوده داخل نمایی و آغاز دعایم را به رستگاری، و میانه اش را به کامیابی و پایش را به انجام دادن عمل نیک اجابت فرمائی، زیرا تو بر تمامی نهانها عالم هستی).

آنگاه فرمود: این از اسرار دعاهائی است که به طور پنهانی و رمزی خوانده می شود، و از

دعاهائی است که پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: دستور داد آن را به حسن و حسین بیاموزم.

باب ۷۵- بهترین استغفار

۱- جابر بن عبد الله گوید: پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهترین طریق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۵

آمزش خواستن را یاد بگیرید: این است: (بار خدایا تو پروردگار منی، نیست معبود بر حقّی جز تو، تو مرا آفریده ای، و من بنده تو هستم، و بر پیمان تو استوارم، و اقرار به نعمتهایت بر خود، دارم، و به گناه خویش اعتراف دارم پس مرا بیامرز، زیرا جز تو کس دیگری گناهان را نمی آمرزد).

باب ۷۶- معنی فرمایش امام صادق «ع» که از منانین نباشید

۱- علی بن میسره گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پرهیزید که از منّگذاران نباشید، عرض کردم: فدایت شوم، آن چگونه می باشد؟ فرمود: یکی از شما چند قدمی به سراغ کار می رود سپس به پشت می خوابد، و دو پایش را به بالا تکیه می دهد، و می گوید: پروردگارا، با این کارم فقط رضا و خوشنودی تو را می خواهم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۶

باب ۷۷- معنی پاداش دادن و سپاسگزاری

۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه شخص جزا را چنان کند که با او کرده اند پاداشی برابر داده، و هر کس دو چندان کند سپاسگزاری نموده، و هر کس که شکرگزاری نماید بزرگوار است، و آن کس که بداند نتیجه عملش به خودش می رسد، شکرگزاری مردم را دیر نپندارد (انتظار آن را نکشد) و در خواست مودّت بیشتر از آنان نداشته باشد، و توجه داشته باش، فردی که نیازی را از تو خواست شخصیت و آبروی خود را در برابر تو از بین برده است، پس تو با قبول کردن و نوید نساختن او آبرویت را حفظ و شخصیت خویش را گرانمایه ساز.

باب ۷۸- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد

۱- ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۷

پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد مسجد شد، مشاهده کرد که گروهی گرد مردی جمع شده اند، فرمود: چه خبر است؟ عرض کردند: مردی است که دانش فراوان دارد، پرسید: دانش او در چیست؟ گفتند: دودمانهای عرب و حوادث ایشان و تاریخ ایام جاهلیت و اشعار عرب را از همه بهتر می داند. فرمود: اینها دانشی است که اگر شخص آن را نداند زیانی متوجهش

نمی‌گردد، و به فردی هم که آن را بداند سودی نمی‌رساند.

(در کافی ج ۱، فرموده بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: البتّه دانش سه چیز است:

آیه محکمه، فریضه عاده، سنّت پابرجا، و جز اینها فضل است).

باب ۷۹- معنی منافق

۱- عبد الله بن سنان گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، یکی از حضار مجلس از آن حضرت پرسید، قربانت شوم، ای فرزند پیامبر خدا آیا تو بر من واهمه ای داری که منافق باشم؟ حضرت به او فرمود: وقتی روز یا شب در خانه ات تنها می‌شوی آیا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا، فرمود: برای چه کسی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۸

می‌خوانی؟ پاسخ داد: فقط برای خداوند عزّ و جلّ، فرمود: بنا بر این چگونه می‌شود منافق باشی و حال آنکه نماز را فقط برای خدا خوانده‌ای، نه غیر خدا.

باب ۸۰- گله در بیماری

۱- جمیل بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت نموده، که فرمود: جز این نیست که همانا گله داشتن و شکایت این است که بگویی به بیماری دچار گشتم که هیچ کس به آن مبتلا نشده، یا اینکه بگویی آسیبی به من رسیده است که به دیگری نرسیده، و شکایت آن نیست که بگویی دیشب خوابم نبرد، و امروز تب کرده‌ام و مانند اینها.

باب ۸۱- معنی باد منسیه و باد مسخیه

۱- ابو یقظان اسدی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۹

فرمود: اگر مؤمنی خدای خود را سوگند دهد که او را نمیراند، هرگز او را نمی‌میراند، و لکن هر گاه اجلش فرا رسد خداوند دو باد بر او می‌فرستد، یکی بادی بنام «منسیه» (از یاد برنده) و دیگری بادی بنام «مسخیه». اما «منسیه»، خاندان و ثروت او را از یادش می‌برد، و «مسخیه» نفس او را از دنیا باز می‌دارد و تارک دنیا می‌شود بگونه‌ای که آنچه را نزد خدای تبارک و تعالی است انتخاب می‌کند.

باب ۸۲- معنی قول امام صادق «ع» که، مردم بر دو گونه اند: یکی راحتی بخش دیگران می‌باشد، و دیگری خود آسوده است

۱- محمّد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب خود از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مردم (وقتی جان دادند) بر دو قسم اند: یکی راحتی می‌بخشد، و دیگری راحت می‌گردد، اما آنکه آسوده می‌شود، مؤمن است که وقتی می‌میرد، از دنیا و

رنجش رهایی می یابد، و آن کس که راحتی می بخشد، کافر است که وقتی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۰

از دنیا رفت، درخت ها و حیوانات و بسیاری از مردم را از گزند خویش آسوده می سازد.

باب ۸۳- معنی سرّ و اخفی

۱- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند عزّ و جلّ:

يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْاَخْفَى (همانا او بر نهان و بر مخفی ترین امور جهان کاملاً آگاه است- طه ۲۰: ۷) پرسیدم، فرمود: «سرّ» آن چیزی است که به اختیار خود در ضمیرت پنهان می داری و «اخفی» آن است که: زمانی در خاطره ات بوده و بعد آن را از یاد برده ای.

باب ۸۴- معنی استعراب نبطی و استنباط عربی

۱- فرات بن أحنف گفت: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۱

کسانی که در نزد ما، هستند می گویند به خدا پناه می بریم از گزند شیطان و ستم پادشاه، و تبهکاری «نبطی» (عاقی، گروهی از مردم عجم که در بطایح نواحی عراق سکونت داشته اند) آنکه خوی و عادت تازی به خود گیرد، حضرت فرمود:

بلی، آیا برایت چیزی بر آن نیفزایم؟ گفت: چرا (بیفزایم). فرمود: و از گزند و بدخوئی عرب، آنگاه که خوی نبطی گیرد. من عرض کردم: آن چگونه است؟

فرمود: او کسی است که اسلام را پذیرفته باشد و مدّعی سرپرست دیگری غیر از ما باشد، قطعاً برگشتن به بلاد کفر بعد از آمدن به شهرهای مسلمین است، پس این نبطی است که خوی عربی گرفته است.

و اما عربی که خوی نبطی گیرد، هر کس که اعتراف کند به دوستی کسی که به سبب او مسلمان شده است و ادّعا کند او کسی غیر از ما بوده، پس او عربی است که نبطی شده است.

باب ۸۵- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان

۱- عبد الله بن سنان از یکی از اصحاب روایت نموده، که شنیدم: امام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۲

صادق علیه السلام می فرمود: زن گردن بند است، دقت کن که چه چیز را بر گردن خود می آویزی، و بدان که برای هیچ زنی هم قدر و هم ارزشی نیست، نه برای نیکان آنان و نه برای بدانشان، و اما با شایستگیانشان، طلا و نقره همپایه نیست، که زن خوب گرانیهتر از طلا و نقره است، و با فاسدانشان نیز خاک همانند نیست بلکه خاک ارزشمندتر از آنهاست.

باب ۸۶- معنی مشورت با خدا

۱- هارون بن خارجه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر هر یک از شما قصد کرد که به عملی اقدام کند، با هیچ یک از مردم صلاح اندیشی نکند تا آنکه با خدا مشورت نماید، عرض کردم: و مشورت با خدا چگونه است؟ فرمود:

ابتدا از خدا می خواهد که خیر او را معین کند و سپس با مردم در باره اش مشورت می نماید، هر گاه از خدا آغاز کرد، پروردگار نیکی را برای او بر زبان هر مخلوقی که دوست دارد جاری می سازد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۳

باب ۸۷- معنی حرج

۱- عبد الخالق از امام صادق علیه السلام روایت نمود: در تفسیر فرموده خداوند:

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضَمَّ لَهُ يَجْعَلُ صِدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا (کسی را که بخواهد گمراه «رها» کند، سینه اش را از پذیرفتن ایمان تنگ و فشرده می کند- انعام ۶: ۱۲۵) فرمود:

سینه گاهی تنگ می شود ولی روزنه بازی دارد که از آن می شنود و می بیند و «حرج» نهایت تنگی و بهم چسبیدگی است، که هیچ روزنه ای ندارد که به وسیله آن بشنود و ببیند.

۲- حمدان نیشابوری گوید: از امام رضا علیه السلام در باره فرموده خدا: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (کسی را که خدا خواسته باشد هدایت نماید سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشایش می دهد- انعام: ۱۲۵ صدر آیه قبل) پرسیدم، فرمود: شخصی را که خدا بخواهد، به سبب ایمانش در دنیا، به بهشت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۴

خانه کرامت خود در آخرت راهنمائیش نماید وسعت دید و تحملی به او می دهد که تسلیم محض امر خدا باشد، و به او اتکا داشته باشد، و به نویدهای

خدا آرامش یابد، بگونه ای که آسوده خاطر گردد و کسی را که بدلیل کفر و نافرمانی و سرکشی او می خواهد در آخرت از بهشت و کرامت خود دور سازد، در دنیا سینه اش را چنان تنگ می سازد که در کفر خودش به تردید می افتد، و از اعتقاد به آن قلبش پریشان می شود آن طور که گوئی به آسمان بالا می رود، خدا شک و ناپاکی را این چنین بر آنان که ایمان ندارند قرار می دهد.

باب ۸۸- معنی درست ترین و بهترین نامها

۱- معمر بن عمر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: صحیح ترین نامها آن است که نشانی از بندگی خدا در آن باشد، (مانند عبد الله) و نیکوترین نامها، اسامی پیامبران است (صلوات الله عليهم اجمعين).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۵

باب ۸۹- معنی غیب و شهادت

۱- یکی از اصحاب گوید: امام صادق علیه السلام در معنای قول خداوند عز و جل:

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ (کسی که از پنهان و آشکار با خبر است- جمعه: ۸) فرمود: غیب، آن چیزی است که نبوده است، شهادت، چیزی است که بوده است.

باب ۹۰- معنی خائنه الأعین

۱- جریری گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدا که فرموده است:

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ (خداوند خیانت چشم ها را می داند- مؤمن: ۱۹) پرسیدم، فرمود: آیا ندیده ای که گاهی شخصی چیزی را طوری نگاه می کند که گویا به آن نظر نمی کند! این است خیانت چشمها.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۶

باب ۹۱- معنی قنطار

۱- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که در یک شب صد آیه از قرآن را در نماز شب بخواند، خداوند بسبب آن، نام او را در زمره عبادت کنندگان تمامی آن شب ثبت فرماید، و هر که دویست آیه در غیر نماز شب بخواند، ایزد متعال قنطاری از کارهای نیک و پسندیده در لوح محفوظ برای وی بنویسد. و قنطار، یک هزار و دویست «أوقیه» (یک دوازدهم رطل مصری، معادل هفت مثقال (وزن) و (ارزش) هر «أوقیه» بزرگتر از کوه احد می باشد).

۳- سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت نمود، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس ده آیه از قرآن را در شب بخواند در زمره بی خبران نوشته نشود، و هر کس که پنجاه آیه بخواند از ذکر گویان بشمار آید، و هر کس صد آیه

بخواند از عبادت کنندگان محسوب گردد، و اگر دویست آیه بخواند از خدا ترسان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۷

گردیده، و هر شخصی سیصد آیه بخواند از نجات یافتگان بشمار آید، و هر کس که پانصد آیه بخواند در ردیف مجتهدین و کوشش کنندگان نوشته شود، و هر کس هزار آیه تلاوت کند، برای او است قنطاری از حسنات، که هر یک قنطار پانصد هزار
مثقال

طلا باشد، و هر مثقال بیست و چهار قیراط و هر یک قیراط کوچکش مانند کوه احد، و بزرگش به اندازه میانه آسمان و زمین است.

باب ۹۲- معنی بحیره و سائبه و وصیله، و حام

۱- محمّد بن مسلم گوید: امام صادق (ع) در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ ما جعلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لَا سَائِبَةٍ وَ لَا وَصِيلَةٍ وَ لَا حَامٍ (پروردگار برای بحیره و سائبه و وصیله و حام حکمی مقرر نفرموده است- مائده ۵: ۱۰۳) فرمود: مردم جاهلیت به ماده شتری که دوقلو می زائید می گفتند: به هم پیوسته (بالغ شده)، و کشتن و خوردنش را حلال نمی دانستند، و چون ده بار می زایید آن را «سائبه» می دانستند و سواری و باربری و خوردن گوشت و شیر آن را بر خود حلال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۸

نمی پنداشتند، و «حام» شتر نری بود که بر ماده می جهید، که آن را هم حلال نمی دانستند، و خداوند این آیه را نازل فرمود: که او هیچ کدام از اینها را حرام نساخته است.

و روایت شده است که «بحیره» به ماده شتری گفته می شد که پنج بار زائیده بود و اگر پنجمی آن نر بود، آن را می کشتند و مردان و زنان گوشتش را می خوردند و اگر دفعه پنجم ماده می زائید دو لاله گوشش را شکاف می دادند، و به حال خود آزادش می گذارند، و گوشت و شیر آن را بر زن و مرد حرام می دانستند، و هر گاه به مرگ خدائی جان می داد، برای زنها حلال بود تا از گوشت آن بخورند، و «سائبه» شتری بود که نذر می کردند، اگر خداوند شخصی را از بیماری نجات دهد و او سلامتیش را باز یابد یا

غریبی را به وطن و خانه اش بازگرداند، آن را رها سازند تا به هر جا که می خواهد برود و کسی حق مزاحمتش را نداشته است.

«وصیله» گوسفندی بود که هر گاه هفت شکم می زائید، اگر شکم هفتم نر بود، کشته می شد و مرد و زن از گوشت آن می خوردند، و اگر ماده بود میان گله رها می شد، و چنانچه دو قلو بود، یکی نر و دیگری ماده، می گفتند: به برادرش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۹

پیوسته و آن را نمی کشتند ولی خوردن گوشتش بر زنان حرام بود، مگر آنکه میمرد یا جزئی از بدنش حیات خود را از دست می داد که خوردن آن جزء برای هر زن و مرد حلال بود.

و «حام» حیوان نری بود که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می گردید، که هر گاه بر فرزند فرزند (نوه) خودش می جهید و آن را تلقیح می کرد، می گفتند: این حیوان پشت خود را قرق کرده و کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد، و روایت شده: اگر «حام» شتر بود وقتی که برای دهمین بار وضع حمل می کرد، می گفتند: پشت خود را «قرق» نموده، پس کسی سوار بر آن نمی شد و به هر چراگاهی وارد می شد آزاد بود، و از هر آبشخوری آب می نوشید کسی حق مزاحمتش را نداشت.

باب ۹۳- معنی عتْل و زَنیم

۱- محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم تفسیر عْتَلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ (زشت، متکبرند و خشن، با آنکه حرام زاده و بی اصل و نسبند- قلم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۰

۶۸: ۱۳) چیست؟ فرمود: «عقل» کفر بزرگ، و «زنیم» آن کسی است که سخت بر کفرورزیدن خویش

حریص باشد.

باب ۹۴- معنی شرب هیم

۱- محمد بن علی کوفی به سند مرفوع خود از امام صادق (ع) روایت نموده که به آن حضرت گفته شد: شخصی با یک نفس آب را می آشامد، چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد. عرض کردم: البته کسی نزد ما هست که می گوید:

این طرز، آشامیدن شتر بسیار تشنه است. فرمود: جز این نیست که آشامیدن شتر بسیار تشنه، آشامیدن آبی است که نام خدا بر آن برده نشده است.

۲- عثمان بن عیسی از یکی از بزرگان اهل مدینه نقل نموده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی که آب را با یک نفس می آشامد تا سیراب گردد سؤال کردم، فرمود: مگر لذت غیر از آن است؟ گفتم: مردم می گویند آب خوردن شتر بسیار تشنه چنان است، فرمود: جز این نیست که «شرب هیم» آبی است که وقت نوشیدن نام خدای عزّ و جلّ بر آن برده نشود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۱

۳- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آشامیدن با سه نفس بهتر است تا به یک نفس، و فرمود: بد است که مانند «هیم» بیاشامد. عرض کرد: و «هیم» چیست؟ فرمود: ریگ و ماسه. و در حدیث دیگر فرمود: «هیم» شتر است.

شرح: مصنف این کتاب گوید: از استاد خودم ابن ولید- که خدا از او خوشنود باشد- شنیدم که می گفت: از محمد بن حسن صفار شنیدم، که هر جا در کتاب حلبی این جمله (و در حدیث دیگر) آمده باشد گفته محمد بن ابی عمیر- رحمه الله- می باشد.

باب ۹۵- معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین

۱- محمد نیشابوری مرفوعاً از امیر المؤمنین روایت کرده که فرموده:

شش چیز سامان دهنده آراستگی بشر می باشد، دو چیز از خردترین

عضوهایش، و دو تا از بزرگترین قوایش، و دو چیز هم از حال و چگونگی، اما آن دو عضو

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۲

خردتر، قلب و زبان اوست که در میدان نبرد، پیروزی در گرو قوت قلب بوده، و در صفحه گفتار از قدرت بیان بهره می گیرد، و اما آن دو نیروی بزرگتر، عقل است و همت، و بالاخره دو عامل از چگونگی او، ثروت و زیباییش می باشد.

باب ۹۶- معنی گرامی داشت نعمت

۱- حسین بن نعیم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای حسین، نعمت را مراعات کن و عزیز دار، عرض کردم: فدایت شوم، گرامی داشت و احترام نعمت در چیست؟ فرمود: انجام دادن کارهای نیکی است که برایت می ماند.

باب ۹۷- معنی سیاء

۱- ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که در مورد: شخصی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیغمبر خدا به این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۳

پسرم نوشتن را یاد داده ام، اکنون او را به چه شغلی بگمارم؟ فرمود: مرد محترم! بهر کاری که مایلی او را مشغول ساز، مگر بر این پنج شغل: سیائی، زرگری، قصابی، گندم، فروشی، و برده فروشی. عرض کرد: یا رسول الله «سیاء» چیست؟

فرمود: کسی که کفن فروشی کند، و آرزوی مردن افراد امت مرا بکشد (تا کفنهایش بفروش رسد) در صورتی که من یک نوزاد از امت خودم را بیشتر از آنچه آفتاب بر آن می تابد دوست می دارم، و اما «زرگری»، به این دلیل که او همواره در صدد فریب دادن امت من است، و «قصاب» آنقدر سر می برد که مهر از دلش رخت برمی بندد، و امّا «گندم فروش» چون مواد غذایی امت مرا به قصد گران فروشی نگه می دارد، و بدان اگر بنده ای با حال دزدی بمیرد، نزد من از شخصی که چهل روز گندمی را احتکار نموده باشد بهتر است، و اما «برده فروشی» به جهت اینکه جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، براستی تبهکارترین افراد تو برده فروشانند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۴

باب ۹۸- معنی قلیل

۱- حمران گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر فرموده خدا: وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (و به او «نوح» نگرویدند مرگ اندکی - هود ۱۱: ۴۰) فرمود: هشت تن بودند.

باب ۹۹- معنی دیگری برای قلیل

۱- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد، که در تفسیر فرموده خداوند: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ (پس چون حکم جهاد برایشان مقرر گردید، همه روی گرداندند جز اندکی - بقره: ۲۴۶) فرمود: قلیل معهود در آیه شصت هزار است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۵

باب ۱۰۰ معنی خبری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه

۱- خالد بن نجیح گوید: در محضر امام صادق علیه السلام در باره «نحوست» گفتگو به میان آمد امام فرمود: بدبختی در سه چیز است: در زن، در مرکب، و در خانه. اما نحس بودن زن، سنگین بودن کابین او، و ناسازگاری و فراهم ساختن ناخوشنودی شوهرش می باشد، و در مرکب رام نبودن و سرکشی است که نگذارد بر آن سوار شوند، و شومی خانه در کوچک بودن صحن حیاط و داشتن همسایگان بد و عیوب زیاد می باشد.

۲- عبد الله بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ناخجستگی در سه چیز است: مرکب و زن، و منزل، که ناخجسته بودن زن در بالا بودن مبلغ مهریه و وضع حمل دشوار اوست، و اما نحوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۶

مرکب (سواری) در سرکش بودن و بیمار شدن او، و نحسی منزل، در تنگی (صحن) و بدجنس بودن همسایگانش است. و فرمود: از برکات زن، سبک بودن مخارج و وضع حمل آسان اوست و نحسیت، سختگیری در مخارج و زایمان او می باشد.

باب ۱۰۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می گذارد آن دو داغی می شود میان چشمانش

۱- عبد الرحمن بن حجاج از مردی که این حدیث را از او شنیده- و خود البته نامش را ذکر کرده- از امام صادق علیه السلام روایت کرد که: از آن حضرت پرسیدم که شخص تا چه اندازه می تواند زکات بگیرد؟ و همچنین گفتم: سخنی از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمود: «هر کس از دنیا برود و دو دینار از او باقی بماند همان، داغ (سوختگی) وسط چشمان او خواهد شد، راوی گوید: امام صادق علیه

السلام فرمود: در باره گروهی بود که میهمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودند، چون شب فرا می رسید هر یک را چیزی می داد) و می فرمود: فلانی برو، و این پول را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۷

صرف تهیه شام خود کن و چون بامداد می شد (باز چیزی می داد و) می فرمود:

فلانی، برو و با این پول نهاری بخور، اما آنان هراسی نداشتند که روز و شب بدون غذا (گرسنه) بمانند، تا اینکه یکی از آنان دو دینار پس انداز کرد و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جمله را در حق او فرمود، البتّه به مردم خرج یک سال تمام داده می شود، و شخص نیازمند می تواند به اندازه ای که مخارج او را از آغاز سال تا پایان آن تأمین کند زکات بگیرد.

باب ۱۰۲- معنی زکات ظاهر و باطن

۱- مفضل بن عمر گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، شخصی از او پرسید که در چه اندازه از مال زکات واجب می گردد؟ حضرت به او فرمود:

زکات ظاهری یا زکات باطنی، مقصودت کدام است؟ گفت: هر دو را می خواهم بدانم، فرمود: اما آشکار آن، پس به هر هزاری، بیست و پنج درهم تعلق می گیرد، و اما زکات باطنی، آن است که آنچه را برادرت به تو نیازمندتر است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۸

بخود اختصاص ندهی و خود را مقدم ندانی بلکه او را جلو بیندازی.

باب ۱۰۳- معنی فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد مردی که پس از مرگ خود دو دینار باقی گذاشته بود فرمود: بسیار بجا گذاشته است

۱- اَبان گوید: شخصی در محضر امام کاظم علیه السلام از مطلبی یاد نمود سپس گفت: شنیده ایم که در زمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله مردی از دنیا رفت در حالی که دو دینار باقی گذارده بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: زیاد باقی گذارده است، امام فرمود: او مردی بود که نزد اهل صفّه (تهیدستانی که در کنج مسجد مأوی گزیده بودند) گدائی می کرد، از دنیا رفت در حالی که دو دینار از او باقی مانده بود.

باب ۱۰۴- معنی عفو زکات بوسیله پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جز در نه چیز

۱- ابو سعید قَمَاط، از قول شخصی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۹

از آن حضرت پرسیدند: چه چیز زکات دارد، فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله زکات را در نه چیز مقرر فرمود، و زکات

در غیر از آنها را بخشود، که عبارتند از، گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، و شتر. سؤال کننده پرسید: پس ذرت چطور؟ حضرت خشمگین شد، آنگاه فرمود: به خدا قسم در زمان پیامبر خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْجِد، وَ ذَرَّتْ، وَ ارزن و همه آنها بوده، مرد گفت: امّا ایشان می گویند این چیزها در آن زمان نبوده و علت آنکه ایشان زکات را در این نه چیز مقرر فرموده این است که: جز آنها در آن زمان چیز دیگری موجود نبوده است: پس امام صادق علیه السلام غضبناک شد، و فرمود: دروغ گفتند، مگر بخشودگی جز در چیزهایی است که موجود بوده؟ خیر، به خدا سوگند، من غیر از اینها چیز دیگری را نمی شناسم که زکات بر آن باشد هر کس می خواهد

معتقد شود و بپذیرد، و هر کس نمی خواهد باید کفر ورزد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۰

باب ۱۰۵- معنی جماعت، فرقه، سنت، و بدعت

۱- حفص بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: از پیامبر خدا (ص) پرسیده شد که جماعت امت وی چه کسانی هستند؟ فرمود: حقّ جوینان، جماعت امت من هستند، اگر چه اندک باشند.

۲- عبد الله علوی مرفوعاً روایت نموده: به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفته شد که جماعت امت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که بر (صراط) حقّ باشند اگر چه ده تن باشند.

۳- عاصم بن حمید مرفوعاً روایت کرده که: شخصی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد معنی این کلمات چیست: سنت، بدعت، جماعت، و فرقه؟ امیر المؤمنین فرمود: «سنت» راه و روشی است که پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر فرموده، و «بدعت» روشی است که بعد از آن حضرت پیدا شده، و «جماعت»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۱

آنانند که به حقّ معتقدند، اگر چه اندک باشند، و «فرقه» پیروان باطلند اگر چه بسیار باشند.

باب ۱۰۶- معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی که: تو و مالت هر دو برای پدرت هستی

۱- حسن بن علاء گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه اندازه از ثروت فرزند برای شخص حلال است؟ فرمود: غذایش بدون زیاده روی آن هم وقتی ناگزیر از آن باشد. راوی گوید: عرض کردم: پس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله به مردی که همراه با پدر خویش به خدمتش رسیده و ایشان فرموده بودند که: تو و هر چه داری از آن پدرت است، یعنی چه؟ فرمود: پدرش را خدمت آن حضرت آورده بود، و گفت: ای پیامبر خدا این مرد پدر من است و به من ستم نموده و مالی را که ارثیه مادرم بود، از بین برده و به من

نداده است. پدرم نیز گفت: هر چه که بوده، خرج همین فرزندم و خودم کرده ام. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو و ثروت مال پدرت هستی و چیزی نزد این مرد نمانده است، آیا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۲

(بخاطر این چنین شکایت) رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر پیر را برای پرسش باز داشت می نماید؟.

باب ۱۰۷- معنی منقلین

۱- محمّد بن شریح گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که بیرون رفتن زنان در عید فطر و قربان چگونه است؟ فرمود: درست نیست، مگر پیر زنانی که کفش کهنه خود را بپا کرده باشند. (کنایه از آنکه زینت دیگر ندارند) - یعنی فقط دو لنگه کفش دارند.

باب ۱۰۸- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: که زنان نباید از میانه راه بروند

۱- هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر زنان جایز نیست که از وسط راه بروند بلکه باید از دو طرف آن عبور نمایند منظور از «سراه» وسط راه است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۳

باب ۱۰۹- معنی یَوْمَ التَّلَاقِ، یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ التَّغَابُنِ و یَوْمَ الْحَشْرِه

۱- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یَوْمَ التَّلَاقِ» روزی است که ساکنین آسمان و زمین بهم می رسند، و «یَوْمَ التَّنَادِ» روزی می باشد که دوزخیان بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب یا دیگر نعمتهائی که خدا نصیبشان ساخته بما بدهید، و «یَوْمَ التَّغَابُنِ» روزی است که اهل بهشت دوزخیان را زیان دیده بینند و آنان را فراموش کنند، و «یَوْمَ الْحَشْرِه» روزی را گویند که مرگ را (به صورت گوسفند) آورده و ذبح کنند.

باب ۱۱۰- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است

۱- اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از نیای بزرگوارش روایت نموده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۴

که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر حکمی که در قرآن یافتید بکار گیرید، و در ترک آن عذری ندارید، و هر حکمی که در قرآن نبود و در حدیثی از من بود، پس عذری برای شما در ترک سنت من نخواهد بود، و در هر چه حکمی از سنت و حدیثی از من نبود پس هر چه اصحاب من گفتند شما نیز همان را بگوئید، زیرا مثل اصحاب من در بین شما همانند اختران است، و هر کدام از شما که آنان را راهنمای خود گرفتید شما را هدایت کنند، و اگر به گفته هر یک از اصحاب من

اعتماد کنید هدایت شده اید، و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است، شخصی عرض کرد: یا رسول الله اصحاب تو چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من.

مؤلف این کتاب محمد بن علی گوید: قطعاً اهل بیت علیهم السلام، بر خلاف یک دیگر سخن نمی گویند، بلکه بر پایه و اساس صحیح و حق، احکام

واقعی را برای شیعیان می گویند، و چه بسا بدلیل تقیه به احکام غیر واقعی برای شیعیان فتوی می دهند، بنا بر این، آنچه از گفتارشان که با هم اختلاف دارد، بواسطه تقیه بوده، و تقیه لطف و رحمتی است برای شیعه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۵

شرح: ظاهراً مراد از اختلاف در متن معنای دیگر آن که رفت و آمد پی در پی، است، قصد گردیده باشد، چنان که در قول خدای سبحان است: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** یعنی پشت سر هم بودن شب و روز، و در زیارت جامعه کبیر آمده است: «و مختلف الملائکه» جای فرود آمدن، و آمد و رفت ملائکه است.

باب ۱۱۱- معنی قول پیغمبر «ص» که فرمود: اختلاف امت من رحمت است

۱- عبد المؤمن انصاری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی روایت کرده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «اختلاف امت من رحمت و احسان است» فرمود: راست گفته اند، عرض کردم: اگر چنین باشد، پس یک رأی بودن و اجتماعشان عذاب است! فرمود: آن طور که تو و آنان پنداشته اید نیست، بلکه مقصودش فرموده خدای عزّ و جلّ است: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** (پس چرا بجهد نروند از هر طایفه ایشان گروهی، تا قوانین و آداب دین را بقیه فراگیرند و بیم دهند قوم خود را، هر گاه که برگردند به سوی ایشان تا شاید آنان خدا ترس شده و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۶

از نافرمانی حذر کنند- توبه ۹: ۱۲۲) خداوند به آنان فرمان داده است به سوی پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله عازم شوند و به خدمتش آمد و رفت کنند و احکام را بیاموزند، بعد به سوی خویشان خود برگردند و آنچه را فرا گرفته اند به آنان یاد دهند، جز این نیست که رفت و آمدشان را از سرزمینها اراده فرمود، نه اختلاف در دین خدا، زیرا بی تردید دین بیش از یکی نیست.

باب ۱۱۲- معنی دروغ شاخ دار

۱- محمد بن علی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

پرهیز کنید از دروغ ساخته شده و شاخ دار، عرض شد: دروغ ساخته شده چیست؟

فرمود: این است که مردی حدیثی را برایت بگوید، و تو آن حدیث را از غیر آن مردی که به تو گفته روایت نمایی.

باب ۱۱۳- معنی فرموده خداوند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»

۱- علی بن نعمان گوید: یکی از اصحاب ما مرفوعاً از امام صادق علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۷

روایت نمود که در معنی قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (یقیناً مر تو را بر بندگان من تسلطی نیست- حجر ۱۵: ۴۲) فرمود: بر این گروه امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بطور خاصّ تسلطی ندارد.

روای گوید: عرض کردم، فدایت کردم این چگونه می شود، در حالی که در بین ایشان نخاله هایی هستند؟ فرمود: نه چنان نیست که تو فهمیده ای منظور از سخن او (تو بر ایشان تسلطی نداری) این است که کفر را در نظر آنان خوب جلوه دهد و دوست آن سازد و ایمان را منفور و دشمن سازد.

باب ۱۱۴- معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد طیب

۱- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: البته شیعیان ما معادن، و اشراف، و اهل بیوتات و اشخاصی هستند که زادگاه پاکی داشته اند، علی بن جعفر گوید: از معنای آن پرسیدم فرمود: «معادن» از قریش اند، و «اشراف» از عرب اند و «اهل بیوتات» از آزادگانند، و کسانی که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۸

زادگاهشان از دهات نزدیک به شهرها (در عراق) است.

باب ۱۱۵ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: از گفته های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد

۱- عبد الاعلی بن أعین گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم قربانت کردم، سنی ها حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و

آله روایت می نمایند که آن حضرت فرمود:

«از اخبار بنی اسرائیل بازگو و نگران مباش» آیا درست است؟ فرمود: بلی، گفتم: پس هر چه که از بنی اسرائیل شنیدیم بازگو نمائیم و برای ما اشکالی ندارد؟ فرمود: مگر نشنیده ای سخنی را که فرمود: دلیل بر دروغگو بودن مرد همین است که هر چه را بشنود بازگو کند؟ عرض کردم پس مصداق آن فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه است؟ فرمود: منظور آن است که هر چه در قرآن از ماجراهای بنی اسرائیل آمده تو بازگو نما که در این امت ما خواهد آمد و باکی بر آن نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۹

باب ۱۱۶- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی کند»

۱- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی به محضرش شرفیاب شد، و از آن جناب در باره شخصی پرسید که بعد از نماز شک می کند و نمیداند یک رکعت خوانده یا دو رکعت، فرمود: نماز را مجدداً بخواند عرض کرد: پس حدیثی که نقل شده است چیست؟ (که فقیه نمازش را اعاده نمی کند) فرمود: آن شک در سه و چهار است.

باب ۱۱۷- معنی سمیط و سعیده و انثی و ذکر

۱- عبد الله بن سنان گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آغاز دیوار مسجد خود را یک «سمیط» بنا کرد، یعنی یک خشت، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۰

چون مسلمانان زیاد شدند گفتند: کاش امر می فرمودی که مسجد توسعه داده شود، پس فرمود: مسجد را زیاد کردند، و اما «سعیده» یعنی به اندازه یک خشت و نیم بنا کردند، باز هم مسلمانان فزونی گرفتند، و عرض کردند: یا رسول الله چه خوب است که دستور فرماید به مسجد افزوده گردد حضرت فرمود آن را زیاد کردند و دیوارش را دو خشت نر و ماده ساختند. و چون گرما برایشان شدت گرفت عرض کردند: ای پیامبر خدا چه خوب است، اگر دستور فرمائی سقفی ساخته شود که سایه اندازد تا از گرما مصون باشیم، پس دستور داد که ستونهایی از چوب خرما بر پا داشتند و با چوبها و برگهای خرما و علف، سقفی ساختند، تا آنکه باران بارید، و بر روی آنان ریخته شد، گفتند: ای پیغمبر خدا اگر اجازه می فرمودی گلی بر روی این سقف می کشیدیم که آب به زیر نمی آمد، فرمود:

نه، بلکه چوب بستنی همانند چوب بست موسی باشد، و زیاده از این نمی‌کنم، و تا آخر عمر آن بزرگوار همواره مسجد بر همین منوال بود و قدّ دیوار مسجد پیش از آنکه آن سقف به رویش نهاده شود به اندازه یک قامت انسان بود، و چون سایه دیوار به طول یک ذراع می‌شد نماز ظهر را می‌خواندند، و چون به اندازه دو ذراع می‌گشت نماز عصر بجا می‌آوردند، فرمود: «سمیط» یک خشت یک خشت کنار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۱

هم چیدن است؛ «سعیده» یک خشت و نیم؛ و «انثی و ذکر» نیز دو خشت مخالف و چپ و راست هم می‌باشد.

باب ۱۱۸- معنی جهاد اکبر

۱- موسی بن اسماعیل از پدرش از حضرت کاظم از پدرش از نیای خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سریه ای (جنگهایی که پیغمبر اکرم شخصا در آن شرکت نداشته و یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاهیان تعیین می‌نمود. جمعا چهل و هفت سریه بوده که نخستین آن در ماه هفتم بعد از هجرت با سی و هفت نفر سوار، و به فرماندهی حضرت حمزه بود.) فرستاد، وقتی بازگشتند به آنان فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد کوچکتر را انجام دادند، و جهاد بزرگترشان باقی مانده، شخصی عرض کرد: یا رسول الله جهاد بزرگتر چیست؟ فرمود: جهاد با هوای نفس. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برترین مجاهد شخصی است که با هوای نفس خویش به نبرد برخاسته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۲

باب ۱۱۹- معنی نخستین نعمتها و آغازگر آنها

۱- حسین بن یزید از امام صادق از پدرش از نیای بزرگوارش - علیهم السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که ما خاندان را دوست می‌دارد باید خدا را بر نخستین نعمت سپاس گوید، عرض شد: اولین نعمت چیست؟ فرمود: حلال زاده بودن، و ما را دوست نمی‌دارد مگر شخصی که نطفه او پاک است، و با من کینه ورزی نمی‌نماید مگر کسی که حرام زاده است.

۲- أبو محمّد انصاری از چند راوی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: شخصی که شب را به بامداد رساند و نسیم محبت ما را بر قلب خود احساس نماید پس باید خدا را بر سر آغاز نعمتها سپاسگزاری

نماید. عرض شد:

سرآغاز نعمتها چیست؟ فرمود: حلال زادگی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۳

۳- زید بن علی، از پدرش از امام سجّاد، از پدرش امام حسین از پدرش حضرت علی علیهم السلام، روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی شخصی که من و تو و همچنین امامان از نژاد تو را دوست بدارد، باید خدا را سپاس گوید؛ بر پاک بودن مکان زادن خود (حلال زادگی)، دوست ندارد ما را مگر شخص حلال زاده، و دشمنی نمی کند با ما جز آنکه ناپاک زاده باشد.

۴- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که نسیم دوستی ما را بر دل خود احساس نماید به مادرش بسیار دعا کند زیرا او به همسرش خیانت نکرده است.

باب ۱۲۰- معنی «اولی الاربه»

۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر قول خدای عزّ و جلّ:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۴

أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَىٰ الْأَرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ (یا پیروانی که محتاج نباشند از مردان و به زنان که پیر باشند- نور ۲۴: ۳۱) پرسیدم، فرمود: نابخردی است که با زن همبستر نمی گردد.

۲- أبو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام معنی این آیه را پرسیدم:

التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَىٰ الْأَرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ (و پیروان از مردانی که میل جنسی ندارند) فرمود:

مردان نادانی هستند که با زنان همبستر نمی گردند.

باب ۱۲۱- معنی اربعاء و نطاف

۱- اسحق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمین در برابر خرما و گندم و جو و نیز در برابر گردش نوبت آب (کشاورزان)، و آب زیادی نهرها اجاره داده نمی شود، عرض کردم: اربعاء چیست؟ فرمود: نوبت آب. و «نطاف» زیادی آب است بر کشت و زرع و لکن آن را به طلا و نقره، و نصف و یک سوم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۵

و یک چهارم بپذیر و اجاره بده.

باب ۱۲۲- معنی «خبء» که خدا به چیزی بهتر از آن پرستیده نشده

۱- هشام بن سالم گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند به چیزی عبادت نشده که آن را از خبء (زرفتن) بیشتر دوست داشته باشد، عرض کردم: «خبء» چیست؟ فرمود: تقیه.

باب ۱۲۳- معنی سلام نمودن مرد بر خودش

۱- أبو الصَّباح گوید: از امام باقر علیه السلام در باره فرموده خداوند: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ (و هنگامی که داخل خانه ها گشتید بر خویشتن سلام نمائید- نور ۲۴: ۶۱) پرسیدم، فرمود: منظور این است که وقتی کسی وارد منزل خویشتن شود و سلام کند، (پاسخ) آن سلام را بر خود او برگردانند و این سلام بر نفس خودتان می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۶

باب ۱۲۴- معنی استیناس

۱- عبد الرحمن بن ابي عبد الله گوید: امام صادق علیه السلام در باره تفسیر فرموده خداوند: لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا (مبادا جز به خانه های خودتان بدون اجازه داخل خانه هائی شوید که با صاحبش انس ندارید، تا اجازه بگیرید و چون رخصت یافتید داخل شوید بر اهل آن خانه ها سلام کنید- ۲۴: ۲۷) فرمود: منظور کندن کفش، و سلام کردن است.

باب ۱۲۵- معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام «لا یأبی الکرامه الا حمار»

۱- احمد بن محمد بن زنی گوید: امام رضا علیه السلام فرموده است: از گرامیداشت (اکرام) سرباز نمی زند مگر الاغ. عرض کردم: معنای آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۷

چیست؟ فرمود: یعنی که بوی خوشی را بر شخص عرضه نمایند و او از استشمام آن خودداری نماید، و در مجلس برایش جا باز کنند او ننشینند، هر که از این دو ابا کند آنچه آن باشد که حضرت فرموده است.

شرح: در باب ۳۰۹ چهار روایت دیگر به این مضمون خواهد آمد.

باب ۱۲۶- معنی طینه خبال

۱- ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به مرد مؤمن یا زن مؤمنه تهمت زند به آنچه در آنان نباشد، روز قیامت خداوند او را در خاک یا رملی از چرک تن دوزخیان زندانی می کند، تا از آنچه گفته است بیرون آید، راوی گوید: عرض کردم: «طینه خبال» چیست؟ فرمود: چرکی است که از عورت زن بدکاره خارج می شود.

۲- سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی که شراب یا هر نوع

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۸

چیز مستی آوری بخورد چهل روز نمازش پذیرفته نگردد، و اگر دوباره بخورد، خداوند به او از شراب «طینت خبال» می نوشاند. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود:

چرک و عرقی است که عورت زناکاران خارج می گردد.

باب ۱۲۷- معنی عقدین

۱- عیسی بن عبد الله عمری، از جدش، از پدرش از علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: نماز نخواند هیچ یک از شما در حالی که گرفتار یکی از دو «عقد» یعنی بول و مدفوع باشد.

باب ۱۲۸- معنی دعابه

۱- فضل بن ابی قره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۹

در او «دعابه» نباشد. عرض کردم: «دعابه» چیست؟ فرمود: شوخ طبعی.

باب ۱۲۹- معنی قول أبو ذر که سه چیز است که مردم از آن متنفرند و من آن را دوست دارم

۱- شعیب عرقوفی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: سخنی از أبو ذر - رحمه الله علیه - بر سر زبانها است که می فرمود: سه چیز است که مردم از آنها نفرت دارند، ولی نزد من محبوب است که عبارتند از: مرگ، فقر و بلا.

حضرت فرمود: یقیناً، چنین نیست که پنداشته اند بلکه مقصودش آن است که مرگ در فرمانبرداری از خدا نزد من محبوب تر است از زندگی در نافرمانی خدا، و تهیدستی در اطاعت از خدا را بهتر دوست می دارم از بی نیازی که به واسطه معصیت خدا حاصل شده باشد، و گرفتاری و بیماری در راه طاعت خدا برایم عزیزتر است از آسودگی و تندرستی در نافرمانی از پروردگار.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۰

باب ۱۳۰- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که دروغ روزه را باطل می کند

۱- أبو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: یک دروغ، روزه روزه دار را بهم می زند. به آن حضرت عرض کردم؛ تباه شدیم، فرمود: نه، مقصودم دروغ گفتن بر خدای عز و جل و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله و بر امامان

عليهم السّلام می باشد.

باب ۱۳۱- معنی همسایه و حدّ و مرز آن

۱- معاویه بن عمّار گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت شوم، حدّ و مرز همسایه چقدر است؟ فرمود: از هر طرف چهل خانه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۱

باب ۱۳۲- معنی این روایت: هر کس ما را دوست بدارد در معرض رسوایی و بدنامی نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است

۱- ابن بکیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که ما را دوست بدارد و در موقعیتی باشد که ننگی بر دامن او نباشد پس او از بندگان مخلص خداست.

عرضه داشتم: قربانت کردم، و موردی که رسوائی نداشته باشد، چیست؟ فرمود:

مادرش متّهم نباشد.

در خبر دیگر است که: یعنی زنازاده اش ندانند.

باب ۱۳۳- معنی اکراه و اجبار

۱- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در حال خشم و «اجبار» (بزور واداشتن) و «اکراه» (کسی را بر خلاف میل و رضای او به کاری مجبور

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۲

کردن) قسم خوردن صحیح نیست. عرض کردم: خدا خیرت بدهد تفاوت میان «اکراه و اجبار» چیست؟ فرمود: «اجبار» از پادشاه است، و «اکراه» از همسر، و یا مادر، و یا پدر پیدا می شود، و اهمیتی ندارد.

باب ۱۳۴- معنی نومه

۱- أبو طفیل گوید: شنیدم که امیر المؤمنین می فرمود: البته بعد از من فتنه و آشوبهای بی هدف و ایجادکننده تردید و دودلی بر پا خواهد شد که باقی نمی ماند در آن، مگر شخص «نومه» (خواب آلوده)، شخصی عرض کرد: «نومه» چیست؟

فرمود: شخص تودار است، و مردم نمی دانند در دل چه دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۳

۱- جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم در باره تفسیر این آیه در فرموده خدای عزّ و جلّ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ (و اگر در راه خدا کشته شوید، یا بمیرید ... آل عمران ۳: ۱۵۷) فرمود: آیا تو میدانی راه خدا کدام است؟

گوید: عرض کردم؛ نه به خدا قسم، مگر آنکه آن را از شما بشنوم، فرمود: راه خدا و «سبیل الله» علی علیه السلام و فرزندان او می باشند، کسی که در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا مقتول گردیده و هر کس که در ولایت علی بمیرد در راه خدا جان داده است.

۲- حسین بن عمر گوید: به امام صادق عرض کردم: شخصی به من وصیت نموده، مال او را «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» خرج کنم، فرمود: آن را در راه حج صرف نما، عرض کردم: او بمن وصیت کرده در راه «خیر معهود» خرج نمایم. فرمود: آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۴

را در راه حج صرف نما، چون من راهی از راههای خدا را نمی شناسم که بهتر از حج باشد.

۳- حسن بن راشد گوید: در شهر مدینه از امام عسکری علیه السلام پرسیدم در باره مردی که وصیت نموده، اموالش «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مصرف شود.

فرمود: «سبیل الله» شیعیان ما هستند.

باب ۱۳۶- رمی به «صلعا»

۱- اصبع بن نباته گوید: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از بصره تشریف آورد، از بزرگان و اشراف خدمتش رسیدند و پس از عرض تبریک گفتند:

یدواریم این امر (خلافت) در دست شما پایدار باشد، و هرگز کسی بر سر آن با شما به ستیز برنخیزد، در پاسخشان فرمود: دریغا- طی سخنان مفصّلی فرمود- کی چنین خواهد شد؟ و شما در سختی و بلا دچار خواهید گشت، گفتند: ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۵

امیر المؤمنین «صلعاء» چیست؟ فرمود: اندوخته شما به زور گرفته می شود و شما از آن جلوگیری نمی کنید.

باب ۱۳۷- معنی صلیعاء و قریعاء

۱- سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عرب بادیه نشینی از بنی عامر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و از حضرت سؤالی نموده و حدیث طولانی را یاد کرده، و در آخر آن آورده است که اعرابی از آن حضرت پرسید: «صلیعاء و قریعاء» و نیکوترین نقطه زمین، و بدترین نقطه زمین در کجاست؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه جبرئیل آمد، به او خبر داد: «صلیعاء» زمین شوره زاری است که سیراب نمی گردد، و چراگاهش سیر نمی کند، و «قریعاء» زمینی است که برکتی ندارد و میوه اش بدست نمی آید، هر چه در آن خرج شود بهره ای از آن عاید نمی گردد، و بدترین قطعه های زمین بازار می باشد که آنجا جولانگاه شیطان است، هر بامداد پرچم خود را برافراشته می سازد، و تحت خویش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۶

را در آنجا می نهد، و اولادش را پراکنده می سازد، آنها چون به اشخاصی برسند گویند پیمانانه را کم دهند، یا کفه ترازویی را که جنس در

آن است سبک گیرند، و یا در تراژ پارچه کش روند، یا در باره جنسی دروغ گویند، شیطان بفرزندانش گوید: سفارش میکنم شما را بمردی که پدرش مرده، و پدر شما زنده است، و شیطان همواره با نخستین فردی که وارد بازار می شود، و آخرین نفری که باز می گردد همراه می باشد، و از او جدا نمی گردد. و ممتازترین قطعه های زمین مساجد است، و محبوب ترین مردم نزد خدا نخستین شخصی است که وارد آن شود و آخرین نفری باشد که بیرون رود.

این حدیث طولانی بود ما به قدر نیاز از آن را آورده ایم.

باب ۱۳۸ - معنی دنباله روی مردان

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: به تو هشدار می دهم که پرهیزی از آنکه سودای ریاست را در سرت پیروانی، و بر حذر باش از این که دنباله رو مردم باشی، عرض کردم: قربانت کردم ریاست را دانستم، و اما این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۷

که دنباله روی مردم نروم، در حالی که، من دو سوّم از آنچه را که دارم (روایات از شما) از دنباله روی بدست آورده ام، فرمود: چنان نیست که پنداشته ای بلکه منظور این است که پرهیزی از آنکه غیر از حجت حقّ، شخصی دیگر را به رهبری انتخاب نمائی و هر چه گوید تصدیقش کنی.

باب ۱۳۹ - معنی «وصمه» و «بادره»

۱- ابو حمزه گوید: امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که ماه شعبان را روزه بگیرد از هر لغزش و «وصمه» (سستی) و «بادره» (تندی و تیز خشمی) مصون خواهد شد. ابو حمزه گوید: به آن حضرت عرض کردم: «وصمه» چیست؟ فرمود: سوگند در معصیت و نذر در نافرمانی از خدا منعقد نمی گردد، گفتم: «بادره» چیست؟ فرمود:

سوگند خوردن در حال خشم، و توبه از آن پشیمانی از آن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۸

باب ۱۴۰ - معنی حجّ

۱- اَبان بن عثمان از شخصی که حدیث را به او گفته است نقل نموده که:

به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم؛ چرا (آن مناسک مخصوص) حجّ نامیده شده؟

فرمود: حجّ به معنی رستگاری است و وقتی که گفته می شود: «حجّ فلان» یعنی فلانی رستگار شد.

باب ۱۴۱ - معنی قول امام صادق علیه السلام که خداوند خواسته و اراده کرده است، ولی نمی خواهد و نمی پسندد

۱- ابو بصیر گوید، امام صادق علیه السّلام می فرمود: (خدا) خواسته و اراده نموده ولی نمی پسندد و راضی نیست، عرض کردم؛ چگونه؟ فرمود: خواسته است که آنچه را در جهان هستی واقع می شود بداند، و همچنین اراده کرده است،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۹

ولی دوست نداشته که بگویند: او سؤمین از سه خداست، و کفر را از بندگان خود نمی پسندد.

باب ۱۴۲- معنی اغلب و مغلوب

۱- احمد برقی از یکی از مشایخ حدیث مرفوعاً روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: «اغلب» کسی است که به سبب نیکی چیره گردد و «مغلوب» شخصی است که به وسیله شرّ غلبه پیدا کند، و مؤمن افسار گسیخته نیست (خود را در چهار چوب احکام شرع مقید می سازد).

باب ۱۴۳- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در مورد اعرابی که نزد او آمده بود: یا علی برخیز و زبانش را قطع کن

۱- موسی بن بکر با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۰

عرب بیابان نشینی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و چنین گفت: آیا تو از جهت پدر و مادر بهترین ما و بزرگوارترین فرزندان ما و در جاهلیت و اسلام رئیس ما نبودی؟ پیغمبر خشمگین شد و فرمود: ای اعرابی جلوی زبانت چند پرده دارد؟

گفت: دو تا لبها و دندانها، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس در دو پرده خاصیتی نبود که تندی این زبانت را از ما بگیرد؟ تو چه داشته باش که به احدی در دنیا، چیزی داده نشده که برای آخرتش زیان بارتر از زبان ول و رها باشد. بعد رو به حضرت علی علیه السلام نمود و فرمود: یا علی برخیز

«فاقطع لسانه»

(پس زبانش را قطع کن) مردم گمان بردند که علی علیه السلام زبان او را خواهد برید ولی بر خلاف انتظار آنان چند درهم به او داد.

باب ۱۴۴- معنی «موتور اهله و ماله»

۱- ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: (اگر) تو را در رویگرداندن از هر چیز فریب دهند، مواظبت نما که در نماز عصر تو را نفرینند، وقتی که هنوز

خورشید به افق نرسیده و سپید و پاکیزه است آن را به جای آور، زیرا پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: شخصی که نماز عصر را تلف سازد، فرزند و ثروتش کاسته گردد.

راوی گوید: پرسیدم «موتور» اهل و مال چیست؟ فرمود: برای او در بهشت خانواده و مالی نخواهد بود، عرض کردم: پایمال ساختن حق نماز عصر چگونه

می باشد؟ فرمود: به خدا سوگند تضييعش به آن است که تا نزدیکی غروب که خورشید زرد رنگ شود، یا از نظر پنهان گردد به تأخیر افتد.

باب ۱۴۵ - معنی محدث

۱- عبید بن هلال گوید: شنیدم که امام رضا علیه السلام فرمود: من دوست دارم که مؤمن «محدث» باشد. گوید: پرسیدم: «محدث» چیست؟ فرمود: بسیار فهمیده و دانا.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۲

باب ۱۴۶ - معنی سوء

۱- خلف بن حمّاد، با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به یکی از یارانش فرمود: در موقع عمل حجامت، که از جای آن خون بیرون زد، پیش از تمام شدن حجامت به هنگام روان بودن و سرازیر شدن خون بگو: به نام خدای بخشنده مهربان، پناه می برم به پروردگار بخشنده در این حجامت از چشم زخم در خون و هر بدی، بعد فرمود: ای فلاینی، چه می دانی که چون این جملات را خواندی همه چیزها را فراهم ساخته ای، چون رد فرموده: **وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ** (و اگر من از غیب «جز آنچه به وحی می دانم» آگاه بودم، همواره می افزودم برخیز و نفع خود، هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم- اعراف ۷: ۱۸۸) منظور از «سوء» فقر است و خدای عزّ و جلّ فرموده: **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** (این چنین میل او را از قصد بدو عمل زشت بگردانیدیم- یوسف ۱۲: ۲۴) یعنی از اینکه آلوده بقتل و متهم به زنا گردد، و به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۳

موسی گفت: **وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ** (یا موسی دست در گریبان خود کن چون بیرون آوری بیماری برص از آن رفته باشد و (بلطف خدا) سپید و روشن گردد- نمل ۲۷: ۱۲) فرمود: منظور از «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» بدون

بیماری برص است.

باب ۱۴۷- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: در باره مار، که اگر کسی آن را رها کند در حالی که از پی آمد آن بترسد، از من نیست.

۱- اَبان گوید: شخصی از امام کاظم علیه السلام پرسید؛ در باره مردی که مار را می کشد، و سؤال کننده به آن حضرت عرض کرد: خبری به ما رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «و کسی که مار را رها سازد در حالی که بترسد از زیان بعدی آن، از من نیست» فرمود: پیامبر خدا فرموده: «و هر که آن را نکشد در صورتی که از زیان بعدی آن بیم داشته باشد پس از من نیست» ولی ماری که تو را تعقیب نمی کند، رها کردن آن اشکالی ندارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۴

باب ۱۴۸- معنی: «سأمة و هامة و عامه و لامة»

۱- سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی از آن حضرت در باره قول پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که فرموده: خدایا پناه می برم به تو از گزند «سأمة و هامة و عامه و لامة» در پاسخ فرمود: «سأمة» خاصه و نزدیکان، و «هامة» حشره زهردار، «لامة» همدم شدن با شیطان، و «عامه» مردمان عادی می باشند.

باب ۱۴۹- معنی رم

۱- زید بن علی از پدرانش علیهم السلام از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در امیت من نه رهبانیت (گوشه نشینی و ترک دنیا و چشم پوشی از لذایذ) جایز است، و نه آوارگی از خانه و خاندان و بیابانگردی (جهت پرستش) و نه «رم» (بریدن از جامعه) یعنی مهر خاموشی بر لب زدن (اشاره به روزه خاموشی است که در بنی اسرائیل بوده و در اسلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۵

نهی گردیده است).

باب ۱۵۰- معنی توبه نصوح

۱- احمد بن هلال گوید: از امام هادی علیه السلام پرسیدم: که توبه نصوح چیست؟ در پاسخ نوشت این که باطن و ظاهر مانند هم باشد بلکه باطن بهتر از ظاهر باشد.

۲- أبو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جلّ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً (بسوی خدا باز گردید همچون بازگشت نصوح - تحریم: ۸) فرمود: منظور روزه گرفتن در روز چهارشنبه، و پنجشنبه، و جمعه است.

مصنّف این کتاب گوید: معنایش این است که این سه روز را روزه بگیرد، بعد توبه نماید.

۳- عبد الله بن سنان و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت نموده اند، که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۶

فرمود: «توبه نصوح» آن است که باطن مرد مانند ظاهرش باشد بلکه بهتر از آن.

و روایت شده: توبه نصوح آن است که مرد دست از گناه بکشد، و نیت نماید هرگز بار دیگر آن را انجام ندهد.

باب ۱۵۱- معنی حسنه دنیا، و حسنه آخرت

۱- جمیل بن صالح گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً (ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان- بقره: ۲۰۱) فرمود: در آخرت، خشنودی خدا و وعده بهشت، و در دنیا، گشایش در روزی و معاش و نیک خوئی است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۷

باب ۱۵۲- معنی وام دنیا و آخرت

۱- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، وام زیادی بر عهده من است، نان خور فراوان دارم، و نمی توانم به حج بروم دعائی مرا بیاموز تا آن را بخوانم. فرمود: در تعقیب هر نماز واجب این دعا را بخوان:

پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و بدهکاری دنیا و آخرت را از من کار سازی فرمای. عرض کردم؛ وام دنیا را شناخته ام ولی وام آخرت چیست؟

فرمود: حجّ وام آن سرای می باشد.

باب ۱۵۳- معنی قول نمازگزار در تشهدش که گوید: هر چه پاک و پاکیزه است اختصاص به خدا دارد و هر چه آلوده است ناشی از غیر اوست

۱- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۸

گفته نمازگزار در تشهدش که گوید: هر چه خوب و پاکیزه است از جانب خدا و هر چه بدی است از غیر اوست، چیست؟ فرمود: مقصود از آنچه خوب و پاک است، روزی بدست آمده از کسب حلال می باشد و منظور از آنچه پلیدی است، «ربا» است.

باب ۱۵۴ - معنی سلام در نماز

۱- عبد الله هاشمی گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باره معنی سلام در نماز، پرسیدم فرمود: سلام نشانه امتیّت، و حلال گردیدن آنچه که در حال نماز حرام بود، می باشد، عرض کردم: فدایت شوم این چگونه است؟ فرمود: مردم در گذشته عادتشان بر این بود که اگر تازه واردی بر ایشان سلام می داد خود را از گزند او آسوده می دانستند، و چون ایشان پاسخ سلام وی را می دادند، او نیز از زیان ایشان خود را آسوده می دانست، اگر سلام نمی کرد از او ایمن نبودند، و اگر ایشان نیز پاسخ سلام کننده را نمی دادند، او امتیّت نداشت، و این خوئی بود در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۹

عرب، پس سلام دادن نشانه بیرون آمدن از حال نماز و حلال گشتن سخن و ایمنی از انجام عملی است که نماز را باطل کند، و سلام نامی از أسماء خدای عزّ و جلّ است و آن از نماز گزار بر دو فرشته خدا که موکل اویند است.

باب ۱۵۵ - معنی دار السلام

۱- اَبی ظبیان از ابن عباس نقل کرده که گفت: مقصود از دار السلام بهشت است، و اهل آن از هر جهت سالم هستند، یعنی از تمامی آسیبها، ناخوشیها، بیماریها، و رنجها به دور و سلامت هستند، از ضعف پیری و مرگ و دگرگونی احوال که به زیان ایشان باشد، آسوده اند، و آنان بزرگوارانی هستند که هرگز به خواری دچار نگردند، بی نیازانی که هرگز تهیدست و نیازمند نگردند، و خوشبختانی هستند که به نکبت و بدبختی دچار نمی شوند، و مسرورانی که به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۰

اندوه و غم مبتلا نگردند، و ایشان زندگانی هستند که هرگز مرگ

به سراغشان نرود، و در کاخهایی از دَرّ و مرجان که دره‌ایش به جاده‌های عرش گشوده می‌گردد مأوای دارند، در حالی که فرشتگان برای (تهنیت) آنان از هر در وارد شوند و (گویند) سلام و تحیت بر شما باد که (در اطاعت خدا) بردباری پیشه نمودید و سرانجام خوب منزلگاهی یافتید- رعد ۱۳: ۲۳).

۲- علاء بن عبد الکریم گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ (و پروردگار است که (مردم را) به سوی سرای صلح دعوت می‌کند- یونس ۱۰: ۲۵) فرمود: «سلام» خداوند است و سرایش را که برای اولیاء خویش آفریده بهشت می‌باشد.

باب ۱۵۶- معنی هفت سخنی که به خاطر آموختن آن دانشمندی هفتصد سال به دنبال حکیمی رفت

۱- محمّد بن وهب گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: دانشمندی هفتصد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۱

فرسنگ راه را به دنبال دانائی پیمود تا هفت چیز از او فراگیرد. وقتی به او رسید، گفت: یا حکیم! چه چیز مرتبه اش از آسمان بلندتر است، و دامنه اش از زمین گسترده تر و از دریا غنی تر، و از سنگ سخت تر و از آتش گرم تر، و از سرمای سخت سردتر، و از کوههای سر به فلک کشیده سنگین تر می‌باشد؟ در پاسخش گفت: ای مرد مقام حقّ از همه والا تر است، و عدالت از پهنه زمین وسیع تر است، و بی نیازی، دل آدم قانع است که از دریا غنی تر است، و قلب کافر از سنگ سخت تر است، سینه انسان آزمند از آتش گرم تر می‌باشد، و دل کسی که از رحمت الهی مأیوس گشته از برف سردتر، و بر پاکدامن تهمت زدن از کوههای عظیم سنگین تر است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۲

باب ۱۵۷- معنی اُشرافِ اُمّت

۱- ابن عبّاس گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بزرگان اُمّت من آنانند که قرآن را حفظ نموده و آن را سرمشق خود ساخته اند و شب زنده داری می‌کنند.

۲- سهل بن سعد گوید: جبرئیل خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد، و عرض کرد:

ای محمّد! هر چقدر می‌خواهی زندگی کن ولی بدان که سرانجام خواهی مرد، و هر چه را که می‌خواهی دوست بدار، ولی عاقبت جدائی آن را می‌بینی، و هر آنچه میل توست انجام بده که به فرجامش خواهی رسید، و بدان که بزرگی مرد در این است که شب را به عبادت بگذرانند، و عزّتش در بی نیازی از مردم است.

معانی الأخبار /

باب ۱۵۸ - معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: هنوز آسمان نیلگون بر کسی سایه نیفکنده است و بر زمین غبار آلود کسی کام ننهاده است که راستگوتر از ابو ذر باشد

۱- انس بن مالک گوید: روزی ابو ذر به مسجد پیغمبر آمد، و گفت: شب گذشته در خواب صحنه ای را دیدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم، گفتند:

در خواب چه دیدی؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نزدیک خانه اش دیدم که شبانه بیرون آمد، دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و با هم به قبرستان بقیع رفتند، من هم آن دو را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشان رفتم، بسوی بقیع شدند و رفتند تا به محلّ قبرهای مکه رسیدند پس آن حضرت روی به آرامگاه پدر نموده و به آنجا رسید، نزدیک آن دو رکعت نماز خواند که ناگاه گور شکافته شد، و در همین حال عبد الله را دیدم که نشسته است و می گوید: گواهی می دهم که معبود به حقّی جز «الله» نیست. و گواهی می دهم: محمد بنده و پیامبر اوست،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: پدرم، ولیّ تو کیست؟ عبد الله گفت: پسر من ولیّ چیست؟ فرمود: این علی ولیّی است. عبد الله فوراً گفت: و گواهی می دهم که علی ولیّ من است پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پس به بوستان خودت بازگرد.

سپس بر سر آرامگاه مادرش آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود، تکرار کرد، ناگاه قبر شکافت، بی درنگ آمنه گفت:

شهادت می دهم، معبود بر حقّی نیست جز «الله» و تو پیامبر و فرستاده خدایی، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: مادرم، ولیّ تو کیست؟ پاسخ

داد: پسر م ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی علیه السلام) علی بن ابی طالب است. آمنه فوراً گفت: و البتّه علی ولی من است پس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد. وقتی سخن ابو ذر به اینجا رسید به او گفتند: تو دروغ می گوئی و با وی دست به گریبان شدند و کتکش زدند، (خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند) و گفتند: یا رسول الله امروز دروغی بر تو بسته شد. فرمود: چه بود؟ گفتند: جناب (ابو ذر) در باره تو چنین و چنان نقل کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آسمان نیلگون هنوز بر سر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته است که راستگوتر از ابو ذر باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۵

عبد السلام بن محمّد گفت: این خبر را بر محمّد بن عبد الاعلی جهمی عرضه نمودم، او گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد گفت: براستی خدای عزّ و جلّ آتش جهنّم را حرام کرده است بر پستی که تو را آورد و شکمی که تو را پرورش داد، و پستانی که تو را شیر داد، و آغوشی که تو را سرپرستی نمود.

۲- اسماعیل بن فراء از مردی روایت نموده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حقّ ابو ذر چنین نفرموده است که: آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین در برداشته کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد؟

فرمود: آری، گفتم: پس چه شد

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و امیر المؤمنین علیه السَّلام و کجا شدند حسن و حسین؟ در پاسخ فرمود: دوره سال چند ماه است؟ گفتم: دوازده ماه، فرمود: چند تای آنها ماه حرام شده است؟ عرض کردم: چهار ماه، فرمود:

آیا ماه رمضان هم جزء آنها است؟ عرض کردم: نه، فرمود: یقیناً در ماه رمضان شبی هست که برتر از هزار ماه می باشد، البتّه ما خاندانی هستیم که هیچ فردی با

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۶

ما قیاس و سنجیده نگردد.

باب ۱۵۹- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که: ریاست طلب تباه گردد

۱- أبو حفص از برادرش سفیان بن خالد روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای سفیان هوشیار باش، و از رفتن در پی ریاست پرهیز که هیچ کس در جستجوی آن بر نیامد مگر اینکه تباه شد. عرض کردم: فدایت گردم، ما تباه شده ایم، زیرا هیچ یک از ما نیست مگر آنکه دوست دارد که نامدار باشد، و مردم او را در نظر گرفته و به او مراجعه کنند، و از او شنوندگی داشته باشند! فرمود:

این گونه نیست که تو پنداشته ای، بلکه ریاست آن است که: تو غیر از حجت خدا شخص دیگری را بدون دلیل (به جای امام علیه السلام) به امامت برگزینی و هر چه گوید تصدیقش نمائی، و مردم را برای شنیدن و پذیرفتن گفتار او دعوت کنی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۷

باب ۱۶۰- معنی قولی که: هر کس دانشی فرا گیرد تا با آن با نادانان بحث و جدل کند یا به دانشمندان فخر بفروشد یا به این دلیل که مردم به او روی آورند، جایش در آتش دوزخ خواهد بود

۱- عبد السلام بن صالح هروی گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام می فرمود:

رحمت خدا بر بنده ای باد که امر ما را زنده دارد. عرض کردم: امر شما چگونه زنده گردد؟ گفت: علوم ما را فرا گیرد و آن را به مردم نیز بیاموزد، زیرا اگر مردم زیبایی و شکوه سخن ما را دریابند حتماً بما گرایش پیدا می کنند و پیرو ما می شوند، عرض کردم: ای فرزند خدا از امام صادق علیه السلام روایتی برای ما نقل شده که آن حضرت فرموده است: کسی که دانشی بیاموزد تا به وسیله آن با نابخردان بحث و جدل کند، یا به دانشمندان مباحث نماید، یا به این منظور که مردم به او روی آورند، جای او در آتش خواهد بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: جَدَم درست فرموده، آیا می دانی

«سفهاء» چه کسانی هستند؟ عرض کردم: نه «با ابن رسول الله» فرمود: داستان سرایانی از مخالفین مایند، و آیا می دانی دانشمندان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۸

یعنی چه کسانی؟ گفتم: «یا ابن رسول الله» خیر، فرمود: ایشان دانشمندان آل محمد علیهم السلام می باشد که خداوند اطاعت از آنان را واجب ساخته و علاقه به آنان را لازم دانسته، بعد فرمود: آیا معنای فرمایش امام صادق علیه السلام (برای اینکه مردم به او روی آورند) را فهمیده ای؟ گفتم: نه، فرمود: به خدا قسم مقصود حضرت آن بوده که بناحق مدعی امامت گردد، و هر که چنان کند در آتش خواهد بود.

باب ۱۶۱- معنی روزی خوردن از علم

۱- حمزه بن حرمان گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس علم خود را مایه روزی خود سازد به تهیدستی دچار گردد. عرض کردم: قربانت کردم در میان شیعیان و دوستان شما گروهی هستند که علومی را که از شما فرا گرفته اند به مکانهایی که شیعیان شما زندگی می کنند می برند و میان آنان منتشر می سازند، ایشان نیز برای پاداش آن کار، از نیکی و عطا دادن دریغ ندارند و از احترام آنان خودداری نمی کنند. امام علیه السلام فرمود: ایشان روزی خورندگان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۹

بوسیله علم خود نیستند، بلکه روزی خور علم خود، آن کسی است که بدون آنکه علمی داشته باشد یا از جانب خدا راهنمایی شده باشد، فتوایی دهد تا با آن حقوقی را پایمال کند، به امید رسیدن به اندک مال دنیا.

باب ۱۶۲- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدار از اسلام بیرون رفته است

۱- نهیکی باسناد خودش که مرفوعا تا امام صادق علیه السلام رسانده از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود: شخصی که مجسمه ای بسازد، یا از سگ نگهداری کند از اسلام بیرون رفته است. به آن حضرت عرض شد: بنا بر این بسیاری از مردم هلاک گشته اند، فرمود: چنان که شما پنداشته اید نیست، بلکه مقصود من از گفته ام (پیکره ساز) شخصی است که دین سازی کند، و غیر دین خدا آئین دیگری درست کند و مردم را به آن دعوت نماید، و مقصودم از شخصی که سگی نگهداری نماید کسی است که دشمن و کینه توز ما خاندان رسالت را نگهداری نماید و به او آب و غذا دهد، هر کس چنین کاری بکند از مرز مقررات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۰

اسلام گام فراتر

باب ۱۶۳- معنی روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می خواهی بکن

۱- فضیل بن عثمان گوید: شخصی پرسشی از امام صادق علیه السلام نمود، و به آن حضرت عرض کرد: این ناپاکها از پدرت روایت می نمایند و می گویند پدرت علیه السلام این چنین فرموده است که: «چون به مرحله شناخت رسیدی، هر چه می خواهی بکن»، و ایشان بعد از آن هر چه را حرام گردیده حلال می شمردند.

فرمود: چنین حقی را ندارند- خدا آنها را از رحمت خود دور گرداند- بلکه پدرم فرموده؛ چون حق را شناختی هر عمل نیکی که از تو پذیرفته گردد، انجام بده.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۱

باب ۱۶۴- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک الله خیراً»

۱- حسین بن أعین برادر مالک گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در باره گفته شخصی به دیگری که: خدا پاداش خیرت دهد- مقصود چیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خیر» نهری در بهشت است که سرچشمه آن از کوثر، و محل خروج آب کوثر از ساق عرش می باشد، منازل اوصیاء پیامبران و پیروان ایشان بر روی آن نهر قرار دارد، بر اطرافش جواری پدید آیند، هر زمان یکی از آنان جدا گشته، دیگری به نام آن نهر پدیدار شود، و این است فرموده خدای عز و جل در قرآنش فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حَسَنَاتٌ (در این چهار بهشت زنانی باشند صاحب اخلاق فاضل و صورت زیبا- الرّحمن: ۷۰) پس وقتی که مردی به رفیقش گفت: خدا به تو پاداش خیر دهد، همانا مقصودش این منزلهائی می باشد که خداوند برای برگزیدگان و نیکان از مخلوقش مهیا ساخته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۲

باب ۱۶۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام به مردی که عرض کرد: من تو را دوست دارم و ایشان فرمود: جامه گشادی برای فقر مهیا ساخته ای

۱- احمد بن مبارک گوید: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: حدیثی نقل می شود که شخصی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: من تو را دوست دارم، حضرت به او گفت: جامه گشاد و بلندی برای تهیدستی آماده نما (ظاهراً راوی «أعد» را بصیغه امر خوانده بود)، امام علیه السلام در پاسخش فرمود: این گونه نیست، همانا امیر المؤمنین به او فرمود: برای تنگدستی خود جامه ای تهیه نموده ای و منظور او روز قیامت بود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۳

باب ۱۶۶- معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: مردی از منزل خود بیرون می رود و بر می گردد و ذکر خدا را نمی گوید، مع ذلک پروردگار نامه عمل او را پر از حسنات می کند

۱- ثعلبه بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: همانا شخصی برای کاری از منزل خود بیرون می آید و برمی گردد، در حالی که در طول این مدت ذکر خدا را نگفته است، پس نامه عملش پر از حسنات می شود؛ عرض کردم؛ فدایت شوم آن چگونه است؟ گفت: به گروهی می گذرد که از ما اهل بیت بدگوئی می نمایند و وقتی او را دیدند به یک دیگر می گویند: باز ایستید زیرا این شخص دوستدار ایشان است، پس فرشته ای (موکل) به همتای خود می گوید:

بنویس [امروز] هبه آل محمد شامل حال فلانی شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۴

باب ۱۶۷- معنی دو انگیزه پاداش و کیفر

۱- زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: در تعقیب همه نمازها دو مطلب را از یاد نبرید- یا فرمود: بر شما باد به دو انگیزه مثبت سرنوشت ساز. عرض کردم:

آن دو موضوع مثبت چیست؟ فرمود: خواستن بهشت از خدا و پناه بردن به او از آتش.

باب ۱۶۸- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست

۱- علی بن ابراهیم منقری- یا دیگری- مرفوعاً روایت نموده که به امام صادق علیه السلام گفت: این درست است که روایت شده: کم موی بودن صورت از نشانه های خوشبختی مرد است؟ امام فرمود: در این چیزی از سعادت نیست، قطعاً سعادت مرد به آن است که آرواره او به گفتن تسبیح خدا روان باشد و همواره

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۵

فکین او به خواندن دعاها بجنبند.

باب ۱۶۹- معنی روشی از پروردگار عز و جل، و شیوه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی «ع»

۱- مبارک غلام علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آن حضرت روایت نموده که فرمود: ایمان مؤمن به درجه کمال نرسد مگر آنکه در وی سه منش پدیدار شود: و آن شیوه و طریقه ای از خداوندش، و راه و رسمی از پیغمبرش، و روشی از ولی و رهبرش می باشد؛ اما راه و رسم پروردگارش رازپوشی است که خداوند عز و جل فرموده: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (او دانای پوشیده و غیب است و احدی را بر آن آگاه نگرداند، مگر آن کسی را که پسندیده و برگزیده باشد از پیغمبران- ج ۷۲: ۲۶ و ۲۷) اما شیوه پیامبرش با مردم به نرمی و ملاطفت رفتار کردن است. چون پروردگار پیامبرش را به مدارا با مردم دستور داده و به او فرموده: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (فراگیر صفت بخشودگی را و دستور ده مردم را به نیکوئی و از نادانان روی گردان-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۶

اعراف ۷: ۱۹۹) و اَمَّا رُوشِي كِه اَز اِمَام خُود بَايِد اَمُوخَت، شَكِييَايِي نَمُودِن دَر سَخْتِي وَ زِيَان اَسْت، خُداوَنَد مِي فَرْمَايِد: وَ

الصَّابِرِينَ فِي

الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (و بردباران در سختی های سهمگین و در تنگدستی و رنجوری و هنگام گیر و داد نبرد، آنان کسانی هستند که راست گفتند و ایشان همان پرهیزکاران می باشند- بقره ۲: ۱۷۷).

باب ۱۷۰- معنی غیبت و بهتان

۱- عبد الرحمن بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا غیبت آن است که در باره برادرت عیبی را بگوئی که خداوند بر او پوشیده باشد، و بهتان آن است که به برادرت عیبی نسبت دهی که در او نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۷

باب ۱۷۱- معنی دورویی و دو زبانی

۱- أبو شبیه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بد بنده ایست آنکه دورو، و دو زبان باشد، در مقابل برادر دینیش زبان به تملق و چاپلوسی گشوده، و در پشت سرش با بدگوئی از او گوشتش را بخورد و آبرو و شرف وی را ببلعد، اگر که وی به نعمتی رسد (هدیه و ارمغانی به او داده شود)، حسد ورزد، و اگر گرفتار شود یاریش نکند.

۲- عبد الله بن ابي يعفور گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: هر کس که با مردم با چهره ای برخورد کند و در پشت سر آنان با چهره ای دیگر از آنان عیب گوئی نماید، روز رستاخیز به محشر آید در حالی که دو زبان آتشین دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۸

باب ۱۷۲- معنی نسبت اسلام

۱- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از اجداد گرامیش از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نموده که فرمود: اکنون چنان نژاد و واقعت اسلام را توصیف نمایم که احدی نه قبل از من و نه بعد از من چنین وصف نکرده و نخواهد کرد؛ اسلام وقاعی عبارت است از «انقیاد» و فرمانبرداری خدا، و «تسلیم» (که یک مظهر قلبی و عملی است) همان «تصدیق» و حقیقت شمردن خدا و پیغمبر و ائمه است، و «تصدیق» که یک عمل قلبی است، همان «یقین» (باور، و جزم و اطمینان است، و «یقین» که یک علم عقلی و معنوی است) عبارت است از: «أداء» (انجام وظیفه شرعی و گواه ایمان) همان کردار شایسته با انجام است (و از پیوست زنجیره ای این پنج چیز اسلام به معنی اخص «ایمان» پیدا می شود و دارنده

آن مؤمن صحیح و بحق می باشد) و مؤمن مقررات دین را از خدا گیرد نه آنچه رأی خودش باشد. ای مردم! دین شما، دین شما (گوهری گرانبها و اَصیل است، مراقبت کنید که به آسانی آن را از دست ندهید) محکم بدان بچسبید که نیرنگ بازان شما را از آن جدا نساخته و از میدان بدر نبرند، زیرا گناه در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۹

دینداری بهتر از حسنه در بیدینی است چون گناه دیندار آمرزیده شود و حسنه از بیدین پذیرفته نگردد.

مترجم گوید: «مقصود امام علیّ علیه السّلام وصف اسلام کامل است با ذکر اسباب و ملزوماتش و اینکه مسلمان شایسته باید دارای این صفات باشد چون هر یک از این پنج صفت لازم و ملزوم یک دیگرند، و در تأیید ما همین بس که در این خبر یقین هم در اسلام داخل شده، و اگر یقین جزء اسلام باشد منافق مسلمان نیست با اینکه در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را مسلمان می شمردند».

باب ۱۷۳ - معنی اسلام و ایمان

۱- سماعه بن مهران گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که: آیا میان ایمان و اسلام تفاوتی هست؟ فرمود: آیا مثلش را برایت بیان کنم؟ عرض کردم؛ خیلی مشتاقم که بدانم، حضرت فرمود: مثل ایمان به اسلام، همانند خانه کعبه است نسبت به حرم (محلّ امن)، گاهی شخص در حرم هست، اما در خانه کعبه نیست، ولی کسی نیست که در کعبه باشد و در حرم نباشد، همین گونه گاهی انسان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۰

مسلمان هست، اما مؤمن نیست، ولی مؤمن نخواهد بود اگر مسلمان نباشد، عرض کردم: چیزی هست که

انسان را از مرز ایمان بیرون برد. فرمود: بلی، گفتم: وی را به کجا خواهد برد؟ فرمود: به سوی اسلام یا کفر، و فرمود: اگر مردی وارد خانه کعبه شود و بی اختیار ادرارش بریزد، از کعبه بیرون برده می شود، و از حرم بیرون نمی گردد و اگر از حرم بیرون رود و لباس خود را شستشو دهد و خویشتن را پاکیزه سازد، آنگاه بخواند و وارد کعبه شود، مانعش نمی گردند. ولی اگر مردی به خانه کعبه آید و از روی دشمنی در آنجا بول نماید از کعبه و حرم هر دو اخراج گردد و به کیفر آن جسارت و اهانت گردنش زده می شود.

۲- أبا صلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: «حقیقت» ایمان چیست؟ فرمود: اعتقاد به قلب است، و گفتاری است به زبان، و کرداری است با اندام، واقعیت ایمان جز این نیست.

۳- حفص بن بختری از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان به آرایش ظاهر و آرزو نیست، لکن ایمان عقیده پاکی است در دل،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۱

و کردار انسان به آن گواهی می دهد.

۴- عبد الله میمون از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السّلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان گفتار توأم با عمل است، دو برادر شریک هم هستند.

۵- هشام بن سالم گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به حارثه بن نعمان أنصاری رسید، به او فرمود: حالت چطور است؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا من واقعاً مؤمن شده ام، پیغمبر صلی الله علیه و

آله فرمود: البتّه هر ایمانی دارای حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: من به دنیا بی رغبت گشته ام و از آن روی گردانده ام، و شب را برای عبادت بیدار مانده، و روزها (ی گرم را در اثر روزه) تشنگی می کشم تا بدان جا که گویا من در عرش پروردگار می بینم که برای حساب آماده گشته، گویا اهل بهشت (را می نگرم که) در رفت و آمدند و اهل جهنّم (را می بینم که) عذاب می شوند، آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو مؤمنی هستی که خدا دلت را به فروغ ایمان روشن ساخته است، بر این حال که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۲

دارای پایدار باش، آنگاه حارثه عرض کرد: ای رسول خدا من بر نفس خودم از هیچ چیز به اندازه چشمم ترس ندارم که برایم زیانبارتر باشد، پس پیغمبر خدا دعایش نمود، و در اثر آن دعا نابینا گردید.

مترجم گوید: «ماجرای این ملاقات تقریباً با همین مضامین در اصول کافی عربی ج ۲ ص ۵۴ آمده و در پایان گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا دعا فرماید که شهادت نصیبتش گردد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللّهُمَّ ارزق حارثه الشّهاده»

چند روزی نگذشت، سرّیه ای پیش آمد و حارثه را به میدان فرستادند و او نه یا هشت تن را کشت، آنگاه به شهادت رسید.

۶- محمّد بن عذافر از پدرش از امام باقر علیه السّلام روایت نموده: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود، گروهی شتر سوار به آن بزرگوار برخوردند، و عرض کردند: سلام بر تو ای فرستاده خدا، حضرت

به آنان فرمود: شما چکاره هستید؟ عرضه داشتند: ما گروهی مؤمن هستیم، فرمود: راستی و درستی ایمان شما به چیست؟ عرض کردند: تا سر حدّ خوشنودی به قضای پروردگار، و واگذاری کارهایمان به خدا، و سر فرود آوردن در برابر امر خدا، پس فرمود:

(اینها که شما بیان کردید) صفات دانشمندان حکیمی است که نزدیک است با پیمودن مدارج بلند حکمت، به آسمان رفیع نبوت اوج گیرند، اگر راست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۳

می گوئید خانه ای را که در آن نمی نشینید بنا نکنید، و اندوخته ای را که نمی خورید فراهم نیاورید، و از خدائی که به سوی او بازمی گردید پروا نمائید.

باب ۱۷۴ - معنی «صبغه الله»

۱- أبان گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عزّ و جلّ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (خداوند پاک گردانیده است دل‌های ما را با رنگ فطرت ایمان، و کیست نیکوتر از پروردگار در تطهیر گناه؟ - بقره ۲: ۱۳۸) فرمود: «صبغه الله» اسلام است.

باب ۱۷۵ - معنی خوبیهای بزرگ

۱- أبو الجارود گوید: امام باقر علیه السلام در معنی فرموده خداوند: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (همانا تو، دارای خوبیها و سرشت بزرگی هستی - قلم: ۴) فرمود: آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۴

اسلام است. و روایت شده: که منظور از «خلق عظیم» دین با عظمت است.

باب ۱۷۶ - معنی فرمایش امامان علیهم السلام که: حدیث ما دشوار و طاقت فرسا است

۱- محمّد بن عیسی بن عبید، از شخصی از مردم مد این نقل نموده که: به أبو- محمّد امام یازدهم علیه السلام نوشتم: از اجداد بزرگوار شما علیهم السلام برای ما روایت شده که فرموده اند: براستی حدیث شما دشوار است و سخت، آن گونه که نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده؛ هیچ یک تاب تحمّل آن را ندارند، گوید: پاسخی برایش آمد بدین گونه: همانا معنای آن این است که فرشته در باطن خویش آن را نگه نمی دارد تا به فرشته ای مانند خود عرضه کند، و پیغمبر آن را تحمّل نمی کند تا به پیغمبر دیگری مانند خود رساند، و مؤمنی آن را اندوخته نمی سازد تا به مؤمن دیگری مانند خود دهد، یعنی، در قلبش شیرینی آنچه را که در سینه دارد، نگه نمی دارد تا به غیر خود برساند.

باب ۱۷۷- معنی شهر بارودار

۱- شعیب حداد گوید: شنیدم؛ امام صادق علیه السلام می فرمود: البتّه حدیث ما بسیار سخت و طاقت فرساست، و آن را تحمّل نمی کند مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا دلش را با ایمان آزموده، یا شهری که برج و بارویی نفوذ ناپذیر دارد، عمرو شاگرد شعیب گوید: به او گفتم: ای ابو الحسن، شهر بارودار کدام است؟ گوید: در پاسخم گفتم: من خود معنی آن را از امام صادق علیه السلام پرسیدم به من فرمود: منظور دلی است که پریشان نیست و خاطر جمع می باشد.

باب ۱۷۸- معنی فرمایش امام باقر «ع» که: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه مرگ در نظرش محبوب تر از زندگانی، و تنگدستی بهتر از بی نیازی و بیماری برتر از تندرستی باشد

۱- فضیل بن یسار گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ یک از شما به حقیقت

ایمان و اصل نگردد، تا آنکه سه خصلت در وی باشد؛ مرگ را از زندگی بیشتر دوست بدارد، و فقر نزد او بهتر از غنا، و بیماری در نظرش محبوب تر از تندرستی باشد، عرضه داشتیم: چه کسی می تواند چنان باشد؟ فرمود: همه شما. سپس فرمود:

آیا شما کدامیک از این دو را بیشتر دوست دارید؟ اینکه در دوستی ما بمیرید، یا در بغض ما زنده بمانید؟ عرض کردم: به خدا سوگند مرگ ما، در دوستی شما، نزد ما محبوب تر است، فرمود: آیا نزد شما فقر و غنا یا بیماری و صحت نیز همان گونه است یا نه؟ گفتم: به خدا قسم، بلی.

باب ۱۷۹- معنی قرآن و فرقان

۱- ابن سنان و غیر او از شخصی که نامش را برده است روایت نمود که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا قرآن و فرقان دو چیزند (دو معنی دارند) یا یک چیز؟ فرمود: «قرآن» تمامی کتاب خداست (از محکم و متشابه و غیره) و

«فرقان» همان قسمت آیات محکم و آیات روشنی است که عمل به آن واجب می باشد.

باب ۱۸۰- معنی حدیثی که از امام باقر علیه السلام روایت شده و فرموده است شخص بعضی قرآن را به بعضی دیگر نمی زند مگر آنکه کافر گشته باشد

۱- قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم مرا گفت: کسی پاره ای از آیات قرآن را به برخی دیگر نمی زند مگر اینکه کافر شود.

مؤلف گوید: من از استاد محمد بن حسن رحمه الله در باره معنی این حدیث پرسیدم؛ پاسخ داد: مراد آن است که شخص تفسیر آیه ای را با تفسیر آیه دیگر پاسخ دهد.

توضیح: مراد از «ضرب» در اینجا خلط نمودن است و در لغت «ضرب الشیء بالشیء» بالشیء یعنی خلطه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۸

باب ۱۸۱- معنی فرود آینده کوچ کننده

۱- زهری گوید: به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم؛ چه کرداری بهتر است؟ فرمود:

«حال مرتحل»

(فرود آینده کوچ کننده) گفتیم: او کیست؟ (و مفهومی چیست؟) فرمود: هر کس قرآن را آغاز نماید و تا پایان قرائت کند و هر زمان که تمام شد به اول آن باز گردد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده:

هر گاه خداوند به شخصی قرآن را عطا کند و او چنین پندارد که بدیگری بخششی بالاتر از او نموده اند، همانا احسان بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ دانسته است.

باب ۱۸۲- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند

۱- عبد الله بن مسعود گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا فردی از شما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۹

توان آن را ندارد که هر شب یک سوم قرآن را بخواند؟ عرض کردند: چه کسی قادر خواهد بود که چنان کند؟ فرمود: سوره **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** یک سوم قرآن است.

باب ۱۸۳- خوبهائی که مایه شرف و بزرگواری انسان می شوند

۱- حماد بن عثمان گوید: شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، اخلاق ارزنده را برایم بیان فرما. فرمود:

گذشت از کسی که به تو ستمی نموده، و پیوستن به آن کسی که رابطه اش را با تو بریده باشد، و بذل و بخشایش به شخصی که تو را محروم نماید، و گفتن حق، گرچه به زیانت باشد.

۲- جراح مدائنی گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: آیا دوست داری که برایت بگویم اخلاق والا چیست؟ [گفتم: آری، فرمود:] عفو دیگران، و کمک به

برادر (مؤمن) خویش از مال خود، و بسیار بیاد خدا بودن.

۳- عبد الله بن مسکان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را به مکارم اخلاق ممتاز گرداند، پس شما نیز خویشتن را بیازمائید و اگر در شما نیز این خصوصیت بود خدای عز و جل را سپاس گوئید و آرزومند فزونی آن باشید. سپس حضرت ده تا از آنها را نام برد: یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، اخلاق نیک، سخاوت، غیرت، دلاوری، مروّت.

باب ۱۸۴- بسیار یاد خدا کردن

۱- زید شحام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ گرفتاری بر مؤمن دشوارتر از این نیست که از سه خصلت محروم گردد، شخصی عرض کرد: آنها چیستند؟ فرمود: کمک کردن و اظهار همدردی (با برادران مؤمن خود) از مالی که در اختیار دارد، انصاف، دریغ نکردن از حقگوئی اگر چه به زیانش باشد، و

بسیاری یاد خدا، آگاه باشید من به شما نمی گویم که ذکر خدا، فقط گفتن

«سبحان الله و الحمد لله و لا

(منزه است خدا و سپاس خدای را، و معبود بر حقی جز او نیست، و خدا بسیار بزرگ است) می باشد. بلکه، اگر به چیزی رسد که برایش حلال شده، و یا بر او حرام گشته خدا را یاد آورد.

۲- أبو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: از دشوارترین مواردی که بندگان باید عمل کنند: انصاف داشتن شخص است، و همدردی مرد است با برادر (مؤمن) خود، و در همه حال به یاد خدا بودن. عرض کردم: خدا تو را خیر بدهد- واقعیت ذکر خدا در هر حال چیست؟ فرمود: هنگام ارتکاب معصیت بیاد خدا می افتد و اگر نزدیک است به آن آلوده شود، ذکر خدا میان او و معصیت حایل می گردد، و این است فرموده خدا: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (البته آنان که از شرک و معاصی پرهیز کرده اند، چون برسد به ایشان وسوسه و مکاری از شیطان، یاد کنند خدا را پس ایشان راه صواب را بینند- أعراف ۷: ۲۰۱).

۳- حسین بزاز گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: آیا نمی خواهی تو را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۲

آگاه سازم از دشوارترین واجباتی که خداوند بر آفریدگانش لازم شمرده؟ عرض کردم: آری (مایلم)، فرمود: حق دادن به مردم از خودت، و همدردی با برادرت و یاد کردن خدا در هر جا. اما توجه داشته باش! من نمی گویم که ذکر خدا فقط گفتن

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر»

است، گرچه آنهم ذکر خداست، اما مقصود از آن یاد خداست در هر جا و هر

گاه که به اطاعتی یا نافرمانی از او، روی آوری.

۴- أبو جَرُود کندی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

طَاقَتِ فَرَسَاتَرِینِ أَعْمَالٍ دَرِ سَهِّ مَوْرَدٍ اسْتِ: انصاف دادن به مردم از خودت، تا به آن اندازه که برای خود نپسندی جز آنکه همانند آن را بر دیگران پسندی، و همدردی با برادرانت از ثروت خویش و یاد خدا بودن در هر حال، که آنهم فقط گفتن

«سَبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»

نیست بلکه چون فرمان خدای عزّ و جلّ در انجام کاری بود، بدان عمل نمایی، و هر گاه نهی خدای عزّ و جلّ در باره عملی وارد شد، آن را انجام ندهی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۳

۵- و در خبر دیگری از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در باره فرموده خداوند عزّ و جلّ اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا (خدا را یاد آرید، یاد فراوان- أحزاب: ۴۱) از آن جناب پرسیده شد که این «ذکر کثیر» چیست؟ فرمود: کسی که تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را گوید، خدا را به ذکر کثیر یاد کرده است.

(استادم) محمّد بن حسن- رحمه الله- حدیث کرد ما را به سند خود، از محمّد بن مسلم گوید: در آخر حدیثی فرموده: تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام، از جمله ذکر کثیری است که خدا فرموده: فَادْکُرُونِی اذْکُرْکُمْ (مرا یاد کنید، تا منم شما را از یاد نبرم- بقره ۲: ۱۵۲).

به یاری و لطف پروردگار جزء نخست به پایان رسید و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است، و رحمت خدا بر سرور ما محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر اکرم

و خاندان بزرگوار، و سپاس بیکران بر قادر متعالی که در آستانه ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۱۱ قمری مطابق سنه ۱۳۶۹ شمسی
مرا به اتمام و ترجمه فارسی آن موقّق گردانید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۴

فهرست

بخش نخست ترجمه کتاب معنی الاخبار

باب / موضوع / صفحه

۱- در بیان وجه آنکه این کتاب را معانی الاخبار نامیدم ۳

۲- معنی اسم ۵

۳- معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ۶

۴- در معنای «بِسْمِ اللَّهِ» ۸

۵- معنی «اللَّهُ» ۹

۶- معنی واحد ۱۲

۷- معنی الضم ۱۴

۸- معنی این فرموده ائمه «ع» که: خدا شیء است ۲۱

۹- معنی سبحان الله ۲۲

۱۰- معنی توحید و عدل ۲۴

۱۱- معنی الله أكبر ۲۵

۱۲- معنای اول و آخر ۲۶

۱۳- تفسیر کلماتی که در قرآن مجید و روایات راجع به یگانگی خداوند آمده است ۲۷

۱۴- معنی شادمانی و خشم خدا ۴۱

۱۵- معنی هدی، ضلال، توفیق، خذلان ۴۵

۱۶- معنی لا حول و لا قوه الا بالله ۴۷

۱۷- حروف مقطعه ای که در آغاز بعضی از سوره های قرآن آمده است ۴۷

۱۸- معنی استوار بر عرش ۶۴

۱۹- معنی عرش و کرسی ۶۷

۲۰- معنی لوح و قلم ۶۸

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۵

۲۱- معنی میزانهائی که کردار بندگان به آنها سنجیده می گردد ۶۸

۲۲- معنی صراط ۶۹

۲۳- معنی کلمات اذان و اقامه ۸۲

۲۴- معنی حروف الفبا ۹۵

۲۵- معنی واژه های ابجد ۱۰۲

۲۶- معنی نامه های پیغمبران و سایرین ۱۰۷

۲۷- نامه های پیغمبر اکرم و دودمان گرامیش صلوات الله عليهم ۱۱۵

۲۸- نامه های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان عليهم السلام ۱۲۴

۲۹- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من كنت مولاه فعلى مولاه» ۱۵۱

طرح سؤالات ۱۶۳

۳۰- معنی فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی

که منزلت تو نسبت بمن** منزلت هارون است به موسی ۱۷۴

۳۱- معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهما السلام که شما مستضعفین بعد از من هستید ۱۸۸

۳۲- معنی الفاظی که در باره صفات جسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است ۱۸۹

۳۳- معنای ثقلین و عترت ۲۱۳

۳۴- معنی آل، اهل، عترت، امت ۲۲۱

۳۵- معنای امام مبین ۲۲۴

۳۶- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن حضرت علی علیه السلام: او آقای عرب است ۲۴۴

۳۷- معنی پیوند نور به نور ۲۴۵

۳۸- معنی ظالم بخود، و مقتصد، و سابق ۲۴۶

۳۹ و ۴۰- معنای روایتی که گوید: فاطمه عفت ورزید و خدا آتش را بر ذریه اش حرام کرد ۲۴۹

۴۱- معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است ۲۵۳

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۶

۴۲- معنی امانتهایی که خداوند بندگانش را به اداء آنها مأمور ساخته است ۲۵۳

۴۳- معنی امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت و آن را حمل نکردند و ترسیدند ولی بشر آن را پذیرفت ۲۵۴

۴۴- معنی چاه معطله و کاخ مشید ۲۶۱

۴۵- معنی طوبی ۲۶۳

۴۶- پنهان ساختن خداوند چهار چیز را در چهار چیز ۲۶۴

۴۷- معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای آن از

طلای سرخ بود ۲۶۵

۴۸- معنای نبوت ۲۶۶

۴۹- معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین ۲۶۶

۵۰- معنی صلوات بر پیغمبر ۲۶۹

۵۱- معنی وسیله ۲۶۹

۵۲- سه چیز محترم ۲۷۳

۵۳- معنی عاق ابوین، و فرار از مولی

و گم شدن گوسفند از چوپان ۲۷۴

۵۴ فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمردم ۲۷۶

۵۵- معنی فتوت و مروّت ۲۷۷

۵۶- معنی «ابو تراب» ۲۷۸

۵۷- معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم ۲۷۹

۵۸- معنی آل یاسین ۲۸۱

۵۹- معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند ۲۸۴

۶۰- معنی درختی که آدم و حوا از آن خوردند ۲۸۶

۶۱ کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت ۲۸۸

۶۲- معنی کلمه تقوی ۲۸۹

۶۳- معنی کلماتی که خداوند حضرت ابراهیم را به آن آزمود و او به خوبی از عهده اش برآمد ۲۹۰

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۷

۶۴- معنی کلمه باقی مانده در دودمان ابراهیم «ع» ۳۰۷

۶۵- معنی عصمت امام ۳۰۷

۶۶- معنی منع کردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پیغمبر «ص» ۳۱۸

۶۷- معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد ۳۱۹

۶۸- معنی کفری که به سر حدّ شرک نمی رسد ۳۲۰

۶۹- معنی رجس ۳۲۰

۷۰- معنی ابلیس ۳۲۱

۷۱- معنی سورمه، و معجون، و انقیّه ابلیس ۳۲۱

۷۲- معنی رجیم ۳۲۲

۷۳- معنی گنجینه حدیث ۳۲۳

۷۴- معنی مخیبات ۳۲۳

۷۵- بهترین استغفار ۳۲۴

۷۶- معنی فرمایش امام صادق «ع» که از منّانین نباشید ۳۲۵

۷۷- معنی پاداش دادن و سپاسگزاری ۳۲۶

۷۸- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد ۳۲۶

۷۹- معنی منافق ۳۲۷

۸۰- گله در بیماری ۳۲۸

۸۱- معنی باد منسیه و باد مسخیه ۳۲۸

۸۲- معنی قول امام صادق «ع» که، مردم بر دو گونه اند: یکی راحتی بخش دیگران می باشد، و دیگری خود آسوده

۸۳- معنی سرّ و اخفی ۳۳۰

۸۴- معنی استعراب نبطی و استنباط عربی ۳۳۰

۸۵- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان ۳۳۱

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۸

۸۶- معنی مشورت با خدا ۳۳۲

۸۷- معنی حرج ۳۳۳

۸۸- معنی درست ترین و بهترین نامها ۳۳۴

۸۹- معنی غیب و شهادت ۳۳۵

۹۰- معنی خائنه الأعين ۳۳۵

۹۱- معنی قنطار ۳۳۶

۹۲- معنی بحیره و سائبه و وصیله، و حام ۳۳۷

۹۳- معنی عتّل و زنیم ۳۳۹

۹۴- معنی شرب هیم ۳۴۰

۹۵- معنی اصغیرین و اکبرین و هیئتین ۳۴۱

۹۶- معنی گرامی داشت نعمت ۳۴۲

۹۷- معنی سیاء ۳۴۲

۹۸- معنی قلیل ۳۴۴

۹۹- معنی دیگری برای قلیل ۳۴۴

۱۰۰- معنی خبری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه ۳۴۵

۱۰۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می گذارد آن دو داغی می شود میان چشمانش ۳۴۶

۱۰۲- معنی زکات ظاهر و باطن ۳۴۷

۱۰۳- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد مردی که پس از مرگ خود دو دینار باقی گذاشته بود فرمود: بسیار بجا گذاشته است ۳۴۸

۱۰۴- معنی عفو زکات بوسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله جز در نه چیز ۳۴۸

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۹

۱۰۵- معنی جماعت، فرقه، سنت، و بدعت ۳۵۰

۱۰۶- معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی که: تو و مالت هر دو برای پدرت هستی ۳۵۱

۱۰۷- معنی منقلین ۳۵۲

۱۰۸- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: که زنان نباید از میانه راه بروند ۳۵۲

۱۰۹- معنی یَوْمَ التَّلَاقِ، یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ التَّغَابُنِ و یَوْمَ

۱۱۰- معنی قول پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است ۳۵۳

۱۱۱- معنی قول پیغمبر «ص» که فرمود: اختلاف اَمّت من رحمت است ۳۵۵

۱۱۲- معنی دروغ شاخ دار ۳۵۶

۱۱۳- معنی فرموده خداوند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» ۳۵۶

۱۱۴- معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد طیب ۳۵۷

۱۱۵- معنی فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که: از گفته های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد ۳۵۸

۱۱۶- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی کند» ۳۵۹

۱۱۷- معنی سمیط و سعیده و انثی و ذکر ۳۵۹

۱۱۸- معنی جهاد اکبر ۳۶۱

۱۱۹- معنی نخستین نعمتها و آغازگر آنها ۳۶۲

۱۲۰- معنی «اولی الاربه» ۳۶۳

۱۲۱- معنی اربعاء و نطاف ۳۶۴

۱۲۲- معنی «خبء» که خدا به چیزی بهتر از آن پرستیده نشده ۳۶۵

۱۲۳- معنی سلام نمودن مرد بر خودش ۳۶۵

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳۰

۱۲۴- معنی استیناس ۳۶۶

۱۲۵- معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام «لا یأبی الکرامه الا حمار» ۳۶۶

۱۲۶- معنی طینه خیال ۳۶۷

۱۲۷- معنی عقدین ۳۶۸

۱۲۸- معنی دعابه ۳۶۸

۱۲۹- معنی قول ابو ذر که سه چیز است که مردم از آن متنفرند و من آن را دوست دارم ۳۶۹

۱۳۰- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که دروغ روزه را باطل می کند ۳۷۰

۱۳۱- معنی همسایه و حدّ و مرز آن ۳۷۰

۱۳۲- معنی این روایت: هر کس ما را دوست بدارد در معرض رسوایی و بدنامی نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است

۳۷۱

۱۳۳- معنی اکراه و اجبار ۳۷۱

۱۳۴- معنی نومه ۳۷۲

۱۳۵- معنی سبیل الله ۳۷۳

۱۳۶- رمی به «صلعا» ۳۷۴

۱۳۷- معنی صلیعاء و قریعاء ۳۷۵

۱۳۸- معنی دنباله روی مردان ۳۷۶

۱۳۹- معنی

«وصمه، و بادره» ۳۷۷

۱۴۰- معنی حجّ ۳۷۸

۱۴۱- معنی قول امام صادق علیه السّلام که خداوند خواسته و اراده کرده است، ولی نمی خواهد و نمی پسندد ۳۷۸

۱۴۲- معنی اغلب و مغلوب ۳۷۹

۱۴۳- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام در مورد اعرابی که نزد او آمده بود: یا علیّ برخیز و زبانش را قطع کن ۳۷۹

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳۱

۱۴۴- معنی «موتور اهله و ماله» ۳۸۰

۱۴۵- معنی محدّث ۳۸۱

۱۴۶- معنی سوء ۳۸۲

۱۴۷- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: در باره مار ۳۸۳

۱۴۸- معنی: «سائمّه و هامّه و عامّه و لامّه» ۳۸۴

۱۴۹- معنی رم ۳۸۴

۱۵۰- معنی توبه نصوح ۳۸۵

۱۵۱- معنی حسنه دنیا، و حسنه آخرت ۳۸۶

۱۵۲- معنی وام دنیا و آخرت ۳۸۷

۱۵۳- معنی قول نمازگزار در تشهد ما طاب و طهر ۳۸۷

۱۵۴- معنی سلام در نماز ۳۸۸

۱۵۵- معنی دار السّلام ۳۸۹

۱۵۶- معنی هفت سخنی که به خاطر آموختن آن دانشمندی هفتصد سال به دنبال حکیمی رفت ۳۹۰

۱۵۷- معنی اشراف امت ۳۹۲

۱۵۸- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در مدح صدق گفتار ابو ذر رضی الله عنه ۳۹۳

۱۵۹- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که: ریاست طلب تباه گردد ۳۹۶

۱۶۰- معنی نیت سوء در طلب دانش ۳۹۷

۱۶۱- معنی روزی خوردن از علم ۳۹۸

۱۶۲- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدارد از اسلام بیرون رفته است ۳۹۹

۱۶۳- معنی روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می خواهی بکن ۴۰۰

۱۶۴- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک الله خیراً» ۴۰۱

۱۶۵- معنی جواب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به کسی

که اظهار محبت بایشان نمود ۴۰۲

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳۲

۱۶۶- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام در مورد رحمت الهی ۴۰۳

۱۶۷- معنی دو انگیزه پاداش و کیفر ۴۰۴

۱۶۸- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست ۴۰۴

۱۶۹- معنی روشی از پروردگار عزّ و جلّ، و شیوه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی «ع» ۴۰۵

۱۷۰- معنی غیبت و بهتان ۴۰۶

۱۷۱- معنی دورویی و دو زبانی ۴۰۷

۱۷۲- معنی نسبت اسلام ۴۰۸

۱۷۳- معنی اسلام و ایمان ۴۰۹

۱۷۴- معنی «صبغه الله» ۴۱۳

۱۷۵- معنی خویهای بزرگ ۴۱۳

۱۷۶- معنی فرمایش امامان علیهم السلام که: حدیث ما دشوار و طاقت فرسا است ۴۱۴

۱۷۷- معنی شهر بارودار ۴۱۵

۱۷۸- معنی نرسیدن به حقیقت ایمان جز به برتری سه چیز از سه چیز ۴۱۵

۱۷۹- معنی قرآن و فرقان ۴۱۶

۱۸۰- معنی زدن بعض قرآن به بعض دیگرش که مستوجب کفر است ۴۱۷

۱۸۱- معنی فرود آینده کوچ کننده ۴۱۸

۱۸۲- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند ۴۱۸

۱۸۳- خویهایی که مایه شرف و بزرگواری انسان می شوند ۴۱۹

جلد دوم

[مقدمه]

قابل توجه متن عربی این کتاب با نسخه های خطی معانی الاخبار مشایخ عظام توسط جناب آقای علی اکبر غفاری مقابله و تصحیح شده و کاملاً مورد وثوق میباشد.

مترجم

[ادامه ابواب کتاب]

باب ۱۸۵- عالیترین کمالات

۱- ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شهرت یافتن به عبادت مایه تهمت و آشفتگی است، همانا پدرم، از پدرش، از اجداد بزرگوارش - علیهم السلام - برایم نقل نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجا آورد و بخشنده ترین مردم شخصی است که زکات مالش را بپردازد، و پارساترین مردم آن کس است که از حرام کناره گیرد، و پرهیزگارترین مردم کیست که حق را بگوید چه به نفع او باشد چه به زیانش، و دادگرتترین مردم انسانی است که برای مردم بپسندد آنچه را بر خود می پسندد و آنچه را بر خود خوش ندارد، بر مردم نیز نپسندد و هوشیارترین مردم آن کس است که بیشتر به یاد مرگ باشد، و کامیاب ترین انسان که مردم به حال او حسرت می خورند کسی است که در زیر خاک از کیفر الهی آسوده می باشد و امید ثواب دارد، و بی خبرترین مردم شخصی است که به دگرگون شدن دنیا از حالی به

حالی دیگر پند نگیرد، و ارزشمندترین انسان در دنیا فردی است که دنیا نزد او بی ارزش باشد، و داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را با علم خود فراهم آورد، و دلیرترین مردم آن کس می باشد که بر هوای نفس خود چیره گردد، و پربهاترین مردم دانشمندترین آنانست، و کم بهاترین

مردم کم کم دانش ترین آنانست، و کم لذت ترین مردم شخص حسود، و کم آسایش ترین مردم خسیس است و بخیل ترین مردم شخصی است که بر انجام آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته بخل ورزد، و سزاوارترین مردم به حق آنست که به آن بیشتر عمل نماید، و کم حرمت ترین مردم آدم فاسق هرزه است، و بی وفاترین مردم پادشاهانند، و غیر صمیمی ترین مردم سلطان است، و فقیرترین کس شخص آزمند می باشد، و بی نیازترین مردم کسی است که خود را از بند اسارت طمع رها ساخته، و برترین مردم از جهت ایمان خوش خوی ترین آنان، و گرامیترین شخص پرهیزکارترین مردم است، و با قدر و منزلت ترین آنان فردی است که پیرامون کار بیهوده که سودی برایش ندارد نگردد، و پارساترین مردم کسی است که در گفتگو جدل ننماید گر چه حق با او باشد، و خائن ترین مردم دروغگوست و سنگدل ترین مردم زمامدارانند، و منفورترین مردم متکبر است، و کوشاترین مردم کسی است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶

گناهان را انجام ندهد، واقع بین ترین مردم آن است که از نادانان بگریزد، و سعادت‌مندترین آنان شخصی است که با مردم بزرگوار آمیزش داشته باشد، و خردمندترین مردم آن است که با مردم سازگارتر باشد، و سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با متهمین نشست و برخاست نماید، و سرکش ترین مردم فردی است که غیر شخصی را که با او در نبرد است بکشد یا غیر ضارب خود را مورد ضرب و شتم قرار دهد، و سزاوارترین مردم به گذشت توانمندترین ایشان بر کیفر دادن است، مستحق ترین مردم به گرفتار شدن در دام گناه نابخرد غیبت کننده، و خوارترین کس، انسانی

که به مردم اهانت نماید می باشد، و دور اندیش ترین مردم آنکه بتواند خشم خود را بیشتر کنترل نماید، شایسته ترین مردم کسی است که خیرخواه تر از دیگران باشد و بهترین مردم آن کس است که مردم از وی بهره مند گردند.

۲- جمیل بن صالح از امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که مایل است ارجمندترین مردم باشد باید از خدا پروا داشته باشد، و هر کس که بخواهد پرهیزگارترین مردم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷

باشد باید بر خدا اعتماد کند، و هر کس دوست دارد غنی ترین مردم باشد باید بدان چه نزد خداست بیشتر اطمینان نماید تا آنچه در دسترس خودش می باشد، سپس فرمود: آیا نمی خواهید شما را از بدترین مردم آگاه سازم؟ عرض کردند:

بلی (آگاه فرما)، یا رسول الله، فرمود: کسی که مردم را دشمن دارد؛ و مردم هم او را دشمن دارند، سپس فرمود: شما را آگاه نکنم به بدتر از این؟ عرض کردند:

آری پیامبر خدا، فرمود: آنکه از لغزش نگذرد، و عذر را نپذیرد، و گناهی را نبخشد، سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، فرمود: کسی که از شرّش آسوده نباشند، و به خیرش امید نرود.

همانا عیسی بن مریم در میان انجمنی از بنی اسرائیل بپاخاست و فرمود:

ای بنی اسرائیل حکمت را به نادانان یاد ندهید که به آنان ستم نموده باشید، و از اهلش دریغ مدارید که بدانها ظلم نموده باشید، و ستم پیشه را در ظلم یاری نکنید که فضیلت خود را نابود ساخته اید. امور سه گونه

است: امری که راه راست در آن بر تو روشن است پیرو آن باش، و امری که گمراهی بر تو آشکار است از آن دوری گزین، امری که مورد اختلاف است آن را به خدای عزّ و جلّ باز گردان.

۳- اسماعیل بن ابی زیاد گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش از پدرانیش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸

علیهم السّلام روایت نموده که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و بثمر رسانده، و زکاه آن را پردازد، عرض شد: پس از کشاورزی کدام دارائی بهتر است؟ فرمود:

گلّه داری که خود گوسفندانیش را در چراگاههای باران گیر می چراند و نماز می خواند و زکاه می دهد.

عرض شد: پس از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاوداری که بامداد و شامگاه به صاحبش خیر می رساند و شیر می دهد. عرض شد: پس از گاوداری کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: درختان بلندی که در گل و لای ریشه دارند و قد برافراشته اند و با وجود کم رسیدن باران به آنان میوه می دهند، و در خشکسالی خوراک مردم را فراهم می کنند (منظور نخل خرما است). سپس فرمود:

چه چیز خوبی است درخت خرما، هر کس آن را بفروشد بهایش مانند خاکستری است که در قلّه مرتفعی باشد، و در روز طوفانی تند بادی بر آن وزد و آن را پراکنده نماید، مگر اینکه به بهای آنچه فروخته نخل دیگری بنشانند، عرضه داشتند: ای پیامبر خدا پس از درخت خرما چه دارائی بهتر است؟ حضرت سکوت فرمود، مردی عرض کرد: پس چرا در باره شتر چیزی نفرمودید؟ فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹

و بدخوئی، و رنج و آوارگی، در شترداری است که صبح و شام نگون بختی آورد (بخاطر کم سود بودن نسبت بمخارجش و مرگ و میر زیادش) و خیری ندهد مگر از آن سوی که بدیمن تر است، مردمان بخت برگشته تبهکار از آن دست برندارند.

۴- عبد الله بن بکر مرادی گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدرش از جدش از امام سجّاد از پدرش علیهم السّلام روایت نمود، که فرمود: در آن هنگام که امیر المؤمنین علیه السّلام تجهیزات ارتش خود را برای پیکاری فراهم می ساخت و مشغول صف بندی آنان بود یک روز با اصحاب خود نشسته بود پیر مردی که هاله ای از رنج سفر چهره اش را گرفته بود از راه رسید و گفت: امیر المؤمنین کجاست؟ گفتند: او آنجاست. آنگاه بر آن بزرگوار سلام داد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین من از جانب دمشق می آیم و پیری سالخورده ام، آوازه فضل بیشمار تو را شنیده ام، و چنین می پندارم که تو را خواهند کشت، پس بمن پیاموز از آنچه خدا بتو آموخته است. فرمود: آری ای پیرمرد هر کس دو روزش یکسان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰

(بر کمال خود چیزی نیفزوده) باشد مغبون گشته، و هر کس که قصدش از تلاش، دنیا باشد هنگام جدا شدن از آن افسوسش فراوان است، و آن کس که فردای او زیانبارتر از امروزش باشد بی بهره مانده است.

و انسانی که از کمبود توشه آن سرایش باکی نداشته باشد در صورتی که به دنیایش آسیبی نرسد تباه شونده است، و شخصی که کاستی از نفس خود را اهمّیت ندهد، هوای نفس بر

او چیره گردد.

و فردی که در سرایشی سقوط نفس خویش واقع شود مرگ برایش بهتر (از زندگی) است.

ای پیر مرد برای مردم بیسند آنچه را برای خود می پسندی، و به مردم همان را روادار که دوست داری به تو روا داشته شود. آنگاه روی به اصحابش نمود و فرمود: مردم، مگر اهل دنیا را نمی نگرید، که با چه حالاتی مختلف و دگرگونیهائی صبح را به شام می برند و روز و شب را سپری می کنند؟ یکی بر زمین خورده، دست و پا میزند و دیگری بیمار، و آن دیگر به عیادتش میرود، و آن یک در حال جان دادن است، و از دیگری قطع امید شده، و بر تن کس دیگر کفن شده بر روی تابوت است (و ه که غفلت زده است این بشر) او در جستجوی دنیا و مرگ در جستجوی اوست، و غافلی است که از او غفلت نشده، و بازماندگان هم بدنبال گذشتگان در حرکتند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱

زید بن صوحان عبدی عرض کرد: ای امیر المؤمنین:

- کدام قدرت سلطه گزتر و قوی تر است؟ فرمود: هوای نفس.
- کدام خواری ذلت بارت تر می باشد؟ فرمود: آزمندی بر دنیا.
- کدام تنگدستی دشوارتر است؟ فرمود: کفرورزیدن بعد از ایمان.
- کدام دعوت گمراه کننده تر است؟ فرمود: دعوت به آنچه که واقعیت ندارد.
- کدام عمل برتر است؟ فرمود: پرهیزکاری.
- کدام عمل کامیاب کننده تر می باشد؟ فرمود: خواستن آنچه نزد خداست.
- پس چه کسی زیان بیشتری می رساند؟ فرمود: آنکه نافرمانی خدا را در نظرت آرایش دهد.
- کدام مخلوق بدبخت تر است؟ فرمود: آنکه دینش را به دنیای شخص دیگری بفروشد.
- کدامیک از آفریدگان نیرومندترند؟ فرمود: برداران.
- کدامیک از مخلوقات بخیل تر است؟ فرمود:

کسی که ثروتی را از غیر راه حلال بدست آورد و در غیر حق خودش مصرف نماید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲

کدامیک از مردم زیرک ترند؟ فرمود: کسی که راه رشد و ترقی و سود و زیان خود را شناسائی کند، و در آن راه گام بردارد.

- کدامیک از مردم صبورتر است؟ فرمود: آنکه خشمگین نگردد.

- کدامیک از مردم پایدارتر است؟ فرمود: شخصی که مردم او را با چابلوسی و تعریفهای نابجای بخود مغرورش نسازند به آرایش دنیا خود را نبازد.

- کدامیک از مردم احمقند؟ فرمود: آن کس که فریفته دنیا گردد با وجودی که دگرگونیهای احوال را در آن مشاهده می نماید.

- افسوس کدامیک از مردم بیشتر است؟ فرمود: آنکه از دنیا و آخرت محروم گشته که او همان زیانکار آشکار است.

- کدامیک از آفریدگان کورند؟ فرمود: آنکه عملی برای غیر خدا انجام دهد و برای آن کار خود از سوی پروردگار پاداش خواهد.

- کدام قناعت بهتر است؟ فرمود: راضی و خرسند بودن به آنچه خدا داده است.

- کدام رنج و اندوه جانگزاتر است؟ فرمود: رنج و اندوهی که برای دین باشد.

- کدام عمل نزد خدا محبوبتر است؟ فرمود: انتظار فرج (قائم آل محمد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳

عجل الله تعالی فرجه).

کدامیک از مردم در درگاه الهی برتر است؟ فرمود: آن کس که خداترسی و پرهیزکاری را بیشتر شیوه خود ساخته، و در دنیا زاهدتر باشد.

- در نزد خدا کدام سخن با ارزش تر است؟ فرمود: زیادی یاد او، و زاری در پیشگاهش و دعا.

- کدام گفتار صحیح تر است، فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز خدا نیست.

- کدام عمل نزد خدا

عظیم تر است؟ فرمود: گردن نهادن به اوامر و نواهی خدا و پارسائی.

- چه کسی از مردم راستگوتر است؟ فرمود: کسی که در زمانهای جنگ و میدان کارزار راستگو باشد. سپس آن بزرگوار روی به پیرمرد نموده، فرمود:

خداوند عزّ و جلّ مخلوقاتی را آفرید که دنیا در نظرشان تنگ جلوه نمود، پس ایشان را در دنیا و مال آن گوشه گیر نمود، پس میل کردند به خانه امنی که خدا ایشان را به سوی آن فراخوانده بود. و آنان بر تنگی و فشار زندگی صبر پیشه کردند، و با ناملایمات سازش کردند، و به کرامتی که نزد خداست اشتیاق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴

ورزیدند، و برای دستیابی به خوشنودی پروردگار جان باختند، و پایان اعمال ایشان شهادت بود، پس خداوند را ملاقات کردند در حالی که از ایشان خرسند بود، و دانستند که مرگ راه گذشتگان و آیندگان است، لذا برای آن سرای خود چیزی غیر از طلا و نقره اندوختند، و لباس درشت پوشیدند، و بر خواری صبر کردند، و فضیلت را مقدّم داشتند، و برای خدا دوستی کرده و یا دشمنی ورزیدند، اینان در دنیا چراغهایند و در آخرت اهل نعمات، و السلام.

پیر مرد گفت: بهشت را بگذارم و بکجا روم؟ در حالی که آن را می بینم، و اهل بهشت را مشاهده می کنم که با تو هستند، ای امیر مؤمنان! مرا به ساز و برگ نظامی مجهّز ساز تا با دشمنانت پیکار کنم. آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام وی را مسلّح کرده و بر مرکبش سوار نمود و او عازم جنگ شد در میدان نبرد قدم بقدم پیشاپیش امیر المؤمنین صفوف دشمن را

می شکافت بگونه ای که آن بزرگوار از قدرت و چالاکی او شگفت زده بود، و چون آتش جنگ زبانه کشید اسب خود را به پیش تاخت تا به شهادت رسید- رحمه الله علیه- یکی از همراهان امیر المؤمنین علیه السلام پی جوئی نمود، او را در خاک و خون غلطیده و شربت شهادت نوشیده دید، سپس اسبش را یافت و اسلحه اش را نیز که در زیر بازوی خود پنهان کرده بود پیدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵

نمود، و پس از پایان جنگ اسب و اسلحه او را خدمت امیر المؤمنین آورد، و آن بزرگوار برای او طلب رحمت نمود و فرمود: به خدا سوگند که او حقیقتاً کامیاب گشت، شما هم برای برادران از خدا درخواست رحمت نمائید.

باب ۱۸۶- معنی گنج زیر دیوار که از آن دو پسرک یتیم بود

۱- عمرو بن جمیع مرفوعاً از امیر المؤمنین روایت نمود؛ در باره گنجی که خدای عزّ و جلّ می فرماید: وَ كَانَتْ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا و در زیر آن گنجی برای آنان بود- كهف: ۸۲) فرمود: آن گنج ورقی بود از طلا، که در آن نوشته شده بود: به نام خداوند (بخشنده مهربان) نیست معبود بر حقّی جز الله، محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، در شگفتم از کسی که می داند مرگ حق است چگونه شادمان می گردد؟! عجب دارم از آن کس که ایمان به تقدیر دارد چگونه اندوهگین می شود؟ و در شگفتم از فردی که به یاد آتش جهنّم است چگونه می خندد؟! عجب دارم از شخصی که دنیا و دگرگونی های آن را نسبت به اهلش دیده و شاهد بوده است که چگونه آنان را از حالی به حال دیگر می کشاند، اما به آن اعتماد می کند؟!

معانی

باب ۱۸۷ - معنی مستضعف

۱- عبد الغفار جازی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت تذکر داد که «مستضعفین» چند قسمند و برخی مخالف برخی دیگرند، و هر یک از اهل قبله که ناصبی [دشمن امیر المؤمنین علیه السلام] نباشد مستضعف (ناتوان شمرده شده) است.

۲- أبو حنیفه شیعی که یکی از اصحاب ما می باشد از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: آن کس که اختلاف را بفهمد «مستضعف» نیست. (چون در این صورت یافتن مذهب حق بر او عقلا و شرعا واجب است).

۳- مانند خبر ۲ است که ترجمه شد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷

۴- زراره گوید: از حضرت باقر علیه السلام در باره تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ** (یعنی مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که برآستی ناتوان بودند) (فقیر یا عاجز یا مریض بودند) (نساء: ۹۸) پرسیدم؛ فرمود: او کسی است که توانائی کفرورزیدن را ندارد تا کافر شود، و راهی به ایمان نیابد که مؤمن گردد، و کودکان و نیز مردان و زنانی که عقلشان مانند کودک است، و قلم تکلیف از آنان برداشته شده است.

۵- أبو خدیجه گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عزّ و جلّ **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ** لا- يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا- يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره توانند اندیشید، و نه راه بجائی دارند- نساء ۴: ۹۸) فرمود: توانایی گماردن شخصی دیگر به جای ائمه علیهم السلام و اظهار دشمنی با

ایشان را ندارند و براه اهل حق راهنمایی نمی گردند تا داخل در آن شوند، و آنان بسبب انجام اعمال حسنه، و دوری گزیدن از قوانین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸

ممنوعه الهی که خدا نهی فرموده، وارد بهشت می شوند، اما به مقام نیکوکاران نمی رسند.

۶- سفیان بجلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، نظر شما در باره «مستضعفین» چیست؟ آن بزرگوار مانند شخصی هراسناک بمن فرمود: مگر شما مستضعفی باقی گذاردید؟ کجایند مستضعفان؟ به خدا قسم عقیده شما را دوشیزگان پشت پرده به یک دیگر رسانده اند، و زنان آبکش و سقا در راه مدینه (در باره عقیده شما) گفتگو می کنند.

شرح: مولی صالح مازندرانی شارح کافی رحمه الله فرموده: شاید علت اضطراب امام این بوده که سفیان از افرادی بود که (تقیه را مراعات نمی کرده) اصرار اهل بیت را فاش می ساخته پس بر طریق انکار فرموده است: «کسی را مستضعف باقی نگذاشتید» یعنی مستضعف شخصی است که عالم بحق و باطل نباشد و شما چنان امر ما را فاش ساخته اید که بگوش همه رسیده است.

۷- عمرو بن اسحاق گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید؛ حدّ و مرز مستضعفی که خدا آن را یاد فرموده چیست؟ فرمود: شخصی است که نتواند یک

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹

سوره از قرآن را درست فرا گیرد، و خداوند او را بگونه ای آفریده است که استعداد خوب فرا گرفتن را ندارد.

۸- حرمان گوید: از امام صادق علیه السلام در باره فرموده خدای عزّ و جلّ **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ** پرسیدم، فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: چه نوع ولایتی؟ فرمود: بدرستی که آن ولایت در

دین نیست، بلکه ولایت (و همبستگی) در زناشوئی وارث و معاشرت است. این افراد نه مؤمنند و نه کافر، از آنانند کسانی که به امید خدا هستند (سرنوشتشان با خداست).

شرح: منظور ولایت ائمه حق نیست چون اگر این گونه بودند در زمره مؤمنین قرار داشتند، بلکه مقصود آنست که در مرام خود متعصب نیستند، و با شما نیز کینه توزی نمی نمایند، و برای شما ازدواج و آمیزش با ایشان جایز است، آنان از شما ارث برند و شما از ایشان، بنا بر این سؤال کننده در باره حکم آنان پرسیده نه در مورد وصفشان، یا اینکه امام حکمشان را بیان نموده و سپس معرفی کرده است که اینان مؤمن نیستند و کافر هم نیستند.

۹- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، تفسیر این فرموده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰

خدای عز و جلّ إِلَّا الْمُشْتَصِّعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ - تا آخر آیه» (نسا- ۹۸) چیست؟ فرمود: ای سلیمان در میان آن مستضعفان افرادی هستند که قوی تر از تو می باشند، آنان گروهی هستند که روزه می گیرند، نماز می خوانند و شکم و عورت خود را از حرام حفظ می کنند، عقیده ندارند که حق در غیر ما باشد، و شاخه های درخت ولایت را گرفته اند، امید است خداوند از آن گروه درگذرد، هر گاه از شاخه های درخت (ولایت) دست برداشته باشند، و اگر چه آن را نشناخته باشند، پس اگر خدا آنان را مشمول عفو خویش سازد، بدلیل رحمتش خواهد بود، و اگر عذابشان کند نیز به علت انحرافشان است از آنچه به آنان شناسانده شده است.

۱۰- سلیمان بن خالد گوید: از امام باقر علیه

السلام در باره «مستضعفین» پرسیدم؛ فرمود: کودنهایند از کاهلی و تنبلی کردنشان، و خدمتگاری است که به او گفته می شود: نماز بخوان! می خواند، و درکی ندارد مگر همان چیز که به او گفته ای، و مأموری که جز آنچه به او گفته شود چیزی نمی داند و پیر مردان و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱

کودکان، آنان «مستضعفانند»، و امّا آیا مرد کردن کلفت جنگجوی دشمن که معامله انجام می دهد، و نمی توانی در هیچ موقعیتی او را فریب دهی، «مستضعف» است؟! خیر، و به این شرافت و بزرگواری نیست: ۱۱- ابو الصّباح گوید: حضرت باقر علیه السلام در مورد «مستضعفین» که چاره ای ندارند و راه به جایی نمی برند فرمود: آنان قدرت تفکر و چاره اندیشی ندارند، لذا در کفر وارد می شوند، و هدایت نمی شوند و همچنین بدون قصد در صف مؤمنان داخل می گردند، بدین جهت آنان نه به کفر پایبندند و نه به ایمان.

مترجم گوید: در تمام این روایات «مستضعفین» (کسانی که ضعیف و خوار و زبون نگه داشته شده اند، نه آنان که ضعیف باشند) را به دو گروه تقسیم کرده است:

۱- اشخاصی که اقدام کننده ای به عنوان یک عنصر در آنان وجود دارد ولی روشن بینی ندارند تا به آنان راه صحیح را بنمایاند و چاره ای بسازد.

۲- گروهی دیگر آنانند که تمام درهای آگاهی را بر آنان بسته اند، و لذا حقیقت بر ایشان پوشیده مانده و از دریافت آگاهی و روشنائی کاملاً محرومند، مستقیم و غیر مستقیم در برابرشان مانع نهاده شده، و چنانچه آزاد مردی بخواهد درهای آگاهی را به روی آنان بگشاید گرفتار ناهنجاریها و ناملايمات خواهد گردید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲

باب ۱۸۸ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که وارد بهشت گردیدم و دیدم بیشتر اهل آن بله‌اند

۱- سعد بن صدقه از حضرت صادق از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بیشتر اهل آن افرادی هستند که به امور دنیا اهمّی ندارند و لکن در امر آخرت زیرکند عرض کردم: «بله» (خوشخوی و نیک فطرت که به دقایق امور کمتر می‌رسد) یعنی چه؟ فرمود: آن کس که در انجام نیکیها عاقل است و از بدی بی‌خبر (اصلاً اندیشه بد در سر نمی‌پرورد)، آنکه در هر ماه سه روز روزه می‌گیرد.

باب ۱۸۹- معنی ناکثین، قاسطین، و مارقین

۱- مفضّل بن عمر گوید: أبو عبد الله علیه السلام در پایان حدیثی طولانی فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳

که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امّ سلمه - رضی الله عنها - فرمودند: ای امّ سلمه گفتار مرا بشنو و گواه من باش که این علی بن ابی طالب در دنیا و آخرت برادر من می‌باشد، ای امّ سلمه بشنو! شاهد باش که این علی بن ابی طالب در دنیا و عقبی قائم مقام من است، ای امّ سلمه از من بشنو، و گواهم باش که این علی بن ابی طالب پرچمدار من در دنیا، و حامل پرچم حمد است، فردا در عقبی، ای امّ سلمه از من بشنو و گواهی ده که این علی بن ابی طالب وصی، و جانشینم بعد از من و در هم کوبنده دشمنان من، و حامی و حافظ شرف حوض منست. ای امّ سلمه گفتار مرا بشنو و گواهم باش که این علی بن ابی طالب سالار مسلمانان، و امام تقوا پیشگان، و رهبر دست و روسپیدان، و

کشنده «ناکثین» (پیمان شکن های جنگ جمل) و «مارقین» (خوارج نهروان که از مرز دین پافراتر نهادند) و «قاسطین» (بازگشتگان از حق در صفین) است.

ام سلمه گوید: عرض کردم؛ ای پیامبر خدا «ناکثان» چه افرادی هستند؟

فرمود: آنان که در مدینه با وی بیعت نمایند، و در بصره آن را بشکنند، عرض کردم: «قاسطان» چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و همدستان او از مردم دمشق،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴

بعد عرض کردم «مارقان» کیانند؟ فرمود: اشخاصی که در نهروان صف آرائی نمایند.

باب ۱۹۰- معنی فرمایش پیغمبر «آن کس که مژده خارج شدن آذر را بدهد پاداش بهشت خواهد بود»

۱- ابن عباس گوید: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله به چند تن از اصحابشان که در مسجد قبا در خدمت وی بودند فرمود: نخستین شخصی که اکنون بر شما وارد شود مردی از اهل بهشت است، چون این سخن را از آن بزرگوار شنیدند، گروهی از ایشان برخاسته و بیرون رفتند، و هر یک از آنان قصد داشت که سریعتر مراجعت نماید تا خود نخستین واردشونده باشد و در نتیجه بهشتی گردد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به نیت آنان پی برد، و به باقی مانده اصحابش که نزد وی بودند فرمود؛ بزودی چند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵

تن بر شما وارد می شوند که از جهت زودتر رسیدن در حال سبقت از یک دیگرند، پس هر کدام از آنان که مرا به خروج «آذر» مژده دهد اهل بهشت است. سپس آنان که بیرون رفته بودند باز گشتند و ابو ذر نیز همراهشان بود، آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: ما اکنون در کدام یک از ماههای رومی بسر می بریم؟ ابو ذر گفت: یا رسول الله آذر پایان

رسیده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا ذرّ آن را می دانستم و لیکن دوست داشتم قوم من بفهمند که تو مردی از اهل بهشت می باشی، و چگونه چنان نباشد، حال آنکه پس از من بدلیل علاقه ات به اهل بیتم تو را از حرم من دور گردانند، و تنها زندگی خواهی نمود، و تنها خواهی مرد، و قومی که عهده دار مراسم کفن و دفنت بشوند بسبب تو سعادتمند گردند و در بهشت جاودانی که به پرهیزگاران نوید داده شده همراه من خواهند بود.

باب ۱۹۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: یا علی برای تو گنجی است در بهشت، و تو اختیار دار کران تا کران بهشت می باشی

۱- ابو الطفیل از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶

فرمود: یا علی برای تو در بهشت گنجی است و تو مالک دو سوی آن هستی. در حال نماز نگاهی را به نگاه دیگر مپیوند، در اولی رخصت داری و در دومی نه.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله:

(همانا برای تو گنجی است در بهشت) یعنی کلید نعمتهای بهشت در اختیار تو است، و آن بدین جهت است که گنج در نظر مردم فقط به اندوخته ای از طلا- و نقره گفته می شود و انسان آن را ذخیره نمی سازد مگر از ترس تهیدستی، و به هیچ کار نیاید مگر برای داد و ستد در اوقاتی که نیاز به آن است، اما در بهشت نه نیازی است و نه نیازمندی وجود دارد، زیرا بهشت خانه امن است از هر نیازی و آسیبی، و هر آنچه نفسها بخواهند و چشمها از دیدارش لذت برند در آن موجود است، پس

این گنج عبارت از کلید (بهشت) است. و آن بدین سبب است که علی علیه السلام بخشنده بهشت است، و البتّه مقسّم بهشت و دوزخ بودن علی علیه السلام نیز به این علّت می باشد که ملائک ورود به هر یک از آن دو مکان، ایمان و کفر است، و پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷

صلی الله علیه و آله فرموده: «یا علیّ دوستی با تو ایمان، و کینه ورزی با تو نفاق و کفر است» و علیّ علیه السلام به همین جهت مقسّم بهشت و جهنّم می باشد، و چنان که یکی اساتید می فرمود: منظور از این گنج فرزند آن بزرگوار محسن علیه السلام است که چون حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بین دو در فشرده شد، او را سقط نمود، و دلیل آورم به خبری که در باره اولاد سقط شده روایت گردیده که خشمگین بر در بهشت می ایستد، به او گفته می شود: به بهشت وارد شو! می گوید: داخل نمی گردم مگر آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند، و طبق حدیثی که نقل شده: خداوند متعال حضرت ابراهیم و ساره را سرپرست اولاد مؤمنان نموده و آنان بوسیله درختی که در بهشت است و دارای نوکی مانند نوک پستان گاو می باشد تغذیه می کردند، پس چون قیامت فرا رسد؛ لباسهای زیبا بر آنان پوشانده شده و با عطریات بهشتی خوشبو گشته، و به پدرانشان اهدا می کردند، و از آن هنگام آنان با پدرانشان در بهشت فرمانروایند.

اما فرموده آن بزرگوار صلی الله علیه و آله و «تو مالک دو سوی ابتدا و انتهای آن هستی» به این معنی است که حسن و حسین (علیهما

السَّلام) دو گلدسته و مناره بهشتند، بدلیل آن روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: براستی که خداوند بوسیله آن دو بهشت خود را آرایش می دهد همچنان که زنان با دو گوشواره که بر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸

گوش می آویزند خود را می آرایند، و خبر دیگری که «خداوند بوسیله آن دو عرش خود را می آراید». و با نگرشی دیگر؛ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله

«و انت ذو قرنیها»

یعنی تو صاحب دو سوی دنیا هستی و بر خاور و باختر آن حجّتی، و صاحب امر و نهی در آن می باشی، (یعنی شاخ شرق و غرب در ید تو است) و هر شاخداری در هر زمانی اگر شاخ او را بگیرند، پس او را گرفته اند، و گاهی به پادشاهی که زمام امور کشور را بدست گرفته تعبیر می شود که: موی پیشانی را گرفته، چنانچه خداوند فرمود: مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا (هیچ جنبنده ای نیست مگر که خدا گرفته است موی پیشانی او را- هود ۱۱: ۵۶) (یعنی او قادر و مالک و غالب بر همه چیز است).

و بنا بر این معنایش این است که امیر المؤمنین علیه السَّلام مالک حکومت دنیاست در گرفتن داد ستمدیدگان، و رسوا کردن بیدادگران، و برپاداشتن حدود شرعی هر گاه واجب باشد و ترک آن در صورتی که واجب نباشد، و در انعقاد پیمانها، و قراردادهای بازرگانی، و سر و سامان دادن به کارها، و ابطال حکمی که داده شده، و یا استوار کردن آن، و در بازداشتن از کارهایی که در ترک آن ثواب و در انجامش عقاب می باشد، و

جایز ساختن بعضی از امور ممنوعه، و در گرفتن حقوق واجب از مسلمین و واگذار کردن آن به نیازمندان، و در بازداشت نمودن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹

مجرمین و رها ساختن آنان، و در ترغیب و ترساندن. و از دید دیگر معنایش این است که امیر مؤمنان علیه السّلام صاحب دو قرن این اّمّت است، همچنان که ذو القرنین برای مردم زمان خودش بود، و آن بدین جهت بود که طرف راست سرش را ضربه ای زدند مدّتی از آنان دور گردید و سپس به میانشان بازگشت و به تبلیغات خود ادامه داد، و بر طرف دیگر سرش زدند، و فرمایش امام صادق علیه السّلام این نظریه را تأیید می کند که فرمود: «ذو القرنین نه پیغمبر بود و نه پادشاه، و جز این نیست که بنده ای خدا دوست بود و خدا هم او را دوست می داشت و از خداوند پند و اندرز خواست پروردگار او را پند داد، در میان شما هم مانند او هست» حضرت با جمله اخیر امیر مؤمنان بودن علیّ علیه السّلام را در نظر گرفته است. و تمامی این معناها درست می باشد و ظاهر فرمایش نبی اکرم صلی الله علیه و آله

«لک کتر فی الجنّه و أنت ذو قرنیها»

با تمامی آنها سازش دارد.

باب ۱۹۲- معنی «عریّت

۱- حنان بن سدیر از پدرش از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰

روز فتح مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به منبر رفت و فرمود: ای مردم همانا خداوند خودستایی جاهلیت، و بخود بالیدن به سبب پدران را از بین برد، آگاه باشید که همه شما از

نژاد حضرت آدم هستند، و آدم از گل آفریده شده، و بهترین بندگان در درگاه خداوند، پرهیزکارترین آنان است، عرب بودن نژاد و تبار کسی نیست بلکه آن زبانی است برای گویائی، پس هر کس که به سبب آن عملش اندک باشد نژادش او را به بهشت خدا نمی‌رساند، آگاه باشید هر خونی که در جاهلیت ریخته شده یا کینه‌ای که در آن زمان بوده، تا روز قیامت زیر پا نهادم و ملغی ساختم (و دیگر کسی حق ندارد برای انتقام گرفتن آن اقدام نماید).

باب ۱۹۳- معنی نثیم و کریم

۱- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بین سلمان و مردی درگیری لفظی پیش آمد، آن مرد به سلمان گفت: تو کیستی و چستی؟ سلمان به او پاسخ داد: و اما آغاز من و تو نطفه ایست گندیده و پایان من و تو هم مردار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱

بدبویی است پس هر گاه روز قیامت شود و میزان سنجش اعمال برپاگردد، هر کس که کفه اعمال پسندیده اش سنگین باشد او بزرگوار است و کفه رفتار پسندیده هر کس که سبک باشد، او پست است.

باب ۱۹۴- معنی قانع و معتر

۱- عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر فرموده خدای عز و جلّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا پس چون بیفتند بر زمین پهلوهای شتران نحر گشته اند (کنایه از مرگ آنهاست) فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطعموا القانع وَ الْمُعْتَرَّ (پس بخورید از گوشت آنها و بخوراند بینوایان قناعت کننده غیر سائل و بینوای سئوال کننده را- حج ۲۲: ۳۶) فرمود: «قانع» کسی است که خرسند می‌شود به آنچه به او داده‌ای و از کمی آن روی درهم نکشد و خشمگین نگردد، و از غضب کف از گوشه دهانش خارج نگردد، و «معتر» آنست که بر تو بگذرد تا تو غذایش دهی.

۲- سیف تمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی سعید بن عبد الملک به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲

حج آمده بود و با پدرم برخورد کرد و پرسید: قربانی‌ای آورده‌ام با آن چه کنم؟

پدرم فرمود: آن را سه قسمت کن یک سوم آن را به خانواده خودت، و یک سومش را به تهیدست قانع، و یک سوم دیگر آن

را به مسکین بده، من عرض کردم:

«مسکین» سائل و درخواست کننده است؟ فرمود: بلی. و «قانع» کسی که به هر چه برایش فرستی بسنده می کند از پاره ای گوشت یا بیشتر، و «معتز» خودش را به تو می نماید بامید، ولی درخواستی از تو نمی کند.

۳- و رسول خدا فرمود: پذیرفته نمی شود گواهی شخص خیانتکار چه مرد باشد چه زن و همچنین کینه توز، و آن کس که با طرف سابقه دشمنی دارد، و نیز آن کس که مورد تهمت باشد از جهت خویشی و وابستگی (یعنی احتمال داده شود بسود خویش و قوم خود گواهی می دهد) و نه آنکه از دیگران باو سودی می رسد و جزء وابستگان آن کس است که بسود او گواهی می دهد.

مؤلف گوید: امّا خیانت در غیر مال در اشیاء بسیاری وارد است، مثلاً آنکه شخصی را انسان بر ناموس خود امین بداند و او خیانت کند و امانت را در باره اش رعایت ننماید، دیگر اینکه رازی را به کسی بگویند و وی رازداری نکرده، راز- گوینده را در اثر آشکار کردن آن بهلاکت اندازد یا موجب سرافکنندگی او گردد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳

و آنکه او را بر داوری میان دو تن یا بیشتر بگمارند و او بعدل رفتار نکند و حق را نگوید، و دیگر آنکه بیت المال را در اختیار او بگذارند و او خیانت کند و یا آن کس که شهادتی را کتمان کند، و یا با او مشورت کنند و او راه صواب و درست را بداند و از روی عمد بخلاف نظر دهد، و از این قبیل امور (که همگی خیانت محسوب می شود)، و «غمر» کینه ورزی و دشمنی

است، و اما ظنین در ولاء یعنی آنکه ناپاک زاده باشد یا وابسته بکسانی باشد که از آنها نیست، و ممکن است مراد کسی باشد که بسود وابستگان خود شهادت می دهد بدلیل وابستگی، و یا آنکه در دیانتش مورد تهمت است، و قانع آن کس است که در وابستگی با قومی چنان خصوصی شده که از نزدیکان آنان بحساب می آید مانند خادم و مزدور و کلفت و نوکر (و از این جهت شهادت او بنفع آنان پذیرفته نیست) و اصل «قنوع» آن است که شخص با شخص دیگری باشد، و از او بخواهد که احسانش شامل حال وی گردد و با زبان از وی درخواست کند که از خیر خود بهره مندش سازد، بنا بر این چون این شخص گذران زندگی خویشتن را از آنان می خواهد، جایز نیست که به نفعشان گواهی دهد، خداوند فرموده: فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَ - ترجمه آن گذشت - حج: ۳۶

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴

بنا بر این «قانع» کسی است که به آنچه به او داده می شود خرسند میگردد، و درخواست هم می نماید، و «معتز» نیازمندی است که پیش می آید و به گوشه و کنایه درماندگی خود را آشکار می سازد ولی درخواست نمی کند، و گفته می شود:

«قنع يقنع قنوعاً» (اظهار حاجت کردن بخواری) از همین «قنوع» گرفته شده، و قانعی که به آنچه خدا به او داده راضی است از آن باب نیست. (بلکه از «قنع يقنع قنوعاً» مثل «فرح يفرح» اقتباس گردیده است). و نیز «قنعت، أقنع قناعه» عین الفعل ماضیش کسره دارد، و آن که مصدرش «قنوع» است عین الفعل ماضیش فتحه دارد (مثل منع يمنع)،

و اشتقاق هر یک از مصدری جداگانه است آن از «قنوع» (۱) است و این از «قناعت».

باب ۱۹۵ - معنی گفته حضرت ابراهیم علیه السلام لام بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ و معنی اِنِّي سَاءَ قِيَمٍ و معنی قول حضرت یوسف علیه السلام «اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»

۱- صالح بن سعید به نقل از یکی از راویان از امام صادق علیه السلام روایت

(۱) در قاموس اللغه آمده است که گویند: «نَسَأَلَ اللّٰهَ الْقِنَاعَةَ وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْقِنُوعِ» از خداوند قناعت را مسألت می نمایم و از قنوع بد و پناه می برم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵

نمود که: از آن حضرت در باره تفسیر فرمایش خدای عزّ و جلّ در داستان ابراهیم علیه السلام قَالَ يٰلِئْل فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَيُؤْتُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْظِقُونَ (گفت بلکه در هم شکسته بتها را بزرگ ایشان که این بت باشد پس از ایشان پرسید اگر هستند سخن گویان- انبیا ۲۱: ۶۳) پرسیدم، فرمود: بزرگشان بتها را نشکسته، و ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفته بود، عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: جز این نیست که ابراهیم علیه السلام فرمود: «اگر بتها سخن می گویند این سؤال را از آنها بکنید» اگر سخن گفتند پس کار بت بزرگ می باشد، و اگر سخن نگفتند، پس بزرگشان کاری نکرده است، آنها سخن نگفتند، و ابراهیم هم دروغ نگفته است. (چون کلام به شرط محال تعلیق شده، موجب دروغ که منافی عصمت است نیست، و خلاصه معنی آیه این است که بت بزرگ ایشان را شکسته اگر بسخن آیند و پاسخ شما را بدهند، لیکن چون جواب گفتن ایشان محال است، پس اینکه بزرگ ایشان آنها را شکسته باشد نیز محال است، زیرا تعلیق امری بر محال، محال است، و طلب سؤال نیز مشروط بر گویائی ایشان است. منهج الصادقین ۶: ۸۱).

راوی گوید:

عرض کردم، فرمایش خدای عزّ و جلّ در ماجرای حضرت یوسف علیه السّلام که فرمود: **أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ** (منادی اعلام کرد: ای کاروانیان هر آنچه شما دزدها هستید- یوسف ۱۲: ۷۰) چیست؟ فرمود: آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند نه پیمانہ را، مگر نمی بینی که او به ایشان گفته است: ما ذا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶

تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ (شما چه چیز را گم کرده اید؟ (کارگزاران یوسف) گفتند: ما پیمانہ ملک را که با آن غله را وزن کرده بود از دست داده ایم- یوسف ۱۲: ۷۱) (صاع و زنی معین است) و فرموده: «سَرَقْتُمْ» (شما پیمانہ شاه را دزدیده اید) قطعاً با جمله «**إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**» قصد کرده «شما یوسف را از پدرش دزدیده اید».

سپس عرض کردم: قول ابراهیم علیه السّلام «**إِنِّي سَاقِيمٌ**» چیست؟ فرمود: ابراهیم بیمار نبود، و دروغ هم نگفته بود. قطعاً به این جمله اراده نموده که (در حال مهلت نظر و اکتساب معرفت) بیمار در دینش است و روایت شده که مقصودش از «**إِنِّي سَاقِيمٌ**» یعنی در آینده بیمار خواهم شد و هر مَیِّتِی بیمار است، و خداوند عزّ و جلّ به پیغمبر خود فرموده است: **إِنَّكَ مَيِّتٌ**، (یعنی بدرستی که تو خواهی مرد- زمر ۳۹: ۳۰). و روایت شده: مقصود حضرت ابراهیم از «**إِنِّي سَاقِيمٌ**» یعنی اندوهگین و غصّه دارم از مصائبی که بر حسین بن علیّ علیهما السّلام وارد خواهد شد.

باب ۱۹۶- معنی ملک کبیری که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است

۱- عباس بن یزید گوید: روزی در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم، به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷

آن حضرت عرض کردم: مرا آگاه ساز از فرموده خدای عزّ و جلّ وَ

إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا (و گاهی که بنگری آنجا نعمتهائی و پادشاهی بزرگی بینی - دهر ۷۶: ۲۰) پادشاهی که خدا آنچنان بزرگ شمرده که «کبیرش» نامیده چیست؟ فرمود: چون خداوند اهل بهشت را وارد آنجا کند پیکری به نزد ولئی از اولیاء خود فرستد، آن پیکر مشاهده می کند دربانها در جلوی منزل اویند، پس به او چنین گویند: اینجا بایست تا ما برویم و برایت اجازه ورود بگیریم، و پیکر پروردگارش جز با اجازه نمی تواند خود را به او برساند، و این است معنی قول خداوند وَ إِذَا رَأَيْتَ

باب ۱۹۷ - معنی «ازرام»

۱- خبر داد بما یونس از حسن بصری که وقتی حسین بن علیّ علیهما السلام را خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند، او را در دامان خود نهاد و حسین بر دامان آن حضرت بول کرد، کسی طفل را گرفت تا از دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله دورش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸

سازد، فرمود: بول پسر را قطع نکنید و او را نترسانید و سپس فرمود: مقداری آب آوردند و بر آنجا ریخت.

اصمعی گویند: «ازرام» بمعنی بریدن است، هر گاه هنگام بول کردن، ادرار کسی قطع گردد به او گفته می شود: «قد ازرمت بولک» ادرار را بند آوردی هر گاه دیگری آن را قطع کرده باشد، گفته می شود: «ازرمه غیره»، وقتی بول تمام شود و قطع گردد، گفته می شود: «زرم البول نفسه».

باب ۱۹۸ - معنی «غلول» خیانت کردن در غنیمت و «سحت» رباخواری و رشوه

۱- عمّار بن مروان گویند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم «غلول» یعنی چه؟

فرمود: هر چیزی که در آن به امام خیانت شده باشد، آن «سحت» است، و خوردن مال یتیم «سحت» است (حرام و کسبی که موجب ننگ و عار شود چون جاسوسی و رباخواری و رشوه...) و «سحت» انواع فراوان دارد؛ از جمله مالی است که از کارگزاری والیان ستمکار بدست می آید، و دیگر دستمزد قاضیان و مزد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹

زنان فاحشه، و بهای فروش شراب و بهای شراب خرما و جو و آبی که از چوب و غیره گیرند که مستی آورد، و رباخواری پس از اینکه بفهمد حرام است، ای عمّار! اما رشوه گرفتن در داوریهها همانا کفرورزیدن به خدای بزرگ و پیامبر اوست.

باب ۱۹۹ - معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: زنان را بسبب امانت پروردگار گرفته اید و عورتهای ایشان را به سبب کلمات خدا حلال ساخته اید

۱- سلیمان بن داود حدیثی را مرفوعاً نقل نموده، گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را از خدا به امانت گرفته

و فرجهای ایشان را به سبب کلمات خدا حلال نموده اید» اما امانت آن عهدی است که خداوند عزّ و جلّ بر آدم هنگامی که حوّا را به ازدواج او در آورد گرفت، و امّا کلمات آنکه خداوند به آن شرط کرد بر آدم که وی را بپرستد و چیزی را به او شریک نسازد، و زنا نکند، و غیر از او ولیّ نگیرد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰

باب ۲۰۰- معنی مبارک

۱- عبد الله بن جبلة از قول مردی از امام صادق علیه السلام روایت نموده در فرموده خداوند عزّ و جلّ وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ (و ساخت مرا با برکت و نفع هر کجا که باشم- مریم ۱۹: ۳۱) فرمود: مبارک یعنی بسیار سودمند.

باب ۲۰۱- معنی فرموده امام صادق علیه السلام تَرْتَرُ حَمْرَانَ، معنی مطمّر

۱- حمزه و محمد دو فرزند حمران گفته اند: با گروهی از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام در محضر مقدّسش بودیم و حمران بن أعین هم در میان ما بود، ما سخت سرگرم مناظره و بحث بودیم و حمران ساکت بود و هیچ نمی گفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: حمران چه شده است که سخنی نمی گویی؟ عرض کرد:

سرورم، من با خود عهد کرده ام در انجمنی که شما حضور داشته باشید سخن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱

نگویم (تا استفاده بیشتری برم). امام صادق علیه السلام فرمود: من بتو اجازه می دهم که بگوئی، شروع کن (بگو)! آنگاه حمران گفت: گواهی می دهم که نیست معبود بر حقّی جز خدا، او یگانه است و شریکی ندارد، نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد، و از دو حدّ خارج است: یکی؛ نبودن، و دیگری شبیه بودن به موجودی، و در افعال بندگان سخن حقّ بین این دو گفته است (جبر و تفویض) نه جبر است و نه تفویض (یعنی اختیار است)، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست، که فرستاده است وی را همراه با هدایت (که قرآن، محض هدایت است) و به دین درست (که اسلام آئین حقّ است) تا آشکار سازد و غالب گرداند آئین خویش را بر همه دینها، و

احکام آنها را (پاره ای را از جهت اصل و پاره ای را از جهت کیفیت) منسوخ سازد، هر چند مشرکان مایل نباشند، و گواهی می دهد که بهشت حق است و آتش جهنم حق، و بر انگیزته شدن پس از مرگ حق است، گواهی می دهد که یقیناً علی علیه السلام حجت خداست بر مخلوقش، مردم نمی توانند آن را نادیده بگیرند و پس از او حسن علیه السلام، و بعد از او حسین علیه السلام سپس علی بن الحسین بعد محمد بن علی، و بعد تو، ای سرور من پس از ایشان، وقتی سخنش به اینجا رسید حضرت صادق علیه السلام فرمود: مقیاس حق مقیاس حمران است، آنگاه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲

فرمود: ای حمران «مطمری» بین خودت و جهان کشیدی. گفتم: آقای من «مطمر» چیست؟ فرمود: شما آن را (شاقول یا) ریسمان بنیایی می نامید، پس هر کس که تو را در این امر مخالفت نماید، بی دین است. حمران گفت: و اگر چه نژاد او به حضرت علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها رسد؟ امام علیه السلام فرمود: و حتی اگر تبارش محمدی و علوی و فاطمی باشد.

۲- عبد الله بن سنان گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: میان شما و کسی که مخالف شما است، چیزی نیست مگر «مطمر»، عرض کردم: «مطمر» چیست؟

فرمود: چیزی است که شما آن را «تر» (ریسمانکار بنایان) می نامید، پس هر گاه کسی با شما مخالفت کند و از آن بگذرد (یعنی به چپ و یا راست میل کند)، از او بیزاری جوئید، هر چند تبارش علوی و فاطمی باشد.

باب ۲۰۲- معنی باغی و عادی

۱- بزنتی از شخصی که خود او را یاد

کرده، از امام صادق علیه السلام روایت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳

نموده که در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ: **فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ** (پس آن کس که ناچار گشته، نه ستمگر باشد و نه تجاوزکار - بقره ۲: ۱۷۳ و انعام ۶:

۱۴۵) فرمود: «باغی» (فاعل بغی بمعنی کسی که از حقّ سرپیچی کند) یعنی شخصی که علیه امام شورش نماید، و «عادی» (اسم فاعل از عدا بمعنی تندروی، تجاوز، ستمگری) دزد میان راه است که در وقت اضطرار خوردن مردار بر او جایز نیست.

و روایت شده است «عادی» دزد است، و «باغی» شکارچی است که خواندن نماز شکسته در سفر و همچنین خوردن گوشت مردار در صورت ناچاری، بر آنان جایز نیست.

باب ۲۰۳ - معنی اوقیه و نش

۱- ابن ابی عمیر از یکی روات ما از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مهریه هیچ یک از همسران خود و همچنین مهریه هیچ یک از دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه و نش» تعیین نکرده و «اوقیه» چهل درهم، و «نش» بیست درهم است که نصف اوقیه می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴

باب ۲۰۴ - معنی فرمایش امام صادق علیه السلام: حرام نمی گردد از جهت شیر خواری مگر آنچه مجبور است

۱- فضیل بن یسار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حرمت نیاورد هیچ شیری جز آنچه «مجبور» باشد، گوید: پرسیدم: مجبور چیست؟ فرمود: مادر تربیت کننده (مادری که پرورد)، یا دایه ای که اجیر شده، یا کنیزی که خریده شده باشد، و هر چه مانند آن باشد حکمش همانست.

شرح: کلمه «مجبور» در کتاب من لا یحضره الفقیه همین گونه ضبط شده و در روایت تهذیب با تاء تأنیث یعنی «مجبوره» آمده است و در پاره ای از نسخ «مجبوره» با حاء بی نقطه، و در برخی «مخبوره» با خاء ذکر شده است، و ترجمه فقیه گوید: صفت شیر خواهد بود، و اما در تهذیب به هر سه صورت ذکر شده صفت زن شیر دهنده است، و نیز حصر را فقهاء اضافی دانسته اند، و چنانچه زنی تبرّعا طفلی را شیر دهد و شرایط دیگر نیز موجود باشد گویند حرمت می آورد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵

باب ۲۰۵ - معنی اغنا و افنا

۱- سکونی از امام صادق (از پدرش) از آبائش علیهم السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه **وَ أَنَّهُ هُوَ**

أَغْنَى وَ أَفْنَى (و بدرستی که او است که توانگر نماید و امکان دهد- نجم ۵۳: ۴۸) فرمود: خدا بی نیاز گرداند هر انسانی را، از هر چه که وسیله معیشت اوست (خوردنی و آشامیدنی) و او را خرسند گرداند به آنچه که از راه کوشش و با سعی خویش (از راه حلال) بدست آورده است.

باب ۲۰۶- توبه خدای عزّ و جلّ بر خلق

۱- علی بن عقیبه از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که در مورد آیه شریفه ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ یعنی: خداوند گذشت از (لغزش) آنان که دل‌هایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود، پس خدا بر آنان لطف نمود (توفیق توبه داد) (توبه ۹: ۱۱۷) فرمود: مراد عفو کردن (چشم پوشی) گناه است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۶

باب ۲۰۷- معنای ورقه، حبه، ظلمات ارض، رطب و یابس

۱- أبو بصیر گوید: از او (ظاهراً امام صادق علیه السلام) در باره فرموده خداوند:

وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبِّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (علم خداوند بجزئیات به حدی است که) هیچ برگگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین وجود ندارد و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن (که عبارت از علم خداست) (انعام ۶: ۵۹). فرمود: «ورقه» افتادن جنین ناقص از شکم (مادر)، و «حبه» فرزندی، و «ظلمات زمین» زهدان (شکم یا پرده ای که جنین در آن است)، و «رطب» آنچه زنده می شود، و «یابس» جنین ناقص الخلقه که از شکم (مادر) افتد؛ و چیز کم، و تمامی اینها در کتاب آشکار (علم خدا، یا لوح محفوظ) هست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۷

باب ۲۰۸- معنی «سهم» از مالی که شخصی به آن وصیت نماید

۱- اسماعیل بن مسلم سکونتی گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام در این مورد که مردی وصیت می کند سهمی از مالش به فلان مصرف برسد، پرسید: سهم چه مقدار است؟ فرمود: سهم از هشت تا یکی است، به دلیل فرموده خدای عزّ و جلّ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (جز این نیست که زکات واجب برای بینوایان، بیچارگان، و مأمورین جمع آوری زکات، و قومی که اسلام آورده باشند اما در دل‌هایشان هنوز خالص و راسخ نشده اند؛ یا هر کس که به این وسیله بتوان دلش را به اسلام مایل کرد، و در

آزاد کردن بردگان، و بدهکاران، و در راه خدا، و رهگذری که از مال خود دور مانده و چیزی نداشته باشد که به شهر خود برگردد- توبه ۹: ۶۰).

۲- صفوان بن یحیی گوید: از حضرت رضا علیه السلام در این مورد که مردی وصیت می کند به سهمی از مالش و نمی داند سهم چه مقدار است! پرسیدم، فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۸

آیا در احادیثی که از امام صادق و امام باقر علیهما السلام به شما رسیده در این مورد چیزی نیست؟ عرض کردم؛ فدایت گردم! از راویان حدیثان در این مورد مطلبی از اجدادتان نشنیده ام که نقل کرده باشند، امام فرمود: سهم عبارت است از یک هشتم، عرض کردم: قربانت شوم! چگونه یک از هشت می باشد؟ فرمود: آیا قرآن را نخوانده ای؟ عرض کردم: فدایت گردم! خوانده ام، ولی نمی دانم در کجاست؟! فرمود: قول خداوند عزّ و جلّ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ ... (که آیه و ترجمه اش در حدیث یک گذشت).

سپس حضرت انگلستان مبارک بعقد هشت گرفت و فرمود: و این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر هشت سهم تقسیم فرمود و سهم یکی از هشت قسمت است.

و روایت شده: سهم یک از شش است (یک ششم) و آن به اندازه ای است که از مراد وصیت کننده فهمیده می شود، و بر حسب آنچه از سهام مالش میان ایشان فهمیده می گردد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۹

باب ۲۰۹- معنی «شیء» از مال که شخص به آن وصیت کند

۱- أبو حمزه گوید: به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کردم که مردی وصیت کرده «شیئی» از مالش به فلان مصرف برسد، چه اندازه می باشد؟ بمن فرمود: در کتاب علی علیه السلام نوشته شده است:

شیء از مال او شش یک می باشد.

باب ۲۱۰- معنی «جزء» از مال که مردی به آن وصیت نماید

۱- أبان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت نموده در مورد شخصی که وصیت کرده «جزء» از مالش به مصرفی برسد، فرمود: «جزء» یک از ده تاست زیرا خداوند عزّ و جلّ فرموده: **ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءًا** (بر گیر چهار گونه از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۰

پرنده را پس آموخته گردان آنها را بسوی خودت) سپس بگذار بر هر کوهی بخشی از آنها را (بقره ۲: ۲۶۰) و کوهها ده تا بود و پرنده چهار تا پس بر هر کوهی جزئی از آنها را نهاد.

و روایت شده: «جزء» یک از هفت است به دلیل قول خداوند: **لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** (که در آن هفت در است، برای هر دسته از ایشان دری جداگانه- حجر ۱۵: ۴۴).

۲- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، زنی وصیت کرده که با ثلث مالش بدهی پسر برادرش پرداخته شود، جزئی از مالش هم برای فلان مرد و فلان زن باشد، من نفهمیدم آن چیست؟ نزد ابن ابی لیلی رفتیم و مسأله را مطرح کردیم، حضرت فرمود: او چه گفت؟ عرض کردم، گفت: آن مرد و زن حقی ندارند حضرت فرمود: به خدا قسم دروغ گفته، آنان از ثلث، یک دهم می برند.

۳- حسین بن خالد گوید: از حضرت ابو الحسن امام کاظم علیهما السلام در باره مردی که وصیت نموده «جزئی» از ثروتش به فلان مصرف برسد، پرسیدم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۱

فرمود: هفت یک ثلث میّت است.

باب ۲۱۱- معنی «کثیر» از مال

۱- محمد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام

روایت نموده، در باره مردیکه نذر کرده است مال «کثیری» را خیرات کند، فرمود:

«کثیر» هشتاد به بالا است، بدلیل قول خداوند تبارک و تعالی لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ (همانا خداوند یاریتان کرد در جاهای فراوان- توبه ۹: ۲۵) و آن هشتاد جا بود.

باب ۲۱۲- معنی «قدیم» از بردگان

۱- داود بن محمد نهری از یک راوی نقل نموده که ابن ابی سعید مکاری

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۲

(نامش حسین و نام پدرش هاشم و واقفی مذهب می باشند و هر دو از بزرگان واقفه بوده اند که [بنقل از نجاشی] حسین مورد اعتماد است ولی کشتی روایاتی در ذممش آورده است) خدمت حضرت رضا علیه السلام آمد و (با کمال بی شرمی) گفت: آیا خدا مرتبه ات را به جایی رسانده که ادعائی را می کنی که پدرت مدعی آن (امامت) بود؟ امام علیه السلام به او فرمود: تو را چه شده؟ خدا نورت (چراغ عمر و دلت) را خاموش سازد، و بینوائی را در خانه ات وارد کند! آیا نمی دانی که خداوند به عمران علیه السلام وحی نمود که من تو را فرزند پسری عطا خواهم کرد، بعد از آن مریم را به وی ارزانی داشت و عیسی را به مریم کرامت نمود، بنا بر این عیسی از مریم بود و مریم از عیسی، و آن دو یکک وجودند (و در یکک درجه اند و میان ایشان فرقی نباشد) بهمین ترتیب نیز من از پدرم می باشم و پدرم از من است و هر دو یکک چیز (و در یکک مرتبه) هستیم؟! آنگاه ابن ابی سعید گفت: می خواهم مسأله ای از تو بپرسم، حضرت به او فرمود: گمان ندارم پاسخ مرا قبول کنی، زیرا

تو از افراد تحت سرپرستی من (و شیعه من) نیستی، با وجود این بپرس! او گفت: مردی هنگام جان دادن چنین وصیت نمود: هر چه برده زر خرید «قدیمی» که من دارم در راه خدا آزاد باشند، آیا بعد از مردن او کدام گروه از بردگان او آزاد می شوند؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۳

فرمود: آری خداوند در کتاب خود می فرماید: حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (تا وقتی که مانند چوب خوشه خرما که کهنه باشد، گردد- یس ۳۶: ۳۹).

(دو چوب خوشه خرما در مدّت شش ماه به شکل هلال می گردد).

مراد از «قدیم» شش ماه و بالاتر می باشد، پس هر برده ای که مدّت شش ماه در ملک او داخل گشته باشد، قدیم است، و آزاد می باشد، گوید: چون از نزد آن حضرت بیرون رفت (نابینا شد) و به فقر و فاقه عجیبی گرفتار شد که از خوراک باندازه گذران شبی را نمی توانست تهیه نماید، و بهمان وضع بود تا مرد.

باب ۲۱۳- معنی حبیس

۱- عبد الرحمن جعفی گوید: در مورد ارثیایی به ابن ابی لیلی شکایت کرده بودم، و مدّتی رفت و آمد داشتم و او دست بدست می کرد و کارم را به تأخیر می انداخت، چون خیلی به طول انجامید از او به امام صادق علیه السّلام شکایت نمودم، فرمود: آیا او نمی داند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد به بازگرداندن بازداشت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۴

شده، و اجرا کردن حکم خدا در آنچه از میت بجای مانده؟ گوید: سپس نزد ابن ابی لیلی آمدم و او آنچنان که شیوه اش بود داوری کرد، به او گفتم: من شکایت تو را به جعفر

بن محمد علیهما السّلام نمودم، و به من چنین و چنان فرمود. ابن ابی لیلی مرا سوگند داد که حتما آنها را به تو فرموده است؛ من برایش قسم یاد کردم، پس بر طبق آن برایم حکم داد.

۲- ابن عیینه بصری گوید: من نزد ابن ابی لیلی (متوفی ۱۴۸ در حکومت بنی امیه و بنی عبّاس، قاضی کوفه بود، و قبل از ابو حنیفه به رأی فتوی می داد) شاهد بودم؛ در باره مردی که مال الاجاره ای را به یکی از خویشاوندانش داده و زمان مخصوصی را برایش معین نکرده بود، سپس آن شخص از دنیا رفت، بازماندگان آن مرد از کسی که مرد مال الاجاره را در اختیار او گذارده بود، نزد ابن ابی لیلی شکایت کردند، او گفت: نظر من اینست؛ همان گونه که در هنگام زنده بودن صاحبش بوده باقی بماند، محمد بن مسلم ثقفی به او گفت: توجّه داشته باش که علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - در این مسجد بر خلاف حکم تو، داوری

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۵

نمود، گفت: تو در این مورد چه می دانی؟ پاسخ داد: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه حکم داد به باز گردانیدن در بند شده و روان کردن میراث ها. پس ابن ابی لیلی به او گفت: کتابی داری که در آن چنین مطلبی نوشته شده باشد؟ جواب داد: آری، گفت: بفرست آن را بیاورند تا من بینم.

محمد بن مسلم به او گفت: به شرط آنکه جز به آن حدیث بر جای دیگر کتاب نگاه نکنی! گفت: پذیرفتم. گوید: حدیث را از حضرت باقر

علیه السلام در کتابی نشان داد، پس حکم خود را پس گرفت. و «حییس» هر بازداشت و توقیف شده ای است تا زمان غیر معلوم، که به ورثه بازگردانده شود (ظاهراً این بیان از مؤلف است).

باب ۲۱۴- معنی صدود

۱- عیسی بن عبد الله هاشمی از پدرش از جدش روایت نموده گفت:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در معنی فرموده خدای عز و جلّ وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۶

قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (و چون زده شد به پسر مریم مثلی، زود قوم تو (کفار قریش از روی استهزاء) اظهار سرور کردند- زخرف ۴۳: ۵۷) فرمود: «صدود» در لغت عرب به معنی خنده است.

باب ۲۱۵- معنی تنبیر

۱- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند وَ كَلَّمَنا نَبِيَّنا نُوحًا (و همه را خرد و نیست کردیم نیست کردنی - فرقان ۲۵: ۳۹) فرمود:

یعنی در هم کوبیدیم در هم کوبیدنی، و فرمود: و آن از لغات نبطی هاست.

باب ۲۱۶- معنی «أحقاب» زمانهای دراز پی در پی

۱- جعفر بن محمد بن عقبه از شخصی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر قول خداوند لا يَبِثِنَ فِيهَا أَحْقَاباً (در آن سالهای پی در پی درنگ نمائید- نبأ ۷۸: ۲۳) فرمود: هشت دوره پی در پی طولانی است و «حقبه» هشتاد سال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۷

است، و سال سیصد و شصت روز، و هر روزی مانند هزار سال است از آنچه که شما بشمار می آورید.

باب ۲۱۷- معنی مشارق و مغارب

۱- عبد الله بن حماد مرفوعاً از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که در تفسیر فرموده خداوند بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ (به خدای، مشرق ها و مغرب های عالم که ما قادریم- معارج: ۴۰) فرمود: برای او سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است، خورشید هر روز از یکی از آنها سر برمی دارد و پرتو افشانی می کند و دیگر به آن بر نمی گردد مگر در سال آینده، و همچنین هر روز در افقی غروب می نماید که در آن بر نمی گردد، جز سال آینده.

باب ۲۱۸- معنی عضباء و جدعاء

۱- سکونتی از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت نموده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۸

که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قربانی نکنید حیوان لنگی را که لنگیش آشکار باشد، و همچنین حیوان یک چشمی را که کوری آن چشمش معلوم باشد، و حیوان لاغر و حیوان مبتلا به گری و حیوان گوش بریده و حیوان شاخ شکسته را قربانی نکنید. و «جدعاء» حیوانی است که گوشش بریده شده باشد.

باب ۲۱۹- معنی شرقاء، خرقاء، مقابله، مدابره

۱- شریح بن هانی از علی علیه السلام روایت نموده که فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد گوسفند قربانی بما دستور داد که چشم و گوشش سالم و کامل باشد، و نهی فرمود ما را از «خرقاء» و «شرقاء» و «مقابله» و «مدابره». «خرقاء» گوسفندی است که لاله گوش او دایره وار سوراخ شده، و گوسفند «شرقاء» آن است که گوشش بصورت افقی بریده شده باشد که به این طرف و آن طرف سرش بیفتد، و «مقابله» آن است که از لاله گوشش مقداری بریده شده و آویزان مانده و جدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۵۹

نشود، مانند گوشت زائد و اگر شتری آن گونه شده باشد: «مزئم» و «معلق» و «رعل» نامیده می شود و «مدابره» آن است که قسمت نهائی گوش گوسفند شکافته شود و آن را آویزان گذارند.

باب ۲۲۰- معنی فرار به سوی خدا

۱- ابو الجارود گوید: حضرت باقر علیه السلام در معنی آیه فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (پس بگریزید بسوی خدا بدرستی که من برای شما از او بیم دهنده ای آشکارم- ذاریات ۵۱: ۵۰) فرمود: زیارت حج به سوی خداست.

(مصصح گوید: این بیان یکی از مصداقهای متعدّد گریز بسوی خداست که با فهم راوی مناسب بوده است).

باب ۲۲۱- معنی محصور و مصدود

۱- محمّد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو مرفوعاً از امام صادق علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۰

روایت نموده اند که فرمود: «محصور» غیر از مصدود است و فرمود: «محصور» بیمار است و «مصدود» فردی است که مشرکین مانع او شده و او را از رفتن به خانه خدا باز می دارند، چنان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در حدیبیه باز گرداندند، و از جهت مرض نیست، و بر «مصدود» زنها حلالند ولی بر محصورنه.

شرح: مراد از «محصور» کسی است که بیماری و مانند آن وی را بعد از احرام از انجام و اتمام مراسم حجّ باز دارد که زنها بر او حلال نمی شوند، چون او هنوز محرم است و اوست که خداوند در باره اش فرمود: **وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ** (و حجّ و عمره را برای خدا به پایان رسانید و اگر «محصور» شدید هر چه امکان دارد برای شما از «هدی»).

باب ۲۲۲- معنی روایتی که گوید: اگر شخصی بر مرکبی سوار شود که بار بر پشت اوست، و از روی آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنم می گردد

۱- مفضل بن عمر گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوار بر شتر باردار شود و از آن بیفتد و بر اثر آن بمیرد وارد دوزخ می گردد.

مصنّف این کتاب گوید: معنی فرمایش امام آن است که شخص روی بار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۱

شتر سوار شود و هنگام پائین آمدن بدون آنکه به دستاویزی تکیه کند خود را پرت کند، آن عمل ممنوع گردیده تا مبادا فردی از شما از روی عمد بیفتد و بر اثر آن بمیرد پس خود قاتل خویشتن گردد، و به سبب قتل نفس مستوجب ورود به جهنم گردد

و این حدیث در صدد نهی از سوار شدن بر شتر باردار نیست، و جز این نیست که نهی فرمود از فرو افکندن خود از پشت آن بدون آنکه به پالان یا زین آن بچسبد و حدیثی که می‌گوید: (هر کس سوار بر شتر باردار شود باید وصیت کند) با این بیان نمی‌خواهد آن را نهی کند بلکه امر به وصیت کردن است، چنان که گفته‌اند (هر کس به حج یا جهاد رود باید وصیت نماید) روشن است که این نهی جهاد و حج نیست و در آن زمان مردم جز بر شتر باردار سوار نمی‌شدند، و هودجه مربوط به زمانهای بعد بوده و در گذشته معروف و شایع نبوده است.

(مرحوم مجلسی فرموده: ظاهراً مقصود شتران سرکشی باشند که هنوز رام نشده‌اند).

باب ۲۲۳ - معنی عَجّ و نَجّ

۱- اسماعیل بن مسلم از امام صادق از پدرش از نیاش از علیّ علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۲

روایت نموده که فرمود: جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد به اصحابت دستور ده به «عَجّ» و «نَجّ». «عَجّ» بلند کردن آوازه‌هاست به گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و «نَجّ» کشتن قربانی و نحر زیر گلوی شتر قربانی است که به مکه معظمه فرستند.

باب ۲۲۴ - معنی دَبَاء، مَزْفَت، حَتْم، نَقِير

۱- أبو ربیع شامی گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام در باره «نرد» (بازی تخته نرد که اسباب آن شبیه شطرنج و مرکب از تخته و ۳۰ مهره و دو طاس می‌باشد) و «شطرنج» (بازی قماری که به فارسی شطرنگ خوانند، و به معنی اندام چهارگانه سپاه است یعنی فیل و اسب و عژاده و پیاده) پرسید، فرمود: به آنها نزدیک نشو! عرض کردم: پس «سرود» (آواز طرب انگیز) چطور؟ فرمود:

خوب نیست، انجام ندهید. عرض کردم: «نیزد» چطور؟ فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود: از هر چیز مستی آور، و هر چیز مست کننده حرام است. گفتم: پس ظرفهایی که در آن ساخته می‌شود، چه؟ فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از «دَبَاء» و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۳

«مَزْفَت» و «حَتْم» و «نَقِير» نهی نموده است. عرض کردم: اینها چه باشند؟

فرمود: «دَبَاء» پوست کدو و «مَزْفَت» خمره است و «حَتْم» کوزه سفالین که گفته می‌شود: سبوی سبز رنگی است، و «نَقِير» کندوست، چوبی که مردم جاهلیت میان آن را گود می‌نمودند تا چند فرورفتگی در آن پیدا می‌شد، و در آنها شراب می‌ساختند (و شراب آن

تند و تیز می باشد).

باب ۲۲۵- معنی ضحک

۱- عبد الرحمن بن حجاج گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عز و جلّ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ (پس در آن حال ساره را حیض آمد پس مژده دادیم ما او را (بر زبان ملائکه) بوجود فرزندی بنام اسحق- هود ۱۱: ۷۱) فرمود: یعنی از او خون حیض خارج شد.

باب ۲۲۶- معنی نافله

۱- یحیی بن عمران گوید: امام صادق علیه السلام در معنای فرموده خدای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۴

عز و جلّ: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً (و بخشیدیم ابراهیم را از ساره که دختر عموی او بود پسری بنام اسحاق، و نبیره ای به او دادیم بنام یعقوب، در حالی که او عطیه ای بود از جانب ما افزون بر خواسته اش - چون او پسری از ما خواست و ما پسر و نبیره ای به او کرامت نمودیم - انبیا ۲۱: ۷۲) فرمود: فرزند فرزند «نافله» است (بجهت آنکه زیاده است بر فرزند، زیرا نمازی که بر فریضه زیاده باشد را «نافله» می گویند و غنیمت را «نفل» می گویند بجهت آنکه زیادتی است مخصوص به امت مرحومه - منهج الصادقین ۶: ۸۹).

باب ۲۲۷- معنی «قَطَّ»

أصیح گوید: علی علیه السلام در تفسیر قول خداوند: وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (و اینها گفتند: پروردگارا در نصیب ما قبل از آنکه روز حساب فرارسد تعجیل کن - ص ۳۸: ۱۶) حضرت فرمود: مراد نصیبشان از عذاب است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۵

باب ۲۲۸- معنی کواشف، دواعی، بغایا، ذوات الأزواج

۱- محمّد بن فیض گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد «متعّه» (زنی را به نکاح موقت در آوردن جهت انتفاع و لذت بردن چند روزه) پرسیدم. فرمود:

اشکالی ندارد اگر آن زن شناختی از ولایت ائمه علیهم السلام داشته باشد. گفتیم:

فدایت شوم اگر شناختی نداشت چطور؟ فرمود: مسأله (ولایت یا متعه) را بطور واضح بر او عرضه بدار اگر پذیرفت پس با او ازدواج کن و اگر به گفته تو راضی نشد با او کاری نداشته باش، و بر حذر باشی از «کواشف، و دواعی و بغایا، و ذوات الأزواج» عرض کردم: «کواشف» کدامند؟ فرمود: زنهای رسوائی که خانه هایشان را می دانند و برای زنا به نزد آنها می روند.

گفتم: «دواعی» چه کسانیست؟ فرمود: زنهائی هستند که مردان را بخود فرا می خوانند و به فساد معروفه اند. عرضه داشتیم: پس «بغایا» چه کسانی هستند؟ فرمود: فاحشه های معروفه به زنا دادن. پرسیدم: «ذوات الأزواج» کیانند؟ فرمود: زنانی که بر غیر شریعت مقدس طلاق داده شده اند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۶

باب ۲۲۹ - معنی فقیه حقیقی

۱- ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آگاه نسازم شما را از کسی که حقیقتاً فقیه (آگاه بمسائل دین) است؟ گفتند: چرا (آری) ای امیر المؤمنین. فرمود: شخصی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند، و آنان را از عذاب او ایمن نسازد! و در نافرمانی از خدا برایشان تسهیل قائل نشود و به آنان اجازه نافرمانی ندهد، و قرآن را به دلیل علاقه به چیزهای دیگر ترک نگویید! آگاه باشید در دانشی که به دیگران انتقال پیدا نکند، خیری نیست و بدانید

در قرائتی که تدبیر و چاره اندیشی در آن نباشد، و در عبادتی که آگاهی و فهم و دانستن مسائل دین در آن نباشد، خیری نیست.

باب ۲۳۰- معنی بلوغ اشد، و استوی

۱- محمد بن نعمان گوید: امام صادق علیه السلام در باره معنی آیه شریفه وَ لَمَّا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۷

بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتِنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا (و موسی چون به غایت نیروی خود رسید و کمال یافت او را حکمت و دانشی دادیم- قصص ۲۸: ۱۴) فرمود: «أشده» رسیدن به غایت قوت و کمال جوانی او یعنی هجده سال است، و «استوی» یعنی چهره اش موی در آورد.

باب ۲۳۱- معنی خریف

۱- جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: بنده ای در جهنم هفتاد «خریف» (فصل خزان) درنگ می کند،- و هر خریفی هفتاد سال است- سپس درخواست می کند خدایا بحق محمد و آل محمد مرا مشمول رحمت خود فرما! امام فرمود:

پروردگار به جبرئیل وحی نماید که فرود آی به سوی بنده ام، و او را از آنجا بیرون آور! جبرئیل عرض کند: ای پروردگار من چگونه خواهم توانست در آتش فرود آیم؟ خداوند فرماید: من به آتش دستور داده ام که بر تو سرد و سلامت باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۸

جبرئیل گوید: خدایا من چگونه جای او را بدانم؟ خداوند فرماید: او در چاه بسیار عمیق از سجین (وادی در جهنم) است.

امام افزود: که جبرئیل در آتش دوزخ فرود آید و او را بیابد به رو افتاده در حالی که بغل بسته شده است، پس او را بیرون آورد و به درگاه خدا برد، پس خدا از او پرسد: ای بنده من چه مدت در آتش ماندی و مرا سوگند دادی؟ گوید:

پروردگارا نشمرده ام، خدا می فرماید: آگاه باش به عزتم سوگند اگر درخواست نمیکردی مرا «بحق محمد و آل محمد» هنوز تو را در آتش باقی می گذاردم،

و لکن بر خود لازم شمرده ام که بنده ای نخواند مرا بحقّ محمد و اهل بیت او مگر آنچه (گناهان و خطاها) که میان من و او بوده بر او بیخشم، و امروز تو را بخشیدم.

باب ۲۳۲- معنی فلق

۱- معاویه بن وهب گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم مردی خواند قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم- فلق ۱۱۳: ۱) و آن مرد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۶۹

پرسید: «فلق» چیست؟ فرمود: درّه ایست در جهنّم که در آن هفتاد هزار خانه است، در هر خانه ای هفتاد هزار مار سیاه وجود دارد، در درون هر ماری هفتاد هزار کیسه بزرگ زهر به بزرگی خمره، و اهل جهنّم ناگزیرند که از آن درّه بگذرند.

باب ۲۳۳- معنی «شَرُّ الحاسد اذا حسد»

۱- ابن ابی عمیر مرفوعاً نقل کرده در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (و از شرّ «حسود» آنگاه که رشک ورزد- فلق: ۵) فرمود: مگر ندیده ای که «حسود» چگونه دو چشم خود را می گشاید و به سوی تو خیره می شود آن وقت در حال رشک ورزیدن است، و اینست معنی اظهار حسد کردن.

باب ۲۳۴- معنی فرمایش امام صادق علیه السّلام: زمستان بهار مؤمن است

۱- محمّد دیلمی از پدرش نقل کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۰

فرمود: زمستان، بهار (کار) مؤمن است، زیرا شبهای زمستان بلند است و از طول شب جهت بپاخواستن (در نماز و دعا) کمک می گیرد و روزهای کوتاهش او را به گرفتن روزه مدد می نماید.

باب ۲۳۵- معنی بهار قرآن

۱- جابر گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هر چیزی بهاری دارد، و بهار قرآن ماه رمضان است.

باب ۲۳۶- معنی افق مبین

۱- محمّد بن ابی حمزه گوید؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار گوید:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۱

(طلب آمرزش دارم از خدائی که نیست معبود بر حقی جز او، بخشاینده و مهربان، زنده پاینده است و بسوی او بازگشته ام) در افق مبین نوشته می شود.

گوید: پرسیدم «افق مبین» چیست؟ فرمود: جلگه ایست مقابل عرش که در آن نهرهایی است و به اندازه ستارگان در آنها جام ریخته شده است.

باب ۲۳۷- معنی افق از مردم

۱- سعید بن ولید گوید: به همراه ابان بن تغلب خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، حضرت فرمود: اگر فرد مسلمانی را شکمی سیر غذا دهم نزد من خوشتر از آنست که افقی از مردم (غیر مسلمان) را سیر کنم، عرض کردم: «افق» چه اندازه می باشد؟ فرمود: یک صد هزار تن، بلکه بیشتر.

باب ۲۳۸- معنی اسودین

۱- ابو هریره گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کشتن دو سیاه در حال نماز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۲

دستور داده، معمر گوید: به یحیی گفتم: معنی دو سیاه چیست؟ گفت: مار و کژدم.

باب ۲۳۹- معنی تمام نعمت

۱- معاذ بن جبل گفت: با پیغمبر صلی الله علیه و آله به جایی می رفتم به مردی برخوردیم که دعا می خواند و می گفت: «پروردگارا از تو می خواهم صبرم دهی!» پیغمبر به او فرمود: بلا- (آزمایش به نعمت یا به محنت) درخواست نمودی پس عافیت را از خدا بخواه. به شخص دیگری رسید که می گفت: «خدایا از تو می خواهم نعمت خود را بر من تمام کنی» حضرت فرمود: ای پسر آدم! آیا می دانی تمام نعمت چیست؟ معنی آن رهائی از آتش دوزخ و واردشدن به بهشت است، و به مرد دیگری رسید و او در دعایش چنین می گفت: «ای صاحب شوکت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۳

و بزرگواری!» به او فرمود: دعایت به هدف اجابت مقرون است پس بخواه (آنچه مایلی)!.

باب ۲۴۰- خواسته های مردم

۱- محمد بن عماره به نقل از پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود:

خواسته های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است: بی نیازی، و آسایش، و کمتر اندوهگین بودن، و گرامی شدن. اما بی نیازی در قناعت (راضی شدن به اندک چیز) است و هر کس آن را در زیادی ثروت بجوید به آن نخواهد رسید، و اما رفاه و آسایش زندگی در سبکباری است و هر کس به زیر بار گران رود روی آسایش را نخواهد دید، و اما کمتر اندوهگین بودن در کم شغلی است و هر کس آن را در داشتن کار زیاد بجوید، نخواهد یافت، و اما عزت در فرمانبرداری از آفریدگار است و هر شخصی آن را در فرمانبری از مخلوق بجوید به آن نخواهد رسید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۴

باب ۲۴۱- معنی آهنگ ناقوس

۱- حارث أَعور گوید: در اثنائی که همراه با امیر المؤمنین در شهر حیره (در کنار فرات واقع شده) می رفتیم (قدم می زدیم) به دیر نصرایی رسیدیم که ناقوس (زنگ بزرگی که در کلیسا نصب می کنند) را می نواخت، گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای حارث، آیا می دانی این ناقوس چه می گوید؟ گفتم: خدا و پیامبر او و پسر عموی پیامبرش داناترند. فرمود: آن مثل دنیا و ویرانی آن را می زند و چنین می گوید: در حقیقت و بدون تردید (اعلام می دارم) نیست معبود بر حقّی مگر «اللّه»، براستی دنیا ما را فریب داد، و سرگرم نمود و دل ما را ربود، و گمراهمان کرد، ای فرزند دنیا؛ آرام باش، آرام! ای پسر دنیا بکوب، بکوب! ای پسر دنیا مال فراهم آر و انباشته کن، سرانجام دنیا

دوره ای پس از دوره دیگر تباه می گردد، روزی از عمرمان نگذرد که عضو مهمی از (اعضای) ما سست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۵

نگردد. تباه نمودیم خانه پاینده را، و اقامتگاه گرفتیم خانه ناپایدار را، و نمی دانیم که چه سهل انگاری و اسرافی در آن نمودیم مگر آن وقت که بمیریم.

حارث عرض کرد: ای امیر المؤمنین آیا مسیحیان خود نوای ناقوس را می دانند؟ فرمود: اگر می دانستند مسیح را در برابر پروردگار پرستش نمی کردند.

گوید: من نزد راهب صومعه نشین رفتم و گفتم: تو را بحق حضرت مسیح چنان که ناقوس را می نواختی بار دیگر بنواز! گوید: او ناقوس را بصددا در آورد و من کلمه به کلمه گفتم تا رسید به جمله آخر، راهب روی بمن نموده گفت: به حق پیامبران سوگندت می دهم که بگوئی چه کسی تو را چنین خبر داده؟ گفتم: آن مردی که دیروز همراه من بود. گفت: آیا میان او و پیغمبر خویشاوندی هست؟

گفتم: پسر عموی اوست. گفت: آیا به حق پیامبران این جملات را از او شنیده است؟ گوید: گفتم: بلی، آنگاه مسلمان شد و سپس بمن گفت: به خدا قسم من در تورات خوانده ام که در پایان سلسله پیامبران پیغمبری خواهد بود که آنچه ناقوس گوید، توضیح دهد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۶

باب ۲۴۲ - معنی گفته پیامبران علیهم السلام هنگامی که روز قیامت به ایشان گفته شود: «ما ذا أُجِبْتُمْ» گویند: «لا عِلْمَ لَنَا»

۱- أبو زید عیاش گوید: پدرم یزید بن حسن بمن گفت: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برایم روایت نمود: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عز و جلّ یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قَالُوا: لا عِلْمَ لَنَا (یاد کن روزی را که خدا فراهم آورد پیغمبران خود را، پس

به آنان گوید: هنگامی که شما قوم خود را به توحید دعوت نمودید، از طرف امت چه پاسخی به شما داده شد؟ ایشان گویند: هیچ دانشی نیست ما را به چیزی مگر آنکه تو آن را می دانی - مائده ۵: ۱۰۹) فرمود: انبیاء پاسخ می دهند که ما آگاهی (از غیر تو) نداریم (یعنی جز آنچه تو خود آگاهی چیزی نمی دانیم و همه علم ما از جانب توست) امام کاظم علیه السلام فرمود: حضرت صادق علیه السلام افزود: که قرآن تمامش تقریر (بیانات و حوادث کوبنده؛ و و بیدارکننده که عظمتش بیش از درک عمومی است) و باطنش تقریب (نزدیک گردانیدن) می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۷

مصنّف این کتاب گوید: مقصود امام علیه السلام از آن جمله این است که: پس از آیات تهدید و نکوهش و بیم دادن، آیه های رحمت و بخشایش هم دارد.

شرح: بنا بر فرموده مصحح (متن عربی در پاورقی) ظاهر روایت بلکه صریح آن این است که تمام قرآن ظاهرش کوبنده، و باطنش نزدیک گرداننده است، نه آنکه بعضی آیات آن تقریر و بعضی دیگر تقریب باشد.

و شاید مراد آن است که ظاهر بسیاری از آیات عتاب و سرزنش می باشد و لکن هدف آن بیدار سازی بی خبران، و باز گردانیدن تبه کاران است. پس باطن این خطاب که مشتمل بر وعید و توبیخ است همان رحمت و رأفت و سوق دادن مردم به سوی خوشبختی، و نزدیک ساختن آنان به هدف آفرینش می باشد، پس فرموده امام علیه السلام

«القرآن کله...»

از باب تغلیب است.

و تناسب این جمله با قبلش در اینست که چون سؤالی که می بایست از امت بشود از پیغمبران شده، خود نوعی سرزنش

و نکوهش است لذا امام علیه السلام فرمود:

«القرآن كله تقریح...».

باب ۲۴۳- معنی این جمله: مرد مسلمان سه دوست دارد

۱- مسعده بن زیاد گوید: امام صادق از پدرش از اجداد بزرگوارش علیهم السلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همانا برای مرد مسلمان سه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۸

دوست است، یک دوست به او می گوید: «من در زندگی و مرگ با تو هستم» و آن عمل وی می باشد.

دوست دیگر می گوید: «من با تو هستم تا وقتی که جان دهی» این مال اوست و آنگاه که بمیرد برای بازماندگان باقی می ماند.

دوست سوم می گوید: «من با تو تا لب گور همراه می باشم آنگاه رهایت خواهم کرد» و آن فرزندان اویند.

باب ۲۴۴- معنی همدمی که با بشر به گور سپرده می شود، و او زنده است و انسان مرده

۱- قیس بن عاصم گوید: با چند تن از طایفه بنی تمیم خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم، هنگامی که به محضر آن بزرگوار رسیدم صلصال بن دلهمس نیز همان جا بود. عرض کردم: یا رسول الله پند سودمندی بما بده تا از آن بهره مند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۷۹

گردیم، زیرا ما گروهی بیابانگرد هستیم (و نمی توانیم زیاد خدمت برسیم)، فرمود: ای قیس بدرستی که با هر عزت خواری می باشد، و زندگی را مرگ به همراه است، و بدنبال این سرای عاریت منزل جاوید دیگری! برآستی برای هر چیز حسابرس و نگهبانی است، هر عمل نیکی را پاداشی، هر کردار بدی را کیفری، و هر چیزی را پایانی است! ای قیس! ناگزیر بایستی مونس با تو بگور آید که او زنده است در حالی که تو مرده ای، و هر دو با هم در یک قبر خواهید بود، هر گاه بزرگوار باشد گرامیت خواهد داشت، و اگر پست و فرومایه باشد تو را فرو گذارد و بفریادت نرسد،

سپس با تو همنشین گردد، و برانگیخته نخواهد گشت مگر همراه با تو، و تو هم جز با او سر از گور برنداری تا بسوی محشر شتابی، و جز از ناحیه او بازپرسی نشوی. بنا بر این، همنشین خود را غیر از کردار شایسته برمگزین! زیرا عمل نیک مایه آرامش تو خواهد بود، که اگر زشت باشد جز آن از هیچ چیز دیگر در هراس نباشی، و آن همدم، همان کردار تو در جهان است.

عرض کردم: ای پیامبر خدا دوست دارم این گفتار گرانمایه شما در چند سطر به نظم در آید که ما بدان بر سایر عرب بیالیم، و آن را حفظ نمائیم، و در محفظه سینه مان ذخیره سازیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی فرمود: تا حسان بن ثابت را بیاورد، گوید: من می اندیشیدم که اشعاری بسرایم که مضمونش این پند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۰

گرانمایه باشد، و قبل از آمدن حسان موفق گشتم چند سطر شعر بسرایم، عرضه داشتم: ای پیامبر خدا اشعاری به ذهنم رسید که به عقیده من موافق خواسته شما است [رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگو ای قیس] پس گفتم:

۱- از کردار خویش همدمی برای خودت برگزین زیرا جز این نیست که همنشین مرد در گورش فقط اعمالش خواهد بود.

۲- چون بعد از مرگ کاری از شخص ساخته نیست ناگزیر باید پیش از فرارسیدن آن خود را مهیا سازد برای آن روز (روز حساب) که فرا خوانده می شود، و به سوی دادگاه عدل الهی روی می آورد.

۳- پس اگر به چیزی دلبستگی پیدا کرده ای نباید جز آنچه مایه خوشنودی خداست باشد.

۴- زیرا

انسان را پس از مرگ و قبل از آن هرگز مانوس نباشد مگر با کردار خویش.

۵- و آگاه باش که انسان نزد زن و فرزندش مهمان است و پس از اندک زمانی که بماند به سرای جاودان خواهد رفت.

تذکر: از این عبارت چنین بر می آید که اشعار فوق از قیس است ولی محدث قمی رحمه الله علیه فرموده: صلصال ... حاضر بود و آن را بنظم در آورد (منازل الآخرة: ۴۲).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۱

باب ۲۴۵- معنای خرد زنان و زیبایی مردان

۱- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش از جدش علیهم السلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خرد زنان در زیبایی آنان، و زیبایی مردان در خردهایشان قرار دارد.

باب ۲۴۶- معنی گفته سلمان- خدا از او خشنود باد- هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه شخصی از شما همه عمر روزه دار است و کدامیک از شما همه شبها را به بیداری می گذرانند و چه کسی از شما هر شب قرآن را ختم می نماید؟ و او در آن جا گفت: من

۱- ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۲

السلام روایت کرده فرمود: روزی پیامبر به یاران خود چنین فرمود: کدامیک از شما همه عمر روزه دار هستید؟ سلمان- رحمه الله علیه- گفت: یا رسول الله من.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه شخصی از شما تمامی شبها زنده دار است؟

سلمان جواب داد: ای پیغمبر خدا من. فرمود: کدامیک از شما هر روز همه قرآن را از آغاز تا پایان می خواند؟ سلمان گفت: یا رسول الله من. یکی از اصحاب آن حضرت با لحنی خشن گفت: ای رسول خدا سلمان مردی فارسی زبان است و قصد دارد بر ما عربها ببالد، در جواب سؤالتان که کدامیک از شما تمامی عمرش روزه دار است؟ گفت: من، با این که بیشتر روزها غذا می خورد، و فرمودید کدامیک از شما همه شب برای عبادت بیدار می ماند، گفت: من، در صورتی که بیشتر شبها خواب است و فرمودید: چه کسی از شما هر روز یک قرآن می خواند، گفت: من، با اینکه بیشتر روزش خاموش است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خاموش باش ای مرد! تو را چه با همانند لقمان حکیم؟ از خودش پرس تا آگاهت سازد، آن مرد به سلمان گفت: ای بنده خدا، تو نگفتی همه روز روزه داری؟ جواب داد:

آری. گفت: ولی من تو را دیده ام که بیشتر روزها

غذا می خوری! پاسخ داد: چنان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۳

نیست که تو گمان بردی من در هر ماه سه روز روزه می گیرم و خدای عزّ و جلّ فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا (شخصی که عمل نیکی انجام دهد ده برابر آن ثواب خواهد داشت - انعام ۶: ۱۶۰) و روزه ماه شعبان را به ماه رمضان پیوند می کنم و این روزه همه عمر می شود. گفت: تو خیال نکردی که همه شب بیداری؟

فرمود: بلی، افزود: (ولی) بیشتر شبها در خوابی! سلمان در جوابش گفت: چنان نیست که تو پنداشته ای، من از دوستم پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس با وضو بخوابد چنان است که همه شب را شب زنده دار بوده و من همواره با وضو می خوابم.

گفت: آیا گمان نبردی هر روز همه قرآن را می خوانی؟ فرمود: آری.

گفت: اما بیشتر روز را خاموشی! سلمان گفت: چنان نیست که تو فهمیده ای، من از دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: «يا أبا الحسن مثل تو در امتم همانند «قُلْ هُوَ اللَّهُ» است که هر کس آن را یک بار بخواند یک سوم قرآن را خوانده، و هر کس دو بار بخواند، دو سوم قرآن را تلاوت کرده، هر کس سه مرتبه بخواند همه قرآن را خوانده است. (ای علی) آن کس که تو را به زبانش دوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۴

بدارد یک سوم ایمان، و آنکه با زبان و دلش به تو مهر ورزد دو سوم ایمان را دارد، و کسی که نه تنها به زبان و دل علاقمند

باشد بلکه با دست خویش یاریت دهد ایمانش کامل است، ای علی قسم به آنکه مرا به حق فرستاده اگر تمامی اهل زمین تو را دوست داشته باشند، چنان که اهل آسمان تو را دوست می دارند، خدا هیچ فردی را در جهنم عذاب نمی کند» و من هر روز سه بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را می خوانم. آن مرد معترض همچون کسی که سنگ در دهانش نهاده باشند (و نتواند حرف بزند) از جا برخاست.

باب ۲۴۷- معنی این جمله که بعضی از قطعه های زمین انتقام گیرنده اند

۱- أبو الحسین اسدی گوید: شخصی از قول امام صادق علیه السّلام نقل می کرد که فرمود: براستی خداوند در زمین گودالهایی دارد بنام «منتقمه» (کیفر دهنده) و چون خداوند به بنده ای ثروتی عطا فرماید و او آن را در راه حق خرج نکند خداوند او را بر قطعه ای از آن زمین های کیفر دهنده چیره و مسلط سازد پس خودش آن مال را در آنجا تلف کند و پس از مرگ آن زمین را که مالش در آنجا هدر رفته

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۵

برای دیگران باقی می گذارد.

باب ۲۴۸- معنی گفتار شایسته و کردار نیک

۱- أبان و شخص دیگری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: کسی که روزه خود را با گفتاری شایسته و کرداری نیک پایان برد خداوند روزه اش را از او بپذیرد. شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا گفتار شایسته چیست؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه «نیست معبود بر حقی جز الله» و عمل صالح، دادن (زکاه) فطره است.

باب ۲۴۹- معنای روایتی که فرماید: شخصی که دیدار خدا را دوست داشته باشد خداوند تعالی هم دیدار او را دوست دارد، و هر کس مشتاق (لقاء الله) نباشد خدا هم دیدار او را دوست ندارد

۱- عبد الصّمد بن بشیر از یکی از یاران خود نقل کرده که گفت: به امام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۶

صادق علیه السّلام عرضه داشتم: خدا توفیقت دهد، آیا چنین است که هر فردی ملاقات با خدا را دوست بدارد خدا هم ملاقات با او را دوست می دارد، و هر کس که دیدار خدا را دوست نداشته باشد خدا هم میل به دیدار او ندارد؟ فرمود: آری، گفتم: به خدا قسم ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: آن چنان نیست که تو گمان برده ای، قطعاً هنگام رو در رو شدن با مرگ اگر با صحنه ای مقابل گردد و آن را آنچنان دوست بدارد که چیزی برایش محبوب تر از آن نباشد بگونه ای که خود استقبال نماید پس خداوند هم لقای او را دوست می دارد، و او در این هنگام دوست خواهد داشت لقای پروردگار را و اگر آن هنگام صحنه ای را بیند که او را خوش نیاید پس چیزی برایش دشمن تر از مرگ نخواهد بود و خداوند هم دیدار او را دوست نمی دارد.

۲- یحیی بن سَابور گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام در باره شخصی که هنگام جان دادن چشمانش گریان است، فرمود:
آن حالت هنگامی پدید آید که پیامبر خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ مقابل او قرار گرفته است، پس آنچه را شادمانش می سازد می بیند و آن را دوست دارد (و اشک شوق می ریزد)، سپس فرمود: مگر ندیده ای شخص هنگامی که با موضوعی مواجه می گردد که خوشحالش می سازد و (بشدت) آن را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۷

دوست دارد، از چشمانش اشک می ریزد در حالی که لبانش خندان است.

باب ۲۵۰- معنی آنچه روایت شده: نماز حجه خدا در زمین است

۱- یونس بن ظبیان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: توجّه داشته باش نماز حجه (حائل میان دو چیز، منع کننده و باز دارنده) خداست در زمین، پس هر کس که میل دارد بداند از نماز چه نفعی برده است؟ باید در خود بنگرد، اگر نمازش او را از انجام اعمال زشت و نواهی الهی و کردار ناپسند، بازداشته باشد، پس بهمان اندازه که جلوی او را گرفته از نمازش بهره مند شده، و هر کس که می خواهد بداند ارزشش نزد خدا چقدر است باید ببیند که خدا نزد وی تا چه اندازه ارزشمند است! و آن کس که قدرت انجام کاری را پیدا کرد، باید دقت کند که اگر خوب و پسندیده است آن را انجام دهد و اگر عمل زشت و ناپسندی است از آن اجتناب ورزد، چون خدا سزاوارتر است به وفا و زیاده دادن و هر کس که عمل زشتی را در نهانی انجام دهد، باید یک عمل نیک نیز پنهانی انجام دهد، و آن کس که آشکارا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۸

مرتکب کارزشتی شود باید حسنه ای آشکارا انجام دهد.

باب ۲۵۱- معنی حاقن و حاقب و حاذق

۱- اسحاق بن عمار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که از فشار بول در زحمت باشد و همچنین کسی که نیاز شدید به قضای حاجت دارد، و آن کس که کفش به پایش تنگ است نمازش (مورد قبول) نیست. «حاقن» کسی است که از فشار بول در زحمت باشد و همین طور «حاقب» کسی است که نیاز به تخلی دارد، و «حاذق» آن کس است که کفش وی پایش را می فشرد.

باب ۲۵۲- معنی مجنون

۱- جابر بن یزید جعفی از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود: شنیدم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۸۹

جابر بن عبد اللہ انصاری می گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ در گذرگاهی به مردی که مبتلا به بیماری صرع بود (بیماری عصبی که در انسان باعث تشنج و فقد شعور می گردد و غالباً با حالت تشنج احساس درد و سستی در اعضای بدن

شروع می شود و مریض ناگهان بر زمین می افتد و دندانها را بهم فشار می دهد و چهره اش کبود و گاهی بدنش مانند چوب می شود و این حالت چند دقیقه طول می کشد سپس شروع به تنفس می کند و انقباضاتی در عضلات چهره اش پیدا می شود و آنگاه به حالت ضعف و سستی بخواب می رود- فرهنگ عمید ص ۶۹۲) و مردم اطراف او را گرفته بودند و به او می نگریستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید، اینجا چه خبر است و اینان برای چه گرد آمده اند؟ گفتند: دیوانه ایست از پا در آمده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این شخص دیوانه نیست بلکه دردمندی است مبتلا. آیا مایلید شما را آگاه کنم از دیوانه واقعی؟

عرض کردند: بلی، یا رسول الله، حضرت فرمود: دیوانه واقعی آن کس است که از خودپسندی و بالیدن بر خود روی زمین، با ناز و تکبر گام برمی دارد و با گوشه چشم به چپ و راست خود می نگرد، و پهلوی را با شانه به این سو و آن سو می برد [و با آنکه گنهکار است آرزوی بهشت دارد و از زبان او کسی آسوده نیست و به نیکیش امید نمی رود- خصال باب سته]، چنین شخصی دیوانه است، و لیکن این مرد دیوانه نیست بلکه مبتلاست.

۲- حمزه بن حمران گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: براستی آدمی که به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۰

هر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید، دیوانه است.

باب ۲۵۳- معنی پرهیز غذایی

۱- شخصی بنام اسماعیل از قول خراسانی - مقصودش امام هشتم حضرت رضا علیه السلام است - فرمود: پرهیز، ترک خوردن چیزی (خوراکی) بطور کلی نیست، بلکه پرهیز، کم بکار بردن است.

باب ۲۵۴- معنی دبقا

۱- جعفر بن اسماعیل از شخصی روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم بیمار چند روز باید پرهیز کند؟ فرمود:

«دبقا»

. من نفهمیدم «دبقا» چند روز است، از آن جناب سؤال کردم، فرمود: ده روز و در حدیث دیگر: یازده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۱

روز و «دبق» بمعنی بامداد است، به لفظ رومی یعنی یازده بامداد.

باب ۲۵۵- معنی خائف

۱- عبد الله جعفی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «خائف» کسی است که ترس و پارسائی، زبانی برایش نگذاشته که با آن سخن بگوید.

باب ۲۵۶- معنی کفو

۱- یونس بن عبد الرحمن گوید: چند تن از روات از حضرت صادق علیه السلام روایت نمودند که فرمود: «کفو» (همانند و همتا) کسی است که پاکدامن بوده، و (انسان) نزد او گشایش و راحتی و کامیابی داشته باشد.

باب ۲۵۷- معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی

- ۱- محمّد بن ابی عمیر با یک واسطه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: «مسلمان» کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند و «مؤمن» کسی است که مردم وی را بر اموال و جانهای خود امین بدانند.
- ۲- و در حدیث دیگری روایت شده: مؤمن کسی است که همسایه اش از اذیت و آزار او آسوده باشد.
- ۳- و روایت شده از حضرت صادق علیه السّلام که هر کس در اسلام تولّد یافته «عربی» است، و شخصی که در پیری آن را بپذیرد «مهاجر» است، و آن کس که به بردگی در آید و آزاد گردد «مولی» است و مولا و سرپرست هر طایفه ای از خودشان می باشد.

باب ۲۵۸- معنی عقل

- ۱- محمّد بن عبد الجبّار از بعض روات مرفوعاً تا امام صادق علیه السّلام روایت

- نموده گفت: به آن حضرت عرض کردم: «عقل» چیست؟ فرمود: چیزی است که بوسیله آن خدای بخشنده پرستش شود، و بهشت بدست آید، آن شخص گفت:
- عرضه داشتم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ است آن رندی و بداندیشی است، همانند خرد است ولی خرد نیست. و از امام مجتبی علیه السّلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آنکه همواره در اندوه بسربری تا فرصتی یابی.

باب ۲۵۹- معنی پرهیز کردن از خدا با حقیقت تقوی

- ۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد آیه شریفه **اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ** (از مخالفت با خدا بترسید چنانچه سزاوار ترسیدن از اوست- آل عمران ۳:
- ۱۰۲) فرمود: یعنی همواره مطیع اوامر الهی بودن و هرگز گناه نکردن، پیوسته بیاد خدا بودن و هیچ گاه او را فراموش نکردن، همه نعمتهای خدای را سپاسگزار بودن و هرگز ناسپاسی نکردن.

باب ۲۶۰- معنی پرستش

۱- عبد الرحمن جعفی گوید: من حاضر بودم که عیسی بن عبد الله قمی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: عبادت چیست؟ فرمود: حسن نیت داشتن در اطاعت، آن گونه که خدا فرمانبرداری شود.

باب ۲۶۱- معنی سائبه

۱- ابو الزبیر شامی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «سائبه» چیست؟

فرمود: مردی برده خود را آزاد می نماید و به او می گوید: هر کجا که خواستی برو، و من در اموال به جای مانده پس از مرگت حقی ندارم، و همچنین بر جرائمی که از تو سرزند مسئولیتی ندارم [فرمود:] و دو نفر را هم شاهد بگیرد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۵

باب ۲۶۲- معنی کبر

۱- عبد الله بن طلحه گوید: امام صادق علیه السلام روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز به بهشت وارد نخواهد شد شخصی که به اندازه خردلی (اسپندان) از خود نمائی در دل داشته باشد، و به جهنم نرود شخصی که به اندازه وزن خردلی ایمان در قلبش باشد. عرض کردم: فدایت گردم: گاهی انسان لباسی بتن می کند، بر مرکب سوار می شود و با خود احساس بزرگی می کند. آیا می فرمائید این از جهت فخر فروشی است؟ فرمود: نه، اینها خودنمائی نیست بلکه «کبر» منکر شدن حق، و ایمان، اعتراف به حق است.

۲- محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت نموده که فرمود: داخل بهشت نخواهد شد کسی که در دلش به اندازه دانه ای خردل غرور

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۶

داشته باشد، راوی گوید: گفتم: پس اگر ما لباس زیبایی می پوشیم، خود بزرگ بینی در ما پیدا می شود؟ فرمود: همانا آن در بین او و خداست.

۳- یزید بن فرقد از شخصی روایت نموده، گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: داخل بهشت نخواهد شد شخصی که در دلش به اندازه وزن دانه ای از خردل خود بزرگ بینی باشد، و

وارد جهنم نمیگردد کسی که در دلش به اندازه وزن دانه خردلی از ایمان باشد، راوی گوید: شروع نمودم به گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (براستی ما ملک خداییم و قطعاً بسوی او بازخواهیم گشت - بقره: ۱۵۶) (این جمله در عربی مرادف است با (وای بحال من) که در فارسی گفته می شود) فرمود: چرا کلمه استرجاع را گفتی؟ عرض کردم: جهت فرمایشی که از حضرت شنیدم. فرمود: آنچنان که تو گمان بردی نیست مقصودم منکر گشتن فهمیدن چیزی است و آن جز انکار نخواهد بود (یعنی غرض از تکبر، انکار خدا و گردنکشی در برابر قادر متعال است).

۴- عبد الأعلى گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «کبر» عبارت از این است که آدمی با دیده حقارت به مردم بنگرد و حق را خوار و ناچیز شمرد و آن را بر وفق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۷

واقع نبیند.

۵- عبد الأعلى بن أعین گوید: امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگترین تکبر، خوار شمردن آفریدگان و سبک پنداشتن حق است. عرض کردم: کوچک شمردن مخلوق و ناچیز شمردن حق چیست؟ فرمود: در برابر حق خود را به نادانی بزند و به اهل حق طعنه زند، و هر کس که چنین نماید با مقام کبریایی خدای عز و جلّ به ستیز برخاسته است.

۶- عبد الملک گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که وارد مکه شود و از «کبر» بیزار باشد، گناهِش آمرزیده گردد: عرض کردم: «کبر» چیست؟ فرمود:

کوچک شمردن مردم، و خوار کردن حق. گفتم: آن چگونه است؟ فرمود: نادانی در

برابر حقّ و سرکوب کردن اهل حقّ.

مصنّف این کتاب- رضی الله- عنه گوید: خلیل بن احمد در کتاب خود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۸

گفته: «فلان غمص الناس و غمص النعمه» در موردی گفته می شود که کسی نعمت و حقوق مردم را خوار و کوچک شمرد، و گفته می شود: «إنّه لمغموص علیه فی دینه» یعنی: (طعنه و سرزنش شده بر دینش) «و قد غمص النعمه و العافیه» در موردی بکار می رود که کسی شکر نعمت و تندرستی را انجام ندهد. ابو عبید در فرموده امام

«سفه الحقّ»

گفته است: آن هنگامی است که حقّ را با بی اهمیتی و نادانی می نگرد، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: وَ مَنْ يَزْغِبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفِهَةِ نَفْسِهِ (کیست که از آئین و راه و روش ابراهیم روی گرداند جز آدمی که خود را سبک گیرد؟- بقره: ۱۳۰).

و یکی از مفسرین گفته است: «إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» یعنی او سبکی و بی مقداری خود را بیان می کند.

و اما فرمایش امام «غمص الناس»: کوچک شمردن و بی ارزش دانستن آنان و مانند آن و افزوده که در آن لغت دیگری هم هست در غیر این حدیث و «غمص» به معنی «غمط» یعنی: خوار داشتن کسی و شکر نعمت را بجا نیاوردن و «غمص» در چشم است، و پاره آن را «غمصه» گویند، و «غمیصاء» نام ستاره ایست، و «غمص» در روده ها غلظت و سفتی و پارگی و درد است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۹۹

باب ۲۶۳- معنی تزکیه ای که خدا آن را نهی فرموده است

۱- جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ فَلَا تُزْكَوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (پس

خودستائی نکنید؛ خدا داناتر است به آن کس که پرهیزکار گردد و در عمل اخلاص داشته باشد- نجم ۵۳:

۳۲) چیست؟ فرمود: آن است که انسان بگوید: دیشب نماز شب خواندم، و دیروز روزه دار بودم، و مانند اینها، بعد امام علیه السلام فرمود: گروهی هستند که چون صبح بیرون آیند، می گویند: دیشب نماز خواندیم و دیروز روزه گرفتیم. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: لکن من شب و روز می خوابم و اگر میان روز و شب زمانی می یافتم، در آن هم می خوابیدم.

باب ۲۶۴- معنی عجیبی که کردار را تباه می سازد

۱- علی بن سوید گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۰

خودبینی و تکبر که کردار را تباه می سازد پرسیدم، فرمود: خودپسندی مراتبی دارد و یکی از آنها این است که رفتار بد و نادرست خودپسند در نظرش خوب و پسندیده و زیبا جلوه می کند، و او را چنان خوش می آید که گمان می کند کار شایسته ای انجام می دهد، و مورد دیگر اینکه؛ بنده به پروردگارش ایمان آورد و بر خدای عزّ و جلّ منتّ گذارد، در صورتی که خدا را بر او منتّ است (که او را به ایمان راهنمائیش نموده است).

شرح: در این حدیث امام علیه السلام به سه آیه شریفه قرآن که در سوره فاطر (۳۵: ۸) و کهف (۱۸: ۱۰۴) و حجرات (۴۹: ۱۷) می باشد، اشاره فرموده است.

«عجب» عبارتست از بخود بالیدن، و مرد معجب، آدم خودپسندی را گویند که هر عملی (چه زشت و چه زیبا) که از او سرزند پسندیده پندارد و بر خود ببالد، و «عجب» در عبادت، افتخار شخص به سبب انجام عمل صالح و یا گردنکشی و

اظهار خوشحالی (از عمل خود) و به رخ کشیدن آنست، و یا اینکه خودش را از این حدّ که کوتاهی نموده باشد، خارج بیند، و این عجیبی است که فاسدکننده عبادت است، زیرا او پرده ای میان دل و خدا آویخته که مانع از دیدن نیکی و احسان و نعمت و فضل و توفیق و یاری پروردگار می گردد، و امّا «کبر» آن است که شخص خود را بدلیل عمل، یا نژاد، یا دانش یا نیرو، یا زیبایی و یا سایر چیزهایش بالاتر از دیگری بداند و برای خود مرتبه ای قائل باشد و برای غیر خودش مرتبه دیگر، و خویشتن را بالاتر از وی بداند و بر او گردنکشی و سرافرازی نماید.

«عجب» میان انسان و پروردگارش می باشد، و وجود شخصی دیگر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۱

ملاحظه برتری بر او لازم نیست، و «کبر» میان انسان است و همجنسانش، که خویشتن را بهتر از آنان بداند. و مادامی که این صفت در باطن او مضمّن است «کبر» نامیده می شود، و هر وقت اظهار برتری بر غیر نمود آن را تکبر نامند).

۲- احمد بن محمّد بنقل از یکی از یارانش که مرفوعاً از امام صادق علیه السّلام روایت نموده، گوید: آن حضرت فرمود: تعجب کننده به رأی خود آدمی است که برای هیچ کس فضیلتی قائل نباشد.

باب ۲۶۵- معنی حسد

۱- ابو بصیر گوید: شخصی از امام صادق علیه السّلام در مورد «حسد» پرسید، فرمود: گوشت و خونی است که در کالبد همه مردم دور می زند، تا اینکه به ما منتهی می شود، نزد ما نومیّد می گردد، و آن شیطان است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۲

باب ۲۶۶- معنی فقر

۱- حارث أعمور گوید: از جمله پرسشهایی که امیر المؤمنین از فرزند خود امام حسن علیهما السّلام نمود، این بود که فقر چیست؟ و وی پاسخ داد: آز، و شدّت تمایل به چیزی.

باب ۲۶۷- معنی بخل و شح

۱- فضیل بن عیاض گوید: امام صادق علیه السّلام (از من) پرسید: آیا می دانی شحیح (تنگ نظر) کیست؟ عرض کردم: شخص بخیل، فرمود: تنگ نظری «شحیح» بیشتر از بخیل می باشد، زیرا «بخیل» شخصی را گویند که از بخشیدن آنچه خودش دارد، خودداری می کند و «شحیح» کسی است که حرص و لثامت دارد، هم نسبت به دارائی خودش و هم نسبت به آنچه مردم دارند، و علاوه بر آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۳

چنان اسیر حرص و آز می باشد که هر چیزی را در اختیار مردم ببیند دلش می خواهد جزء اموال او باشد، چه از راه حلال و چه از راه حرام بدست آورد و به آنچه خدا نصیبش نموده سیر و قانع نمی گردد.

۲- عبد الأعلى بن أعین گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خسیس فردی است که مالی را هم از راه نامشروع تهیه کند، و هم در راه غیر مشروع خرج نماید.

۳- حارث أعمور گوید: امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن پرسش مسائلی از پسرش امام حسن علیه السلام از وی پرسید: «شَحَّ» چگونه حالتی است؟ پاسخ داد: آن است که شخص از آنچه در اختیار دارد احساس شرف کند، و آنچه را در راه خدا بخشیده به اعتقاد خود هدر رفته پندارد.

۴- جابر از قول حضرت باقر علیه السلام گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«بخیل» کسی نیست که زکات واجب از مال خود را بدهد،

و هر گاه حادثه ای پیش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۴

آید در قوم خود عطا و بخشش نماید، بلکه بخیل به معنی واقعی شخصی است که زکات واجب از مالش را نپردازد، و شریک پیش آمدهای قوم خود نباشد؛ در میان آنان دست بخشش نداشته باشد، اما در کارهای دیگر زیاده روی و اسراف نماید.

۵- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به راستی «شحیح» کسی است که حقّ خدای را از مال خود ندهد و آن را در غیر راه حقّ خرج نماید.

۶- احمد بن سلیمان گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «بخیل» شخصی است که با سرسختی از پرداختن آنچه که خدا بر وی واجب نموده است خودداری کند.

۷- معاویه بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «بخیل» کسی است که از سلام دادن به دیگری خودداری کند.

۸- عبد الله بن علی بن حسین از پدرش از جدّش علیهم السلام روایت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۵

نموده، که پیامبر خدا فرمود: کسی که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد، بخیل واقعی است.

باب ۲۶۸ - معنی سوء الحساب

۱- حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السلام از مردی پرسید: فلانی! میان تو و برادر دینیت چه ماجرای بود؟ عرض کرد: قربانت کردم چیزی از او طلب داشتم، تا آخرین ریال حقم را از او گرفتم. امام علیه السلام به او فرمود: مرا آگاه ساز از فرمایش خداوند عزّ و جلّ: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (و از سختی جزای حسابرسی می ترسند - رعد ۱۳: ۲۱) آیا بگمان تو ترسشان از این است که به آنان ستم گردد یا بر

خلاف عدالت با آنان رفتار شود؟! (نه) بلکه ایشان می ترسند که در حسابشان خرده گیری و نهایت دقت و موشکافی انجام شود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۶

باب ۲۶۹ - معنی سفاهت

حارث أعمور همدانی گوید: حضرت علیّ علیه السّلام در ضمن مسائلی که از فرزندش امام حسن علیه السّلام پرسید، این بود که پسر سفاهت (نادانی) چیست؟

پاسخ داد: پیروی از مردم فرومایه و همنشینی با گمراهان.

باب ۲۷۰ معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: که «حجامت» چه خوب شیوه ای است

۱- احمد بن ابی عبد الله به سند خود مرفوعاً روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه خوب شیوه ایست «حجامت» کردن. (که آن عمل) دیده را روشن نماید و درد را ریشه کن سازد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۷

باب - ۲۷۱ معنی حجامت باسود و یاور و نجات دهنده

۱- احمد بن ابی عبد الله مرفوعاً تا امام جعفر بن محمد علیهما السّلام از پدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سر، و میان دو شانه، و در پشت، هر سه جا «حجامت» کرده و یکی را سودمند، دیگری را فریادرس، و سومی را نجات بخش نامیده است.

۲- سالم بن مکرم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: محلّ حجامت در سر یک و جب از نوک بینی بالاترست و به اندازه میان سر انگشت بزرگ (شصت) و سر انگشت سبابه (انگشت شهادت وقتی از هم بگشاید) بالای دو ابرو، و پیامبر خدا آن را نجات بخش می نامید.

و در حدیث دیگر است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در سر «حجامت» می کرد، و آن را فریادرس یا رهائی بخش، می نامید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۸

باب ۲۷۲ - معنی احداث وضو

۱- ابراهیم بن معرض گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: مردم کوفه از حضرت علیّ علیه السّلام چنین روایت می نمایند؛ هنگامی که آن حضرت در کوفه بود، بول کرد تا کف نمود، بعد وضو گرفت، و به روی کفشهایش مسح کشید، و

سپس فرمود: این است وضوی کسی که حدثی انجام ندهد. در پاسخ فرمود: آری، امیر المؤمنین چنان کرده است. راوی گفت: پس چه حدثی شکننده تر از وضوست از بول کردن؟ فرمود: همانا مقصود حضرت از جمله اخیر، تجاوز و زیاده روی است در وضو گرفتن به اینکه زائد بر حد وضو کاری انجام دهد.

شرح: این خبر بر تقیه حمل شده به مصباح الفقیه همدانی مراجعه شود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۰۹

باب ۲۷۳- معنی فرموده حضرت زین العابدین «ع»: وای بر آن کس که یکی های او از دهایش فزونی گیرد

۱- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - می فرمود: وای بر آن کس که یکیهایش بر دهایش فزونی کند. به آن بزرگوار عرض نمودم: و آن چگونه است؟ فرمود: آیا نشنیده ای خدای عز و جل فرموده: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا (هر کس عمل نیکی بجا آورد به او ده برابر اجر و ثواب داده شود و هر کس کردار زشتی نماید جزا داده نشود مگر به قدر خود آن - انعام: ۱۶۰).

بنا بر این هر کس که یک حسنه انجام دهد در نامه عملش ده برابر آن اجر و ثواب نوشته گردد، و هر گاه کسی سیئه ای مرتکب شود جزا داده نشود مگر بقدر خود آن، پس پناه می بریم بخدا از شخصی که در یک روز ده گناه انجام دهد،

و یک حسنه نداشته باشد پس گناهان او بر ثوابهایش غالب آید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۰

باب ۲۷۴ معنی «صاع» و «مد» و تفاوت میان یک صاع آب و یک مد آن و همچنین در طعام

۱- سلیمان مروزی گوید: حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: برای غسل یک «صاع» آب، و برای وضو یک «مد» آب بس است، و «صاع» پیغمبر پنج «مد» بود، و وزن هر مدّ دویست و هشتاد درهم است، و وزن هر درهم، شش دانگ، دانگ مساوی است با شش حبه، و حبه به اندازه وزن دو دانه جو، از دانه های متوسط که نه کوچک باشد و نه بزرگ، می باشد.

۲- محمّد بن احمد گوید: جعفر بن ابراهیم همدانی - که در زیارت حجّ همسفر ما بود - گفت: به دستخط پدرم نامه ای به حضرت رضا علیه السّلام ارسال داشتم، بدین مضمون: فدایت کردم؛ یاران ما در باره «صاع» اختلاف کرده اند، بعضی گویند: فطره را باید به «صاع مدینه» پرداخت کرد، و بعض دیگر گویند: به «صاع

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۱

عراق» باید ادا نمود! در پاسخم، مرقوم فرمود: «صاع» به وزن مردم مدینه شش رطل و به وزن عراق نه رطل است. سپس او پرسید: وزن آن را معین فرمائید! فرمود: وزنش دو هزار و صد و هفتاد است (که تقریباً سه کیلوگرم می باشد).

۳- محمّد بن عبد الجبار گوید: ابو القاسم کوفی «مدی» آورد و گفت: این «مد» را ابن ابی عمیر به من داده و گفته است: آن را از فلان شخص از اصحاب امام صادق علیه السّلام گرفته، و او چنین گفته: که حضرت ابو عبد الله آن را بمن داده و فرموده است: این «مد» پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ما آن را

وزن و مقایسه کردیم چهار «مدّ» بود که مطابق یک قفیز و یک چهارم قفیز مادر اینجاست.

باب ۲۷۵ معنی نامصه، متمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوصله، واشمه، و مستوشمه

۱- علی بن غراب گوید: نیکوترین جعفر (بهترین کسی که نامش جعفر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۲

است) جعفر بن محمد، به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش تا علی بن ابی طالب علیهم السلام، برایم چنین نقل کرد که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هشت طایفه از زنان را لعن کرده است. که آنها عبارتند از:

«نامصه و متمصه و واشره و مستوشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه».

علی بن غراب گوید: «نامصه» زنی است که موهای صورت را بند می اندازد، و «متمصه» زنی است که موی صورتش کنده می شود. «واشره» زنی است که دندانهای زن دیگر را می برد و آن را نصف کرده و تیز می نماید، و «مستوشره» زنی است که این عمل روی او انجام می گیرد، و «واصله» آن زن را گویند که موی زنی را به موی زن دیگر پیوند دهد، و «مستوصله» کسی است که موی زن دیگر به موی او پیوند گردیده، و «واشمه» کسی را گویند که نگار و خال در دست یا جای دیگر از بدن زنان بکوبد، و آن بدین گونه است که ابتدا کف یا پشت دستها یا جایی دیگر از بدن زنی را سوزن می زند بگونه ای که جا باز کند و بعد با سرمه یا آهک پر می کند و در نتیجه سبز رنگ می شود، و «مستوشمه» زنی است که خالکوبی می شود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۳

باب ۲۷۶- معنی دیگری از واصله و مستوصله

۱- ابراهیم کرخی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرده است زن «واصله و مستوصله» یعنی: زنا دهنده و زنی که این

رابطه را تدارک ببیند.

باب ۲۷۷- معنی اطابه کلام، اطعام طعام، افشای سلام، ادامه صیام صلاه در لیل، مردم در خواب

۱- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام از پدران خود از حضرت علیّ (علیهم السّلام) چنین روایت نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت اطاقهایی است که ظاهرش باطن آن بوده، و درونش از بیرون آن دیده می شود و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۴

اقامتگاه فردی از امت من است که دارای این خویها باشد: کلامش نیکوست، و مردم (گرسنه) را اطعام کند، سلام کند و پیوسته روزه دار باشد، و در شب وقتی چشمان مردم در خواب رفته است، او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و بخواندن نماز مشغول گردد. علیّ علیه السّلام عرض کرد: ای رسول خدا! از امت شما چه کسی توان این کار را خواهد داشت! فرمود: یا علیّ؛ آیا میدانی «اطابه کلام» (سخن نیکو) چیست؟ کسی که هر صبح و هر شب ده مرتبه بگوید:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر»

(نیکو کلام می باشد). «اطعام الطّعام» (دادن غذا) خرجی دادن مرد است به خانواده خویش، و امّا «ادامه روزه» آن است که انسان در طول ماه رمضان، و در هر ماه، سه روز روزه بگیرد، که ثواب روزه تمامی عمر بر او نوشته می شود. «و الصّلاه باللیل» یعنی ادای نماز در شب، و هنگامی که مردم در خوابند، پس شخصی که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند، همانند کسی است که تمامی شب را بیدار مانده باشد، و «افشای سلام» آن است که از سلام دادن به هیچ یک از مسلمانان بخل نکند.

معانی الأخبار / ترجمه

۱- سکونئی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به امیر المؤمنین علیه السلام گفته شد:

«زهد» در دنیا چیست؟ فرمود: دوری گزیدن و کناره گیری از حرام آن (دنیا).

۲- أبو الطفیل گوید: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «زهد» در دنیا، کوتاه کردن آرزو و سپاس هر نعمت، و خودداری از هر آنچه که خدا آن را بر تو ممنوع ساخته، می باشد.

۳- اسماعیل بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زهد در دنیا، به رها کردن مال، و حرام نمودن حلال نیست، بلکه آن است که به آنچه در دست خودت می باشد بیشتر از آنچه در اختیار خداست اطمینان نداشته باشی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۶

۴- علی بن هاشم بن برید به نقل از پدرش گوید: مردی از حضرت باقر علیه السلام در باره «زهد» پرسید، فرمود: «زهد» ده قسمت دارد؛ بالاترین درجه های زهد، کمترین درجه پرهیزکاری است، و بالاترین مرتبه ورع، پائین ترین مرتبه یقین است، و بالاترین مرتبه یقین، کمترین درجه رضا است، و راستی که حقیقت زهد در یک آیه از قرآن بیان شده: لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (افسوس نخورید بر آنچه از دست شما رفته، و شادمان نگردید از آنچه که بدستتان رسیده - حدید ۵۷: ۲۳).

۵- علی بن حدید با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

عیسی بن مریم در ضمن سخنانی که برای بنی اسرائیل ایراد نمود، فرمود: در میان شما زندگی من این گونه است که قاتقم (چیزی که همراه با نان بخورند) گرسنگی است (وقتی گرسنه شدم نان را بدون خورش با اشتها می خورم)،

و خوراکی من علفهائی است که در بیابان برای حیوانات وحشی روئیده می شود، و روشنی مهتاب در شب چراغم، و خاک زمین بستم، و سنگ بیابان بالشم می باشند، نه خانه ای دارم که ویران گردد، و نه اندوخته ای که تلف گردد، و نه فرزندی که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۷

بمیرد، و نه همسری دارم که اندوهگین شود، بامدادم را آغاز می کنم در حالی که هیچ چیزی ندارم، و شبم را به روز می رسانم در حالی که هیچ چیز ندارم، و با این حال احساس می کنم که بی نیازترین افراد بشر هستم.

تذکر: در ارشاد القلوب دیلمی باب ۴۸ صفحه ۲۲۰ چنین آمده: عیسی بن مریم می فرمود: خدمتگزار من دستهای من است و مرکب سواری من دو پای من است، و فرش من زمین می باشد، و گرم شدن من در زمستان بوسیله آفتاب است.

باب ۲۷۹- مرد باورع کیست

۱- فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: انسان باورع کیست؟ فرمود: آن کس که از محرمات الهی دوری گزیند، و از شبهات و آمیزش با مخالفان ما اجتناب ورزد. و هر گاه کسی از امور مشتبّه پرهیز نکند نادانسته و ناخودآگاه گرفتار حرام گردد، و چون کار زشتی را ببیند در حالی که توانائی جلوگیری از آن را داشته باشد، اقدام نکند، به این معنی است که مایل است از خداوند نافرمانی شود، و کسی که دوست دارد فرمان خدا برده نشود آشکارا به دشمنی خدا برخاسته، و شخصی که پایدار ماندن ستمکاران را دوست داشته باشد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۸

قطعا می خواهد معصیت خدا رایج باشد، و خداوند تبارک و تعالی بر هلاک نمودن ستم

پیشگان خود را ستوده، و فرمود: **فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (پس بریده شد دنباله آن گروه که ستم کردند «بر خود»، و شکر و سپاس، مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است در هلاک نمودن ظالمان - انعام ۶: ۴۵).

باب ۲۸۰ - معنی خوشخوئی و حد آن

۱- حسن بن محبوب از یکی از راویان نقل نموده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تعریف حد و مرز اخلاق خوب چیست؟ فرمود: اخلاق خوب آنست که وقت راه رفتن پهلوهای خود را نجنبانی، فروتن و خوش گفتار باشی، و با برادر (دینی و نوعی) خود با خوشروئی دیدار کنی.

باب ۲۸۱ - معنی خلاق و خلق

۱- احمد بن ابی عبد الله از یکی از راویان حدیث بدون ذکر نام امام علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۱۹

نقل کرده که لقمان به فرزندش گفت: پسر من! صد تن را یار بگیر و یکی را دشمن بگیر! فرزندم جز آن نیست که دوستی، نصیب و بهره ای است از خیر (که برای تو تقدیر شده) پس آن را سرمایه سعادت و دینت قرار بده (نه آرزوهای زود گذر دنیا)، و خویت رابطه میان تو و مردم است پس با ایشان دشمن مباش و هر خوی نیک را بیاموز! پسر من! برده خوبان باش، و فرزند تبهکاران مباش! فرزندم امانتی که بتو سپرده شود به صاحبش بازگردان تا دنیا و آخرت سالم بماند، و اَمین باش تا بی نیاز باشی!

باب ۲۸۲ - معنی شکایت از بیماری

۱- حماد بن عیسی با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شکایت آن نیست که شخص بگوید: دیشب بیمار شدم یا از شدت مرض و رنج درد زیادی کشیدم، و لکن شکایت آن است که (از باب مثال) بگوید: به درد یا مشکلی دچار گشته ام که دیگری به آن مبتلا نگردیده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۰

باب ۲۸۳ - معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السلام»: «شخصی که به گرمابه رفته باید اثرش بر او نمودار باشد»

۱- احمد بن ابی عبد الله از پدرش مرفوعاً روایت نموده که گفت: امام صادق علیه السلام مردی را دید که از گرمابه بیرون آمده، و دو دست خود را به خضاب رنگین ساخته بود. حضرت به او فرمود: چنانچه خداوند دستانت را به این رنگ می آفرید، خوشحال بودی؟ گفت: به خدا قسم، نه! و این کار را فقط بدان جهت کردم که حدیثی از شما به من رسید که مضمونش این است: (شخصی که به گرمابه رود باید اثرش بر او هویدا باشد، یعنی حنا بسته باشد).

حضرت فرمود: چنان نیست که تو پنداشته ای، بلکه معنی آن این است که هر گاه یکی از شما با تندرستی از حَمَام بیرون آید، باید به شکرانه آن نعمت دو رکعت نماز (شکر) بخواند.

و نوح بن شعیب مرفوعاً روایت نموده که (امام جواد علیه السّلام) فرمود: باید خدا را سپاس گوید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۱

باب ۲۸۴- معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرار از طاعون همچون گریز از لشکری است که برای جهاد به طرف دشمن در حرکت است

۱- أبان (بن عثمان) الأحمر گوید: یکی از اصحاب ما از موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسید: من در شهری هستم و بیماری طاعون (بیماری مسری خطرناکی که این بیماری در تاریخ از کشتار آن داستانها نقل شده است، مثلاً در اوائل قرن ۱۴ این بیماری در اروپا ۲۵ میلیون نفر را هلاک کرد) در آنجا شایع است، آیا از آن شهر بروم؟ فرمود: بلی. عرض کردم: حدیثی به ما رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: گریز از طاعون مانند گریز از اردوی جهادگران می باشد، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را در باره گروهی فرموده است که مرزنشین هستند و در

برابر دشمن قرار دارند، طاعون به آنجا می آید و آنان سرزمینهای خودشان را خالی می کنند و از آنجا می گریزند پیغمبر صلی الله علیه و آله آن سخن را در حق ایشان فرمود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۲

و روایت شده اگر در بین مردمی که در مسجد هستند طاعون پیدا شود حق ندارند از آن مسجد بگریزند و به مسجد دیگر بروند. (شاید مقصود این باشد که مکان دیگری آلوده نگردد).

باب ۲۸۵ معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السلام»: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است

۱- زید شحام از امام صادق علیه السلام در باره فرموده آن بزرگوار: «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است» روایت نموده که فرمود: مقصود آن نیست که مؤمن برهنه باشد، و مؤمن دیگر، جزئی از بدن وی را ببیند، بلکه مقصود آن است که به زیان او داستانی بگوید.

۲- عبد الله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا دیدن عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است؟ فرمود: بلی، گفتم: مقصود شما دو موضع جلو و دنبال پائین تنه اوست؟ فرمود: نه، چنان نیست که تو فهمیده ای بلکه منظور از آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۳

فقط آشکار نمودن راز او می باشد (که عورت باطنی اوست).

۳- حذیفه بن منصور گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم (اهل تسنن) چنین جمله ای را می گویند: (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)، فرمود:

چنان نیست که تو گمان می کنی، بلکه عورت مؤمن این است که او را به دقت زیر نظر بگیرد تا اگر سخنی بگوید که بتوان عیبی بر او گرفت، در خاطرش نگهدارد و مطلبی بسازد تا هر گاه خشمگین شود او را به آن سرزنش کند.

باب ۲۸۶- معنی سخاوت و اندازه آن

۱- حسن بن محبوب به نقل از یکی از روایات گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حد «سخاوت» (بخشندگی) چیست؟ فرمود: حدش آنست که از مال خود، آن حقی را که خدا بر تو واجب نموده بیرون سازی و در جایی که خدا خواسته مالت را خرج کنی.

و علی بن عقبه نیز از امام صادق علیه السلام مانند آن را روایت نموده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۴

گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: سخاوتمند بزرگوار شخصی است که مال خویشتن را در راه حق انفاق کند.

۳- سخاوت، آنست که نفس بنده از طلب حرام باز ماند و خودداری کند، و چون به حلال رسید نفس او رام باشد به انفاق در اطاعت از خداوند.

۴- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام روایت نمود که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «سخاوت» درختی است که ریشه آن در بهشت است و شاخه هایش بر دنیا سایه افکنده، اینک هر انسانی به شاخه ای از شاخه های آن خود را بیاویزد او را به بهشت خواهد برد.

باب ۲۸۷- معنی سماحه

۱- حارث اعور گوید: امیر المؤمنین به فرزند خود امام حسن علیهما السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۵

فرمود: پسر من! «سماحه» (بزرگواری و بخشش و جوانمردی) چیست؟ پاسخ داد:

اینکه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختی، بخشنده باشد.

باب ۲۸۸- معنی جواد

۱- احمد بن مسلم گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در حال طواف کعبه بود که مردی از آن حضرت پرسید:

«جواد» (بخشنده) چه کسی است؟

فرمود: سخن تو دو روی دارد اگر از انسان بخشنده می پرسی، شخصی است که آنچه پروردگار بر او واجب کرده، بپردازد، و اگر در باره آفریننده (خدا) سؤال می کنی؛ او در هر حال بخشنده است، چه عطا کند و چه از دادن آن خودداری کند! زیرا اگر به تو عطایی کند آنچه از تو نبوده، به تو لطف فرموده، و اگر جلوگیری نماید باز آنچه را از تو نبوده به تو نداده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۶

باب ۲۸۹- معنی مروّت

۱- عمرو بن عثمان تیمی قاضی گوید: جمعی از یاران امیر المؤمنین علیه السلام در موضوع مروّت (مردانگی، جوانمردی، نرم دلی) با هم به گفتگو پرداخته بودند که حضرت تشریف آورد: فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته اید؟ عرضه داشتند: یا امیر المؤمنین! در کجاست؟ فرمود: در قول خدای عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (خداوند به شما دستور می دهد عدل و احسان را شیوه خود سازید- نحل ۱۶: ۹۰) پس عدل همان انصاف و رعایت حق، و احسان بخشش و تفضل از حق خویش می باشد.

۲- عبد الرحمن بن عقیاس - مرفوعا - نقل نموده که معاویه از امام حسن - علیه السّلام پرسید: «مروّت» (جوانمردی) چیست؟ فرمود: آنست که مرد بر حفظ دینش حریص باشد، و مال خود را اصلاح و نیکو سازد، و حقوق دیگران را رعایت نماید.

معاویه دو بار گفت: آفرین بر تو ای ابا محمّد!

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۷

راوی گوید: معاویه

بعد از آن بارها می گفت: دوست داشتم یزید این جواب را بگوید، اگر چه یک چشم او کور باشد.

۳- معاویه بن وهب گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمانی حسن بن علیّ علیهما السّلام با چند تن از یارانش نزد معاویه بودند، معاویه از آن حضرت پرسید:

ای ابا محمّد مرا آگاه ساز که «مرّوت» چیست؟ فرمود: مرّوت آن است که مرد دین خود را حفظ نماید، و حرفه و پیشه خود را نیکو گرداند، و همچنین نیک رفتار در حال کشمکش و ستیز، و سلام دادن و با نرمی سخن گفتن، و خویشتنداری، و دوستی مردم، می باشد.

۴- حارث أَعور گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام به فرزندش امام حسن علیه السّلام فرمود: پسر! مرّوت چیست؟ پاسخ داد: پارسائی، و اصلاح مال.

۵- علیّ بن حفص جوهری به نقل از مردی از اهل کوفه بنام ابراهیم که از راویان حدیث بود، گفت که: از امام حسن علیه السّلام پرسیده شد: جوانمردی چیست؟

فرمود: پارسائی در دین، محاسبه دقیق در زندگی، و شکیبائی در گرفتاریها و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۸

مصائب.

۶- ابان بن تغلب گوید: امام باقر علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر خدا علیه السّلام فرمود: جوانمردی، بدست آوردن ثروت از راه صحیح است.

۷- عبد الله انصاری مرفوعاً از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که فرموده:

رسیدگی مرد به کسب و مزرعه از جوانمردی او است.

۸- عبد الله نهدی گوید: پدرم گفت: که امام صادق علیه السّلام فرموده: «مرّوت و جوانمردی» دو قسم است؛ جوانمردی در وطن (اقامتگاه)، و جوانمردی در سفر، که مردانگی در وطن، خواندن قرآن و حضور در مساجد، و همنشینی با نیکوکاران و

نظر دقیق در مسائل شرعی و احکام دینی است.

اما جوانمردی در سفر آنست که: از توشه ای که همراه دارد به همسفران ببخشد، و شوخی نمودن به آنچه مورد خشم خدا نباشد، و کمتر مخالفت کردن با همراهان و رفتار نکردن بر خلاف میل آنان، و پس از جدائی (بازگشت) در باره همسفران سخنی که به زیان ایشان باشد، نگفتن!

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۲۹

۹- ابو قتاده قمی مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام از آن حضرت روایت نموده که از ما پرسید: مردانگی چیست؟ عرض کردیم نمی دانیم، فرمود: جوانمردی آن است که مرد سفره خود را بر آستانه خانه اش بگستراند (تا در دسترس همه باشد) و مردانگی بر دو گونه است. آنگاه همانند حدیث قبل را بیان نمود.

باب ۲۹۰- معنی «سبحه الحدیث» و تحریف

۱- سکونتی گوید: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام، روایت نموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبوب ترین ذکر (تسبیح) در پیشگاه خداوند «سبحه الحدیث» است، و ناپسندترین سخن در نظر پروردگار تحریف می باشد. شخصی عرض کرد: یا رسول الله «سبحه الحدیث» چیست؟ فرمود:

آنست که انسان اخبار حرص دنیا و آرایش باطل آن را می شنود، اندوهگین می گردد، سپس به یاد خدا می افتد (و خدا را تنزیه و تقدیس می کند)، و أمّا «تحریف» مانند گفتار آن مردی است که می گوید: من و هر چه که دارم همه از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۰

نتیجه کوشش و تلاش خودم می باشد.

باب ۲۹۱- معنی ظهر قرآن و بطن آن

۱- حمران بن أعین گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: معنی ظهر قرآن و بطن آن چیست؟ فرمود: ظهر (لفظ قرآن خلاف تأویل، آنچه از تو غائب باشد) پشت آن کسانی هستند که قرآن در عهد ایشان نازل گردیده، و بطن (درون) آن اشخاص هستند که بعد از نزول قرآن بدنیا آمده اند و همانند گروه اول به آن عمل می کنند و هر چه در باره آنان نازل شده در باره اینها هم جاری می شود.

شرح: البتّه معنی «ظهر و بطن» قرآن منحصر در این موردی که در خبر ذکر شده نیست، زیرا اخبار فراوانی داریم که دلالت دارند بر اینکه قرآن معانی پر دامنه ای دارد بر حسب فهم افراد و درجات ایمان و شناخت، و در بعضی از آنها فرموده اند که بطن آنهم بطنی دارد تا هفت یا هفتاد.

ظاهراً مراد از بطن در این خبر «تأویل» است و مراد از ظهر نیز «تنزیل» است و همچنین مراد از باطن در

اخبار دیگر «تأویل» است و در بعضی اخبار به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۱

این مطلب تصریح شده که عیاشی و دیگران روایت کرده اند، و معنی «تأویل»؟

آنست که بعضی افراد معنی عامی که از آیه فهمیده می شود اراده گردد نه همه، و آن از چیزهایی است که از فهم های ساده پوشیده است بنا بر این با اخباری که فرموده: قرآن دارای بطنی است و برای بطن آنهم بطنی است منافات ندارد (اقتباس از پاورقی متن عربی).

باب ۲۹۲- معنی فقری که مرگ سرخ است

۱- ذریح محاربی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: تنگدستی همان مرگ خونین است. شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مقصود از تهیدست بودن نداشتن پول طلا و نقره است؟ فرمود: نه، بلکه ندانستن و فقر دینی است (که مسائل و معارف دینی را نیاموخته باشد، و صفات پسندیده را از ناپسند نشناسد).

باب ۲۹۳- معنی حدیثی که وارد شده: «هر گاه زکات داده نشود فقیر و غنی هر دو بدحالتند

۱- احمد بن محمد بن خالد از شخصی که برای او گفته مرفوعاً روایت نموده،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۲

نقل کرده: «هر گاه زکات داده نشود حال فقیر و غنی هر دو بد خواهد بود» عرض کردم: دلیل آنکه تهیدست حالش بد می شود، اینست که حقیقتش به او نرسیده، ولی حال ثروتمند چگونه تباه گردیده است؟ فرمود: شخصی که زکات ندهد در آن سرای بد حال است.

باب ۲۹۴- معنی آنچه روایت شده: «هر کس که از خداوند به روزی کم خشنود گردد، خدا نیز به کردار اندک او خشنود گردد»

۱- نصر بن قابوس گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی این حدیث چیست که فرموده: «هر کس به روزی اندکی راضی باشد خداوند تعالی به کردار کوچکی از او خشنود گردد»؟ پاسخ داد: یعنی در بعضی چیزها خدا را اطاعت کند و در بعضی دیگر نافرمانی نماید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۳

باب ۲۹۵ معنی توکل بر خدای عزّ و جلّ، و صبر، و قناعت و رضا، و زهد، و اخلاص، و یقین

۱- احمد بن ابی عبد الله از پدرش مرفوعاً تا پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی مرا فرستاده که هدیه ای به تو تقدیم نمایم که به احدی قبل از تو داده

نشده، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من پرسیدم: آن چیست؟ گفت: «صبر» (شکیبائی، بردباری) و بهتر از آن، گفتم: بهتر از صبر چیست؟ گفت: رضا (خوشنودی) و بهتر از آن، پرسیدم: بهتر از رضا چیست؟ جواب داد: «زهد» و بهتر از آن، گفتم: بهتر از زهد چیست؟ گفت: «اخلاص» و نیکوتر از آن، گفتم: نیکوتر از اخلاص چیست؟

پاسخ گفت: «یقین» و پسندیده تر از آن، پرسیدم: ای جبرئیل آن چیست؟ گفت:

نردبان رسیدن به آن، و آن «توکل» بر خدای عزّ و جل است. گفتم: «توکل» بر خدای عزّ و جل چیست؟ گفت: آنکه بدانی مخلوق زیان نمی زند، و سود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۴

نمی رساند، و بخشش نمی کند، و باز نمی دارد، و ناامیدی از مخلوق را شیوه خودسازی، پس هر گاه بنده چنین باشد به کسی جز خدا تکیه نکند، و نمی ترسد جز از خدا، و به کسی غیر از خدا طمع نمی بندد پس اینست

توکل (کار خود را بخدا وا گذاشتن و بامید خدا بودن).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: گفتم ای جبرئیل توضیح بده که «صبر» چیست؟

گفت: آن است که انسان در سختی شکیبائی نماید آن طور که در رفاه و شادمانی و نیکوئی است، و در نیازمندی، چنان که در بی نیازی است، و در بلا و بیماری، آن گونه که در عافیت و تندرستی است در همه این حوال بردباری را شیوه خود سازد، و از گرفتاریهایی که به او می رسد نزد مخلوق شکایت ننماید، گفتم: تفسیر «فناعت» چیست؟ گفت: راضی و خرسند باشد به آنچه از دنیا به وی می رسد، راضی باشد به کم، از اندک نعمتی که به او می رسد (خدای را) سپاس گوید. گفتم:

پس توضیح «رضا» چیست؟ فرمود: انسان خرسند، اگر روزگار او را در فشار قرار بدهد یا ندهد بر مولای خود خشم نمی کند، و به کردار کم از خودش خوشنود نمی گردد. گفتم: ای جبرئیل! تفسیر «زهد» چیست؟ پاسخ داد: زاهد دوست می دارد آنچه را آفریدگارش دوست دارد، و دشمن می دارد هر چه را خالقش دشمن دارد، و از حلال دنیا دوری می کند، و به حرام آن التفاتی ندارد، زیرا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۵

حلالش حساب دارد و حرامش کیفر، و به همه مسلمانان چنان مهربان است که نسبت به خود، و از سخن گفتن چنان پرهیز می نماید که از مرداری که سخت متعفن شده، و از مال دنیا و آرایش آن دوری می نماید همچون پرهیز از آتشی که می خواهد او را فراگیرد، و آرزویش را کوتاه می سازد، و اجلس را میان دو چشم خود می بیند. گفتم: ای جبرئیل! توضیح «اخلاص»

چیست؟ گفت: مخلص (کسی که کار بی ریا انجام دهد) کسی است که از مردم چیزی نخواهد تا خود بیابد، و اگر یافت، خرسند گردد، و هر گاه نزد او چیزی باقی ماند، آن را در راه خدا می بخشد، بدرستی که، هر کس از مخلوق درخواست نکند، اعتراف به پرستش خدا نموده، و چون یافت و راضی شد پس او از خدا راضی است و خداوند تبارک و تعالی هم از او خشنود است و چون برای رضای خدا بخشش کرد به حدّ اعتماد به پروردگار خود رسیده است. گفتم: پس تفسیر «یقین» چیست؟ پاسخ داد: شخصی که به سر حدّ یقین رسید، عملش را چنان برای خدا انجام دهد که گویا او را می بیند چون (یقین دارد) اگر او خدا را به چشم نمی بیند، اما خدا شاهد وی می باشد، و به یقین می داند هر آنچه از غم و شادی و غیره، به او رسد البته به او خواهد رسید و از او نمی گذرد، و آنچه هم از وی ردّ شده حتماً به او نخواهد رسید، و هیچ کدام خطا نبوده بلکه از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۶

روی حساب می باشد و صلاحش در آن بوده و همه اینها از شاخه های توکل و نردبان رسیدن به بام «زهد» است.

باب ۲۹۶- معنی روایتی که می فرماید: برای چند گروه دریافت صدقه حلال نیست: ثروتمند و آدم جوان و سالم و کسی که پیشه ای دارد، و شخص نیرومند

۱- زراره گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای ثروتمند و شخصی که اندامی استوار و توانا و بی عیب و درد دارد، و آدمی که پیشه ای دارد، و فرد نیرومند گرفتن صدقه حلال نیست. عرض کردیم: معنای این (قوی) چیست؟ فرمود: در صورتی که می تواند خود را از

گرفتن صدقه باز دارد، برایش حلال نیست آن را بگیرد.

۲- و در حدیث دیگر امام صادق علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر خدا- صلی الله علیه و آله فرمود: گرفتن صدقه (زکات) برای شخص ثروتمند حلال نیست- و نفرمود:

برای آدم نیرومندی که اندامش استوار است جایز نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۷

باب ۲۹۷- معنی فرموده پیغمبر «ص»: هر حساب شونده ای در رنج است

۱- ابو الجارود گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر حساب شونده ای در رنج و عذاب است، شخصی به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله! پس فرموده خدای عزّ و جلّ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً (پس زود رسیدگی شود حسابرسی آسانی- انشقاق ۸۴: ۸) چه می شود؟ فرمود: آن بمعنی اینست: نامه را در مقابل گرفتن و صفحه صفحه آن را نگریستن.

باب ۲۹۸- معنی «گلی» که خداوند خوردن آن را منع کرده است

۱- معمر گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: اهل تسنّن روایتی در باره «گل»، و مکروه بودن آن نقل می کنند، فرمود: آن فقط در خاک ترمی باشد و آن لجن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۸

۲- و روایت شده: که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خوردن کلوخ نهی کرد. این حدیث را استاد محمد بن حسن- رضی الله عنه- از محمد بن حسن صفّار از احمد بن ابی عبد الله برایم نقل کرد.

شرح: مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه بیان مفصّلی در این مورد دارد، و فرموده که ظاهر خبر اینست که حرمت «طین» مخصوص است به گل تر نه کلوخ خشک چنانچه صدوق رحمه الله از ظاهرش فهمیده، و کسی صریحاً چنین نگفته و چه بسا مقصود این است که حرمت تنها در گل تر و کلوخ خشک تنها است نه آنچه در شیره مستهلک شود، یا بر میوه و خوراکیهای دیگر نشیند. و حصر اضافی است نسبت به آنچه گفتیم که در پاورقی متن عربی هم توضیح خوبی آورده است.

باب ۲۹۹- معنی روایتی که گوید: از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه طلاقه شده اند خودداری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند

۱- حسین بن احمد مالکی گوید: در سال ۲۴۱ عبد الله بن طاوس برایم نقل کرد که: به امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: برادرزاده ای دارم که دخترم را به او تزویج نموده ام و او پیوسته میگساری می کند و همواره از طلاق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۳۹

سخن می گوید (و چه بسا در یک مجلس چندین بار به دخترم می گوید: طلاق دادم!).

فرمود: اگر برادرزاده ات از شیعیان است پیوند همسری دخترت با او برقرار می باشد. و اگر از سنی هست دخترت را از حباله

همسری

او بیرون آور که او قصد طلاق وی را داشته است.

عرض کردم: فدایت گردم! مگر چنین نیست که: از قول حضرت صادق علیه السّلام روایت شده: از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه طلاقه شده اند، خودداری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند! فرمود: بلی، آن حدیث مخصوص شیعیان است نه اهل سنت، زیرا شخصی که به آئین دیگران در آید، ناگزیر است که تابع مقرّرات آنان باشد.

شرح: از این خبر یک قاعده فقهی فهمیده می شود و آن الزامی کردن غیر امامی است است به احکامی که خود مدّعی است.

باب ۳۰۰- معنی گران شدن خویشاوندی

۱- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۰

فرمود: صله رحم بر طول عمر می افزایشد، و صدقه پنهانی خشم خدا را فرو می نشاند و براستی که قطع رحم، و سوگند دروغ، مردم را از سرزمینهای سرسبز و خرّمشان آواره ساخته (و آنجا را) به صورت کویر خشکی درآورد و خویشاوندی را مشکل سازد، و آن مایه بریده شدن نسل و دودمان می گردد.

باب ۳۰۱- معنی قاتلی که نمی میرد

۱- ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السّلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گول نزنند شما را نیرومندی دستها (ی سفاک) به خون، زیرا برای آن نزد خدا قاتلی هست که مرگ ندارد، گفتند: یا رسول الله! قاتلی که مرگ ندارد کیست؟ فرمود: آتش دوزخ.

باب ۳۰۲- معنی فرموده پیغمبر «ص»: خدا لعنت کند قاتل را

۱- جمیل بن درّاج گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: خدا لعنت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۱

کند شخصی را که در مدینه حادثه تازه ای پدید آورد، یا حادثه آفرینی را پناه دهد! گفتیم: آن پدیده چیست؟ فرمود: قتل.

۲- امیه بن یزید قرشی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس چیزی جدید، ایجاد کند (بدعت گذار) یا بدعت گذاری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم بر او باد، و روز قیامت باز گشت و انصرافی از او پذیرفته نگردد، عرض شد: ای رسول خدا «حدث» چیست؟ فرمود: اینکه کسی بدون آنکه حق قصاص داشته باشد، انسانی را بکشد، و یا بدون داشتن حق قصاص، بدن کسی را قطعه قطعه کند یا بدعتی پدید آورد، بدون آنکه دلیلی از سنت داشته باشد، یا آبروی مرد شرافتمندی را ببرد.

گوید؛ عرض شد: یا رسول الله! پس عدل چیست؟ فرمود: فدیة (تاوان)، گوید: شخص دیگری پرسید: ای رسول خدا! «صرف» چیست؟ فرمود: توبه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۲

باب ۲۰۳ - معنی تعزب بعد الهجرة

۱- حذیفه بن منصور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اعرابی شونده پس از هجرت، ترک کننده ولایت و عدم تبعیت از امام، پس از شناسائی اوست.

شرح: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اشخاص بادیه نشین و یا شهرنشینی که از مبادی دین آگاهی نداشتند، جهت رسیدن به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محلّ خود را ترک می نمودند و به مرکز اسلام می آمدند، بازگشت آنان به محلّ قبلی خود و یا به بلاد کفری که در آنجا، از اظهار اسلام و یادگیری احکام، ممنوع و معذور باشند، و اقامت

در آنجا قبل از یاد گرفتن آنچه باید بفهمند با حالت نخستین از جهالت و نادانی، و بی اعتنائی به دیانت را «تَعَرَّبَ بعد الهجرة» گویند. (شخصی را که پس از پذیرفتن اسلام و مهاجرت به بلاد اسلام بار دیگر از محیط مسلمانان بیرون آید و به جوامع کفر و ضلالت پیوندد متعَرَّب بعد الهجرة گویند).

باب ۳۰۴ - معنی ساعت غفلت

۱- عاصم کوزی گوید: امام صادق از پدر بزرگوار خود علیهما السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۳

روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در ساعت غفلت نافله بخوانید، اگر چه دو رکعت سبک و کوتاه باشد، زیرا همان دو رکعت انسان را مستحق بهشت می گرداند. عرض شد: یا رسول الله! ساعت غفلت چه وقت است؟ فرمود: میان نماز مغرب و عشا.

باب ۳۰۵ - معنی امعه

۱- احمد بن ابی عبد الله از پدرش به اسناد خود که تا امام صادق علیه السلام رسانده، نقل نموده که آن حضرت به یکی از صحابه خود فرمود: از افراد امعه گو (مخفف انا معه) مباشید که می گوید: «من با مردم هستم و من مانند یکی از مردم می باشم» هر طور که دیگران بشوند، من هم خواهم شد، (پس خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو!).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۴

باب ۳۰۶ - معنی خبری که از امام صادق «ع» رسیده و فرموده: «تا آسمان» و زمین آرامند شما نیز آرامش را از دست ندهید

۱- حسین بن خالد کوفی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! عبد الله بن بکیر حدیثی را از عیب بن زراره روایت می کرد، گوید: حضرت از من سؤال کرد: چه حدیثی؟ عرض کردم: ابن بکیر از عیب بن زراره نقل کرد:

در سال ۱۴۵ که ابراهیم بن عبد الله بن الحسن (معروف به قتیل باخمی که در همان سال بر منصور دوانیقی) خروج کرده بود، خدمت امام صادق علیه السلام رسیده، به آن بزرگوار عرض کرد: قربانت گردم! ابراهیم با سخنانی که بهم بافته، مردم را بسوی خود دعوت نموده و مردم ناآگاه هم دسته دسته به او گرویدند، اینک، در مورد همکاری با او چه دستوری می فرمائید؟ فرمود: از خدا بترسید، و تا آسمان و زمین آرامش دارند شما نیز آرام باشید! و عبد الله بن بکیر سپس اضافه کرد: به خدا قسم هر گاه عیب بن زراره در نقل این حدیث اشتباه نکرده باشد و آن را درست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۵

نقل کرده باشد دیگر نه از شورش علیه ستمگران خبری خواهد بود، و نه قیامی پیا خواهد خاست. حضرت رضا علیه السلام

فرمود: حدیث همان گونه است که عید نقل کرده، اما ابن بکیر بد فهمیده است. مقصود حضرت صادق علیه السّلام آن بوده که:

(تا هنگامی که آسمان) به نام امام زمان فریاد بر نیاورده (یعنی صیحه آسمانی بگوش شما نرسیده) و تا زمین آرام است (و لشکر سفیانی در خود فرو نبرده) از هر گونه اقدامی خودداری نمائید.

باب ۳۰۷ - معنی فرمایش امیر المؤمنین «ع»: نیاز و بی نیازی از مردم را در دلت فراهم آور

۱- یحیی بن عمران گوید: امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: باید دو چیز را در دلت جمع کنی: یکی نیاز بمردم، و دیگری، بی نیازی از ایشان را، نیازت به آنان، در نرمی گفتار و خوشروئی و خوش برخوردی با مردم باشد، و بی نیازیت از آنان در حفظ آبرویت، و نگهداری عزّت و شرف باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۶

باب ۳۰۸ - معنی خبری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرموده: «میان قبر من و منبرم بوستانی است از بوستانهای بهشت، و منبر من بر جای بلندی از مرغزارهای بهشت است

۱- ابن ابی عمیر با یک واسطه از قول امام صادق علیه السّلام روایت نموده که:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در میان آرامگاه من و منبرم بوستانی از بوستانهای بهشت است و منبر من به روی سیزه زاری که در مکان مرتفعی از بهشت می باشد، قرار دارد. زیرا آرامگاه و قبر حضرت فاطمه سلام الله علیها میان قبر رسول خدا و منبر او قرار دارد و قبر او بوستانی از بوستانهای بهشت است، و چمنزاری از چمنزارهای بهشت به آن منتهی می گردد.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: این حدیث چنین روایت گردیده، و من هم بدین جهت آن را نقل کردم که ذکر معنی، جمله در آن بود. ولی به عقیده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۷

من در جایگاه قبر حضرت فاطمه علیها السّلام صحیح این روایت است که پدرم رحمه الله برایم بازگو نمود: محمّد بن یحیی عطار، برایم گفت سهل بن زیاد آدمی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی برایم نقل کرد: از امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم قبر مطهر حضرت فاطمه صلوات الله علیها کجاست؟ فرمود: آن حضرت در خانه خود به خاک سپرده

شده، و آنگاه که بنی امیه مسجد پیغمبر را توسعه دادند مرقد حضرت فاطمه در مسجد واقع شد.

باب ۳۰۹ - معنی فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که: بجز الاغ، ردّ احسان نمی کند

۱- حسن بن جهم گوید: حضرت رضا علیه السلام روایت نمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جز دراز گوش موجود دیگری ردّ احسان نمی کند. عرض کردم:

مقصود چیست؟ فرمود: یعنی برای نشستن او جا باز کنند، و بوی خوشی به او عرضه شود (و او امتناع کند).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۸

۲- علی بن جهم گوید: شنیدم امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: غیر از الاغ موجود دیگری از احترام و احسان سرباز نمی زند، عرض کردم: کرامت چیست؟

فرمود: مانند تقدیم بوی خوش و گرامیداشتی که شخصی نسبت به کس دیگر انجام می دهد.

۳- ابو زید مکی گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السلام فرمود: از گرامیداشت ابا ندارد، مگر الاغ. که بوی خوش و متکا را قصد فرموده است.

۴- سماعه بن مهران گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مردی که بوی خوش به او تقدیم می شود و او نمی پذیرد، پرسیدم. فرمود: برایش شایسته نیست که احسان را ردّ کند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۴۹

باب ۳۱۰ معنی قول جبرئیل علیه السلام به حضرت آدم صلی الله علیه «حیاک الله و بیاک»

۱- عبد الرحمن بن سیاه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت آدم یک صد سال به دور خانه کعبه طواف کرد، و نگاه به حوا نمی نمود، و از فراق بهشت آنقدر گریست که بر دو گونه مبارکش اثری مانند دو نهر بزرگ نمودار شد، آنگاه جبرئیل نزد وی آمد، و گفت: «حیاک الله و بیاک» (خدا تو را زنده بدارد، و خندان گرداند) پس چون به او گفت: «حیاک الله» اثر شادمانی بر چهره اش نقش بست و دانست که خدا از او خشنود گردیده، و چون به او گفت: «بیاک» خندید- گوید: و بر در خانه کعبه

ایستاد در حالی که لباسهایی از پوست شتر و گاو بر تن داشت و گفت:

«اللهم اقلنی عثرتی و اغفر لی ذنبی و اعدنی الی الدار الّتی اخرجتني منها»

(بار الها لغزشم را عفو کن، و گناهم را بیامرز و مرا به جایی که از آن رانیدی، برگردان) خدای عزّ و جلّ فرمود: لغزش تو را بخشیدم، و گناهت را آمرزیدم، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۰

بزودی تو را باز می گردانم به آنجا که از آن بیرون راندمت (بهشت).

باب ۳۱۱- معنی آثار گناه:

۱- گناهانی که نعمت را دگرگون سازند.

۲- گناهانی که پشیمانی آورند. ۳- گناهانی که نعمت فرو آورند. ۴- گناهانی که قسمت را دفع کنند. ۵- گناهانی که پرده های عصمت را بدرند. ۶- گناهانی که بلا نازل سازند. ۷- گناهانی که بر اثر آن دشمنان بر انسان چیره شوند. ۸- گناهانی که نابودی را سرعت بخشند. ۹- گناهانی که امید را قطع نمایند. ۱۰- گناهانی که هوا را تاریک سازند. ۱۱- گناهانی که پرده دری کنند. ۱۲- گناهانی که دعا را بازگردانند. ۱۳- گناهانی که ریزش باران را از آسمان باز دارند ۱- مجاهد به نقل از پدرش گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: (از جمله) گناهانی که نعمت را دگرگون می سازند: انواع «بغی» (ستم و تعدی، نافرمانی و برگشت از حقّ و سرّیاز زدن از اطاعت امام، تجاوز از حد، و دروغ گفتن) است، و از جمله گناهانی که موجب پشیمانیست کشتن انسان می باشد، و آن گناهانی که بلا را فرود آرند (انواع و اقسام) ستم است، و یکی از آنها که پرده درند، باده گساری

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۱

- می باشد، و (از جمله) آنها

که روزی را ببندند زنا است، و آن که مرگ را زود رساند، قطع رحم، و آن که دعا را باز گرداند و فضا را تیره سازد، ناسپاسی از پدر و مادر است.

۲- ابو خالد کابلی گوید: شنیدم که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: گناهانی که نعمت را تغییر می دهند عبارتند از: ظلم و تعدی بر مردم، و ترک عمل خیری که به آن عادت شده، و ترک امر به نیکیها، و کفران نعمت، و ترک شکر، این ها همان است که خدا در باره اش فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (خداوند وضع هیچ گروهی را دگرگون نمی سازد جز آنکه خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند- رعد ۱۳: ۱۱).

و آن گناهانی که موجب پشیمانی می گردد، کشتن فردی است که خداوند منع کرده و فرموده است: وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ (و نفسی را که خدا حرام کرده است، نکشید- اسری ۱۷: ۳۳).

و خداوند در داستان قابیل فرمود: وی چون هابیل را کشت و از دفن او

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۲

عاجز شد، نفس سرکش او قتل برادرش را در نظر وی خوب جلوه داد: فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (پس گشت از پشیمانان- مائده ۵: ۳۱). و (از دیگر گناهان) ترک پیوند خویشاوندی آنقدر که از او چشم بپوشند (مثل آنکه چنین خویشاوندی نداشته اند)، و ترک نماز تا وقت آن بگذرد، و ترک وصیت و ندادن ردّ مظالم، و منع زکات تا هنگامی که مرگ فرا رسد و زبان از گفتار بازماند.

و گناهانی که موجب نزول انتقام و خشم الهی است: نافرمانی کردن شخص عارف است، یعنی:

با آنکه شناخت دارد سر به طغیان برداشته و بر مردم گردن فرازی کند و بعضی از آنان را مورد استهزا و نیشخند قرار دهد.

و گناहانی که باعث می گردد بهره الهی از انسان دور گردد: اظهار نیازمندی نمودن، و خوابیدن در ثلث اول شب (وقت نماز عشا) و در وقت نماز صبح، و نعمت را خوار شمردن و گله از معبود بزرگوار نمودن است.

و گناهانی که پرده های عصمت را پاره می کند عبارتند از: نوشیدن هر نوع از مشروبات مست کننده، قمار بازی، و انجام کارهای مضحک، و آنچه موجب خنده های بیجا است از لغو گویی و شوخی، عیبجوئی مردم، بازگو کردن آن، و همنشینی با کافران و آدمهای بی بند و بار و شکاک.

و گناهانی که بلا نازل می کنند: ترک فریادرسی مظلوم و یاری ندادن او، و رها ساختن امر بمعروف و نهی از منکر است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۳

و گناهانی که دولت (ثروت و قدرت و حکومت) را از انسان می گیرد و به دشمنان می دهد، ستم آشکارا، و علنی شدن گناه و سرپیچی از حق، و مباح شمردن آنچه حرام شمرده شده است، و نافرمانی از نیکان و سر فرود آوردن در برابر ستمگران، می باشد.

و گناهانی که به کشیده شدن انسان به سوی فنا و نیستی سرعت می بخشد، قطع رحم، سوگند دروغ، و دروغگوئی، زنا، و بستن راه مسلمانان، و ناروا ادعای امامت کردن است.

و گناهانی که امید را بدل به نومیدی می کند: مأیوس شدن از رحمت خدا، و ناامیدی از مهر پروردگار و اعتماد کردن به غیر خدا، و دروغ پنداشتن نوید خدای عزّ و جلّ، می باشند.

و گناهانی که هوا را تیره و

تار می گرداند: جادوگری، خبر غیب گفتن و فال زدن، و ایمان داشتن به ستاره و تکذیب تقدیر الهی، و نافرمانی و آزردن پدر و مادر است.

و گناهایی که پرده ها را کنار می زند: وام خواستن بدون آنکه قصد باز پرداخت آن را داشته باشد، و زیاده روی در بیهوده خرج کردن، و برای خانواده و فرزند و خویشاوند خرج نکردن، و بداخلاقی، و کم صبری، و دلتنگی و بی قرار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۴

بودن از غم، و کاهلی نمودن، و سبک شمردن مؤمنان است.

و گناهایی که دعا را باز می گرداند: نیت بد داشتن، و پلیدی باطن، و دورویی با برادران دینی، و ترک تصدیق به اجابت دعا و تأخیر نمازهای واجب تا وقت بگذرد، و ترک تقرب جستن بخدا به وسیله نیکی و خیرات، و بد دهنی و گفتن سخن زشت، هستند.

و گناهایی که مانع آمدن باران می گردد، بیدادگری حاکمان است در داوری، و گواهی دادن به دروغ و باطل، و پنهان داشتن شهادت، و ندادن زکات و باز پس ندادن قرض و سایر ما یحتاج (چون تبر و تیشه و آلات کار) و سخت شدن دلها بر بینوایان و نیازمندان و ستم نمودن به یتیمان و بیوه زنان، و تشر زدن بر درخواست کننده، و مأوی ندادن و رد کردن او در شب هنگام.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۵

باب ۳۱۲ - معنی ولیمه دادن در عروسی، و در جشن تولد، و ختنه سوران و برای ساختن خانه یا خرید آن، و غنیمت

۱- موسی بن بکر گوید: امام کاظم علیه السلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهمانی دادن، فقط در پنج مورد شایسته است: در جشن عروسی، و در شادی تولد نوزاد، و در ختنه سوران، و در خرید

منزل، و در بازگشت از سفر حج.

گرد آورنده این کتاب- رضی الله عنه- گوید: از یک لغت شناس شنیدم که گفت: به ولیمه ای که در هنگام اتمام بنای ساختمان، یا پس از خرید آن، مردم را به صرف آن دعوت می کنند «و کیره» گویند، و «و کار» که در روایت گفته شده ریشه اش از همانست، به غذائی که برای رسیدن مسافر بنام «نقیعه» تهیه می شود، نیز «و کار» گفته می شود، و «رکاز» (مال پنهان کرده در زمین و آنچه از معدن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۶

فراهم آید) غنیمت است، و این که در روایت بجای «نقیعه» «رکاز» گفته شده، بدین مناسبت است که گوئی تهیه غذا برای شخصی که از مکه آمده غنیمتی است برای صاحب آن که همان پاداش فراوان باشد، و فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بهمین معنا است، آنجا که می فرماید: (روزه گرفتن در زمستان غنیمت سرما است) و اهل عراق گویند: «رکاز» به همه معادن گفته می شود، و اهل حجاز گفته اند: «رکاز» اختصاص دارد به مال پنهان شده در زمین که انسانهای پیش از اسلام دفن کرده اند، ابو عبیده هم چنین گفته است: «و لا حول و لا قوه إلا بالله» (نیست هیچ تحول و قدرتی مگر به (اراده خدا)).

آنچه را گفتیم ابو الحسین محمد بن هارون زنجانی در نامه ای، از علی بن عبد العزیز از ابی عبیده قاسم بن سلام به من خبر داد.

باب ۳۱۳- معنی کلاله

۱- محمد بن ابی عمیر با یک واسطه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: «کلاله» کسی است که از دنیا برود، در حالی که پدر و پسر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۷

خود باقی نگذارد.

باب ۳۱۴ - معنی حمیل

۱- عبد الرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام - در باره «حمیل» (کودکی را که از سرزمین کفار برداشته و در ملک اسلام به فرزندگی در آورده باشند، غلام و کنیز که برای فروش به شهر برند) پرسیدم، فرمود: «حمیل» چیست؟ عرض کردم: زنی از سرزمین خود اسیر می شود و فرزند کوچکش نیز همراه وی می باشد، و می گوید: این پسر است، و مردی به اسارت در می آید و به برادر خود برخورد می کند، و می گوید: این برادر من می باشد، و جز گفته آن زن و مرد گواه دیگری وجود ندارد.

فرمود: اهل تسنن که نزد شمایند، در این مورد چه نظری دارند؟ عرض کردم: تا هنگامی که بر ولادت آن دو گواهی نباشد (که علقه برادری یا فرزندگی دارند) به آنان ارث نمی دهند، زیرا در شرک زاده شده اند.

حضرت با تعجب فرمود: «سبحان الله!» هر گاه آن زن پسر یا دخترش را با خود آورده و پیوسته اعتراف به آن نموده و آن مرد نیز برادر خود را شناخت و ادعای هر دوی آنان هم صحیح بود آن دو همواره اقرار دارند به آن، پس بعضی از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۸

بعض دیگر ارث می برند.

ابو الحسین محمد بن هارون زنجانی بمن چنین گفت که: علی بن عبد العزیز از ابو عبید نقل کرده، گفت: در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده در باره گروهی که از جهنم بیرون شوند، می رویند، چنان که دانه می روید در «حمیل السیل» (آنچه سیل با خود آورده است).

اصمعی گوید: «حمیل» هر چیزی است که

سیل می آورد و هر حمل شده ای «حمیل» است، چنان که به «مقتول» (کشته شده) گفته می شود: «قتیل» و گفته عمر در مورد «حمیل» نیز بهمین معنی است، آنجا که می گوید: «لا یورث الا بیئنه» و او بدین جهت «حمیل» نامیده شده که در کودکی از شهر و سرزمین خودش آورده شده و در بلاد اسلام زاده نشده است.

اصمعی گوید و اما «حَبّه» هر گیاهی که دانه دار باشد، «حَب» نامیده می شود و ریشه «حَبّه» هم از «حَبّ» است، و فراء گفته: «حَبّه» تخم (دانه ای که برای کاشت نگاهدارند) سبزیجات است. و أبو عبید چنین گفته: که «حمیل» تفسیر دیگری هم دارد، که قابل قبول تر است، می گوید: بدین سبب «حمیل» گفته شده که نژادش معلوم نیست، و آن این است که مرد وقتی می گوید: این برادر یا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۵۹

پدر یا پسر من است، پس قول او پذیرفته نشود مگر با دلیل، چون او با آن ادعا می خواهد میراث مولایش را که او را آزاد ساخته باز دارد. و به زنا زاده هم حمیل گفته شده: کمیت (شاعر) وقتی قضاعه را در اینکه به یمن رفته اند نکوهش نموده، گوید:

علی م نزلتم من غیر فقرو لا ضراء منزله الحمیل بی آنکه تنگدست شده باشید، یا حادثه ای شما را مجبور کرده باشد چرا مانند بی کسان بدینجا آمده اید.

باب ۳۱۵ معنی فرمایش امام صادق «ع» که: در اسلام جلب و جنب و شغار ممنوع است

۱- غیاث گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جلب و جنب و شغار» در اسلام نیست، فرمود: «جلب» همی کردن اسب و پای زدن به او، برانگیختن اسب برای تاختن است، و «جنب» اسبی را گویند که در کنار اسب سواری

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۰

(هنگام سوار

شدن) به عنوان یدک باشد، و فریاد زدن بر آن، و «شغار» آن است که در جاهلیت مردی دختر خود را در برابر خواهر دیگری تزویج می نمود.

محمد بن علی مصنف این کتاب گوید: مقصود آن است که در دوران جاهلیت مردی دختر خود را همسر دیگری می ساخت و مهرش را چنین قرار می داد که آن مرد خواهر خود را بهم سری او در آورد.

شرح: «جلب» در دو باب فقه هست: یکی در زکات، گیرنده صدقه در میان قوم نیاید، بلکه مستقر شود در مکانی، و کسی را فرستد که صدقات را بگیرد و نزد او آورد. و آن کار نهی شده و دستور داده شده صدقات مردم بر سر آبها یعنی محل آب برداری از چشمه یا چاه و محل سکونتشان گرفته شود.

و دیگر در مسابقات اسب دوانی، بانگ زدن بر اسب و هی کردن و آزار دادن اسب می باشد در وقت دوانیدن تا سرعت گیرد، که از این کار هم نهی شده است.

و «جنب» در مسابقه اسب دوانی، اینست که شخص اسبی را بهمراه اسب خود یدک بکشد که اگر اسب او سستی کند، بر آن سوار شود، و «جنب» در زکات، یعنی شخص در نقاط دوری از محل سکونت مردمی که صدقه می پردازند، اطراق کند، بعد دستور دهد اموال را نزد او ببرند، که این کار هم نهی شده است. گفته شده: «جنب» آنست که صاحب مال، مال خود را به جای دوری ببرد که عامل ناچار باشد برای گرفتن و مطالبه آن راه دوری را طی کند.

و «شغار» ازدواج معروفی بود در زمان جاهلی که زنان و دختران به جای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی،

کابین زن دیگر واقع می شدند، یعنی مردی به مرد دیگر می گفت: خواهرت یا دخترت یا زنی را که اختیاردار آن هستی، به همسری من در آور، تا من نیز خواهرم یا دخترم یا زنی را که اختیاردار آن می باشم، به ازدواج تو در آورم و در میان آنان کابین نبود، بلکه عورت هر یک در برابر عورت دیگری واقع می گشت و زن مانند متاع و کالا- مبادله و خرید و فروش می شد، و فقط رضایت آن دو مرد مؤثر بود، نه زنان، که به آن «شغار» می گفتند، زیرا از میان آنان مهریه حذف شده بود.

و از «شغر الکلب» گرفته شده که شخص در وقت بول کردن یکی از دو پای خود را بلند می نماید و ادرار می کند، و گفته شده: «شغر» به معنی دوری است و نیز به معنی اتساع و فراخ شدن (نهایه- مأخوذ از پاورقی متن عربی).

باب ۳۱۶- معنی نهی از بدل در زناشوئی

۱- ابو هریره گوید: در زمان جاهلیت مرسوم بود که زنان را مبادله می نمودند، به این گونه که مردی به مرد دیگر می گفت: عوض کن همسر خود را با همسر من و من در عوض همسرم را به تو می دهم، و تو از زنت به نفع من کنار برو تا من نیز از زنت به نفع تو کنار بروم، خداوند عز و جل این آیه را فرستاد و لا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ (و حلال نیست آنکه بدل کنی بدیشان از زنان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۲

دیگر، و اگر چه شگفت آرد ترا زیبایی ایشان- احزاب ۳۳: ۵۲).

گوید: روزی عینه بن حصین (أبو مالک فرازی) به مدینه آمده

بود، بدون کسب اجازه و کوفتن درب، ناگهان وارد حجره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد، در حالی که عایشه نزد آن حضرت بود. پیغمبر بر آشفت و فرمود: چرا بی کسب اجازه وارد اطاق شدی؟! ابو مالک گفت: من تا کنون برای ورود به هیچ خانه ای از طایفه «مضر» اجازه نگرفته ام، و سپس گفت: این بانوی گلگونه کیست که در کنارت نشسته است؟ فرمود: عایشه زن من است. عیینه گفت: آیا میل داری به نفع تو از زیباترین زنان (کنایه از همسر خودش) پیاده شوم، تو نیز از این زن پیاده شوی (یعنی آنان را با یک دیگر عوض کنیم)؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند این سنت زشت جاهلیت را بر من حرام کرده است. و چون بیرون رفت، عایشه پرسید:

او چه کسی بود؟ پیغمبر فرمود: «او احمقی است که فرمانروا و مهتر قبیله خود می باشد، با این بی عقلی و نادانیش که شاهد بودی!».

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۳

باب ۳۱۷ - معنی اقیال عباهله، و معنی تبعه، و تیمه، و سیوب، و خلاط و وراط و سناق، و شغار، و اجباء

۱- قاسم بن سلام به سندی که تا پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوسته است، گفت که:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وائل بن حجر حضرمی و قبیله اش چنین نگاشت:

«نوشته ایست از: محمد، فرستاده خدا به سوی ملوک و زمامدارانی که همواره بر سریر حکومت برقرارند از اهالی حضر موت، که موظفند به خواندن نماز، و دادن زکات، اولین نصاب گوسفند (چهل گوسفند) یک گوسفند، و گوسفندان زائد بر چهل رأس، از آن مالکش می باشد، و از معادن (که استخراج شود) یک پنجم ثابت است، و جایز نیست «خلاط» (آمیزش نر با ماده) و «ورات» (فریفتن

مصدق با بدر کردن گوسفند از میان گوسفندان، پراکنده کردن گله را یا پنهان کردن مواشی خود، در میان مواشی دیگران یا مخفی کردن در کوه و صحرا، تا صدقه گیرنده مطلع نشود) و نه «شناق» (گرفتن زکات چیزی از میان دو نصاب) و نه (ازدواج به مبادله) یعنی دو شخص دختر یا خواهر یک دیگر را بدون مهریه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۴

بهمسری در آورند، و هر کس کشت را قبل از رسیدن بفروشد ربا خورده است، و هر نوع مست کننده ای حرام است».

ابو عبید گوید: «أقیال» پادشاهانی بودند در یمن، که مرتبه شان پائین تر از پادشاه بزرگ بود و به تک تک آنان «قیل» گفته می شد، که او مهتر و پادشاه قبیله خود بود.

«عباهله» (ملوک حمیرند) که پیوسته بر اورنگ سلطنت تکیه دارند و (در اسلام هم بر ملک خود گذاشته شدند) و هر بیکار و سر خود رها شده ای را که منع نشود از هر کاری که اراده اوست، «معبهل» گویند و ثابت بن جابر ملقب به تأبط شرا گفته است:

متی تبغنی ما دمت حیّا مسلماتجدنی مع المسترعل المتعبهل «مسرعل» گله بان یا صاحب آن که همراه گله اسب و یا شتران آید، یعنی پیش رو گله، و «معبهل» آنست که از کوچکترین چیزی منع نمی گردد.

«راجز» شتری را یاد می کند که رها شده تا برود و آب بیاشامد و به حال خود است که بهر جایی برود، «عباهل عبهلهال الوراد» یعنی شتر را رها کرد که هر طور بخواهد بر آبخورگاه آید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۵

«تیعه» چهل رأس از گوسفند است، و «تیمه» گوسفندان زائد بر چهل رأس تا به نصاب

دوم زکات، را گویند. و گفته شده: گوسفند شیرده خانگی است که «بیابان چر» نیست و گوسفند خانگی است که جهت شیر و بره نگهداری می شود، و از ابراهیم در این مورد روایت شده که فرمود: ریاب زکات واجب نیست.

أبو عبید می گوید: چه بسا صاحب آن نیاز به گوشتش پیدا می کند و آن را می کشد، و در آن هنگام گفته می شود: مرد ذبح کرد گوسفند شیرده را، و زن دو گانه زائید).

حطیئه، خاندان لای را چنین ستوده است:

فما تنام جاره آل لای و لکن یضمنون لها قراها میگوید: نیازی نیست که گوسفند شیرده خانگی خود را بکشی.

أبو عبید گوید: «سیوب» مال پنهان کرده در زمین است و به نظرم حتما از «سیب» که عطا و بخشش می باشد، اقتباس شده، و گفته می شود: «از بخششهای الهی و عطای اوست».

أما فرمایش رسول خدا (ص)

«لا خراط»

و

«لا وراط»

، گفته شده: «خراط»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۶

مخلوط شدن چهارپایان است، یعنی: هر گاه دو نفر گوسفند خود را با هم مخلوط کرده اند و مجموعاً یک صد و بیست گوسفند شده که یکی از آنها مالک هشتاد رأس، و دیگری مالک چهل رأس می باشد، و هر گاه که گیرنده زکات آمد و دو گوسفند از آن گله برداشت آنکه هشتاد رأس دارد به آنکه چهل رأس دارد، قیمت یک سوم گوسفند را پردازد بنا بر این بر او یک گوسفند و یک سوم گوسفند واجب است و بر دیگری دو سوم گوسفند. و اگر گیرنده زکات از مجموع یک صد و بیست، یک گوسفند برداشت، مالک هشتاد رأس، باید یک سوم یک گوسفند را به مالک چهل رأس پردازد، پس بر صاحب

هشتاد رأس دو سوم یک گوسفند، و بر صاحب چهل رأس یک سوم یک گوسفند لازم است و این است آنچه در اسلام ممنوع شده، می فرماید: که «لا خراط».

و

«وراط»

(فریفتن) یعنی: چیز کم بها را در چیز گران بها مخلوط نمودن و گول زدن مشتری است، و گفته اند: فرمایش آن حضرت

«لا خراط و لا وراط»

همانند قول کسی است که گفته باشد: (جمع نمی گردد میان پراکنده شده و پراکندگی پیدا نمی شود در میان جمع شده).

مصنّف این کتاب - رضی الله عنه - گوید: قول اخیر صحیح تر می باشد و معنی اول چندان قابل اهمیّت نیست. و اما فرموده اش

«لا شناق»

«شلق» فاصله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۷

بین دو نصاب از زکات شتر، فاصله پنج تا ده، و آنچه افزون برده است تا پانزده از شتر، می گوید: «از آن چیزی گرفته نمی شود» و فاصله تمامی نصابها این چنین است. اخطل در ستایش مردی گفته است:

قرم تعلق اشناق الدیات به اذا المئون امرت فوقه حملا و اما فرموده رسول خدا (ص):

«و لا شغار»

یک زناشویی تعویضی در زمان جاهلیت بوده، بدین گونه که: مردی به خواستگاری دختر و یا خواهر شخص دیگری می رفت و کابین او را بر این قرار می داد که دختر یا خواهر خود را نیز به او بدهد و مهریه ای جز این مهریه در کار نبود، که حضرت از آن نهی فرموده است.

و فرموده اش:

«و من أجبی فقد أربی»

«اجباء» فروختن زراعت است قبل از آنکه محصول آن آشکار گردد، و به ثمر نشیند.

باب ۳۱۸ - معنی «محاقله، مزابنه، عرایا، مخابره، مخاضره، منابذه ملامسه، و بیع الحصاه و قسمتی از مناهی دیگر

۱- أبو عبید؛ قاسم بن سلام به چند سند پیوسته تا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، در ضمن چند خبر پراکنده

روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود: از «محاقله و مزابنه»، «محاقله» معامله سلف و پیش فروش کردن زراعت است و آن در هنگامی که تازه خوشه بسته و درو نشده در مقابل گندم، می باشد. و از «حقل» (زرعی که ساق آن ضخیم نشده) اقتباس گردیده، و آن زمینی است که آماده کشاورزی شده و مردم عراق آن را «قراح» می نامند (لسان العرب «۱۱: ۱۶۰» اقوالی در باره محاقله نقل کرده است).

و در مثل گفته شده: (سبزی را نمی رویاند، مگر زمین ساده قابل کشت و آب صاف)، و نهی فرموده از بیع «مزابنه» و آن خرید و فروش رطب نارس و از آفت نرسته ایست که هنوز بر شاخه درخت خرماست؛ در مقابل خرمای چیده شده و حاضر و پیغمبر صلی الله علیه و آله در این گونه فروش نسبت به بیع «عرایا» اجازه داده، لفظ «عرایا» جمع است و واحد آن «عریه» است و آن درخت خرمائی است که وقتی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۶۹

میوه نخلها به معرض فروش گذاشته می شود، صاحبش آن را کنار می گذارد و به نیازمندی می دهد. «اعراء» درخت خرمائی است که ثمره یک سالش را به محتاجی واگذار می کنند (لسان العرب ۱۵: ۴۹) افزوده است: به صاحب نخل رخصت داده شده که اگر نیاز پیدا کرد بقدر برآورده شدن حاجتش از آن را به خرمای موجود بخرد، و گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه شخصی را برای تخمین زدن می فرستاد به او می فرمود: در تخمین خود کم نگذارید زیرا در نخلستان، درخت بی بار، و باران خورده، و بهم نزدیک و

درهم پیچیده شده، وجود دارد. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود: از

«مخابره»

و آن قرار داد مزارعه است بر نصف و مانند آن، مثل یک سوم و یک چهارم، یا کمتر و یا بیشتر، که این نیز خبر است، و ابو عبیده می گوید:

بهمین جهت کشاورز «خبیر» نامیده شده، زیرا او زمین را می شکافد و از آن آگاه است و مخابره همان «مؤاکره» (زراعت کردن بر سهم معلوم) می باشد، و «خبره» آگاهی به چیزی، و «خبیر» شخص بسیار آگاه و عالم است، و بهمین جهت او را «اکار» نامند، چون زمین را می شکافد و گود می کند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود: از «مخاضره» یعنی: خرید و فروش میوه های سبز نارس بر درخت را، که تازه از شکوفه در آمده، چون هنوز سبز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۰

است و معلوم نیست از آفات مخصوصی، سالم در آید یا نه (یا چه مقدارش سالم و چه مقدارش ضایع شود)؟ و خرید و فروش خرما و سبزیجات هم داخل در حکم «مخاضره» است.

و ایشان نهی فرمود: از خرید و فروش خرما قبل از آنکه غوره ای رنگین شود و غوره اش سرخ یا زرد رنگ و رسیده شود، و در حدیث دیگری وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد: از فروش خرما قبل از آنکه غوره خرما رنگ گیرد و سرخ و زرد شود، و در حدیث دیگر است که نهی شده از فروختن آن پیش از آنکه غوره خرما رنگ گیرد و سرخ شود. و گفته می شود: «یشقح» و «تشیقح» همان غنچه کردن و رنگ بستن می باشد، این

است معنی «حتی تأمن العاهه» (تا از آفتها ایمن گردد) «عاهه» آفتهایی است که به آن می رسد.

و همچنین نهی فرمود از:

«منابذه و ملامسه و بیع الحصاه»

در هر کدام از این سه معامله دو قول می باشد؛ اما «منابذه» (از نبذ به معنای انداختن و پرت کردن چیزی است) آن است که مردی به شخص دیگر می گوید: «لباس یا جنس دیگر را به طرف من پرتاب کن، یا من آن را به سوی تو پرتاب می کنم» و بر اساس این عمل، به فلان بها، معامله لازم و ثابت خواهد گردید، و گفته می شود: «بیع حصاه»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۱

آنست که یکی از متعاملین بگوید: «هر گاه این ریگهایی را که در دست دارم پرتاب کردم معامله لازم می شود». و این معنای نهی از «بیع حصاه» است.

و اما «لامسه» آنست که بگویی: هر گاه من دست بلباسم کشیدم (یا به لباس تو) بیع لازم گشته، بمبلغ و مدتی که ذکر شد.

و پاره ای گفته اند که: متاع را با حاجبی از پارچه دست بساید نه آنکه ببیند (بلکه لمس کند). و این نوع معاملات، همگی معاملات زمان جاهلیت بوده است، که در زمان اسلام عمل می کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی فرمود.

مترجم گوید: «بیع الحصاه» به چند گونه تفسیر شده که همگی در ابهام کمیّت و کیفیّت قیمت و متاع مشترکند، و آنچه در اینجا بیان شده: معنی «منابذه» است، و «بیع الحصاه» یا خرید و فروش بوسیله سنگریزه ها، چند نوع تفسیر دارد که ما از کتاب جاهلیت و اسلام (صفحه ۶۹۶) ذیلا نقل می کنیم: ۱- زمینی را بدون تعیین مساحت

از یک دیگر می خریدند و تعیین مقدار آن را بدین ترتیب قرار می دادند که خریدار سنگی را با قوت هر چه تمامتر به انتهای زمینی پرتاب کند، و هر کجا که سنگ از حرکت باز ایستد، تا آنجا ملک خریدار باشد!

۲- گوسفند یا متاع دیگر را بدین ترتیب می خریدند که: خریدار یا فروشنده (طبق قرار معین) مثنی سنگریزه را از زمین بردارد، سپس به تعداد آنها هر چند تا که باشد، درهم یا دینار به فروشنده پرداخت شود.

۳- خریدار به فروشنده مبلغ پنجاه درهم در مقابل (مثلاً) تخم مرغ می داد، اما تعداد تخم مرغی را که باید تحویل بگیرد، بدین ترتیب معلوم کرده و قرار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۲

می گذاشتند که: خریدار مثنی خود را از سنگریزه پر کند و آن را بشمارد، هر چند عدد که شد همان قدر تخم مرغ بگیرد، و تفسیرهای مشابه دیگر، و خرید و فروش

«ملاسه»

این بود که: صاحبان کالا، پارچه ای را بر روی جنس خود می کشیدند و به مشتریها می گفتند: هر چه را تو از پشت پارچه دست گذاشتی، معامله به فلان قیمت قطعی شده است (و اگر خریدار بعد از آنکه جنس را می دید، نمی پسندید، حق فسخ و پس دادن نداشت).

و نهی کرد ایشان را از

«مجر»

یعنی: فروختن و مورد معامله قرار دادن کره شتر که در شکم مادر است و هنوز زائیده نشده و نر و ماده بودن آن معلوم نیست، چه بصورت اینکه آن را قیمت قرار دهند یا متاع، (رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نهی فرمود).

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود از

«ملاقیح»

جمع «ملقوحه» و

«مضامین»

(جمع مضمونه)،

«ملقوحه»

نطفه یا جنین اطلاق می شود که بر اثر جفت گیری تازه به رحم حیوان ماده منتقل گردیده و آبستن شده است.

و اما «مضامین» به فروش نطفه هائی که هنوز در پشت حیوان نر است و به حیوان ماده منتقل نشده، گفته شده، و مردم جاهلیت جنین را در شکم شتر ماده، خرید و فروش می کردند (بیع ملقوحه)، و آنچه را که معمولاً حیوان نر در یک یا چند سال می تواند نطفه تلقیح کند را قبل از جفتگیری با همه ابهامش می خریدند.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود از

«حبل الحبله»

(معامله بر روی نوزاد)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۳

آن جنین که هنوز در شکم ماده شتر می باشد؛ نه خود آن جنین) و غیر ابو عبید گفته است «حبل الحبله» فرزند فرزند آن جنین داخل شکم می باشد و آن غرر و فریفتن است (چون معلوم نیست آن جنین نر است یا ماده، زنده بدنیا خواهد آمد یا مرده، و بر فرض که زنده متولد شود آن اندازه عمر خواهد کرد که به مرحله تولید برسد یا نه!).

و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از ما نیست کسی که تغنی نکند به قرآن، و معنایش این است از ما نیست شخصی که با استعانت بقرآن بی نیازی نجوید، و مبدا پندارد که منظور از «تغنی» آواز (طرب انگیز) است و مؤید این معنا حدیثی است که روایت شده؛ هر کس که قرآن بخواند بی نیاز می شود، و از آن پس بینوا نمی گردد. همچنین روایت شده بهر کس که قرآن داده شود، و پندارد که خدا به دیگری سرمایه ای فراوان تر از آنچه به او داده عطا کرده، تحقیقاً کوچک را بزرگ

شمرده و بزرگ را کوچک. بنا بر این برای شخصی که قرآن را فرا گرفته شایسته نیست هیچ فردی از مردم روی زمین را بی نیازتر از خود پندارد؛ گر چه (بفرض محال) دیگری سراسر پهنه گیتی را در اختیار داشته باشد.

و اگر چه باز هم به فرض محال معنی «لم يتغن» در این حدیث، چنان که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۴

گروهی گفته اند: خواندن قرآن بغنا و با چرخاندن آواز در حنجره و آواز خوش باشد، باید کیفر بسیار سنگینی در ترک آن در نظر گرفته شده باشد برای شخصی که در وقت خواندن قرآن صدایش را در حنجره نچرخاند، زیرا در حدیث گفته شده شخصی که چنان نخواند از امت پیغمبر نخواهد بود (پس باید هر کس که قرآن را بغنا می خواند هیچ گاه ترک غنا نکند چون از زمره امت خارج می شود).

شرح: «این حدیث از طریق اهل تسنن وارد شده و در سنن دارمی ج ۲: ۴۷۱ از طریق سعد بن ابی وقاص و در ص ۴۷۲ از ابو هریره، و غیر او تحت عنوان باب التغنی بالقرآن آورده شده است. ولی از طریق ائمه هدی صلوات الله علیهم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده آن حضرت از خواندن قرآن با چنین کیفیتی نهی نموده اند، از جمله امام صادق علیه السلام فرمود: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قرآن را با لحن ها و آوازهای عرب بخوانید و از لحن بدکاران و لحن اهل گناهان کبیره دوری کنید، زیرا پس از من اشخاصی می آیند که قرآن را چون خوانندگی و نوحه خوانی و رهبان مآبی در حنجره

بچرخانند و از گلوگاه آنان نمی گذرد، دلشان وارونه می باشد، و دل هر که از آنان خوشش آید نیز وارونه است اصول کافی ۲: ۶۱۴.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من از خواندن قرآن در حال رکوع و سجود ممنوع شده ام، اما شما در رکوع خدا را به بزرگی یاد کنید (سبحان ربی العظیم و بحمده بگوئید) و اما در سجده دعا زیاد بخوانید که سزاوار است برای شما مستجاب گردد.

فرموده اش

«قمن»

مثل آنست که می گوئی «جدیر و حرّی» سزاوار و شایسته

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۵

است اینکه دعای شما به اجابت رسد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پناه ببرید بخدا از

«طبع»

(هر گناه و زشتی و عیبی، «طبع» زشت خوی ناکس طبیعت که شرم ندارد از زشتی) که به زشتی و گناه دیگری می کشاند «طبع» آلودگی و عیب و زشتی است، و هر عیبی که در دین یا دنیا باشد به آن «طبع» گفته می شود.

و دو مرد در مورد چیزهای بجامانده به عنوان ارث و چیزهای کهنه دیگر خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایتی عرضه داشتند، پیغمبر فرمود: شاید یکی از شما با زبانتز از دیگری باشد و زیرکتر و بتواند دلیل خود را بفهماند و من بر طبق ظاهر حکم می نمایم، و اگر من به نفع یکی حکمی صادر نمودم و مقداری از حق برادرش به او تعلق گرفت من برای او تکه ای از آتش جهنم را جدا ساخته ام و به او داده ام. آنگاه هر یک از آن دو مرد به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله حق من از آن رفیقم باشد، پیغمبر فرمود: برادری

نمائید و با دقت سهم بندی کنید و همدیگر را خوشنود گردانید، و قرعه کشی نمائید و بعدا هر يك از شما از دیگری حلالیت بطلبید.

شرح: «اما فرموده آن حضرت شاید یکی از شما الحن باشد به حجّتش از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۶

دیگری، یعنی زیرک تر و جدل کننده تر».

و این دلیل است برای شخصی که قائل است قرعه را در احکام هم نافذ، و در داوریهها جایز می داند. و اینکه حضرت فرمود:

«اذهبا فتوحیا»

می گوید: «توَحِّياَ الْحَقَّ» گویا دو طرف دعوا را امر بصلح و سازش فرموده.

و نهی فرمود از: گچ اندودی گورها، و آن گچ کاری روی آن است و بدین جهت می باشد که بدان «قَصّه» گفته می شود، و از این قبیل است که گویند «قصصت القبور و البيوت» وقتی گور یا خانه را گچ کاری کنند.

و نهی فرمود: از بگو مگو و زیادی پرسش، و تباه ساختن مال.

و نهی فرمود: از فراهم آوردن سبب نارضائی مادران، و زنده بگور کردن دختران نوزاد. و منع فرمود: از دریغ کردن از دادن حقّ زنان.

گویند: فرمایش پیغمبر (ضایع کردن مال) بر دو گونه می باشد: یکی از آنها که معنی اصلی آن است مالی است که در نافرمانی خدا انفاق می شود از کم و زیاد و آن همان زیاده روی است که خداوند آن را نکوهیده و از آن نهی فرموده، و وجه دیگر دادن مال است به صاحبش که رشد ندارد و خدای عزّ و جلّ فرموده وَ اِئْتَلُوا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۷

الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ مراد از رشد عقل است (و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که بسن

زناشوئی برسند، پس اگر از آنان خردمندی دریافتید اموالشان را به خودشان بپردازید- نسا ۴: ۶).

همچنین گفته شده: «رشد»، داشتن صلاحیت دینی و نگهداری مال است (بر عکس سفه).

امّا زیادی سؤال، پس نهی فرموده از درخواست کردن مال از مردم، و گاهی شامل سؤال از امور و زیاد بحث کردن در باره آن هم می شود چنان که خدای عزّ و جلّ فرموده لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ (از چیزهایی که اگر فاش شود شما را ناراحت می سازد جويا نشوید- مائده ۵: ۱۰۱).

اما زنده بگور کردن نوزاد دختر، چون آنها دختران خود را زنده بگور می نمودند، و بهمین جهت گور را «داماد» می نامیدند.

و اما قول او (قیل و قال) «قال» بمعنی مصدر است (نه فعل ماضی) مگر نشنیدی شخصی می گوید: «عن قیل و قال» («عن» حرف جرّ است و بر سر فعل در نمی آید) چنان است که گفته از «قیل و قول»، و بنا بر همین جهت گفته می شود:

«قلت قیلا- و قال» و در سخن (یعنی قراءت) عبد الله بن مسعود (منظور آیه ذلک عیسی ابن مریم قول الحقّ) در قرآن سوره مریم ۱۹: ۳۴ که قول الحقّ) قراءت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۸

دیگران است آنهم از همین قیل است و همچنان است که گفته باشد «قول الحقّ».

و پیغمبر اکرم (ص) نهی فرمود: از

«تَبَقَّرَ»

تفتیش نمودن و پی بردن به امور خانواده و مال.

اصمعی گوید: معنی اصلی «تَبَقَّرَ» گشاده و فراخ گردانیدن است و به همین جهت گفته می شود: «بقرت بطنه» شکافت و پاره کردی شکم او را، و امام پنجم ابو جعفر علیه السلام «باقر» نامیده شده، چون آن بزرگوار

علم را شکافت و راه آن را گشود.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرد از بزیرافکندن سر در حال رکوع چنان که الاغ سرش را پائین می اندازد، و معنایش آن است که فرو اندازد سر خود را در هنگام رکوع بگونه ای که سرش پائین تر از پشتش قرار گیرد. و شیوه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که وقتی به رکوع می رفت سر خود را زیر نمی داشت و یا سر را بر نمی داشت یا به جانبی التفات نمی کرد. معنایش این است که سر را آنقدر بلند نگه نمی داشت تا بالاتر از تنش باشد و لکن میانه نگه می داشت، و «اقناع» عبارت است از بلند کردن و کشیدن سر، خداوند فرموده: **مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ** (شتاب زدگانی که گردنها را صاف کشیده اند و سرهای خویش را بالا نگهداشته اند - ابراهیم ۱۴: ۴۳) و مستحب است در این مورد که پشت نماز گزار با سرش در حال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۷۹

رکوع برابر باشد، زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حال رکوع چنان بود که اگر آبی به پشت مبارکش ریخته می شد برقرار می ماند و روان نمی گردید، و امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در حال رکوع و سجود مهره های کمرش راست نباشد نماز او درست نیست.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود: از برگرداندن سر مشک و آب خوردن از آن، و معنی «اختناث» آن است که لبه آن را دولا کند بعد از آن بیاشامد، و معنای اصلی «اختناث» در هم شکستن است و از همین جهت مرد شبیه بز را «مخنث» گویند، بخاطر شکسته

و دو تا شدن او، و به همین جهت زن خنثی (آنکه علامت زن و مرد هر دو را داشته باشد) نامیده شده است.

و معنی حدیث در نهی از نوشیدن آب از لب مشک بر دو گونه تفسیر و توجیه شده: یکی آنکه ترس از جانوری است که شاید در آن باشد، و دیگر اینکه؛ بدین معنی است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرده از آشامیدن از دهانه مشکها و مانند آن و آلودن آن بالبان خود، و اینکه اصلا این کار خوب نیست.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود از چیدن خوشه خرما از درخت در شب، و «جداد» هنگام رسیدن خرما است و جز این نیست که نهی از چنین کاری در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۰

شب بدین جهت است که بینوایان حاضر نیستند تا از آن بهره مند گردند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود (بعضی مواقع) آنچه از مرده بجای مانده نباید تکه و تقسیم گردد، و معنایش اینست که شخصی می میرد و مالی بر جای می گذارد که باید بین بازماندگانش تقسیم شود، هر گاه یکی از آنها بخواهد آن را جدا جدا کند چنان که در آن بر بقیه ورثه یا بر بعضی ایشان زیانی وارد گردد فرموده: نباید او آن را قسمت نماید.

و این «تعضیه» عبارت است از پراکنده نمودن و از اعضا گرفته شده گفته می شود «عضیت اللحم» وقتی گوشت را قطعه قطعه کند، و خداوند فرموده الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (آنان که گردانیدند قرآن را بخشهایی - حجر ۱۵: ۹۱) یعنی به قسمتی از آن ایمان آوردند و به

پاره دیگر آن کافر شدند، و این نیز از تعصیه است زیرا ایشان جدا ساختند آن را. و آنچه قسمت پذیر نباشد مانند پاره ای از یک گوهر، چون اگر شکسته شود از قیمت افتاده و منفعتی از آن برده نمی شود (مانند انگشتری)، و همچنین گرمابه وقتی تقسیم شود، و همچنین چادر، یا عبای و شنلی که خواص بر دوش می اندازند از لباسها و مانند آن از چیزهای دیگر، و این بخش دآوری احکام فراوانی دارد که داخل در حدیث دیگر است که فرموده «زیان دیدن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۱

و زیان رساندن در اسلام نیست» پس اگر بعضی ورثه بخواهند آن را قسمت کنند پذیرفته نمی شود و نمی توانند و لکن آن میراث فروخته می شود آنگاه بهای آن میان ورثه تقسیم می گردد.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دو نوع پوشش نهی نمود یکی «اشتمال الصّماء» و دیگر آنکه مرد لباسی بپوشد که ته باز باشد و روی عورتش پوشیده نباشد، اصمعی گوید: «اشتمال الصّماء» در عرف عرب آنست که مرد لباس خود را به بر کند که تمام بدنش به آن پوشانده شود، و هیچ گوشه آن آستین ماندی نداشته باشد که دست خود را از آن بیرون آورد و اما فقهاء گویند «اشتمال الصّماء» آن است که مرد فقط یک لباس به بر کند و غیر آن چیزی دیگر به تن نداشته باشد، بعد آن را از یک گوشه اش بلند کند و آنگاه بر دوش خود بیندازد و از آن جهت عورتش پدیدار شود، و امام صادق صلوات الله علیه فرمود: جامه به خود پیچیدن

«صّماء»

آن است که مرد رداء خود

را زیر بغل خود گیرد بعد دو سوی آن را جمع کند و بر روی یک دوش خود بیندازد، و این تأویل درست می باشد نه آنچه مخالف آن است.

شرح: «رداء پارچه گشادی بود که بر شانه می انداختند، و دوخته و آستین دار نبوده، و پوشیدن به این صورت پس و پیش را نمی پوشانید».

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۲

و نهی فرمود: «از

ذبايح جنّ

« و قربانی پری این بود که وقتی شخصی خانه ای می خرید یا گنج طلائی در می آورد یا چشمه و چاه آبی استخراج می کرد، یا آنچه مانند اینها بود، برای رفع بدشگون ی آن حیوان سر می بریدند.

أبو عبيده گفته: ایشان نگران بودند؛ و فال بد می زدند؛ و می ترسیدند اگر قربانی نکنند؛ یا ندهند پریان زبانی در آن چیز به ایشان وارد سازند، و پیغمبر این نگرانی را بیهوده شمرد، و از آن نهی فرمود.

و فرمود: «حیوانی را که آفتی دارد نزد حیوانی که تندرست است نبرید» یعنی مردی که شترش دچار بیماری گری، یا مرض دیگر شده، آن را داخل گله شترها و حیوانات تندرستی که آن آفت را ندارند نکند.

أبو عبيده گفته: جهتش در نظر من - و الله أعلم - این است که ترس دارد خدا شتران تندرست را هم دردمند سازد، و صاحبش گمان برد که از بیمار به آن سرایت کرده، و در آن گمان گناهکار شود.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیر را در پستان شتر و گوسفند نگاه ندارید که در آن جمع گردد (برای فروش) هر کس حیوان ماده ای را که ندوشیده اند تا شیر در پستانش جمع شود بخرد و بعد از دوشیدن بفهمد (که برای پربهایی

کرده اند و شیرش آنقدر نیست) اختیار دارد، اگر خواست (آن را نگهدارد) نگه می دارد و اگر نخواست آن را به فروشنده اش بر می گرداند و یک صاع (حدود سه کیلو) خرما هم با آن بدهد «مصراه» یعنی شتر ماده یا ماده گاو یا گوسفندی که شیر در پستان او نگهداری شده و جمع شده و چند روز دوشیده نشده باشد، تا به بهای بیشتری آن را بفروشد و معنی اصلی «تصریه» حبس کردن آب و جمع کردن آن است، گفته می شود از آن است «صریت الماء و صریته» و گفته می شود «ماء صری» بدون مد و گفته می شود از همین جهت «مصراه» نامیده شده چون مانند آن است که آبهای در یک جا فراهم آمده است.

و در حدیث دیگری آمده: «آن کس که گوسفندی را که دوشیده نشده تا وقت فروختن بزرگ پستان و پر شیر بنماید، بخرد، وقتی فهمید اگر خواست آن را برگرداند باید با آن یک صاع به فروشنده بدهد» و اینکه (محفله) نامیده شده چون شیر در پستان آن پر شده و گرد آمده، و هر چیزی را زیاد کند آن را پر و جمع کرده است و از همین جهت است که گفته شده «قد احفل القوم» وقتی انجمنی تشکیل داده شود و قبیله ای گردهم آیند و زیاد شوند، و بهمین جهت نامیده شده «محفل قوم» و محفل مفرد است و جمع آن «محافل».

و فرموده: خلابه جایز نیست، یعنی گول زدن به زبان، گفته می شود «خلبته أخلبه خلابه» هر گاه او را گول بزند. و

عمر خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ما از یهود حدیثهای تعجب آوری می شنویم اجازه می فرمائی برخی از آنها را یادداشت کنیم؟ حضرت فرمود: که شما هم سرگشته و بی باکانه به چیزی در آید چنان که یهود و مسیحیان هستند، من آئین روشن پاکیزه از هر عیبی برای شما آورده ام و اگر حضرت موسی زنده بود جز پیروی من راه دیگری در پیش نمی گرفت.

فرمایش آن حضرت

«متهو کون»

یعنی سرگردان و آشفته، فرموده: آیا شما هم در اسلام متحیر و سرگردانید، آئین خود را نشناخته اید، تا آن را از آئین یهود و ترسایان بگیرید، و معنایش این است که یاد گرفتن دانش از اهل کتاب مکروه است.

و امّا مقصود از فرمایش آن حضرت که فرمود: «آوردم برای شما آئین روشن پاکیزه ای» قطعاً ملت حنیفه (ابراهیم) است و بهمین جهت ضمیر مؤنث (بها) آورد، و این که خدا آن را وَ ذَلِكْ دِينُ الْقَيِّمَةِ (و آن است آئین پاینده و استوار- بینه ۹۸: ۵) خوانده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۵

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قصد داشتم از «غیله» هم بستری با زن بچه شیرده را نهی کنم. اگر مرد با زن شیرده همبستر شود این را غیله و غیل، گویند. از همین است «قد اغال الرجل و اغیل» و فرزند «مغال و مغیل» (بچه شیر خوار حامله) و نهی فرمود: از بسیار مالیدن روغن بخود و عطر زدن.

و فرمود: به شما هشدار می دهم بر حذر باشید از نشستن بر سر راه و محل عبور و مرور مگر آنکه حق آن را ادا کرده باشید «صعدات» راههاست

و آن از «صعید» که خاک است گرفته شده و «صعید» مفرد است و جمعش «صعد» و «صعدات» جمع جمع آن است چنان که گفته می شود «طریق» و «طرق» بعد «طرقات» خداوند فرموده است فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا (پس قصد تيمم کنید بخاک پاک - نسا: ۴۳).

پس تيمم آهنگ چیزی نمودن است، گفته شده: از این قبیل است «اُمّت فلانا [فأنا] أُوْمّه أما و تأمّمته و تيمّمته» همه آنها به معنی پاداشتن و تکیه نمودن و آهنگ آن نمودن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۶

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«صعید»

جای بلند است و

«طیب»

جایی است که آب از آنجا سرازیر می شود. و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نقصان و کم کردن در رکوع و سجود نماز، و کم کردن در سلام جایز نیست. «غرار» کمبود در هر چیز است اما در نماز این است که: رکوع و سجودش را تمام نکند، در یک رکعت کمتر درنگ نماید از رکعت دیگر، و از همین باب است سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: «نماز ترازو است هر که آن را درست بجای آورد تمام حقش ادا شده است».

و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز از همین جهت است نماز «پیمانه» است هر که پر دهد پر گیرد، و هر شخصی آن را کامل انجام دهد ثوابی که به او نوید داده شده به طور کامل به او برسد، این بود معنی «غرار در نماز» اما «غرار» در سلام این است که مردی در گفتن سلام گوید: «السلام عليك» جواب دهنده سلام بگوید:

«و عليك» و نگوید «عليكم السلام» و مکروه

است تجاوز از حدّ در ردّ سلام چنان که کمبود آن بد و مکروه است و دلیل آن اینکه امام صادق علیه السّلام به مردی سلام کرد مرد در پاسخ گفت: «و علیکم السّلام و رحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه» (سلام و رحمت خدا و برکات و آمرزش و بهشت خدا بر شما باد) حضرت فرمود: تجاوز نکنید. در باره ما از سلام فرشتگان به پدربزرگمان ابراهیم علیه السّلام

«رَحِمْتُ اللّٰهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ»

(بخشایش خدا و برکتها بر شماست)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۷

ای خاندان ابراهیم به درستی که خدا ستوده بزرگوار است- هود ۱۱: ۷۳).

و پیغمبر فرمود: «تجاجش» افزودن بهای کالائی است که قصد خریدش را ندارد، و برای بازار گرمی این کار را انجام می دهند، تا دیگری بشنود و به خاطر زیاد کردن او آنهم بر قیمت کالا بیفزاید، و «ناجش» خائن است و اما «تدابر» قطع کردن رابطه، و قهر کردن است از «دبر» گرفته شده که مرد پشت کند به رقیفش و از او روی بگرداند.

و مردی شتری را در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله دوشید و آن حضرت به او فرمود:

کمی شیر در پستان آن بگذار که شیر آور باشد، می فرماید همه شیر پستان را مدوش و اندکی در آن بگذار که شیر را از رگها بالا بکشد و اگر پستان تهی گردد آمدن شیر در آن دیرتر آید.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله «شکال» را پای بند اسب و جز آن، و رسن که بر پالان شتر بندند تا پالان پس نرود، و اسبی که

سه دست

و پای او سفید بود و یکی به رنگ دیگر (یا برعکس آن و جمعش «شکل» می باشد)، در اسب دوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۸

نمی داشت یعنی درست نمی دانست که اسبی سه دست و پایش بسته باشد و یکی آزاد، و از «اشکالی» گرفته شده که پای بند و رسنی است که اسب را با آن می بندند چون «شکال» در سه تا از دست و پاست خوب است که سه دست و پای آن رها باشد و یک پای آن بسته شود و «شکال» نمی شود مگر در پا، نه در دست.

باب ۳۱۹- معنی سکینه

۱- محمد بن مسلم گوید امام باقر علیه السلام فرمود: «سکینه» (آرامش) ایمان است.

۲- یونس بن عبد الرحمن گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: فدایت کردم تا بابت عهد موسی چه بود؟ و گشادگی آن چه مقدار بود؟

فرمود: طول و عرضش سه ذراع در دو ذراع بود. عرض کردم: در آن چه بود؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۸۹

فرمود: عصای حضرت موسی و سکینه. پرسیدم: سکینه چیست؟ فرمود: روح خدا که سخن می گفت. هر گاه در چیزی اختلاف می نمودند با ایشان سخن می گفت و با بیان آنچه قصد کرده بود به آنان خبر می داد.

۳- اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا علیه السلام از مردی پرسید در نظر شما سکینه چیست؟ او و دیگران اظهار بی اطلاعی کردند، و عرضه داشتند:

خداوند ما را فدای تو سازد منظور از آن چیست؟ فرمود: بوی خوشی است که از بهشت می وزد، شمایی دارد همانند صورت بشر، و با تمامی پیامبران همراه می باشد، و همان است که به حضرت ابراهیم در هنگام ساختن کعبه فرود

آمده و او را راهنمایی کرد که چنین و چنان کن و به دستور او شالوده کعبه را بنیان نهاد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۰

باب ۳۲۰ معنی اسلام اَبی طالب بحساب جمل که با بند انگشتان ۶۳ را بیان کرد

۱- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت ابو طالب مسلمان بودن خود را به حساب ابجد اعلام کرد و آن را هم (نه به زبان بلکه با) بستن انگشت کوچک (انگشت پنجم) و انگشت پهلوی آن را، و انگشت میانه و این سه انگشت را خمیده ساخت و با این عمل از یک تا سه را نشان داد، و با رها ساختن انگشت شهادت سر شصت را بر باطن بند دوم انگشت شهادت نهاده (مانند تیراندازها) و عدد شصت را آشکار ساخت.

آری مثل ابو طالب همچون اصحاب کهف می باشد که ایمان خود را پنهان داشتند، و نمایش به بت پرستی دادند، و خدا هم دو بار به ایشان پاداش عطا فرمود.

۲- محمّد بن احمد داودی گوید: پدرم گفت من نزد ابو القاسم حسین بن روح - قدّس الله روحه - بودم، مردی از او پرسید: مفهوم این سخن عبّاس به پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۱

خدا صلی الله علیه و آله که گفت: «عموی تو ابو طالب به حساب ابجد به عدد ۶۳ اسلام آورد» چیست؟ پاسخ داد: منظور از ۶۳، این جمله است (اله احد جواد خدای یکتای عطابخش) و توضیح آن بدین گونه است به حساب ابجد «الف» یک، و «لام» سی، و «ها» پنج، و «ألف» یک، و «حاء» هشت، و «دال» چهار، و «جیم» سه، و «واو» شش، و «الف» یک، و «دال» چهار جمعا می شود «شصت و سه».

شرح: «اسلام آوردن

حضرت ابو طالب از جمله مسائل مسلم و واضح است و از دیر باز علمای شیعه و سنی در این باره کتابهای مستقلی نوشته اند، و از ائمه معصومین علیهم السّلام روایات زیادی رسیده که مرحوم علامه امینی ۴۰ حدیث آن را در الغدير ج ۷ از صفحه ۳۹۵ به بعد آورده غیر از آنچه از طریق اهل سنت نقل نموده است».

باب ۳۲۱- معنی زاهد در دنیا

۱- حسن بن علی ناصری از پدرش از امام نهم و آن حضرت از پدرش حضرت رضا و آن حضرت از پدر بزرگوارش امام کاظم علیهم السّلام روایت کرده که از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۲

امام صادق علیه السّلام پرسیدند: زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: شخصی است که از حلال دنیا به خاطر بیم از حساب آن، و از حرام آن بجهت ترسش از شکنجه و کیفر دست بردارد.

باب ۳۲۲- معنی مرگ

۱- امام هشتم علیه السّلام از پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت کرده: مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد صفت مرگ را برایم بیان کن! فرمود: برای مؤمن در هنگام مرگ همانند آن است که خوشبوترین بوها را استشمام کند؛ و از بوی خوش آن خواب آلوده و سرمست گردد و هر گونه رنج و دردی از او برطرف شود، ولی برای کافر مانند آنست که به گزش ازدها، و کژدمها یا سخت تر از آنها دچار گردیده باشد! یکی از حاضران عرض کرد: ما شنیده ایم گروهی می گویند: مرگ برای کافر دشوارتر از برش با اژه، و چیدن با قیچی، و کوبیده شدن با سنگها، و به حرکت آوردن سنگهای آسیاست بر حدقه چشمها.

فرمود: آری بعضی کافران و تباهکاران، وضعشان چنان است، مگر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۳

نمی بینید بعضی از آنها در همین زندگی مانند آن سختی ها به سرشان می آید، پس این شدائندی که در حال مرگ احساس می کنند از آن جهت سخت تر است که شمه ایست از عذاب آخرت بدین جهت از عذاب دنیا مشکل تر است. شخصی عرضه داشت: سبب چیست کفاری را می نگریم که به آسانی جان

می دهد، و از دنیا می رود و در حالی که سخن می گوید و می خندد، و حاضران را به سخن گفتن سرگرم می نماید، و همین ماجرای را از بعضی مؤمنان نیز می بینم، و گاهی در میان مؤمنان و کافران هستند اشخاصی که به سختی جان می دهند و لحظات جان دادن را به سختی هر چه تمامتر سپری می سازند. فرمود: آن مؤمنی که به آسانی جان تسلیم می نماید برای آنست که خداوند هر چه سریعتر او را به پاداش آن سرای نائل می گرداند، و آن مؤمنی که سکرات مرگ را به دشواری پشت سر می گذارد، بدان جهت است که جبران گناهایی که در دنیا مرتکب شده بنماید، تا پاک و پاکیزه به آن جهان وارد گردد، و بدون هیچ مانعی مستحق پاداش ابدی گردد.

و آن کافری که به آسانی جان می دهد، به پاداش کارهای خیری است که در دنیا انجام داده تا آنگاه که از دنیا برود او را پاداشی نباشد و برای وی عملی باقی نماند مگر آنچه موجب عقاب است، و آن کافری که با سختی، سکرات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۴

مرگ را می گذارند؛ از همان لحظه نخست، عذاب و شکنجه او شروع می گردد، و چون خدا دادگر است، به هیچ یک از افراد ستم نمی کند.

۲- امام حسین علیه السلام فرمود: شخصی به امیر المؤمنین عرض کرد: مرگ را برایم وصف کن. حضرت فرمود: با مرد آگاهی رو برو شده اید. مرگ یکی از سه امری است که بر آدمی وارد می شود: یا نوید به نعمتهای جاودان است و یا خبری است به عذاب همیشگی؛ و یا اندوهگین نمودن و ترسانیدن است، و کار شخص

«محتضر» مبهم می باشد، زیرا نمی داند جزو کدامیک از این سه گروه خواهد بود؛ اما انسانی که دوستدار و مطیع ما باشد، به نعمتهای جاودان نوید داده شده، و دشمنانی که با ما سر ستیز دارند، عذاب ابدی در پیش خواهند داشت و اما آن کس که وضعش معلوم نیست و نمی داند سرانجامش چه خواهد شد، مؤمنی است که به زیان خود زیاده روی نموده و مشخص نیست سرانجامش به کجا خواهد کشید، خیر مبهم و ترسناکی به او می رسد، ولی خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۵

نخواهد کرد، و به شفاعت ما او را از جهنم بیرون می آورد، پس کار نیک انجام دهید و از خدا اطاعت کنید. مطمئن نباشید و سزای گناه را از طرف خدا ناچیز م شمارید! زیرا شفاعت شامل حال «مصرفین» نخواهد شد، مگر بعد از سیصد هزار سال.

۳- و از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسیده شد: چه مرگی است که مردم آن را نمی شناسند فرمود: یا بزرگترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می آید، زیرا از سرای رنج (دنیا) به نعمتهای جاودان آخرت منتقل می گردند، و یا بزرگترین هلاکتی است که بر کافران وارد می آید. زیرا از بهشت خودشان (دنیا) به عذاب و جهنمی منتقل می شوند که نه نابودی دارد و نه پایانی.

و حضرت زین العابدین - علی بن الحسین - علیهما السلام فرمود: (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت نگاه بر چهره اش می افکندند، بروشنی محسوس بود، بر خلاف دیگران که رنگ پریده و مضطرب گشته و دندانشان میلرزد و طپش قلبشان بیشتر

شده و تغییر کرده، ایشان و چند تن از خواص با چهره و روئی درخشان و بدنی کاملاً

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۶

آرام و دلی مطمئن (در صحنه) بودند، بعضی از آنان به بعض دیگر گفتند: بنگرید که آنان چگونه از مرگ نمی هراسند! در آن صحنه وحشتناک، امام حسین علیه السلام به ایشان می فرمود: پایداری کنید! ای گرامی زادگان، مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسیب می گذراند، و به بهشت عظیم و نعمتهای جاودان می رساند، کدامیک از شما دوست ندارد، که از زندانی به قصر منتقل گردد. در حالی که آن برای دشمنانتان همانند پلی است که آنها را از کاخ به زندان و شکنجه گاه می رساند. زیرا پدرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم بازگو کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت ایشان، و پل کافران به آتش سوزان دوزخ می باشد، نه این را بمن دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم.

۴- و حضرت محمد بن علی علیهما السلام فرمود: شخصی به علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن، مانند از تن در آوردن لباس چرکین و پر از شپش، و رهائی از قیدها و زنجیرهای گران و ملبس شدن به فاخرترین لباس و (بوئیدن) خوشبوترین بویها، و سوارشدن بر (رام ترین) مرکبها و مأوا گرفتن در مأنوس ترین منازل، و برای کافران مانند از تن بدر آوردن لباسهای فاخر و انتقال از منزلهای مأنوس و بر تن کردن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۷

چرکین ترین و زبرترین لباسها، و رفتن به وحشتناک ترین منازل، و

(چشیدن) سخت ترین شکنجه هاست.

۵- از محمد بن علی علیهما السلام پرسیدند که: مرگ چیست؟ فرمود:

همان خوابی است که شب هنگام شما را فرا می گیرد، با این تفاوت که مرگ مدتش طولانی تر است و شخص از آن بیدار نگردد، مگر در روز قیامت، وقتی انسان در خواب انواع شادمانی را ببیند که نتواند وصف کند، و همچنین از اقسام ترس چیزهایی ببیند که قادر به توصیف حد آن نباشد، پس آن حال شادی یا ترس در خواب چگونه است؟ این است مرگ، پس خود را برای آن مهیا سازید.

۶- امام حسن عسکری از نیای بزرگوار خود روایت نموده، حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام به عیادت مردی رفتند که در امواج طوفانی و سخت (سکرات) مرگ غوطه ور بود، و پاسخ آن کس را که صدایش می زد، نمی داد.

حاضران به حضرت عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا اگر ما را آگاه سازید که مرگ چه حالتی باشد، خوشحال می شویم. اکنون وضع رفیق ما چگونه است؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۸

فرمود: مرگ وسیله تصفیه است، مؤمنان را از گناهانشان پاکیزه و خالص می گرداند، پس آخرین رنجی که به آنان برسد کفاره آخرین گناهی است که بر گردنشان باقی مانده، و کافران را از حسناتشان تصفیه می نماید، و آخرین لذت یا آسودگی است که به آنان می رسد، و آن آخرین پاداش نیکی است که به نفع انسان می باشد. اما این دوست شما کاملاً از گناه پاک شد و از کیفر آن خلاص گشت، و خالص شد همچون لباسی که از چرک پاک شود، و صلاحیت یافت که با ما اهل بیت در سرای بهشت جاودانه معاشرت کند.

۷- و بهمان

سند قبل از حضرت محمد بن علی علیهما السلام (امام جواد) روایت شده که فرمود: مردی از یاران حضرت رضا علیه السلام بیمار شد حضرت به عیادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه می بینی یعنی حالت چطور است؟

گفت: بعد از ورود شما مرگ را دیدار کردم- مقصودش شدت یافتن بیماریش بود- حضرت فرمود: چگونه آن را یافتی؟
گفت: دردناک و بسیار سخت. فرمود:

آن را ندیده ای بلکه فقط چیزی را دیده ای که تو را می ترساند، تو را به آن (یعنی بمرگ) و بعضی حالات آن را به تو می شناساند، مردم دو قسمند: یکی شخصی که با مرگ راحت می شود، و دیگری شخصی که با مرگش مردم از او آسوده می شوند، پس ایمان خودت را به خدا و بولایت تجدید بنما! تا طلب راحت کننده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۱۹۹

باشی یعنی مرگ را راحتی خود بینی، پس آن مرد چنان کرد.

۸- امام هادی علیه السلام فرمود: شخصی به حضرت جواد علیه السلام عرض نمود:

چرا این مسلمانها مرگ را دوست ندارند؟ فرمود: بدین جهت به آن مایل نیستند که آن را نشاخته اند ولی اگر آن را بشناسند و از اولیاء خدا باشند، هر آینه آن را دوست خواهند داشت، و یقین دارند که آخرت بر ایشان بهتر از دنیاست، سپس فرمود: ای ابا عبد الله چرا کودک یا شخص دیوانه از خوردن داروئی که بدنش را از میکروبها پاک کرده و سلامت می نماید، سرباز می زند؟ گفت: زیرا آنها سود دارو را نمی دانند، فرمود: سو گند به آنکه محمّد را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، آن کس که کاملاً مهتای مرگ بشود، برایش از داروئی

که بیماری را درمان می نماید سودمندتر است. بدانید! اگر آگاه بودند که مرگ، آنان را به چه نعمت هائی می رساند، آن را می طلبیدند، و دوستش می داشتند بیشتر از آنکه یک انسان خردمند و هوشیار برای بدست آوردن تندرستی و دفع آسیب بدنش دارو طلب کند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۰

۹- بهمان سند از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت علی بن محمد الهادی علیهما السلام بر بالین یکی از اصحاب خود رفت که بیمار شده بود و از ترس مرگ گریه و بیتابی می کرد، سپس به او فرمود: ای بنده خدا ترس تو از مرگ بدین سبب است که آن را نمی شناسی، آیا هر گاه بدنت را چرک و کثافت فرا گیرد، و از شدت کثافت و چرکی که بر تو است، آزرده شوی و به بیماریهای پوستی و دمل و گری مبتلا گردی، و بدانی که شستشو در گرما به همه آنها را بر طرف می کند، آیا به آنجا نمی روی تا خودت را از آن آلودگیها پاک کنی؟ یا اینکه (دوست داری) به گرمابه نروی تا آن کثافتها بر بدنت باقی بماند؟

عرض کرد: آری، ای فرزند پیامبر خدا (دوست دارم خود را پاک گردانم).

فرمود: پس مرگ نقش همان گرمابه را دارد و آن آخرین چیزی است که از غریب کردن گناهانت و پاکیزه ساختن تو برایت مانده، پس چون به آن رسیدی و از آن گذر کردی یقیناً از هر غصه و اندوه و آزاری رسته ای و به همه خوشیها و شادکامی ها رسیده ای. بر اثر موعظه آن حضرت مرد آرام شد و تسلیم مرگ گردید و شادمانی کرد و

چشم خود را بر دنیا بست و جان داد.

۱۰- از امام عسکری علیه السلام از مرگ پرسیدند، فرمود: تصدیق به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۱

نشدنی است، بعد از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: مؤمن بمرگ نمی میرد، و مرده، کافر است، خدا میفرماید يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن می آورد.

باب ۳۲۳- معنی محبطنی

۱- امام صادق علیه السلام از قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناشویی کنید، تا من در قیامت به زیاد بودن شما بر ملل دیگر افتخار کنم، تا به آن حدّ که جنین از رحم افتاده خشمگین بر درگاه بهشت می آید و به او گفته می شود: وارد بهشت شو! گوید: نمی روم تا آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند.

ابو عبیده گوید «محبطنی» بدون همزه- فرد خشمگین را گویند که در کاری کندی ورزد، و «محبطنی» با همزه- شکم گنده ای است که باد کرده، گویند:

به شکم گنده «حبنطاً» گفته می شود، و «سقط» و «سقط» بفتح و کسر سین و «سقط» و «سقط» با خواندن قاف به صدای ایا خوانده شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۲

باب ۳۲۴- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: موی پشت لب را نیک بتراشید و موی ریش را بلند کنید و خود را همانند گبرها نسازید!

۱- علی بن غراب گوید: بهترین شخصی که نامش جعفر است- جعفر بن محمد- از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السلام برابیم بازگو نمود که پیامبر خدا (ص) فرمود: موی سبیل را کوتاه کنید و موی ریش ها را بگذارید بلند شود و خود را شبیه گبرها نسازید! کسائی گوید: فرمایش آن حضرت «تعفی» یعنی افزون کردن و انبوه ساختن، ابو عبیده گوید: گفته شده است: «قد عفا الشعر و غره» وقتی مو یا چیز دیگری افزون گردد، که مضارعش «یعفو» است و اسم فاعل آن «عاف» و قطعاً «عفوته» و «اعفیته» دو لغت هستند، هر گاه آن کار با او انجام گیرد، خداوند فرموده: «حَتَّى عَفَوْا» (تا وقتی که بسیار شدند- اعراف ۷: ۹۵) و در غیر این موضع گفته می شود: «قد عفی الشیء» وقتی چیزی کهنه و محو

گردد، لید گوید:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۳ عفت الدیار محلّها فمقامها بمنی تأیید غولها فرجامها یعنی: محل زندگی آن نابود گردید، پس جایگزین شدن او در منی عاقبت موجب هلاکت او خواهد شد.

و «عفی» معنی دیگری نیز دارد وقتی است که مردی از دیگری حاجتی یا عطائی بخواهد، که ماضی آن «عفی» است و مضارعش «یعفو» و اسم فاعلش «عاف» و از همین باب است در حدیثی که مرفوعا رسیده: «شخصی که زمین مرده ای را احیا کند از آن او باشد و به هر چه در آن دست یابد، بر او صدقه باشد».

و منظور از عافیت در اینجا فردی باشد که از انسان یا جاندار دیگر مانند چرنده و یا پرنده ای یا غیر آنها، طلب روزی کند. و جمع عافی «عفاه» است، أعشی گفته:

تطوف العفاه بأبوابه كطوف النصارى بیت الوثن نیازمندان بدرگاه او می چرخند، همچون مسیحیان بر گرد بتخانه.

گویند: و «معتفی» مانند «عافی» اسم فاعل است، به معنی دراز ریش و از سر گناه درگذرنده، می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۴

باب ۳۲۵ - معنی سکه مابوره و مهره مأموره

۱- ثابت بن دینار گوید: حضرت سجاد علیه السلام از پدر بزرگوار خود امام حسین و آن حضرت از پدرش علیّ علیهما السلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین ثروت، کارهای تولیدی مانند کشاورزی و شخم زدن زمین، و اسب کزه آور می باشد.

۲- سويد بن هبیره گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ارزنده ترین مال، اسب پرنجاب یا زراعت پر محصول است. در باره فرموده اش «سکه مابوره» گفته می شود: «سکه»، عبارت است از خیابانی که در دو سمت آن نخلهای بسیار بلند و راست

صف کشیده اند، و کوچه کوچک از این جهت سکه (کوچه ها) نامیده شده که در دو طرف آن خانه ها ردیف شده اند، این معنی لغوی آن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۵

و از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: راه را «سکه» نامید چون سکه ای (راهی) نباشد، جز سکه ها (راهها) در بهشت.

و «مأبوره» نخلی است که تلقیح شده باشد، و گرده نر بر آن افشانده اند، ابو عبیده گوید: برای مفرد «لقحت» بی تشدید و برای جمع «لقحت» با تشدید گفته می شود، گرده ریز را «آبر» گویند، چنان که گفته می شود: «آبرت النخل آبرها أبرا» (گرده نری دادم و اصلاح نمودم درخت خرما را)، و «مأبوره» درخت خرما است که گرده نر داده و اصلاح شده است، و وقتی کسی بپرسد: می خواهی نخلت را گرده نری بدهم، و همچنین زراعت را، گفته می شود: «استأبرت غیری»، و «آبر» اسم فاعل است و گرد ریزنده را «آبر» و مالک زراعت را «مؤتبر» و کشت و درخت خرمائی را که تلقیح شده «مأبور» گویند.

و اما «مهره مأوره» حیوانی است که زاد و ولدش زیاد باشد، و در آن دو واژه است: یکی از «امر» که گفته می شود: «قد امرها الله فهی مأوره» (خداوند به او دستور داد پس او فرمانبردار است)، و دیگری از «آمر و آمرها» با مدّ «فهی مؤمره» و بعضی «أمرنا مؤترفیها» (بفرمائیم هوسرانان را - اسری ۱۷: ۱۶) را بدون مدّ خوانده اند، این از «امر» می باشد و از حسن روایت شده که چنین تفسیر نموده:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۶

«ما آنها را امر به اطاعت نمودیم آنها نافرمانی کردند»، و چه

بسا که «امرنا» به معنی فزون کردیم است، بنا بر قول آن حضرت: «مهره مأموره، و فرس مأموره»، و کسی که «امرنا» را با مدّ خوانده، معنایش جز «زیاد کردیم» نمی باشد، و اگر آن را با تشدید «أمرنا» خوانده باشد، این از مسلط کردن شخصی است بر شخص دیگر، و در کلام عرب گفته می شود: «قد امرنا القوم یأمرون» هر گاه زیاد شوند، و آن از قولش «مهره مأموره» گفته شده است.

باب ۳۲۶- معنی ماهائی که برای حج تمتع تعیین گردیده است

۱- زراره گوید: حضرت باقر العلوم علیه السلام در تفسیر آیه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ (زمان حج ماههای دانسته شده است- بقره: ۱۹۷) فرمود: شوال، ذی قعدة، و ذی حجه می باشند. (هر کس که در این ماهها حج یا عمره تمتع را بر خود واجب کند، و به قصد حج احرام بندد، می تواند بعضی از اعمال حج، چون «ذبح هدی» را انجام دهد، و شرع مطهر متغیر نمی شود، و آیه ردّ است بر مردم جاهلیت که قائل به «نسیء» بودند، و فرموده امام بر خلاف گفته کسانی که قائل بودند: ماههای حج عبارتند از شوال و ذی قعدة و ده روزه نخست ذی حجه، می باشد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۷

و در حدیث دیگری است که ماه رجب برای عمره مفرده می باشد (در تمام ماههای سال صحیح است و در این ماه مستحب).

باب ۳۲۷- معنی رفت و فسوق و جدال

۱- زید شحام گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «رفت و فسوق و جدال» که در آیه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ از آنها نهی شده، چیست؟ فرمود: اما «رفت» (که بمعنی هر گونه انگیزه شهوت جنسی است در اینجا بمعنی) جماع و آمیزش جنسی است. و «فسوق» (که در اینجا بمعنی بیرون رفتن از حدود حق و مسئولیت آن است) دروغ گوئی است، مگر نشنیده ای که خدا فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ (ای مؤمنین اگر مرد بدکاری خبری را برای شما آورد، در مورد آن جستجو نمائید، تا مبادا قومی را بنادانی آسیب رسانید- حجرات ۴۹: ۶).

و «جدال» (که به معنی درگیری و ستیزه در گفتگو برای تحمیل نظر است) گفتار آدمی است

که مرتب می گوید: نه بخدا قسم، و آری بخدا سوگند، و دشنام دادن مردی است دیگری را (این سه پدیده، نمودار مبدأها و انگیزه های

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۸

پست شهوت و غضب و برتری جوئی است و منشأ هبوط آدمی است که در محیط حج باید ترک شود تا راه صعود گشوده گردد).

باب ۳۲۸ - آنچه خدا در حج بر مردم لازم گردانیده و آنچه را برای آنان بعهد گرفته است

۱- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در مورد حج فرموده: خداوند شرطی را بر مردم لازم شمرده، و پاداش هم برای ایشان تعهد نموده، پس هر کس که به آن شرط عمل کند، خداوند هم به تعهدش وفا خواهد نمود، عرض کردم: شرطی که خدا بر ایشان نموده چیست؟ و چه پاداشی بعهد گرفته است؟

فرمود: آنچه شرط کرده که بر عهده آنان است این است که فرموده: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ (پس آدمی که در آنها خود را به حج ملزوم نماید نباید آمیزش «با زنان» نماید و نباید دروغ بگوید، و نباید نافرمانی کند و ستیز نماید و ناسزا گوید، در حج - بقره ۲: ۱۹۷).

و اما آنچه شرط کرده بر ایشان، در دنباله همین آیات فرموده: فَمَنْ تَعَجَّلَ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۰۹

فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى (و شخصی که در دو روز شتاب نماید گناهی بر او نیست و شخصی که تأخیر نماید گناهی نکرده برای افرادی که با تقوی باشند - بقره: ۲۰۳).

شرح: «منظور از دو روز اینست که اگر حاجیان در روز ۱۲ ذی حجه بعد از «رمی جمار» بعد از ظهر و پیش

از غروب بسوی مکه حرکت نمایند، گناهی بر آنان نیست، و منظور از جمله «وَمَنْ تَأَخَّرَ» این است که اگر این کار را در روز سیزدهم بعد از «رمی جمرات» انجام دهد نیز گناهی بر آنان نخواهد بود».

گفتم: شخصی که جماع نموده می فرماید چکار باید بکند؟ فرمود:

بدنه ای (شتر قربانی) بر او لازم است، و اگر زن با شهوت خود به شهوت مرد کمک کرده، پس بر آنها دو بدنه لازم است که نحر کنند، ولی اگر زن میل بجماع نداشته چیزی بر او نیست و میان زن و مرد جدائی انداخته می شود تا مردم کوچ نمایند، و برسند به مکانی که در آنجا مرتکب آن عمل شده اند. گفتم: آیا اگر از راه دیگری رفتند، نظر مبارکتان چیست؟ می توانند با هم بروند؟ فرمود: آری.

عرض کردم: نظر شما در باره «فسوق» چه می باشد؟ با آنکه از آن بزرگتر است، چرا حدی برایش قرار داده نشده است؟ فرمود: از خدا آمرزش بخواهد و «لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ...» بگوید، عرض کردم: آیا نظر شما در باره کسی که مبتلا بجدال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۰

شود، چیست؟ فرمود: هر گاه بیش از دو بار جدال کرد، بر آن جدال صواب، گوسفندی بکشد، و بر جدالی که خطا بود، گاوی بکشد.

باب ۳۲۹ - معنی حج اکبر و حج اصغر

۱- ذریح محاربّی گوید: امام صادق فرمود: «حج اکبر» روز نحر (دهم ذی حجّه) است (که معظم أفعال حجّ چون طواف و نحر و حلق و رمی در اوست).

۲- معاویه بن عمّار گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: حجّ اکبر چه روزی است؟ فرمود: «حجّ اکبر» روز عید نحر و «حجّ اصغر» عمره (مفرده) می باشد.

۳- عبد

اللَّهِ بن سنان گوید: امام صادق علیه السَّلام فرمود: «حَجَّ اکبر» روز عید قربان است. و این حدیث به سند دیگر هم از همین راوی نقل شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۱

۴- (همانند حدیث سوم است).

۵- فضیل بن عیاض گوید: از حضرت صادق علیه السَّلام پرسیدم: «حَجَّ اکبر» چه روزی است؟ فرمود: مگر در باره آن تردیدی است؟ عرض کردم: آری، ابن عباس می گوید: «حَجَّ اکبر» روز عرفه (نهم ذی حَجه) است یعنی کسی که روز عرفه را تا طلوع فجر از روز نحر (دهم ذی حَجه) درک نماید حَجَّش درست است.

و هر کس که این برهه از زمان را از دست بدهد، حَجَّش فوت شده، پس او شب عرفه را متعلّق به ما قبل و ما بعدش قرار داده، و دلیل بر آن اینست: شخصی که شب نحر را تا طلوع فجر درک نموده، حَجَّ را دریافته و از عرفه کفایت نموده.

امام صادق علیه السَّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السَّلام فرمودند: «حَجَّ اکبر» روز نحر است و بفرموده خدای عزّ و جلّ: فَبَيْتِي حُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (ای مسلمین بمشركين بگوئيد) شما آزاد هستيد كه فقط مدت چهار ماه در زمين گردش كنيد (توبه: ۲).

پس آن بیست روز از ذی الحَجه (روز عید نحر که روز تبلیع است) و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۲

محرم و صفر و ماه ربیع الاوّل و ده روز از ماه ربیع الثانی است، و اگر «حَجَّ اکبر» روز عرفه می بود، باید گردش چهار ماه و یک روز آزاد باشد و حضرت علیّ علیه السَّلام احتجاج فرمود: به قول خدای عزّ و جلّ: وَ أَذَانٌ

مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ (و از طرف پروردگار و پیامبر او در روز حج اکبر «روز عید قربان» بمردم اعلان می شود- توبه ۹: ۳).

من همان شخصی هستم که در میان حجاج این اذان، یعنی این اعلام را کردم. به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این کلمه «حج اکبر» چیست؟

فرمود: چون در آن سال مسلمانان و مشرکین همگی حج بجای آوردند، و مشرکین در سالهای بعد از آن حج بجا نیاوردند، حج آن سال «حج اکبر» نامیده شد.

باب ۳۳۰- معنی ایام معلوم و ایام معدود

۱- حماد بن عیسی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: علی علیه السلام در معنی قول خدای عز و جل و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات (و یاد کنند نام خدا را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۳

در روزهای دانسته شده- حج ۲۲: ۲۸) فرمود: ده روز اول (ذی حجه) است.

۲- أبو الصباح از قول امام صادق علیه السلام در فرموده خدای عز و جل و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات فرمود: منظور ایام تشریق (روز عید نحر و سه روز بعد از عید قربان) است.

۳- زید شحام گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل و اذکروا الله فی ایام معدودات فرمود: معلومات و معدودات یکی هستند و منظور از هر دو ایام تشریق می باشد.

باب ۳۳۱- معنی مکاء و تصدیه

۱- یمانی با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده که در معنی قول

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۴

خداوند: و ما کان صیلاتهم عند البیت إلا مکاء و تصدیه (و نباشد نمازشان نزد آن خانه (کعبه) مگر سوت زدن و بانکی و دست بر دست کوفتنی- انفال ۸: ۳۵) فرمود:

سوت زدن و دست بر هم کوفتن چندان که صدا دهد.

باب ۳۳۲- معنی اذان از جانب خدا و پیامبر او

۱- حکیم بن جبیر گوید: امام زین العابدین علیه السلام در معنی آیه شریفه و اذان من الله و رسوله و اعلامی است از جانب

خدا و پیامبرش - توبه ۹: ۳) فرمود:

منظور از اذان حضرت علی علیه السلام است.

۲- حارث نصری گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر و اذان من الله و رسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر را پرسیدم، فرمود: نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علی علیه السلام داده است، زیرا اوست که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۵

بیزاری از مشرکین را اعلام کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله نخست آن را به ابو بکر داده بود، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد خدا بتو می فرماید: «خودت یا مردی که از خودت باشد و دیگری حق ابلاغ آن را از جانب تو ندارد» بعد از آن فرمان بود که پیغمبر علی علیه السلام را فرستاد، و او به ابو بکر رسید، و صحیفه را از دستش گرفت و برد، و به دیوار کعبه نصب نمود، از این جهت خداوند او را اذان نامید، همانا آن نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علی

علیه السلام داده است.

باب ۳۳۳- معنی «شاهد و مشهود» و معنی روزی که مردم در آن فراهم گردند

۱- اسماعیل بن جابر از راویان خود از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ ذلکَ یومٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ (روز قیامت روزی است که همه مخلوق را در آن جمع کنند، و آن روزیست که حاضر گردانیده شده، در آن اهل آسمان و زمین - هود ۱۱: ۱۰۳).

فرمود: «المشهود» روز عرفه، و روزی که همه خلایق در آن روز جمع

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۶

شده اند، یعنی روز قیامت است.

۲- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در توضیح فرموده خدای عزّ و جلّ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (و سوگند به شاهد و مشهود - بروج ۸۵: ۳) فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه است.

۳- عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

«شاهد» روز جمعه «مشهود» روز عرفه، و «موعود» روز قیامت می باشد.

۴- یعقوب بن شعیب گوید: حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه «وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» فرمود: «شاهد» روز عرفه است.

۵- محمد بن هاشم از قول شخصی روایت نموده است که گفت: ابرش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۷

کلبی از حضرت باقر علیه السلام معنی آیه شریفه وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ را پرسید، حضرت به او فرمود: در این مورد چه چیز بتو گفته شده است؟ عرض کرد: گفته اند:

«شاهد» روز جمعه است و «مشهود» روز عرفه. حضرت باقر علیه السلام به او فرمود:

آن طور که بتو گفته شده نیست، بلکه «شاهد» روز عرفه و «مشهود» روز قیامت است مگر قرآن نخوانده ای که خداوند عزّ و جلّ فرموده:

«روز قیامت روزیست که همه مخلوق را در آن روز جمع کنند و آن روزیست که حاضر گردانیده شده در آن اهل آسمان و زمین؟».

۶- اَبی الجارود از امام باقر یا امام صادق علیهما السَّلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه و «موعود» روز قیامت است.

۷- عبد الرّحمن هاشمی از حضرت صادق علیه السَّلام در مورد آیه شریفه وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ روایت کرده که فرمود: مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السَّلام است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۸

شرح: «مشهود» عبارت است از درک و ضبط تامّ بوسیله چشم یا ذهن، و «شاهد» به معنی گواه و «مشهود» مشاهده شده می باشد، و چون عطف به «یوم الموعود» شده اند، به روز معینی تأویل گشته اند و مفسّرین قریب به ده احتمال در آن داده اند.

باب ۳۳۴- معنی مکامعه و مکامعه

۱- حضرت باقر العلوم علیه السَّلام به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از «مکامعه و مکامعه» «مکامعه» بوسیدن دو مرد است لبهای یک دیگر را، و «مکامعه» آنست که دو مرد در یک بستر برهنه بخوابند و با لباسی میان آن دو فاصله نباشد بدون اینکه ضرورتی باشد (دلیل موجهی داشته باشند).

باب ۳۳۵- معنی بعال

۱- عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السَّلام به نقل از پدر بزرگوارش فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۱۹

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدیل بن ورقاء خزاعی را سوار بر شتر خاکستری رنگی فرستاد، و به او مأموریت داد تا در ایام منی، در میان مردم فریاد زند که: این ایام را روزه نگیرند، زیرا آن روزها، روز خوردن و آشامیدن و «بعال» است، و «بعال» زناشویی، و شوخی کردن مرد با همسرش می باشد.

باب ۳۳۶- معنی اقعاء

۱- عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السَّلام فرمود: اشکالی نیست در «اقعاء» (گذاشتن نشیمنگاه بر زمین، چنان که هر دو ساق او پنهان باشد، دو طرف دبر بر دو پاشنه نهادن در میان دو سجده هنگام اداء نماز) و میان رکعت اول و دوم و میان رکعت سوم و چهارم، و هر گاه امام جماعت تو را در جایی که واجب است بایستی، نشانند، پس «تعافی» (یعنی انگشتان دست

و سینه پا را بر زمین گذار، و زانوها را بلند) بنما، و جایز نیست «اقعاء» در موقع دو تشهّد، مگر از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۰

جهت بیماری، زیرا شخص بر سرین نشسته، جالس (نشسته) نیست، بعضی از (بدن) خود را بر بعضی دیگر نهاده.

و «اقعاء» آن است که در تشهّد بر دو پاشنه پای خود نشیند و اما غذا خوردن در حال «اقعاء» ایرادی ندارد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین حالی غذا میل می فرمود.

باب ۳۳۷ - معنی مطیبا

۱- عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السلام فرمود پدرم از پدرش از جدّش علیهم السلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه اتمّ با تکبر و ناز فروختن راه بروند، و پارسیان و رومیها خدمتکار ایشان شوند، بجان هم افتند، و با یک دیگر در افتند، «مطیبا» با خود نمائی و برازندگی راه رفتن، و کشیدن دو دست در وقت راه رفتن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۱

باب ۳۳۸ - معنی لباس قسی

۱- حلبی از امام صادق علیه السلام روایت نموده: که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا نهی کرد- و نمی گویم شما را نهی نمود- از بدست کردن انگشتر طلا، و از پوشیدن لباس قسی، و از زین پوشهای ارغوانی قرمز رنگ، و از لحافها و روپوشهای بسیار سرخ، و از خواندن قرآن در حال رکوع.

حمزه بن محمّد گوید: «القسی» لباسی بود که از مصر آورده می شد و در بافت آن ابریشم به کار رفته بود و اصحاب حدیث گویند «قسی» بکسر قاف و مردم مصر می گوید: لباس قسی منسوب است به سرزمینهای بنام (قس). قاسم بن سلّام آن را چنین یاد کرده و گفته است من آن را دیده ام و اصمعی آن را تعریف نکرده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۲

باب ۳۳۹ - معنی شجنه

۱- عمرو بن جمیع گوید: من با چند تن از یاران امام صادق علیه السلام در محضر مقدّسش بودیم، شنیدم می فرمود: رشته خویشی امامان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله روز قیامت به عرش آویزد، و رشته خویشها؛ مؤمنین هم به آن در آویزند و گویند:

پروردگارا بیونند به آدمی که به ما پیوندد، و جدا شو، از شخصی که از ما جدا گردد. فرمود: و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: من «رحمان» هستم و تو «رحم» نامت را از نام خودم باز گرفتم پس بهر کس به تو پیوندد به او خواهم پیوست و از هر

که از تو ببرد خواهم برید، و بهمان جهت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «رحم شجنه» (خویشاوندی در هم پیوسته)
پیوندی است از طرف خدای عزّ

و جَلَّ.

ابو الحسین محمّد بن هارون زنجانی در نامه ای که برایم نوشته بود خبر داد که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز گوید: شنیدم قاسم بن سلّام در معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله

«الرّحم شجنه من الله عزّ و جلّ»

می گفت مفهومی این است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۳

خویشاوندی درهم پیوسته شده مانند پیوستن ریشه های درخت، و معنی این گفته «الحديث ذو شجون» حدیث انواع فنون و اغراضی دارد و پیچ در پیچ و دارای فنون و شعبه هاست. این است که بعضی به بعضی دیگر چنگ انداختند و یکی از دانشمندان گفته است: اینکه گویند درخت متشجن، وقتی بعضی شاخه های آن به بعضی دیگر درهم پیچیده گردد، و گفته می شود: «شجنه و شجنه و شجن» لفظاً و معنا مانند غصن، شاخه درخت است.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «فاطمه از ریشه ای پیچیده بمن است، آزار می دهد مرا هر آنچه او را آزار می دهد، و خرسند می سازد مرا هر آنچه او را خرسند می سازد.

۲- ابن عتّاس گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (قطعاً فاطمه رگی از من است آزرده می سازد مرا آنچه او را آزرده می سازد، و شادمان می کند مرا آنچه او را شادمان می نماید، و بیقین خداوند تبارک و تعالی خشمگین گردد بواسطه خشم فاطمه، و خوشنود گردد برای خوشنودی فاطمه، صلوات الله علیها.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۴

باب ۳۴۰- معنی جبار

۱- زید بن علی از پدرش امام سجّاد، از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده است: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«عجما»

(حیوان) و چاه و معدن، اینها باطل و رایگانند (ضامن نیستند اگر موجب تلف شدن کسی شوند) و «رکاز» خمس دارد و «جبار» باطل و رایگان شدن خون است که نه دیه دارد، و نه قصاص.

قاسم بن سلّام گوید: «عجما» در اینجا بمعنی بهیمه (هر چارپا- یا- جاندار بی تمیز) و علت نامیده شدن آن بعجماء این است که قدرت گفتن ندارد. و هر کس نتواند سخن بگوید و لکنتی در زبانش باشد و یا فصیح نباشد، «اعجم و مستعجم» گویندش.

تذکر: «قاسم بن سلّام از وابستگان قبیله اُزد است و یکی از بزرگان علم و ادب است دارای تألیفاتی است که یکی از آنها غریب الحدیث است، گویند اهل هرات بوده و بعداً بیغداد و مصر رفته است و علماء ادب قول او را در بیان الفاظ حجت دانند، و از این رو مؤلف بقول او زیاد استناد می کند، در ۲۲۴ از دنیا رفته

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۵

است.

و فرمایش امام مجتبی علیه السلام که فرموده: «نماز ظهر و عصر عجم است» از همین باب است، یعنی قرائت در آن شنیده نمی شود.

و امّا «جبار» بمعنی به هدر رفتن، و آسیب، و چارپا وقتی هدر است که افسار گسیخته باشد، و افسارکش یا چهارپا داری نداشته، یا کسی بر آن سوار نباشد، پس هر گاه یکی از این سه حالت در آن بود، صاحبش ضامن است چون در این هنگام جنایت از چارپا نیست، بلکه آن جنایت از شخصی است که افسار حیوان را در اختیار دارد.

و امّا قولش که گوید: «و چاه جبار است»، در آن چند قول است: یکی آنکه شخصی به چاه کنی

مزد می دهد تا در ملکش چاهی بکند، و آن بر روی چاه کن فرو می ریزد، در این مورد بر صاحب چاه ضمانتی نیست، و قول دیگر: آن چاهی است که در ملک شخص وجود دارد و انسان یا چارپائی در آن می افتد، ضمانتی بر او نیست چون در ملک او بوده است.

و قاسم بن سلام می گوید: به نظر من چاه کهنه و قدیمی است که معلوم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۶

نیست چه کسی آن را کنده یا مالک آن مشخص نیست و در بیابان است، که اگر انسان یا چارپائی در آن افتد، پس آن هدر است، و مانند شخصی است که پیکر بی جان کشته ای را در بیابان و دشت بی آب و علف پهناوری از زمین پیدا می کند و نمی داند که قاتلش کیست! برای آن نه «قسامه» است (جماعتی که سوگند خورند بر چیزی) و نه دیه ای دارد. و اما «المعدن جبار» همان معادنی است که طلا و نقره از آنها بیرون آورده می شود، و گروهی با مزد معینی آن را حفاری می کنند، چه بسا «معدن» بر سرشان فرو ریزد، و آنها را بکشد، پس خونشان هدر است چون آن کار را برای مزد انجام داده اند.

و امّیا در مورد «و فی الزکاز خمس» میان فقهای عراق و علمای حجاز در «رکاز» اختلاف است، عراقیها می گویند: به همه کانها «رکاز» گفته می شود، و حجازیها گفته اند: «رکاز» فقط مالی است که در زمین پنهان شده از گنج هائی که اشخاص پیش از ظهور اسلام آن را مدفون ساخته اند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۷

باب ۳۴۱ - معنی اسجاح

۱- عوانه گوید: وقتی جنگ جمل با شکست سپاه عایشه به

پایان رسید، امیر المؤمنین علیه السلام به عایشه فرمود: ای حمیرا، کار خدا را با خود چگونه دیدی؟

پاسخ داد: اکنون که بر ما تسلط یافتی «فأسجح» یعنی جوانمردی نما و مرا ببخش!

باب ۳۴۲ - معنی حوآب و جمل ادب

۱- ابن عباس گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به زنان خود فرمود: ای کاش می دانستم کدامیک از شما سوار بر شتر ادب (شتر پریشم) هستید که سگهای حوآب (نام مکانی است) اطراف آن پارس می کنند، پس بسیاری در اطراف آن از راست و چپ کشته خواهد شد. و بعد از آنکه نزدیک به هلاکت شود و تا دم مرگ رود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۸

نجات خواهد یافت.

«حوآب» چاه آبی بود متعلق به قبیله بنی عامر، و «جمل اذیب»، (چنان که گفته اند): «ذئبه» بیماری است که چهارپایان بدان مبتلا می گردند، و نیز گفته می شود: «برزون مذبذب» اسب تاتاری (یابو) که دچار بیماری شده را گویند، و بگمانم «جمل اذیب» هم از همین لغت باز گرفته شده، و اینکه گفته است: «تنجوا بعد ما کادت» یعنی نجات می یابد بعد از آنکه بسر حد هلاکت رسید.

شرح: «ظاهرا در نسخه مؤلف «اذیب» بجای «ادب» بوده لذا مؤلف در معنی بتکلف افتاده است و صحیح «ادب» است با دال بی نقطه و با یک نقطه (بمعنی شتر پریشم) چنان که در ترجمه گذشت».

باب ۳۴۳ - معنی روزه دار افطارکننده

۱- نعیم بن قعب گوید: به ربنده، بر در خانه ابو ذرّ رفتم، و از او جويا شدم، همسرش گفت: به کارگری رفته است، در همین موقع ابو ذرّ آمد، در حالی که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۲۹

افسار شتری را می کشید که شتری دیگر را بدنبال آن بسته بود، و در گردن هر یک از آن دو شتر مشکی آویخته شده بود، گوید: برخاستم، بر او سلام کردم و سپس نشستم.

أبو ذرّ وارد خانه خود شد و در باره چیزی با همسرش

صحبت کرد، سپس به ناراحتی گفت: افّ، مگر می شود چیزی بر فرموده پیامبر خدا افزود که فرمود:

«جز این نیست که زن چون دنده ای می ماند (که کج است) اگر بخواهی راستش کنی، خواهد شکست و با این حال لازمه زندگی است پس باید با او بمدارا گذران کرد» سپس، یک سینی آورد که چیزی مانند مرغ سنگ خوار پخته در آن بود، و گفت: بخور من روزه دارم، آنگاه برخاست و دو رکعت نماز خواند، بعد آمد و شروع بخوردن غذا کرد، گوید: گفتم: «سبحان الله» گمان می بردم از مردم دروغ بشنوم، ولی نمی پنداشتم که تو هم بمن دروغ بگوئی! گفت: چه دروغی به تو گفته ام. گفتم: به من گفتی که روزه داری، بعد آمده ای و غذا می خوری.

پاسخ داد: الآن هم می گویم سه روز از این ماه را روزه گرفته ام، پس روزه تمامی آن برایم پابرجا و ثابت شد، و افطار کردن آنهم برایم حلال شد.

شرح: «چون سه روز از این ماه را روزه گرفتم، طبق فرمایش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روزه یک ماه برایم نوشته شد، پس من در این ماه روزه ام در حالی که غذا خوردن هم برای من حلال است، و شاید قصد داشته که با این کار سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۰

را به راوی بیاموزد».

باب ۳۴۴ - معنی قمیص، ردا، تاج، سراویل، تکه، نعل، و عصا، چیزهایی که خداوند با آنها پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را گرامی داشت چون او را از صلب عبدالمطلب بیرون آورد

۱- سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله را قبل از خلقت آسمانها و زمین و عرش

و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ آفرید، و قبل از اینکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و همه آنان را که خداوند در این آیه فرموده است: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ - الی - وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۱

(ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را ارزانی داشتیم تا آنجا که فرماید: آنان را براه راست رهبری نمودیم - انعام ۶: ۸۴ تا ۸۷)، بیافریند، و نیز: یک صد و بیست و چهار هزار سال قبل از آنکه همه پیامبران را بیافریند (شاید مراد روزهای خدائی باشد نه از روزهای ما) و او عزّ و جلّ، با وی، دوازده حجاب آفرید که عبارت بود از: حجاب قدرت، حجاب عظمت، حجاب منت، حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت، حجاب منزلت، حجاب هدایت، و حجاب نبوت، و حجاب رفعت، و حجاب هیبت، و حجاب شفاعت. آنگاه نور محمد صلی الله علیه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگاهداشت که او همی گفت:

«منزه است پروردگار والامقام من» [و او را می ستایم] و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگاهداشت که می گفت: «پاک است دانای راز پنهان» و ده هزار سال او را در حجاب منت نگاهداشت که می گفت: «پاک و منزه است خدائی که پایدار است، و کارش بیهوده نیست»، و نه هزار سال نیز در حجاب رحمت، که می گفت: «پاک و منزه است خدای بلند مرتبه و برتر»، و هشت هزار سال هم در حجاب سعادت، که می فرمود: «پاک و منزه

است پروردگاری که پاینده است و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۲

اشتباه نمی کند»، و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت که همی گفت:

«پاک و منزّه است آن خدائی که بی نیاز است و هرگز محتاج نگردد» و شش هزار سال نیز در حجاب منزلت، که همی گفت: «پاک و منزّه است خدای من که برتر است و بخشنده» و پنج هزار سال هم در حجاب هدایت، که می فرمود: «پاک و منزّه است پروردگار عرش بزرگ» و چهار هزار سال در حجاب نبوت نگاهداشت که همی گفت «پروردگار مقتدر و بی همتا از توصیف جاهلانه و ناروای مشرکان منزّه است» و سه هزار سال در حجاب رفعت، که می فرمود: «پاک و منزّه است خدائی که صاحب ملک و ملوک است» و دو هزار سال در حجاب هیبت نگاه داشت که می گفت: «پاک و منزّه است خدا و من بستایش او مونسم» و هزار سال هم در حجاب شفاعت، که می گفت: «پاک و منزّه است پروردگار بزرگ، و من به ستایش او مشغولم».

سپس خداوند نام خود را که نور درخشانی بود بر لوح هویدا ساخت و تا چهار هزار سال آنجا بود، و بعد از آن بر تارک عرش آشکار ساخت و هفت هزار سال نیز آنجا بود، تا آن را در پشت آدم نهاد، و از آنجا به پشت نوح منتقل نمود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۳

و از نهادی به نهاد دیگرش انتقال داد، تا از صلب عبد الله بن عبد المطلب بدر آورده، و به شش کرامت او را گرامی و مخصوص گردانید: پیراهن رضا بر پیکرش پوشانید، و ردای هیبت بر دوش

او افکند، و تاج هدایت بر سرش نهاد، و زیر پیراهن معرفت بر او بپوشاند، و محبت را کمر بند او ساخت تا بدان سروال خویش محکم دارد، و نعلین خوف در پایش نمود، و عصای منزلت را بدستش داد. (کنایه از اینکه سرپای شخصیت او را به رضا و هیبت و هدایت و معرفت و محبت و خشیت و مقام و منزلت که همگی لباس باطن است، آراست- از باب تشبیه معنی و معقول بمحسوس-) سپس خداوند به او فرمود: ای محمد! نزد مردم برو و به آنان فرمان ده که بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». ترکیب این پیراهن از شش چیز ساخته شده بود: تنه اش از یاقوت، و دو آستین آن از لؤلؤ، و دکمه آن از بلور زرد، و دو زیر بغلش از زبرجد، گردنبندش از مرجان سرخ، و یقه اش از نور خداوند «جَلَّ جَلَالُهُ»، به برکت این پیراهن توبه حضرت آدم را پذیرفت، و انگشتری سلیمان را به او بازگردانید، و یوسف را به یعقوب رسانید، و یونس را از شکم ماهی نجات بخشید و پیامبران دیگر را از گرفتاری رهانید، و آن پیراهن جز پیراهن حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۴

باب ۳۴۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین به عثمان که: اگر سخن بگویم چیزی نیست مگر بر خلاف میل تو و نیست نزد من مگر آنچه دوست می داری

۱- قنبر غلام امیر المؤمنین علیه السلام گوید: در خدمت علی بن ابی طالب نزد عثمان بن عفان رفتم، او مایل بود که با علی علیه السلام تنها باشد، پس آن حضرت به من اشاره فرمود که دور شوم، من مقداری نه چندان دور از آنان کناره گرفتم، (شنیدم که) عثمان به درشتی و خشم با علی علیه

السَّلام سخن می گفت، در حالی که علیّ علیه السَّلام سر بزیر انداخته، چشم بر زمین دوخته بود، سپس عثمان رو به او نمود و گفت: چرا سخن نمی گوئی؟ فرمود: اگر بگویم سخنی نخواهم گفت، مگر آنچه بر خلاف خواسته توست، و بسود تو چیزی سراغ ندارم مگر آنچه دوست داری.

مبّرّد گفته است: تأویل آن این است که: اگر همان گونه که تو بمن پرخاش نمودی سخن بگویم، مقابله بمثل خواهم کرد، پس پرخاش من تو را آزرده خواهد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۵

ساخت و ترجیح می دهم کاری نکنم اگر چه مورد پرخاش قرار گرفته ام مگر آنچه تو دوست داری (که مورد عقاب قرار نگیری).

باب ۳۴۶ - مفاهیم جملات سخنرانی امیر المؤمنین علیه السَّلام هنگامی که خبر قتل (حسان فرماندارش را در شهر أنبار شنید

۱- هشام بن علی، و محمّد بن زکریّای جوهری گفتند: ابن عایشه به سلسله سندی که خود آن را یاد نموده، بر ایمان چنین بازگو کرد که: وقتی به حضرت علیّ علیه السَّلام خبر رسید که ارتش معاویه بر شهر مرزی أنبار تاخته، و فرماندار وی در آنجا به نام حسّان بن حسّان را بشهادت رسانده، و آنچه در شهر بوده به یغما برده است، وی خشمگین از کوفه بیرون آمد، و آنچنان آشفته بود که بخود توجه نداشت بگونه ای که لباسش بزمین کشیده می شد، و مردم نیز در پی آن بزرگوار روان شدند، و شتابان می رفت تا به محلّ «نخيله» (که میدان بسیج و سان لشکر کوفه بود) رسید، در آنجا بر مکان مرتفعی از زمین، ایستاد، و این سخنرانی پر سوز و گداز را ایراد نمود: ابتدا در کمال فروتنی به ستایش پروردگار و درود بر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۶

پیغمبر خدا صلی الله علیه

و آله لب گشود: و آنگاه فرمود: همانا نبرد با مخالفین دین، دری از درهای بهشت می باشد [که خداوند آن را بر روی دوستان مخصوص خود گشوده، و جهاد پوشش پرهیزکاری، و زره رخنه ناپذیر خدا، و سپر محکم قادر متعال است].

کسی که از روی کوتاه فکری آن را ترک نماید و مایل به آن نباشد، خداوند لباس خواری و فرومایگی بر او بپوشاند، و ویرا در گرداب بلا فرونشاند، و خوار گردانیده شود به حقارت و بی اعتباری.

من در شب و روز، در آشکار و نهان، بارها نغمه فداکاری را در گوشهای سنگین شما نواختم، و شما را به نبرد بی امان با آنان فرا خواندم تا قبل از آنکه بشما یورش برند بر آنان بتازید، هم اکنون بار دیگر آن را تکرار می نمایم شاید با این دم گرم من، خون نیم مرده و سرد و لخته شده در شریانهایتان بجریان افتد، سوگند به آنکه جانم در اراده اوست قلمرو سرزمین هیچ قومی میدان تاخت و تاز دشمن قرار نگرفت مگر آنکه دچار خواری و شکست شدند.

وه! که چه سست عنصر بودید، و در پاسخ دعوت من به بهانه های شرم آور، بار وظیفه خود را بر دوش یک دیگر نهادید، و به امید هم نشستید، و هر کدام انتظار پیشگام شدن دیگری را کشیدید، و بارها ساختن یک دیگر در سختی ها، از بند مسئولیت گریختید، و سرانجام روزگار به دام مدلتان کشید، و دشمن از هر سو بر شما تاخت و امواتان را به یغما برد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۷

این مرد غامد (سفیان بن عوف از قبیله بنی غامد در یمن فرمانده لشکر معاویه) است

که با سپاهیان تحت فرماندهی خود به شهر أنبار (شهری در کنار شرقی فرات مقابل هیت که در جانب غربی فرات می باشد) یورش برده، و فرماندار آنجا (حسان بن حسان) را با مردان زیاد و زنانی از اهالی آنجا کشته است، و قسم به آفریدگاری که جانم به اراده و اختیار اوست گزارش تکان دهنده ای به من رسیده: که یکی از سپاهیان ایشان بر دو تن از زنان که یکی مسلمان، و دیگر زن غیر مسلمانی که پناهنده به مسلمین بوده حمله ور شده زیورهای زنانه و دستبند و النگو، و گردنبند، و گوشواره های آنان را با کمال قساوت و بیشرمی از پا و دست و گردن و گوششان بیرون آورده و به تاراج برده (و آن دو زن برای نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشک آمیختند کسی به فریادشان نرسیده) و آنگاه متجاوزین با غنائم فراوان، در حالی که کوچکترین زخمی بر نداشته و قطره خونی از بدنشان نچکیده به پایگاههای خود باز گشته اند.

که اگر مرد مسلمانی از شنیدن این ماجرای دلسوز و غم انگیز از فرط خجلت در دم بمیرد، و سر به خاک تیره فرو برد، به نظر من نه تنها بر او سرزنشی نیست، بلکه چنین مرگی را سزاوار است و بسی شگفت انگیز و جای دریغ است که این گروه بر کردار ناشایست خود، آن گونه پشت به پشت هم داده اند و کوشایند، و شما در کار حق خود چنین پراکنده اید و سست عنصرید! وقتی خواستم که در زمستان با آنها بجنگید، بالحنی که نماینده سستی شما بود، گفتید: اینک

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۸

بوران

و سرما است، هنگامی که در تابستان گفتم به نبرد با ایشان برخیزید، پاسخ دادید: گرمای تابستان بیداد می کند، بما مهلت بده تا فشار گرما کاسته شود. شما که با چنین بهانه هایی، عاجزانه از گرما و سرما گریزانید، به خدا سوگند! از لبه تیز شرر بار شمشیر برهنه دشمن بیشتر خواهید گریخت (با چنین روحیه ای، آنگاه که آتش جنگ پیکرتان را بسوزاند چگونه خواهید توانست سینه گناه آلود آنها را از هم بدرید و دست جنایتکارشان را از دامن خود کوتاه سازید).

(سپس با لحن پرخاشگرانه ای فرمود: ای مردنماییانی که اثری از مردانگی در شما (فکر و روحان) نیست! با شما هستم! شمائی که اندیشه های مشوّشان به کوتاهی اندیشه و آرمان کودکی می ماند که نیازمند به دایه است و همچون پرده نشینان و عروسان تازه به حجله رفته که برای هر چیز منتظر کمک هستند! به خدا قسم با سرپیچی و نافرمانیهایتان، فکر و نقشه ام را تباه ساختید، و دل خونینم را با رفتار ناهنجارتان از جوش و خشم مالامال کردید، تا کار به جایی رسید که مقام سربازی ام را لکه دار کردید، و مردم مرا مسئول خودسریهای شما دانسته و کاردانی مرا زیر سؤال بردند تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابو طالب دلاور است ولی درست با تاکتیک های جنگی آشنائی ندارد و خام است، (با تعجب فرمود) خدا خیرشان دهد (تا بتوانند گفتار خود را سنجیده ادا کنند)، آیا در میدان کارزار چه کسی فنون نظامی را بهتر از من می داند، و یا استوارتر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۳۹

چیره دست تر از من است؟! به خدا سوگند هنوز به سنّ بیست سالگی نرسیده بودم که

در میدان جنگ قد بر افراشتم، و گامهای پولادینم زمین سخت آنجا را لرزاند، و اکنون سنم از شصت گذشته (چگونه می شود با چهل سال سربازی، که در همه جنگها تدابیرم موفقیت آمیز و افتخار آفرین بوده، اکنون در مسائل جنگ ناپخته باشم) و لکن هیچ راهی و تدبیری باقی نمانده است.

کسی که فرمانش را نمی برند چه می تواند بکند؟! - سه بار این جمله را تکرار فرمود- در این هنگام مردی بهمراه برادرش پیا خاست و عرضه داشت: ای امیر المؤمنین، من و این برادرم چنانیم که خداوند از قول حضرت موسی بازگو نموده: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي (پروردگارا هر آینه من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را- مائده ۵: ۲۵).

به خدا قسم هر چه فرمان دهی اجرا خواهیم کرد، گر چه مجبور باشیم از میان شعله های سوزان آتش چوب درخت «غضا» و بر روی خارهای جانگزای «قتاد» (درخت پرتیغی است) بگذریم، حضرت برایشان دعای خیر کرد؛ و آنگاه فرمود: و بکجا خواهید رسید از آنچه من خواسته ام و سپس فرود آمد.

اکنون به بیان مفاهیم کلمات خطبه می پردازیم:

۱- «سِیْمَا الْخُسْفِ»، «سِیْمَا» مفهوم غیر ظاهرش (نشان) است. چنانچه خدای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۰

عَزَّ وَ جَلَّ فرمود: سِیْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (نشان ایشان اثر سجده ایست که در رخسارشان می باشد- فتح ۴۸: ۲۹) و در آیه دیگر فرموده:

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سِیْمَاهُمْ (آن روز تبهکاران به نشانشان شناخته می گردند- الرّحمن ۵۵: ۴۱) و در آیه دیگر فرموده: يُمِيدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (خداوند جهت نگهداری و یاری شما پنج هزار فرشته که دارای نشان هستند خواهد فرستاد- آل

عمران ۳: ۱۲۵) یعنی پرچمهایی دارند (که نشان مسلمین است).

-۲

«و دَيْثُ الصَّغَارِ»

و با این حقارت و پستی، زبون و بیچاره می شود.

وقتی زشت روئی شتر او را خوار و آرام گرداند، گفته می شود: «بعیر مدیث» یعنی شتر خوار و رام گردیده شده.

-۳

«فی عقر دیارهم»

یعنی در وسط سرزمینشان، و «عقر» بمعنی ریشه و اصل است، و به همین جهت می گویند: «برای فلانی عقاری است» یعنی: فلانی را بنیاد و ریشه مال است.

-۴

«تواکلتم»

اقتباس شده از «و کلت الامر الیک و و کلتہ الی» من کارم را بتو سپردم و تو، هم آن را به من واگذاری. زمانی که هیچ کدام بنفسه متصدی انجام آن امر نشوند و هر یک بدیگری واگذارد، و همین است گفته حطیئه: «امور اذا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۱

و اکتها لا توائل» (کارهاییست که چون بدیگری واگذارم شانه از زیر بار آن خالی می کند).

۵- وَ اتَّخَذْتُ مَوْمَةً وَّرَاءَ کُمْ ظَهْرِيًّا (و بکلی فرمان خدا را پشت سر انداخته و بفراموشی سپرده اید- هود ۱۱: ۹۲) یعنی به آن توجّهی ندارید همانند چیزهای فراموش شده، و در مثل گفته می شود: «نیاز مرا پشت سر خود قرار مده» یعنی نیاز مرا چنان از نظر دور مدار که بکلی آن را رها کنی.

-۶

«حَتَّى شَنَّتْ عَلَیْکُمُ الْغَارَاتِ»

می گوید: فرو ریخت غارت را بر آنان، گفته می شود: «شنتت الماء علی رأسه» یعنی آب را بر سر او ریختم. و از سخن عرب است «فَلَمَّا لَقِيَ فُلَانٌ فُلَانًا شَنَّتْهُ بِالسَّيْفِ» (فلانی وقتی بفلان شخص رسید، شمشیر را محکم بر او فرود آورد).

«هذا اخو غامد»

(او مردی مشهور از یاران معاویه از قبیله بنی غامد بن نصر از «أزد» است).

«فتترع احجالهما»

یعنی خلخالهای آن دو زن را از

پایشان در آوردند، مفردش «حجل» می باشد، از همان جهت به اسب گفته می شود «محجله»، و به بند گفته می شود: «حجل»، چون در پای واقع می شود.

-۹

«و رعثهما»

(گوشوارهای آن دو) که مفردش «رعته» و جمع آن «رعاث» و جمع جمعش «رعث» می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۲

-۱۰

«ثم انصرفوا موفورين»

- «موفور» از «وفر» گرفته شده: یعنی از بدن یا مال هیچ یک از ایشان چیزی کم نشده، گفته می شود: «فلان موفور و فلان ذو وفر» یعنی ثروتمند است و صاحب مال زیاد و تنومند و سلامت.

-۱۱

«لم يكلم احد منهم كلما»

یعنی: به هیچ یک از ایشان خراشی وارد نشد، و به هر زخمی، چه بزرگ باشد چه کوچک «کلم» گفته می شود. (و جمع آن کلوم و کلام بر وزن رجال است).

-۱۲

«مات من دون هذا اسفا»

یعنی اظهار تأسف و دریغ نمودن، «أسف» گاهی به معنی بخشم آمده می باشد. خداوند فرمود: فَلَمَّا آسَىٰ قَوْمًا اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ (آنگاه که فرعون و پیروانش ما را بخشم آوردند ما هم از آنان انتقام گرفتیم و همگی را غرق نمودیم) و «اسیف» بمعنی مزدور هم استعمال شده، و به معنی أسیر نیز هست.

-۱۳

«من تظافر هؤلاء القوم على باطلهم»

یعنی از همکاری و اتحادشان [در آن عمل باطلشان].

«وفشلکم عن حَقِّکم»

، فلانی از آن چیز «فشل» شد، یعنی بد دل و بیمناک شد و سستی نمود و بدنبال آن نرفت.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۳

«هذا أوان قرّ و صرّ»

، «الصرّ» (شدت سرما) خدای عزّ و جلّ فرموده:

كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ (مانند بادی که در آن سرمای شدید است- آل عمران ۳: ۱۱۷).

«هذه حمارّه القيظ»

، «قيظ» تابستان است و «حمارّه» شدت یافتن گرمای آن است.

باب ۳۴۷- معنی فرموده پیامبران هنگامی که در قیامت به ایشان گفته شود: آنگاه که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید ایشان چه پاسخی دادند؟ گویند: ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو می دانی

امام صادق علیه السلام در معنی قول خداوند: **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمْ، قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا** (یعنی روزی که خدا همه پیامبران را جمع نموده و به ایشان گوید: مردم به دعوت شما چه پاسخی دادند؟ آنان می گویند: ما چیزی نمی دانیم (تو خود از همه رازها با خبری) - مائده: ۱۰۹) فرمود: **آنان می گویند:**

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۴

غیر از تعلیم تو، دانشی برای ما نیست و افزون بر آن نمی دانیم، امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن همه اش سرزنش و نکوهش است و باطنش نزدیک گردانیدن می باشد، و در واقع بانگی است که هشیار می سازد تا دور افتادگان از حقّ به خود آیند و خود را به آن نزدیک سازند.

باب ۳۴۸ - معنی نفس عقل و روح آن و سر و چشم و زبان و دهان و قلب آن و آنچه از آن نیرو می گیرد

۱- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش از پدراننش از امیر المؤمنین علیهم السلام برایم نقل کرد: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

براستی که پروردگار عقل را از نوری که در گنجینه دانش پیشینه خود پنهان بود، و هیچ پیغمبر مرسل، و ملائکه مقربى بدان دسترسی نداشت، خلق کرد، و دانش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۵

را جان آن قرار داد، و قوه دریافت و هوش را روانش ساخت، و پارسائی را سرش، و شرم را دو چشمش، و حکمت (واقع بینی) را زبان آن، و مهربانی را همتش، و دلسوزی را قلب آن قرار داد، آنگاه درون آن را با ده چیز که عبارتند از: یقین، ایمان، راستی، آرامش و متانت، اخلاص، مهربانی و سازش، بخشش، قناعت، فرمانبرداری و اطاعت، و سپاسگزاری و حقّ شناسی انباشته و نیرومند ساخت آنگاه خداوند به

آن فرمود: برو! به عقب رفت. سپس فرمود: جلو بیا! پیش آمد، بعد به او فرمود: سخن بگو، گفت: ستایش مخصوص پروردگاری است که نه ضدی (حریفی) دارد، و نه همتایی و هم شأنی و نه هم سری، و نه نظیری، آن کس که همه چیز در برابر بزرگیش سر تعظیم فرود آورد، سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: به بزرگواری و جلالم قسم، که آفریده ای را بهتر و فرمانبردارتر، و والا-تر و شریف تر و گرامی تر از تو نیافریده ام، بواسطه تو، به یگانگی شناخته و پرستیده و خوانده شوم و خواسته کردم و محلّ امیدواری باشم، و بواسطه وجود تو از من بترسند، و بر حذر باشند و پاداش و کیفر نیز به دلیل وجود تو می باشد.

عقل از این سخنان کرنش نمود و به سجده افتاد، و هزار سال در سجده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۶

ماند. آنگاه خدای تبارک و تعالی به او فرمود: سرت را از سجده بردار و هر چه خواهی بپرس و سؤال کن تا به تو عطا شود، و شفاعت کن تا پذیرفته گردد، عقل سر برداشت، و عرض کرد: بار الها از تو می خواهم که شفاعت مرا در باره هر خردمندی بپذیری! خداوند به ملائکه اش فرمود: شما را گواه می گیرم که من شفاعت او را در باره هر کس که خرد را به او داده ام خواهم، پذیرفت.

باب ۳۴۹ - معنی حدیثی که در باره لعن طلا و نقره وارد شده است

۱- هارون بن خارجه گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند لعنت کرده است: «ذهب و فضّه» را، و آن دو را دوست نمی دارد مگر شخصی که خود از جنس آنها است. عرض کردم: فدایت شوم همان «ذهب» (طلا) و «فضّه»

(نقره) که معروف است؟ فرمود: نه، آن گونه که فهمیدی نیست. بلکه مقصود از ذهب، شخصی است که دین را از بین ببرد و فضّه، کسی است که به کفر در آید.

مصنّف این کتاب- رضی اللّٰه عنه- گوید: این حدیث را جز از حسن بن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۷

حمزه علویّ از دیگری نشنیدم. استاد محمد بن حسن بن ولید آن را برایم روایت نکرده، و لکن به نظر من صحیح است، و نیز خبری که از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل گردیده مؤید آن است که فرموده: من مهتر مؤمنان هستم و ثروت، رئیس ستم پیشگان، و ثروت خود نمی بالد، بلکه به آن خودنمائی و برازندگی می شود، بنا بر این آن جمله کنایه است از شخصی که دین را از بین ببرد، و به کفر در آید، و علّت این که از آنها (طلا- به دین و نقره به کفر) کنایه آورده شده اینست که همان گونه که آن دو (طلا و نقره) بهای هر چیز می باشند، آنان که در جمله اشاره به آنهاست نیز ریشه هر کفر و ستمی می باشند.

باب ۳۵۰- معنی درجات، و کفاره گناهان، و هلاک کنندگان و رهائی بخشندهگان

۱- سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: سه چیز باعث بالا رفتن مرتبه و درجه، و سه چیز موجب کفّاره گناه، و سه چیز تباه کننده، و سه چیز نجات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۸

بخشنده است، امّا آنچه باعث بالا رفتن مقام است، آشکارا سلام نمودن، و غذا دادن به مردم (گرسنه)، و نماز خواندن در شب، هنگامی که همه در خواب فرو رفته اند، می باشد. و امّا پوشاننده گناهان: با وجود هوای سرد، وضوی کامل ساختن، و در

شب و روز به نماز جماعت رفتن، و نمازها را در اوّل وقت خواندن می باشد. اما آن سه چیز که هلاک کننده است: بخلی که بر وجود انسانی، حاکم و فرمانروا باشد، و هوای نفسی که از آن پیروی گردد، و خودپسندی است.

و اما سه چیز رهائی بخش: در نهان و آشکار از خدا ترسیدن، و در حال داشتن و نعمت و همچنین در زمان تنگدستی، میانه روی کردن، و در حال خرسندی و خشم از روی عدل و انصاف سخن گفتن است.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«شَحّ مطاع»

گمان بد داشتن به خدای عزّ و جلّ است، و اما «سبرات» جمع «سبره» می باشد، و آن شدّت سرما است و به همین سبب مرد «سبره» نامیده شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۴۹

باب ۳۵۱- معنی رمضان

۱- شخصی بنام سعد، از امام باقر علیه السلام روایت نموده و گفت: هشت تن در محضر آن بزرگوار بودیم و در باره «رمضان» صحبت می کردیم، حضرت فرمود:

نگوئید «این رمضان» و نگوئید رمضان رفت، و رمضان آمد! زیرا «رمضان» نامی از نامهای خداوند عزّ و جلّ می باشد. نمی آید و نمی رود، آنکه می آید و می رود زائل و نیست شونده است، بلکه بگوئید: شهر رمضان (ماه رمضان) یعنی شهر اضافه گردیده به اسمی که نام خداست، ماهی که قرآن در آن ماه نازل گردید، و خداوند آن را حجّت و محلّ شادمانی برای اولیاء خود قرار داده است.

۲- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدّش روایت نموده که فرمود: حضرت علی صلوات الله علیه فرمودند: نگوئید رمضان، بلکه بگوئید

«شهر رمضان» چون شما نمی دانید رمضان چیست!

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۰

شرح: «نهی در اینجا بمعنی حرام بودن نیست بلکه حمل بر کراهت شده است. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که این ماه رمضان نامیده شده، زیرا «یرمض الذنوب» است یعنی گناهان را می سوزاند (می آمرزد)».

باب ۳۵۲ - معنی شب قدر

۱- أصبغ بن نباته از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا (ص)، بمن فرمود: یا علی آیا می دانی معنی شب قدر چیست؟ عرض کردم: نه یا رسول الله! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب به تقدیر و سرنوشتی که در روز قیامت خواهد بود، قضا و حکم، و اندازه گیری نموده، و در آنچه خدای عزّ و جلّ فرمان داد ولایت تو بود، و نیز ولایت امامان از نژاد تو، تا روز قیامت.

۲- مفضل بن عمر گوید: در محضر امام صادق علیه السلام از آیه مبارکه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (بدرستی که ما آن (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم -

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۱

قدر ۹۷: ۱) سخن بمیان آمد، فرمود: چقدر برتری آن بر سوره های دیگر آشکار است! گوید: عرضه داشتم: برتری آن چه می باشد؟ فرمود: در آن شب ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده، گفتم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ فرمود: آری شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه گیری شده، و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در آن تقدیر و معین شده است.

باب ۳۵۳ - معنی خضراء دمن

۱- صیرفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از پدرم به نقل از پدر خود از جَدّ بزرگوارش علیهم السلام شنیدم که می گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در باره انتخاب همسر به مردم فرمود: بپرهیزید از گیاه سبز و خرمی که در سرگین پرورش یافته است! به آن بزرگوار عرض شد: ای رسول خدا «خضراء دمن» چیست؟

فرمود: مقصود زن زیبایی است که از خاندانی پست، بوجود آمده و در محیطی فاسد، پرورش یافته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۲

مصنّف این کتاب - رضی الله عنه - گوید: ابو عبید گفته است: به نظر من مقصود از فساد نژاد، هنگامی است که احتمال می‌رود او حلال زاده نباشد، و علّت این که زنازاده را «خضرء الدّمن» (سبزه ای که در پهن زار روید) خطاب نموده، آن است که او را تشبیه فرموده به درخت سر سبز و خزّمی که در سرگین گاو روئیده شده، و ریشه اش «دمن» است یعنی چیزی که شتر و گوسفند روی هم می‌ریزند مثل سرگین و پهن و ادراشان، چه بسا، در آن جا گیاه خزّمی بروید ولی ریشه اش در سرگین می‌باشد. می‌فرماید: مقصود دختری نیکو منظر و جذّاب است که خانواده اش فاسد و بی بند و بار باشند.

شاعری چنین گفته است:

وقد نبت المرعى على دمن الثرى و تبقى حزازات النفوس كماهيا و گاهی بر روی باقی مانده از خاک نمناک چراگاهی می‌روید، ولی حسد در جانها از خشم همچنان باقی می‌ماند. این مثل در باره شخصی است که اظهار دوستی می‌کند، ولی در دلش کینه دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۳

باب ۳۵۴ - معنی جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غلّ قمل

۱- سکونتی گوید: امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود: زنان چهار گونه اند:

«جامع مجمع»

و

«ربیع مربع»

و

«کرب مقمع»

و

«غلّ قمل»

. احمد بن أبی عبد الله برقی گوید: «جامع مجمع» زنی است که پر روزی و با خیر و برکت است، و «ربیع مربع» زنی را گویند

که کودکی در آغوش دارد و فرزندی نیز در شکم،

و «کرب مقمع» زنی است که با شوهر خود بد اخلاقی کند، و «غَلَّ قَمَل» زنی است که مانند طوق پر از شپش، گردن گیر مرد باشد، عربها از پوست بندی می ساختند که شپش در آن بوجود می آمد، و گردن اُسیر را می گزید و می خورد، و او با دست بسته قادر نبود گردن خود بخاراند و از آزار آن بکاهد، بدین جهت طوق شپش دار مثلی است در بین عرب.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۴

باب ۳۵۵- معنی بعضی از اوصاف زنان: غنیمت و غرام و ودود و ولود (و عقیم و صخابه و ولاجه و همازه

۱- ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همسر من که همدم خوبی برایم بود مرده است، و تصمیم گرفته ام بار دیگر ازدواج کنم، فرمود:

دَقَّتْ كُنْ جَانَتْ رَا دَر كَجَا مِي نَهِي، و چه کسی را در اندوخته ات شریک می سازی، و بر دین و راز و امانت آگاه می سازی، اگر مجبور به زناشوئی هستی پس گرفتن دوشیزه مناسب تر است به خیر و نیکی، و به خوش اخلاقی.

آگاه باش! خانمها متفاوت آفریده شده اند، برخی از آنان همچون مالی هستند که بی زحمت بدست آمده و پاره ای هنگام قدم نهادن بخانه شوهر چون ماه شب اولند وقتی جلوه کند (انگشت نما هستند) و بعضی از آنها مایه هلاک و عذابند، و پاره ای دیگر چون تاریکی اول شب هستند، پس هر کس زنی شایسته از آنان را بدست آورد کامیاب شده، آن کس که فریب خورد و زیان دید نمی تواند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۵

انتقام از کسی کشد.

و آنان بر سه گونه اند: یکی آنکه فرزند آور و با محبت است، و همسرش را در زندگی یاری می دهد و برای دنیا و آخرتش سودمند است، و نمیگذارد که او در

زندگی متضرر گردد. دیگر آنکه زنی است نازا که نه زیبایی دارد و نه خوش خلقی، و در امور خیر شوهرش را یاری نمی دهد، و سومی زنی است پر سر و صدا و جیغ و فریاد و بد زبان، و پر رفت و آمد، و بسیار عیب جو، که فراوان را اندک شمارد و چیز کم را نپذیرد.

باب ۳۵۶ - معنی شهیره و لهیره، و نهیره، و هیدره، و لفوت

۱- فضل بن موسی نسائی مروزی گوید: ابو حنیفه نعمان بن ثابت به من گفت: آیا حدیث نو و گرانمایه ای برایت بگویم که ارزشمندتر از آن را نشنیده باشی؟ گوید: گفتم: آری. ابو حنیفه به نقل از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۶

نخعی، از عبد الله بن بحنه از زید بن ثابت چنین برایم نقل نمود: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای زید آیا همسر داری؟ عرض کردم: نه. فرمود: زن بگیر تا پاکدامنیت را محفوظ بداری، ولی با پنج گروه از زنان زناشوئی مکن. گوید: گفتم آن زنان کدامند؟ فرمود: اصلاً با زنی که «شهیره» و «لهیره» و «نهیره» و «هیدره» و «لفوت» می باشد، ازدواج نکن! زید گفت: ای پیامبر خدا از این نامها که فرمودی کسی را نشناختم، و کلمه آخرش «لفوت» را هم نفهمیدم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر شما عرب نیستید! «شهیره» زن پیر و ضعیف و کیودچشم بی شرم و بدزبان است، و «لهیره» زن بلند قامت لاغر اندام، و «نهیره» زن کوتاه قد زشت روی، و «هیدره» پیرزن گوژپشت فریبکار، و اما «لفوت» زنی است که از غیر تو فرزند دارد.

شرح: «پاره ای از کتب حدیث و

لغت «هیدره» را با ذال نقطه دار آورده اند، و هیدره بمعنی پرگو و پر مدعا است.».

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۷

باب ۳۵۷ - معنی اینکه: پیغمبر «ص» شخصی را دید که در ماه رمضان حجامت می کند و فرمود: حجامت گرو حجامت شده روزه را شکستند

۱- عبایه ربعی گوید: از ابن عباس پرسیدم: برای روزه دار جایز است حجامت کند؟ گفت: بلی، اگر نترسد از اینکه ضعف او را فرا گیرد. عرض کردم:

آیا حجامت روزه او را می شکند؟ گفت: نه. گفتم: پس معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چیست، آنگاه که دید شخصی در ماه رمضان حجامت می نماید: فرمود:

«حجامت کننده و حجامت شده هر دو افطار کردند»؟ پاسخ داد: آنها روزه خود را شکسته بودند چون بیکدیگر دشنام دادند و در دشنام خود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند نه از جهت حجامت.

مصنّف این کتاب گوید: برای حدیث مفهوم دیگری هم هست و آن این که: شخصی که حجامت نماید، نفس خویش را در معرض این قرار داده که نیاز به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۸

خوردن چیزی پیدا کند، بدلیل ضعفی که مطمئن نیست برایش پیدا نمی گردد و او را محتاج به افطار نمی نماید.

و در نیشابور از بعضی مشایخ شنیدم که در معنی فرموده امام صادق علیه السلام «حجامت گر و حجامت شده افطار کردند» می فرمود: یعنی به سبب این حجامت آن دو در قانون و سنّت من وارد شدند چون، حجامت از کارهائی است که آن حضرت به آن دستور داده و در خواست انجام آن را نموده است.

باب ۳۵۸ - معنی قواعد، بواسق، جون، خفو، و و میض و رجا

۱- موسی بن محمّد تمیمی گوید: پدرم گفت: ما در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که تگّه ابری پدیدار شد، حاضرین عرض نمودند: یا رسول الله این ابری است که پیدا شده، فرمود: پایه هایش را چگونه می بینید؟ گفتند: ای پیامبر خدا بسیار نیکو است و پابرجا! فرمود: پرده های کشیده آن را

چگونه می بینید؟ گفتند:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۵۹

بسیار خوب و انباشته است! فرمود: رنگ قیرگونش را چگونه می بینید؟ عرضه داشتند: ای پیامبر خدا خوب و بسیار مشکی است. فرمود: چرخش آن را چگونه دیدید؟ گفتند: ای پیغمبر خدا بسیار نیک و چقدر خوب دوار است. فرمود:

چگونه می نگرید برق آن را، پخش می گردد یا جرقه است، یا عمودی و یا کشیده؟

عرض کردند: یا رسول الله عمودی و کشیده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بارانی حاصلخیز (برای شما آید). گفتند: ای پیامبر خدا تو چه سخن پرداز و شیوایی! زبان آورتر از تو ندیده ایم که چنین شیوا سخن بگوید.

فرمود: چه چیز مرا از آن باز دارد، با آنکه قرآن کریم بزبان من (زبان عربی آشکار) فرود آمده است، و این حدیث را حاکم برایم از ضریر نیز بازگو نمود.

و زنجانی برایم از ابو عبید در شرح حدیث نقل کرد: قواعد ابر، ریشه و پایه های آن است که در افقهای آسمان پهن شده اند، چنین پندارم که آن را به پایه های خانه که دیوارهایش باشد تشبیه نموده باشد.

خدا نیز فرموده: **وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ** (و چون ابراهیم پایه های خانه کعبه را بالا آورد و هم اسماعیل - بقره ۲: ۱۲۷).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۰

«بواسق» پره های کشیده شده ابر است در فضا تا به افق دیگر، و هر کشیدگی را «باسق» گویند، خداوند فرموده: **وَ النَّخْلَ بِاسْمَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ** (درختان خرماى بلند که گلهای و شکوفه های روی هم چیده دارند - ق ۵۰: ۱۰) و «جون» سیاهی زغالی است و جمعش «جون» می باشد.

و اما اینکه فرموده: «فکیف ترون رجاها»،

«رحا» چرخ زدن ابر است در آسمان، و از این رو گفته اند: «رحا الحرب» و آن جایی است که جنگ در آن چرخش کند.

«خفو» پهن شدن برق است در اطراف ابر، و آن از دو باب آمده: «خفا البرق، يخفو خفوا» و «خفی، يخفی، خفيا».

«و میض» آن است که یک جرّقه زند آنگاه آرام شود، و پهن نشود، و «شقّ» کشش عمودی آن است در فضا بسوی زمین (وسط آسمان) بدون اینکه به طرف راست و چپ برود. مصنف این کتاب گوید: و «حیا» بمعنی باران است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۱

باب ۳۵۹ - معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که بسوی گلزارهای بهشت بشتابید

۱- محمّد بن حسن (یکی از نواده گان امام مجتبی) گوید: پدرم از پدرش از امام حسن مجتبی علیهم السّلام برایم نقل نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بسوی بوستانهای بهشت بشتابید» گفتند: بوستانهای بهشت چیست؟ فرمود:

گردهم آئی ها که در آنها ذکر خدا می شود.

باب ۳۶۰ - معنی آنچه در باره شتر وارد شده: شتر مهار شیطانها است و خیری ندهد جز از سوی چپش

۱- عمرو بن ابی مقدم گوید: امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۲

حضرت علیّ علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گوسفند داری هر گاه روی آورد، کار گوسفنددار رو به رونق است، و چون پشت کند باز هم آمد کار اوست، و اگر گاوداری رو کند، ترقی کار گاودار است، و چون پشت نماید زیان وی است، و شتر مهار شیاطین است، هر گاه رو کند اشتردار در پستی افتد، و چون پشت کند نیز اشتردار زیان بیند، و خیری از آن نرسد، جز از سوئی که بدیمن تر است.

عرض شد: یا رسول الله! به این ترتیب چه شخصی بعد از این اشترداری نماید؟ فرمود: پس بدبختان نابکار کجایند؟! صالح (یکی از راویان حدیث) گفت: اسماعیل بن مهران (آنکه خبر را به او داده) این شعر را خواند:

شتر جزء ثروت و مال است اگر باعث خواری و پستی نمی شد؛ تا هر که بخواهد به پستی سازد، نگهداریش کند، و هر کس بخواهد بفروشدش و کالای دیگری تهیه کند.

زنجانی بسند خود برایم نقل کرد از ابو عبید که: در شرح فرمایش حضرت «أعنان الشیاطین»، اعنان هر چیز، اطراف و جوانب آن است (یعنی نواحی شیاطین)، و از ابو عمر و دیگران نیز این معنی باز گو شده، و

اگر لفظ «اعنان» درست ضبط شده باشد، مقصودش این است که شتر از نواحی شیطانها است، یعنی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۳

خوی و شیوه آنها را دارد، و اینکه فرموده: «پیش آمدنش عقب رفتن است و پس رفتنش هم مایه بدبختی» بنظرم این مانند مثلی است که در باره آن گفته می شود، بدلیل پر آفتی و زود نابود شدن آن.

و اینکه فرموده: «نیکیش جز از سوی أشام نیاید» یعنی از جانب چپ، و بدست چپ «شؤم» گفته می شود، و همین است فرمایش خدای عزّ و جلّ هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ (و آنها اهل شقاوتند- بلد ۹۰: ۱۹) (نامه عمل بدست چپ دارند) مقصود یاران چپ است.

و معنی فرموده اش: «سودش عاید نمی گردد مگر از آنجا»، یعنی فقط از سمت چپ آن شیرش را می دوشند و سوار بر آن می گردند، و آن جانب چپ به گفته أصمعی «وحشی» نامیده شده زیرا چپ است، و چنین گفته که به سمت راست «انسئ» گویند.

اما برخی از ادبا گفته اند: چنین نیست بلکه جانب «انسئ» سمتی است که مردم جهت دوشیدن و سوار شدن از آن استفاده می کنند، که سمت چپ حیوان می باشد، و «وحشی» سمت راست حیوان است، چون از سمت راستش استفاده نمی کنند، أبو عبید گفته: عقیده من هم همین می باشد، و سمت «وحشی» همان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۴

طرف راست حیوان است زیرا شخص ترسو از جای ترسناک به محلّ امن گریزد.

(و آن سمت راست می باشد).

شرح: «ابن اثیر در معنی این حدیث گفته: یعنی از سوی چپ، چنانچه دست چپ را (شؤمی) خوانند که مؤنث آن «أشام» می باشد. مقصودش این است که از سمت چپ

شیرش را دوشند و سوار بر آن شوند» (نهایه ۳: ۲۱۷).

باب ۳۶۱- معنی مژده شتابان مؤمن

۱- عبد الله بن صامت گوید: ابو ذر- رحمه الله عليه- گفت: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مردی برای خودش کار می کند و مردم او را دوست می دارند. فرمود: این مژده ایست شتابنده به مؤمن.

باب ۳۶۲- معنی عرفاء اهل بهشت

۱- ابو سعید خدری گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حافظین و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۵

عمل کنندگان به قرآن، مهتران و دانایان اهل بهشتند.

باب ۳۶۳- معنی یک گروه که رستگارانند

۱- عبد الله بن عمر گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزودی بر سر امت من همان خواهد آمد که بر سر بنی اسرائیل آمد، درست همان گونه، و آنها بر هفتاد و دو ملت پراکنده شدند، و امت من بزودی هفتاد و سه گروه خواهند شد، که یک دسته بر آنان افزوده می شود و جز یک گروه ایشان همگی در جهنمند. گوید:

شخصی عرض کرد: یا رسول الله! آن یک گروه کیانند؟ فرمود: آن گروهی که شیوه شان همانست که امروز من و اصحابم بر آن هستیم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۶

باب ۳۶۴- معنی فرموده امام صادق «ع»: به هر کس چهار چیز داده شود، از چهار چیز بی بهره نیست

۱- ابو الصباح گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی که چهار چیز به او بخشیده شده از چهار چیز محروم نیست: به آن کس که سعادت خواندن دعا داده شده، از پذیرش آن ناامید نگردد، و به آن کس که توفیق آمرزش خواهی داده شده از بازگشت به سوی خدا بی نصیب نباشد، و به آن کس که توفیق سپاسگزاری از نعمت داده شده، افزون گشتن نعمت از او جلوگیری نشده، و به آن کس که شکیبائی عطا شده، از مزد آن بی نصیب نگردد.

باب ۳۶۵- معنی چیزی که ریشه اش در زمین است و شاخه اش در آسمان

۱- حسن بن محبوب با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده: روزی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آیا شما می‌پندارید هر آنچه از ظروف و لباس و ما یحتاج خانه که نزد خود دارید، اگر فراهم آورده و روی هم بریزید به آسمان می‌رسد؟ عرض کردند: نه، ای رسول خدا، فرمود: اگر یکی از شما بعد از نماز واجبش سی بار بگوید:

«سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر»

پس ریشه آن «کلمات أربع» در زمین است و شاخه و برگش در آسمان، و آن کلمات سوختن و غرق شدن و ویرانی، و سرنگون شدن در چاه و مرگ بد را از شخص باز دارد، و آنها کردار شایسته پدیدارند که ثمره آن تا ابد باقی خواهد ماند.

باب ۳۶۶- معنی آرایش آن سرای

۱- سعید بن نصر گوید: امام صادق (ع) فرمود: ثروت و پسران آرایش زندگانی دنیاوند (نه مونس قبر و توشه معاد) و هشت رکعت نماز پایان شب، و سه نماز وتر، آرایش آخرت می‌باشد و گاهی خداوند این دو آرایش دنیا و آخرت را برای مردمی فراهم آورد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۸

باب ۳۶۷- معنی بهره‌ای از دنیا

۱- موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: پدرم از پدرش از جدش امام صادق از پدرش از جدش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نمود که در تفسیر قول خدای عز و جلّ و لا تَنسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا (و بهره خود را از مال دنیا فراموش مکن - قصص ۲۸: ۷۷) فرمود: یعنی فراموش مکن که از تندرستی، و توانگری، و آسودگی، و جدائی، و خوشی و نشاط خود در جهت (بهرت کردن) امر آخرت استفاده نمایی. «۱»

باب ۳۶۸- معنی لکن

۱- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از نیای بزرگوارش

(۱) باید دانست که ظاهر آیه قول بنی اسرائیل است خطاب به قارون، نه دستور خدا به پیغمبر (ص) یا مؤمنین و تمیم بن بهلول ضعیف و حفص بن غیاث سنی است» (غ).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۶۹

علیهم السلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی خواهد آمد که نزد مردم دنیا، آدم پست فرومایه بنده هوای نفس، فرزند آدم پست، خوشبخت‌ترین افراد جهان خواهد بود، در صورتی که در واقع بهترین مردم در آن هنگام،

مؤمنی است که پدر و مادر او نیز با شرافت و با ایمان باشند.

«لکع» بنده خوار و بخیل و ناکس است و گفته اند: «لکع» بمعنی کوچک است و گفته اند: بنده خوار و پست می باشد و «مؤمن بین کریمین» یعنی در آغوش پدر و مادر مؤمن بزرگوار باشد، و گفته شده بین (عمل به) حج و جهاد باشد. و گفته شده میان (پروردن) دو اسبی باشد که سوار بر آنها پیکار می کند.

میان دو شتر باشد که با

آبکشی نمودن با آنها از (نیازمندی به) مردم کنار باشد.

باب ۳۶۹ - معنی أنواء

۱- محمد بن حمران گوید: پدرم از امام باقر علیه السلام روایت نمود که فرمود:

سه چیز از کردار جاهلیت است: افتخار به دودمان و خویشان، و بدگوئی و افترا در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۰

حسب، و باران خواستن به «أنواء» (یعنی از نجوم آسمان).

محمد بن هارون زنجانی به سند خود از ابو عبید به من خبر داد که وی گفته: شنیدم جمعی از دانشمندان گفته اند: «أنواء» ۲۸ ستاره اند که محلّ طلوع آنها در دوره سال از چهار فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز معروف می باشد، در هر سیزده شب یکی در باختر فرو رود و دیگری در همان لحظه در برابرش در خاور طلوع نماید، و هر دو معلوم، و نامدارند، و پایان تمامی این ۲۸ ستاره با پایان و گردش سال یکی است، و آنگاه با از سر گرفته شدن سال نو ستاره نخست بر آید، و عربها در جاهلیت می گفتند: چون ستاره ای از آنها غروب کند و دیگری طلوع نماید ناگزیر باد و بارانی بیاید، و هر بارانی را وابسته به ستاره ای می دانستند که در آن هنگام غروب کرده، و می گفتند: باران ماه بنوء «ثریا» و یا «دبران» و یا سماک» و آنچه بود از این ستاره ها، می باشد، و آنها را جملگی انواء گویند بلفظ جمع، و مفرد آن «نوء» میباشد. نامیده شدنش به «نوء» فقط بدان جهت است که چون به فرو رفتن یکی در مغرب دیگری در مشرق پدیدار میگردد. و آن از «نوء»، و بنوء نوء» هست و آن جنبش و روبرو شدن و بمبارزه طلبیدن «نوء»

معانی

است پس ستاره به آن نامیده شده و همچنین به هر بپاخیزنده ای که به سنگینی برخیزد گفته می شود، و هر جاننداری که وقت بر خاستنش کند می کند خداوند تبارک و تعالی فرموده **لَتَنوَأُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ** (گرانی میکند (برداشتن آن) بگروهی انبوه).

باب ۳۷۰ - معنی مقدارهای عمر شتری که در زکات گرفته می شود

۱- حریر از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید عجلای و فضیل نقل کرده که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: در زکات شتر (دوازده نصاب است یک تا پنج) در هر پنج شتر یک گوسفند تا به بیست و پنج شتر برسند (که پنج پنج افزوده می شود و بر آنچه ما بین دو نصابند زکات واجب نیست).

وقتی به بیست و پنج رسید باید یک کره شتر ماده که یک سالش تمام شده، و داخل سال دوم گردیده و مادرش صلاحیت دارد دوباره آبستن شود، زکات بدهد، و لازم نیست که فعلاً آبستن باشد. «مخاض» مادر آن کره شتر و اسم جمع «ماخض» است یعنی آبستن.

از بیست و پنج که گذشت بعد از آن زکات ندارد تا به سی و پنج شتر برسد (این نصاب و دو تای بعد از آن ده ده افزوده می شود. چون به سی و پنج

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۲

رسید در آن باید یک ابنه لبون (شتر بچه ماده ای که سنش بین دو تا سه سال است و مادرش در این حال صلاحیت دارد که اگر بچه دیگری پس از آن بچه اول بزاید شیر دهد) بعد چیزی در آن نیست تا به چهل و پنج شتر برسد.

چون به چهل و پنج نفر رسید

زکات آن یک حقه (شتر ماده ایست که سنش بین سه سال تمام تا چهار سال باشد، چون در این سن شایستگی باربری، یا جفت گیری با شتر نر را دارد به آن حقه می گویند) بعد زکات در آن نیست تا به شصت شتر برسد، و چون مالک شصت شتر گردید باید یک «جذعه» (شتری که چهار سالش تمام شده و داخل سال پنجم گشته باشد- گفته اند چون شتر در این سن دندانه‌های جلوییش را می اندازد این نام بر او نهاده شده) (از اینجا به بعد ۱۵، ۱۵ اضافه می گردد) زکات بدهد، بعد در آن زکات ندارد تا مالک هفتاد و پنج شتر گردد، آنگاه که به ۷۵ شتر رسید، زکات آن دو شتر بچه بنت لبون می باشد، و بعد زکات ندارد تا به نود شتر برسد، و چون به نود شتر رسید زکات آن دو شتر حقه می باشد که جفت گیری نموده باشند، سپس چیزی در آنها نیست تا به یک صد و بیست شتر برسند، و چون به یک صد و بیست شتر رسید در آن دو شتر حقه ای که شتر نر را برای جفت گیری بخود پذیرند باید زکات بدهد.

و چون بر صد و بیست یکی افزوده شد پس در هر پنجاه شتر باید یک شتر «حقه» و در هر چهل شتر یک شتر «ابنه لبون» باید زکات بدهد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۳

بعد از آن باید به مقدار عمرهای شتران (که بیان شد) رجوع شود، و بر اندکی بیشتر و کمتر از عدد عقود (۱۰-۲۰-۳۰-...)؛ و شترهای بکار گرفته شده (مثل بارکش یا آب کشی که اسم بیکاری بر آن صدق

نکنند) زکات ندارند و زکات فقط در شترهایی است که در تمام سال از علف و گیاه بیابان که مالک معینی ندارد و بهای آن را مطالبه نمی کند، بچرد.

راوی گوید: عرض کردم در شتر بختی (شتر قدیمی گردن درازی که غیر عربی است) بیابان چر چطور؟ فرمود: زکات آنهم مانند شتر عربی است.

مصنّف این کتاب گوید: نوشته ای به دستخطّ سعد بن عبد الله بن ابی خلف رضی الله عنه یافتم که در آن چنین نگاشته شده بود: و عربها برای هر دوره عمر شتر نامی نهاده اند از لحظه ای که از مادر زائیده شده تا پایان یک سال را «حوار» نامند، و چون به سال دوم وارد شد «ابن مخاض» گویند، چون مادرش می تواند حامله شود، و چون به سال سوم رسید «ابن لبون» نامیده می شود، و آن بدین جهت است که مادرش بچه آورده و پستانهایش شیر دارد.

وقتی وارد سال چهارم شد نرینه اش را «حقّ» و مادینه اش «حقّه» نامند، زیرا توانایی حامله شدن دارد. و چون وارد سال پنجم شد «جدع» نامیده می شود و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۴

چون به سال ششم در آمد «ثنی» نامیده می شود چون چهار دندان پیشین آن می افتد، و چون به سال هفتم در آید چهار دندان آن که بین ثنایا و انیاب قرار دارد می افتد، و چون وارد سال هشتم گردد، دندانی که بعد از رباعیه است بنام «سدیس» می افتد، و وقتی نه ساله شد، دندان نیش در آورده، و بازل نامیده شود، و چون در سال دهم در آید «مخلف» نامیده می شود، و بعد از این دیگر نامی ندارد.

و مقدار عمرهایی که در زکات مقرر گردیده از

«ابن مخاض» شروع و به «جذع» خاتمه یافته است.

شرح: حدیث پیش را که به «حسنه الفضلاء» مشهور است، در تمامی کتب اربعه نقل کرده اند و مرحوم فیض در وافی این خبر و همچنین خبری را که در باب «صدقہ البقر» از همین چند راوی هست یک جا آورده، و در ذیل آن کلام استادش را که در پاورقی متن عربی همین کتاب آمده نقل کرده، ولی مرحوم صاحب وسائل پس از نقل آن از کتب اربعه فرموده: «و رواه الصدوق فی معانی الأخبار عن أبیه عن حمّاد بن عیسی مثله، ألا أنه قال علی ما فی بعض النسخ الصحیحه

: فإذا بلغت خمساً و عشرين فإذا زادت واحده فیها بنت مخاض...».

و خود مرحوم صدوق هم در خصال روایت کرده:

«فإذا بلغت خمس و عشرين فخمس شیاه، فإذا زادت واحده ففیها بنت مخاض...»

و در آخر حدیث فرموده:

«فیسقط الغنم بعد ذلک و یرجع ألی أسنان الإبل»

. بنا بر این با روایات دیگر اختلافی ندارد، ولی با آنچه اکنون در این نسخه موجود است این تفاوتها دیده می شود: ۱- بیست و شش شتر را نصاب مستقّلی قرار نداده، ۲- در نصاب های بعدی یک افزوده نشده، ۳- افزوده شدن یک بر ۱۲۰ را نصاب دیگری قرار داده که هر سه مخالف با نظر مشهور و احادیث دیگری می باشد، و بقول مرحوم صاحب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۵

جوهر فقط دو تن از قدما طبق آن عمل کرده اند و بس. بدین جهت هر یک از بزرگان بگونه ای در صدد توجیهش بر آمده اند، از جمله شیخ طوسی فرموده:

ممکن است جمله

«و زادت واحده»

را اراده فرموده، اما بخاطر علم به اینکه مخاطب

از آن آگاه است صریحا آن را ذکر نفرموده، و بهتر این است که حمل بر تقیّه شود چون عقیده عامّه چنین است، و لذا در خبر دیگر فرمود:

«هذا فرق بیننا و بین الناس».

و مرحوم مجلسی هم در ملاذ الأخیار و مرآت العقول نظریاتی از بزرگان و خودش بیان کرده، پدر بزرگوارش در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه فرموده:

جمله

«ثمّ ترجع الإبل علی أسنانها»

مؤید تقیّه بودن آن است، چون ظاهرش بر آن دلالت دارد که نصاب از سر گرفته می شود، چنان که مذهب عامّه است، و اگر چه امکان دارد حمل شود بر اینکه از «جذعه» بیلاتر تجاوز نمی کند بلکه مجدداً به «بنت لبون» و «حقّه» بر می گردد، و در واقع همین هم اراده شده و لکن بخاطر تقیّه به جمله ای ادا شده که ذو وجهین است.

باب ۳۷۱- شرح دیه هائی که بر اثر جراحتهائی که به سر و صورت وارد می آید لازم می گردد: موضعه، سمحاق، باضعه، مأمومه، جائفه و منقله

۱- زراره گوید: امام صادق فرمود: دیه در «موضحه» (جراحت سر که به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۶

استخوان رسد) پنج شتر است، و چون استخوان شکسته شود ۱۰ شتر، و «سمحاق» (بریدن پوست نازک بالای استخوان سر) چهار شتر دیه دارد. و در «باضعه» (شکستگی سر که از آن خون نیاید) دیه اش سه شتر، و در «مأمومه» (بریدن پوست روی مغز سر) سی و سه شتر دیه دارد و در «جائفه» (شکافتن اندرون مغز) سی و سه [در بعضی نسخه ها سی و چهار] شتر دیه دارد، و در «منقله» (شکستگی سر که استخوان آن جابجا شده باشد) پانزده شتر دیه باید پرداخت.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه گوید: در نوشته ای بقلم سعد بن عبد الله- رحمه الله- دیدم که در باره «شجاج» (شکستگی سخت در سر)

و نامهای آن چنین نگاشته بود: اَصْمَعِي گوید: پارگی سر آغاز می شود از:

۱- «حارصه» و آن شکافته شدن پوست سر است بگونه ای که خون ضعیفی ظاهر شود (و غالباً «دامیه» نامیده نمی شود) و از همین باب است گفته «حرص القصار الثوب» (گازر جامعه را شکافت) وقتی جامه را بشکافد.

۲- «باضعه» آنست که گوشت بعد از پوست را پاره کند.

۳- «متلاحمه» (بهم آمدگی شکستگی) و آن چیز است که گوشت را گرفته و به «سمحاق» نمی رسد.

۴- «سمحاق» (پوست نازک بالای استخوان سر) چیزی است که میان آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۷

و استخوان پوسته نازکی است و آن سمحاق است، و از همین جهت است که گفته شده: در آسمان پاره هایی از ابر هست و بر گوسفند پاره هائی از پیه.

۵- «موضحه» شکستگی سر که سفیدی استخوان را نمودار می سازد.

۶- «هاشمه» شکستگی و شکاف سر وقتی که استخوان می شکند.

۷- «منقله» شکستگی پوسته نازک روی استخوان غیر گوشت و مقصود از قول نابغه شاعر همین است که گوید:

«و يتبعها منه فراش الحواجب» (و به دنبال او می رود از آن مرد استخوان ابرو).

۸- آمه و آن پوستی است که روی مغز سر قرار دارد، و معنی «عثم» گچ بستن استخوان شکسته است.

باب ۳۷۲ - معنی نهر غوطه

۱- ابو موسی اشعری گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه تن به بهشت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۸

نروند: شخص دائم الخمر، و آن کس که همواره به سحر و جادو سرگرم باشد، و شخصی که با خویشان خود رابطه اش را قطع نماید، و اگر کسی با حالت دائم الخمر از دنیا برود، پروردگار از «جوی غوطه» در گلویش ریزد، عرض شد:

«جوی غوطه» چیست؟ فرمود: از فرج زنان ناپاک فاحشه، جویی روان می گردد که بوی گند آن جهنمیان را آزار می دهد.

باب ۳۷۳- معنی حیوف، زنوق، جواض، جعظری

۱- جابر از امام باقر علیه السلام روایت نموده: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل به من خبر داد که بوی بهشت از مسافتی که پیمودن آن، هزار سال طول می کشد به مشام می رسد، ولی این افراد آن را استشمام نخواهند کرد: عاق والدین، و کسی که رابطه خود را با خویشاوندان خود قطع نماید، و پیر زناکار، و متکبری که از روی تکبر و فخر فروشی آنقدر دامن لباس خود را بلند کند که به زمین کشیده شود، و اغواگر و فریبنده، و نیز منت گذار، و «جعظری»، گوید: عرض

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۷۹

کردم: «جعظری» چیست؟ فرمود: آن کس که از دنیا سیر نمی شود.

و در حدیث دیگر آمده که این اشخاص عبارتند از: کفن دزد، و نامرد زن صفت، و بی ادب خشن، و شخصی که از دنیا سیر نمی شود.

باب ۳۷۴- معنی صلاه وسطی

۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «صلاه وسطی» نماز ظهر است، و آن نخستین نمازی است که خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله نازل فرموده است.

۲- ابو یونس گوید: مشغول نوشتن قرآنی برای عایشه بودم که گفت:

هر گاه به آیه نماز رسیدی ننویس تا من آن را بر تو بخوانم! به آن قسمت که رسیدم بر من چنین املا نمود: حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ، وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى (بقره ۲):

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۰

(۲۳۸) «و صلاه العصر» (محافظت نمائید بر نمازها و نماز میانه) و عایشه «و صلاه العصر» را افزود.

۳- عمرو بن نافع گوید: مشغول نوشتن قرآنی برای حفصه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، که بمن گفت:

اگر به این آیه (نماز) رسیدی بنویس:

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ بنویس: «و صلاة العصر».

۴- ابو یونس غلام عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: عایشه بمن دستور داد:

صحفی برایش بنویسم و گفت: هر وقت به این آیه رسیدی چنین بنویس

حافظوا على الصلوات، و الصلاة الوسطی و صلاة العصر و قوموا لله قانتین

سپس عایشه گفت: بخدا سوگند آن را از پیامبر خدا (ص) شنیدم.

شرح: «این دو حدیث در الموطأ: مالک بن انس جلد ۱ صفحه ۱۳۸ و صفحه ۱۳۹ تحت رقم ۲۵ و ۲۶ آورده شده است».

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۱

مصنّف این کتاب گوید: این اخبار برای ما حجّتی است، علیه مخالفین عقیده ما و «نماز وسطی» نماز ظهر می باشد.

۵- زراره بن أعین گوید: از او- یعنی امام باقر علیه السّلام- در باره نمازهایی که خدا واجب کرده پرسیدم، فرمود: در شب و روز پنج نماز است، گفتم: آیا خداوند متعال در قرآنش آنها را نام برده و بیان داشته است؟ فرمود: آری، خدای تعالی به پیغمبر خود فرموده: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَدْخُلَوكَ الشَّمْسُ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ** (بپای دار نماز را در وقت ظهر تا تاریکی شب- اسرای ۱۷: ۷۸).

«دلوك» (زوال و میل) آفتاب است (زوال آفتاب به آنست که سایه شاخصی که در زمین فرو می کنند در بعضی از شهرها، در فصولی، بکلی از بین می رود و سپس ایجاد می شود و در بعضی شهرها به آخرین درجه کوتاهی می رسد و بعد شروع به بلند شدن می نماید).

پس در بین زوال آفتاب تا نیمه تاریکی شب چهار نماز می باشد که خدا آنها را نام برده و بیان نموده، و وقت آنها

را معین داشته و «غسق» شب، نیمه آن است، سپس فرمود: **وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً** پس این نمازها

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۲

پنج تا است و خداوند تبارک و تعالی در مورد آن فرموده: **وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ دُو طَرَفِ آن نماز مغرب و صبح است وَ زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ** و آن دومین نمازی است که در شب خوانده می شود، و خدای عزّ و جلّ فرموده: **حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى** و آن نماز ظهر و نخستین نمازی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجای آورد و آن میان دو نماز روزانه واقع شده، یعنی نماز صبح و نماز عصر، و آیه **وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ** (و به اطاعت خدا قیام کنید- بقره ۲: ۲۳۸) در باره نماز میانه است.

باب ۳۷۵- معنی نَحِيْتِ مسجد، و معنی صلاه و آنچه مربوط به آنست از تمام حدیث

۱- عبید بن عمیر لیثی گوید: ابو ذرّ- رحمه الله علیه- گفت: روزی پیامبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۳

خدا صلی الله علیه و آله در مسجد تنها نشسته بود که به محضرش شرفیاب شدم و چون خلوت بود، فرصت را غنیمت شمردم، بمن فرمود: ای ابو ذرّ حتماً مسجد را حقّ نَحِيْتِ است، عرض کردم: و آن چه باشد؟ فرمود: دو رکعت نماز بجا آوری (آن دو رکعت نماز را بجا آوردم) آنگاه رو به سوی آن حضرت کردم و عرضه داشتم: ای پیامبر خدا مرا به خواندن نماز فرمان دادی، نماز چیست؟ فرمود: بهترین برنامه دینی است، هر کس که بخواهد اندک بجای آورد (فقط نمازهای واجب را بخواند)، و هر کس که مایل باشد بسیار بجا آورد (نافله ها را

هم بجا آورد) گفتم: یا رسول الله چه کاری نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و پیکار در راه او.

پرسیدم: کدامیک از مؤمنین ایمانش کاملتر می باشد؟ فرمود: آن کس که خوی او از همه نیکوتر باشد.

گفتم: چه کسی از مؤمنان با فضیلت تر است؟ فرمود: آن کس که مسلمانان از زبان و دستش آسوده باشند. عرض کردم: کدام لحظات شب بهتر است؟

فرمود: دل شب تا (قسمت آخر آن). گفتم: کدامین نماز برتر است؟ فرمود:

نمازی که قنوتش طولانی باشد. گفتم: فضیلت چه خیراتی بیشتر است؟ فرمود:

صدقه ای که پنهانی و در حال تنگدستی، به بینوایی داده شود، پرسیدم: روزه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۴

چیست؟ فرمود: عملی است واجب که اگر بدرستی ادا شود، در پیشگاه خداوند پاداش چند برابر و فراوان دارد. عرض کردم: (جهت آزاد کردن) کدام برده نیکوتر است؟ فرمود: آن برده ای که بهایش بیشتر، و نزد صاحبش باارزش تر است.

گفتم: کدام جهادگر مقامش والاتر می باشد؟ فرمود: شخصی که دست و پای اسبش بریده شود، و او با آنکه مرکبش از پای درآمده (پیاده) تا آخرین قطره خونس بجنگد تا شهید گردد.

عرضه داشتم: کدامیک از آیه هائی که خداوند بر تو نازل فرموده بزرگتر است؟ فرمود: «آیه الکرسی». آنگاه فرمود: ای ابا ذر، نباشد هفت آسمان در برابر کرسی، مگر مانند حلقه ای که در بیابانی افتاده باشد و گسترش عرش نسبت به کرسی مانند وسعت و برتری آن بیابان است بر آن حلقه.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیغمبران چند تن بوده اند؟ فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار (تن). گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده تن، عده بسیاری.

گفتم: نخستین پیغمبر

که بود؟ فرمود: حضرت آدم علیه السلام پرسیدم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: بلی، خدا به قدرت خود او را آفرید و از روح خود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۵

در پیکرش دمید. آنگاه فرمود: ای ابا ذرّ چهارتن از پیغمبران سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ - که ادريس باشد و او نخستین کسی است که با قلم نگاهت - و نوح، چهار تن از ایشان عرب بودند: هود و صالح، شعيب و پیامبر تو محمد، و نخستین پیغمبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی بود، ششصد تن از پیغمبران از بنی اسرائیل بودند.

عرضه داشتم: خداوند چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود: یک صد و چهار کتاب: پنجاه صحیفه بر شیث، و سی صحیفه بر ادريس، و بیست صحیفه بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم نازل فرمود: گفتم: یا رسول الله صحف ابراهیم در چه موضوعی بود؟ فرمود: تمامی آنها مثل و پند و اندرز بوده، و این مضمون یکی از آنها است: ای فرمانروای مست از باده غرور، که مردم گرفتار تو، و تو، به آزمایش به مردم مبتلایی، من تو را بر نیانگیخته ام که پول و ذخایر دنیا را روی هم انباشته سازی، بلکه از آن جهت فرستادم تا بجای من به درخواست مظلومان پاسخ گوئی و نگذاری ستمدیده ای به درگاه من بنالد (همچنان که) من دعای ستمدیده را بر نمی گردانم، اگر چه از کافری باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۶

بر خردمندی که عقل او اسیر هوای نفسش نشده، لازم است اوقات خود را سه قسمت کند: قسمتی را برای راز و نیاز

با ایزد متعال، و قسمت دیگر را برای حساب کشیدن از خود، یعنی در باره آنچه پیش از این انجام داده یا پس از این انجام خواهد داد، از خود پرسش نماید، و بخشی را نیز، به قدرت نمائی پروردگار در آفریدگانش و به آنچه با او کرده است، اندیشه نماید، و لحظه ای هم خلوت کند تا بدان چه از حلال نیازمند است بهره جوید، که این وقت کمک اوقات دیگر است، و دل را خرم و آسوده می سازد، و به او آمادگی می دهد. شخص عاقل باید به اوضاع زمان خود بینا و آگاه باشد، و آبرو و موقعیت خود را در نظر بگیرد، و سزاوار شأن خود اقدام نماید، و زبان خود را نگهدارد چون هر کس که سخن خویش را نتیجه کردار خود بداند، گفتارش نسبت به عملش اندک شود، مگر در آنچه به وی کمک می نماید و برایش سودمند است و بر خردمند لازم است جویای سه چیز باشد: یا اصلاح نابسامانیهای زندگانی، یا توشه اندوزی جهت روز معاد، یا لذت جوئی و کامیابی که از غیر حرام باشد.

عرض کردم: «صحف» موسی چه بود؟ فرمود: تمامی آن به زبان عبرانی، و عبرت انگیز بود و جملاتی از آن چنین می باشد: در شگفتم از کسی که یقین به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۷

مرگ دارد، چگونه شادمانی می کند! و از کسی که یقین به جهنم دارد، چگونه می خندد! و از آن کس که دنیا و بازیهای آن را با اهلش می بیند، چگونه به آن اعتماد می کند؟ و از آن کس که به سرنوشت عقیده دارد، چرا تلاش بی مورد می کند، و از شخصی که

عقیده به حساب قیامت دارد، چرا برای سرای جاویدان تلاش نمی کند؟

عرض کردم: یا رسول الله در آیه های قرآنی که به شما نازل گردیده، از آنچه در صحف ابراهیم و موسی بوده چیزی در دسترس ما هست؟ فرمود: ای ابا ذر آیات سوره اعلی (۸۷) را بخوان که می فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (هر آینه رستگار گشت کسی که تزکیه نفس کرد و آن کس که پروردگار خود را به یاد آورد، پس نماز گزارد، چنین است که شما آدمیان زندگانی دنیا را برگزیدید با آنکه سرای آخرت بهتر و پاینده تر است، مسلماً این سخن در نامه های نخستین و صحیفه های پیشینیان است، صحیفه های ابراهیم و موسی - اعلی ۸۷: ۱۵ تا آخر سوره).

عرض کردم: ای رسول خدا مرا پندی دهید! فرمود: سفارش می کنم تو را به پروا داشتن از خدا که سر آمد تمامی کارهایت باشد، عرضه داشتم: بیشتر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۸

بفرمائید! فرمود: بر تو باد به خواندن قرآن، و بسیار یاد خدا بودن، که در آسمان یاد تو را زنده میدارد و در زمین روشنی بخش تو می باشد. گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: شایسته است، بیشتر خاموش باشی که آن، شیطان را از تو دور می سازد و تو را در امر دینت یاری می دهد.

عرض کردم: بیش از این بفرمائید! فرمود: پرهیز از خنده زیاد، زیرا دل را می میراند، گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: بر تو است دوستی با بینوایان و همنشینی با آنان. باز هم تقاضا کردم ادامه دهد،

فرمود: حقّ را بگویی گر چه تلخ باشد.

عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: در کاری که برای خدا انجام می دهی از ملامت و سرزنش دیگران هراسی نداشته باش.

عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: به خود سرگرم باش تا آنچه از خود دانستی تو را از عیبجوئی مردم باز دارد، و همچنین آنچه مانند آن از خودت سر می زند بر آنان خرده مگیر! فرمود: این عیب برای مرد بس، که یکی از این صفات ناپسند در او باشد، عیوب دیگران را بشناسد، و همان عیب در خودش باشد در حالی که آن را برای مردم شرم آور میدارد، و همدم خود را بیهوده آزار دهد. آنگاه فرمود: ای ابو ذرّ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۸۹

هیچ خردی مانند دورانیدیشی در کارها نیست، و هیچ پارسائی همچون خویشتنداری (از حرام) نیست، و هیچ مقام و شرفی چون نیک خوئی نیست.

باب ۳۷۶- معنی قاع قرقر، و شجاع اقرع

۱- حرّیز گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ دارنده طلا و نقره ای نیست که زکات مالش را ندهد، مگر اینکه خداوند، او را روز قیامت در «قاع قرقر» بازداشت کند و همان مبلغ را بصورت اژدهائی از آتش که بر اثر زهر زیاد، موی سرش ریخته شده در می آورد، و به او حمله ور شود در حالی که او از آن می گریزد، و هنگامی که می بیند دیگر نمی تواند از چنگش رهایی یابد، تسلیم آن می گردد، پس اژدها او را با تیزی دندان خود درهم می شکند و می جود، چنان که او ترب را به کنار دندان گاز می زد و می خورد، سپس طوقی برگردن او خواهد شد و همچنان بدنش را خواهد گزید، و این است قول خداوند عزّ و جلّ:

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (بزودی در قیامت، آنچه که در باره اش بخل ورزیده اند بگردنشان طوقی خواهد بود- آل عمران ۳: ۱۸۰) و هیچ دارنده شتر یا گاو، و یا گوسفندی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۰

نیست که زکات ندهد، مگر این که خداوند، او را در قیامت بر سرزمین پست و هموار نگهدارد، که هر سم داری از رویش بگذرد، و هر نیش دار زهر آلوده ای نیشش زند، و هیچ دارنده درخت خرما یا مویی یا صاحب زراعتی نیست که از دادن زکات خودداری ورزد، جز آنکه خداوند گوشه زمین آن را تا زمین هفتم بر او طوقی سازد، و تا روز قیامت در چنین وضعی باقی بماند.

أصمعی گوید: «قاع» مکانی است هموار که بلندی و پستی ندارد، أبو عبید گفته: و همچنین «قیعه» است، که خداوند تبارک و تعالی فرموده: كَسْرَابٍ بِقِيَعِهِ (چون سرابی است در زمین همواری- نور ۲۴: ۳۹) و «قاع» جمع آن است، خداوند عزّ و جلّ فرموده: فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (آنگاه پستی و بلندیهای زمین را چنان هموار گرداند- طه ۲۰: ۱۰۶) و «قرقر» نیز به معنی هموار است، و گفته شده: «بقاع قفر» بیابان بی آب و علف است، و روایت می شود: «بقاع قرق» بیابان هموار است، که هم معنی با «قرقر» می باشد، شاعر گفته:

گویا دستهای آن زنها در سرزمین هموار است* دستهای دوشیزگان که برگ بر گل گیرند «و الشّجاع الأقرع» (شرح: گویا تفسیر این دو لفظ از قلم افتاده و ما معنی آن را در ترجمه متن آوردیم).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۱

باب ۳۷۷- معنی عرق و لابتین

۱- عبد المؤمن بن قاسم انصاری گوید: امام باقر علیه

السلام بر ایمان بازگو نمود:

که مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد: در حالی که می گفت: هلاک شدم! هلاک شدم! حضرت به او فرمود: چه چیز تو را هلاک ساخته؟ گفت: در ماه رمضان با همسر همبستر شدم (جماع کردم) در حالی که روزه دار بودم، پیغمبر فرمود: جهت کفاره آن برده ای را آزاد کن! گفت: ندارم. فرمود: پس دو ماه پیاپی روزه بگیر! گفت: توانش را ندارم. فرمود: پس به شصت بینوا خیرات بده! گفت: چیزی ندارم.

امام فرمود: در آن هنگام زنبیلی بافته از برگ خرما- یا حصیر بافته ای قبل از آنکه بصورت زنبیل در آید- که پانزده صاع خرما در آن بود، برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آن را بگیر، و در راه خدا خیرات کن. مرد گفت: بحق آن کس که تو را به پیامبری برانگیخته سوگند، بر روی زمین سنگلاخ مدینه خانواده ای نیازمندتر از ما به آن نیست! آنگاه حضرت فرمود: آن را بگیر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۲

تو و خانواده ات بخورید که آن برای کفاره خواهد بود.

جابر جعفی نیز همانند آن را از امام باقر علیه السلام روایت نموده است.

أصمعی گوید: اصل «عرق» بوریای بافته شده از برگ درخت خرما است پیش از آنکه به صورت سبد در آید، و «زنبیل» (أنبان) بهمان مناسبت عرق نامیده شده، و به آن «عرقه» نیز گفته می شود، و همچنین هر چیز هموار مانند پرنده بی آنکه در هوا بال زند روان باشد، را «عرقه» گویند.

۲- حسن صیقل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نزد زیاد بن

عبید الله (حاکم مدینه) و ربیعہ الزأی (فقیه مدینه) بودم، زیاد به او روی نموده و گفت: ای ربیعہ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه اندازه از سرزمین مدینه را حرم قرار داد؟

در پاسخش گفت: به عرض و طول یک برید در یک برید (دو فرسخ مسافت یا دوازده میل، دو منزل مسافت، مقدار مسافتی که پیک طئی می کند) حضرت فرمود: من به ربیعہ گفتم: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برید (نامه رسان) بود، خاموش ماند و پاسخم را نداد. امام فرمود: آنگاه زیاد بمن روی کرده گفت:

ای أبا عبد الله نظر شما چیست؟ گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه جهت شکار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۳

کردن «ما بین دو لابه» آن را قدغن فرمود، پرسید: «دو لابه» آن کجا است؟ گفتم:

آن مقدار از زمینهای سنگلاخ تفتیده که آن را فرا گرفته (آن دو سنگستان است که از شرق و غرب، شهر مدینه را احاطه کرده و راه ورود به مدینه از آن دو جا است؛ یکی بنام حرّه و اقم در جانب شرقی مدینه که تا مسجد النبی یک میل فاصله دارد، و دیگری بنام حرّه لیلی می باشد، که آن را حرّه و بره نیز گویند) و از من پرسید: از چه مسافتی بریدن درختانش را قدغن ساخته؟ گفتم: از کوه «عیر» تا کوه «و عیر». صفوان گوید: ابن مسکان گفت: من نزد حسن بن صقیل (راوی خبر) نشسته بودم که شخصی از وی پرسید: دو لابه مدینه کجاست؟ پاسخ داد: از «صورین» (دو نخلستان است) تا «ثئیّه» (الوداع که جایی است مشرف بر

مدینه و مکان مرتفع و کوهستانی است و چون گردنه صعب العبور می باشد).

۳- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرام فرموده است: از مدینه از کوه «ذباب» تا «حرّه واقم» و وادی و درّه «عریض» و «نقب» راهی کوهستانی از سمت مکه را (این حدود از مدینه را حرام دانسته است).

و ابن مسکان در خبر خود گفته: و در خبر دیگر آمده که از دو نخلستان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۴

شروع می شود و تا «تثیه» امتداد دارد.

۴- معاویه بن عمّار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ما بین «دولابه» مدینه، از دامنه کوه (عائر) تا دامنه کوه (و غیر) حرم است. عرض کردم: پرنده اش مانند پرنده مکه است؟ فرمود: نه، و اما درختش بریده نمی شود و روایت شده در مدینه آنچه از بین دو «حرّه واقم» و «حرّه لیلی» شکار شود، حرام است.

باب ۳۷۸- معنی «تفت» دور کردن چرک و آلودگی بدن

۱- محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عزّ و جلّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ (آنگاه حاجیان باید آلودگی ها را از خود دور کنند- حج ۲۲: ۲۹) فرمود: منظور کوتاه و ساده کردن لب بالا از موی، و گرفتن ناخن است.

۲- ابن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «تفت» در آیه شریفه ثُمَّ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۵

لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ چیست؟ فرمود: تراشیدن موی سر و آنچه در پوست آدمی است.

۳- حمران گوید: امام باقر علیه السلام در مورد قول خدای عزّ و جلّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ فرمود: بوی خوش بکار نبردن مرد است و هنگامی که مراسم حج به پایان

رسید، بوی خوش برایش حلال می شود.

۴- بزنی گوید: امام رضا علیه السلام در تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ** (باید حجاج آلودگیها را از خود دور کنند، و نذرهای خود را ادا نمایند- حج ۲۲: ۲۹) فرمود: «تفث» گرفتن ناخنها (ی کشیف) و دور کردن هر چرکی از بدن، و دور شدن احرام است از او.

۵- أبو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در باره معنی قول خدای عزّ و جلّ **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ** پرسیدم، فرمود: آنچه سر زده باشد از مرد در حال احرامش،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۶

پس چون داخل مکه شد طواف کند، و به سخن خوبی تکلم نماید چون آن کفاره است برای آنچه از وی سرزده است.

۶- عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام معنی «تفث» را پرسیدم، فرمود: آن روغن مالی نکردن موی سر می باشد تا خشک گردد.

۷- حلبی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «تفث» چیست؟ فرمود:

تراشیدن موی سر و تمامی موهایی که در پوست بدن انسان می باشند.

۸- معاویه بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ** فرمود: آن عدم استعمال بوی خوش و نزدن روغن به موی سر است که خشک شده و ژولیده گردد.

فرمود: از جمله «تفث» آنست که اگر در حال احرامت سخن زشتی گفته باشی، چون وارد مکه شدی و گرد کعبه طواف نمودی، سخن خوب و صواب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۷

گوئی کفاره آن خواهد بود.

۹- ابراهیم بن مهزم با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده که

فرمود: وقتی وارد مکه شدی، یک درهم خرما بخر و آن را تصدق بده، برای آنچه در حال احرامت برای عمره، از تو سرزده، و هنگامی که از حج خود نیز فارغ شدی نیز یک درهم خرما بخر و آن را خیرات کن، و چون وارد مدینه شدی نیز همان کار را انجام بده.

۱۰- ذریح محاربی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند در کتابش مرا به کاری مأمور ساخته، دوست دارم آن را بدانم، فرمود: آن چیست؟

گفتم: قول خداوند **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ** فرمود: منظور از **لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ** (پاک نمودن خود به) دیدار امام است، و منظور از **وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ** مناسک حج می باشد. (۱)

(۱) این خبر مربوط به تأویل و باطن آیه است بدلیل خبر بعد (غ)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۸

عبد الله بن سنان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، و عرضه داشتم:

خداوند مرا فدایت گرداند! فرمایش خدای عز و جل **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ، وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ** (یعنی چه)؟ فرمود: کوتاه کردن موی اطراف لب بالا، و گرفتن ناخن و آنچه مانند آن است. گوید: گفتم: فدایت کردم ذریح محاربی از تو برایم نقل کرد:

که فرموده ای: **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ** دیدار امام است و **وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ** این مناسک می باشد! فرمود: ذریح، راست گفته و تو هم درست گفتی. قطعاً برای قرآن، هم ظاهری است و هم باطنی، و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطن آن را هم بفهمد.

باب ۳۷۹ - معنی «جهد البلاء» سختی بلا چنان که مرگ را بر زندگی برگزیند

۱- سکونتی گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از نیای بزرگوار خود روایت نمود: که پیامبر خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: سخت ترین گرفتاریهایی که برای آدمی از مرگ دشوارتر می باشد، سه چیز است: یکی این که شخص را آورده و گردنش را دست بسته می زنند تا بمیرد، و اسیر تا هنگامی که در بند دشمن گرفتار است، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۲۹۹

مردیکه مردی را بر روی شکم همسر خود ببیند.

باب ۳۸۰ - معنی «مخادعه» فریفتن خدا

۱- مسعده بن زیاد از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ پرسیده شد: فردای قیامت نجات در چیست؟ فرمود: مسلماً نجات در این است که خدا را نفریبی تا او نیز تو را نفریبد، چون هر کس که در صدد مکر و فریب خدا بر آید، خداوند به او مکرری رساند، و رشته ایمان را از او جدا کند، و نفسش او را می فریبد، اگر بفهمد. به آن حضرت عرض شد: چگونه خداوند او را فریب می دهد؟ فرمود: فرمان خدا را انجام می دهد، و با آن عمل، دیگری را جز خدا در نظر دارد، بنا بر این از ریاکاری و جلب توجه دیگران پرهیزد! زیرا آن شرک به خدای عزّ و جلّ می باشد. همانا روز قیامت شخص ریاکار (ظاهر ساز) به چهار نام خوانده می شود: ای کافر، ای فریبنده، ای بی وفای عهد شکن، ای زیانکار! کردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچیز شد، امروز نصیبی از خیر برایت نیست، پس از همان کس که عملت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۰

را برای خوش آمدش انجام داده ای مزدت را بخواه!

باب ۳۸۱ - معنی «هاویه» دوزخ

۱- سهل حلوانی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که حضرت عیسی صلی اللہ علیہ و آلہ در سفر خود به سیاحت پرداخته بود، به روستائی رسید، دید مردم آنجا همه مرده اند و کالبدهای بیجانشان در میان راه و خانه ها افتاده است، امام فرمود: وقتی که عیسی این منظره را نگریست، گفت: بی تردید مرگ آنان طبیعی نبوده بلکه به سبب خشم خدا است، و اگر چنان

نمود یک دیگر را بخاک می سپردند، فرمود:

همراهیان عیسی گفتند: دوست داریم ماجرای آنان را بفهمیم؟ و به آن حضرت گفته شد: ای روح خدا آنان را صدا بزن! پس عیسی صدا زد: ای مردمان شهر! امام فرمود: یکی از مردگان در پاسخش گفت: بلی، ای روح الله. فرمود: حال و داستان شما چه بوده است؟ گفتند: در تندرستی و رفاه صبح کردیم، و شب را در «هاویه» بسر بردیم. گوید: فرمود: «هاویه» چیست؟ پاسخ داد: دریائی از آتش، که کوههایی از آتش در آن است. فرمود: و چه چیز شما را به چنین روز سیاهی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۱

نشانه که می بینم؟ گفت: دنیا دوستی و سر تسلیم فرود آوردن در برابر ظالمین.

فرمود: دوستتان بر دنیا به چه اندازه رسیده بود؟ پاسخ داد: همچون دوست داشتن کودک مادرش را، که هر وقت به او روی آورد خرسند گردد، و چون پشت نماید اندوهگین شود. فرمود: فرمانبرتان از ظالمین به چه اندازه رسیده بود؟

گفت: هر وقت آنها دستوری برای ما صادر می نمودند، فرمانبرشان بودیم، فرمود:

چگونه از میان ایشان تو پاسخ مرا دادی؟ گفت: آنها به دهان بند آتشین لگام زده شده اند، و فرشتگان خشن سخت گیر برایشان گماشته شده اند، و من گرچه در میان ایشان بودم، ولی با کردارشان موافق نبودم، چون عذاب به ایشان رسید، من هم با ایشان به عذاب گرفتار شدم، پس من به موئی بر کنار جهنم آویزانم و ترس دارم که در جهنم بیفتم. امام فرمود: پس حضرت عیسی به همراهان خود فرمود:

خوایدن در آشغالدانی و خوردن نان جو بهتر است، در صورتی که دین سالم بماند.

باب ۳۸۲ - معنی مغبون

محمد دیلمی به نقل از پدرش گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: عبادت در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۲

شب را از دست مده، زیرا زیان رسیده شخصی است که در برخاستن (از خواب) شب برای عبادت، سستی ورزد.

۲- محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد اشعری به اسناد خود که در جامعش ذکر نموده است و تا امام صادق علیه السلام می‌رساند، از آن حضرت روایت نموده که فرمود: زیان دیده شخصی است که لحظات عمر خود را به فراموشی و سستی گذراند.

۳- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که (کردار نیک) دو روزش برابر باشد مغبون گشته است، و کسی که پایان دو روزش بهترین لحظات آن دو روزش باشد همه آرزوی او را کشند و بر او رشک برند، شخص که آخر دو روزش بدترین اوقات آن دو روز باشد، از نیکی و رحمت خدا دور شده است.

و آن کس که بهتر شدنی در خود نبیند، پس او رو به کاهش نهاده، و کسی که رو به کاهش باشد، مرگ برایش از زندگانی بهتر است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۳

باب ۳۸۳- معنی «کفات» در برگیرنده و جمع و قبض کننده

۱- حماد بن عیسی گوید: حضرت صادق علیه السلام به مقبره ها نگاه کرد، آنگاه فرمود: ای حماد، این جایگاه، دربرگیرنده مردگان می باشد. و سپس به خانه ها نگریست، و فرمود: اینها نیز دربرگیرنده زندگان می باشد. سپس این آیه را خواند: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (استفهام تقریری است) آیا قرار ندادیم زمین را دربرگیرنده زندگان و مردگان؟ (مرسلات ۷۷: ۲۵ و ۲۶).

و روایت شده: «کفات» بخاک سپردن مو و ناخن است.

باب ۳۸۴- معنی چیزی که سزاوار است: ناخواستن او در آغازش، و ترس داشتن از پایش

۱- حفص بن غیاث نخعی گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام نزد گوری

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۴

که آماده دفن میتی بود حضور یافت، شنیدم که فرمود: همانا چیزی که پایش اینست، بهتر است که آغاز آن خواسته نشود، و سرنوشتی که گور منزل نخست آن است، سزاوار است که از پایان آن واهمه داشت.

باب ۳۸۵- معنی چیزهای کمرشکن

۱- سعد اسکاف گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز شکننده کمر است:

شخصی که کردار (خوب) خود را زیاد پندارد، و گناهانش را فراموش کرده از یاد ببرد، و آنکه بر فکر خود ببالد (یعنی خود رأی و خود پسند باشد).

باب ۳۸۶ - معنی «بوار الأیم» کسادی زن بیوه

۱- عبد الملک بن عبد الله قمی گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از آن حضرت پرسید: آیا حضرت علی علیه السلام از هلاکت زن بیوه به خدا پناه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۵

می برد؟ فرمود: آری، ولی چنان نیست که تو معتقدشده ای، همانا پناه می برد به خدا از آفتها، و عوام می گویند: (پناه میبرد به خدا از) تباه شدن زن بیوه یا مرد زن مرده، و چنان که می گویند نیست.

باب ۳۸۷ - معنی خصلت هایی که تمام نیکها در آن فراهم آمده است

۱- أبو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

تمام نیکها در سه کلمه گرد آمده است: دقت کردن، و خاموشی، و سخن گفتن، پس هر نگاهی که شخص در آن پندی نگیرد خطا است، و هر خاموشی که در آن اندیشه ای نباشد، بیخبری است، و هر سختی که در آن یاد آوری نباشد، لغو است، پس خوشا به حال آن کس که نگاهش عبرت انگیز و خاموشیش اندیشمندی، و سخنش ذکر باشد و بر اشتباه خود بگریزد، و مردم از زیانکاری او آسوده باشند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۰۶

باب ۳۸۸ - معنی زبر

۱- مسعده بن صدقه گوید: حضرت باقر علیه السلام از پدرش از نیای بزرگوار خود علیهم السلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی مؤمن ضعیفی را که منع و بازداشتی از منکر برایش نیست دشمن می دارد.

و فرمود: او مردی است که از زشتی باز داشته نشود. به دست خطّ برقی - رحمه الله - یافتم که «زبر» عقل است.

بنا بر این معنی خبر این است که خداوند عزّ و جلّ دشمن می دارد کسی را که عقل رهبرش نیست، و گروهی گفته اند: خداوند عزّ و جلّ دشمن می دارد مؤمن ناتوانی را که مقعد و نشیمنگاه او محکم نیست، و او کسی است که از رها کردن باد شکمش در هر جا که باشد جلوگیری نمی کند، و معنی نخست صحیح تر می باشد.

باب ۳۸۹ - معنی نبر

۱- عمرو بن جمیع گوید: امام باقر علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت نمود: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن را به عربیتش بیاموزید، و از بکار بردن «نبر» یعنی همزه، در آن پرهیزید.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «همزه» در قرآن زیاده است، مگر همزه اصلی مانند قول خدای عزّ و جلّ: **أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** (شیطان کارهای زشت را در دید ایشان آراسته تا آن خدایی را که بقدرت کامله خود پوشیده را بیرون می آورد در آسمانها و زمینها سجده نکنند- نمل ۲۷: ۲۵) و مانند فرموده خدا **وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ** (و هنگامی که کشتید تنی را پس اختلاف و نزاع کردید در آن-

باب ۳۹۰ - معنی سعادت و شقاوت

۱- وهب قرشی گوید: حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام روایت نمود که علی علیه السلام فرمود: حقیقت کامیابی آن است که: کار مرد به نیکبختی پایان یابد، و حقیقت تیره روزی آن است که: عمل شخص، به بدبختی و شقاوت پایان پذیرد.

باب ۳۹۱ - معنی اقیس

۱- براء بن عازب گوید: در حالی که معاویه بدنبال ابو سفیان بود و با یک دیگر می آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: پروردگارا دور گردان از رحمت خود، پیروی کننده، و پیروی شده را، بار خدایا لعنت خود را بر «أقیس» بفرست! ابن براء از پدرش پرسید: «أقیس» کیست؟ گفت: معاویه.

مصنّف این کتاب گوید: «أقیس» «۱» مصغّر «أقیس» (مرد بر آمده سینه و در آمده پشت) و آن کسی است که گردنش خمیده و پیچیده شده، و «قعاس» پیچیدگی است که در گردن از بادی پیدا می شود که گویا آن را شکسته و به پشت سرش بر می گرداند، و «أقیس» بزرگ قدر غلبه کننده، و گفته می شود: «عزّ أقیس».

و «قوعس» گردن کلفت و درشت و سخت پشت از هر چیزی، «قعوس» پیر کهن سال و «قعس» نقیض قوزی پشت که پشت فرو رفته و سینه اش بیرون آمده، و فعل ماضی آن «قعس» مضارعش «یقعس» مصدرش «قعس» و جمع آن «قعاوات» و «قعس» و «قعااء» (مؤنث) است یعنی مورچه ای که سینه اش جلو آمده و دمش بالا رفته و «اقعناس» شدت، و «تقاعس» از «تقاعس فلان» گرفته شده، وقتی کسی از کاری سرباز زند یا از کاری که به آن موظف گردیده شانه خالی کند، و «مقاعس» تیره ای از طایفه بنی تمیم

(۱) ظاهراً این لعن پس از اظهار ایمان این دو تن بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به کنایه و رمز مطلب را گفته و در باره آن دو نفرین فرموده، و الا چه مانعی از لعن صریح بمشركین داشته است. (غ)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۰

باب ۳۹۲ - معنی فرموده امام صادق «ع»: ما و خاندان ابو سفیان دو خانواده هستیم کشمکش ما در باره خداست

۱- حکم بن سالم از قول شخصی، از امام صادق علیه السلام روایت نموده: که فرمود: ما و فرزندان ابو سفیان افراد دو خانواده هستیم، دشمنی ما با هم در راه خداست، ما می گوئیم: خدا راست گفته، ولی آنان می گویند: خدا دروغ گفته است، ابو سفیان با پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب پیکار نمود، و یزید پسر معاویه با حسین بن علی علیهما السلام جنگید و او را بشهادت رسانید و سفیانی با قائم آل محمد علیه السلام خواهد جنگید.

باب ۳۹۳ - معنی کمک خواستن پیغمبر «ص» از معاویه در نوشتن وحی

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمانی،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۱

معاویه در پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشغول نوشتن بوده و آن حضرت دستش را که بر قبضه شمشیر بود به سوی تهیگاه معاویه آورد، و فرمود: هر کس روزی این مرد را امیر بیند باید پهلوی او را با شمشیر بشکافد، روزی یکی از افرادی که آن سخن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود در شام معاویه را دید که برای مردم سخنرانی می کند، شمشیر خود را برهنه کرد به سوی معاویه روان شد، مردم او را مانع شدند و نگذاشتند به معاویه برسد، و به او گفتند: ای بنده خدا چرا به چنین کاری دست زده ای؟ گفت: روزی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس که روزی او را ببیند در حالی که امیر شده پس باید تهیگاه او را با شمشیر بشکافد، گوید: بدو گفتند: آیا می دانی چه

کسی او را بر این کار گماشته؟ گفت: نه. گفتند:

امیر مؤمنین عمر، آن مرد گفت: پس امیر مؤمنین را از جان و دل اطاعت می کنم.

شیخ ابو جعفر محمد بن علی گرد آورنده این کتاب- رضی الله عنه- گوید: کار معاویه بر مردم مبهم و مشکوک شده به اینکه می گویند: نویسنده وحی بوده، بفرض هم که چنین بوده باشد، برای او موجب برتری نمی گردد، زیرا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۲

معاویه در نوشتن وحی به عبد الله بن سعد بن ابی سرح قرین و همدم است و با دستیاری هم آنچه از وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می شد می نوشتند. عبد الله ابی سرح، همان کسی است که بفرموده قرآن گفت: سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ (به زودی مانند آنچه او مدعی است نازل می کند من نیز نازل می کنم- انعام ۶: ۹۳).

او کسی است که آنچه از وحی نازل می شد، بر خلاف می نوشت، هر گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به او می فرمود: وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ او می نوشت: وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و هر گاه بر او دیکته می فرمود: وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ او می نوشت: وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «هو واحد هو واحد» عبد الله بن سعد گفت:

محمد نمی داند که چه می گوید، او سخنی می گوید، ولی من غیر آنچه او می گوید، می گویم. و او به من می گوید: «هو واحد هو واحد» و اگر او از دنیا برود نظیر آنچه خدا نازل کرده من خود نازل خواهم کرد، پس خدا در باره او وحی فرستاد: وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ

آنگاه فرار کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله را هجو نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس که عبد الله بن سعد بن ابی سرح را یافت گر چه خود را به پرده های کعبه آویخته باشد! بیدرننگ باید او را بکشد.
و جز این نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را عبد الله تغییر می داد به او می فرمود: «هو واحد هو واحد» تا اینکه نوشته نگردد آنچه را عبد الله اراده کرده،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۳

تا فقط آنچه را پیغمبر صلی الله علیه و آله دیکته می کند، او بنویسد. پس می فرمود: «او یگانه است، تغییر دهی او را یا تغییر ندهی» نوشته نمی گردد، آنچه تو می نویسی، بلکه آنچه را که من از جانب وحی املا کرده ام نوشته می شود، و جبرئیل آن را اصلاح نموده است، و در این برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مدرکی است، و علت و حکمت اینکه آن حضرت معاویه و عبد الله بن سعد بن ابی سرح را بر این عمل گماشت با اینکه در واقع هر دو از دشمنان سرسخت وی بودند، این بود که مشرکین می گفتند: محمّد این قرآن را از پیش خود گوید، و در هر حادثه ای آیه ای می آورد و میپندارد که آن بر او نازل شده، و مانند کسی که در باره حوادثی که در اوقات معینی پدید می آید سخن می گوید و اگر بخواهد تکرار کند نمی تواند با الفاظ اولیه بگوید بلکه تغییراتی در آن می دهد و معلوم می شود که وحی نیست، لذا از این دو فرد که در

حقیقت دشمن او بودند لکن مورد اعتماد هم مسلکان خود از مشرکین بودند کمک گرفت تا معاندان آن حضرت بدانند و به آنها بفهماند که سخن در هر بار عین الفاظ اول است بدون هیچ گونه تغییر و تبدیل، و این عمل حجتی رساتر بود علیه کفار و مشرکین، زیرا اگر از دوستان خود چون سلمان و ابو ذر و امثال آنان یاری در این امر می جست، دشمنان آن را غیر واقع می پنداشتند، و گمان می کردند که میان آن حضرت و ایشان تبانی و همدستی و سازشی شده باشد، پس

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۴

این است حکمت کاتب وحی بودن این دو تن و روشی روشن است، سپاس خدای را.

توضیح: «از کلام امام باقر علیه السلام در متن حدیث استفاده نمی شود که معاویه کاتب وحی بوده باشد بلکه همین بر می آید که در حضور رسول خدا چیزی می نوشته و کتاب وحی غالباً کسانی هستند که قبل از فتح مکه ایمان آورده اند یا اظهار ایمان کرده اند. مانند عبد الله بن ابی سرح، و معاویه پس از فتح مکه ایمان آورده، لذا مؤلف گوید: بنا بر قول و نظر مخالفین اگر کاتب وحی هم بوده بحال او سودی ندارد» (غ).

باب ۳۹۴ - معنی تخضیر

۱- از یحیی بن عباده نقل شده از امام صادق علیه السلام شنیده است که می فرمود: مردی از انصار از دنیا رفت، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه او حاضر شد و فرمود: او را «تخضیر» کنید روز قیامت چه سبکبارند تخضیر شدگان! گوید: به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۵

امام صادق علیه السلام گفتم: «تخضیر» چیست؟ فرمود: دو شاخه بی برگ از

درخت خرما (یا درخت سدر و یا درخت بید و ...) گرفته می شود و بدست مبارکش اشاره نمود به نزدیک استخوانی که گودی زیر گلو را فرا گرفته و فرمود: اینجا (چنبر گردن) گذاشته می شود) و با پیراهنش پیچیده می شود.

مصنّف این کتاب- رضی اللّٰه عنه- گوید: این خبر چنین وارد شده: و آنچه لازم است بکار برده شود، آن است که قرار داده شود برای مرده دو شاخه بی برگ از شاخه درخت خرما که خشک نباشد، تازه از درخت بریده، و طول هر یک به اندازه استخوان ذراع (آرنج و بازوی) میّت باشد، و کیفیت گذاشتن آن دو شاخه این گونه است: که یکی از آن دو شاخه از نزدیک استخوان بالای سینه گذاشته شود مماسّ با پوست میّت، و پیراهن بر روی آن انداخته می شود، و شاخه دیگر نزدیک استخوان باسن بین پیراهن و لنگ قرار داده می شود، و اگر شاخه درخت خرما نبود، اشکالی ندارد که در صورت تر و تازه بودن از درخت دیگری باشد.

شرح: ترتیب خریدتین را به این کیفیت نیز نقل کرده اند: که یکی از آن دو شاخه از طرف راست بر چنبر گردن گذاشته شود بین پیراهن و بدن میّت، و شاخه دیگر از طرف چپ بین پیراهن و سرتاسری در بالای چنبر گذارده می شود و این عمل مستحبّ می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۶

باب ۳۹۵ - معنی گفتار مسیح علیه السلام: اساس آخرین خشتی است که کارگر بر دیوار می گذارد

۱- احمد بن سهل ازدی عابد گوید: از ابا فروه انصاری که از جهانگردان بود، چنین شنیدم که: عیسی بن مریم فرمود: ای گروه حواریین براستی من به شما می گویم چنان نیست که مردم می گویند: «استحکام ساختمان به پایه و شالوده آن است»

گفتند: ای روح خدا پس شما چه می فرمائید؟ فرمود: بدرستی که بشما می گویم: مسلماً آخرین خشتی که بنا بر دیوار می نهد، پایه می باشد، ابو فروه گوید:

جز این نیست که پایان کار را قصد کرده است (یعنی عاقبت بخیری).

باب ۳۹۶ - توضیح آمین

۱- حسین بن قارن (یا قارون) مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام روایت نموده که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۷

آن حضرت فرمود: تفسیر گفته تو «آمین»، آن است که ای پروردگار من، آنچه را که از تو در خواست شد انجام بده، و در حدیث دیگری روایت شد: «آمین» نامی از نامهای خدای عزّ و جلّ است.

باب ۳۹۷ - معنی آیه شریفه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَقَوْلِ زُورٍ وَ لِهَذَا الْحَدِيثِ

۱- عبد الأعلى گوید: از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (: پس اجتناب کنید از پلیدی بتها، و از گفتار باطل (مانند دروغ و سخنان لاهو و غنا) دوری گزینید- حج ۲۲: ۳۰) پرسیدم، فرمود: پلیدی از اوثان، شطرنج است، و گفتار زور، غنا و آوازه خوانی است.

عرض کردم: معنی قول خداوند: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ... (از مردم کسی است که داستان ها و سخنان لغو و باطل را بدست می آورند تا مردم را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۸

به جهالت از راه خدا (قرآن) باز دارند- لقمان ۳۱: ۶) چیست؟ فرمود: غنا یکی از مصادیق آن می باشد.

۲- حماد بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السلام در باره معنی وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ پرسیدم: فرمود: از جمله قول زور آنست که شخص به کسی که غنا می خواند، بگوید: (احسن) آفرین.

باب ۳۹۸ - معنی حنیفیت

۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره فرموده خدای عزّ و جلّ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ (درست اعتقاد بخدا دارند و به او شرک نورزیده اند- حج ۲۲:

۳۱) پرسیدم و گفتم: «حنیفیت چیست؟ فرمود: سرشت.

باب ۳۹۹ - معنی برداشتن پیغمبر «ص» علی «ع» را بر دوش، و ناتوان (بودن علی «ع» از بدوش کشیدن پیغمبر «ص»

۱- محمّد بن حرب هلالی چنین گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال نمودم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۱۹

و عرض کردم:

ای پسر پیامبر خدا نزد خود سؤالی دارم که می خواهم از تو پرسم، فرمود:

اگر مایلی قبل از آنکه تو از من چیزی بپرسی، آنچه که در نظر داری برای مطرح می سازم در غیر این صورت خودت بپرس!
من به آن بزرگوار عرض کردم:

ای پسر پیامبر خدا! چگونه سؤال مرا قبل از آنکه خود بگویم از لابلای پرده های دلم دریافتید؟ فرمود: به دقت و زیرکی، مگر فرموده خدای عزّ و جلّ إِنَّ فِي ذَلِكْ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (همانا در هلاک نمودن ما قوم لوط را، نشانه هائی است برای عبرت دقت کنندگان که بظنات در نگرند و حقیقت ایشان را به نشانه ها و علامات بشناسند- حجر ۵: ۷۵) را و نیز فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «از زیرکی مؤمن بپرهیزید، چون او به وسیله نور خدا می نگرد» را نشنیده ای؟ به او عرض کردم: ای فرزند پیغمبر خدا، پس مرا از مسأله ای که دارم با خبر کن، فرمود: قصد کرده ای از من بپرسی در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله که چرا هنگامی که او بتهای بام کعبه را فرو می ریخت، علیّ علیه السّلام توان بلند کردن پیغمبر را نداشت، با همه نیرو و توانش، و با آن قدرتی که در موقع کندن در «قموص»، در

قلعه خیبر و پرتاب آن به فاصله چهل ذراع پشت سر خود، در صورتی که چهل مرد نتوانستند آن را از جای بلند نمایند، از خود نشان داد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وزنی نداشت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۰

سوار بر شتر ماده و اسب و قاطر و الاغی می گشت و شب معراج بر براق سوار شد و همه اینها نیرو و توانشان از حضرت علی علیه السلام کمتر بود. عرضه داشتم: بخدا سوگند قصد کرده بودم همین را از تو بپرسم، ای فرزند رسول خدا پس مرا از پاسخش آگاه فرما! فرمود: همانا علی علیه السلام بواسطه پیامبر صلی الله علیه و آله شرافت یافت و بلند مرتبه شد و به سبب پیغمبر آتش شرک و دوگانه پرستی را خاموش کرد و بر هر معبودی جز خدای عزّ و جلّ خطّ بطلان کشید، و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرو افکندن بتها بر دوش علی بالا- رفته بود، هر آینه به سبب علی رفیع و شرافتمند و موفق به فرو افکندن بتها می گشت، و اگر چنان می شد، علی برتر از او می بود، مگر نمی بینی علی علیه السلام را که فرمود: چون بر پشت پیامبر خدا بالا رفتم شرافتمند گشتم، و آنچنان بالا رفتم که اگر می خواستم به آسمان دست یابم، می توانستم.

مگر ندانسته ای، چراغ چیزی است که در تاریکی به وسیله آن راهنمایی گردد، قدرت پرتوافشانی آن چراغ از روغن آنست، و شاخ و برگ درخت از ریشه بر انگیخته شود و نیرو گیرد، و علی علیه السلام فرمود: نسبت من به احمد همانند

نوری است از نور، مگر ندانسته ای محمد و علی در پیشگاه خدای جلّ جلاله، دو

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۱

هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، هر دو یک نور بودند و فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند ریشه ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، پس عرض کردند: ای معبود ما و بزرگ ما، این نور چیست؟ خداوند به ایشان وحی فرستاد: این فروغی است از نور من که ریشه آن نبوت و شاخه اش امامت می باشد، و امّیا «نبوت» برای بنده و فرستاده ام محمد است، و «امامت» برای حجّت و ولیّ من، علی است، و اگر بخاطر آن دو نبود آفریدگانم را پدید نمی آوردم، آیا نمی دانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم دو دست علی را چنان بلند کرد که مردم تا سفیدی زیر بغل علی را دیدند و او را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.

و روز حظیره بنی نجرار پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین را بدوش برداشت، و چون بعضی از یارانش به او عرض کردند: یا رسول الله یکی از آن دو را بما بده.

فرمود: «چه خوب حاملان، و چه خوب سوارانی و پدرشان از اینها بهتر!» و در خبر دیگری روایت شده: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حسن را برداشت و جبرئیل حسین را، بدین جهت فرمود: چه خوب دو بردارنده ای! و یک بار که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر یارانش نماز بجماعت می خواند، یکی از سجده ها به طول کشید چون نماز را سلام داد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲،

عرضه داشتند: ای رسول خدا چرا این سجده را طولانی نمودی؟ فرمود: آری دو پسر بر من سوار شده بودند و کراهت داشتم از اینکه عجله کنم تا آنان زود فرود آیند، و قطعاً آن حضرت با آن عمل والائی و شرافتمندی آنان را قصد نموده، پس پیامبر صلی الله علیه و آله رسول فرزندان آدم، و علی علیه السلام امام آنها است، نه پیامبر می باشد نه رسول، بنا بر این او توان برداشتن مسئولیتهای گران نبوت را نداشته است.

محمد بن حرب هلالی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا برایم بیشتر بگو، فرمود: تو شایستگی بیش از این را داری، قطعاً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این دلیل علی علیه السلام را بر دوش خود حمل کرد که با این کار بمردم بفهماند او پدر فرزندانش و پیشوای امامان از صلب اوست، چنان که در نماز استسقاء ردای خود را وارونه کرد که با آن کار به صحابه خود بفهماند: زمینهایی که بر اثر بی بارانی تفتیده و گیاهانش خشک شده بود دگرگون شده و به زمینهای پر گیاه و محصول مبدل گردید.

گوید: عرضه داشتم: ای فرزند پیامبر خدا بیشتر برایم بفرمائید؟ فرمود:

وقتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علی را به پشت خود برداشت، مقصودش آن بود که به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۳

قومش بفهماند، اوست که با پرداخت وامها، و وعده ها و باز پس دادن (امانتها) پس از درگذشت پیامبر خدا از این جهان، پشت او را خواهد داشت.

گوید: عرض کردم ای پسر پیامبر خدا بیشتر بمن بیاموزید؟ فرمود: او را

لازمه مقام نبوت است، بگو که اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود (نور ۲۴: ۵۴).

محمد بن حرب هلالی گوید: آنگاه امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای امیر اگر از اصرار بر دوش کشیدن پیامبر، علی را، به هنگام فرو انداختن بتها از بام کعبه، و از مقاصدی که ایشان در نظر داشته، آگاهت سازم، خواهی گفت: حتما جعفر بن محمد دیوانه است، بنا بر این آنچه از آن شنیدی، تو را بس است، پس برخاستم و به سوی او رفتم و سر مبارکش را بوسیدم و عرض کردم: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (پروردگار داناتر است به موضعی که می نهد پیغامهای خویش را در آن - انعام ۶: ۱۲۴). (۱)

(۱) باید دانست که این خبر از نظر سند بی اعتبار و ضعیف است چون روای آن مهملند یعنی یا مجهول الهویه اند، یا مجهول الحال یا هر دو، بنظر میرسد که قصه پردازان برای خوشایند ساده لوحان شیعه آن را ساخته و به امام صادق صلوات الله علیه نسبت داده اند، و روایت محمد بن حرب هلالی حاکم دولت غاصب عباسی یا اموی را با مهملاتی که در بر دارد به امام صادق حجّت خدا علیه السلام نمیتوان نسبت داد. (غ)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۵

باب ۴۰۰ - معنی گفته حضرت سلیمان «خدا یا مرا ببخش، و سلطنتی به من عنایت فرما که بعد از من سزاوار هیچ فردی نباشد، چون بسیار بخشنده ای و معنی فرمایش پیغمبر «ص» خدا رحمت کند برادرم سلیمان را چه بخیل بود

۱- علی بن یقین گوید: از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: آیا جایز است پیغمبر خدا بخیل باشد؟ فرمود: نه. گفتم: پس چرا سلیمان گفته است: رَبِّ اغْفِرْ لِي، وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي (پروردگارا از من در

گذر، و مرا حکومتی عطا فرما که برای احدی بعد از من زینده نباشد- ص ۳۸: ۳۵؟ و مقصود او چه بوده و معنایش چیست؟

فرمود: سلطنت دو گونه است: ۱- حکومتی که با زور سر نیزه و بیدادگری، و یا با انتخاب مردم بدست آمده، ۲- سلطنتی که از جانب خدا داده شده مانند حکومت خاندان ابراهیم، و سلطنت طالوت، و ذو القرنین. از این روی حضرت سلیمان از خدا در خواست نمود: بار الها به من حکومتی عطا کن که بعد از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۶

من برای احدی سزاوار نباشد که بگوید: پادشاهی سلیمان، از راه کودتا و بزور سر نیزه یا انتخاب مردم و مانند آن بدست آمده و خداوند هم خواسته هایش را پذیرفت، و باد را تحت فرمانش قرار داد، تا بنرمی هر جا که بخواهد او را ببرد، و هر روز به اندازه دو ماه را پیماید، و ایزد متعال شیطانها را تحت فرمانش قرار داد تا برای وی ساختمانهای عالی ساختند، و با فرو رفتن در اعماق دریا، جواهرات گرانبها آوردند، و زبان پرندگان را به او آموخت، و بساط قدرت او را بر پهنه زمین گستراند و پای برجا ساخت، لذا در همان زمان، و دورانهای بعد، مردم فهمیدند که حکومت او، به سلطنت آنها که مردم برای خود برمی گزینند، و یا از راه زور و ستم بر آنان سوار شده اند، هیچ شباهتی ندارد.

علی بن یقین گوید: عرضه داشتم پس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که «خدا برادرم سلیمان را مشمول رحمت خود سازد، چه بخیل بود» یعنی چه؟

فرمود: دو مفهوم دارد: یکی

آنکه او در باره موقعیت و آبرو و ناموس خود، بخیل و مواظب بود بر این که شخصی مطلب نامربوطی در باره اش نگوید.

و مفهوم دیگر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر منظور سلیمان از خواسته اش آن بوده که در ذهن نادانان و نابخردان است (انحصارطلبی و درخواست سلطنتی بی مانند) باید او مرد بخیل و آزمندی باشد و حال آنکه (چنان که امام فرمود) مقصودش آن نبود.

آنگاه امام هفتم فرمود: بخدا قسم آنچه به سلیمان داده شده به ما نیز داده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۷

شده، بعلاوه چیزهایی به ما عطا شده که به سلیمان و هیچ کس دیگر از جهانیان داده نشده است، بدلیل اینکه خداوند در داستان سلیمان فرموده: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (این نعمت و سلطنت، عطای بیحساب ما است به هر کس خواهی بده، و از هر کس که خواهی دریغ دار- ص ۳۸: ۳۹) و لکن در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (و شما آنچه را رسول حق دستور دهد- منع کند یا عطا- بپذیرید، و هر چه را نهی کند خویشنداری ننمائید- حضر ۵۹: ۷).

باب ۴۰۱- معنی گفتن آه مریض

۱- اسحاق خزاعی به نقل از پدرش گوید: امام صادق علیه السلام بر سر بالین یکی از دوستانش که بیمار بود آمد، من نیز در خدمتش بودم آن مرد را مشاهده کردم که بسیار می گفت: «آه» به او گفتم: برادرم پروردگارت را یاد کن و از او مدد بخواه! امام صادق فرمود: همانا «آه» یکی از نامهای خدای عز و جل است،

پس هر کس که بگوید: «آه» استغاثه بخدای تبارک و تعالی نموده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۸

باب ۴۰۲ - معانی گفتار حماسه آفرین فاطمه زهرا سلام الله علیها در بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار

۱- عبد الله بن حسن (مشهور به عبد الله محض) گوید: مادرم فاطمه دخت گرامی امام حسین علیه السلام فرمود: چون بیماری جدّه ام حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر بزرگوار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به وخامت گرائید، و گلشن جوانیش پژمرد، چند تن از زنان مهاجر و انصار به قصد عیادت به خانه آن حضرت آمدند، و گرد بستر وی حلقه زدند و عرضه داشتند: ای دختر نازنین پیامبر شب را با مریضی جانکاهت چگونه به صبح رساندی، و اکنون حالت چطور است؟

زهراى مرضیه که خود را در آستانه انتقال به ابدیت می دید، در پاسخ آنان بجای این که از درد و درمان خود سخن گوید، با لحنی غم آلود اما جدی و طوفانی، از درد کشنده اجتماع سخن گفت و زنگ خطر در گوش مسلمین نواخت، تا شاید بتواند در آخرین لحظات زندگی خود، با آگاهی دادن، آنان را از نابودی حتمی برهاند، فرمود:

به خدا سوگند شبم را به صبح رساندم در حالتی که از طعم ناگوار میوه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۲۹

دنیای شما سخت متنفر و بیزارم، و از مردان کج اندیش و کج رفتارتان که ثمره این دنیایند دلخون، و دشمن آنانم، و چون آنان را در دهان آزمودم، همچون میوه تلخ و نارس از دهان به دور افکندم، و پس از آنکه با محک آزمایش سنجیدم و از نیات بد و خویهای ناهنجار آنان با خبر شدم ایشان را دشمن داشتم.

چه بسیار زشتند مردانی که خصلت

مردی ندارند، لبه تیز شمشیر آنان کند و شکسته شده، و سر نیزه هایشان کارآئی ندارد.

مردانی که عقیده و رأیشان دیگر رنگ ثبات ندارد، و هر لحظه به رنگی درآیند، و به جای افتخار آفرینی و صعود به قلّه ترقّی، هر دم با سرعتی بیشتر گامی به کشاندن خود به تباهی و سقوط بر می دارند.

آه که به چه کار نکوهیده ای دست زدند، و چه بد توشه ای پیشاپیش برای خود فرستادند و (با کنار زدن حقّ از مقرّ خود و گذاشتن ناحقّ به جای آن) خود را مستوجب خشم خداوند کرده و به عذاب همیشگی دوزخ گرفتار ساختند.

من وقتی چنین دیدم بناچار مهار آن (خلافت، و غضب فدک) را به گردن خودشان انداختم [یعنی لکه ننگ این کار زیانبار را برای ابد بر دامنشان باقی گذاشتم، و آنها را با بار سنگین مسئولیت که بر دوششان می باشد به حال خود رها نمودم، تا مانند شتر بی صاحب هر جا سبزه زاری دید، برود، و به هر قرقگاهی قدم نهاد، ولی (مسلم است که) عاقبت صاحب ملک پیدا خواهد شد، و با بریدن گوش و بینی و لب و سایر اعضا، آن را شکنجه خواهد داد و گاهی آن را پی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۰

می برد، و گاهی نیز به خاک و خونس می کشد. این سزای حیوان افسار گسیخته ای است که صاحب خود را خسته نموده، و با چموشی و لگد اندازی مهار خود را از دست او در آورده است.

و چنین خواهد بود سرانجام ملّتی هم که خودسری پیشه سازد، و ستمگر شود، و به هر اقدامی دست زند و به هر قرقگاهی گام نهاد، از رحمت

واسعه الهی دور گردد، و تازیانه نقیمت بر پیکرش فرود آید].

وای به حالشان! چگونه خلافت را جابجا کردند، و آن را از بنیان استوار کوههای ثابت خاندان رسالت، بر گردانیده و دور ساختند، و از پایه های استوار نبوت و منزلگاه وحی و جبرئیل امین جدا کردند، و آن کس (علی علیه السلام) را که در امر دنیا و دین ماهر و متخصص بود کنار زدند و از حقش محروم نمودند؟! آگاه باشید این کار زیانی است آشکار! این چه انتقامی بود که از ابو الحسن کشیدند و با این کیفر خونبهای خونهای مشرکین را که بدست او ریخته شده بود، پرداختند؟! به خدا سوگند (علی را) دستخوش انتقام و کینه توزی ساختند، مگر از ترس شمشیر برانش که صاعقه وار بر فرق دشمنان خدا کوبیده بود، و (نیز از ترس) گامهای استوار و پولادینش که با وجود مشاهده سختی ها در چند قدمی خود، میدان نبرد را می لرزاند، و با حمله های صف شکن خویش طومار حیات دشمن را در هم می پیچید، و (از ترس) شدت خشم و ستیزش که برای اجرای قانون حق و عدالت، پلنگ آسا، از هیچ چیز نمی هراسید و آنقدر پایداری می کرد تا رضای خدا را بدست آورد.

بخدا سوگند اگر دست باز می داشتند و زمام خلافت را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به دست او نهاده بود از وی بازپس نمی گرفتند، و در اختیارش باقی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۱

می گذاشتند، کاروان (ره گم کرده) بشریت را با کمال آرامش با سیری ملایم به سوی سعادت و حق رهبری می نمود، بی آنکه بواسطه کشیدن افسار، مرکوب زخمی گردد، و سوار بر آن

نیز بواسطه جنبشهای ناشی از حرکت بی رویه آن در شکنجه و ناراحتی بیفتد، تا ایشان را به سرچشمه جوی زلال و گوارای آب حیات برساند، جویباری که آبی پاک دو سمت آن موج می زد، و اطراف و جوانب آن پاکیزه بود، و آنان را سیراب می نمود، سیر و سیراب از آن جای باز می گرداند، در حالی که خودش از آن بهره ای نمی برد، مگر با جامی کوچک که تشنه ای تشنگی خود را رفع کند، و اندکی غذا که گرسنه رفع گرسنگی خود بدان نماید، و کوچکترین بهره ای به نفع خویش نمیرد، و آن زمان بود که درهای برکات از زمین و آسمان به روی مردم گشوده می شد، و اقتصاد آنان رونق می گرفت، و مردم در ناز و نعم بسر می بردند، در حالی که رهبرشان سودی عاید خود نساخته و از این همه برکات و زر و زیور چیزی برای خویش نیندوخته بود، و برای همگان پرهیزکار از ریاست طلب شناخته می شد.

آری حقّ علیّ را غصب کردند، ولی دیری نخواهد پایید که خداوند آنان را به کیفر دست آوردهای ناپسندشان مبتلا خواهد ساخت.

[سخن زهرای اطهر تا اینجا دفاع از حقّ امامت و خلافت از دست رفته همسرش علیّ، و برنامه همه جانبه او بود، ولی از اینجا به بعد نتیجه شوم غصب خلافت، و آینده مرگ بار زندگی در زیر سلطه قدرت حاکمان زر و زور، و انتقالات ننگین خلافت در سراسر زمان را چنین ارزیابی می کند:] اکنون بیا و گوش فرا دار! هر چه زنده بمانی روزگار مصائب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۲

شگفت انگیزی در چشم اندازت قرار خواهد داد، که بیشتر بهت زده ات می کند.

ولی

کار این مردم بسیار حیرت آور است ای کاش می دانستم به چه چیز استناد کرده اند، و به چه دست آویزی چنگ زده اند؟ به خدا سوگند که ایشان جهت پرواز، پره‌های نرم و ریز پنهان در زیر بال و دم (شاهین مقصود) را که با یک جنبش کننده می شود و از حرکت و پرواز بازمی ماند، گرفتند، و شاهپره‌های قوی و نیرومند جلوی بال را رها کردند و در سفرهای زمینی، بن گردن مرکوب را که مرکز قوا است و قدرت کشش کالسکه را دارد رها ساختند و دم و دنباله آن را که تاب مقاومت ندارد، گرفتند.

[و در نتیجه نصیب سرنشینان هر دو گونه وسیله هوایی و زمینی بازماندن از مقصد و یا نابودی حتمی است، و کلام را متوجه وضع افس بار آنان نمود که به این کار مجبور هم نبودند بلکه «استبدلوا» به میل خود چنین کردند پس جای تأسف نیست چرا که یا خود انتخاب کردند، یا تسلیم شدند و این سزای لجاجتی است، لذا فرمود:] ای تباه باد (چنین مردمی)! و دماغ چنین مردمی به خاک مالیده باد که این گونه کوتاه بین هستند، و گمان دارند کار خوبی انجام داده اند، متوجه باشید اینان مفسد و تباه کارند، و به دقایق و عاقبت امر توجه ندارند.

[وای بر ایشان!] آیا از شخصیتی که دیگران را به راه حق راهنمایی می نماید، شایسته تر است که پیروی شود، یا از فردی که خود هنوز راه نیافته مگر آنکه دیگری او را براه راست آورد؟ پس چیست و چه شده شما را، چگونه این دو فرد قادر و عاجز را یکسان می دانید (یونس ۱۰: ۳۵).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲،

به جاودانگی خدا سوگند! این عمل ناشایست شما عاقبتی ناستوده تر خواهد داشت، تخم آشوب در خاطره ها کاشته شد، و زمانه آبستن حوادث ناگواری گشت.

(و چون میکربی که وارد بدن سالمی شود، ظرف مدّت کمی نوزادهای خطرناکی شکل خواهد گرفت، هر چند در آغاز از فرط کوچکی خطرش بظاهر ناپیداست، ولی در دید واقع بینان از همان ابتدا پیداست، و دیگران هم پس از گذشت دوران حمل و کمون و تخمیر خطر آن را احساس خواهند کرد و در صدد دفاع بر خواهند آمد اما افسوس زمانی که که دیگر چاره ای نیست).

آری خطر سقوط در هرج و مرج و بدتر از آن افتادن به دام استبداد، از هم اکنون حتمی به نظر می رسد اما، آیا به این زودی؟ نه! بلکه اندکی درنگ لازم است تا نتیجه دهد، و بزاید، آن وقت است که از پستان روزگار پرفتنه که از گیاهان سمّی تغذیه شده بجای شیر، خون زهر آلود خواهید دوشید، آنهم نه اندک، بلکه ظرف های بزرگ را مالمال از خون تازه و زهر کشنده ای، خواهید نمود که از آشامیدن قطره قطره آن جز مرگ و اندوه بهره دیگری نخواهید برد، آن وقت است که زیان و خسارت دامن مردم هوسباز باطل گرا را خواهد گرفت، و نسلها و نژادهای آینده نتیجه وحشتناک پایه گذاری پیشینیان را خواهند دید، و بنیانگذار نخستین این همه سیه روزی را خواهند شناخت.

هم اکنون با این فریاد در گلو شکسته ام، به شما هشدار می دهم به آینده ای دهشت بار دل خوش دارید، و با آرامش خاطر بخشید و به دلهای خود مزده دهید! خود را مهیای فتنه و آشوب و سه پی آمد سوء سازید که دیر

یا زود گرفتار آن خواهید شد:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۴

گردنهای خمیده به لبه شمشیرهای بَران تسلیم خواهد شد، و سرهای فرود آمده در برابر ناکثان، به خاک پست سپرده خواهد شد.

چنگال خونین استبداد با یک دست گریبان آنها را خواهد گرفت و با دست دیگر شلاق دیکتاتوری و قانون شکنی بر سرشان خواهد زد، و (در نتیجه) آشوب و هرج و مرج عمومی زهرش را به کامتان خواهد ریخت. اندک زمانی شما را به حال خود گذارند، اما همین که جای پای خود را محکم نمودند چوب حراج بر هستی و شرف شما خواهند زد و همه را به یک جا به یغما خواهند برد.

تا بجائی که در اُنبارها و خزانه فقط پیشیزی بی ارزش بجای خواهند گذاشت، و کشتزارهایی را که شما به ثمر رسانده اید درو خواهند کرد، حتی خود خدمتگزاران در جهنم استبداد، هیزم خواهند گشت و برای گرمی تنور هوس آنان، سوخته خواهند شد.

دریغ و افسوس! هیچ نمی دانید که در چه مسیر خطرناکی افتاده اید، سررشته گم شده و از عواقب زیانبار آن بی اطلاعید، بی گمان کورکورانه خود را به ظلمت انداخته اید و بالاخره کشته خویش را درو خواهید کرد، مگر ما که حامی حقوق شمائیم می توانیم شما را ملزم و مجبور سازیم که به راه هدایت باز گردید در حالی که خود از آن بیزارید؟! و همین حدیث را ابو الحسن علی بن محمد معروف به ابن مقبره قزوینی برایم بازگو نموده از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن اُبی طالب علیه السلام از پدرش از جدش از عمر بن علی علیه السلام از امیر المؤمنین روایت

نموده که فرمود: چون هنگام جان دادن فاطمه سلام الله عليها رسيد مرا فراخواند و فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۵

می خواهم وصیت و عهدهی با تو بنمایم، آیا آن را انجام خواهی داد؟ گفتم: آری، اجرا خواهم کرد. پس به من وصیت نموده فرمود: هنگامی که من از دنیا رفتم شبانه مرا به خاک بسیار، تأکید میکنم که نباید آن دو مردی که گفتم آگاه شوند، گوید: چون بیماری خانم شدت یافت بانوان مهاجر و انصار گرد بستر او جمع شدند و گفتند: ای دختر پیامبر خدا حال شما چگونه است و با این بیماری جانکاه لحظات سنگین شب را چگونه به صبح رساندی؟

فرمود: به خدا سوگند! طلعه صبح بر من آشکار شد در حالی که از دنیای شما بیزار بودم... و حدیث را مانند آنچه گذشت بیان نمود.

مصنّف این کتاب- رحمه الله- گوید: از ابا احمد عسکری معنای این حدیث را پرسیدم. پاسخ داد: اما فرمایش آن مخدّره صلوات الله عليها: «عائفه» بمعنی نفرت و بیزاری است. گفته می شود: «عفت الشیء»، هر گاه به آن میل نداشته باشد «اعافه».

«قالیه»: کینه توزی و دشمنی کردن است. گفته می شود: «قلیت فلانا»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۶

وقتی او را دشمن داشته باشد، چنانچه خداوند فرموده: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.

«لفظتهم»

لفظ پرت کردن چیزی است از دهان، هر گاه از آن نفرت داشته باشد. می گوئی «عضضت علی الطعام ثم لفظته» یعنی غذا را به دهان نهادم و چشیدم بعد آن را از دهان بیرون انداختم.

«قبل ان عجمتهم»

گفته می شود: «عجمت الشیء» هر گاه به چیزی گاز بزند، و «عود معجوم» هر گاه چوب امتحان

شده بسیار سفت باشد. و

«شأنهم»

: دشمن داشت ایشان را، و اسم از آن «شأن» است.

«سبرتهم»

: ایشان را آزمودم، زیر و روی کار را خوب سنجیدم، گفته می شود: «سبرت الرجل» یعنی آن مرد را آزمایش کردم و آگاه ساختم.

«فقبحا لفلول الحدّ»

گفته می شود: «سیف مفلول» شمشیری است که در لبه اش رخنه افتاده، و کند شده. «خور»: سستی.

«خطل»

: نگرانی و اضطراب.

«لقد قلدتهم ربقتها»

، «ربقه» یک سمت از ریسمان که بر گردن گوسفند و غیر آن بندند، و جمعش «ربق» است.

«شنت»

: پاشیدم، گفته می شود: «شنت الماء و شنته» هر گاه آب را پاشید.

«جدع»

: در نفرین گویند، بمعنی «مثله» بریده باد بینی و گوش او.

«عقرا»

: از «عقرت الشیء» زخمی کردن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۷

و بریدن چیزی و باز داشتن است.

«سحقاً»

: دور باد.

«زحزحوها»

: کنار زدند او را، جابجا کردند.

«رواسی»

: ریشه های ثابت، کوهها و «قواعد» نیز بهمان مفهوم می باشد.

«طبین»

: دانایان.

«و ما نقموا من أبی حسن»

: چه چیز را نپسندیدند بر او.

«تَمْرَه»

خشمگینی او، گفته می شود: «تَمْر الزَّجَل» هر گاه مرد خشمگین شود، و او را به پلنگ تشبیه نمود.

«تکافوا»

از یاری او دست کشیدند.

«الزمام»

مثلی است در این مورد.

«لاعتلقه»

گاه آن را بدست می گرفت.

«سجج»

: آسان و هموار رفتن.

«لا یکلم»

زخمی و خونی نمی شد.

«و الخشاش»

چوبی را که در بینی شتر می کنند.

«و لا یتعتع»

: بی میل نبود و پریشان نمی شد.

«المنهل»

: سرچشمه، سیر آب.

«النمیر»

: آب روان پاکیزه بسیار روشن، همیشه جوشان از چشمه.

«فضفاض»

: فراوان.

«الضفتان»

: دو طرف جوی.

«بطان»

جمع «بطین»: شکم بزرگ پرخور.

غیر متحلّ منہ بطائل»

: از مالشان برای خود چیزی نمی گرفت، نه کم و نه زیاد.

«الا بغمر الماء»

: با کاسه ای می آشامد و

«غمر»

کاسه کوچک می باشد.

«وردعه سوره الساعب»

: یعنی از آن می خورند به اندازه ای که شدت گرسنگی را برطرف سازد.

«الذّنبی»

پرهائی

که پشت دم قرار دارد.

«قوادم»

:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۸

آنچه در جلو هست.

«عجز»

: ناتوانی.

«معاطس»

: بینی‌ها (بدان جهت که عطسه از آن بیرون آید).

«فنظره»

: چشم براه باشید و انتظار بکشید.

«ریشما تتنجوا»

: می فرماید: صبر کنید تا بدنیا آورد.

«ثم احتلبوا طلاع القعب»

: پرشدن کاسه بزرگ چوبین، و

«الدم العبيط»

: خون تازه.

«الزّعاف»

: زهر زود کشنده.

«الممقر»

: تلخ.

«الهرج»

: کشتار.

«زهید»

: اندک.

باب ۴۰۳ - معنی زبی و طیبین

۱- أصفیغ بن نباته گوید: وقتی عثمان پور عَفَّان در محاصره قرار گرفت، برای علی بن ابی طالب علیه السَّلام چنین نوشت: اَمَّا بعد، به یقین، آب از قله تپه ای که نباید آب آن را فرا گیرد، گذشته، و تنگ شتر به نزدیک پستانش رسیده، و کار من از حد بیرون شده است، و در من کسی طمع کرده که چیزی مانع آن نیست.

پس اگر تو خورنده ای بهترین خورنده باش و گر نه مرا دریاب که پاره پاره

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۳۹

می گردم.

مبَرّد گوید: مقصود از گفته اش «قد جاوز الماء الزّبی»، «زبیه» گودالی است که جهت شکار شیر حفر نمایند (این سخن در باره شخصی که از شدت به حد نهایت رسیده باشد، گفته می شود) و زبیه کنده نمی شود مگر در قله کوه و عرب گوید: «قد بلغ الماء الزّبی» (یعنی آب از سرگذشت) و شدیدترین سیل خروشان را گویند و در کار امور مهم گفته می شود: «قد علا الماء الزّبی» آب از سر گذشته، و یا می گویند کارد به استخوان رسیده، و یا تنگ شتر از زیر شکم به نزدیک پستان رسید (یعنی دو سر تنگ و حلقه آن بفشار بهمرسید) که بچه دان (رحم) در شکم پاره شده (که در این صورت مادر و فرزند هر دو خواهند

مرد).

عجاج گفته: «فقد علا الماء الزّبي إلى غير» یعنی کار از کار گذشته و قابل تغییر و اصلاح نیست، و وقتی می گوید: «بلغ الحزام الطّيبين»، در درندگان و پرندگان، به نوک پستان، هم «حلف» گفته می شود و هم «أطباء» که جمع است، و مفردش «طبی» است، چنان که در سم (چه شکافدار چه بدون شکاف آن) حیوان گفته می شود: «خفّ» و «ظلف» و هر یک بجای دیگری استعمال می شود، پس وقتی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۰

دوال (تسمه ای که به دور کمر حیوان بارکش می بندند و در دو سر آن حلقه هایی است که یک دیگر را نگه می دارند تا بار بر پشت حیوان قرار بگیرد) به تهیگاه برسد، یعنی سختی و ناخوشی به آخرین حدّ رسیده، و مانند این است از مثلثای عرب: «دو حلقه تنگ بهم رسیدند»، و گفته می شود: حلقه تنگ و کمر بند پالاین، و گفته می شود: «حقب البعیر» از جهت افتادن دوال بر غلاف نزه شتر، بول آن بند آمد.

باب ۴۰۴ - معنی شفر و فیض النفس

۱- ابو العباس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از محمّد بن قاسم انباری مسندا از ابی حازم روایت کرده که خارجه بن زید گوید: پدرم گفت: در روز جنگ احد وقتی آتش جنگ فرو نشست، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاد که سعد بن ربیع را پیدا کنم، و به من فرمود: وقتی او را دیدی از جانب من او را سلام برسان و از او پرس در چه حالی هستی؟ گوید: در میان کشته شدگان در جستجویش بودم تا او را پیدا کردم، پیکرش غرق در خون به آماج شمشیر و نیزه و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی،

تیر دشمن بود سلام پیامبر را به او ابلاغ نمودم، و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خود را در چه حال می بینی و چگونه می یابی؟ گفت: سلام مرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و بخویشان من بگو: در نزد خداوند هیچ عذر و بهانه ای ندارید اگر از شما کسی مژه برهم زند (یعنی زنده باشد) و بر رسول خدا آسیبی برسد، این بگفت و جان تسلیم کرد.

تذکر: «سعد بن ربیع از انصاری است که به مکه رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مدینه دعوت کردند و بلکه از نقبای آنها است که در لیلۀ عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله معاهده نمودند که تا جان دارند از آن حضرت دفاع کنند، و از این جهت است که سعد به خویشان خود پیام میفرستد که بعهده و پیمان خود وفادار باشید، مبادا شما زنده بمانید و لو یکتن، و رسول خدا صلی الله علیه و آله صدمه ببیند».

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گوید: از ابو العباس شنیدم که از قول ابو بکر محمد بن قاسم أنباری گفت: این گفته او که «و در میان شما مژده ای بر هم خورد» «شفر» مفرد «اشفار» می باشد، و آن قسمت لبه پلک چشم است که در آن مژه می روید، و هنگام فروبستن چشم به هم می رسند، «اجفان» پلک است که روی دو چشم را از بالا و پائین می پوشاند. و «هدب» موی مژه است که در لبه پلکها روئیده، و «شفر العین» شین آن صدای ضمّه دارد، وقتی گفته می شود: «ما فی الدار

شفر» که شین آن صدای فتحه دارد به معنی احد، یک فرد باشد. شاعر گوید:

فوالله ما تنفك منا عداوهو لا منهم ما دام من نسلنا شفر به خدا قسم دشمنی از سینه ما و ایشان جدا نگردد، تا وقتی از تبار و نسل ما هر دو یکنفر وجود داشته باشد. و گفته اش «فاضت نفسه» یعنی مرد، ابو العباس گوید: ابن انباری به سند خود نقل کرده که اصمعی از ابن عمرو بن العلاء به ما خبر داد که: چون مردی بمیرد گفته می شود: «فاظ الرجل» و گفته نمی شود: «فاظت نفسه»، و یا «فاضت نفسه». ابو العباس برایم نقل کرد که ابن انباری به سندی که تا صالح بن محمد بن دراج می رسد، بر ایمان از قول صالح چنین گفت: شنیدم ابا عمرو شیبانی می گفت: گویند: «فاظ المیت»، گفته نمی شود: «فاظت نفسه» و نیز نگویند: «فاضت نفسه» (روحش بیرون آمد).

و ابو العباس به سندی از فراء برایم بازگو نمود که: اهل حجاز، و یک قبیله می گویند: «فاظت نفس الرجل» و قبائل عکل و قیس و تمیم می گویند: «فاضت نفسه» به ضاد، و در تأیید آن این شعر را خواند:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۳ برید رجال ینادونها و انفسهم دونها فائضه قصد می کند، مردانی را که او را صدا می زنند و جانهایشان را به پیشگاهش می دهند.

و ابو العباس از طریق ابن انباری از کسائی نقل نموده که گفته اند می گویند: «فاضت نفسه» (بر آمد جان او) و «فاض المیت نفسه» (روح شخص و (مرده بیرون آمد) «و افاض الله نفسه» (و خداوند جان او را گرفت).

و دوباره ابو العباس از طریق

ابن انباری از ابو عبید از کسائی، و ابو جعفر محمّد بن حکم، از حسن لحياني نقل نموده که گفته می شود: «فاظ الميِّت» به «ظاء» و «فاض الميِّت» به «ضاد».

و باز ابو العباس از ابو بکر (ابن انباری) از یعقوب بن سکیت نقل نموده که گفته می شود: «فاض الميِّت يفظ» از باب «ضرب يضرب».

همچنین ابو العباس از طریق ابن انباری از فزّاء نقل نموده که گفته می شود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۴

«فاظ الميِّت نفسه» به ظاء الف دار، و منصوب خواندن «نفس».

و ابو العباس برایم نقل کرد که ابو بکر از پدرش برایم خواند و گفت که ابو عکرمه ضبّی این شعر را برایم خواند:

و فاظ ابن حصن غائباً فی بیوتنا یمارس قدّاً فی ذراعیه مصحبا ابن حصن در حالی که در خانه های ما پنهان شده و ببریدن تسمه مشغول بود جان داد.

باب ۴۰۵ - معانی خطبه علی علیه السلام معروف بشقشقیه

۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی و محمّد بن علی ما جیلویه به دو سند ذکر شده از ابن عباس روایت کرده که گفت: در نزد علی علیه السلام مسأله خلافت بمیان آمد (ناگهان آتش درونی و سینه پرسوز امیر علیه السلام که کانون رنج و اندوه بود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۵

شعله ور شد، و زبان بسخن گشود و حماسه آفرید و دردهای نهفته خود را آشکار ساخت) و گفت:

به خداوند یکتا سوگند که برادر تیمی نژاد (ابو بکر) پیراهن خلافت را در بر کرد در حالی که خود بخوبی میدانست که شایستگی من بدان و موقعیت من در نظام آن همچون میله آسیا که محور گردش و اساس چرخش آنست می باشد، و من

چون کوه سر بفلک کشیده باشم که از دامنه آن سیل روانست و پرنده ای را بقله آن با همه اوج گیری راه نیست (یعنی: خیر و فضیلت و علم از من بجهانیان سیل آسا روان است، و سطح فکر و اندیشه ام چندان رفیع است که همای فکر بلند پروازان معرفت بدان راه نخواهند یافت).

اکنون که مرا نخواستند و بر کنارم راندند، از آن (خلافت) چشم پوشیدم و میان خود و آن برسم جدائی پرده کشیدم، و همی روی گردانده پهلو تهی نمودم، و بجای آن جامه شکیبائی پوشیدم، و صبر پیشه کردم، و توسن فکر خود به جولان در آوردم و در اطراف این امر که چه بایدم کرد اندیشیدم آیا با دست شکسته (بی یار و یاور) به مطالبه آن برخیزم، یا اینکه بر این وضع اسفبار و تاریک با حزن و حسرت بسوزم و بسازم، چه وضعی که آشفته‌گی و رنجش کودک نونهای را پیر و پیر را فرتوت و نزار، و مؤمن خداپرست را فرسوده و بهلاکت می کشد تا خدایش را ملاقات و جان تسلیم کند.

و چون نیک به اوضاع و احوال نگریستم و اطراف و جوانب مطلب را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۶

سنجیدم، بدان رسیدم که صبر و تحمل و شکیبائی و بردباری خردمندانه تراست، لذا صبر پیشه نمودم، در حالی که رنجها چون استخوانی در گلویم و خاری در چشمم از غم و اندوه بود.

چرا که می دیدم که میراثم را به یغما بردند.

تا اینکه اولی (ابو بکر) زندگیش به پایان رسید و در واپسین روزهای عمرش کار را به دوستش برادر عدی نژاد واگذارده، شگفتا در آن میان که تا خود زنده

بود در تکاپوی فسخ بیعت از مردم بود (و مکرّر می گفت: مرا واگذارید و پیمان مرا بشکنید که تا علی در میان شماست من شایسته ترین شما به خلافت نیستم) بخدا سوگند که خلافت را در طبیعتی درشت و خشن و راهی ناهموار و سنگلاخ افکند، مردی بدخوی و خیره سر که ملاقات با او رنج آور بود، و زبانش چنان گزنده، که زخم آن تا آخر عمر التیام نمی یافت، و (در احکام دینی) اشتباه و لغزش فراوان بود، و عذر خواهیش از آن بسیار، پس صاحب آن سرشت خشن، این حکمران ناپخته که سوار بر مرکب خلافت چنین آئینی پراچ شد، به شخصی همانند بود که سوار بر شتر چموش گردیده و قصد دارد با آن از راهی پر خطر و دلهره و پر دست انداز بگذرد، متحیر است چه کند؟ اگر رشته افسار حیوان را که از سوراخ بینیش گذشته محکم بکشد (پرده های بینی دریده شود و) از حرکت باز ایستد و به مقصد نرسد، و اگر افسارش را سست نماید، و آن را بحال خود واگذارد، روان گردد ولی هر لحظه ممکن است او را با صورت در پرتگاه تباهی و خواری افکند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۷

و مردم در آن آزمون هر لحظه به رنگی در آمدند، و از حق روی گرداندند (یا چون راه را بست از ایشان پوشیده شد و بجای آنکه طول جاده را پیمایند تا به مقصد رسند، عرض جاده را پیمودند) و این آزمایشی بود جهت دریافت و کشف حقیقت مردم پست و زشت سیرت.

پس من بر این روزگار دراز با تمام دشواریها و غم فراوانش

شکيائي نمودم، و آب صبر بر آتش سوزان دلم پاشيدم، تا وی هم وقت مرگش کبوتر خلافت را در میان چند تن رها کرد، تا بر بام چه کسی بنشیند؟! و آن را در میان چند تن که به گمانش من نیز هم رتبه آنانم وا گذاشت، و مرا از آنان بشمار آورد.

خدای من! به تو پناه می برم از آنان و آن شورا، که چه غم انگیز و پر شرر بود، چگونه مردم به تردید افتادند و مرا با نخستین ایشان (ابو بکر) برابر دانستند؟! تا امروز که با اینها همطرازم سازند، مع ذلک در این نشیب و فراز تند و دشوار، با آنان کنار آمدم و دم از مخالفت نزدم، آه! چه شورائی که مردی از اعضای آن بجهت هوی و هوسش از من روی برگرداند، و دیگری بخاطر دامادی و خویشی (عبد الرحمن بن عوف، چون وی شوهر امّ کلثوم بنت عقبه بن اُبی معیط است که خواهر مادری عثمان بود) به من رأی نداد ... و شد آنچه شد، (و نتیجه این دسته بندی و کار شورا به آنجا رسید) که سومین قوم (عثمان) سر بر آورد، و زمام خلافت را به دست گرفت در حالی که از چپاول دو پهلو و تهیگاه خود را که میان موضع سرگین و جایگاه علف او است از سیری بزحمت انداخته بود و پدر زادگان او (بنی امیه) که خویشاوندش بودند نیز با او همدست و همداستان شدند و بر سر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۸

سفره بیت المال نشستند و مال خدا را با همه دهان و لذت، مانند اشترانی که با آرزوی ولع

در چراگاه بهاری علف خورند، بلعیدند، و آنقدر آتش فتنه را دامن زدند تا دامانشان را سوخت و این جسارت و کردار ناهنجار باعث شد که هر چه بافته بود باز شد و مقدمات برچیده شدن بساط زندگانش فراهم آمد، و بعد از جراحت فراوان رهسپار دیار نیستی گردید.

در این گیر و دار مرا چیزی نترساند، مگر آنکه دیدم ناگهان مردم پیایی بسوی من می آیند و اجتماع در اطرافم موج می زند، و مانند یال پر موی و آبوه کفتار (که گردن آن را گرفتار خویش ساخته) در حالی که با هم تزاخم می کردند، مرا در میان گرفتند، چنان که حسن و حسین من لگد مال می شدند (بعضی گفته اند مراد از «حسنان» دو انگشت ابهام و (شصت) است، چون «حسن و حسین» استخوانی است نزدیک آرنج یعنی هر دو انگشت ابهام مرا زیر پا گرفته در هم کوبیدند از بس هجوم آورده برای بیعت دست بدست می دادند).

و از کثرت ازدحام و کشیدن ایشان عبايم دريد (يا دنده هايم درد گرفت) پس ناگزير بيعت آنان را پذيرفتم. اما دريغ که ديري نگذشت چند تن (طلحه و زبير و ...) پيمان بيعت مرا شکستند، و گروه ديگري (خوارج) به سرعت تيري که از چله کمان بدر آيد از جاده شريعت کنار رفتند و طبل پرخاشگري نواختند و دسته ديگري به بيدادگري و باطل گرويدند (معاويه و طرفدارانش). گویا قول خداوند را نشنیده بودند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (آن سرای جاودانی را برای افرادی قرار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۴۹

داده ایم که در زمین به اندیشه سرکشی

و فساد نباشند (و از قانون شرع منحرف نشوند) و سرانجام نیک مخصوص پرهیزگاران است- قصص ۳۸: ۸۳) آری به پروردگار بی همتا سوگند! این آیه را حتما شنیده اند، ولی دنیا در دیده آنان زیبا جلوه نموده و دل‌باخته شده اند، و زر و زیور آن ایشان را متعجب ساخته (و روح و شعورشان را خریده از آن رو، چشم بصیرتشان بی نور شده، و به سبب حب دنیا از اوج شرف اطاعت خدا به حضيض ذلت طغیان و سرکشی و اطاعت از اهریمنان افتاده اند).

سوگند به حق آن خدائی که نوک دانه را جهت روئیدن در دل توده خاک شکافت، و قسم به پروردگاری که روان را در باطن جنین پدید آورد، اگر عده ای جهت یاری من آماده نمی گردیدند، و حجت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی شد، و این نبود که خدا شدیداً از دانایان پیمان گرفته که در مقابل تسلط، و پرخوری ظالمانه ستمگر، و گرسنه ماندن ستمدیده آرام و قرار نگیرند بی درنگ افسار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و رهایش می ساختم، و عطش این شتر تشنه کام خلافت را با نخستین جام بی اعتنائی فرو می نشاندم (و مانند گذشته در کناری می نشستم) آن وقت بود که می فهمیدند دنیای آنها که به آن می نازند، و دین خود را در راه آن می بازند در نزد من از آب کثیف بینی بز که وقت عطسه زدن می پراند (یا از جیفه آن) ناچیزتر است.

ابن عباس گوید: چون آن بزرگوار سخنش به اینجا رسید مردی از اهل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۰

عراق نامه ای بدست مبارکش داد، حضرت لب فروبست و به خواندن نامه مشغول شد، پس

از قرائت آن، من عرض کردم: ای امیر المؤمنین چه خوب است دنباله سخن را از همان جا که گذاشته بودید از سر گیرید! فرمود: چه دور است آن حال نسبت به این حالت، ای ابن عباس آن گفتار شقشقه ای (گوشت سرخی است شبیه به شش که اشتر وقتی بهیجان آید با صوت و غریدن از دهان بیرون اندازد و زود فروبرد) بود که بانگ بر آورد و نمودار شد و باز در جای خود قرار گرفت.

ابن عباس گفت: به خدا قسم هرگز برای هیچ چیز آنقدر اندوهگین نگشتم که بر قطع رشته کلام امیر المؤمنین علیه السلام شدم، که سخن را به هدف نهائی خود که اراده کرده بود نرسانید.

بیان معانی جملات خطبه:

«لقد تقمصها»

یعنی آن را مانند پیراهن به بر کرد، گفته می شود:

«تقمص الرّجل» یعنی پیراهن به تن نمود یا زره پوشید، یا عبا به دوش انداخت، و عمامه به سر کرد.

«محلّ القطب من الرّحی»

یعنی: (خلافت بر گرد وجود من می چرخد، چنان که سنگ روئین آسیاب بر گرد میله آهنینی که در وسط آن به زمین کوبیده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۱

شده دور می زند.

«ینحدر عنه السّیل ولا یرتقی الیه الطّیر»

: مقصود حضرت آنست که خلافت بر غیر من ممتنع است و کسی توان اداره آن را ندارد، و شایسته آن نیست (در نهج البلاغه هر دو ضمیر متکلم وحده است: «ینحدر عتی...»).

«فسدلت دونها ثوبا»

یعنی از آن روی گردانیدم، و لزوم آن بر من کشف نشد. «کشح» پهلو و تهی گاه، پس معنی فرموده آن حضرت: «طویت عنها» یعنی از آن دوری گزیدم، و «کاشح» کسی است که پهلو خود را از تو بگرداند.

«طفقت»

یعنی روی آوردم و گرفتم.

«أرثتی»

یعنی اندیشه کردم، و در سراچه ذهنم گوهر خرد را سفتم و گفتم:

«أن أصول بید جذاء» دست بریده شده است و مقصودش کمی یاور است.

«أو أصبر علی طخیه»

«طخیه» در دو جا بکار برده شده: یکی در تاریکی، و دیگری در اندوهگین کردن، گفته می شود: «أجد علی قلبی طخیا» یعنی غم و اندوهی را می یابم که بر قلبم نشسته، و آن بزرگوار در اینجا تاریکی و اندوه و غصه را جمع کرده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۲

«یکدح مؤمن»

برای خودش کار و کوشش می کند ولی حَقش به او داده نمی شود.

«أحجی»

سزاوارتر است، گفته می شود: این أحجی از آن است و «أخلق و أحرى و اوجب» (سزاوارتر است) معانی همه اینها نزدیک بهم است.

«فی حوزة»

در گوشه، گفته می شود: «حزت الشیء أحوزه حوزا» (جمع کردم چیزی را و محیط شدم بر آن)، و «حوزه» و کناره خانه و جز آن است.

«کراکب الصَّعبه»

یعنی شتری که اگر به آن درشتی شود ناراحت می شود، و «عنف» متضاد مدارا است.

«حرن» ایستاد و نرفت، و «حران» در جنبندگان استعمال می شود، اما در شتر گفته می شود: «اخلت الناقه» و «بها خلا» و «اخل» همان معنی «حران» (نرفتی) در جنبندگان را می دهد، با این فرق که در شتر آن را به نحو استعاره می آورد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۳

«ان سلس غسق»

یعنی او را در تاریکی وارد می کند.

«مع هن و هنی»

یعنی افراد پست و زبون از مردم، عرب می گوید: «فلان هنی» مصغّر «هن» یعنی او فردی کوچک است، از مردم، و مقصودش از این کلمه ناچیز بودن کار اوست.

«فمال رجل بضبعه»

و «بضلعه» نیز گفته می شود، که معنایشان نزدیک به

یک دیگر می باشد، و معنی آن آنست که به هوی و خواهش نفسش به مردی همانند خودش میل نمود.

«و أصغى آخر لصبهره»

«صغو» (اسم مصدر) بمعنی میل کردن است.

گفته می شود: «صغوک مع فلان» یعنی میل تو با فلانی است. «نافجاً حَضْنِیه» پهلوی او از خوراکی و نوشیدنی و مانند آن باد کرده بود، و گفته می شود: «قد انتفخ بطنه» به جیم، و هنگامی که بر اثر بیماری شکمش بالا آید، گفته می شود:

«قد انتفخ بطنه» به خاء و «حَضْنان» دو سمت سینه است.

«بین نثیله و معتلفه»

نره شتر است و اینجا تنها برای استعاره مرد بودن، آورده شده، و «معتلف» جایی است که در آن علف می خورد، و معنی سخن آنست که:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۴

سراسر زندگانی او حدّ فاصلی بود بین خوردن و دفعش (یا بین خوردن و شهوترانی او).

«یهضمون»

یعنی می شکنند، و از همین باب است گفته عربها: «هضمنی الطّعام» (خوراکی مرا در هم شکست). «حتیّ أجهز» یعنی بر او شوریدند و او را کشتند، گفته می شود: «أجهزت علی الجریح» هر گاه زخمی به او رسیده باشد و تو او را بکشی.

«كعرف الضّبع»

مردم را تشبیه به یال کفتار نموده برای زیاد بودنشان، و «عرف» موئی است که بالای گردن اسب (یال) می باشد، پس برای کفتار استعاره آورده شده است.

«قد انثالوا»

یعنی گرد من انبوه شدند، و گفته می شود: «انثلت ما فی کنانتی من السّیّهام» (هر چه از تیر در تیردان داشتم رها کردم) هر گاه آن را از چله کمان رها سازد.

«وشق عطافی»

یعنی ردای او، و عرب «ردا» (چادری را که بر دوش گیرند) را «عطاف» می نامد. «و راقهم زبرجها» یعنی زیبایی او ایشان را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۵

زده ساخت، و اصل «زبرج» نقش و نگار است و آن در اینجا کنایه از خوبی و خوشی دنیا است.

«أَلَا يَقْرَؤُا [علی] كَظَه ظالم»

«کظه» (پرخوری) یعنی ایشان نباید صبر نمایند بر پرخوری ستمگر از مال حرام و نباید او را بر ستم خودش امان بدهند.

«و لا- سغب مظلوم» سغب، گرسنگی است و معنای آن بازداشتن اوست از حقی که برایش لازم است. «لأَلْقیت حبلها علی غاربها» این یک مثل است عرب می گوید:

افسار شتر را بر کوهان و گردنش انداختم تا در هر کجا می خواهد بچرد.

«و لسقیت آخرها بكأس أولها»

یعنی آنها را در گمراهی و کوریشان رها می کردم.

«أزهد عندی»

«زهید» بمعنی اندک است.

«من حبقه عنز»

بادی است که از مقعد بز خارج شود، و «عفطه» چیزیست که از بینی آن بیرون آید.

«تلک شقشقه»

«شقشقه» چیزی است که شتر از گوشه دهانش بیرون می کند وقتی هیجان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۶

زده و مست شود.

باب ۴۰۶- معنی تین و زیتون و طور سینین و بلد آمین

۱- موسی بن بکر گوید: امام کاظم از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار شهر از شهرها را انتخاب کرد و فرمود: وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

(قسم به «تین» (انجیر) و قسم به «زیتون» و قسم به «طور سینین» و قسم به این شهر آسوده) منظور از «تین» مدینه و از «زیتون» بیت المقدس و از «طور سینین» کوفه و از «این بلد امین» مکه می باشد.

باب ۴۰۷ - معنی انواع مستی

۱- ابو بصیر و محمد بن مسلم گویند: امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش علیهم السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: چهار چیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۷

است که انسان را از خود بیخود می سازد: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب و مستی سلطنت.

باب ۴۰۸ - معنی ناصبی

۱- معلی بن خنیس گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: ناصبی (در عرف اخبار، اهل تسنن متعصب می باشند و غیر ناصب مستضعف است و در بسیاری از موارد ناصب به مستضعف تفسیر شده، و گاهی نیز به مخالف، نه به دشمن اهل بیت) کسی نیست که با ما خاندان جملگی دشمنی ورزد، چون نمیتوانی فردی را پیدا کنی که آشکارا بگوید: «من با محمد و آل محمد دشمن هستم»، و لکن «ناصب» کسی است که در مقابل شما قد علم کند، در حالی که میداند شما دوستداران ما هستید و یا دشمن دشمنان ما میباشید، و امام علیه السلام فرمود: شخصی که شکم یکی از دشمنان ما را سیر گرداند چنان است که یکی از دوستان ما را کشته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۸

باب ۴۰۹ - معنی «ایام الله» روزهای خداوند

۱- مثنی حنّاط گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش علیهما السلام فرمود: روزهای مخصوص خداوند عزّ و جلّ سه روز است: روزی که قائم آل محمد قیام کند، روزی که بازگشت دنیا آغاز گردد، روز قیامت.

باب ۴۱۰ - معنی «اشد» پرزورتر و «اقوی» مقاومتر

۱- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق به نقل از پدرش از جدّش علیهم السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر گروهی از مردم گذشت که جهت زور آزمائی سنگی را بلند می نمودند، از آنها پرسید: این چه کاری است؟ گفتند:

بدین وسیله نیرومندترین فرمان را می شناسیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا نمی خواهید زورمندترین و برومندترین فردتان را به شما معرفی کنم؟ عرض

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۵۹

کردند: آری، ای پیامبر خدا بفرمائید! فرمود: تواناترین و قوی ترین انسان کسی است که وقتی خوشنود گردد، خرسندیش او را به گناه و باطلی نکشاند، و چون خشمگین شود، خشمش او را از مرز گفتار حق بیرون نبرد (هر چه بزبانش آمد نگوید و از روی عصبانیت و خشم صحبت نکند) و چون توانمند شد، پایش را از گلیم خود فراتر نهد، و به هر چه که مباح و جایز و سزاوار نباشد، دست نیالاید.

باب ۴۱۱- معنی برترین اجزاء عبادت

۱- اسماعیل بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت نمود: که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت هفتاد جزء دارد، و از همه بهتر تلاش جهت بدست آوردن روزی حلال است.

باب ۴۱۲- معنی دو بیگانه ای که برداشتن آن دو لازم است

۱- سکونی از امام صادق از پدر و نیای خود از علی علیه السلام روایت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۰

نموده: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو سخن به دور از گوینده اند که باید آنها را برداشت: ۱- سخن حکیمانه است که نابخردی بگوید باید آن را بپذیرید، و سخن بی مایه صادر از حکیم است که باید آن را ندیده گیرید و پوشید.

باب ۴۱۳- معنی بیماری ملت‌های پیشین که به این امت سرایت کرده است

۱- حسن فضال گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از نیای گرامیش از علی علیه السلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرض امت‌های قبل (که) در شما نفوذ پیدا کرده است: کینه و نفرت، و رشک و حسد (می باشد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۱

باب ۴۱۴- معنی صلوات از خدا، و از فرشتگان و از مؤمنین بر پیغمبر «ص» و معنی تسلیم

۱- ابن ابی حمزه گوید: پدرم گفت: از امام صادق علیه السلام معنی قول خدای عز و جلّ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (همانا خداوند و فرشتگان او درود می فرستند بر پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده اید، صلوات فرستید بر او و سلام گوئید بر وی سلام گفتنی - احزاب ۳۳: ۵۶) چیست؟

فرمود: «صلوات» از خدا فرستادن رحمت است، و از فرشتگان پاک و پاکیزه دانستن، و از مردم دعا و طلب رحمت کردن است، و اما فرموده خدای عز و جلّ: وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی فرمان برداری از او در آنچه فرماید، گوید: به آن حضرت عرض کردم: پس چگونه بر محمد و خاندانش درود فرستیم؟ فرمود:

شما می گوئید:

صلوات الله و صلوات ملائکته، و أنبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السّلام علیه و علیهم و رحمه الله و برکاته»

(رحمت های الهی)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۲

و درود فرشتگان او، و پیامبران و فرستادگان وی و تمامی آفریدگانش بر محمد و خاندان او باد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر آن بزرگوار و بر ایشان باد).

گوید: عرضه داشتم: پاداش کسی که بر محمد و آلش با این تحیت ها درود فرستد چیست؟ فرمود: بخدا

سوگند، مانند پاکی و بیگناهی روزی که متولد گشته، از گناهان بیرون آید.

باب ۴۱۵- معنی جایگاههای لعن

۱- ابو خالد کابلی گوید: شخصی به امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد:

افرادی که اهل شهری نیستند، کجا می توانند (بول و غایط نموده) خود را آماده وضو سازند؟ فرمود: پرهیزند از قضای حاجت نمودن در کنار جویها، و کوچه هائی که در رو دارد (محل رفت و آمد است) و زیر درختان میوه دار، و جایگاههای لعن! به آن حضرت عرض شد: و «مواضع لعن» چه جایست؟ فرمود:

آستانه در خانه ها.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۳

باب ۴۱۶- ریسمان محکمی که گسسته نشود

۱- عبد الله بن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که دوست دارد جهت صعود به مقامات معنوی به دست آویزی گرانبها و مطمئن چنگ زند که بریده نگردد، باید به ولایت برادر وصی من، علی بن ابی طالب بپیوندد. (زیرا کسی که به ریسمان او چنگ زند از گسستن و سقوط مصون می ماند، و با حرکتی که از آن پدید می آید خود را همواره بالاتر می کشد) پس کسی که او را دوست بدارد و حلقه ولایتش را از دست ندهد (پیوسته بسوی کمال حرکت می کند و) تباہ نگردد، و فردی که با وی کینه توزی و دشمنی کند، از سقوط در لجنزار سیاه روزی نجات نیابد (در امان نیست).

باب ۴۱۷- معنی صبر، و مصابره، و مرابطه

۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر فرموده خدای عز و جلّ یا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۴

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا (ای کسانی که به یگانگی خدا و نبوت پیغمبر و معاد و عقاید حقّه ایمان آورده اید بر مشقتهای شکیبا باشید و در تمام کارها بردباری کنید، و آماده باشید برای پیکار- آل عمران ۳: ۲۰۰) را پرسیدم، فرمود:

یعنی صبر کنید بر مصیبتها: و با تقیه، شدائد دشمنان را تحمل نمائید، پیوند دهید خود را به کسی که اقتدا می نمائید به او (ائمّه)، و برای آنکه در دنیا و آخرت رستگار شوید، از خدا بترسید و تقوی پیشه سازید.

باب ۴۱۸- معنی رغبه، رهبه، تبئل، ابتهال، تضرع و بمبصه در دعا

۱- محمّد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام در معنی فرموده خدای عز و جلّ: فَمَا اسْتَعَاذُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (پس فروتنی نکردند پروردگار خود را و زاری نمی کردند- مؤمنون ۲۳: ۷۶) فرمود: «تضرع» بلند کردن دو دست می باشد (در

۲- علی بن جعفر از برادر بزرگوار خود موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرمود: تَبْتَلُ (در آیه ۸ از سوره مزمل ۷۳) وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبْتَلْ اِلَيْهِ تَبْتَلًا گردانیدن کف دستها است در دعا، در وقت خواندن دعا و «ابتهاال» (زاری کردن و اخلاص ورزیدن در دعا) آنست که دستها را بگشائی و جلو آوری، و «رغبه» (خواهش نمودن) آن است که دو پنجه دست را رو به آسمان نموده و آنها را رو به صورت خود بگیری و «رهبه» (ترسیدن) آن است که کف دستهایت را سرازیر سازی و به همان شکل آنها

را تا صورت بلند نمائی و «تضرع» (لایبه و زاری) آن است که دو انگشت خود را حرکت دهی و به آن دو اشاره کنی، و در حدیث دیگر است که «بصبصه» (عاشقانه نگاه کردن) آن است که هر دو انگشت شهادت خود را به سوی آسمان بلند کنی و آنها را حرکت دهی و دعا کنی.

باب ۴۱۹- معنی گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با اخلاص

۱- محمد بن حمران گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر کس که با عقیده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۶

پاک و بی ریا بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

(نیست معبود بحقّی جز پروردگار) وارد بهشت گردد، و اخلاص ورزیدنش به آن است که

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

او را باز دارد از آنچه خداوند ممنوع ساخته است.

۲- زید بن ارقم گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که بدون ریا بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

داخل بهشت شود، و نشانه اخلاصش آنست که

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

منع کند وی را از عمل به آنچه خدا حرام کرده است.

باب ۴۲۰- معنی دژ محکم خدای عزّ و جلّ

۱- اسحاق بن راهویه گوید: حضرت ابو الحسن امام رضا علیه السلام پس از رسیدن به نیشابور وقتی قصد داشت از آنجا به سوی دربار مأمون حرکت نماید، هنگام بیرون آمدن آن حضرت از شهر، محدّثین گرد او حلقه زدند و عرضه داشتند:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۷

از میان ما می روی و حدیثی برای ما نمی فرمائی که آن را به عنوان یادگار داشته باشیم؟ و این درخواست هنگامی شد که آن بزرگوار در هودج نشسته بود، پس حضرت پرده هودج را بالا زد و سر مبارک را بیرون آورد و فرمود: از پدرم موسی بن

جعفر شنیدم که می فرمود: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که می فرمود: از پدرم محمد بن علی شنیدم که می فرمود: از پدرم علی بن حسین شنیدم که می فرمود: از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب شنیدم که می فرمود: از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام شنیدم که می فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

از جبرئیل علیه السّلام شنیدم که می فرمود: شنیدم خدای عزّ و جلّ می فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ [مِنْ] عَذَابِي»

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار محکم من است هر کس این جمله را بگوید (یعنی بجان بپذیرد) وارد حصار من شده و هر کس که در حصار من وارد شود از عذابم ایمن خواهد بود.

گوید: چون شتری که محمل حضرت بر روی آن بود، حرکت کرد، با صدای بلند بما فرمود:

«بشروطها و أنا من شروطها»

اظهار این کلمه در صورتی مفید است که شرایط آن انجام شود و یکی از آن شرایط من هستم (اعتراف به امامت من).

اخباری را که در این مورد برایم روایت شده، در کتاب (التّوْحِيد)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۸

آورده ام.

باب ۴۲۱- معنای دیگر برای حصن خدای عزّ و جلّ

۱- علیّ بن بلال گوید: حضرت رضا علیه السّلام از پدر خود موسی بن جعفر، از جعفر بن محمّد، از محمّد بن علیّ، از علیّ بن الحسین، از حسین بن علیّ، از علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، و آن از قلم گفت: خداوند تبارک و تعالی می فرمود:

«ولایه علیّ بن ابی طالب- صلوات الله علیه- حصنی فمن دخل حصنی أمن ناری»

(دوستی با علیّ حصار محکم و نفوذ ناپذیر من است، هر کس داخل حصار من شود، از آتش جهنّم من ایمن خواهد شد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۶۹

باب ۴۲۲- معنی وفای به عهد خدا، و معنی وفای خدای عزّ و جلّ به پیمان بندگان

۱- ابن عبّاس گوید: وقتی خداوند تبارک و تعالی آیه وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ... (و شما به عهد من وفا کنید تا من هم به عهد خود با شما، که گفتم:

شما را داخل بهشت خواهم نمود، وفا کنم بقره: ۴۰) را نازل ساخت پیغمبر خدا (ص) فرمود: به خدا سوگند: حضرت آدم از دار دنیا رفت، در حالی که با قومش پیمان بسته بود تا به فرزندش شیث وفادار بمانند، و به آن وفا نکردند، و حضرت نوح

چشم از جهان پوشید و با قومش برای وصیش سام وفادار باشند، امتش وفا نکردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام دار دنیا را وداع گفت و از قومش بر وفادار ماندن به وصیش، اسماعیل پیمان گرفت، امتش انجام ندادند، حضرت موسی از دنیا رفت در حالی که با قومش عهد بسته بود به وفا با وصیش یوشع بن نون، امتش به آن وفا نکردند، و حضرت عیسی بن مریم به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۰

برده شد و میثاق بست با قومش بر وفادار ماندن به وصیش شمعون بن حمون صفا، (ولی) امتش وفا نکردند، و من نیز بزودی از شما جدا خواهم شد و از میان شما می روم و به ملکوت اعلی خواهم پیوست، و به تحقیق عهد کردم با اتم در باره علی بن ابی طالب، و او هم به سرنوشت اوصیاء پیامبران پیشین از جانب امتشان دچار خواهد شد، با وصی من مخالفت خواهند ورزید، و نافرمانی خواهند کرد، آگاه باشید! عهدم را در باره علی علیه السلام بار دیگر به شما ابلاغ می نمایم. (پس هر کس که آن را بشکند، به زیان خودش کوشش نموده، و کسی که پایدار بماند به چیزی که بر سر او میثاق بسته شده، بزودی پاداش بزرگی از خدا دریافت خواهد داشت - فتح ۴۸: ۱۰).

ای مردم! قطعاً بعد از من، علی امام و رهبر شما و قائم مقام من بر شما است و او وصی من، و دستیار و مددکارم، و برادر و یاورم، و همسر دخترم، و پدر فرزندان من است، و اختیاردار شفاعت من، و صاحب حوض من، و حمل کننده درفش من خواهد بود، هر کس که او را نادیده بگیرد، مرا نادیده گرفته، و هر کس که مرا انکار نماید، تحقیقاً خدای عزّ و جلّ را انکار نموده و نادیده گرفته، و آن کس که به امامت وی اعتراف نماید، قطعاً به نبوت من اعتراف نموده و هر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۱

انسانی که به نبوت من اعتراف نماید، قطعاً به یگانگی خدای عزّ و جلّ اقرار نموده

است.

ای مردم! کسی که از علیّ فرمان نبرد، مرا نافرمانی نموده، و شخصی که فرمان مرا انجام ندهد، خدا را معصیت نموده، و هر کس که علیّ را اطاعت نماید، چنان است که مرا اطاعت نموده، و هر فردی مطیع من باشد، قطعاً خدا را فرمانبرداری کرده است.

ای مردم! شخصی که علیّ را در گفتار یا کرداری ردّ نماید، قطعاً من را ردّ نموده، و کسی که مرا ردّ کند قطعاً خدا را در بالای عرشش منکر شده است.

ای مردم! هر کس از شما که علیه «علی» رهبری برگزیند، قطعاً علیه من پیامبری انتخاب نموده و آن کس که چنین کند، خدائی بر پروردگار، اختیار نموده است.

ای مردم! قطعاً علی سرور همه اوصیاء، و پیشوای دست و روسپیدان و پرهیزکاران، و مولای مؤمنان است، و دوستدار او دوستدار من، و دوستدار من دوست خدا است، و دشمن او دشمن من، و دشمن من دشمن خدا است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۲

ای مردم به پیمانی که خدا در باره علی از شما گرفته وفا کنید، خدا هم روز قیامت برای شما در بهشت وفا خواهد کرد.

باب ۴۲۳ - معنی «ربوه» مکان بلند و «قرار» آرامگاه و «معین» آب جاری

۱- سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السلام از قول امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمود: در قول خدای عزّ و جلّ و اَوْيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ (و جای دادیم مریم و پسرش را وقتی که از یهود گریختند به بلندی از زمین جایی که می توان بر آن آرام گرفت، و آبی که بروی زمین در جریان است. مؤنون ۲۳: ۵۰) فرمود: منظور از «ربوه» کوفه و از «قرار» مسجد کوفه و «معین» آب فرات

می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۳

باب ۴۲۴ - معنی صفح جمیل

۱- علی بن حسن بن فضال به نقل از پدرش گوید: امام رضا علیه السّلام در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (پس در گذر در گذشته خوبی - جبر ۱۵: ۸۵) فرمود: مراد بخشودگی، بدون سرزنش و نکوهش است.

باب ۴۲۵ - معنی خوف و طمع

۱- علی بن حسن فضال به نقل از پدرش گوید: امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام در معنای قول خدای عزّ و جلّ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا (اوست که برق را به شما می نمایاند برای بیم دادن، و امیدوار کردن - رعد ۱۳: ۱۲) فرمود:

بیم برای مسافر و طمع برای کسی است که در سرزمین خویش است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۴

باب ۴۲۶ - معنی حسنه ای که بنده را وارد بهشت می گرداند

۱- داود بن سلیمان گوید: حضرت رضا از امام صادق علیهما السّلام روایت نمود که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السّلام وحی کرد: «بنده ای از بندگان من حسنه ای برایم انجام می دهد، من بدان جهت او را وارد بهشت خواهم نمود» عرض کرد: پروردگارا و آن کار نیک چیست؟ فرمود: گره سخت و اندوهی را از مؤمنی می گشاید، گرچه به اندازه یک عدد خرما به او بدهد، پس داود گفت: شایسته است هر کس که تو را بشناسد، امیدش را از تو قطع نگرداند.

باب ۴۲۷ - معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا رحمت کن جانشین مرا

۱- عیسی بن عبد الله از پدرش از دنیای خود از جدش علی بن ابی طالب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۵

علیه السّلام روایت کند: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا سه مرتبه فرمود: «پروردگارا جانشینان مرا مشمول رحمت فرما» به آن حضرت عرض شد: جانشینان تو چه کسانی اند؟ فرمود: آنان که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می نمایند.

باب ۴۲۸ - بی نقص بودن غذا

۱- سکونتی گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش از اجداد خود از حضرت علی علیه السّلام روایت نمود: که پیامبر خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: در خوراک وقتی چهار چیز فراهم آمد، کمبودی ندارد: هر گاه از حلال تهیه شده باشد، و دستهای زیاد برای خوردن آن دراز شود، و در آغازش نام خدا برده شود، و در پایان آن خدا سپاسگزاری گردد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۶

باب ۴۲۹ - معنی نامه ای که ام سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت

۱- أبو أحنس أرحبی گوید: چون عایشه جهت برپا نمودن جنگ جمل عازم حرکت به سوی بصره شد، ام سلمه - رضی اللہ عنہا - همسر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ این نامه را به او نوشت: پس از حمد خدا، و درود بر پیغمبرش، ای عایشه تو واسطه ای هستی در میان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و امت او، و پوشش و پرده عفت او بالای سر تو افکنده شده، آن را کنار مزن! و تو از اهل و عیال او هستی، قرآن مجید تو را از گستاخی و خرامیدن با تبختر منع، و دامن تو را جمع کرده و گامهای تو را محدود ساخته، پس دامنت را گسترده نساز و از حریمی که در قانون الهی برایت معین شده پایت را فراتر مکن، و در میان خانه خود بنشین، و خود را آواره بیابانها مساز! شرح: «اشاره دارد به آیه ۳۳ از سوره احزاب ۳۳ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (و قرار و آرام گیرید در خانه های خود و آشکار مکنید پیرایه های خود را مانند آشکار کردن زنان در دوران جاهلیت) و اعمش روایت

کرده که هر گاه عایشه این آیه را می خواند، آنقدر می گریست که مقنعه اش تر می شد».

عایشه این قدر سنگ حمایت از امت را به سینه مزن! پروردگار متعال خود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۷

پشت و پناه این امت است. عایشه با تو هستم!! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از موقعیت و لیاقت تو با خبر بود که تا چه اندازه است، هر گاه این اقدام شایسته تو بود حتما تو را به آن سفارش می نمود، در صورتی که پیمان گرفته (که در خانه ات بنشین و پای بیرون نهدی) پس مراقب توصیه آن بزرگوار باش و آن را بکار بند و ناسازگاری مکن که با تو ستیزه و دشمنی کند، به یاد آر فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مورد عوعو کردن سگهای حوآب! [روزی عایشه مشغول شستن سر مبارک آن حضرت بود و ام سلمه هم سرگرم تهیه غذای حلیم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله سر برداشت و فرمود: «ای کاش می دانستم کدامیک از شما صاحب شتر کوتاه دم هستید که سگهای «حوآب» در اطراف آن پارس می کنند، آنچنان فردی از راه مستقیم منحرف خواهد شد، آنگاه دستش را بر پشت تو زد، و فرمود:

«ایاک ان تکونیها»

(مبادا تو آن باشی) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶: ۲۱۸] همچنین فرموده آن جناب: «زنان را با جنگ چه کار؟» و فرمایش آن حضرت که به تو فرمود: «دقت کن ای حمیرا که تو آن زن نباشی که از حق رویگردان شده، و به ستم و آزار متمایل گردی»، بلکه تو را از جلو افتادن و گشتن در شهر

و اینکه اگر ستون اسلام خمیده شد و انحرافی در آن پدید آمد، با کوشش و فعالیت زنها هرگز راست و استوار نگردد، و اگر در برج و باروی اسلام رخنه ای ایجاد شود، زنان نتوانند آن را مسدود ساخته و اصلاح کنند، نهائی ترین هدف و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۸

پسندیده ترین کمال زنان این است که چشم خود را از بیگانه فروبندند، و حیا داشته باشند، و ناموس و آبروی خود را حفظ کنند، و کم قدم بردارند (بلکه بیشتر در خانه باشند). (ای عایشه) اگر در طی این مسافت، در میان بعضی از بیابانها پیغمبر خدا با تو برخورد کند، در حالی که سوار بر اشتر جوان بلند قامت خود، از سرچشمه ای به منزلگاه دیگری رهسپار می باشی و بیابانهای پهناور و کوههای بلند را از روی هوی و هوس برای غیر خدا می پیمایی، و بتو بگوید: عایشه! این مسافت تو از دید خدا مخفی نمی باشد! (چه پاسخی داری؟) و آیا در روز باز پسین آنگاه که در پیشگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد خواهی شد، چه جوابی داری؟

فقط شرمنده خواهی بود، زیرا پرده عفت او را که به رویت کشیده بود، دریدی، و عهد و فرمان او را ترک نمودی.

هر گاه من به چنین راهی که تو در پیش گرفته ای می رفتم و آنگاه به من می فرمود: «وارد بهشت برین شو!» از دیدار پیامبر خدا شرمگین بودم و از شرمساری آنکه پرده ای که او برویم کشیده بود، دریده ام، وارد بهشت نمی شدم.

تو اکنون خانه خود را قلعه محکم خویش قرار بده، و پشت پرده منزلت را گور خویشان ساز! که در آن

صورت چون پیغمبر خدا را دیدار کنی، به فرمانبری خدا نزدیکتری، و اگر از این سفر دست بکشی دین را بهتر یاری نموده ای.

اگر سخنی را به تو یادآوری کنم که تو خود نیز آن را می دانی، هر آینه همچون مار خالدار سر به زیر مرانیش خواهی زد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۷۹

عایشه گفت: چه پذیرای پذیرفتن پند تو گشته ام، و از خیر خواهیت چه آگاهی به من دادی! ولی مطلب چنان نیست که تو پنداشته ای، و این مسافرت بهترین راهها است، چون دو گروه مخالف به من پناه بسته اند، اگر در خانه بنشینم باکی برایم نیست، و اگر قیام کنم به تلاشی دست زده ام که ناچارم از زیاده کردن آن.

ام سلمه در پاسخش این شعرها را خواند: اگر برای فردی از افراد بشر هنگام لغزش و سقوط جای دست آویزی می بود، عایشه هم راه بازگشتی به سوی مردم داشت.

چه قوانینی از پیامبر خدا که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی شود و فقط در مدرسه ها آموزش داده می شود گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلط شود و در رأس قرار گیرد.

بیان معانی الفاظ آن: گفته او رحمه الله علیها: «إِنَّكَ سَدَّ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی تو درگاه (دری) هستی میان پیغمبر و امتش در حریم و ناحیه او، پس مباح شمرده شده آنچه قرق کرده بود، پس تو بواسطه خروجی که بر تو واجب نیست،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۰

باعث شکستن این قرقگاه نباش، چون این کار مردان است.

«فلا تندحیه» باز نکن و فراخ منما با حرکت و

خروج، گفته می شود:

«ندحت الشیء» هر گاه آن را توسعه دهی، و از همان باب است جمله «أنا فی مندوحة عن کذا» یعنی در گشایش هستم.

«قد جمع القرآن ذیلک» مقصودش آیه شریفه وَ قَزَنَ فِی بُیُوتِکُنَّ که با ترجمه اش در متن نوشته شد، می باشد.

«و سکن عقیراک» از «عقر الدار» می باشد و آن بیخ خانه است، و «عین» آن را اهل حجاز با صدای ضمه خوانند، و اهل نجد با صدای فتحه پس «عقیرا» اسم است و مبنی و مصغر آن، و مانند آن است در تصغیر «ثریا» و «حمیا» و آن تندی شراب است، و تلفظ به «عقیر» شنیده نشده، مگر در این حدیث.

«فلا- تصحر بها» از پرده بیرون میا و از خانه ات دور نشو و بیابان نشین نگردد! گفته می شود: «أصحرنا» هر گاه به بیابان آییم، چنانچه گفته می شود:

«أنجدنا» وقتی به سرزمین «نجد» آییم.

«علت علت» یعنی راه خود کج کرده ای به سوی غیر حق، و «عول» به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۱

معنی میل کردن، و جور و ستم می باشد، خدا فرموده: ذَلِکَ أَذْنِی أَلَّا تَعُولُوا (که این نزدیکتر به دادگستری و ترک ستمکاری است - نسا ۴: ۳). گفته می شود: «عال یعول» هر گاه از حد بگذرد.

«بل قد نهاک عن الفرطه فی البلاد» یعنی از پیش افتادن و رفتن در شهرها، چون «فرطه» اسم است در بیرون رفتن و پیشی گرفتن، مانند: «غرفه و غرفه»، گفته می شود: «فی فلان فرطه» یعنی جلو رفتن و پیشی گرفتن، گفته می شود:

«فرطته فی المال» در ثروت بر او پیشی گرفتم.

«ان عمود الاسلام لن یثاب بالنساء ان مال» ستون اسلام اگر خمیده شد به بوسیله زنها به اعتدال بر نمی گردد،

«ثبت الی کذا» یعنی برگشتم به سوی او.

«لن یرأب بهنّ إن صدع» (یعنی اگر شکافی ایجاد شد هرگز به وسیله زنها مسدود نمی گردد). گفته می شود: مسدود ساختم شکاف را و آن را بهم آوردم پس بهم پیوست.

«حمادیات النساء» آن جمع «حمادی» است، یعنی نهایت امر، و گفته می شود: «قصاراک أن تفعل ذلک و حماداک». مثل اینکه میگوئی آخرین مقصود و منتها هدف.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۲

«غضّ الأبصار» چشم پوشی.

«و خفر الأعراض» «أعراض» جمع «عرض» است، «جماعه العرض» اندام، و «خفر» بمعنی شرم، مقصودش آن بوده که کمال زنها در پوشیدن چشم از بیگانه و در پرده نشینی از روی آزرم است.

«قصر الوهازه» به معنی گام برداشتن، مقصودش آن است که: کم قدم بردار، «وهازه» (رفتار زن شرمگین).

«ناصه قلو صا من منهل» یعنی در رفتن تیزرو، و رفیع و کوشا بود، و «نص» رفته شده به طرف بالا است و از همین باب است «نصصت الحدیث الی فلان» وقتی اسناد حدیث را به فردی برساند، و از همین باب است حدیثی که فرموده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تند و تا زنده و با گامهای سریع می رفت، پس در هر جای زمین شکافی می دید بر (سرعت) سیر خود می افزود (می پرید).

«انّ بعین الله مهواک» یعنی آنچه در نظر داری بر او پوشیده نیست.

«و علی رسول الله تردین» یعنی پس از کارت خجالت بکش.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۳

«و قد وجّهت سدافته» یعنی پرده را دریدی، چون «سدافه» بمعنی حجاب و پوشش است و اسم است که از «أسد ف اللیل» گرفته شده، هر گاه به سبب تاریکی خود را بپوشاند، و می شود اراده

کرده باشد: تو آن را از جایش با اینکه مأمور شده بودی تا ملازم آن باشی، کندی و آن را پیش روی خودت برپا داشتی.

«و ترکت عهیداه» مقصودش هم پیمان شدن تو با او و او با تو است، و دلیل بر آن گفته بعدی اوست: اگر به من گفته شود: «داخل بهشت شو!» شرم دارم که پیامبر خدا را دیدار کنم، در حالی که حجاب او را که بر من افکنده بود، دریده باشم.

«... و رباعه السّتر قبرک» «ربع» خانه است و «رباعه السّتر» پرده پشت پرده است، مقصودش آن است که ما وراء پوشیده شده از خانه ات را گورت قرار ده و بنا به روایت دیگری که «و وقاعه السّتر قبرک» است، چنان که قتیبی روایت نموده و گفته است: معنایش افتادن دامن پرده است چون آویزان شود و بیفکنند آن را.

و در روایت قتیبی است: «لو ذکررت قولاً تعرفینه نهشتی نهش الرّقشاء

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۴

المطرق» و گفته است (مار خالدار) «رقشاء» نامیده شده، برای اینکه نقطه های سیاه و سفید در آن است و دیگری گفته است: «رقشاء» در اژدها آن است که در رنگش سیاهی و تیرگی است، گوید: «مطرق» کسی است که پلکهای چشم را فرو هشته است.

باب ۴۳۰ - أخبار بی مانند و کمیاب

۱- عبد الحمید بن أبی العلاء گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا شرک (دوگانه پرستی) پنهان تر است از راه رفتن مورچه، و فرمود: از جمله شرک این است که انگشتی را بگرداند تا با دیدن آن نیازی را به یاد آرد، و مانند این.

۲- حمران گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: معنای قول خداوند عزّ و جلّ چیست:

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (از این جهت بر بنی اسرائیل نوشتیم و چنین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۵

حکم نمودیم که هر کس شخصی را بدون قصاص و یا فساد کردن در زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد- مائده ۵: ۳۲) در حالی که (آن شخص) فقط یک نفر را کشته است؟ فرمود: در جایی از دوزخ که آخرین حد شدت عذاب جهنمیان است نهاده می شود، و اگر کسی تمامی مردم را بکشد نیز به همان مکان وارد می شود، گفتیم: اگر نفر دیگری را هم بکشد (چه می شود)؟ فرمود: عذابش زیادتیر گردد.

۳- اسحاق بن ابراهیم صیقل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در قسمت بالای شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله ورقی یافت شد که در آن نوشته شده بود: بنام خدای بخشاینده مهربان، همانا روز قیامت گردنکش ترین و گستاخ ترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که غیر فردی را که با او به ستیز و نبرد برخاسته، بکشد و هر کس بدون آنکه شخصی ضربه ای به او زده باشد، او را مورد ضرب و شتم قرار دهد و شخصی که برگزیند غیر ولی خود را، چنین فردی به آنچه خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده کفر ورزیده، و شخصی که بدعتی را اختراع کرد، یا بدعت گذاری را پناه داد، خداوند تعالی روز قیامت هیچ توبه و تاوانی را از او نخواهد پذیرفت، آنگاه فرمود: می دانی مقصود وی از فرموده اش «آنکه جز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲،

موالی خود را ولی برگزیند» چیست؟ عرض کردم: منظورش چه بوده؟ فرمود:

دینداران را اراده فرموده است و در فرموده امام باقر علیه السّلام «صرف» پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خدا است، و «عدل» در فرموده امام صادق علیه السّلام: سربها دادن و رستن است.

۴- سماعه گوید: از امام (ششم) علیه السّلام پرسیدم: تفسیر قول خدای عزّ و جلّ چیست: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ (و کسی که عمداً مؤمنی را بکشد کیفر او جهنّم است که همیشه در آن خواهد بود- نساء ۴: ۹۳) فرمود: شخصی که مؤمنی را به دینداریش بکشد، او متعمّدی است که خداوند در کتابش (در پایان همان آیه) فرموده: أَعِدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (و عذاب بزرگ و دردناکی برایش آماده خواهد کرد).

عرض کردم: پس مردی که میان او و دیگری درگیری پیدا می شود، و شمشیرش را بر او فرود می آورد و او را می کشد، چطور؟ فرمود: وی آن متعمّدی که خداوند فرموده نیست.

۵- ابو السّفاتج گوید: امام صادق علیه السّلام در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ: (و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۷

هر شخصی که مؤمنی را از روی قصد به قتل رساند جزای وی دوزخ است- نساء ۴:

۹۲) فرمود: اگر خداوند بخواهد مجازاتش کند جزایش جهنّم است.

۶- حسن بن بنت ایاس گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا از رحمتش دور گرداند شخصی را که بدعتی پدید آورد یا بدعت گذاری را پناه دهد. عرض کردم: «حدث» چیست؟ فرمود: کسی که قتل کند.

۷- ابراهیم کوفی از یکی از روایان مرفوعاً نقل نموده که

از حسن بن علیّ علیهما السّلام از عقل پرسیده شد: که آن چیست؟ فرمود: فرو بردن دو ناگوار: سوختن و ساختن و با دشمنان مدارا نمودن.

۸- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خوشا به حال مرد گمنامی که مردم به او توجّهی ندارند، او مردم را می شناسد و با جسمش با ایشان همدم است ولی در دل خویش و در کردارشان با آنان همراه نیست، مردم ظاهر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۸

وی را شناخته اند، و او بر باطن مردم آگاهی یافته است.

۹- سکونّی گوید: امام صادق علیه السّلام به نقل از پدران بزرگوارش فرمود:

همانا از نشانه های فروتنی آن است که مرد به نشستن در جایی پست تر از جایی که دیگران نشسته اند خوشنود باشد، و بهر کس که می رسد، سلام دهد، و کشمکش و خودنمایی در بحث را ترک کند، اگر چه حقّ با او باشد، و دوست نداشته باشد که بر پرهیز کاری ستوده شود.

۱۰- ابو بصیر گوید: در محضر امام باقر علیه السّلام بودم، شخصی به آن بزرگوار گفت: خدا توفیقت دهد، گروهی در کوفه هستند و مطلبی را از زبان شما نقل می نمایند. فرمود: چه می گویند؟ عرضه داشت می گویند: قطعاً ایمان غیر از اسلام است، امام باقر پاسخ داد: بلی چنین است. آن مرد گفت: برای من بیان بفرمائید! فرمود: کسی که گواهی دهد که معبود بر حقّی نیست جز «الله»، و گواهی دهد که «محمّد فرستاده پروردگار است» و آنچه را پیغمبر از جانب خدا آورده پذیرفته باشد، او مسلمان است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۸۹

گوید: (آن شخص) پرسید: پس ایمان چیست؟ فرمود: شخصی

که گواهی دهد: معبود سزاوار پرستشی جز خداوند نیست و محمّد فرستاده پروردگار می باشد، و اعتراف کند به آنچه از سوی خدا آمده است، و نماز بخواند، و زکات پردازد، و در ماه رمضان روزه بدارد، و در صورت استطاعت، حجّ خانه خدا را انجام دهد، و با گناهی که بیم جهنّم بر آن داده شده خدا را دیدار نکند، (نمیرد) چنین شخصی مؤمن است.

أبو بصیر گوید: (گفتم) فدایت شوم! کدامیک از ما هستیم که بتوانیم بدون داشتن گناهی که بیم جهنّم به آن وعده داده شده خدا را ملاقات کنیم؟ فرمود:

چنان نیست که تو پنداشته ای، همانا آن کسی که خدا را ملاقات نکند مگر با گناهی که پروردگار بر آن بیم جهنّم داده، شخصی میباشد که او از آن معصیتی که که انجام داده توبه نکرده باشد.

۱۱- مفضّل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از قبل ما (اطرافیان ما) می گویند: خداوند تبارک و تعالی هر گاه بنده ای را دوست داشته باشد، از سوی آسمان آگاهی دهنده ای به آوای بلند بانگ بر آورد که خداوند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۰

فلانی را دوست می دارد، پس شما هم باید او را دوست بدارید، آنگاه محبت او را در دلهای بندگان خدا می افکند.

و هر گاه خدای متعال بنده ای را دشمن دارد، آگاهی دهنده ای از آسمان بانگ بر آورد که خداوند فلانی را دشمن می دارد، شما هم باید او را دشمن بدارید، پس خداوند نفرت را در دلهای بندگان نسبت به او القا می نماید.

گوید: امام علیه السّلام که تا آن وقت به چیزی تکیه داده بود، صاف نشست (و چون کسی که رعشه بر

اندامش افتاده باشد) دست خود را سه مرتبه لرزاند و کنار کشید در حالی که می فرمود: نه! چنان که می گویند نیست. و لکن خدای عزّ و جلّ چون بنده ای را دوست بدارد، مردم را بر آن وادارد، تا در باره او سخنانی بگویند.

پس ایشان را کیفر و او را پاداش دهد، و هر گاه بنده ای را دشمن بدارد، او را نزد مردم محبوب گرداند، تا در باره او سخن بگویند، پس به ایشان و او کیفر دهد، آنگاه فرمود: در پیشگاه خدا چه کسی از یحیی بن زکریا محبوب تر بود؟ ایشان را برانگیخت تا او را کشتند، و چه کسی در درگاه خدای عزّ و جلّ از علیّ بن ابی طالب دوست داشتنی تر بود؟ از مردم همان به او رسید که همگی می دانید، و از حسین بن علیّ صلوات الله علیه چه کسی نزد خدای تعالی پسندیده تر بود؟

آنان را بر دشمنی او برانگیخت تا او را به شهادت رساندند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۱

۱۲- عبد الله بن عطا گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: سنی ها می گویند: علیّ ابن ابی طالب صلوات الله علیه فرموده: بهترین احرام آن است که از سرای کوچک خانواده خودت احرام بپوشی و محرم گردی، گوید: امام باقر علیه السلام آن را انکار نموده فرمود: همانا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از مردم مدینه بود و میقاتش از «ذی الحلیفه» بود، و قطعا میان آن دو شش میل فاصله می باشد، (این گونه که شما می گوئید) پس بهتر بود، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از خود مدینه محرم می شد، و لکن علی علیه السلام فرموده:

می توانید از لباس احرامتان تا به میقات می رسید، بهره مند شوید و بدون احرام آن را بپوشید.

۱۳- علی بن صامت گوید: در تشییع جنازه ای همراه با امام صادق علیه السّلام بودیم، شخصی گفت: خداوند، مرا در هنگام جان دادن و پس از مرگ، خیر و نیکی فراوان دهد، امام صادق علیه السّلام به او فرمود: جمله «پس از مردن» زیادی است، زیرا هر گاه مرگ برایت مبارک شد، پس از مرگ هم برایت خیر خواهد بود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۲

۱۴- محمد بن یعقوب بن شعیب گوید: پدرم گفت: به امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: مردم (سنّی ها) روایت می کنند که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در طول زندگیش، ماه رمضان هائی که بیست و نه روز، روزه گرفت، بیشتر از ماه رمضان هائی بوده که سی روز، روزه گرفته است.

فرمود: دروغ گفته اند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزه نگرفت مگر کامل، و واجبات ناتمام نمی شود. قطعاً خداوند سال را سیصد و شصت روز آفریده، و آسمانها و زمین را در شش روز آفریده، پس منها شده است از سیصد و شصت روز آن شش روز (شش روز کم شد) و سال شده سیصد و پنجاه و چهار روز، و ماه رمضان سی روز است، به دلیل فرموده خدای عزّ و جلّ وَ لِتُكْمِلُوا الْعَمَدَةَ (و برای اینکه عدد روزه را تکمیل کنید- بقره ۲: ۱۸۵) شماره ایام سفر و مرض را قضا کنید بمانند آن، در وقت دیگر، یا بجهت تکمیل شماره ایام ماه رمضان.

و ماه شوال بیست و نه روز، و ماه ذو القعدة سی روز می باشد، بدلیل فرموده خدای

عَزَّ وَجَلَّ وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً (و وعده دادیم موسی را سی شب - بقره: ۱۸۵).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۳

پس ماه چنین است، بنا بر این یک ماه تمام است، و ماه دیگر ناقص و ماه رمضان همیشه در قسمت ماههای تمام است و هرگز از سی روز کم نمی شود، و ماه شعبان همیشه در بخش ماههای ناتمام است و هرگز سی روز نمی شود.

شرح: «باید دانست که ماه و سال امری طبیعی است، و قرار دادی نیست، و تابع نظام طبیعت است و روایت ضعیف است و شیخ مفید و دیگران آن را رد کرده اند».

۱۵- علی بن رثاب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی فرموده خدای عز و جل چیست: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (و آنچه می رسد به شما از آفتهای مالی و جانی، همه از اعمال زشت شما است و خداوند از بسیاری از گناهان در می گذرد - شوری ۴۲: ۳۰).

آیا به نظر شما آنچه به علی علیه السلام و خاندانش رسید، نتیجه کردارشان بوده است؟ حال آنکه ایشان خاندان پاکیزه، و همگی معصوم هستند! فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر شب و روز صد مرتبه از خدا آمرزش می خواست بدون آنکه گناهی داشته باشد، خداوند عز و جل اولیای خود را اختصاص می دهد به مصائب تا پاداش دهد ایشان را با اینکه کوچک ترین گناهی مرتکب نشده اند.

۱۶- عزر می گوید: با امام صادق علیه السلام در حجر زیر ناودان خانه کعبه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۴

نشسته بودیم، و دو مرد با هم نزاع می کردند یکی از آنان

به دیگری می گفت: به خدا سوگند تو نمی فهمی باد از کجا می وزد و چون چند بار این جمله را به او گفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا می دانی باد از کجا می وزد؟ گفت: نه، ولی از مردم شنیده ام.

من به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، کانون وزش باد کجاست؟ فرمود: باد زیر این رکن شامی (در چند متری حجر اسماعیل واقع شده) زندانی است، و هر گاه خدای عزّ و جلّ خواهد چیزی از آن بوزد آن را یا از سمت راست به حرکت در آورد که «باد جنوب» است، و یا از سمت چپ که «باد شمال» و یا از طرف شرق می وزد که با «صبا» نامیده می شود، و بادی که از جانب مغرب باشد «دبور» نامیده می شود.

آنگاه فرمود: و نشانه آن این است که پیوسته در زمستان و تابستان شب و روز این رکن را در جنبش می بینی.

۱۷- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۵

شخص آب می نوشد و به آن عمل خداوند او را وارد بهشت می سازد، عرض کردم:

و آن چگونه می شود؟ فرمود: شخصی آب می آشامد سپس آن را قطع می کند، بعد در حالی که اشتها به آب دارد ظرف آب را دور از خودش می گذارد، و خدا را حمد می نماید، سپس دوباره مینوشد، بعد آن را کنار می گذارد در صورتی که میل به آن دارد، پس خدا را حمد می کند، سپس دوباره آن را می آشامد، و خداوند عزّ و جلّ به سبب آن کار بهشت را بر او واجب کند.

۱۸- عبد السلام مرفوعا

تا امام صادق علیه السلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: کفر به نعمت این است که شخصی بگوید: غذای چنین و چنان خوردم، پس زیان به من رسانید.

۱۹- حماد بن عثمان گوید: امام باقر علیه السلام در معنای فرموده خدای عزّ و جلّ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (و شاعران را پیروی کنند زیانکاران و نادانان- الشعرا ۲۶: ۲۲۴) فرمود: آیا شاعری را دیده ای که کسی از او پیروی کند؟ جز این نیست که آنها گروهی اند که دانش می آموزند برای غیر دین، به این دلیل گمراه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۶

می شوند و مردم را نیز به گمراهی میکشند.

۲۰- سفیان بن سعید گوید: از حضرت صادق علیه السلام- و او چنان که نامیده شده به خدا سوگند راستگو است- شنیدم که فرمود: ای سفیان! (در جایی که افشا کردن عقیده سبب اتلاف نیروها و بهم خوردن نقشه ها و هدفها گردد) بر تو باد به تقیّه، چون آن سنّت و قانون حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است، و خداوند عزّ و جلّ به موسی و هارون دستور داد: اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (بروید به سوی فرعون چون او سر به طغیان بر آورد، اما به نرمی با وی سخن بگوئید، شاید متذکر شود و ایمان آورد، یا از (مجازات) الهی بترسد- طه ۲۰: ۴۳ و ۴۴) خداوند می فرماید: وی را با بهترین نامش که کنیه اوست صدا بزنید و به او بگوئید: ای ابا مصعب (نامش ولید بن مصعب بن ریان بود).

و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه قصد داشت به مسافرتی برود آن را

پنهان می داشت، و به جهت مصالحی مقصد خود را طوری اظهار می نمود که درست نفهمند، و آن را به طرزی می گفت که شنونده خیال می کرد جای دیگری را فرموده است. و فرمود: پروردگرم به من دستور داده با مردم سازش کنم، همچنان که به أداء واجبات مأمورم ساخته، و خداوند با آموختن تقیه به او فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۷

اُدْفَعِ بِمَا لِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، وَ مَا يُلَقَّاها اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاها اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيْمٍ (بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند، اما به این مرحله جز اشخاصی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند و به آن نمیرسند مگر افرادی که بهره عظیمی از عقل و ایمان و تقوی دارند- فصلت ۴: ۳۴ و ۳۵) ای سفیان! هر کس که در آئین الهی تقیه را بکار گیرد خود را به قلّه بلندی از عزّت رسانده، قطعا عزّت مؤمن در نگهداری زبانش می باشد، و آن کس که مالک زبان خود نگردد پشیمانی خواهد کشید.

سفیان گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا آیا رواست که خداوند به بندگان خودش طمع داشته باشد که پدید آورند آنچه را ایجاد نمی شود؟

فرمود: نه. گفتم: بنا بر این چگونه خداوند به موسی و هارون علیهما السلام فرموده:

«شاید او متذکر شود یا از خدا بترسد» و حال آنکه خداوند می دانست که فرعون نه ایمان خواهد آورد، و نه خواهد ترسید. فرمود: فرعون به یاد خدا افتاد و ترسید، ولی هنگامی که در چنگال امواج خروشان گرفتار شد و

مرگ را در پیش روی خود دید، جایی که دیگر ایمان برایش سودی نداشت. آیا فرموده خداوند را نشنیده ای: حَيْتِي إِذَا
أَذْرَكَ الْغُرُقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳۹۸

وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (تا هنگامی که گرداب دامن او را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز خدائی که بنی اسرائیل
به او ایمان آورده اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم - یونس ۱۰: ۹۰) و خداوند ایمانش را نپذیرفت و فرمود:

الْمَانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَوْلِي وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِيَدِنَا لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً (به او خطاب شد) (حالا! در
صورتی که پیش از این نافرمانی کردی و از تبهاران بودی؟ ولی امروز کالبدت را (از آب) رهائی می بخشیم تا عبرتی برای
آیندگان باشی - یونس ۱۰: ۹۱ و ۹۲) می فرماید: بدن تو را بر نقطه مرتفعی از زمین می اندازیم تا نشانه، علامت و عبرت
آموز برای همه آیندگان بعد از تو (و نتیجه ایمان بی روح تو) باشد.

شیخ ما ابو العباس طالقانی - رضی الله عنه گفت: فراء گوید: «ذروه» و «ذروه» به صدای کسره و ضمه خوانده شده به معنی قلّه
کوه، «فاء» در لفظ فرعون نیز بهمین دو صدا خوانده شده، «فرعون» و «فرعون» (لقب هر سرکش ستمکار، و نیز لقب هر یک از
پادشاهان مصر «فرعون» خوانده شده و جمعش «فراعنه» و به معنی نهنگ می باشد).

و «سفیان» یا «سفیان»، ابو بکر (ابن انباری) به من گفت که یونس نحوی نقل نمود که آن سفیان است و از غیر فراء روایت
شده «سفیان» جایز است از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲،

«سفن» گرفته شده باشد که پوست تمساح، و ماهیها است که بر دسته شمشیر چسبانده می شود و ممکن است از «سفت الریح التراب» (باد خاک را برد و برداشت) گرفته شده که مصدرش «سفی» می باشد، بدون «مد» و «سفاء» با مدّ به معنی نادانی و بیخردی است.

۲۱- حفص بن بختری گوید: امام صادق (ع) فرمود: در شب معراج چون پیغمبر خدا در آسمان ها گردانده شد، و موقع نماز فرا رسید، جبرئیل شروع به گفتن اذان نمود، چون گفت:

«اللّٰهُ اَكْبَرُ، اللّٰهُ اَكْبَرُ»

(خدا بسیار بزرگ است) فرشتگان هم دو بار گفتند:

«اللّٰهُ اَكْبَرُ، اللّٰهُ اَكْبَرُ»

و چون گفت:

«أشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

(گواهی دهم هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست جز «اللّٰهُ») ملائکه گفتند: همتا و مانند را از او کنار زد، و چون گفت:

أشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ

(شهادت می دهم محمد فرستاده خداست). فرشتگان گفتند: پیامبری است برانگیخته شده، و چون گفت:

«حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»

ملائکه گفتند: برانگیخت (مردم را) بر پرستش پروردگارش، و چون گفت:

«حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»

(بشتابید بسوی رستگاری) فرشتگان گفتند: کامیاب شد هر کس که پیرو او گردید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۰

۲۲- ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه عیون، عین را باز دارند و از او منحرف شوند، کشتن عین بر دست چهارمی از عیون خواهد بود، پس هر گاه چنان شود، هر کس که یاری او را ترک نماید شایسته است برای او لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم، به آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا! «عین» و «عیون» چیست؟ فرمود: «عین» برادرم علی

بن أبي طالب است، و اما «عيون» دشمنان اويند، چهارمين

ایشان کشنده اوست، از راه ستم و دشمنی.

۲۳- عبد العظیم بن عبد الله حسنی گوید: آقایم امام یازدهم حضرت هادی، از پدرش از اجدادش، از امام مجتبی علیهم السلام برایم نقل کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ابو بکر به منزله گوش من، و عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است. بامداد فردا خدمت آن حضرت رسیدم، و امیر المؤمنین و ابو بکر و عثمان در محضرش بودند، به آن بزرگوار گفتم: پدر جانم دوش از شما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۱

سخنی را که در باره این چند صحابه ات فرمودی، شنیدم، مقصود از آن چه بوده است؟

در پاسخ فرمود: آری، آنگاه با دست مبارکش به سوی ایشان اشاره نمود و فرمود: ایشانند گوش و چشم و دل، و به سوی علی بن ابی طالب اشاره کرد، و فرمود: بزودی از ولایت این وصی من بازپرسی خواهند شد، آنگاه فرمود:

براستی خدای عز و جل می فرماید: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً (به درستی که از گوش و چشم و دل، از همه این اعضا پرسیده شود که صاحب شما با شما چه کرد- اسری ۱۷: ۳۶) آنگاه فرمود: به عزت پروردگارم سوگند تمامی امت من روز رستاخیز بازداشت می شوند و از ولایت و دوستی علی از ایشان پرسیده می شود، و آن است فرموده خدای عز و جل وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ (یعنی: و باز دارید ایشان را (بر پل صراط) هر آینه ایشان پرسیده خواهند شد- صافات ۳۷: ۲۴).

۲۴- حسین بن خالد گوید: حضرت رضا از پدرش امام کاظم

از پدرش امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی دشمن می دارد خانه گوشت، و گوشت فربه را، یکی از یارانش به آن حضرت عرض کرد:

ای پسر پیغمبر خدا! ما گوشت را دوست داریم و خانه های ما از آن خالی نمی ماند،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۲

پس آن چگونه است؟ فرمود: چنان نیست که تو فکر می کنی، بلکه فقط منظور از خانه گوشت، منزلی است که در آن گوشتهای مردم به سبب غیبت خورده می شود، و اُمّیا گوشت فربه، مراد شخص خودخواه خرامان رو و با تکبر است که با نخوت و گردنکشی راه می رود.

۲۵- ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم (سنّی ها) می گویند: برای مرگ سعد بن معاذ عرش به لرزه در آمد، فرمود: همانا آنچه لرزیده تابوت و تختی بوده که جنازه او به روی آن بوده است. (یعنی مراد از «عرش» تابوتش بود).

۲۶- محمد بن ابی عمیر با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نمود:

شخصی به آن حضرت گفت: ابا الخطاب از شما نقل می نماید که به او فرموده ای:

هر گاه حق را شناختی پس هر چه می خواهی بکن، فرمود: خدا ابا الخطاب را لعنت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۳

کند، به خدا قسم من به او این چنین نگفته ام، و لکن گفتم: هر گاه حق را شناختی، پس هر چه اعمال نیک که خواستی انجام ده که از تو پذیرفته می شود، چون خدای عزّ و جلّ فرموده است: وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (و هر کس

از مرد یا زن عمل خوب و شایسته ای انجام دهد و مؤمن و معتقد به آنچه خدا فرمان داده است باشد، در بهشت ابدی داخل گردد، و در آنجا از نعمت های فراوان بی حساب تا آنجا که دلش بخواهد استفاده خواهد نمود- مؤمن ۴: ۴۰).

همچنین خداوند متعال می فرماید: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (هر کس که کردار شایسته ای انجام دهد از مرد یا زن، و او مؤمن باشد، هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیا زندگانی خوش- نحل ۱۶: ۹۷).

۲۷- عبد السلام بن صالح هروی گوید: به امام هشتم علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا از پدران تو علیهم السلام روایت شده: هر کس که در (روز) ماه رمضان جماع کند یا چیزی بخورد، در آن سه کفاره است، و از ایشان نیز روایت شده یک کفاره دارد، پس به کدامیک از دو خبر عمل نمائیم؟ فرمود: بهر دوی آنها باهم، هر گاه مرد زنا کرد یا با غذای حرامی در ماه رمضان روزه اش را باطل نمود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۴

بر او لازم است که سه کفاره بپردازد: برده ای آزاد کند، و دو ماه پیاپی روزه بگیرد، و شصت بینوا را خوراک دهد، و عوض روزه آن روز را هم بگیرد، و اگر با همسر خودش جماع کرد، یا بر حلالی افطار نمود، بر او یک کفاره و قضای آن روز لازم است، و اگر هم از روی فراموشی انجام داده، چیزی بر او لازم نیست.

۲۸- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سوگندی که در حال خشم باشد

و در جهت بریدن پیوند خویشاوندی، و در حال «جبر» و «اکراه» منعقد نمی گردد، گوید: عرض کردم: خدا توفیقت دهد، تفاوت میان «اکراه» (کسی را به زور و ستم به کاری واداشتن) و «جبر» (فردی را به کاری مجبور ساختن) چیست؟ فرمود: «جبر» از سلطان می باشد و «اکراه» از همسر و پدر، و آن اهمیتی ندارد (مراد سوگند در مقام نذر و عهد است).

۲۹- موسی بن اسماعیل از پدرش از جدش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که امام حسن مجتبی علیه السّلام دوستی شوخ طبع داشت، چند روزی نزد آن حضرت نیامده بود، روزی آمد، امام مجتبی علیه السّلام به او فرمود: حالت چطور

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۵

است و شب را چگونه به بامداد رساندی؟ عرض کرد: صبح کردم بخلاف آنچه خود دوست دارم و آنچه خدا دوست می دارد، و آنچه شیطان دوست می دارد، امام حسن خندید، آنگاه فرمود: آن چگونه است؟ گفت: چون خدای عزّ و جلّ دوست دارد وی را اطاعت نمایم و نافرمانیش نکنم، و من چنان نیستم، و شیطان دوست می دارد معصیت خدا را انجام دهم و فرمان بردار او (خدا) نباشم و چنان نیستم، و من دوست دارم نمیرم و چنان نخواهد شد، پس مردی برای حضرت پیاخاست و عرض کرد: ای پسر پیغمبر خدا! چرا ما از مرگ بیزاریم و آن را دوست نمی داریم؟ گوید: امام حسن علیه السّلام فرمود: بخاطر اینکه شما سرای آخرت خویش را ویران ساخته اید، و دنیای فانی خود را آباد، و مایل نیستید از آبادی به ویرانی جابجا شوید.

۳۰- ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السّلام روایت

نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: توجه کنید! آیا ممکن است کسی مرا به دروغ گوئی متهم کند؟- در حالی که آن حضرت بر تشک خود تکیه داده بود- حضار عرض کردند: ای پیامبر خدا! کیست که تو را تکذیب نماید؟ فرمود: آن کس که حدیثی از من به او برسد، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۶

بگوید: هرگز پیغمبر خدا این را نگفته است، پس هر حدیثی از من برای شما نقل شد آن را بسنجید، اگر موافق با حق بود، آن گفته از من است، و هر حدیثی از من برای شما نقل شد که با حق سازش نداشت، من آن را نگفته ام، من هرگز جز حق نگویم.

۳۱- و بهمین سلسله سند گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرهیزید از اینکه خدا را تکذیب نمائید. عرض شد: ای رسول خدا! آن چگونه است؟ فرمود:

یکی از شما می گوید: خدا چنین فرموده: و خداوند می فرماید: دروغ گفتمی، آن را من نگفته ام، یا می گوید: خداوند نفرموده است، پس خدای عزّ و جلّ می فرماید:

دروغ گفتمی، آن را گفته ام.

۳۲- زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: بر حذر باش از پوشیدن لباس بطرز «صماء»، گوید: عرض کردم: «صماء» چیست؟ فرمود: آن است که یک سوی لباس را زیر بالت داخل کنی و آن سوی دیگر را بر روی دوشت قرار دهی یعنی پارچه ای را بخود پیچی به قسمی که یک سوی آن زیر بغل، و شانه و دست بیرون، و سوی دیگر روی شانه و دست را گرفته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۷

۳۳- عمرو بن اَبی مقدم گوید:

از امام هفتم یا امام پنجم شنیدم که در تفسیر این آیه **وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ** (و نافرمانی نمی کند او تو را در کار نیک- ممتحنه ۶۰: ۱۲) فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به دختر گرامیش حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: چون من از جهان فانی درگذرم و به ملکوت اعلی بیوندم برای مرگ من سیلی به صورت خود مزین و آن را مخراش و مویت را پریشان مساز و با شیون صدایت را به وای، بر من بلند مکن، و برایم مجالس نوحه گری و سوگواری بپا مکن! آنگاه فرمود: این است کار نیکی که خدا در کتاب خودش فرموده: **وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ** (و نافرمانیت نکنند در خوبی- ممتحنه ۶۰: ۱۲).

شرح: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنانی که مهاجرت کرده و بمدینه آمدند پیش از آنکه مأمور بدفاع شود پیمانی این چنین گرفت».

۳۴- داود رقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدامیک از دو پسر حضرت ابراهیم علیه السلام از نظر سن بزرگتر بودند؟ اسماعیل یا اسحاق؟ و کدامیک از آن دو ذبیح بودند؟ فرمود: اسماعیل پنج سال بزرگتر از اسحاق بود، و ذبیح

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۸

اسماعیل می باشد و مکه محلّ زندگی اسماعیل بود، و براستی ابراهیم خواست اسماعیل را در روزهای برپائی مراسم حج در منی قربانی کند.

فرمود: و میان مژده ای که برای اسماعیل و نویدی که جهت اسحاق به ابراهیم داده شد، پنج سال فاصله بود، مگر نشنیده ای گفته ابراهیم را که می گوید:

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (پروردگارا عطا کن مرا از شایستگان) جز این نیست که از

پروردگارش درخواست نمود که پسری از شایستگان نصیبش نماید، و در سوره صافات فرموده: **فَبَشِّرْهُ بِبُحْلٍ غَلِيْمٍ** (پس نوید دادیم او را به پسری بردبار- صافات ۳۷: ۱۰۱) مقصود اسماعیل است از هاجر، فرمود: آن قوچ بزرگ در برابر رهائی اسماعیل قربانی شد، آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: سپس خداوند فرموده: **وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ** (و مژده دادیم او را به اسحاق که پیغمبری باشد از شایستگان، و برکت دادیم بر او و بر اسحاق- صافات ۳۷: ۱۱۲) از آن قصد فرموده اسماعیل را، پیش از مژده دادن به اسحاق. پس هر کس که بیندارد، اسحاق بزرگتر است از اسماعیل، و اینکه ذبیح اسحاق بوده، تکذیب نموده است آنچه را خداوند عزّ و جلّ در قرآن راجع به آن دو فرموده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۰۹

۳۵- احمد بن اشیم گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم! چرا عربها پسران خود را به نام سگ و پلنگ و یوزپلنگ می نامند؟ فرمود: زیرا تازی ها مردان جنگی بودند، و به وسیله نامهای فرزندانشان ترسی بر دشمن وارد می ساختند و بردگان خود را فرج (گشایش) و مبارک (شادکام) و میمون (فرخنده) و مانند اینها می نامیدند و به آن فال نیک می زدند.

۳۶- علی بن أسباط مرفوعا تا امام صادق علیه السلام از آن حضرت روایت نموده که فرمود: براستی خداوند تبارک و تعالی در نیمه اول شب عرفه نظر می کند به زائران قبر حسین بن علی علیهما السلام. راوی گوید: عرض کردم: قبل از آنکه به اشخاصی که در منی و عرفات هستند، نظر نماید؟

فرمود: آری. پرسیدم: آن چگونه است؟ فرمود: چون در میان آنان زنزاده می باشد، ولی در میان زوّار امام حسین زنزاده وجود ندارد.

۳۷- ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم ابو الخطاب می گوید:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۰

هر پنجشنبه کردار همه امت او بر آن بزرگوار عرضه می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست. بلکه صبح هر روز اعمال امت از نیکوکاران و تبهکاران بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ارائه می شود، بنا بر این مواظب باشید (که کار ناشایستی از شما سرزنند) و این است فرموده خدای عزّ و جلّ: وَقُلْ اَعْمَلُوا فَاَسِيْرِي اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ (ای پیامبر ما) بگو ای مردم، هر عملی که انجام دهید خدا آن عمل را از شما می بیند، و نیز پیغمبر و مؤمنان بر آن آگاه می شوند (توبه ۹: ۱۰۵).

و امام علیه السلام پس از خواندن این آیه ساکت شد، و جز این نیست که ائمه علیهم السلام را قصد کرده است.

۳۸- ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: جایز است شخص مال خود را به دیگری هبه کند، خواه در اختیارش در آمده باشد و در دست گرفته باشد یا هنوز به دستش نیامده باشد، و خواه تقسیم شده باشد یا هنوز بین او و چند تن دیگر مشاع باشد (مانند میراثی که هنوز به دستش نرسیده، یا هنوز بین ورثه تقسیم نشده) و مال موهوب می شود.

و سنّی ها «هبه» (که عقد یا اثری است که مقتضی تملیک عین است به طور منجز) و «نحله» (که به معنی بخشش و اعم است از هبه و شامل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۱

غیر اینها می شود) را یکی دانسته اند لذا به اشتباه افتاده اند، حال آنکه «نحله» را تا در دست نداشته باشد، نمی تواند به دیگری ببخشد. (و یا تا آنکه به او بخشیده شده، در دست نگیرد مالکش نمی شود. برای توضیح بیشتر به کتب مبسوط فقهی مراجعه شود).

۳۹- ابو سعید مکاری گوید: در خدمت امام صادق بودیم، از زید (شهید) و افرادی که با وی سر به شورش بر آورده بودند، سخن به میان آمد، یکی از کسانی که در آن مجلس بود، خواست از او انتقاد و بدگوئی و سب نماید، امام صادق علیه السلام فرمود: آرام باش! شما در آنچه میان ما خاندان هست حق مداخله ندارید مگر به راه نیکی، چون هیچ یک از ما نمی میرد، مگر قبل از رفتن جان از تنش سعادت مند گردد، اگر چه به اندازه فواق شتر ماده باشد، گوید: عرض کردم:

«فواق ناقه» چیست؟ فرمود: یک دوشیدن شیر.

۴۰- صباح بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مردی شما را دوست می دارد در حالی که نمی داند شما چه می گوئید؟ و خداوند او را وارد بهشت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۲

می نماید، و شخصی شما را دشمن می دارد و نمی داند شما چه می گوئید؟ پس پروردگار او را داخل دوزخ می گرداند، و به راستی شخصی از شما نامه عملش پر می شود، بدون آنکه کاری انجام داده باشد. گفتم: آن چگونه می باشد؟ فرمود: به گروهی گذر می کند که به ما ناسزا می گویند چون او را میبینند، یکی بر دیگری می گوید: این مرد از طرفداران ایشان است، و مردی از شیعیان ما بر

ایشان می گذرد او را می زنند و از خود دور می کنند، و ناسزایش می گویند، پس خداوند عزّ و جلّ به سبب آن، حسناتی برایش می نویسد تا اینکه نامه عملش بدون اینکه کاری انجام داده باشد پر شود.

۴۱- حفص کناسی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده به درجه ایمان می رسد، چیست؟ فرمود: گواهی بدهد بر اینکه جز الله معبود بر حقّی نیست، و محمد بنده و پیامبر اوست و به فرمانبری از او اقرار همی کند، و امام زمانش را همی شناسد، پس هر گاه این گونه اقرار و عمل کرد او مؤمن است.

۴۲- ابو الرّبیع (شامی خلیل بن اوفی که از اصحاب امام صادق علیه السّلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۳

می باشد و ظاهراً از آن حضرت پرسیده) گفت: گفتم: کمترین چیزی که به سبب آن مرد ایمان خود را از دست می دهد، چیست؟ فرمود: رأی و نظری است که خود تشخیص می دهد، که آن با حق سازگار نیست، با این حال از آن دست بر نمی دارد.

۴۳- حلبی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده کافر می شود، چیست؟ فرمود: آن است که به وسیله او عقیده فاسد نوظهوری ایجاد گردد، و دوستیش بر معیار آن باشد و از کسی که با او مخالفت ورزد، بیزاری جوید.

۴۴- برید عجلّی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بی مقدارترین چیزی که بنده به سبب آن کافر می شود، چیست؟ گوید: آن بزرگوار مقداری ریگ از زمین برداشت و آنگاه فرمود: اینکه بگوید: ریگ ها هسته خرما است و از کسی که این نظر

را از وی نپذیرد، بیزاری جوید، و خدا را به سبب بیزاری جستن از کسی که غیر از گفته او را بگوید، نافرمانی کند، پس این «ناصب»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۴

دشمن آشکاری است که به خدا شرک ورزیده، و از جهتی کفر ورزیده که خود نمی داند.

۴۵- سلیم بن قیس هلالی گوید: به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم:

ناچیزترین چیزی که به سبب آن مردی گمراه می شود، چیست؟ فرمود: آن است که امام خود را که خداوند به اطاعت از او فرمان داده، و ولایت او را واجب نموده، و او را حجت خویش در زمینش قرار داده، و شاهد و گواه خود بر مخلوقش ساخته، نشناسد.

عرضه داشتم: ای امیر مؤمنان ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که خداوند ایشان را به نفس خود و پیغمبرش پیوسته، و فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و فرمان برید پیغمبر و صاحبان امر را- نساء ۴: ۵۹) گوید: سر آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم: مطلب را برایم روشن نمودی، و گره از مشکلم گشودی، و هر تردیدی که در دلم بود، زدودی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۵

۴۶- احمد بن محمد بن عیسی به سلسله سند پیوسته از امام ششم علیه السلام روایت نموده که فرمود: کمترین دعائی که بعد از نماز واجب کفایت می نماید، این است که بگوئی: پروردگارا از تو می خواهم، از هر خیری که آگاهی آن را فرا گرفته، نصیبم سازی، و از هر گزندی که علمت بر آن احاطه دارد به

تو پناه میبرم! خداوندا از تو خواستارم در تمامی کارها نیرومند و توانایم نمائی، و به تو پناه می برم از رسوائی دنیا و شکنجه آخرت! ۴۷- حبیب بن حکیم گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: کمترین درجه «الحاد» (از دین حق برگشتن) چیست؟ فرمود: نخوت و خودخواهی از «الحاد» می باشد.

۴۸- سیف بن عمیره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین چیزی که مرد را از مرز ایمان بیرون می برد، این است که با شخصی به جهت دینداریش برادری می نماید، و در ضمن اشتباهات و لغزشهای وی را به خاطر می سپارد تا در وقت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۶

مناسبی او را به آن نکوهش کند.

۴۹- سفیان بن عینه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: تمام دانش مردم را در چهار مورد یافتیم: نخست، آنکه پروردگارت را بشناسی، و دوم، آنکه بدانی خدا با تو چه خواهد کرد، و سوم، آنکه بدانی از آفرینش تو چه هدفی داشته، و چهارم، آنکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می برد.

۵۰- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: دلها سه گونه اند، دلی وارونه است که هیچ نیکی و خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است، و دلی که در آن نقطه سیاهی است و نیکی و بدی در آن با یک دیگر در پیکار و کشمکش می باشند، که آن دل با هر کدام از آن دو همراه باشد، بر دیگری چیره شود، و دیگر، دلی است باز و گشاده که در آن چراغهایست نور افشان، و تا روز بازپسین خاموش نگردد و آن دل مؤمن است.

خفاف گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: دلها چهار نوعند: دلی که در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۷

آن هم نفاق و هم ایمان است، و دلی که وارونه و سرنگون است، و دلی است چرکین و بر آن مهر زده شده، و دلی است درخشان و پاک. عرض کردم: دل تابان کدام است؟ فرمود: آنکه چیزی همانند چراغ درونش می باشد، و اما دلی که چرک و زنگار روی آن را گرفته دل منافق است، و دل فروزنده، قلب مؤمن می باشد اگر خدا به او عطائی دهد سپاسگزاری نماید، و اگر گرفتارش کند بردباری پیشه سازد، و دل وارونه دل مشرک است. آنگاه این آیه را خواند: أَمَّنْ يَمِثِّي مُكِبًّا عَلٰى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمِثِّي سَوِيًّا عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیا آن کس که واژگون بر چهره خود راه می رود، هدایت یافته تر است یا کسی که مستقیم به راه راست می رود- ملک ۶۷: ۲۲) اما دلی که در آن ایمان و نفاق به هم آمیخته است، آن قلب مردمی از شهر طائف است (گاهی مؤمن و گاهی منافق اند) که هر کدام در حال نفاق مرگش می رسید (چون ایمان نداشته) تباه بود، و اگر در موقع ایمان مرگش فرا رسید، نجات یافته بود.

۵۲- عبد السلام هروی گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: کردار بندگان «مخلوق» هستند. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۸

پیامبر خدا معنی و مراد از «مخلوق» چیست؟ فرمود: در علم خدا مقدر بوده است.

(یعنی خداوند او را مختار آفریده و آزاد گذارده که بتواند اختیار کند، و البته می داند که

چه اختیار می کند).

۵۳- سدیر صیرفی گوید: امام أبو عبد الله صادق از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت نمود: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نور فاطمه پیش از آفرینش زمین و آسمانها آفریده شد، یکی از مردم گفت: ای پیامبر خدا بنا بر این فاطمه از جنس بشر نیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: فاطمه حوراء بشر است، گفتند: ای پیغمبر خدا! چگونه می شود که زهرا حوریّه و انسیّه باشد؟ فرمود: پیش از این که پروردگار متعال، حضرت آدم را خلقت نماید، در آن هنگام که روحهای خلائق را آفرید، فاطمه را از نور خود خلق کرد، و چون آدم را آفرید فاطمه را به او ارائه نمود. گفته شد: ای پیامبر خدا! فاطمه در آن هنگام کجا بود؟ فرمود: نور او در میان یک ظرف کوچکی در زیر ساق عرش جای داشت. گفتند: ای رسول خدا! غذای وی چه بود؟ فرمود: گفتن «سبحان الله، و لا اله الا الله، و حمد خدا را گفتن،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۱۹

وقتی که پروردگار متعال، آدم را آفرید، مرا از پشت او بیرون نمود، و دوست داشت فاطمه را از صلب من بیرون آرد، او را به صورت یک سیب در بهشت در آورد، و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد! گفتم: ای دوست من جبرئیل! بر تو باد درود و رحمت خدا و برکات او! آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! خدا تو را سلام می رساند، گفتم: ایمنی و تندرستی از

جانب خداست و به سوی او باز خواهد گشت، گفت: ای محمد، این سببی است که خدای عز و جل از بهشت برای تو هدیه فرستاده، من آن را گرفتم و به سینه خود نهادم، جبرئیل گفت: ای محمد! خداوند جل جلاله می فرماید: این سبب را نوش جان نما! چون آن سبب را شکافتم، نوری از آن تابید که من ترسان شدم. گفت: ای پیامبر خدا چرا آن را میل نمی کنی؟ آن را بخور و نترس! زیرا آن نور بانوئی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» می باشد. گفتیم: ای دوست من جبرئیل چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است؟ گفت: بدین سبب در زمین «فاطمه» نامیده شده که شیعیان خود را از جهنم رهایی می بخشند، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۰

دشمنانش از محبت وی بی بهره خواهند بود، و در آسمان بدین جهت «منصوره» است که خداوند فرموده: *يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بَنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ* یعنی:

در آن روز (قیامت) مؤمنان به جهت یاری خدا که هر فردی را بخواهد یاری دهد خرسند می شوند (روم ۳۰: ۴ و ۵).

منظور از این یاری همان نصرتی است که حضرت فاطمه سلام الله علیها به دوستان خویش خواهد کرد.

۵۴- ابو ایوب خزّاز گوید: از امام علیه السلام شنیدم که فرمود: چون این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردید: *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا* (هر کس که عمل نیکی انجام دهد، پس او را سزائی و پاداشی بهتر از آن کار نیکو است - نمل ۲۷:

۸۹) پیغمبر صلی الله علیه و آله به درگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا بر

من افزون فرما، پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (و هر کس که کار نیکی بکند، پاداشی ده برابر آن را دارد- انعام ۶: ۱۶۰) پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا برایم زیادترا از این بفرما! خداوند این آیه را بر او فرو فرستاد: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً (کیست آنکه قرض دهد به خدا قرضی نیکو، پس خدا بیفزاید آن را برایش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۱

افزایش بسیار- بقره ۲: ۲۴۵).

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دانست کثیر از جانب خدا بی شمار است و پایانی برایش نیست.

۵۵- علی بن مروک طائی گوید: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود: که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی پرسشی را در بین اصحابش مطرح کرد و آن این بود: در میان دستگیره های ایمان کدامیک از همه محکمتر است؟ گفتند: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند، آنگاه یکی از ایشان گفت: نماز، و دیگری گفت: زکات، شخصی گفت: روزه، و یکی دیگر از ایشان گفت: حج و عمره، و دیگری گفت: جهاد، آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه اینها که نام بردید، کارهای با فضیلتی است، ولی پاسخ سؤال من نیست، (بلکه) قوی ترین دستگیره ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، و دوست داشتن اولیاء خدا، و بیزاری جستن از دشمنان خدا، می باشد.

۵۶- مسعده بن زیاد از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت نموده:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۲

که پیامبر

خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: کسی که خدا را اطاعت کند خدا را بیاد داشته، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش اندک باشد، و آن کس که خدا را نافرمانی کند، خدا را فراموش نموده، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش زیاد باشد.

۵۷- ابراهیم بن زیاد گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: شخصی که فکر کند ما را می شناسد، و او به دستگیره ای جز (احکام) ما چنگ زده باشد، دروغ گفته است.

۵۸- امام حسن عسکری علیه السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهما السّلام روایت نموده که روزی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ به یکی از یاران خود فرمود: ای بنده خدا، در راه خدا دوستی کن، و در راه رضای خدا دشمنی نما، و برای خدا دوست بدار، و در راه او ستیز کن! حقیقت این است که کسی ولایت خدا را درک نخواهد کرد، جز به آن طریق، و هیچ کس مزه ایمان را نخواهد چشید تا چنین نشود، اگر چه نماز و روزه اش بسیار باشد، و مسلماً برادری مردم امروز، بیشترش در باره دنیاست، بر اساس آن به یک دیگر اظهار دوستی می نمایند، و بر همان اساس به یک دیگر خشم و کینه می ورزند، و آن از پروردگار بی نیازشان نسازد، در این موقع

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۳

آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا چگونه میسر خواهد شد که بفهمم، یقیناً و مطمئناً در راه خدا دوستی و دشمنی کرده ام؟ و ولیّ خدای عزّ و جلّ کیست؟ تا دوستدار و فرمانبردار او باشم، و دشمن خدا چه کسی است؟ تا به او

کینه و دشمنی ورزم! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که اشاره به علیّ علیه السلام می نمود، به آن مرد فرمود: آیا این مرد را می بینی و می شناسی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: این مرد ولیّ (سرپرست)، از جانب خداست، پس فرمان بردار او باش! و دشمن این (علی «ع»)) دشمن خداست، پس با دشمن او دشمنی نما، و با دوستدارش پیوستگی و دوستی کن! اگر چه به راستی او قاتل پدر و فرزند تو باشد و با دشمن این (علی - «ع»)) دشمنی کن، اگر چه حقیقتاً او پدر و اولاد تو باشد.

۵۹- زید بن علیّ علیه السلام از پدرانش از حضرت فاطمه دخت گرامی پیغمبر علیهما السلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین شنیدم که: همانا در جمعه لحظه ای هست که هیچ مسلمانی آن را در نظر نمیگیرد و در آن لحظه از خدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۴

نیکی درخواست نمی نماید، مگر اینکه آن را به او عطا می کند، فرمود: عرضه داشتیم: ای پیامبر خدا آن چه لحظه ایست؟ فرمود: هر گاه پرتو نیمی از قرص خورشید نزدیک بر پنهان شدن در افق مغرب گردد. راوی گوید: و فاطمه علیها السلام به غلامش می گفت: برو بالای بلندی، پس هر گاه نیمی از قرص خورشید را دیدی که به غروب نزدیک شد، به من خبر ده تا دعا کنم! ۶۰- سیف بن عمیره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی که در آنچه می گوید و آنچه در باره اش گفته شود بی تفاوت باشد و ناراحت نشود همدست با شیطان است (یا در دام شیطان افتاده است). و کسی

که باکی نداشته باشد از اینکه مردم او را در حال آلودگی به گناه بینند پس او در دام شیطان است، و شخصی که پشت سر برادر مؤمن خود بدگوئی نماید بدون آنکه کینه ای باهم داشته باشند، در دام شیطان می باشد و آن کس که محبت حرام و شهوت زنا را به پرده دل آویخته، در دام شیطان است. آنگاه فرمود: براستی زنازاده چند نشانه دارد: ۱- کینه ورزی با ما خاندان پیغمبر ۲- مشتاق است به سوی حرامی که از آن آفریده شده ۳- دین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۵

را سبک شمارد ۴- برای مردم بد محضر است، و انجمن برادران خود را بهم نمی زند جز کسی که نطفه اش بر غیر بستر پدرش منعقد گردیده یا مادرش در حال عادت ماهیانه او را حامله شده است.

۶۱- جابر جعفی گوید: از امام پنجم حضرت باقر علیه السلام معنی قول خدای عزّ و جلّ: كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَزَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا (مانند درخت پاکی که ریشه آن در زمین محکم و پابرجا باشد، و شاخه آن از بس بلند است سر به جانب آسمان کشیده، در هر زمان که خدا حکم نموده به ثمر دادن، ثمر خود را می دهد، و به اراده و تکوین آفریدگار میوه خود را می دهد- ابراهیم ۱۴: ۲۴ و ۲۵) را پرسیدم، فرمود: اما آن درخت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و شاخه آن، علی علیه السلام و جوانه شاخه آن درخت، فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوه آن اولاد او، و برگش شیعیان ما هستند، آنگاه فرمود:

هر گاه مؤمنی از شیعیان ما بمیرد، از آن درخت برگی می افتد، و چون نوزادی از شیعیان ما متولد شود، آن درخت برگی آورد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۶

۶۲- شریح بن هانی گوید: امیر المؤمنین علیه السلام از پسرش حسن بن علی علیهما السلام پرسید و فرمود: پسرم خرد چیست؟ گفت: آنکه دل تو نگهدارنده چیزی باشد که در آن ودیعه نهاده ای.

فرمود: حزم (هوشیاری، دوراندیشی) چیست؟ پاسخ داد: آنکه منتظر فرصت باشی، و در امور خیری که برایت ممکن است شتاب ورزی فرمود:

بزرگواری چیست؟ گفت: عفو و تحمّل لغزش دیگران، استوار نمودن زندگی بر شالوده خویهای ارزنده. فرمود: بخشندگی و بلند نظری در چیست؟ پاسخ داد:

بر آوردن نیاز درخواست کننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چیست؟

گفت: اینکه اندک را زیاد بدانی، و آنچه را در راه خدا داده ای، تلف شده پنداری.

فرمود: «رَقَّة»: پستی و بردگی چیست؟ (در نسخه بحار الأنوار «دَقَّة»). و در تحف العقول «الدَّئِيَّة» ضبط شده است) گفت: کوتاه بینی و درخواست نمودن چیز کم، و دریغ داشتن از چیز اندک.

پرسید: خود را به رنج و مصیبت انداختن چیست؟ پاسخ داد: تمسک به کسی که تو را ایمن نمی سازد، و کنجکاوی در چیزی که برایت سودی ندارد.

فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب پیش از مهارت یافتن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۷

در آن، و سرباز زدن از پاسخ گوئی، و چه خوب کمک کاری است خاموشی در جایگاههای بسیاری اگر چه زبان گویائی داشته باشی.

آنگاه امیر المؤمنین صلوات الله علیه رو به فرزندش حسین علیه السلام نمود و به او فرمود: پسرم آقائی چیست؟ گفت: نیکوئی نمودن به قبیله، و بر

گردن گرفتن و پرداختن دیه جرائم و جنایات آنان.

فرمود: غنا (بی نیازی) در چیست؟ پاسخ داد: اندک بودن آرزوهایت، و خوشنودی به آنچه تو را کفایت می نماید، پرسید: بینوائی در چیست؟ گفت: طمع داشتن به همه چیز، و سخت ناامید شدن.

پرسید: لوم (نکوهش، سرزنش) چیست؟ پاسخ داد: که مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عیال خود را تسلیم کند! شرح: شاید صحیح آن «لوم» با همزه باشد و معنی آن دنائت و پستی است.

پرسید: خرق (درشتی، دریده بودن) چیست؟ گفت: در افتادن و دشمنی کردن با فرمانده خود، و شخصی که می تواند به تو سود و زبانی برساند.

آنگاه به حارث اعور توجه نمود و به وی فرمود: ای حارث! این حکمت ها را به فرزندانان بیاموزید، زیرا آنها بر خرد و حزم و رأی می افزاید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۸

۶۳- عمر کرایسی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین جوانان شما آنانند که خود را همانند پیرانان سازند، و بدترین پیران شما آنهائند که خویشان را همانند جوانانان سازند.

توضیح: شاعر گفته است:

شیخان عجیبان هما ابرد من یخ شیخ یتصبی و صبئی یتشیخ ۶۴- عبایه اسدی گوید: ابن عباس گفت: بزودی فتنه و آشوبی خواهد آمد، که اگر فردی از شما دچار آن گردید، بر او باد به دو خصلت کتاب خدا و علی بن ابی طالب، چون من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که فرمود: این نخستین فردی است که به من ایمان آورده، و اول کسی است که در روز رستاخیز دست به دست من خواهد نهاد، و اوست فاروق این

امت که حق و باطل را از هم جدا خواهد ساخت، و او رئیس و بزرگ دین، و ثروت، رئیس ستمگران است و قطعا او عدالت گستر و دوست وفادار بزرگ می باشد، و او در (علم) من است که از جانب او می آید، و او جانشین من است بعد از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۲۹

در گذشتم.

۶۵- مقاتل بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

حضرت موسی چون از کوه طور بالا رفت و با خدایش مناجات کرد، گفت:

پروردگارا گنجینه هایت را به من بنما، خدا فرمود: ای موسی جز این نیست که خزانه های من آن است که: هر گاه چیزی را بخواهم، به آن بگویم: ایجاد شو! فوراً پدیدار گردد.

۶۶- محمّد بن عبد الحمید از قول شخصی که این حدیث را برایش نقل نموده، گوید: مردی از خاندان ابو طالب مرده بود، علیّ علیه السلام در مراسم او حضور نداشت، وقتی که آمد، کسانی که در آنجا بودند، در باره بینوایان و مرگ سخن می گفتند، با آمدن حضرت ابو الحسن چنان سکوتی بر مجلس حکمفرما شد که گویا بر سر آنان پرنده ای نشسته (و از ترس آنکه به پرواز در نیاید دم نمی زدند) پس چون نشست، بدون اینکه شخصی سؤالی نموده باشد، سخن را این گونه آغاز کرد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: میان شصت تا هفتاد سالگی عمر بشر، میدان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۰

کارزار زندگی و مرگ است. آنگاه فرمود: نیازمندان وسیله آزمایش اسلامند.

۶۷- حسین بن مختار به سند خودش مرفوعاً گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است، ملعون! (رانده و

دور کرده شده از نیکی و رحمت) شخص نیم کور نایینا، نفرین شده و لعنت شده است آدم پول پرست، نفرین شده و لعنت شده است شخصی که با حیوان جماع کند.

مصنّف این کتاب گوید: فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله:

«ملعون ملعون من أکمه أعمی»

یعنی شخص آن کس را که در دینش واله و سرگردان است، به کفر کشانده و خود را در دل او جا دهد تا به او عقیده مند گردد، و معنی قول او علیه السلام

«ملعون ملعون من عبد الدینار و الدرهم»

یعنی کسی که زکات مالش را نمی دهد، و از همدردی و کمک مالی به برادران دینیش خودداری می کند، و پرستش پول طلا و نقره را بر عبادت آفریننده اش ترجیح داده است و أمّا نکاح بهیمه (جماع با حیوانات) معروف است.

۶۸- محمّد بن عبد الله بن مسکان گوید: پدرم گفت: امام صادق علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۱

فرمود: هنگامی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از مادر متولّد شد، فاطمه دخت اسد- رحمها الله- نزد همسرش أبو طالب آمد و مژده تولّد پیغمبر را به او داد، ابو طالب به او فرمود: یک «سبت» (روزگار دراز و طولانی) برایم صبر کن، منهم (مژده تولّد) مانند آن را جز نبوت که ندارد به تو خواهم داد، آنگاه فرمود: «سبت» مدّت سی سال است و فاصله زمانی بین تولّد پیغمبر تا تولّد امیر المؤمنین سی سال بود.

۶۹- حمّاد بن عیسی گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش بر ایمان نقل کرد که جابر بن عبد الله گفت: سه سال قبل از اینکه مرغ روح پیغمبر خدا صلی الله علیه

و آله به ملکوت اعلیٰ پرواز کند از آن حضرت شنیدم که به علی بن ابی طالب می فرمود:

سلام خدا بر تو باد! ای پدر دو ریحانه، سفارش می کنم تو را به دو ریحانه من از دنیا، پیمانۀ عمر من نزدیک است پر شود، و بزودی از میان شما خواهم رفت، به خدا بزودی دو تکیه گاه تو درهم فرو ریزند، به خدا سوگند خلافت و جانشینی من بر عهده تو است. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جان به جان آفرین تسلیم کرد، علی علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۲

فرمود: این یکی از آن دو رکنی است که رسول خدا به من فرموده بود، و چون حضرت فاطمه سلام الله علیها شهیده گردید، علی علیه السلام فرمود: این تکیه گاه دومی بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود.

۷۰- صالح بن عقبه گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمود: مردم سه قسمند:

تازی، و مولی (فرمانبر) و «علج» (بی دین درشت و سخت) فرمود: اما «عرب» ما هستیم، و «مولی» آن کسی است که ما را ولی و سرپرست خود می داند و دوستی ما را در دل دارد، و «علج» کسی است که از ما بیزار می جوید و به ما ناسزا گوید.

۷۱- ضریس بن عبد الملک گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مراد از قریش ما هستیم، و از عرب شیعیان ما، و از عجم دشمنان ما.

۷۲- سعید بن خثیم گوید: برادرم معمر گفت: امام جواد علیه السلام فرمود:

عرب مائیم، و شیعیان ما از مایند و بقیه مردم «همج» (نوعی مگس ریزه شبیه پشه که بر روی گوسفند و

چهارپا نشیند) یا «هبج» اند، گوید: عرض کردم: «همج» چیست؟ فرمود: مکس. گفتیم: «هبج» چه باشد؟ فرمود: «بق» (پشه، شپش).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۳

۷۳- یعقوب بن شعیب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی است که کیش ما را اختیار کرده، به شخصی که خدا بر او منت نهاده و مسلمان شده، می گوید: «ای نبطی». گوید: امام علیه السلام فرمود: اهل بیت ما هستیم، و «نبطی» از دودمان حضرت ابراهیم اند، آنها هر دو یکی هستند، و از آب و گل جوشیده، و بیرون آورده شده اند. واژه «نبطی» از «نبط الماء و الطین» (گل و آب از زمین و چشمه جوشید و آشکارا شد بعد از پنهانی) بازگرفته شده و زیبایی به نژاد او نمی رساند، پس گروهی هستند که دانش را کشف کردند و آن گروه ما هستیم.

۷۴- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: شخصی که در اسلام متولد گردد «عربی» است، و آن کس که به اختیار خود اسلام را پذیرفته، برتر از شخصی است که از روی بی میلی مسلمان شده، و «مولی» کسی است که از سرزمین خودش به اسارت گرفته شده، و اسلام آورده پس او «مولی» است.

۷۵- احمد بن محمد از یکی از راویان مرفوعا تا امام صادق علیه السلام از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۴

آن حضرت حدیث کرد: که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هشت گروه اند که نمازشان قبول نمی شود: برده فراری تا به نزد مولای خود بازگردد، و زنی که با شوهرش ناسازگار باشد و خود را در اختیار او قرار ندهد و شوهر

بر او خشمگین باشد، و شخصی که زکات ندهد، و فردی که وضو را ترک نماید، و دختر بچه ای که به حد تمیز و دریافت رسیده و بدون روپوشی نماز بخواند، و پیشنمازی که بر قومی نماز بخواند، و مأمومینش به او مایل نباشند، و «زبین». عرض کردند: ای پیامبر خدا «زبین» چیست؟ فرمود: کسی که احتیاج به قضای حاجت و دفع ادرار دارد و خودداری می کند، و آدم مست. از این هشت طایفه نماز پذیرفته نمی شود.

۷۶- ولید بن عباس گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

شخصیت بشر کردار اوست، و ثروت مایه آبرومندی است، و پرهیزکاری سرمایه بزرگواری است.

۷۷- حباب بن موسی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی که در اسلام آزاد بدنی آمده او «عربی» است، و فردی که عهدی بر گردن داشته و به آن وفا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۵

نماید او دوست پیامبر خدا می باشد، آن کس که بمیل خود اسلام را اختیار کرد «مهاجر» است.

۷۸- یحیی واسطی از شخصی که نامش را برد روایت کرده که گفت:

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: همانا عامه می گویند: هر کس عرب تبار نباشد یا «مولای صریح» نباشد، آن پست است؟ فرمود: و «مولای صریح» چه کسی است؟ آن مرد عرضه داشت: کسی است که اگر نژادش عرب نیست پدر و مادرش مملوک عربها بوده اند و نوکر خانه زاد عربهاست، فرمود: این را به چه دلیل می گویند؟ گفت: می گویند به دلیل فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله «مولى هر قوم از خودشان محسوب است»، امام از روی تعجب فرمودند: «سبحان الله» مگر به تو نرسیده که پیغمبر

خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «من مولای کسی هستم که مولائی برایش نیست، و من مولای همه مسلمانهایم، عرب باشند یا عجم» بنا بر این هر کس پیغمبر را ولیّ خود قرار داد و او را دوست داشت و یاریش نمود و از او متابعت کرد، آیا از نفس رسول خدا نمی باشد؟ آنگاه فرمود: کدامیک از این دو شرافتمندترند:

کسی که از نفس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد یا آن کس که از نفس عرب بیابانگرد بی ادبی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۶

که بر پاشنه پای خود ادرار می کند؟! (مثل نافه)؟! سپس فرمود: فردی که با میل و رغبت مسلمان شود، بهتر است از آن کس که از ترس مسلمان شده، و منافقها (ی عرب) از ترس مسلمان شدند و غیر عربها با کمال رغبت و میل اسلام را پذیرفتند.

۷۹- عمرو بن سعید گوید: پدرم گفت: در خدمت امام هفتم ابو الحسن علیه السلام بودیم، داود رقی به محضرش شرفیاب شد و عرض کرد: قربانت شوم! عامّه می گویند: وقتی شش ماه از آغاز انعقاد نطفه در رحم بگذرد، خداوند از آفرینش او فارغ گشته، امام کاظم علیه السلام فرمود: ای داود دعا کن، اگر چه در وقت شکافته شدن صفا (پرده رحم) باشد، من گفتم: فدایت! «صفا» چیست؟ فرمود: کیسه ای که همراه نوزاد بیرون می آید، زیرا خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد.

۸۰- زراره گوید: من و بکیر همراه مردی از فرزندان علی برای زیارت قبور شهدای احد رفتیم تا به احد رسیدیم، قبرهای شهدا را بما نشان داد، سپس ما را وارد درّه کرد و مدّتی با او رفتیم تا

ما را بمسجدي که در آنجا بود، برد و گفت:

پیغمبر خدا (ص) در اینجا نماز خوانده، پس ما در آن مسجد نماز خواندیم، بعد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۷

روی قلّه کوه مکانی بما نشان داد، و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا بالا رفته تا ببیند آیا آب باران در آن مکان یافت می شود.

زراره گوید: ذر ذهنم این سؤال پیدا شد که پیغمبر برای آبی که در آنجاست بالای کوه نمی رود، به آنان گفتم: من همراه شما نمی آیم در اینجا می خوابم تا شما باز گردید، او و بکیر رفتند و باز آمدند و همگی به منزل برگشتیم. فردای آن روز خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم، بما فرمود: دیروز کجا بودید؟ شما را ندیدم ماجرای خود را به آن حضرت گفتیم، و مسجد و جایی را که (آن مرد) گمان می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفته و صورتش را در آنجا شسته، همه را تعریف کردیم، امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر هرگز به آنجا نرفته است.

عرضه داشتیم: و برای ما روایت شده که دندان میان ثنایا و انیاب آن بزرگوار شکسته شده فرمود: نه. خداوند سالم جان او را گرفت، اما زخمی در چهره اش پیدا شد، علی را فرستاد در جحفه آبی برایش آورد، پیغمبر آن را گرفت و نخواست تا از آن بیاشامد، و صورتش را شست.

۸۱- شعبی گوید: ابن کواء به حضرت علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان!

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۸

خبر ده مرا از فرموده ات: «چه شکفت است! و همه شکفتی ها در فاصله زمانی ماه جمادی و

رجب خواهد بود» امیر مؤمنان به او فرمود: وای بحالت ای یک چشم! آن، همان زمانی است که، پراکنده ها جمع شوند، و مردگان پراکنده شوند، و روئیده ها درو گردد و بدبختی های تباه کننده و درهم کوبنده پشت سرهم آیند، آن وقت در آنجا نه من خواهم بود و نه تو.

۸۲- عبایه اسدی گوید: در حالی که (امیر مؤمنان علیه السّلام) دراز کشیده بود و من در بالای سرش ایستاده بودم، شنیدم که فرمود: مسلّمًا، در مصر هلاک کننده ای خواهد آمد، و محققًا شهر دمشق را یک سنگ یک سنگ درهم خواهد کوبید، و حتماً یهودیان و مسیحیان از هر ایالت و ناحیه عرب سر بر خواهند آورد، و یقیناً عرب را با این عصایم خواهم راند، گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین! گویا بما خبر می دهی پس از آنکه مردی زنده می شوی؟! فرمود: چه دور است این، ای عبایه! معتقد شدی به غیر عقیده ای که مردی آن را از من باور کند.

مصنّف این کتاب رضی الله عنه گوید: قطعاً امیر المؤمنین علیه السّلام در این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۳۹

حدیث با عبایه، و در حدیث قبل با ابن کوّاء به طریق تقیّه سخن گفته، چون نمیتوانستند اسرار آل محمّد را تحمّل کنند:

غم حبیب نهران به ز گفتگوی رقیب که نیست سینه ارباب کینه، محرم راز ۸۳- سدید گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره قول امیر مؤمنان علیه السّلام پرسیدم، که فرموده: «قطعاً امر ما دشوار و طاقت فرسا است، به او اقرار نکند مگر فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده ای که خداوند دلش را جهت ایمان آزموده است». در پاسخ فرمود:

چون فرشتگان دو قسمند: آنان که مقرب درگاه خدایند و آنان که مقرب نیستند، و پیامبران مرسل و غیر مرسلند، و مؤمنان نیز آزموده شده و آزمایش نشده اند. پس این امر شما (ولایت) را فرشتگان به آن اعتراف نمودند، مگر آزموده شدگان (از ایشان)، و بر پیامبران عرضه شد: به آن اقرار نکردند، جز مرسلها، و بر مؤمنان هم ارائه شد، به آن اعتراف نمودند مگر آزموده شدگان گوید: آنگاه به من فرمود: مرور کن در حدیث.

۸۴- ابو معاویه اُشتر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: شخصی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۰

که نزد مؤمنی شکوه نماید تحقیقا بنزد خدا شکایت نموده و آن کس که شکایت نزد مخالف (ولایت) برد، از خدای عز و جلّ شکایت کرده است.

۸۵- کلب بن معاویه اسدی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شیعه تو می گویند: خاندان و ثروت افرادی که به زیارت حجّ رفته اند، در ضمان خداست، و پروردگار خلیفه وی در خاندانش می شود، (در حالی که) ما شاهدیم (که شخصی بقصد حجّ بیرون می آید، و اتفاقات بدی برای خانواده اش رخ می دهد).

امام علیه السلام فرمود: قطعا خدا را در میان خانواده اش جانشین خود می سازد، در اموری که بر عهده خودش بوده است، اما در کارهایی که اگر خودش هم حاضر بود توانائی دور ساختن آن را نداشت، خدا جانشین او نیست.

۸۶- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا از وضعیت کودکانی. که میمیرند از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شده (که خداوند با آنها چه می کند)؟ فرمود:

قطعا پرسیده شده و حضرت پاسخ داده: «خدا کاملا دانا است به این که

می ماندند) چه کرداری انجام می دادند» آنگاه فرمود: ای زراره آیا میدانی معنای فرموده آن حضرت که: «خدا داناست به آنچه اگر زنده می ماندند، انجام می دادند» چیست؟

زراره گفت: نه فرمود: خدای عزّ و جلّ برای ایشان خواسته و اراده ای دارد، چون روز قیام فرا رسد، کودکان آورده می شوند، و آن پیری که سالهای زیادی را در دنیا گذرانده و به جهت زیادی سن عقلش را از دست داده و خردی ندارد، و آنکه را که در دوران میان بعثت پیغمبری تا پیامبر دیگر مرده است، و دیوانه و ساده لوح کودنی را که نمی اندیشد، پس هر یک [از ایشان] بر خدا دلیلی می آورد، خداوند فرشته ای را به سوی آنها می فرستد، و او آتشی افروزد، آنگاه می گوید: همانا پروردگارتان دستور داده است: شما خود را در آن بیفکنید، پس هر کس که خود را در آن بیافکند، آتش بر او سرد و ایمن گردد، و هر کس که اطاعت او را نکند، به جهنم برده می شود.

۸۷- زید شحّام از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نعیم در دنیا امتیّت و سلامت جسم است، و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است،

و هیچ نعمتی بر بنده ای کامل نگردد هرگز تا داخل بهشت نشود.

ابو سعید عدوی بصری گوید: در بصره از محلّ طحان (جای آسیابها) می گذشتم و آن خود ناحیه ای است، و دیدم که بر در منزلی مردم ازدحام کرده اند، عدّه ای به درون خانه می روند، و عدّه ای از خانه بیرون می آیند، من هم به داخل آن منزل رفتم، پیر مردی را

دیدم که می گفت: مولایم انس بن مالک برایم نقل کرد- و آن پیر مرد «خراش» غلام آزاد کرده «انس» بود- ابو سعید گوید: کاغذی همراه نداشتم پس قلمی عاریه نمودم، و این چهارده حدیث را بر پشت کفشم یادداشت کردم.

مصنّف، این چهارده حدیث را از اینجا شروع کرده و تا شماره ۱۰۱ آنها را در این کتاب آورده است: و باید توجه داشت که در همه این ۱۴ حدیث حدّثنا ابو الحسن تا فرموده اش حدّثنا ابو سعید از سخن مؤلّف است و از ابو سعید بازگو نشده است.

۸۸- انس گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه سپری است»- یعنی ممانع از آتش جهنّم- و جز آن نیست که سپر بودنش بدین سبب می باشد که روزه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۳

عبادتی باطنی است، و در آن هیچ یک از وسوسه ها و فسادهای شیطان، و نیز خودنمائی های انسان وجود ندارد.

۸۹- انس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای شخصی روزه دار دو لحظه شادمانی هست: خوشحالی هنگام افطارش، و خرسندی روزی که خدا را ملاقات نماید. شادمانی هنگام افطارش، یعنی مسلمان خرسند مییابد که آن روز را در دفتر حسناتش فراهم آورده و اعمال شایسته ای در آن روز انجام داده، نه آنکه علّت خوشحالی وی غذاهائی باشد که در آن وقت، خوردنش بر او مباح گشته، و شادمانی حاصل از خوردن بر آوردن نیاز شکم، از شرافتهایی نیست که شایستگان به آن ستوده شوند و اما خوشحالی او بهنگام دیدار پروردگارش به جهت پاداشی است که خداوند بهره او ساخته، از فضیلت عطایی، که به هیچ کس از اهل

قیامت، مانند آن عطا نکرده، مگر به شخصی که نظیر عمل او را انجام داده باشد.

۹۰- انس گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی! برای بهشت دری هست به نام «ریان» هیچ کس از آن در وارد بهشت نمی شود، مگر روزه داران. - و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۴

سبب نامیده شدن این در به «ریان» این است که روزه دار را تشنگی زیاد، بیشتر به زحمت می اندازد تا گرسنگی، پس روزه دار چون از این در وارد شود، سیر آبی آنچنانی به او دست می دهد که دیگر بعد از آن هرگز احساس تشنگی نکند.

۹۱- انس گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یک روز را روزه مستحبی بگیرد، اگر زمین پر از طلا گشته و به او بخشیده شود، مزدش به تمامی داده نشده است جز روز حساب- یعنی برای پاداش روزه، اندازه معینی در نظر گرفته نشده، چنان که پاداش یک حسنه به ده برابر مانند آن معین شده است.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: در برابر هر یک از کردار فرزند آدم، ده چندان آن است تا هفتصد برابر، مگر صبر، زیرا آن بخاطر من می باشد و خود پاداش آن را خواهم داد، بنا بر این پاداش صبر در خزانه علم خدا نگهداری شده است، و منظور از صبر روزه می باشد.

۹۲- انس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شرم همه اش نیک است، یعنی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۵

«حیاء» دیندار و بیدین را از انجام زشتی باز می دارد، پس آن فراهم آورنده تمام نیکیها است.

۹۳- انس گوید:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شرم و ایمان هر دو در یک سوی قرار دارند، هر گاه یکی از آن دو از فردی ربوده شود، دیگری هم به دنبالش برود- یعنی شخصی که شرم او را از انجام عمل زشتی که در بین او و مردم است، باز ندارد، از زشتی که در بین او و پروردگارش می باشد، باز نخواهد داشت، و کسی که از خدا شرم نداشته باشد و آشکارا مرتکب عمل زشتی شود، دین ندارد.

۹۴- انس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال شرم را از دل بنده ای جدا نمی سازد جز اینکه مورد خشم و دشمنی گردد، و مردم او را دشمن گیرند. سپس ایمان را از دل او بر می کند، بعد رحمت خود را از او باز می گیرد، آنگاه رشته اسلام را از گردنش بر می دارد، پس «شیطانی رانده شده» می گردد.

یعنی دست یازیدن به زشتیها یکی بعد از دیگری منتهی می گردد به شیطنت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۶

کسی که سرکشی و نافرمانی می کند، پروردگار او را از رحمت خود دور می سازد.

۹۵- انس گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردی که از پشت به قامت زنی نگاه کند و او را تماشا کند، آن طور که اسکلت وی را از پشت چادرش ببیند، در حالی که روزه دار باشد، مسلماً روزه اش را باطل نموده است. یعنی خودش را برای باطل نمودن روزه، مهیّا کرده است. به این جهت که خواهشهای نفسانی، او را تحریک می کند و از طرف دیگر کشمکشهای اراده اش (او را تحت فشار قرار می دهد)، که از جایگاههای خطرناک

گناه است.

۹۶- انس گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یک صد آیه قرآن را از حفظ بخواند نامش در زمره غافلان نوشته نگردد، و شخصی که دوست آیه بخواند، نامش در جمله فرمانبرداران مطیع و متواضع خدا ثبت گردد، و فردی که سیصد آیه بخواند، قرآن باوی خصومت نکند- «قرء» به این معنی که به اندازه این اعداد آیات قرآن را از بر نماید، گفته می شود: «قد قرأ الغلام القرآن» (پسرک قرآن را خواند) وقتی که آن را حفظ کند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۷

۹۷- انس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (همان گونه که) زنده بودن من برای شما نیک بود، مرگم نیز برایتان خیر خواهد بود، در زندگانیم شما با من سخن می گوئید و من با شما سخن می گویم، و اما (پس از) مرگم، که ارائه می شود کردار شما بر من، پایان هر روز دو شنبه و پنجشنبه، پس هر آنچه که از کردار (شما) شایسته باشد خدا را بر آن سپاس گویم، و آنچه از اعمال (شما) بد باشد برایتان از خدا آمرزش می خواهم.

۹۸- انس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که یک بار «سبحان الله و بحمده» بگوید، خداوند برایش هزار هزار حسنه می نویسد، و هزار هزار سیئه از نامه عمل او محو نماید و مقام او را هزار هزار درجه بالا میبرد، و آن کس که بیشتر بگوید، خداوند پاداش او را افزون کند، شخصی که آمرزش بخواد، خدا او را بیامرزد.

۹۹- انس گوید: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد اصحاب خود آمد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۸

کسی که دو چیز را برایم تعهد کند، بهشت را برای او متعهد می شوم، ابو هریره گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدایت باد! پذیرفتم، آن دو چیستند؟ گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که برای من، میانه دو طرف دهان و میانه دو پایش را عهده دار شود، ملتزم می شوم برای او بهشت را- یعنی کسی که با من تعهد کند که زبان و آلت تناسلیش را به حرام آلوده نسازد-

و اسباب گرفتاریها از این دو عضو پدیدار می گردند، و جنایت زبان، کفر به خدا و دروغگوئی و افتراء و شریک گردانیدن (کسی یا چیزی) با خداوند، در اسماء و صفات پروردگار، و غیبت و سخن چینی و تهمت و همه اینها از تبهکاریهای زبان می باشد.

و جنایت آلت تناسلی، همخوابگی با زن باشد، که اگر آزاد است بی سبب عقد زناشوئی، و یا اگر کنیز است بی سبب مالک شدن او و آنکه هنوز زناشوئی با او حلال نشده باشد، خداوند تبارک و تعالی فرموده: **وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ** (مؤمنون ۲۳: ۵ و ۷).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۴۹

۱۰۰- انس گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر آینه یاد خدای عزّ و جلّ در صبح و شام بهتر است از خرد کردن شمشیرها در راه خدای عزّ و جلّ - یعنی هر کس که یاد کند خدا را در بامداد، و به خاطر آورد آنچه را از آن در شب از کردار زیانبارش

به او خواهد رسید و از خدا آمرزش خواسته و به سوی او بازگشت نماید، هنگامی که با این اندیشه در جستجوی آنچه که خدا روزیش ساخته، راه افتاده، سیئاتش از او زدوده، و گناهانش آمرزیده شود، و چون در آخر روز خدا را یاد نمود به خود مراجعه می کند، و کارهایی را که در آن روز انجام داده مثل زیاده روی در حق خودش و پایمال نمودن امر پروردگارش همه را در نظر می آورد، پس چون بیاد خدا افتاد و از خدای تعالی آمرزش خواست و پشیمان گردید نزد خانواده اش می رود در حالی که گناهان روزش آمرزیده شده، و جز این نیست که شهادت به وحدانیت خدا وقتی پسندیده است از کسی یا فردی که به سوی خدا بازگشته و از نافرمانی خدای عزّ و جلّ آمرزش بخواهد.

۱۰۱- انس گوید: صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تجارت های دریائی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۰

می پرداختند- یعنی بازرگانان وقتی دریا طوفانی نبود با کشتی کالای خود را جابجا می نمودند و مکروه نبود و آن از موارد رفتن در پی روزی و از مصداقهای پراکنده شدن و روزی جستن هست که: خدای عزّ و جلّ به آن اذن داده است در فرموده اش: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (پس هر گاه نماز را بجای آوردید در پی کار و کسب شوید، و از فضل خدا درخواست کنید- جمعه: ۱۰).

و در باره مسافرت های دریائی و نهی از آن حدیثی وارد شده است: ۱۰۲- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در باره معنی فرموده امیر

المؤمنین صلوات الله علیه که چون دومی (عمر) را دید در حالی که او را بکفن پوشانده بودند، فرمود: «هیچ کس نزد من دوست داشتنی تر نیست از کسی که خدا را با صحیفه (نامه و کتابش) ملاقات کند از این کفن شده»؟

فرمود: امیر المؤمنین آن صحیفه ای را قصد نموده است که در کعبه نوشته شده بود. (و به صحیفه ملعونه مشهور است).

۱۰۳- ابو بصیر گوید: از او (ظاهراً منظور امام صادق «ع» است) در باره

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۱

آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده، پرسیدم، که فرموده: «بدرستی که زنازاده نابکارترین آن سه تن می باشد» پرسیدم: معنایش چیست؟ فرمود: مقصودش شخصی است که میانه دو تن ناحق است، زیرا او تبهکارتر از قبلی و بعدی خود خواهد بود.

۱۰۴- حیات بن عیسی از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت نموده که فرمود: مردی برای خواستگاری دختری نزد طایفه ای رفت، باو گفتند: شغلت چیست؟ گفت: فروشنده دواب هستم. پس آن دختر را به عقد او در آوردند، پس از پایان مراسم زناشویی معلوم شد گربه ها را می فروشد. نزد امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کردند، فرمود: نکاحش درست است، و فرمود: گربه ها نیز از جنندگان هستند.

شرح: این در صورتی است که ضمن عقد شرط شده باشد، چنانچه این خبر را از نظر سند معتبر بدانیم و الا محمد بن احمد رازی و حسن بن حسین که ظاهراً لؤلؤی باشد اخبارشان اعتباری ندارد و ضعیف است.

۱۰۵- حسن بن زیاد عطار گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: (عامه) از ما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۲

می پرسند: آیا شما از مؤمنان

هستید؟ پاسخ می دهیم «إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (اگر خدا خواسته باشد)، پس می پرسند: مگر مؤمنان در بهشت نیستند؟ ما جواب می گوئیم:

آری، هستند. می پرسند: آیا شما هم در بهشت هستید؟ پس چون به اعمال خود می نگریم، در می مانیم و از پاسخ دادن عاجز می شویم، گوید: امام علیه السّلام فرمود:

اگر به شما گفتند: آیا شما مؤمن هستید؟ فوراً بگوئید: «بله، إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (حدیث چنین است ولی ظاهراً آنست که امام علیه السّلام با این جمله و آنچه بعد از آن است در صدد یاد دادن طرز تعلیق به خواست خدا می باشد).

گوید: عرض کردم: این جمله را گفتم، و ایشان می گوید: شما که استثنا (و منها) نمودید یقیناً در ایمان خود تردید دارید، فرمود: پس قسم بخورید و بگوئید:

به خدا سوگند ما هیچ تردیدی نداریم، و لکن استثناء نمودیم، چنان که خدا فرموده: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (حتماً وارد مسجد الحرام می شویم اگر خدا خواسته باشد در حال ایمن از هر گزندی - فتح: ۲۷).

و مسلم است که خدا از ابتدا می دانست حتماً ایشان وارد آنجا خواهند شد، و نیز خداوند عزّ و جلّ گروندگان واقعی را بخاطر کار شایسته «مؤمنین» نامیده، و شخصی که مرتکب گناهان بزرگ، و عملی که خدای عزّ و جلّ به ارتکاب آن بیم دوزخ داده، گردد، نه در قرآن و نه در روایت «مؤمن» نامیده نشده و پس از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۳

آنکه آنها مرتکب گناه کبیره ای شدند شما هم آنان را مؤمن نخوانید.

و خدا را سپاس می گویم که مرا به اتمام ترجمه آن موفق گردانید «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

شوال سنه ۱۴۱۱ قمری مطابق ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۰ شمسی قم: عبد العلّیّ محمّدی شاهرودی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۴

فهرست

بخش دوم ترجمه کتاب معانی الاخبار

باب / موضوع / صفحه

۱۸۵- عالترین کمالات ۴

۱۸۶- معنی گنج زیر دیوار که از آن دو پسرک یتیم بود ۱۵

۱۸۷- معنی مستضعف ۱۶

۱۸۸ معنی بله ۲۲

۱۸۹- معنی ناکثین، قاسطین، و مارقین ۲۲

۱۹۰- معنی بشارت به خروج آذر ۲۴

۱۹۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السلام: یا علیّ برای تو گنجی است در بهشت، و تو اختیار دار

کران تا کران بهشت می باشی ۲۵

۱۹۲- معنی «عربیت ۲۹

۱۹۳- معنی لثیم و کریم ۳۰

۱۹۴- معنی قانع و معتر ۳۱

۱۹۵- معنی گفته حضرت ابراهیم علیه السلام بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ و معنی اِنِّی سَقِیْمٌ و معنی قول حضرت یوسف علیه السلام «اِنَّكُمْ

لَسَارِقُونَ» ۳۴

۱۹۶- معنی ملک کبیری که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است ۳۶

۱۹۷- معنی «ازرام» ۳۷

۱۹۸- معنی «غلول» خیانت کردن در غنیمت و «سحت» رباخواری و رشوه ۳۸

۱۹۹- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: زنان را بسبب امانت پروردگار گرفته اید و عورت‌های ایشان را به سبب کلمات خدا حلال ساخته اید ۳۹

۲۰۰- معنی مبارک ۴۰

۲۰۱- معنی فرموده امام صادق علیه السلام ترّ ترّ حمران، معنی مطمر ۴۰

۲۰۲- معنی باغی و عادی ۴۲

۲۰۳- معنی اوقیه و نش ۴۳

۲۰۴- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام: حرام نمی گردد از جهت شیرخوارگی مگر آنچه مجبور است ۴۴

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۵

۲۰۵- معنی اغنا و اقنا ۴۵

۲۰۶- توبه خدای عزّ و جلّ بر خلق ۴۵

۲۰۷- معنای ورقه، حبه، ظلمات ارض، رطب و یابس ۴۶

۲۰۸- معنی «سهم» از مالی

که شخصی به آن وصیت نماید ۴۷

۲۰۹- معنی «شیء» از مال که شخص به آن وصیت کند ۴۹

۲۱۰- معنی «جزء» از مال که مردی به آن وصیت نماید ۴۹

۲۱۱- معنی «کثیر» از مال ۵۱

۲۱۲- معنی «قدیم» از بردگان ۵۱

۲۱۳- معنی حبیس ۵۳

۲۱۴- معنی صدود ۵۵

۲۱۵- معنی تتبیر ۵۶

۲۱۶- معنی «أحقاب» زمانهای دراز پی در پی ۵۶

۲۱۷- معنی مشارق و مغارب ۵۷

۲۱۸- معنی عضباء و جدعاء ۵۷

۲۱۹- معنی شرقاء، خرقاء، مقابله، مدابره ۵۸

۲۲۰- معنی فرار به سوی خدا ۵۹

۲۲۱- معنی محصور و مصدود ۵۹

۲۲۲- معنی روایتی که گوید: اگر شخصی بر مرکبی سوار شود که بار بر پشت اوست، و از روی آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنم

می گردد ۶۰

۲۲۳- معنی عَج و ثَج ۶۱

۲۲۴- معنی دباء، مرفّت، حنتم، نقیر ۶۲

۲۲۵- معنی ضحک ۶۳

۲۲۶- معنی نافله ۶۳

۲۲۷- معنی «قَطَّ» ۶۴

۲۲۸- معنی کواشف، دواعی، بغایا، ذوات الازواج ۶۵

۲۲۹- معنی فقیه حقیقی ۶۶

۲۳۰- معنی بلوغ اشد، و استوی ۶۶

۲۳۱- معنی خریف ۶۷

۲۳۲- معنی فلق ۶۸

۲۳۳- معنی «شَرَّ الحاسد اذا حسد» ۶۹

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۶

۲۳۴- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام: زمستان بهار مؤمن است ۶۹

۲۳۵- معنی بهار قرآن ۷۰

۲۳۶- معنی افق مبین ۷۰

۲۳۷- معنی افق از مردم ۷۱

۲۳۸- معنی اسودین ۷۱

۲۳۹- معنی تمام نعمت ۷۲

۲۴۰- خواسته های مردم ۷۳

۲۴۱- معنی آهنگ ناقوس ۷۴

۲۴۲- معنی گفته پیامبران علیهم السلام هنگامی که روز قیامت به ایشان گفته شود: «ما ذا أُجِبْتُمْ» گویند: «لا عَلِمَ لَنَا» ۷۶

۲۴۳- معنی این جمله: مرد مسلمان سه دوست دارد ۷۷

۲۴۴- معنی همدمی که با بشر به گور سپرده می شود، و او زنده است و انسان مرده ۷۸

۲۴۵- معنای خرد زنان و زیبایی

۲۴۶- معنی صوم دهر ۸۱

۲۴۷- معنی این جمله که بعضی از قطعه های زمین انتقام گیرنده اند ۸۴

۲۴۸- معنی گفتار شایسته و کردار نیک ۸۵

۲۴۹- معنای روایتی که فرماید: شخصی که دیدار خدا را دوست داشته باشد خداوند تعالی هم دیدار او را دوست دارد، و هر

کس مشتاق («لقاء الله» نباشد خدا هم دیدار او را دوست ندارد ۸۵

۲۵۰- معنی آنچه روایت شده: نماز حجه خدا در زمین است ۸۷

۲۵۱- معنی حاقن و حاقب و حاذق ۸۸

۲۵۲- معنی مجنون ۸۸

۲۵۳- معنی پرهیز غذایی ۹۰

۲۵۴- معنی دبقا ۹۰

۲۵۵- معنی خائف ۹۱

۲۵۶- معنی کفو ۹۱

۲۵۷- معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی ۹۲

۲۵۸- معنی عقل ۹۲

۲۵۹- معنی پرهیز کردن از خدا با حقیقت تقوی ۹۳

۲۶۰- معنی پرستش ۹۴

۲۶۱- معنی سائبه ۹۴

۲۶۲- معنی کبر ۹۵

۲۶۳- معنی تزکیه ای که خدا آن را نهی فرموده است ۹۹

۲۶۴- معنی عجیبی که کردار را تباه می سازد ۹۹

۲۶۵- معنی حسد ۱۰۱

۲۶۶- معنی فقر ۱۰۲

۲۶۷- معنی بخل و شخّ ۱۰۲

۲۶۸- معنی سوء الحساب ۱۰۵

۲۶۹- معنی سفاهت ۱۰۶

۲۷۰- معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: که «حجامت» چه خوب شیوه ای است ۱۰۶

باب- ۲۷۱ معنی حجامت باسود و یاور و نجات دهنده ۱۰۷

۲۷۲- معنی احداث وضو ۱۰۸

۲۷۳- معنی فرموده حضرت زین العابدین «ع»: وای بر آن کس که یکی های او از دههایش فرونی گیرد ۱۰۹

۲۷۴- معنی «صاع» و «مد» و تفاوت میان یک صاع آب و یک مد آن و همچنین در طعام ۱۱۰

۲۷۵- معنی نامصه، متمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوصله، واشمه، و مستوشمه ۱۱۱

۲۷۶- معنی دیگری از واصله و مستوصله ۱۱۳

۲۷۷- معنی اطابه

کلام، اطعام طعام، افشای سلام، ادامه صیام صلاه در لیل، مردم در خواب ۱۱۳

۲۷۸- معنی زهد ۱۱۵

۲۷۹- مرد باورع کیست ۱۱۷

۲۸۰- معنی خوشخوئی و حد آن ۱۱۸

۲۸۱- معنی خلاق و خلق ۱۱۸

۲۸۲- معنی شکایت از بیماری ۱۱۹

۲۸۳- معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السلام»: «شخصی که به گرمابه رفته باید اثرش بر او نمودار باشد» ۱۲۰

۲۸۴- معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرار از طاعون همچون گریز از لشکری است که برای جهاد به طرف دشمن در حرکت است ۱۲۱

۲۸۵- معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السلام»: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است ۱۲۲

۲۸۶- معنی سخاوت و اندازه آن ۱۲۳

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۸

۲۸۷- معنی سماحه ۱۲۴

۲۸۸- معنی جواد ۱۲۵

۲۸۹- معنی مروّت ۱۲۶

۲۹۰- معنی «سبحه الحدیث» و تحریف ۱۲۹

۲۹۱- معنی ظهر قرآن و بطن آن ۱۳۰

۲۹۲- معنی فقری که مرگ سرخ است ۱۳۱

۲۹۳- معنی حدیثی که وارد شده: «هر گاه زکات داده نشود فقیر و غنی هر دو بدحالند ۱۳۱

۲۹۴- معنی آنچه روایت شده: «هر کس که از خداوند به روزی کم خشنود گردد، خدا نیز به کردار اندک او خشنود گردد»

۲۹۵- معنی توکل بر خدای عزّ و جلّ، و صبر، و قناعت و رضا، و زهد، و اخلاص، و یقین ۱۳۳

۲۹۶- معنی روایتی که می فرماید: برای چند گروه دریافت صدقه حلال نیست: ثروتمند و آدم جوان و سالم و کسی که پیشه ای دارد، و شخص نیرومند ۱۳۶

۲۹۷- معنی فرموده پیغمبر «ص»: هر حساب شونده ای در رنج است ۱۳۷

۲۹۸- معنی «گلی» که خداوند خوردن آن را منع کرده است ۱۳۷

۲۹۹- معنی روایتی که گوید: از ازدواج با زنانی که

در یک مجلس سه طلاقه شده اند خودداری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند ۱۳۸

۳۰۰- معنی گران شدن خویشاوندی ۱۳۹

۳۰۱- معنی قاتلی که نمی میرد ۱۴۰

۳۰۲- معنی فرموده پیغمبر «ص»: خدا لعنت کند قاتل را ۱۴۰

۳۰۳- معنی تعزّب بعد الهجره ۱۴۲

۳۰۴- معنی ساعت غفلت ۱۴۲

۳۰۵- معنی اّمعه ۱۴۳

۳۰۶- معنی خبری که از امام صادق «ع» رسیده و فرموده: «تا آسمان» و زمین آرامند شما نیز آرامش را از دست ندهید ۱۴۴

۳۰۷- معنی فرمایش امیر المؤمنین «ع»: نیاز و بی نیازی از مردم را در دلت فراهم آور ۱۴۵

۳۰۸- معنی خبری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرموده: «میان قبر من و منبرم بوستانی است از بوستانهای بهشت، و منبر من بر جای بلندی از مرغزارهای بهشت است ۱۴۶

۳۰۹- معنی فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که: بجز الاغ، ردّ احسان نمی کند ۱۴۷

۳۱۰- معنی قول جبرئیل علیه السلام به حضرت آدم صلی الله علیه «حِثَاكَ اللهُ وَبِئَاكَ» ۱۴۹

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۵۹

۳۱۱- معنی آثار گناه: ۱۵۰

۳۱۲- معنی ولیمه دادن در عروسی، و در جشن تولّد، و ختنه سوران و برای ساختن خانه یا خرید آن، و غنیمت ۱۵۵

۳۱۳- معنی کلاله ۱۵۶

۳۱۴- معنی حمیل ۱۵۷

۳۱۵- معنی فرمایش امام صادق «ع» که: در اسلام جلب و جنب و شغار ممنوع است ۱۵۹

۳۱۶- معنی نهی از بدل در زناشوئی ۱۶۱

۳۱۷- معنی اقیال عباهله، و معنی تیعه، و تیمه، و سیوب، و خلایط و وراط و شناق، و شغار، و اجباء ۱۶۳

۳۱۸- معنی «محاقله، مزابنه، عرایا، مخابره، مخاضره، منابذه ملامسه، و بیع الحصاه و قسمتی از مناهی دیگر ۱۶۸

۳۱۹- معنی سکینه ۱۸۸

۳۲۰ معنی اسلام اُبی طالب

بحساب جمل که با بند انگشتان ۶۳ را بیان کرد ۱۹۰

۳۲۱- معنی زاهد در دنیا ۱۹۱

۳۲۲- معنی مرگ ۱۹۲

۳۲۳- معنی محبظی ۲۰۱

۳۲۴- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: موی پشت لب را نیک بتراشید و موی ریش را بلند کنید و خود را همانند گبرها نسازید! ۲۰۲

۳۲۵- معنی سکه مابوره و مهره مأموره ۲۰۴

۳۲۶- معنی ماههائی که برای حج تمتع تعیین گردیده است ۲۰۶

۳۲۷- معنی رفت و فسوق و جدال ۲۰۷

۳۲۸- آنچه خدا در حج بر مردم لازم گردانیده و آنچه را برای آنان بعهد گرفته است ۲۰۸

۳۲۹- معنی حج اکبر و حج اصغر ۲۱۰

۳۳۰- معنی ایام معلوم و ایام معدود ۲۱۲

۳۳۱- معنی مکاء و تصدیه ۲۱۳

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۶۰

۳۳۲- معنی اذان از جانب خدا و پیامبر او ۲۱۴

۳۳۳- معنی «شاهد و مشهود» و معنی روزی که مردم در آن فراهم گردند ۲۱۵

۳۳۴- معنی مکاعمه و مکامعه ۲۱۸

۳۳۵- معنی بعال ۲۱۸

۳۳۶- معنی اقعاء ۲۱۹

۳۳۷- معنی مطیطا ۲۲۰

۳۳۸- معنی لباس قسی ۲۲۱

۳۳۹- معنی شجنه ۲۲۲

۳۴۰- معنی جبار ۲۲۴

۳۴۱- معنی اسجاح ۲۲۷

۳۴۲- معنی حوَاب و جمل ادب ۲۲۷

۳۴۳- معنی روزه دار افطارکننده ۲۲۸

۳۴۴- معنی قمیص، ردا، تاج، سراویل، تکه، نعل، و عصا، چیزهائی که خداوند با آنها پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را گرامی داشت چون او را از صلب عبدالمطلب بیرون آورد ۲۳۰

۳۴۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین به عثمان که: اگر سخن بگویم چیزی نیست مگر بر خلاف میل تو و نیست نزد من مگر آنچه دوست می داری ۲۳۴

۳۴۶- مفاهیم جملات سخنرانی امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که خبر قتل (حسان فرماندارش را در شهر انبار شنید ۲۳۵

-۳۴۷

معنی فرموده پیامبران هنگامی که در قیامت به ایشان گفته شود: آنگاه که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید ایشان چه پاسخی دادند؟ گویند: ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو می دانی ۲۴۳

۳۴۸- معنی نفس عقل و روح آن و سر و چشم و زبان و دهان و قلب آن و آنچه از آن نیرو می گیرد ۲۴۴

۳۴۹- معنی حدیثی که در باره لعن طلا و نقره وارد شده است ۲۴۶

۳۵۰- معنی درجات، و کفاره گناهان، و هلاک کنندگان و رهائی بخشندگان ۲۴۷

۳۵۱- معنی رمضان ۲۴۹

۳۵۲- معنی شب قدر ۲۵۰

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۶۱

۳۵۳- معنی خضراء دمن ۲۵۱

۳۵۴- معنی جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غل قمل ۲۵۳

۳۵۵- معنی بعضی از اوصاف زنان: غنیمت و غرام و ودود و ولود (و عقیم و سخابه و ولاجه و همازه ۲۵۴

۳۵۶- معنی شهره و لهبره، و نهبره، و هیدره، و لفوت ۲۵۵

۳۵۷- معنی اینکه: پیغمبر «ص» شخصی را دید که در ماه رمضان حجامت می کند و فرمود: حجامت گرو حجامت شده روزه را شکستند ۲۵۷

۳۵۸- معنی قواعد، بواسق، جون، خفو، و و میض و رحا ۲۵۸

۳۵۹- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که بسوی گلزارهای بهشت بشتابید ۲۶۱

۳۶۰- معنی آنچه در باره شتر وارد شده: شتر مهار شیطانها است و خیری ندهد جز از سوی چپش ۲۶۱

۳۶۱- معنی مژده شتابان مؤمن ۲۶۴

۳۶۲- معنی عرفاء اهل بهشت ۲۶۴

۳۶۳- معنی یک گروه که رستگارند ۲۶۵

۳۶۴- معنی فرموده امام صادق «ع»: به هر کس چهار چیز داده شود، از چهار چیز بی بهره نیست ۲۶۶

۳۶۵- معنی چیزی که ریشه اش در زمین است و شاخه اش

در آسمان ۲۶۶

۳۶۶- معنی آرایش آن سرای ۲۶۷

۳۶۷- معنی بهره ای از دنیا ۲۶۸

۳۶۸- معنی لکع ۲۶۸

۳۶۹- معنی أنواء ۲۶۹

۳۷۰- معنی مقدارهای عمر شتری که در زکات گرفته می شود ۲۷۱

۳۷۱- شرح دیه هائی که بر اثر جراحتهائی که به سر و صورت وارد می آید لازم می گردد: موضحه، سمحاق، باضعه، مأمومه، جائفه و منقله ۲۷۵

۳۷۲- معنی نهر غوطه ۲۷۷

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۶۲

۳۷۳- معنی حیوف، زنوق، جواض، جعظری ۲۷۸

۳۷۴- معنی صلاه وسطی ۲۷۹

۳۷۵- معنی تحیت مسجد، و معنی صلاه و آنچه مربوط به آنست از تمام حدیث ۲۸۲

۳۷۶- معنی قاع قرقر، و شجاع اقرع ۲۸۹

۳۷۷- معنی عرق و لابتین ۲۹۱

۳۷۸- معنی «تفت» دور کردن چرک و آلودگی بدن ۲۹۴

۳۷۹- معنی «جهد البلاء» سختی بلا چنان که مرگ را بر زندگی برگزیند ۲۹۸

۳۸۰- معنی «مخادعه» فریفتن خدا ۲۹۹

۳۸۱- معنی «هاویه» دوزخ ۳۰۰

۳۸۲- معنی مغیون ۳۰۱

۳۸۳- معنی «کفات» در برگزیده و جمع و قبض کننده ۳۰۳

۳۸۴- معنی چیزی که سزاوار است: ناخواستن او در آغازش، و ترس داشتن از پایش ۳۰۳

۳۸۵- معنی چیزهای کمرشکن ۳۰۴

۳۸۶- معنی «بوار الأیتم» کسادی زن بیوه ۳۰۴

۳۸۷- معنی خصلت هایی که تمام نیکیها در آن فراهم آمده است ۳۰۵

۳۸۸- معنی زبر ۳۰۶

۳۸۹- معنی نبر ۳۰۷

۳۹۰- معنی سعادت و شقاوت ۳۰۸

۳۹۱- معنی اقیعس ۳۰۸

۳۹۲- معنی فرموده امام صادق «ع»: ما و خاندان أبو سفیان دو خانواده هستیم کشمکش ما در باره خداست ۳۱۰

۳۹۳- معنی کمک خواستن پیغمبر «ص» از معاویه در نوشتن وحی ۳۱۰

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۶۳

۳۹۴- معنی تخضیر ۳۱۴

۳۹۵- معنی گفتار مسیح علیه السلام: اساس آخرین خشتی است که کارگر بر دیوار می گذارد ۳۱۶

۳۹۶- توضیح آمین ۳۱۶

۳۹۷- معنی آیه شریفه

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَقَوْلِ زُورٍ وَ لَهو الحديث ۳۱۷

۳۹۸- معنی حنیفیت ۳۱۸

۳۹۹- معنی برداشتن پیغمبر «ص» علی «ع» را بر دوش، و ناتوان (بودن علی «ع» از بدوش کشیدن پیغمبر «ص» ۳۱۸

۴۰۰- معنی گفته حضرت سلیمان «خدایا مرا ببخش، و سلطنتی به من عنایت فرما که بعد از من سزاوار هیچ فردی نباشد، چون بسیار بخشنده ای و معنی فرمایش پیغمبر «ص» خدا رحمت کند برادرم سلیمان را چه بخیل بود ۳۲۵

۴۰۱- معنی گفتن آه مریض ۳۲۷

۴۰۲- معانی گفتار حماسه آفرین فاطمه زهرا سلام الله علیها در بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار ۳۲۸

۴۰۳- معنی زبی و طبین ۳۳۸

۴۰۴- معنی شفر و فیض النفس ۳۴۰

۴۰۵- معانی خطبه علی علیه السلام معروف بشقشقیه ۳۴۴

۴۰۶- معنی تین و زیتون و طور سینین و بلد آمین ۳۵۶

۴۰۷- معنی انواع مستی ۳۵۶

۴۰۸- معنی ناصبی ۳۵۷

۴۰۹- معنی «ایام الله» روزهای خداوند ۳۵۸

۴۱۰- معنی «اشد» پرزورتر و «اقوی» مقاومتر ۳۵۸

۴۱۱- معنی برترین اجزاء عبادت ۳۵۹

۴۱۲- معنی دو بیگانه ای که برداشتن آن دو لازم است ۳۵۹

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۴۶۴

۴۱۳- معنی بیماری ملت‌های پیشین که به این امت سرایت کرده است ۳۶۰

۴۱۴- معنی صلوات از خدا، و از فرشتگان و از مؤمنین بر پیغمبر «ص» و معنی تسلیم ۳۶۱

۴۱۵- معنی جایگاههای لعن ۳۶۲

۴۱۶- ریسمان محکمی که گسسته نشود ۳۶۳

۴۱۷- معنی صبر، و مصابره، و مرابطه ۳۶۳

۴۱۸- معنی رغبه، رهبه، تبّتل، ابتهاال، تضرّع و بصبصه در دعا ۳۶۴

۴۱۹- معنی گفتن: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با اخلاص ۳۶۵

۴۲۰- معنی دژ محکم خدای عزّ و جلّ ۳۶۶

۴۲۱- معنایی دیگر برای حصن خدای عزّ و جلّ ۳۶۸

۴۲۲- معنی وفای به عهد

خدا، و معنی وفای خدای عزّ و جلّ به پیمان بندگان ۳۶۹

۴۲۳- معنی «ربوه» مکان بلند و «قرار» آرامگاه و «معین» آب جاری ۳۷۲

۴۲۴- معنی صفح جمیل ۳۷۳

۴۲۵- معنی خوف و طمع ۳۷۳

۴۲۶- معنی حسنه ای که بنده را وارد بهشت می گرداند ۳۷۴

۴۲۷- معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا رحمت کن جانشین مرا ۳۷۴

۴۲۸- بی نقص بودن غذا ۳۷۵

۴۲۹- معنی نامه ای که امّ سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت ۳۷۶

۴۳۰- اخبار بی مانند و کمیاب ۳۸۴

پایان بخش دوم و آخر کتاب

ابن بابویه، محمد بن علی - محمدی شاهرودی، عبد العلی، معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ۲ جلد، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۷ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

